



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

تاریخ علوم و معارف  
فلسفہ

میراث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# مباحثی از تاریخ ، علوم و معارف قرآن

نویسنده:

مرزبان کریمی

ناشر چاپی:

سدره المنتهی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۱۵	مباحثی از تاریخ ، علوم و معارف قرآن
۱۵	مشخصات کتاب
۱۵	اشاره
۱۷	اهداء
۱۹	فهرست مطالب
۲۷	مقدمه
۲۷	قرآن جامع ترین کتاب آسمانی
۳۳	فصل اول: مباحثی از علوم قرآن
۳۳	اشاره
۳۶	تعریف اصطلاحی قرآن
۳۶	علوم قرآنی (شناخت قرآن)
۳۹	تاریخچه علوم قرآنی
۴۱	نام ها و صفات قرآن
۶۱	آیه
۶۲	ریشه اختلاف در شمارش آیات
۶۲	کوتاه ترین و بلند ترین آیات
۶۳	سوره
۶۴	اقسام سوره از لحاظ بزرگی و کوچکی
۶۶	اقسام سوره های مفصل
۶۶	اقسام سوره های گروهی قرآن
۶۷	حروف مقطعه
۷۰	بررسی آیات قرآن از نظر حکم و لفظ
۷۰	انواع دلالت الفاظ قرآن بر معانی

۷۲	نظریات
۷۲	انواع متشابهات در قرآن
۷۳	ناسخ
۷۳	منسوخ
۷۳	نظریات پیرامون ناسخ و منسوخ
۷۴	اقسام نسخ در آیات قرآن
۷۴	تأویل
۷۵	تنزیل
۷۵	عام
۷۵	خاص
۷۵	اقسام آیات قرآن از نظر مکان و زمان نزول
۷۶	تفسیر و وجوه معانی و تفسیری قرآن
۷۷	برخی از وجوه معانی و تفسیر قرآن
۷۸	طرق مطالعه قرآن
۷۹	روش های تفسیر قرآن
۷۹	کتابت و کاتبان قرآن
۸۰	ابزار و وسایل کتابت
۸۰	اما کاغذ اعراب
۸۰	جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۸۲	جمع و تدوین قرآن در یک مصحف بطور مرتب
۸۳	قرائت و قراء قرآن
۸۴	قراء و معلمین قرآن
۸۵	اعراب گذاری و نقطه گذاری قرآن
۸۶	مسائل قرآن
۹۰	نکته هایی از علوم قرآنی
۹۴	نکاتی از قرآن در علوم قرآنی

۹۶	.....	قُرْآن سَبْعَه
۹۸	.....	ذکر سجده آیات سجده دار
۹۸	.....	اطلاعات ابتدایی درباره قرآن
۱۰۶	.....	برخی ویژگی های قرآن
۱۱۱	.....	ابعاد اعجاز قرآن
۱۱۶	.....	مصونیت قرآن از خطا و تکامل، خطاپذیری و تکامل پذیری انسان
۱۲۳	.....	چگونه از قرآن بهره مند شویم؟
۱۲۷	.....	فهرستی از معارف قرآن کریم
۱۳۴	.....	اقسام معارف قرآن
۱۳۶	.....	تفسیر قرآن و انواع آن
۱۳۹	.....	مراحل تفسیر
۱۴۲	.....	مهمترین روش های تفسیری قرآن
۱۴۶	.....	مقایسه تفسیر و تأویل
۱۴۷	.....	تنزیل قرآن
۱۴۸	.....	وحی و معانی گوناگون آن
۱۴۹	.....	کاربردهای واژه وحی در قرآن
۱۵۴	.....	حروف مقطعه قرآن
۱۵۵	.....	آراء دانشمندان درباره حروف مقطعه
۱۵۸	.....	تاریخ تدوین قرآن کریم
۱۵۹	.....	آیا تدوین قرآن در زمان خلفاء صورت گرفت
۱۶۲	.....	بررسی روایات فوق
۱۶۷	.....	قرآن و عترت
۱۷۸	.....	تحریف ناپذیری قرآن کریم
۱۸۰	.....	دلایل عدم تحریف قرآن
۱۸۴	.....	فصل دوم: اعلام قرآن
۲۳۲	.....	فصل سوم: نامها و صفات الهی در قرآن کریم

- ۲۳۲ ..... اشاره
- ۲۳۴ ..... اقسام اسماء الهی
- ۲۳۶ ..... تعداد و شماره اسماء حسنا در قرآن
- ۲۷۰ ..... فصل چهارم: آیات مُعَنُون قرآن کریم
- ۲۷۰ ..... اشاره
- ۲۷۲ ..... آیاتی که نام خاص دارند
- ۳۴۶ ..... فصل پنجم: نام ها و اوصاف قیامت در قرآن کریم
- ۳۷۶ ..... فصل ششم: یهود در قرآن کریم
- ۳۷۶ ..... اشاره
- ۳۷۸ ..... وجه تسمیه قوم یهود
- ۳۷۹ ..... دو خصیصه برجسته
- ۳۸۶ ..... صهیونیست و فراماسونری
- ۳۹۷ ..... مبانی دینی جنایات صهیونیسم
- ۴۰۸ ..... شجره خبیثه صهیونیسم
- ۴۱۱ ..... برخی دیگر از صفات یهود در نگاه قرآن کریم
- ۴۱۷ ..... هشدار قرآنی
- ۴۲۱ ..... قدس شریف
- ۴۲۲ ..... اهمیت اجتماعی و سیاسی بیت المقدس
- ۴۲۳ ..... اهمیت مذهبی و دینی و اعتقادی بیت المقدس
- ۴۲۶ ..... فصل هفتم: تشبیهات و مثال های قرآن
- ۴۲۶ ..... اشاره
- ۴۲۸ ..... اهمیت مثال در بیان حقایق
- ۴۳۰ ..... تشبیه و مثال های قرآن کریم
- ۴۳۰ ..... تشبیه ایمان و کفر به نور و ظلمت
- ۴۳۱ ..... تشبیه ایمان به نور
- ۴۳۱ ..... تشبیه مؤمنین و غیر مؤمنین به بینا و سنوا و نابینا و کر



- ۴۳۴ ..... تشبیه کافران به افتادگان و مؤمنان به راست قامتان
- ۴۳۴ ..... تشبیه کافران به آل فرعون
- ۴۳۵ ..... تشبیه اعمال کافر به خاکستر در برابر باد
- ۴۳۵ ..... تشبیه اعمال کافران به سراب
- ۴۳۶ ..... تشبیه افراد بی ایمان به چهارپایان
- ۴۳۷ ..... تشبیه داستان منافقان به داستان شیطان
- ۴۳۸ ..... تشبیه منافقان به چوبهای خشک
- ۴۳۸ ..... تشبیه فعل منافقان امروز به فعل منافقان پیشین
- ۴۳۹ ..... این جهان همچون بازار تجارت است
- ۴۴۰ ..... تشبیه زن و شوهر به لباس برای یکدیگر
- ۴۴۰ ..... تشبیه افراد گمراه به کسی که میخواهد به آسمان بالا رود
- ۴۴۱ ..... تشبیه افراد بد طینت به زمین های شوره زار و نامساعد
- ۴۴۱ ..... تشبیهی برای دانشمندان منحرف
- ۴۴۲ ..... تشبیه غافلان بی خبر به چهار پایان
- ۴۴۳ ..... تشبیه مشترک به کسی که از آسمان سقوط کرده
- ۴۴۳ ..... مثالی برای سرنوشت مشرک و موحد
- ۴۴۴ ..... تشبیه جالبی از حال بت پرستان لجوج
- ۴۴۵ ..... تشبیهی گویا برای کسانی که غیر از خدا را معبود خود برگزیدند
- ۴۴۵ ..... تشبیه جالبی درباره همه مخالفان
- ۴۴۶ ..... مثالی جالب برای مقام والای مجاهدان
- ۴۴۷ ..... تشبیه جالبی برای آثار پیری
- ۴۴۷ ..... تشبیهی برای حالت آرامش انسان
- ۴۴۸ ..... تشبیه دنیاپرستان به کران و کوران
- ۴۴۸ ..... تشبیه و مثالی برای نزدیکی خدا به انسان
- ۴۴۹ ..... تشبیهی برای زنده شدن دلها به وسیله آیات الهی
- ۴۴۹ ..... مثالی برای یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در انجیل

- ۴۵۰ ..... تشبیه از بین رفتن قوم عاد به تنه های نخل ریشه کن شده
- ۴۵۰ ..... تشبیه نابودی قوم ثمود به گیاه خشک شده
- ۴۵۰ ..... تشبیه قارئین تورات به چهار پای که کتاب حمل می کند
- ۴۵۱ ..... چند مثال جالب برای انفاق کنندگان
- ۴۵۲ ..... مثالی برای انفاق های ریاکارانه
- ۴۵۳ ..... تشبیه یهود بنی نضیر به تاریخ گذشتگان
- ۴۵۴ ..... تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی
- ۴۵۴ ..... تشبیه دنیا به آب
- ۴۵۵ ..... تشبیهی برای زندگی دنیا
- ۴۵۵ ..... تشبیه دنیا و آخرت به مزرعه
- ۴۵۶ ..... مثالی برای آغاز و پایان دنیا
- ۴۵۷ ..... تشبیه لطیفی نسبت به پیچیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا
- ۴۵۷ ..... تشبیه آسمان به خیمه
- ۴۵۸ ..... تشبیه هلال ماه به خوشه خرما
- ۴۵۸ ..... تشبیه حرکت کوهها به حرکت ابرها
- ۴۵۹ ..... تشبیه زیبایی برای ابرها و بادها
- ۴۵۹ ..... تشبیه امواج عظیم دریا به ابرهای سایه افکن
- ۴۶۰ ..... تشبیه صبح به موجود زنده
- ۴۶۰ ..... تشبیه تاریکی شب به پرده ضخیم
- ۴۶۰ ..... تشبیه شب به لباس
- ۴۶۰ ..... تشبیه قبرها به خوابگاه
- ۴۶۱ ..... تشبیه قیام قیامت به یک نگاه
- ۴۶۱ ..... تشبیه خروج انسان ها از قبر به ملخ های پراکنده
- ۴۶۲ ..... تشبیه آسمان به هنگام وقوع قیامت به منظره روغن مذاب
- ۴۶۲ ..... تشبیه مردم در قیامت به پروانه های پراکنده
- ۴۶۳ ..... تشبیه کوهها به هنگام قیامت به پشم های حلاجی شده

- ۴۶۳ ..... تشبیه اعمال مجرمان در آخرت به ذرات غبار پراکنده در هوا
- ۴۶۴ ..... تشبیه پهنه بهشت به پهنه آسمان و زمین
- ۴۶۴ ..... مثالی برای باغ های بهشتی
- ۴۶۴ ..... تشبیه همسران بهشتی
- ۴۶۵ ..... تشبیه همسران بهشتی به مروارید پنهان در صدف
- ۴۶۵ ..... تشبیه شکوفه های زقوم (درخت جهنم) به کلههای شیاطین
- ۴۶۶ ..... یک مثال زیبا و دقیق برای نورالهی
- ۴۶۸ ..... تشبیه نور به مرکب
- ۴۶۸ ..... تشبیه مسئولیت به بار سنگین
- ۴۶۸ ..... تشبیه تقوا به لباس
- ۴۶۹ ..... یک تشبیه زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب
- ۴۶۹ ..... تشبیه شدت غضب به فوران آتش
- ۴۶۹ ..... ذکر دو مثال نابینا و بینا و ظلمات و نور
- ۴۷۰ ..... مثالی برای حق و باطل
- ۴۷۱ ..... یک مثال جالب و پر معنی از تجسم حق و باطل، طیب و خبیث
- ۴۷۲ ..... تشبیه ترس و گرسنگی به لباس
- ۴۷۲ ..... تشبیه قرآن به نسخه شفا بخش
- ۴۷۲ ..... مثالی روشن برای بیان ضعفها
- ۴۷۳ ..... مثالی به عنوان دلیل بر نفی شرک
- ۴۷۴ ..... تشبیه لطیفی در «فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى»
- ۴۷۴ ..... ذکر مثال جالب و ترسیمی برای بی نهایت
- ۴۷۵ ..... تعقیب شیاطین به وسیله شهاب ثاقب
- ۴۷۵ ..... مثال گویایی برای غیبت
- ۴۷۶ ..... تشبیهی در کلمه سدرۃ المنتهی
- ۴۷۶ ..... تشبیه قاطعیت فرمان الهی به لمح بصر (یک چشم بر هم زدن)
- ۴۷۷ ..... تشبیهی در آیه ۲۱ سوره حشر

- ۴۷۷ ..... تشبیه در « کَانَهُمْ حُمُرَ مَسْتَفِرِّهِهٖ » .....
- ۴۷۸ ..... تشبیه جرقه های آتش دوزخ، به کاخ عظیم .....
- ۴۷۸ ..... تشبیه جرقه های آتش دوزخ به شتران زرد رنگ .....
- ۴۸۰ ..... فصل هشتم: سوگندهای قرآن کریم .....
- ۴۸۰ ..... اشاره .....
- ۴۸۳ ..... فواید سوگندهای قرآن .....
- ۴۸۵ ..... اموری که قرآن به آنها سوگند یاد کرده است: .....
- ۵۰۶ ..... فصل نهم: دانستنی هایی از قرآن کریم .....
- ۵۰۶ ..... اشاره .....
- ۵۰۸ ..... جهان ماورای طبیعت .....
- ۵۱۱ ..... هفت آسمان .....
- ۵۱۳ ..... پدیده های زمینی .....
- ۵۱۵ ..... فرشتگان .....
- ۵۲۱ ..... نکاتی در مورد فرشتگان طبق آیات قرآن کریم: .....
- ۵۲۵ ..... جن .....
- ۵۲۶ ..... ویژگی های جن .....
- ۵۲۸ ..... شیطان، ابلیس .....
- ۵۳۰ ..... یک سؤال: چگونه شیطان که از فرشتگان نبود، با خدا سخن گفت، مگر وحی بر او نازل میشده است؟ .....
- ۵۳۲ ..... شیطان در برخی آیات قرآن و نهج البلاغه .....
- ۵۳۷ ..... روح .....
- ۵۳۷ ..... موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است: .....
- ۵۳۹ ..... عرش و کرسی .....
- ۵۴۳ ..... لوح محفوظ - لوح محو و اثبات .....
- ۵۴۵ ..... قلم .....
- ۵۴۸ ..... بیت المعمور .....
- ۵۴۹ ..... آدم، انسان، بشر .....

۵۵۰	مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان طبق آیات قرآن
۵۵۳	ستایش های قرآن از انسان
۵۵۶	نکوهش های قرآن از انسان
۵۵۷	قلب، فؤاد، صدر
۵۶۳	حیات و مرگ دلها
۵۶۵	نفس
۵۶۷	فطرت
۵۶۹	گرایش های فطری انسان
۵۷۱	نامه اعمال
۵۷۲	انواع کتابهای ثبت اعمال
۵۷۵	عقل و لب
۵۷۷	میزان اعمال
۵۸۱	سعد و نحس ایام
۵۸۴	سوگندهای قرآن
۵۹۲	سلام و امنیت در قرآن کریم
۵۹۵	اهمیت سلامت قلب
۵۹۸	رابطه امنیت و روزی فراوان
۶۱۳	فصیح ترین و بلیغ ترین آیه قرآن کریم
۶۱۶	مفردات اساسی آیه
۶۲۱	جلوه ای از مدیریت اسلامی
۶۲۵	دریک نگاه کلی مدیریت اسلامی
۶۲۵	مدیریت در پرتو مهدویت
۶۲۶	شب قدر قرآنی و شب قدر فرقانی
۶۲۸	قدر چیست؟
۶۲۸	زمان و قرآن
۶۳۰	داستان از دیدگاه قرآن کریم

۶۳۶	واژه های فارسی در قرآن کریم
۶۵۹	توازن عددی در قرآن کریم
۶۶۴	آماری از قرآن کریم
۶۷۲	فصل دهم: یکصد و چهارده نکته قرآنی
۶۷۲	اشاره
۶۷۴	یکصد و چهارده نکته قرآنی
۷۲۵	منابع
۷۳۵	درباره مرکز

## مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن

### مشخصات کتاب

سرشناسه: کریمی، مرزبان، 1335 -

عنوان و نام پدیدآور: مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن / مرزبان کریمی.

مشخصات نشر: شهرکرد: سدره المنتهی، 1389.

مشخصات ظاهری: 693ص.

شابک: 140000 ریال 978-600-5149-13-5 :

یادداشت: کتابنامه: [685]-693؛ همچنین به صورت زیرنویس.

یادداشت: واژه نامه.

موضوع: قرآن-- بررسی و شناخت

Qur'an -- Surveys

رده بندی کنگره: 3/BP65/ک37م2 1389

رده بندی دیویی: 297/159

شماره کتابشناسی ملی: 0324702

اطلاعات رکورد کتابشناسی: رکورد کامل

ص: 1

اشاره

وَلَقَدْ رَأَىٰ نَزْلَةَ الْخُرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ مَا يَغْشَىٰ

ص: 2



این اثر را تقدیم می نمایم: به پیشگاه ملکوتی پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) که قلب مقدسش منزل نزول وحی الهی بود، به پیشگاه مقدس سیدالولیاء امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب (علیه السلام) که می شنید آن چه را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می شنید و می دید آن چه را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می دید، اما پیامبر نبود، به پیشگاه مقدس حضرت فاطمه زهرا (علیها السلام) که وجود مقدسش ليله القدری است که یازده قرآن ناطق در آن نازل شد، و به پیشگاه با عظمت خاتم الاوصیاء حضرت حجه ابن الحسن (عج) که شریک قرآن، عدل قرآن و ثقل اصغری است که هرگز از ثقل اکبر جدایی ندارد.

مباحثی از ( تاریخ، علوم و معارف قرآن)

مرزبان کریمی

ص: 4

فهرست مطالب ..... ۵

فهرست مطالب

عنوان	صفحه
مقدمه	۱۳
قرآن جامع‌ترین کتاب آسمانی	۱۳
<b>فصل اول: مباحثی از علوم قرآن / ۱۹</b>	
مباحثی از علوم قرآن	۲۱
تعریف اصطلاحی قرآن	۲۲
علوم قرآنی (شناخت قرآن)	۲۳
تاریخچه علوم قرآنی	۲۵
نام‌ها صفات قرآن	۲۷
آیه	۴۳

۶	.....مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن
۴۴	ریشه اختلاف در شمارش آیات
۴۴	کوتاه‌ترین و بلندترین آیات
۴۵	سوره
۴۶	اقسام سوره از لحاظ بزرگی و کوچکی
۴۸	اقسام سوره‌های مفصل
۴۹	اقسام سوره‌های گروهی
۴۹	حروف مقطعه
۵۲	بررسی آیات از نظر حکم و لفظ
۵۲	انواع دلالت الفاظ قرآن بر معانی
۵۴	انواع متشابهات در قرآن
۵۵	ناسخ و منسوخ
۵۵	نظریات پیرامون ناسخ و منسوخ
۵۶	اقسام نسخ در آیات قرآن
۵۶	تأویل
۵۷	عام و خاص
۵۷	اقسام آیات از نظر مکان و زمان نزول
۵۸	تفسیر و وجوه معانی و تفسیری قرآن
۵۹	تفسیر به رأی
۵۹	برخی از وجوه معانی و تفسیر قرآن
۶۰	طرق مطالعه قرآن
۶۱	روش‌های تفسیر قرآن
۶۱	کتابت و کاتبان قرآن
۶۲	ابزار و وسایل کتابت

۷	فهرست مطالب .....
۶۲	جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر (ص) .....
۶۴	جمع و تدوین قرآن در یک مصحف بطور مرتب .....
۶۵	قرائت و قراء قرآن .....
۶۶	قراء و معلمین قرآن .....
۶۷	اعراب گذاری و نقطه گذاری قرآن .....
۶۸	مسائل قرآن .....
۷۰	نکته‌هایی از علوم قرآنی .....
۷۴	نکاتی از قرآن در علوم قرآنی .....
۷۶	قراء سبعة .....
۷۸	اطلاعات ابتدایی در مورد قرآن .....
۸۶	برخی ویژگی‌های قرآن .....
۹۱	ابعاد اعجاز قرآن .....
۹۶	مصونیت قرآن از .....
۱۰۳	چگونه از قرآن بهره‌مند شویم .....
۱۰۷	فهرست از معارف قرآن .....
۱۱۴	اقسام معارف قرآن .....
۱۱۶	تفسیر قرآن و انواع آن .....
۱۱۹	مراحل تفسیر .....
۱۲۱	مهمترین روش‌های تفسیری قرآن .....
۱۲۳	تأویل قرآن و معانی آن .....
۱۲۵	مقایسه تفسیر و تأویل .....
۱۲۶	تنزیل قرآن .....
۱۲۷	وحی و معانی گوناگون آن .....

۸	.....مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن
۱۲۸	.....کاربردهای واژه وحی در قرآن
۱۳۳	.....حروف مقطعه قرآن
۱۳۴	.....آراء دانشمندان درباره حروف مقطعه
۱۳۷	.....تاریخ تدوین قرآن کریم
۱۳۸	.....آیا تدوین قرآن در زمان خلفا صورت گرفت
۱۴۶	.....قرآن و عترت
۱۵۷	.....تحریف ناپذیری قرآن کریم
۱۵۹	.....دلایل عدم تحریف قرآن

#### ■ فصل دوم: اعلام قرآن/۱۶۳

#### ■ فصل سوم: نام‌ها و صفات الهی در قرآن کریم/۲۱۱

۲۱۳	.....اقسام اسماء الهی
۲۱۵	.....تعداد و شماره اسماء حسنا در قرآن

#### ■ فصل چهارم: آیات مُعَنونَ در قرآن کریم/۲۴۹

۲۵۱	.....آیاتی که نام‌های خاص دارند
-----	---------------------------------

#### ■ فصل پنجم: نام‌ها و اوصاف قیامت در قرآن کریم/۳۲۵

۳۲۵	.....نام‌ها و اوصاف قیامت در قرآن کریم
-----	--

#### ■ فصل ششم: یهود در قرآن کریم/۳۵۵

۳۵۷	.....وجه تسمیه یهود
۳۵۸	.....دو خصیصه برجسته
۳۶۴	.....صهیونیست و فراماسونری

۹	فهرست مطالب
۳۷۴	مبانی دینی جنایات صهیونیسم
۳۸۵	شجره خبیثه صهیونیسم
۳۸۸	برخی دیگر از صفات یهود در نگاه قرآن کریم
۳۹۴	هشدار قرآنی
۳۹۸	قدس شریف
۳۹۹	اهمیت اجتماعی و سیاسی بیت المقدس
۴۰۰	اهمیت مذهبی و دینی و اعتقادی بیت المقدس

#### ■ فصل هفتم: تشبیهات و مثال های قرآن کریم/ ۴۰۳

۴۰۵	اهمیت مثال در بیان حقایق
۴۰۷	تشبیه و مثال های قرآن کریم

#### ■ فصل هشتم: سوگندهای قرآن کریم/ ۴۵۲

۴۶۰	فواید سوگندهای قرآن
۴۶۲	اموری که قرآن به آنها سوگند یاد کرده است

#### ■ فصل نهم: دانستنی هایی از قرآن کریم/ ۴۸۳

۴۸۵	جهان ماورای طبیعت
۴۸۷	آفرینش عالم شهود و جهان خلقت
۴۸۸	هفت آسمان
۴۹۰	پدیده های زمینی
۴۹۲	فرشتگان
۵۰۱	جن
۵۰۴	شیطان، ابلیس
۵۰۸	شیطان در برخی آیات قرآن و نهج البلاغه

۱۰	.....مباحثی از تاریخ، علوم و معارف قرآن
۵۱۲	.....روح
۵۱۴	.....عرش و کرسی
۵۱۸	.....لوح محفوظ - لوح محو و اثبات
۵۲۰	.....قلم
۵۲۳	.....بیت المعمور
۵۲۴	.....آدم، انسان و بشر
۵۲۵	.....مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان طبق آیات قرآن
۵۲۸	.....ستایش های قرآن از انسان
۵۳۱	.....نکوهش های قرآن از انسان
۵۳۲	.....قلب، فؤاد و صدر
۵۳۵	.....قلب سلیم، تنها سرمایه نجات
۵۳۷	.....حیات و مرگ دل ها
۵۳۹	.....نفس
۵۴۱	.....فطرت
۵۴۳	.....گرایش های فطری انسان
۵۴۵	.....نامه اعمال
۵۴۶	.....انواع کتاب های ثبت اعمال
۵۴۹	.....عقل و لب
۵۵۱	.....میزان اعمال
۵۵۵	.....سعد و نحس ایام
۵۵۸	.....سوگندهای قرآن
۵۶۳	.....سلام و امنیت در قرآن کریم
۵۶۶	.....اهمیت سلامت قلب



۱۱	فهرست مطالب
۵۶۹	رابطه امنیت و روزی فراوان
۵۸۴	فصیح ترین و بلیغ ترین آیه قرآن کریم
۵۸۷	مفردات اساسی آیه
۵۹۲	جلوهای از مدیریت اسلامی
۵۹۶	مدیریت اسلامی
۵۹۶	مدیریت در پرتو مهدویت
۵۹۷	شب قدر قرآنی و شب قدر فرقانی
۵۹۹	قدر چیست؟
۵۹۹	زمان و قرآن
۶۰۱	داستان از دیدگاه قرآن کریم
۶۰۷	واژه‌های فارسی در قرآن کریم
۶۲۳	توازن عددی در قرآن کریم
۶۲۷	آماري از قرآن کریم

■ فصل دهم: یکصد و چهارده تکه قرآنی / ۶۳۵

■ منابع / ۶۸۵



## قرآن جامع ترین کتاب آسمانی

قرآن آخرین کتاب آسمانی است، این نسخه ی ممتاز داروی تمام بیماری های اخلاقی و روحی است. لفظ قرآن از «قرء» جدا شده، «قرء» به معنی «خواند» و قرآن به معنی «خواندن» یا «آنچه باید خوانده شود» آمده است. این کتاب از طرف آفریدگار عالم بر حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) پیامبر اسلام نازل شده و جاوید است.

تنها چند سوره از قرآن به طور کامل و یک مرتبه نازل شد. بقیه قرآن به صورت آیاتی نازل می شد و طبق تعلیمات جبرئیل، نویسندگان وحی به فرمان حضرت محمد(صلی الله علیه و آله) آیات را در سوره های معین می نگاشتند تا تکمیل گردید. نخستین قسمتی که از قرآن نازل شد، پنج آیه اول سوره علق می باشد.

قرآن دارای سی جزء مساوی و یکصد و چهارده سوره، قسمت های نامساوی، می- باشد. هر سوره نامی دارد که به تناسب کلمه ای قابل ذکر که در سوره آمده، یا نام شخص که در آن سوره ذکر شده، با موضوعی که در سوره مورد بحث قرار گرفته می باشد. پاره ای از سوره ها که قبل از هجرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل شده اند را سوره های مکی و بعضی که پس از هجرت نازل شده اند را سوره های مدنی می نامند. هر سوره از اجزاء غیر مساوی تشکیل یافته که آیه (علامت و نشانه) خوانده می شود. بعضی می گویند که پاره ای از

آیات قرآن برداشته شده و در آن تحریف راه یافته است، اینیک افترای بی اساس است که دشمنان اسلام بدین گونه می خواهند در سندیت قرآن خدشه وارد کنند و گرنه قرآنی که اکنونی در دست مسلمان های جهان است همان قرآنی است که از طرف خداوند بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شد و در خلال چهارده قرن، با این همه چاپ های گوناگون و گردیدن به دست اقوام و ملل مختلف مسلمان هیچ گونه تغییر و تحریفی در آن به وجود نیامده، مهمتر آن که، زمانی که عثمان دستور استنساخ قرآن را داد خط کوفی بوده که اعراب و نقطه کاملی نداشته و بعدها ی حجاج بن یوسف ثقفی روی حروف نقطه و اعراب گذارد. با اختراع صنعت چاپ نخستین قرآن در سال 1530 میلادی به چاپ رسید.

یکی از جنبه های اعجاز و برتری قرآن، جامعیت آن است. قرآن در آیه 89 سوره اسراء می گوید: «وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا»: (ما برای مردم در این قرآن از هر نمونه ای از انواع معارف بیان کردیم ولی با این حال اکثر مردم جاهل و نادان جز افکار حق و نادیده گرفتن دلایل هدایت، عکس العملی نشان ندادند)

در کتاب آسمانی قرآن، هم دلائل متین عقلی با ریزه کاری های مخصوصش در زمینه عقاید آمده و هم بیان احکام متین و استوار بر اساس نیازمندی های بشر در همه زمینه ها، هم بحث های تاریخی قرآن در نوع خود بی نظیر، هیجان انگیز، بیدادگر، دلچسب، تکان دهنده و خالی از هرگونه خرافه است. و هم مباحث اخلاقی که با دل های آماده همان کار را می کنند که باران بهار با زمین های مرده.

مسائل علمی که در قرآن مطرح شده، پرده از روی حقایقی بر می دارد که حداقل در آن زمان برای هیچ دانشمندی شناخته نشده بود. خلاصه قرآن در هر وادی گام می نهد، عالیترین نمونه را ارائه میدهد. قرآن در هر عصر و زمانی که خوانده می شود آن چنان است که گویی امروز و برای امروز نازل شده و هیچ اثری از گذشت زمان در آن دیده نمی شود.

یکی از جهات اعجاز قرآن و ضمنا از مشخصات یک دین صحیح آسمانی، طرز قانونگذاری در قرآن است. که مزایا و امتیازاتی مخصوص به خود دارد که نمی توان آنها را در قوانینی که زائیده شده ی افکار بشر است جستجو کرد. از جمله قوانین قرآن که واضع آن خدا است دارای کلیت و جامعیت است و در هر زمان و مکانی و نسبت به هر طبقه و قومی یکسان وضع شده و در مورد همه یکسان اجرا می شود. قوانین قرآن از هر گونه اعمال نظر و فکری خالی است، چون همه بندگان در پیشگاه خدا یکسانند. در قوانین الهی رعایت همگان به طور مساوی شده مصالح و مفاسد واقعی جامعه در تدوین آن مورد ملاحظه قرار گرفته است و تفاوت آن با قوانین بشری این است که چون بشر به طور کامل و دقیق به مصالح و نیازمندی های افراد و اجتماع آگاه نیست در قانون گذاری راه دیگری پیموده است. از این رو قانون باید از طرف کسی باشد که بر تر از همه افکار و ادراکات جامعه ی بشر بیندیشد، تمام نیازمندی ها را درک کند و خود نیازمند نباشد. در مورد عبادات، دستورات قرآن بهترین راه و روش بندگی خدا را جلوه گر می سازد. در باب اعتقادات، بهترین عقیده و طرز تفکر را به بشر القاء می کند در امور اخلاقی و معاشرت، رفتار مرد و زن قوانین قرآن موجب زندگی گرم و تشکیل دهنده کانون محبت است، حقوق پدر و مادر نسبت به فرزند و بر عکس، برادر و خواهر، فرمانفرما و فرمانبر و قوانین جزایی و قضایی و سایر حقوق متبادله اجتماع طوری در قرآن بیان شده که تمام نکات اخلاقی را رعایت نموده، برای ارث و جلوگیری از تراکم ثروت، از بین بردن اختلافات طبقاتی به بهترین وجه قانون تدوین نموده است.

قوانین قرآن به قدری جامع و با استحکام است که با گذشت زمان کهنه و ناقص نمی گردد و نیاز به تبصره و متممی پیدا نمی کند چون وضع این قوانین از طرف خداست که به تمام سود و زیان و نیازمندی های اجتماع و پیش آمدهای بعدی آگاه می باشد و به علاوه اختلاف بنیه و مزاج افراد را می داند و در سایه قوانین او تمام افراد بشر از بزرگ و کوچک، مرد و زن، سیاه و سفید، نیازمند و بی نیاز به حقوق خود می رسند و بدون ظلم

و تعدی به فردی همگان از مزایای زندگی به طور صحیحی برخوردارند و نظم و انتظام و وحدت بشری را حفظ می نماید. (1)

برای وضع قانون معمولاً عده ای از حقوقدانان دور هم جمع شده و با شور و تبادل نظر و بحث و مذاکره، مواد آن را تنظیم می کنند. اما با گذشت زمان نقاط ضعف آشکار می شود و نیاز به تغییر یا افزودن ماده واحده و تبصره احساس می گردد، تا آن جا که پس از گذشتن یک یا چند قرن ناتوانی قانون از اداره اجتماع کاملاً آشکار گشته و وضع قانون جدیدی لازم به نظر می رسد.

حال با دقت و تعمق به این مطلب توجه کنید که یک مرد درس ناخوانده و استاد ندیده در گوشه ای دور از تمدن، به تنهایی و بدون شور و تبادل نظر با دیگران، قانونی جهانی می آورد که نه فقط عرب بیابانگرد را در کمتر از یک قرن متشکل نموده و بر امپراطوری های معاصر خود غلبه می دهد، بلکه برای بشر قانونی عرضه می دارد که حتی در عصر فضا، رستگاری واقعی جوامع بشری جز با عمل به آن میسر نیست. درباره قانون قرآن دانشمندان بزرگ اسلامی در طی چهارده قرن داد سخن داده اند و کتاب های مختصر و مفصل در این باره نگاشته اند.

هیچ کدام از ادیانی که امروز در جهان وجود دارند (اعم از حق و باطل) پیروان خود را از داشتن قانون دیگر، برای اداره امور زندگانی بی نیاز نمی کند، چنانچه ربرت هوگوت جاکسون می نویسد: در غرب سیستم قانونی را یک موضوع دنیوی می دانند که در آن مقتضیات وقت رل بزرگی بازی می کند. البته نفوذهای مذهبی در تشکیل قوانین خیلی مؤثر و قوی بوده اند. ولی با وصف همه این ها، قانون باز به صورت یک امر دنیوی باقی مانده است. از این رو قانون، تکالیف مذهبی معین نمی کند بلکه در حقیقت هشیارانه آنها را حذف می کند. قانون فقط یک تماس محدودی با اجرای وظایف

ص: 16

اخلاقی دارد. ولی بر عکس در دین اسلام، قوانین اسلامی سرچشمه و منبع قانون اراده خدا است.

اراده ای که بر رسول او محمد (صلی الله علیه و آله) مکشوف و عیان گردیده است، این قانون و این اراده الهی، تمام مؤمنین را جامعه واحدی می شناسد گرچه از قبایل و عشایر گوناگون تشکیل یافته و در مواضع و محل های دور و مجزایی از یکدیگر واقع شده باشند. در این جا مذهب نیروی صحیح و سالم التصاق دهنده جماعت می باشد نه ملیت و حدود جغرافیایی.

در این جا خود دولت هم مطیع و فرمانبردار قرآن است و مجالی برای قانونگذار دیگری باقی نمی گذارد چه رسد به آن که اجازه انتقاد و شقاق و نفاق بدهد. (1)

علامه طباطبایی می فرماید: در قرآن کریم برای اهل ادب، بلاغت در کلام و برای فیلسوف در فلسفه و الهیات و برای دانشمند در علم مربوطه اش و برای جامعه شناس در علم الاجتماع و برای قانونگذار در وضع قوانین و برای سیاستمدار در فن سیاست و برای حکومت ها در مورد جهاننداری و بالاخره برای جهانیان در همه شئون زندگی، اعجاز بزرگ و بهت آوری است.

مرزبان کریمی

ص: 17









اصیل ترین منبع ایدئولوژی و زلالترین منشأ علوم و معارف اسلام قرآن است، قرآن هم سند نبوت پیامبر گرامی اسلامی است و هم چراغ همیشه پر فروغ هدایت بشر، هم کلام خداست و هم نیازهای فطری بشر، راهنمای عمل و تضمین کننده سعادت دنیا و آخرت آدمی است، کتابی است روشن و روشنگر، کلامی است الهی که مخاطبش بشری است که در اسارت خاک است، نازل شده است تا این اسیر را به کمال و ارتقاء لایقش عروج دهد، کتابی است که منطقتش علم است و عمل و زبانش استدلال و عاطفه و اثرش بر عقل است و بردل، خالی از هر باطل و بیهوده، سرشار از حکم و نورهدایت و نهایت، تمسک به آن فلاح است و رستگاری.

آری این کتاب مقدس، که آخرین وحی است، آخرین پیام حق و آخرین اتمام حجت او بر بندگان است. کتابی است، جاوید که تا قیام قیامت به عنوان تنها معیار هدایت خواهد بود و همین بیانگر اعجاز جاودانگی این کتاب است. به هر حال جامعه بشری بطور اعم و مسلمین به طور اخص وظیفه دارند تا حد امکان در شناخت آن بکوشند، در قرائت و فهم و عمل به آن تلاش کنند، در آن تدبیر نمایند و حقایق عمیق و اصیل الهی فردی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی و خانوادگی خویش را از آن سرچشمه هدایت اخذ نمایند تا به سعادت حقیقی در دین و دنیا برسند. بر این اساس، این نوشته گامی است لرزان و ناچیز و شبی است از تعرقات دریای معارف قرآن در جهت استشمام رایحه جانفزای کتاب خدا.

سخن ما در مورد علوم قرآنی یابه اصطلاح جدید شناخت قرآن است. لذا، ابتدا از تعریف آن آغاز می‌نمائیم: علوم قرآنی واژه ای است مرکب از علوم و قرآنی، علوم جمع علم است و قرآنی یعنی منسوب به قرآن .

پس علوم قرآنی یعنی علمی، که از قرآن سرچشمه گرفته اند و منسوب به قرآن اند.

اما علم: گاهی به معنی شناخت و ادراک یقینی یک مطلب است که از طریق حصول صورت اشیاء در عقل حاصل می‌شود و گاهی به معنی شناخت ذات موضوع و قدرت شناخت یک موضوع است.

واژه قرآن در لغت به معنی بر زبان جاری کردن آن چه در نامه است می‌باشد و نیز به معنی مطالعه نامه در حال سکوت است و در اصل به معنی جمع است و قرآن چون شامل مجموع سوره ها و پیوند آیات با یکدیگر است قرآن نامیده می‌شود. و از آنجایی که مطالب و معانی این کتاب مقدس دارای انسجام و تناسب و هماهنگی کامل بوده و در بر گیرنده کلیات احکام و قوانین است قرآن خوانده می‌شود.

## تعریف اصطلاحی قرآن

1. کلام قائم بذات الهی و مصحفی است که به طریق متواتر به ما رسیده است.

2. کتابی است به لفظ عربی نازل شده از سوی مبدأ حق توسط جبرئیل بر رسول گرامی اسلام.

بطور کلی قرآن: اولاً وحی الهی است، ثانیاً توسط امین وحی جبرئیل (علیه السلام) نازل شده، ثالثاً بر شخص حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) نبی گرامی اسلام نازل شده، رابعاً هم از جهت لفظ و هم از جهت معنی و اسلوب وحی الهی است، خامساً مخاطب این کتاب همه مردم اند چون هدایت گر همه آدمیان در همه اعصار است، سادساً به زبان عربی مبین است، سابعاً این کتاب که مکتوب در مصحف هاست بطریق تواتر و قطعی به دست ما رسیده است.

## علوم قرآنی (شناخت قرآن)

علوم قرآنی مجموعه علوم خاصی است، که همراه با نزول و نشر و رواج قرآن در میان مسلمین پدید آمده، بطوری که آگاهی از آنها در قرآن را آسان تر می‌نماید، این علوم عبارتند از: علم تفسیر، علم آیات احکام، علم اعجاز، علم به مکی و مدنی بودن آیات، علم اسباب نزول یا شأن نزول، علم ناسخ و

منسوخ، علم محکم و متشابه، علم اعراب و بلاغت، علم رسم الخط قرآن، علم قرائت قرآن و نظایر اینها.

1. تفسیر قرآن: تفسیر در اصل به معنی توضیح و کشف و اظهار است، اما در اصطلاح، به معنی فهمیدن معانی و مقاصد آیات قرآن است. البته بدیهی است که در تفسیر هدف کشف و درک مراد حق تعالی از آیات شریفه است و باید از هرگونه اعمال و نظر فردی در قرآن و درک آن خودداری کرد که موجب عذاب خواهد شد و چون قرآن کلامی است دارای دلالت و معنی و قصدی معین پس تفسیر علمی است که عهده دار شرح و توضیح معانی و مقاصد و دلالت های قرآن است.

2. آیات احکام: قرآن ریشه و اصل قوانین شرعی اسلام است و بقول مشهور پانصد آیه در قرآن در زمینه تشریح و بیان احکام الهی وجود دارد و لذا علمی که عهده دار استخراج احکام شرعی و توضیح و تبیین آنهاست و اوامر و نواهی خدا را بر اساس قرآن به مردم گوشزد و تعلیم می نماید علم آیات احکام نامیده می شود.

3. علم اعجاز: قرآن کریم حجت خدا بر همه بشریت است، لذا معجزه ای جاوید است چون کلام خداست، علمی که معجزه بودن قرآن را در ابعاد مختلف لفظی و معنوی بررسی می نماید و آن را به عنوان دلیلی بر صدق نبوت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) معرفی می نماید علم اعجاز نامیده شده که در آن از معنی معجزه و شرایط اعجاز و دلایل و وجوه و ابعاد اعجاز قرآن بحث می شود.

4. مکی و مدنی بودن آیات: تدبر و تحقیق در آیات قرآن از جهت نزول به اعتبار زمان که کدام آیات قبل از هجرت و کدام آیات پس از هجرت و این که کدام آیات در کدام مکان و بخاطر اهل کدام دیار نازل شده اند محتوی این علم را تشکیل می دهد زیرا آیات قرآن از جهت نزول به اعتبار زمان و مکان و اشخاص مخاطب متفاوت است و بدیهی است، که در همه این مسائل به درک پیام حقیقی وحی کمک شایانی می نماید.

5. اسباب نزول یا شأن نزول: علمی است که عهده دار شرح و توضیح حوادث و جریانات تاریخی معینی است که موجب نزول آیاتی گردیده اند زیرا برخی آیات قرآن بدون زمینه اجتماعی خاصی و ابتداء نازل شده اند و دسته ای از آیات در پی یک جریان معین تاریخی یا شخصی نازل شده اند و

آن چه سبب نزول آیه ای را بیان می دارد و اوضاع و شرائط عمومی و یا شخصی مناسب با آیه را تشریح می نماید شأن نزول نام دارد.

6. علم ناسخ و منسوخ: مطالعه در قرآن به اعتبار آن که برخی آیات پایان حکم آیه ای را از لحاظ مدت و زمان بیان می کند و آیهای دیگر و حکمی دیگر جایگزین آن شده است علم ناسخ و منسوخ گفته می شود، و در این علم آیاتی که به نسخ آنها آیاتی نازل شده مورد بررسی واقع می شود، بدون علم ناسخ و منسوخ نمی توان احکام قرآن را دریافت کرد زیرا بعضی از احکام قرآن بر اساس مصالح الهی بوسیله احکام دیگری نسخ گردیده اند.

7. علم محکم و متشابه: علمی است که بوسیله آن آیات محکم و متشابه از هم تشخیص داده می شود و نیز آن چه مربوط به این علم است مانند تأویل و تنزیل و نظایر اینها مورد بحث واقع می شود، در زمینه محکم و متشابه سخنان مختلفی است که در جای خود بیان خواهد شد.

8 علم اعراب و بلاغت: از آنجائی که قرآن به زبان عربی است لذا علمای علم عربیت قواعد این زبان را بر اساس قرآن بنا گذاشته اند و نیز علمای علم بلاغت این کتاب الهی را میزان بلاغت دانسته اند پس تحقیق در قرآن به اعتبار قواعد نحوی و ترکیب و زیبایی انسجام جملات و آیات، علم اعراب و بلاغت را شامل می شود.

9. علم رسم الخط قرآنی: علمی است که در آن از نحوه و شکل و کیفیت رسم الخط عربی قرآن بحث می شود که آیا رسم الخط قرآن بوسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) معین شده؟ آیا علمای صدر اسلام این رسم الخط را ابداع کرده اند؟ آیا این رسم الخط در صدر اسلام شایع بوده؟ آیا می توان در هر عصری به تناسب رسم الخط همان زمان قرآن را نوشت؟ و مسائلی از این قبیل.

10. علم قرائت قرآن: در این علم از نحوه صحیح قرائت قرآن بحث می شود و نیز ارزیابی انواع قرائت ها، تفاوت ها، اختلافات آنها و ملاک و معیار مورد قبول در قرائت قرآن بحث می شود، به هر حال در این زمینه نظریات و قرائت های، قاریان هفتگانه مورد توجه است.

بنا به تصریح ابن ندیم در الفهرست و علمای برجسته ای چون ابن سیرین در روایاتی متعدد از عبدخیر و اصبع بن بناته و ابن طفیل، علی (علیه السلام) اولین کسی است که در زمینه علوم قرآنی همچون تفسیر و بیان ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مکی و مدنی بودن آیات حقایقی ارزنده را به مردم اعلام فرمود، که نمونه های فراوانی در تأیید این مسأله در کتاب الاتقان سیوطی جلد دوم و ارشاد شیخ مفید بیان گردیده است از جمله حدیثی را که سیوطی در جلد دوم کتابش در صفحه 187 آورده بیان می کنیم: ابن طفیل می گوید علی (علیه السلام) را دیدم که می فرمود: (سلفی، فَوَاللَّهِ مَا مَنِ آيَةُ الْآءِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِاللَّيْلِ نَزَلَتْ، أَمِ بِنَهَارٍ أَمِ فِي سَهْلٍ، أَمْ فِي جَبَلٍ).

پس از علی بن ابیطالب (علیه السلام) برجسته ترین کسانی که در علوم قرآنی تلاش نمودند عبارتند از:

1. ابان بن تغلب (ت 141ه) وی در مورد علم قرائت و معانی و غرایب قرآن تألیف داشته است.
2. طاووس بی کیان (ت 106 ه) از یاران امام سجاد (علیه السلام).
3. مغزبن سائب کلبی (ت 146 ه) از یاران امام باقر (علیه السلام) و صاحب تألیف در احکام قرآن و تفسیر قرآن.
4. محمد بن جنید از معاصران شیخ صدوق بوده و در امثال قرآن کتاب نوشته.
5. حسن بن علی بن فضال از یاران خاص امام رضا (علیه السلام) در مورد ناسخ و منسوخ کتاب نوشته .
6. محمد بن عباس بن علی، معروف به ابن حجاج صاحب کتابی در زمینه همه علوم قرآنی بنام (ما نزل في اهل البيت من القرآن)
7. سید شریف رضی (ت 406ه) صاحب کتاب تلخیص البیان فی مجازات القرآن.
8. شیخ مفید (ت 409 یا 413 ه) صاحب البرهان فی علوم القرآن و البیان فی علوم قرآن.
9. شیخ طوسی (385. 460 ه) صاحب تبیان فی تفسیر القرآن
10. شیخ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب (ت 588 ه) صاحب اسباب النزول و متشابه القرآن.

11. بدرالدین محمد بن عبدالله بن بهادر معروف به زرکشی (745. 794ه) صاحب البرهان فی علوم القرآن، این کتاب بطور کامل در دسترس است و در چهار جلد به چاپ رسیده است.
  12. جلال الدین عبدالرحمن سیوطی صاحب کتاب الاتقان فی علوم القرآن که اخیراً ترجمه شده است.
  13. التبان فی علوم القرآن اثر شیخ طاهر جزایری.
  14. منهج الفرقان فی علوم القرآن اثر شیخ محمد علی سلامه.
  15. مناهل العرفان فی علوم القرآن اثر محمد عبدالعظیم زرفانی.
  16. تاریخ القرآن اثر ابو عبدالله زنجانی.
  17. البیان فی تفسیر القرآن اثر سید ابو القاسم خوئی.
  18. المیزان فی تفسیر القرآن اثر علامه بزرگوار سید محمد حسین طباطبائی و دهها اثر برجسته دیگر. واینک برخی از آثار فارسی یا ترجمه شده به فارسی را در زمینه علوم قرآنی معرفی می کنیم:
1. قرآن در اسلام اثر علامه گرانقدر طباطبائی
  2. تاریخ قرآن اثر دکتر محمود رامیار
  3. تاریخ قرآن اثر سید محمد علی تقوی
  4. تاریخ و علوم قرآن اثر آقای حجتی کرمانی
  5. تاریخ قرآن کریم اثر دکتر سید محمد باقر حجتی
  6. ترجمه تاریخ قرآن زنجانی بوسیله ابوالقاسم صحاب
  7. ترجمه موجز علوم القرآن اثر دکتر داود عطار بوسیله دکتر سید محمد رادمنش .
  8. آشنایی با قرآن استاد شهید مرتضی مطهری و دهها اثر دیگر
- [تذکر: نمونه های فوق با استفاده از الفهرست ابن ندیم و کتاب تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام از سید حسن صدر بیان شده اند.]
- اینک پس از این مقدمه اجمالی به شرح بعضی از ضروری ترین مسائل مربوط به شناخت قرآن می پردازیم و از خدای منان امید توفیق شناخت و عمل به این کتاب مبین را داریم.



خداوند سبحان جلت عظمت به خاطر عظمت شأن و جلالت قدر کتاب شریفش و نیز به سبب این که مظاهر قدرت و حکومتش را و تجلیات وافر حضرتش را و منافع فراوان نامش را در این صحیفه مکرمه‌اش عرضه داشته لذا، آن را به نام‌های متعددی خوانده است و بدین وسیله علائم بسیاری را در جهت هدایت مردم قرار داده است، تا موجب امتیاز از دیگر علائم انحرافی گردد و بدین جهت ما نیز بحول قوه الهی بحث خویش را از نام‌ها و اسامی کتاب خدا آغاز می‌کنیم، چه ابتدایی‌ترین شناخت هر چیز، اسم و ظاهر آن چیز است، کتاب الهی و مقدس ما مسلمین که آخرین کتاب هدایت و جاوید راهنمای بشریت است، خود را به نام‌ها و اسامی متعددی خوانده که اینک عمده‌ترین آنها را با معنی می‌آموزیم انشاء الله.

علما و دانشمندان در مورد اسامی و نام‌های قرآن تحقیقات فراوانی نموده‌اند و در شماره اسامی این کتاب نظریاتی ابراز داشته‌اند و مشهور این نظریات این است که خدای تعالی کتاب خویش را به پنجاه و پنج اسم نامیده است لکن حقیقت این است که خدای متعال کتاب خویش را اسماء و صفات و اوصاف متعددی خوانده است، پس از این نام‌گذاری‌ها برخی اسم و برخی صفت‌اند یعنی خدای متعال اوصافی مناسب با کتاب خویش را به کار برده بطوری که هر یک از اسماء و اوصاف در مورد این کتاب شریف مناسبتی مضمونی دارد، اینک عمده‌ترین اسامی و اوصاف این کتاب را بر می‌شماریم و سپس به توضیح بعضی از آنها می‌پردازیم:

1. آیات (بقره، 252، آل عمران، 101، الجاثیه، 5)

2. احسن الحدیث (الزمر، 23)

3. امام مبین (یس، 127)

4. ام‌الکتاب (آل عمران، 7)

5. امر (الطلاق، 5)

6. ایمان (آل عمران، 193)

7. برهان (النساء، 174)

8. بشری (النحل، 89)

9. بشیر (فصلت، 4)

10. بصائر (الاعراف، 203)

11. بلاغ (ابراهیم، 52)

12. بیان (آل عمران، 13)



13. بينه (الانعام، 157)
14. تبصره (ق، 8)
15. تبيان (النحل، 89)
16. تذكره (الحاقة، 48)
17. تنريل (الشعراء، 192)
18. تفصيل (يوسف، 111)
19. حبل (آل عمران، 103)
20. حديث (الزمر، 23)
21. حكم (الرعد، 37)
22. حكمه (الاحزاب، 34)
23. حكيم (يس، 2)
24. حق (النساء، 170، القصص، 48)
25. حق اليقين (الحاقة، 51)
26. ذكر (الحجر، 9)
27. ذكر الحكيم (آل عمران، 58)
28. ذكر مبارك (الانبياء، 50)
29. ذكرى (الذاريات، 55)
30. ذى الذكر (ص، 1)
31. رحمه النحل، 89)
32. روح (الشورى، 52)
33. شفاء (يونس، 57)

34. صحف مكرمه (عبس، 13)
35. صحف مطهره (البينه، 2)
36. صدق (الزمر، 33)
37. صراط المستقيم (فاتحة الكتاب، 6)
38. عدل (الانعام، 115)
39. عربى (الزمر، 28)
40. عروه الوثقى (لقمان، 22)
41. عزيز (فصلت، 41)
42. عجب (الجن، 1)
43. علم (الرعد، 37)
44. على (الزخرف، 4)
45. فرقان (الفرقان، 1)
46. فصل (الطارق، 13)
47. قرآن (البروج 21 و 22 - القيامة 18 - الواقعة، 17 و 78 - المزمل، 4)
48. القرآن الحكيم (يس، 27)
49. القرآن العظيم (الحجر، 87)
50. قرآن كريم (الواقعه، 17)
51. قرآن مبين (الحجر، 1)
52. القرآن المجيد (ق، 1)
53. القصص (يوسف، 3)
54. القول (القصص، 51)

55. قيم (الكهف، 2)

56. كتاب (آل عمران، 3)

57. كتاب الله (آل عمران، 23)

58. الكتاب الحكيم (يونس، 1)

ص: 28

59. كتاب عزيز (فصلت، 41)
60. كتاب مبین (المائده، 15)
61. كريم (الواقعه، 77)
62. كلام الله (البقره، 75)
63. كوثر (الكوثر، 1)
64. مبارك (الانعام، 92)
65. مبین (الانعام، 59)
66. متشابه (الزمر، 23)
67. مثاني (الزمر، 23)
68. مجيد (البروج، 21)
69. مرفوعه (عبس، 14)
70. مصدق (البقره، 89)
71. مطهره (عبس، 14)
72. مفصل (الانعام، 114)
73. مكرمه (عبس، 13)
74. مهيمن (المائده، 48)
75. موعظه (يونس، 57)
76. نبأ (ص 67)
77. النجوم (الواقعه، 75)
78. نذير (فصلت، 4)
79. نعمه (الضحى، 11)

80. نور (النساء، 174)

81. هادی (الاسراء، 9)

82. الهدی (البقره، 2)

83. وحی (النجم، 4)

اینک به شرح و توضیح برخی از نامها و اوصاف کتاب مقدس و بیان هدایتگر الهی می پردازیم:

1. مصحف: اولین نامی است که پس از رحلت پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله) بر مجموعه آیات وحی گذاشته شد هر چند عین این لفظ در قرآن نیامده اما کلمه صف که همیشه آن است هشت مرتبه در قرآن آمده، بهر حال مصحف به مجموعه صحیفه های نوشته شده میان دو جلد اطلاق می شود، گویند ایننام به پیشنهاد صحابی بزرگوار یعنی عبدالله بن مسعود بر قرآن نهاده شد و پس از آن بنام مصحف مشهور گردید و این نام گذاری از زمان ابوبکر که قرآن جمع آوری گردید صورت گرفت. بهر صورت صحف جمع صحیفه است و صحیفه در لغت هر چیز گسترده را می گویند و چون آن چه بر آن نوشته می شود گشوده و گسترده است و به اصطلاح صفحه است لذا به آن صحیفه می گویند که جمع آن صحف است و در قرآن نیز صحف کاربردهای مختلف دارد، مانند صحف اولی (طه، 133)، صحف

ص: 29

موسی (النجم، 36)، صحف منشره (المدثر، 52)، صحف مکرمه (عبس، 13) و . و نیز به معنی خبر گسترده آمده و قرآن نامه ها و کتب انبیاء و نیز نامه اعمال انسان را صحف خوانده، (بینه، 2).

2. مثانی: گرفته شده از (ثَنَى یَثِنُ) به معنی خم شدن و برگشتن است و چون بسیاری از آیات قرآن ناظر بر بعضی از آیات دیگر است بطوریکه گویا این آیات مثل این است که دو بار ذکر شده اند لذا به قرآن از این جهت مثانی گفته شده و منظور از دوباره ذکر شدن یکی معنای خود آیه و دیگری نظری که به آیه دیگر دارد و آن آیه قبل نیز دو مرتبه ذکر شده یکی خود آیه و دیگری آیه ای که راجع به آن است و خلاصه هر آیه ای معنای آیه دیگری را متضمن است، بنابراین می توان به قرآن مثانی گفت. چنان که در سوره الزمر آیه 23 خدای متعال همه قرآن را مثانی خوانده است و این از آن جهت است که تمامی آیات قرآن میل به یکدیگر داشته و همدیگر را توضیح و تبیین می نمایند.

3. مُهَيِّمٍ: در لغت به معنی مراقب، حافظ، حاضر و ایمنی بخش است و لذا چون قرآن تصدیق کننده کتب الهی قبل از خویش است و حافظ و مراقبت و ایمنی کننده واقعی آنها در تحت لوای خویش نیز هست، لذا، اهل کتاب تنها در سایه کتاب وحی دین اسلام است که از انحراف محفوظ خواهند ماند و قرآن در این مورد، در سوره مائده آیه 48 می فرماید: (وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّمًا عَلَيْهِ) یعنی: و ما این کتاب (قرآن) را بحق بر تو فرستادیم که تصدیق کننده کتبی است که در برابر اوست و حافظ و نگهبان آنها (از انحراف) است.

4. مبین: به معنی آشکار و آشکار کننده است و در این مورد، در کلمه بیان و تبیان بحث می شود، اصل این کلمه لفظ (بان) است که به معنی آشکار و ظاهر می باشد و مبین اسم فاعل است، آری کلام خدا بدان جهت که خود آشکار و آشکار کننده حقایق است مبین می باشد (تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (1))، ( تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (2))

5. منیر: به معنی روشن، تابان و فروزان است و لذا صفت اکثر و شاید همه کتب الهی باشد، که وسیله ای روشن برای اثبات حقایق هستند و بالاخص آخرین آنها قرآن کریم که روشن و تابان است

ص: 30

1- یوسف / 1

2- حجر / 1



برای تاریخ انسانها چراغی فروزان است که راه حق جوینان را روشن می سازد و حقایق را برای حق طلبان می نمایاند: (فَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ رَسُولٌ مِّن قَبْلِكَ جَاءُوا بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَالْكِتَابِ الْمُنِيرِ). (1)

6. مجید: از مجد است و به معنی بزرگواری، شرافت و عظمت و پر خیر و پر فضل میباشد و مجید بودن کتاب خدا هم بخاطر شرافت و فضیلت و عظمت آن نسبت به سایر کتب آسمانی و پر خیر و برکت بودن آن است.

(ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ) (2)، (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ) (3)

7. مبارک: یعنی با برکت، مداوم الخیر، دارای فایده، دارای ثبوت و هر چیزی که در آن فایده ثابت وجود داشته باشد مبارک است و از این جهت که کلام خدا منبع تمام فایده ها و برکات و خیرات است، آن هم فایده و برکت و خیر ثابت که تغییر و دگرگونی نمی پذیرد (و با همین یک لفظ کافی است که خاتمیت اسلام و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و جاودانگی قرآن را اثبات نمایم) و بدین جهت است که قرآن مبارک است. (وَهَذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ) (4)، (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ). (5)

8 موعظه: اسم مصدر و عطف به معنی پند و اندرز است و کتاب خدا چون بیانگر راه هدایت است، لذا اندرزگوی آنان نیز هست یعنی کلامی است همراه با تخویف و نیز همراه تشویق و موجب انگیزش شنونده یا خواننده است. (قد جاتکم موعظه من ربکم.)، (هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهَدًى وَمَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ). (6)

9. نجوم: از نجم است به معنی طلوع و بروز و این کلمه جمع است و ستاره را چون طلوع می کند نجم می گویند، به هر حال از آنجائی که قرآن، نجم یعنی آیه و یا سوره، نازل و بارز شد و طلوع کرد و با نزول و بروز و طلوع تدریجی اش شب جاهلیت را چه جاهلیت قلوب و چه جاهلیت

ص: 31

1- آل عمران/ 184 و حج / 8

2- ق/ 1

3- . بروج/ 21 و 22

4- انبیاء/ 50

5- ص/ 29

6- . آل عمران/ 138

عقول را منور و نورانی نمود لذا نجوم هم نامیده شده است بطوریکه برخی از مفسرین این آیه شریفه را در همان رابطه میدانند (ولا اقسام بمواقع النجوم)، آی بمواقع النزول الوحي.

10. نور: یعنی آینه خودش فی نفسه آشکار و روشن است و غیر خود را نیز آشکار و روشن می کند و آن ضد ظلمت و تاریکی است و قرآن از آن جهت که خودش روشن و بدون اعوجاج و ظلمت و تاریکی و تحریف است و از آن جهت که پیروانش را از تاریکی ها، ظلمت، کفر، شرک، نفاق و غیره به طریق روشن و آشکار حق هدایت می کند، نور نام دارد، و این لفظ پیوسته در این کتاب مفرد استعمال می شود، زیرا نور نشان از پیروی حق است و حق نیز واحد است و میان اجزاء حق کلمات و سوره های قرآن هیچ اختلاف و تناقضی نبوده و همه یکسان و یک جهت در طریق راهنمایی انسان بدون تناقض و اختلاف نازل شده اند و بر عکس ظلمت جمع بکار می رود چون نشان از اختلاف و تعدد و تناقض و باطل است و پیروان طرق ظلمت بنا به تعدد و اختلاف آن طرق در جهت و هدف و مسیر و آرمان و عمل و عقیده، مختلف و پراکنده هستند.

(توجه کنید به رابطه میان واژه های صراط و سبیل و نور و ظلمت و کتب تحریف شده آسمانی و کتاب عزیز اسلام یعنی قرآن)

و این خود بحثی جداگانه دارد که نتیجه این بحث اثبات حقانیت اسلام، خاتمیت پیامبر اسلام، عدم تحریف قرآن، جاودانگی قرآن، ناسخ بودن قرآن، منسوخ بودن کتب دیگر و تحریف کتب آسمانی دیگر و مسائلی از این قبیل می باشد. بهرحال قرآن، نوری است نازل شده تا قلوب آدمیان را روشن نماید و راه هدایت و نجات و رستگاری را به آنان نشان دهد. (واتبعوا النور الذي انزل معه) و از نوری که با او نازل شد تبعیت کنید.

11. نعمت: یعنی خوب و دلچسب، آن چه خدا به انسان ارزانی داشته و موجب لذت و خوشی انسان می شود و لذا چه نعمتی بزرگتر از نعمت هدایت، نعمت قرائت، نعمت نبوت و پس قرآن نیز نعمت است و از بزرگترین نعمتها. (وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ) (1)

ص: 32

12. نذیر: یعنی بر حذر دارنده و تحویف دهنده بر اساس علم و آگاهی. چون قرآن انسانها را از مهالك دنیا و آخرت آگاه کرده و از آنها بر حذر می دارد لذا نذیر است که فرموده است: (هَذَا نَذِيرٌ مِّنَ النَّذْرِ الْأُولَى). (1)

13. هادی: اسم فاعل و به معنی راهنما و نیز به معنی تثبیت کننده در راه راست معنی شده است پس از آن جهت که دستورات قرآن و عمل به آن ها راهنمای انسان بوده و آدمی را در راه راست پایدار و ثابت قدم می گرداند، هادی است. (إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ) (2) و نیز فرمود (یهدی إلى الرشد)

14. هدی: به معنی هدایت و ارشاد بر اساس لطف است و قرآن به دلیل این که راهنما و هدایتگر و ارشاد کننده به خیر خواهی و دلالت کننده به لطف است هدی نامیده شده است. (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ) (3)

15. وحی: به معنی اشاره سریع و رسالت و کتابت است و هر آن چه به دیگری بوسیله القاء تفهیم شود، وحی خوانده می شود و خلاصه آن که وحی تفهیم خفی و پنهانی است که شامل الهام و رمز و کنایه و اشاره نیز می شود و بدیهی است که همه کتب الهی و نیز قرآن کریم وحی الهی به پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است چنان که فرمود: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) (4).

16. کتاب: در معنی کتاب اقوال مختلفی بیان شده، لفظ کتاب مصدر است مانند قیام و صیام و یا بر وزن فعال است به معنی مفعول مانند حساب که به معنی محسوب است و لباس که به معنی ملبوس است و لذا کتاب به معنی مکتوب است.

راغب می گوید گاهی به کلام، کتاب گفته می شود، چون حروف در تلفظ با هم جمع می شوند بنابر این کلام خدا با آن که نوشته نشده، کتاب نامیده شده است، همچنین کتاب گاهی به معنی واجب و حتمی و ضروری و فرض استعمال شده است.

ص: 33

1- النجم / 56

2- اسراء / 9

3- بقره / 2

4- النجم / 1 تا 5

گاهی به معنی حجت و دلیل، گاهی به معنی اجل و وقت، گاهی به معنی حکم و نیز زمانی به معنی تقدیر و اراده و اثبات بکار رفته است و نیز به معنی علم خدا و ثابت و لا یتغیر و خلقت و تکوین آمده است همچنین جنس کتب آسمانی نیز با لفظ کتاب بیان شد است. مثلاً در مورد کل قرآن و همه کلام الهی می فرماید: (ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ). (1)

در مورد صحیفه نوشته شده و کتب مسیحیت و یهودیت می فرماید: (يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تُنزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِّنَ السَّمَاءِ)

در مورد وجوب و ضرورت می فرماید: (كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ) یا (كُتِبَ عَلَيَّ نَفْسَهُ الرَّحْمَهُ). (2)

در مورد حکم می فرماید: (ذَلِكَ كِتَابًا عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ) (3). در مورد اجل و وقت می فرماید: (وَمِا اهلكننا من قريه الاّ ولها كتاب معلوم).

در مورد تقدیر می فرماید: (قُلْ لَن يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللّٰهُ لَنَا) (4)

در مورد اثبات و حفظ و نگهداری می فرماید: (وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ) (5)

در مورد ثبات و دوام و استمرار و لا یتغیر بودن می فرماید: (وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ). (6)

در مورد اراده خدا می فرماید: (كَتَبَ اللّٰهُ لَأَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِي). (7)

آیات متعدد دیگری که در مورد کاربردهای گوناگون واژه کتاب و ریشه آن و سایر مشتقاتش بکار رفته است.

17. کریم: از کرم و کرامت است که به معنی شرافت و عزت و سخاوت است و هر موضوعی معنی خاصی دارد لیکن کلام حق از آن جهت کریم نام دارد که محترم و شریف و گرانقدر است. (و آله لقرآن کریم)

ص: 34

1- بقره/2

2- انعام/12

3- مائده/32

4- توبه/51

5- یس/12

6- اعراف/156

7- مجادله/21

18. قِيم: به معنی مستقیم و نیز راست و غیر کژ و ثابت است و همچنین گفته اند کلمه این از قیام است و به معنی عامل قیام و پا بر جایی هر چیزی را قیم آن چیز می گویند و به هر معنی کلام خدا قیم است چون راست است و کژی در آن راه ندارد و این کتاب عامل استواری دین خدا و مستقیم پیمودن راه خداست (وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا، قِيَمًا لِيُنذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِّن لَّدُنْهُ). (1)

19. قِصَص: به معنی سرگذشت و پی گیری و پی جویی قصه است، در معنی اسم و مصدر به کار می رود و چون در کلام خدا قصه های پی گیر و اخبار متوالی گذشتگان بیان شده، قصص نیز خوانده می شود ولذا می فرماید: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ). (2)

20. قرآن: از جمله نامهای کتاب خداست که توسط امین وحی بر رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده است.

در مورد معنی این لفظ صاحب نظران اقوال مختلفی دارند:

عبدالله بن عباس می گوید قرآن مصدر (قرأ بقرء) است و به معنی خواندن می باشد، مانند فرقان و رجحان و خسران و دراصل دارای معنای اتباع است زیرا خواننده آن در خواندن این کتاب تتبع در حروفش می کند و تلاوت نیز همین است، چنان که در سوره قیامت آیات 17، 18 آمده است (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ، فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ): (که گرد آوردن و خواندنش بر عهده ماست، چون خواندیمش، تو آن خواندن را پیروی کن).

لذا جهت نامگذاری این کتاب شریف به قرآن همین خواندن آن می باشد بطوریکه در آیات مختلفی به خواندن آن امر شده است، مانند سوره نحل آیه 92، سوره المزمّل آیات 4 و 20.

عده ای دیگر از صاحب نظران اصل کلمه قرآن را (قرء) به معنی جمع دانسته اند و می گویند (خدا حروف را جمع کرد تا کلمه شد، کلمات را جمع کرد تا آیه شد، آیات را جمع کرد تا سوره شد، سوره ها

ص: 35

1- کهف/2

2- یوسف/3

را جمع کرد تا قرآن شد) یعنی جامع همه حقایق الهی شد و لذا فرمود: (وَلَا زُطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ (1))

لازم به تذکر است که قریش و اهل مکه کلمه (قرآن را با تخفیف همزه می خوانند و در این عمل از عبدالله بن کثیر پیروی می کنند، لیکن سایر قاریان آن را بر اصل خود مهموز می خوانند. از معانی و اقوال گذشته صاحب نظران شیعی مذهب اول را مقبولتر دانسته اند.

21. فصل: به معنی بریدن و جدا کردن و تشخیص قائل شدن است و چون کلام خدا میان حق و باطل فاصله می اندازد و آنها را از هم جدا می کند و میانشان تشخیص قائل می شود از این جهت فصل نام دارد و می فرماید: (انه لقول فصل)

22. فرقان: راغب در مفردات می گوید فرقان در فرق بین حق و باطل به کار می رود، برخی گفته اند فرقان در اصل مصدر است مانند (سبحان و قربان) و به معنی فرق گذاشتن و فارق بودن میان حق و باطل است، پس، فرقان آن چیزی است که بوسیله آن میان حق و باطل فرق گذاشته می شود و در حدیث کافی از قول امام صادق (علیه السلام) آمده است که: (همه قرآن کتاب است و بخش محکم و واجب العمل آن فرقان است).

و نیز در همین کتاب عزیز، در آیه اول سوره فرقان آمده است که (تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا) و در آیه 29 سوره انفال می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا)، در این آیات معنی فرقان همان تمایز و فرق میان حق و باطل است که نتیجه و محصول تقوی است و معیار تمیز حق از باطل. اما از آیه 185 سوره بقره که می فرماید (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِّنَ الْهُدَى وَالْفُرْقَانِ) (بر اساس حدیث امام صادق (علیه السلام) که قبلاً بیان شد، چنین نتیجه می شود که (من الهدی) و صف همه کتاب خداست ولی (فرقان) وصف محکمت واجب العمل است. والله اعلم

برخی گفته اند کتاب خدا را از آن جهت فرقان نام نهاده اند چون متفرق و بخش بخش و جدا جدا و بتدریج نازل شده است برخلاف سایر کتب آسمانی که یک دفعه در الواح و اوراق نازل شده اند و این

ص: 36

گفتار و با استفاده از جواویه حضرت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به عبدالله بن سلام است که از معنی فرقان سؤال کرده بود.

عده ای دیگر چون عکرمه فرقان را به معنی نجات دانسته اند و گفته اند کتاب خدا چون در عمل سبب نجات است، فرقان نام دارد. به نحوی می توان میان تمام اقوال جمع کرد چون: کتاب خدا فارق میان حق و باطل است از آن جهت که حلال و حرام، کفر و ایمان، و سایر حقایق متضاد سعادت آمیز و شقاوت زا، را بیان کرده. و راه هر یک و حد و شرط هر کدام را نشان داده، و هم نجات است زیرا طرق تأیید و ارائه شده این کتاب طریق سعادت ابدی و نجات دائمی انسانهاست، و هم بر خلاف سایر کتب آسمانی این کتاب به تدریج نازل گشته است. والله اعلم.

23. علی: صیغه مبالغه است و به معنی بسیار رفیع و بسیار برتر می باشد و این لفظ نشانه علو مقام و عظمت قرآن است. (وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ) (1)

26. عصمه: از عصم به معنی حفظ و نگهداری و امساک است و عصمت به معنی منع و مانع و حافظ و نگهدارنده است و قرآن نیز چون کتابی است که عمل به آن مانع سقوط و لغزش انسان است و نیز نگهدارنده انسان و حافظ او از کفر و شرک و سایر مهلکات است لذا عصمه است. (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا) (2)

25. عجب: به معنی عجیب و چیزی که نظیر آن شناخته نشده باشد و در سوره جن آمده که جنیان گفتند که این قرآن، عجیب است که منظور همان نظیر نداشتن قرآن است) اعتراف آجنبه به عظمت و بینظیر بودن قرآن دلیلی دیگر بر اعجاز قرآن است) (إِنَّا سَجَعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا). (3)

26. عظیم به معنی بزرگ می باشد چه بزرگی محسوس و مادی باشد و چه غیر محسوس و معنوی و لذا قرآن از جهت معقول بودن و معنویت پس از حق تعالی منبع عظمت و بزرگی می باشد (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ)

ص: 37

1- الزخرف 4

2- آل عمران/103

3- الجن/1

27. عزیز: به معنی گرامی و محترم و نیز به معنی غالب و پیروز و نیرومند آمده و قرآن از هر جهتی عزیز است زیرا هم در نزد عابدان و مسلمین گرامی و محترم است و هم در مقابل معارضات با دیگر کتب الهییا بشری غالب و نیرومند و پیروز و نفوذ ناپذیر است و دافع تمامی کتبی است که داعیه انسان سازی دارند و نیز از آن جهت عزیز است، که هرگز همتا و مثل و مانندی برایش یافت نشود، (وانه الکتاب عزیز).

28. صراط المستقیم: (صراط) به معنی بلعیدن است و صراط راهی است که رونده اش را در خود می بلعد، یعنی رونده در آن گم نمی شود، منحرف نمی گردد، راهی است وسیع، آشکار و روشن بطوریکه راه رونده در آن مسیر از خود فانی می شود و اوصاف راه را میابد و خود راه می شود در حدیث است که حضرت امیر (علیه السلام) فرمود: (أنا صراط المستقیم)، این که صراط المستقیم یکی از نام ها و اوصاف کتاب خدای تعالی است، قول ابن مسعود می باشد و بهرحال کتاب خدا حق چنین اوصافی را دارد که در معنی صراط المستقیم گفته شد و نیز از دیگر معانی صراط، راه اصلی یا شارع است و از آنجائی که این لفظ همیشه مفرد استعمال می شود می توان دریافت که قرآن نیز تنها کتاب اصلی و شارع خداپرستان و موحدان و اصیل ترین کتب الهی است و اصولا این کتاب در اصلتش فرد است زیرا سایر کتب تحریف شده اند و از نظر محتوای متکثر و متفرق اند همانند معنی (سبیل) که بر راههای متفرق دلالت دارد مسأله دیگر پیوند و رابطه میان (نور) و (صراط) است که این هر دو مفرد استعمال می شوند و اما سبیل و ظلمت جمع هم بکار می رود و این خود بهترین دلیل بر نامیدن کتاب خدا به این نام های مقدس است، پس (اهدنا الصراط المستقیم) یعنی اهدنا الصراط النور، اهدنا الصراط القرآن، اهدنا الصراط إلى الله، و به همین مناسبت است که برخی از مفسرین در تفسیر:

(وإن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل) گفتهاند صراط مستقیم قرآن است که محور تعلیمات و سیره معصومین (علیهم السلام) است.

29. شفاء (شافی): شفاء به معنی صحت و سلامت و دوری از مرض است، قرآن چون دارای صفت دارویی و شفابخشی امراض روانی و کثافات نفسانی و طهارت و سلامت بخش دلها و قلوب است از این جهت شفاء نام دارد، امراضی چون کفر و شرک و نفاق و حسد و کینه و کبر و بدبینی و غرور و غیره تنها



باتمسک به کتاب خدا از قلب انسان پاک می شوند و با شفاء بخشی قرآن، قلب التیام یافته، سرشار از رحمت الهی می شود و نورایمان و معرفت به حق تعالی، وحدت، تواضع، علم، تفقه و عرفان جایگزین می گردد و این سخن بدین لحاظ است که می فرماید ظالمان را علاوه بر آن که از قرآن شفاء نمی باشد بلکه زیان و خسران آنان را نیز می افزاید. (وَنُزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا). (1)

ناگفته نماند که قرآن بحق امراض جسمانی را نیز شفاء بخش است البته به شرط خلوص و پاکی عقیده.

30. سراج: به معنی چراغ است و هر چیز نورانی و نور دهنده سراج نامیده می شود، حال چه این چیز نور دهنده مادی و محسوس باشد چون خورشید آسمان و یا معقول و معنوی باشد مانند قرآن و هدایت و نبوت و امامت و غیره ولذا قرآن چراغ است و سراج، چه روشنگر و روشنی بخش و نورانی کننده طریق رهروان راه خدا می باشد، به آیات مربوط به واژه نور مراجعه شود.

همچنین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام) چراغ هدایت امتند، زیرا به وسیله آن بزرگواران است که امت از نور و روشنایی قرآن و شریعت بهره مند می شود، رجوع شود به خطبه 92 نهج البلاغه (پیرامون مسأله پیوند امام و قرآن با رهبری و قرآن) و این مسأله اساسی ترین پیام حدیث شریف ثقلین است که خود بحث مستقلی نیاز دارد.

31. روح: کلمه ایست که در عرف ضد جسم است و به معنی روان و جوهر مجرد می باشد و این کلمه در قرآن معانی متعددی دارد چون: فرشته، شریعت و دین و کتاب، اما اطلاق لفظ روح به کتاب خدا بدین جهت است که کتاب خدا وسیله هدایت و انذار خلاق است.

چنان که در سوره شوری آیه 52 می فرماید: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا).

اکثر علمای بزرگی چون راغب و طبرسی و علامه طباطبایی منظور از روح را در این آیه قرآن دانسته اند و برخی گفته اند که قرآن را از آن جهت روح گفته اند چون قوام و دوام اسلام و شریعت محمد (صلی الله علیه و آله) به آن است همانطوری که قوام و دوام تن به روح است.

ص: 39

32. رَحْمَه: به معنی مهربانی و رقتی است که مقتضای احسان کردن نسبت به کسی باشد لیکن از آنجائی که رقت قلب در مورد حق تعالی صادق نیست پس کلام او نیز از روی رقت قلب نیست بلکه به معنی احسان و نعمت و تفضل است و همه نعمتهای خدا رحمت اویند، نعمتهایی چون وجود، عقل، نبوت، وحی، امامت، کتاب های آسمانی و بهشت و غیره می باشد لذا قرآن از آن جهت که نعمت حق تعالی و عالیترین نعمت خداست رحمه نام دارد که فرمود: (هدی و رحمة للمؤمنین) و نیز: (وَلَقَدْ جِئْتَهُمْ بِكِتَابٍ فَصَلْنَا عَلَىٰ عِلْمٍ هُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ). (1)

33. ذکر: به معنی یاد کردن خدای تعالی بوسیله کتاب او می باشد و ذکر همچنین به معنی حفظ کردن هر چیزی است که ضد نسیان و فراموشی است و نیز ذکر به معنی یاد آوری خدایتعالی است با زبان و با قلب که همان حضور قلب داشتن در نزد معبود است و چون قرآن یاد آور حق تعالی و همه حقایق هستی است پس ذکر نام دارد که فرمود: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (2). معنی دیگر ذکر شرف و بزرگی است (وانه لذكر لك و لقومك) یعنی ای پیامبر این قرآن شرف تو و شرف قوم تو است.

34. ذکری: اسم مصدر ذکر است و به معنی یاد آوری و تذکر می باشد (و ذکر فان الذکری تنفع المؤمنین)

35. حق: به معنی صدق و درست و حقیقت است و نیز به معنی ضد باطل ثابت و مطابق و موافق با واقع و چیزی که زوال نداشته و باطل را در آن راهی نیست، بلکه زایل کننده باطل است و به همین جهات نیز کتاب خدا حق نامیده شده است که می فرماید (وَأَنَّهُ لَحَقَّ الْيَقِينُ) و (بَلْ تَقْدِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) آى ذاهب أوزایل.

36. حبل: به معنی ریسمان است و کتاب خدا از آن جهت که هم عامل پیوند همه مسلمین با یکدیگر و هم عامل پیوند مسلمین با خداست و بنابر مفاد حدیث شریف ثقلین یک طرف قرآن بدست خداست و یک طرفش بدست پیروان قرآن است و هم از آن جهت که اتصال و چنگ زدن به قرآن موجب نجات از گمراهی می باشد (حبل الله) نام دارد و حضرت علی (علیه السلام) نیز در خطبه 174 نهج البلاغه

ص: 40

می فرماید: (هذا القرآن فانه حبل الله المتين) و در آیه 103 سوره آل عمران می فرماید: (وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا)

37. حکیم: به معنی عمل کننده از روی حکمت و تشخیص است و نیز به معنی مانع از فساد و دارنده حقایق و معارف است، و کتاب خدا چون دستوراتش از روی تمیز و تشخیص بوده و عمل بدان ها مانع فساد می شود و نیز چون شامل کلیه حقایق و معارف الهی است لذا حکیم نامیده شده است (یس و القرآن الحکیم). (1)

38. حکمت: به معنی حالت درک و تشخیص است که انسان را به حق می رساند و از باطل آگاه و رها می نماید و چون تعالیم الهی انسان را بر امور حقه آگاه ساخته و او را واصل بحق مینماید لذا حکمه نام دارد که اغلب با لفظ کتاب همراه شده است و پیامبران را خداوند مأمور تعلیم آن معرفی کرده، و گاهی به تکالیف الهی نیز حکمت گفته شده است. (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)، (2) (وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ). (3)

39. حکم: به معنی داوری و قضاوت است و نیز مراد قوه تمیز و ادراک امور است و کتاب خدا چون هم ملاک داوری حق تعالی در میان بندگان است و هم وسیله تمیز و ادراک امور، از این جهت حکم نام دارد. (وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا حُكْمًا عَرَبِيًّا)

40. حدیث: از حدث و حدوث است و به معنی نو و جدید و ضد قدیم و همچنین به معنی گفتار است، و قرآن از هر جهت حدیث است یعنی نو و تازه و بدون سابقه بوده و گفتاری است که برای پیشینیان مانند آن نیامده است (پس قرآن به هیچ وجه یک کتاب تقلیدی نیست و لذا می فرماید) (الله انزل أحسن الحديث). (4)

41. تبیان: این کلمه هم معنی با بیان بوده و اسم مصدر است و از آنجائی که کلمه (مستبین) نیز در

ص: 41

---

1- یس / 1 و آل عمران/ 58

2- بقره / 129

3- لقمان / 12

4- الزمر/ 23

مورد کتب آسمانی دیگر بکار رفته ( وَآتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ) (1) بدیهی است که اصولاً وحی الهی روشن‌گر مجهولات و خود روشن و معلوم است، پس قرآن نیز که خاتم کتب وحی الهی است، کتابی روشن و روشن‌گر مجهولات می باشد و لذا تبیان است، آن هم تبیان هر چیزی، ( وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ ) (2)

42. تذکره: اسم مصدر ذکر و به معنی یاد آور و تذکر دهنده است (و انه لتذکره للمتقين)

43. تنزیل: اسم مصدر (نَزَلَ) است و قرآن را از آن جهت تنزیل گویند که تدریج و ترتیب نازل شده

است که می فرماید (تنزیل من رب العالمین) و (وَنَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) و (تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ). (3)

44. بیان: به معنی کشف بوده و اعم از نطق است این کلمه مصدر است و چون کتاب خدا کاشف

حقایق و روشن و روشن‌گر می باشد لذا نام آن بیان است (هَذَا بَيَانٌ لِّلنَّاسِ وَهُدًى). (4)

45. بشیر: جمع بشر و به معنی مژده دهنده می باشد و قرآن از آن جهت که به مؤمنین مژده و بشارت می دهد بشیر نام دارد، همانطوریکه از آن جهت که کافران و مشرکان و منافقان را نسبت به آینده اشان می ترساند و بیم میدهد نذیر نامیده می شود (بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ). (5)

46. بصائر: جمع بصیرت که به معنی بصیرت‌ها و دلایل است و این گونه ای از ادراک است که خاص ذوی العقول می باشد. زیرا بصیرت از راه دل حاصل می شود هر چند بصر به معنی چشم نیز هست اما به هر حال بصیرت، بینایی دل و باطن و ادراک قلب است که مترادف معرفت و درک است و لذا برخی آن را عقل و زیرکی دانسته اند و چون کلام خدا دلها و قلوب را بینا و عقول مدرکه را جهت می دهد، بصائر نامیده شده که فرمود: (هذا بصائر من ربکم) و نیز فرمود: (قد جائکم بصائر من ربکم). (6)

ص: 42

1- الصافات / 117

2- النحل / 89

3- اسراء / 106 و فصلت / 42

4- آل عمران / 138

5- فصلت / 4

6- انعام / 104

ادارای معانی مختلف است که عبارتند از:

الف) علامت و نشانه روشن بر اثبات حقانیت ادعا بطوریکه خدایتعالی در کلام عزیزش معجزات انبیاء (علیهم السلام) را آیه نامیده است، می فرماید: (سَلِّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ). (1)

ب) عبرت و آن چه مایه پندار و اندرز است چنانکه فرمود: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً).

ج) عمارت یا ساختمان بلند و رفیع بطوریکه می فرماید: (أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ). (2)

د) دلیل و برهان چنانکه می فرماید: (إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ) (3)

ه) آن چه از کلمه آیه مورد نظر ما است، این است که به هر قسمت از کلمات قرآن از محل آغاز تا محل انقطاع معنی کامل آیه می گویند و منظور از واژه آیه، در قرآن همین است که این منظور بیشتر از زبانها جاری می شود که فرمود: (مَا نَنْسَخُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّمَّا أَوْ مِثْلَهَا) (4)

اما معنی اصلی آیه همان علامت و نشانه است و آیات قرآن کریم هم نشانه خداوند هستند بطوریکه معجزه بوده و بشر از آوردن مثل آنها ناتوان است و نیز همه موجودات عالم آفرینش از آن جهت که نشانه وجود و قدرت و سایر صفات خدایند همه آیه اند و در مورد آیه قرآنی نیز همین جهات صادق است چون هم علائم و نشانه های خدای سبحان اند و هم معجزات الهی و مایه عبرت و پند و اندرز مردم حق طلب اند و هم بنای بر افراشته و رفیع کلام الهی هستند و هم دلائل و براهین روشن پروردگار جهانیان می باشند و هم یک قسمت خاص از قرآن اند که یک معنی کامل را به ذهن منتقل می کنند. به هر حال آیه کوچکترین واحد از اجزاء تشکیل دهنده قرآن است که مفیدیک معنای کامل است و متن قرآن از ترکیب و تنظیم و تألیف آیات بوجود آمده است.

ص: 43

1- بقره/211

2- شعراء/128

3- بقره/248

4- بقره/106

در مورد تعداد آیات اختلاف نظر میان قاریان و اهل فن وجود دارد و در این مورد اقوالی گفته شده

بشرح زیر:

1. عده ای مجموع آیات را شش هزار آیه دانسته اند.

2. عده ای شش هزار و دویست و چهار آیه

3. عده ای شش هزار و دویست و چهارده آیه

4. عده ای شش هزار و دویست و نوزده آیه

5. عده ای شش هزار و دویست و بیست و پنج آیه

6. عده ای شش هزار و دویست و سی و شش آیه

7. عده ای شش هزار و ششصد و شصت و شش آیه

### ریشه اختلاف در شمارش آیات

1. بعضی یک آیه بلند را دو آیه حساب می کنند.

2. مجهول بودن، این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آیا در وسط چنین آیاتی وقف می کرده اند یا در پایان آنها. آنچه مسلم است این که: هیچ کس به کمتر از شش هزار آیه قائل نیست و اکثریت علما به اتفاق آراء حداقل آیات را شش هزار و دویست آیه گفته اند.

### کوتاه ترین و بلند ترین آیات

شکی نیست که بلندترین آیه قرآن، آیه 282 سوره بقره است که ابتدای آن (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ) و انتهای آن (وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) است که شامل بیست حکم فقهی می باشد. اما در مورد کوتاهترین آیه بحث است:

گروهی می گویند اگر حروف مقطعه را نیز آیه حساب کنیم، کوچکترین آیه قرآن، آیه اول از سوره بیستم یعنی (طه) خواهد بود که از چهار حرف تشکیل شده است.

ص: 44

گروهی گویند بدون در نظر گرفتن حروف مقطعه کوچکترین آیه در قرآن شش حرفی است مانند (والفجر) یا (والضحی) علامه طباطبایی فرموده اند که این قبیل آیات دو کلمه ای هستند، حال آن که آیه 64 سوره الرحمن یعنی (مدهامتان) فقط یک کلمه است که به معنی هر دو باغ بسیار سبز مایل به سیاهی اند)

## سوره

این کلمه نیز معانی مختلف دارد که عبارتند از:

الف) جهش، صعود و بالارفتن بطوریکه می فرماید: (وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَضْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ). (1)

ب) حصار و یار و دیوار شهر که فرمود: (فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ). (2)

ج) غذای مهمانی چنان که در حدیث رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) است که فرمود: (قوموا فقد صنع جابر سوراً) ای طعام یدعوا الیه الناس.

د) مرتبه بلند و شرافت و منزلت و بر این اساس هر سوره قرآن مرتبه و منزلت و شرافتی عظیم است که تلاوت کننده اش بدان دست مییابد و این مصداق سخن معصوم (علیهم السلام) است که فرمود: (إقراء وارق).

ه) برخی گفته اند این کلمه دارای همزه است (سوره) و به معنی بقیه، قسمت، تکه و پاراگراف می باشد ولذا به این جهت میان سایر کلمات قرآن از برجستگی و مشخصه خاصی برخوردار است و هر چند به قبل و بعد خود مربوط است اما چون دارای آغاز و انجام معینی است دارای استقلال است و به این دلیل است که آغاز هر سوره‌های با (بسمله) آغاز می شود. در نتیجه می توان گفت سوره آن قسمت از قرآن است که دارای استقلال در هدف و مفاد و پیام بوده و شامل بیان مطلبی معین است و میان (دو بسمله) قرار دارد.

به عبارت دیگر می توان گفت سوره عبارتست از تعداد معینی از آیات قرآن که مجموعاً دارای اسم خاص می باشند. همانطور که گفتیم هر سوره با (بسمله) یعنی بسم الله الرحمن الرحیم، آغاز می شود، البته

ص: 45

1- ص/ 21

2- حدید/ 13

سوره نهم قرآن یعنی سوره براءت (توبه) چون مشتمل بر اتمام حجت به مشرکین است بسمله ندارد ولی سوره (نحل) یعنی سوره بیست و هفتم قرآن دارای دو بسمله است یکی در آغاز سوره و دیگری در آیه سی بعنوان سر آغاز نامه حضرت سلیمان (علیه السلام).

کل قرآن دارای یکصد و چهارده سوره و یکصد و چهارده بسم الله الرحمن الرحیم است، اولین سوره قرآن بر اساس کیفیت جمع آوری سوره مبارکه فاتحه الكتاب و آخرین سوره آن، سوره (ناس) می باشد. کوچکترین سوره های قرآن، سوره کوثر است که سه آیه دارد و بزرگترین آنها، سوره بقره است که 286 آیه دارد.

کلمه سوره به معنای مورد نظر این بحث در آیه 23 سوره بقره و آیه یک سوره نور آمده و می فرماید: (فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ)، (سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا).

در جلد چهارم کتاب شریف اصول کافی باب فضل القرآن از قول سعد اسکاف حدیثی است که با بیان آن به شرح سوره (ق) می پردازد: (قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): أعطيت التمر الطول مكان التوراه و أعطيت المئين مكان الانجيل و أعطيت المثاني مكان البور و فضلت بالمقصل تمان و ستون شوره و هو مهيمن على سائر الكتب و التوراة لموسى و الإنجيل لعيسى و الزور لداود). (1)

ترجمه: رسول خدا (صلى الله عليه وآله) فرمود: به من سوره های طولانی داده شد بجای تورات، و سوره های صد آیه ای داده شد بجای انجیل، و سوره های مثانی داده شد بجای زبور، و سوره های مفصل را که شصت و هشت سوره است افزون بر آنها به من دادند و این قرآن نگهبان و گواه است بر کتب دیگر و تورات از موسی (علیه السلام) است و انجیل از عیسی (علیه السلام) است و زبور از داود (علیه السلام) است.

## اقسام سوره از لحاظ بزرگی و کوچکی

سوره های قرآن را از لحاظ بزرگی و بلندی و کوچکی و کوتاهی به بیان زیر تقسیم کرده اند:

الف: سوره های طول یا طولانی و بلند، سوره های هفتگانه بزرگ از اول قرآن هستند که عبارتند از:

1. بقره 2. آل عمران، 3. نساء، 4. مائده، 5. انعام، 6. اعراف، 7. انفال (بنابه نظر شیخ طبرسی) و یونس (بنا به نقل

ص: 46



علامه طباطبایی) (و انفال و براءت) با یکدیگر زیرا میان این دو بسم الله وجود ندارد و نیز عثمان زمانی که قرآن را جمع آوری کرد این دو سوره یعنی انفال و توبه را بر سوره یونس مقدم داشت و چون سوره توبه فاقد بسم الله است آن را یک سوره کامل ندانست و از متممات سوره انفال محسوب کرد و لذا، این دو سوره که در نزد او یک سوره محسوب می شدند از سورهای طوال و طولانی شمرده می شد. (لازم است بگوئیم انفال و توبه را چون میانشان بسم الله نیست (قرین و یا قرینتین) می گویند.

ب: سوره های متین: یا سوره های صده، سوره هایی هستند که در حدود صد آیه را شامل می شوند حال اندکی کمتر یا بیشتر این سوره های هفت سوره هستند که عبارتند از: 1. اسراء (بنی اسرائیل)، 2. کهف، 3. مریم، 4. طه، 5. انبیاء، 6. حج، 7. مؤمنون. (این ترتیب مورد قبول فیض کاشانی در تفسیر صافی و شیخ طبرسی و علامه طباطبایی است) اما بعضی می گویند متین سوره هایی هستند که اکثریت آنها در حدود یکصد آیه دارد و از سوره دهم تا سوره بیست و ششم را می توان جزء سورهای متین محسوب کرد یعنی از سوره یونس تا سوره شعراء.

ج: سوره های مثنی: کلمه مثنی از (ثَنَى یَثِنُ) و به معنی خم شدن و برگشتن است و نیز به معنی توالی و پی در پی و بسیار تکرار شونده است یعنی گفته اند مثنی سوره ها هستند در حد متوسط و نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه و خواندن این سوره ها در صدر اسلام بر اغلب مسلمین عرب زبان به آسانی میسر بوده، این سوره های پس از سوره ها متین یعنی از سوره (نمل) آغاز شده و به سوره (حجرات) پایان می پذیرد.

اما علمایی چون مرحوم طبرسی و فیض کاشانی و علامه طباطبایی سوره های مثنی را پس از سوره های طولانی تا هفت سوره دانسته اند بدین شرح که مرحوم طبرسی و فیض سوره های مثنی را، از سوره یونس تا نحل دانسته اند، اما مرحوم علامه این هفت سوره را از هود به بعد تا هفت سوره می دانسته اند زیرا (یونس) را جزء سوره های طولانی می دانسته است.

گویند مثنی از ثانی و به معنی دومی است لذا پس از سوره های طولانی واقع اند و سوره های طولانی مبادی سوره ها و اولین هستند و بعضی چون علامه می گویند چون تمام آیات به یکدیگر برگشت دارند و

هر آیه ای متضمن آیه دیگری است و معانی همه ناظر بر یکدیگر است پس تمام قرآن را می توان مثانی گفت، چنانکه در آیه 22 سوره زمر می فرماید (اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيًّا)

د: سوره های مفصل: سوره هایی هستند که آیات کوتاه دارند و فصل فصل هستند و جدا جدا و میان آنها بسم الله زیاد وجود دارد و جمع شصت و هشت سوره اند و پس از حوامیم (سوره های حم دار) آغاز می شوند تا آخر قرآن. این بیان یعنی اینکه سوره های مفصل از اول سوره مبارکه محمد (صلی الله علیه و آله) شروع می شوند تا آخر قرآن.

### اقسام سوره های مفصل

1. طوال یعنی نسبتا طولانی که از سوره ق تا سوره بروج را گویند.
2. اوساط یعنی متوسط که از سوره طارق تا سوره بنيه را گویند.
3. قصار یعنی بسیار کوتاه که از سوره زلزال تا آخر قرآن را گویند و علامه طباطبایی گوید از سوره نبا تا آخر قرآن است.

### اقسام سوره های گروهی قرآن

1. حوامیم: یعنی سوره هایی که با حروف مقطعه (حم) آغاز می شوند که در قرآن به ترتیب و پشت سرهم واقع شده اند و عبارتند از: (مؤمن - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه و احقاف).
2. (الم) ها: سوره هایی هستند که با حروف مقطعه (الف - لام - میم) آغاز شده و عبارتند از: (بقره - آل عمران - اعراف - عنکبوت - روم - لقمان - سجده)
3. سوره های طواسین: سوره هایی هستند که حروف مقطعه (طس) و یا (طسم) شروع می شوند که عبارتند از: (شعراء - نمل - قصص)
4. سوره های مسبحات: سوره هایی اند که با کلمه (سَبَّحْ) یا (يُسَبِّحْ) آغاز می شوند که عبارتند از: (حدید - حشر - صف - جمعه - تغابن) و بعضی دو سوره اسراء و اعلى را نیز جزء مسبحات دانسته اند.

5. سوره های حمد: سوره هایی که با جمله (الحمد لله) شروع می شوند به نام سوره های حمد مشهورند که عبارتند از: (فاتحة الكتاب - انعام - كهف - سبأ - فاطر)

6. سوره های چهارقل: سوره هایی هستند که با کلمه قل شروع می شوند و عبارتند از: (كافرون - اخلاص - فلق - ناس)

7. زهراوان: یعنی دو سوره درخشان و منظور دو سوره (بقره و آل عمران) است چون اکثر احکام شرعی و اسماء الله در این دو سوره آمده و موجب نورانیت آنها شده.

8. قرینتین (قرین) یا قرنیه: به دو سوره انفال و براءت (توبه) گویند زیرا میان این دو بسم الله نیست.

9. سوره های معوذتین: دو سوره (فلق و ناس) را گویند چون هر دو با استعاذه و (قل اعوذ برب) آغاز می شوند.

10. سوره های عزائم: سوره هایی هستند که به محض شنیدن آیاتی خاص از آن ها باید قصد و عزم و اراده به سجده کردن گرفت و به عبارت دیگر سجده واجب دارند که عبارتند از: (سوره سجده آیه 14 - سوره فصلت آیه 38 - سوره نجم آیه آخر - سوره علق آیه آخر). شرعا چه در موقع خواندن و چه در موقع شنیدن آیات معین سوره های مذکور حتما باید سجده کرد. در اجرای این گونه سجده طهارت و قبله شرط نیست پس به هیچ بهانه ای سلب نمی شود و ذکر آن هم اختیاری است.

### حروف مقطعه

حروفی هستند که با هم ترکیب نشده اند و در آغاز برخی از سوره های قرآن آمده اند که برخی از این حروف فقط یک حرف هستند مانند (ص، ق، ن)، برخی دو حرفی هستند مانند (طه، طس، یس، حم)، برخی سه حرفی هستند مانند (الم - الر - طسم)، برخی چهار حرفی هستند مانند (الم - المر - المص)، و برخی پنج حرفی هستند مانند (حم - عسق - کهیعص)

حروف مقطعه حروفی هستند که در موقع تلفظ به تنهایی و جدا جدا خوانده می شوند مثلاً می گوئیم (الف، لام، میم).

این حروف در آغاز بیست و نه سوره قرآن وارد شده اند، از میان این بیست و نه سوره، سه سوره مدنی و بقیه سوره ها مکی هستند، مجموعه تمامی حروف مقطعه هفتاد و نه حرف هستند که با حذف مکررات (چهارده) حرف هستند که به این چهارده حرف (حروف نورانی) می گویند، علمای شیعه با ترکیب حروف نورانی این جمله را ساخته اند (صِرَاطٌ عَلَیِّ حَقُّ نُمُسْکُهُ) یعنی راه علی حق است، آن را می پیمایم.

در مورد معنی و مفهوم این حروف میان علما اختلاف نظر است که اینک برخی از آن نظریات را بیان می کنیم:

1. این حروف از متشابهات قرآن است و ادراک مردم از معنای آن ها قاصر است (و ما یَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ).

2. این حروف سرّ خدا در قرآن می باشند.

3. این حروف نام سوره ای است که با آن آغاز می شود مانند (طه، یس).

4. این حروف مدار نام های نیک و صفات عظیم خداوند و سوگندهای رب العالمین است. (نظر ابن عباس)

5. این حروف علائم اختصاری مفاهیمی هستند مثلاً (الم) یعنی انا الله اعلم.

6. این حروف اعجاز قرآن و نشانه های صدق رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند چون خدای بزرگ با نزول این حروف کفار و مخالفین را دعوت به تحدی فرموده که این کتاب از ترکیب همین حروف رایج در کلام شماست پس اگر راست می گوئید و این کتاب، کتاب وحی و معجزه الهی نیست، شما هم با همین حروف مثل این کتاب را بیاورید.

7. این حروف برای بیان مقصودی است که آن مقصود را با واسطه می توان فهمید و نیز برای گشودن راه تفکر و تعقل مؤمنین است.

8. این حروف اشاره به آیات مخصوصی است که در آن سوره آمده و حروف اول آن آیات مانند حروف اول سوره می باشد مثلاً در سوره بقره آیاتی که با (الم) شروع شده مانند (الم ترالی الذین خرجوا - الم ترالی الملا من بنی اسرائیل و نظایر این ها)

9. این حروف اشارات و رموزی است در مورد حوادث آینده و منشأ این حوادث را ترکیبات عددی، از این حروف دانسته اند.

10. این حروف دلالت بر اسماء و صفات الهی و کلید گشاینده غیب و منشأ پی بردن به اسرار هستند. اما آنچه مسلم است این است که این حروف مهمل و بی مقصود نبوده و به جهت غرض و مقصودی نازل گشته اند. و شاید رمزی میان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم السلام) و راسخون در علم باشند.

نکاتی جالب در مورد حروف مقطعه:

الف) می دانیم که حروف لغت عربی بیست و نه حرف است و حروف مقطعه نیز در آغاز بیست و نه سوره قرآن وارد شده اند.

ب) اصل حروف مقطعه 14 (چهارده) حرف یعنی نصف حروف لغت عرب اند.

ج) عدد چهارده (14) در آفرینش و در میان قوم عرب و هم در امر حجت خدا و معصومین (علیهم السلام) جاری و ساری است.

د) از میان بیست و نه سوره ای که با حروف مقطعه آغاز می شوند فقط سه سوره آنها مدنی هستند یعنی (بقره، آل عمران، رعد) و بقیه مکی هستند و این نیز خود سوال انگیز است و مشتمل بر سیری از اسرار بشمار قرآن و محرکی است برای تحقیق و مطالعه بیشتر در این کتاب شریف.

ه) به نظر مرحوم علامه طباطبایی، کلیه سوره هائی که در حروف مقطعه مشترکند از یک سنخ مطالب بحث می کنند و مضمون و مطلب واحدی دارند و همگی لحن مخصوص و لهجه مشخصی را دارا هستند و نیز این آیات اغلب و اکثر به ترتیب و پشت سر هم واقع شده اند.

ز) بررسی حروف مقطعه بوسیله کامپیوتر و از طریق علم ریاضی و احتساب رابطه این حروف و حروف مشابه آن در همان سوره و در کل قرآن مبحثی بسیار جالب و نسبتاً جدید و چهرهای دیگر از اعجاز قرآن است. (1)

ح) مجموع کلمات قرآن هفتاد و هفت هزار و چهارصد و سی هفت کلمه و مجموع حروف قرآن، سیصد و چهل هزار و هفتصد و چهل حرف است.

## بررسی آیات قرآن از نظر حکم و لفظ

اصولاً الفاظ در هر زمانی لباس و قالب معانی و مفاهیم اند، قرآن نیز برای انتقال مفاهیم و مقاصد الهی در قالب الفاظ عربی رایج بر زبان عرب صدر اسلام نازل شده، یا همان الفاظی که قوم پیامبر (صلی الله علیه و آله) یعنی عرب صدر اسلام آن الفاظ را برای انتقال مقاصد خویش استعمال می کردند. (البته منظور زبان فصیحی عرب است)، این است که در زمان نیز برای درک بهتر معانی و مقاصد قرآن باید به آثار معصومین (علیهم السلام) و معانی متداول الفاظ در صدر اسلام مراجعه کنیم و پی ببریم که آنان از الفاظ خویش چگونه استفاده می کرده‌اند چون معمولاً الفاظ در طول زمان در معانی مختلفی استعمال شده و تغییر معنی یافته اند، لذا ضروری است که شیوه کاربرد هر لفظی را در زمان خویش مورد توجه قرار داد، این آگاهی بر معانی و مفاهیم عرب صدر اسلام از الفاظ مورد استفاده ایشان بهترین معیار فهم معانی قرآن است و بدیهی است که افصح اعراب صدر اسلام ائمه علیهم السلام پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند، پس رجوع به احادیث و درک زبان احادیث برای درک زبان قرآن بسیار ضروری است.

## انواع دلالت الفاظ قرآن بر معانی

### 1. دلالت قطعی

این دلالت بر دو قسم است:

ص: 52

---

1- . برای مطالعه پیرامون این بحث می توان به کتب زیر مراجعه کرد: تعبیر قرآن نوشته پروفیسور آبروی، ترجمه محمد جوادسهلانی، انتشارات بعثت قرآن و کامپیوتر، علی شریعتی - اسرار قرآن کریم اثر دکتر مصطفی محمود ترجمه دکتر سید محمد باقر حجتی - تصویر فنی در قرآن اثر سیدقطب - و کتب دیگر

الف) نصّ: هر وقت آیه ای، مستقیماً بوسیله الفاظش معنی و مفهومش را بطور آشکار و بی واسطه و بی قرینه به ذهن منتقل کند، نص گفته می شود، الفاظ چنین آیه ای فقط یک معنی معین و روشن دارند، بطوریکه معنی و مقصود آیه صراحت از الفاظش درک می گردد مانند اغلب آیات قرآن چون (قل هو الله احد).

ب) ظاهر: هر گاه آیه ای بیش از یک معنی داشته باشد به طوری که یکی از آن معانی ترجیح داشته باشد، باید همان معنی راجح را انتخاب کرد و همان جهت است که در اصطلاح به آن ظاهر می گویند مانند آیه (السارق و السارقة فاقطعوا ايديهما) که لفظ (قطع) هم به معنی مجروح کردن است و هم به معنی جدا کردن، به هر حال ملاک عمل معنی راجح و رجحان داراست.

آیاتی که دلالتشان بر معانی خود قطعی است (چه نص و چه ظاهر) اصطلاحاً آیات محکم یا

محکّمات نامیده می شوند پس:

محکّمات: آیاتی را گویند که معنی آنها از ظاهر الفاظشان درک می شود و با معانی دیگر مشتبه نمی گردد و به عبارت دیگر محکّمات آیاتی هستند که برای درک مقصود و معنای حقیقی آنها به قرینه ای (یعنی لفظ یا آیه دیگری) نیاز نیست، این گونه آیات مصدر و منبع و مرجع سایر آیات هستند و نیز ملاک و معیار عمل مؤمنین پس از ایمان به کل قرآن همین محکّمات است. این آیات را خدای متعال (أمّ الكتاب) نامیده است. (1)

2. دلالت ظنی (ظنّ خاص)

این گونه دلالت نیز بر دو قسم است:

الف: مُجمَعَل: آیه ای است که دو معنی یا بیشتر داشته باشد به طوری که هیچ یک از آن معانی بر دیگری ترجیحی نداشته باشد مانند (والمطلقات يتربصن بأنفسهنّ بثلاثة قُروء) که کلمه (قروء) هم به معنی پاکی از حیض است و هم به معنی خاتمه حیض.

ب: مؤول: آیه ای است که دو معنی یا بیشتر داشته باشد به طوری که هم دارای معنی راجح باشد و هم دارای معنی مرجوح ولی با دلایل خارجی نتوان به معنای راجح آن عمل کرد، لذا معنای مرجوح آن

ص: 53

حجت و معیار عمل است مانند (یدالله فوق ایدیهیم) که کلمه (ید) هم به معنی دست است و هم به معنی قدرت که معنی دست معنی ظاهری و راجح یداست اما بدلائل خارجی هرگز نمی توان معنی اول را انتخاب کرد، پس معنی مرجوح یدیعنی قدرت در این آیه را باید انتخاب کرد.

آیاتی را که دلالتشان ظنی است (چه مجمل و چه مؤول) در اصطلاح مشابهات گویند. پس:

مشابهات: آیاتی هستند که معنی آنها از ظاهر الفاظشان درک نمی شود و با معانی دیگر مشتبه می شود و بعبارت دیگر مشابهات آیاتی هستند که برای درک مقصود و معنای حقیقی آنها باید از آیات محکم کمک گرفت، این گونه آیات یعنی مشابهات غالب دستاویز منافقان و آلوده دلان است، قرآن کریم تقسیم بندی آیات را به محکم و متشابه تأیید نموده و می فرماید: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ

هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ). (1)

## نظریات

1. گروهی گویند بشر بجز یک درک ظنی از قرآن نمی تواند داشته باشد و لذا، انسان بدون (امام) نمی تواند قرآن حقیقی را درک کند، حتی از محکومات قرآن.
2. گروهی گویند قرآن کتاب مبین است، نور است، کتاب هدایت است، کتاب ناس است و با زبان ناس نازل شده، پس قابل فهم است زیرا این کتاب انسان سازی و هدایت است نه کتاب مُعَمَا.

## انواع مشابهات در قرآن

الف) گاهی آیهای سراسر رمز است و به گونه ای است که مقصود آن را فقط گروه خاصی که از آن رمز آگاهی کامل دارند درک می کنند مانند حروف مقطعه.

ب) گاهی به دلیل نبودن و عدم ذکر قرائن آیات و یا قیود و با وجود استثناء در آیات و غفلت قاری تشابه حاصل می شود معمولاً آیات ناسخ و منسوخ، عام و خاص از این قبیل اند.

ص: 54



ج) گاهی معانی حقیقی و مطالب آیات بسیار وسیعتر از حصار محدود و تنگ الفاظند به طوری که هرگز الفاظ قادر به رساندن آن معانی نیستند لذا به سبب حصار و محدودیت الفاظ نسبت به معانی تشابه پیدا می‌گردد، مانند بیان امور غیبی و ماوراء طبیعی و حقایق ملکوتی و مجرد.

### ناسخ

اصل آن نسخ است که به معنی زایل کردن و از بین بردن است و نیز به معنی ابطال چیزی و جایگزین کردن چیز دیگری می‌باشد و ناسخ آیه ای است که حکم اجرایی آیهای دیگر را از بین می‌برد و پایان می‌بخشد و حکم چنین آیهای بنا به دلیل شرعی به زوال حکم آیه ای که از نظر زمانی قبل از آن نازل شده دلالت می‌کند مانند آیه سیزده سوره مجادله که حکم صدقه دادن به هنگام رازگویی با پیامبر (صلی الله علیه و آله) را لغو کرده است و مانند آیه 234 بقره که حکم عده زنان را به مدت یکسال لغو کرده است و مانند آیه پنجم سوره توبه که حکم عفو و بخشش دشمنان را لغو کرده است.

### منسوخ

آیه ای است که حکمش بنا به مصلحت الهی محدود به زمانی معین بوده و با پایان یافتن آن مصلحت الهی، حکم آن آیه نیز از بین رفته و منسوخ می‌شود و حکم دیگری همراه با آیه ای دیگر جایگزین آن می‌شود مانند حکم آیه 12 سوره مجادله و آیه 109 سوره بقره.

### نظریات پیرامون ناسخ و منسوخ

الف) گروهی گویند در قرآن هیچ ناسخ و منسوخ نیست بلکه هر آیه ای را باید به موقع عمل کرد. ب) گروهی گویند در قرآن ناسخ و منسوخ هست به این معنی که قرآن ناسخ همه ادیان سابق است. ج) گروهی گویند در قرآن ناسخ و منسوخ هست یعنی برخی از آیات قرآن ناسخ اند و برخی منسوخ.

## اقسام نسخ در آیات قرآن

1. آیه ای که حکمش منسوخ بوده اما تلاوتش برجا است مانند آیه 12 سوره مجادله و آیه 109 بقره و آیه 240 بقره.
2. آیه ای که تلاوتش منسوخ بوده اما حکمش جاری و برجا است مانند: (الشیخ و الشیخه: اذا زینا فار جموهما، فانهما قضینا الشهوه جزاء بما کسبنا نکالاً من الله عزیز حکیم).
3. آیه ای که هم حکم و هم تلاوتش هر دو منسوخ است چنان که گفته اند در قرآن این آیه بوده (إِنَّ عَشْرَ رَضَعَاتٍ يُحْرَمْنَ) کلا هم لفظاً و هم عملاً نسخ گردیده.

تذکر: اکثر علماء بزرگ در این موارد اختلاف دارند (والله اعلم)

کلامی چند از مرحوم علامه طباطبایی در مورد ناسخ و منسوخ:

1. نسخ مختص احکام شرعیه تنها نبوده، بلکه هم در پدیده های طبیعت و نظام تکوین و هم در ادیان دیگر وجود داشته. (1)
2. در نسخ حتماً دو آیه لازم است که یکی ناسخ و دیگری منسوخ باشد.
3. ناسخ و منسوخ هر دو تابع مصلحت الهی هستند و از این نظر هیچ تفاوتی ندارند.
4. تنها اختلاف ناسخ و منسوخ از نظر حکم آن هاست. قرآن کریم نیز تقسیم آیات به ناسخ و منسوخ را تأیید کرده می فرماید:  
(مَا نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِّنْهَا أَوْ مِثْلَهَا). (2)  
هر آیه ای را از بین ببریم یا حکم آن را از خاطره محو کنیم، آیه ای بهتر از آن یا مانند آن را می آوریم.

## تأویل

از کلمه (أول) گرفته شده و به معنی رجوع است و مراد از تأویل آن چیزی است که آیه به سوی آن بر می گردد، پس تأویل قرآن حقایقی است برتر از ظاهر الفاظ قرآن و برتر از

ص: 56

1- . بقره/106 و 107

2- بقره/106

ادراک عمومی به عبارت دیگر تأویل هر چیزی، حقیقتی است که آن چیز از آن سرچشمه گرفته پس تأویل قرآن هم حقیقتی است که قرآن از آن ناشی شده یعنی حقایق غیب که در أم الكتاب اند و این امر را قرآن صراحتاً در (آیه 80 سوره واقعه) بیان می کند و به موجب آیه 33 سوره احزاب و آیه 27 سوره جن، تأویل قرآن را بطور استقلالی خدای متعال، و رسول و اهل بیت رسول (صلی الله علیه و آله) که مورد رضایت حق تعالی بوده و از هر گونه پلیدی ظاهری و باطنی بدورند، به اذن خدای بزرگ می دانند.

## تنزیل

در مقابل تأویل قرار دارد و به معنی، ادراک صوری و مفهوم لفظی قرآن است و به اصطلاح معروف همان معنی تحت اللفظی آیات را تنزیل می گویند که پی بردن به آن از طریق آگاهی بر ادبیات و زبان و لغت عربی برای همگان میسر است.

## عام

آیه ای است که حکم آن کلیه افراد و مصادیقش را شامل شود و در مورد همه آنها سرایت دارد مانند آیاتی که با خطاب های (یا ایها الناس) و (یا ایها الانسان) و (یا ایها الذین آمنوا) و . شروع شده و یا حکمی بالفظ کل و جمیع و سایر ادوات جمع بیان شده است مثل (إِنَّ اللَّهَ عَلِيٌّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ). (1)

## خاص

آیه ای است که حکم آن به یک مصداق معین متعلق باشد مانند خطاب (یا ایها الرسول)، (یا ایها النبی)، (یا ایها السّاحر)، و نظایر اینها.

## اقسام آیات قرآن از نظر مکان و زمان نزول

الف) مکیّ: در این مورد نظریات مختلف است که اهمّ آن ها بشرح زیرند:

1. هر آیه ای که در مکه و اطراف مکه نازل شده مکی است.
2. هر آیه ای که خطاب آن عمومی است دارای (یا ایها الناس) باشد مکی است.

ص: 57

3. هر آیه ای که قبل از هجرت نازل شده باشد مکی است اگر چه در غیر مکه نازل شده باشد.

(ب) مدنی: در این مورد نیز نظریات مختلف است بشرح زیر:

1. هر آیه ای که در مدینه و اطراف مدینه نازل شده مدنی است.

2. هر آیه ای که خطابش به مؤمنین است و (یا ایها الذین آمنوا) داشته باشد مدنی است.

3. هر آیه ای که پس از هجرت نازل شده مدنی است اگر چه در مکه نازل شده باشد.

اکثر علمای نظر شماره 3 را که جامعتر از سایر نظریات است پذیرفته اند یعنی ملاک مکی و مدنی رازمان قبل از هجرت و پس از هجرت می دانند نه مکان مکه یا مدینه و حوالی آن دو.

کُل سوره های مکی 85 سوره و کل سوره های مدنی 29 سوره هستند مشروط بر این که سوره (فاتحه الکتاب) را مدنی بدانیم.

تذکر: آیات مکی غالب کوتاه و تند و کوبنده است و بیشتر شامل بیان توحید و نبوت و بخصوص معاد و حتی شرک و بت پرستی است و مسلمین را به صبر و استقامت در مقابل مشکلات دعوت کرده اند.

اما آیات مدنی اغلب طولانی تر و شامل بیان دستورات عملی و جزئی و دعوت مسلمین به اخوت و دفاع و جهاد و پرداخت زکات و سایر مسائل ضروری در اداره یک جامعه مستقل است.

### تفسیر و وجوه معانی و تفسیری قرآن

همانگونه که قبلاً نیز گفتیم علم تفسیری یعنی علم درک و دریافت معانی قرآن و استخراج احکام آن کتاب شریف، به عبارت دیگر تفسیری یعنی توضیح و تبیین آیات قرآن. برای تفسیر قرآن، فراگرفتن علوم چون ادبیات عرب، (چون صرف و نحو و معانی و بیان و علم لغت) تاریخ اسلام، آشنایی با سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) و بزرگان صدر اسلام، شأن نزول، تسلط بر حدیث و علوم قرآنی ضرورت دارد.

بدیهی است که هدف از تفسیر، کشف مراد و منظور حق تعالی از قرآن استتا مسلمین میزان و معیاری برای عقاید و اعمال خویش داشته باشند، نه بر عکس، یعنی نه این که قرآن بر اساس میل و نظر شخصی توضیح و تفسیر شود که عملی خلاف شرع و باطل و حرام و مستوجب آتش است چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: (مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُمْ مِنَ النَّارِ).

تحمیل نظریات شخصی یا گروهی را به قرآن کریم به جهت شرعی نشان دادن آنها و یا به جهت قرآنی نمایاندن آنها تفسیر به رأی نامیده می شود، زیرا هیچ گونه ملاک شرعی در این کار دخالت ندارد بلکه برداشتی است از روی ظن و گمان که عملی بسیار خطا و باطل است زیرا حتی به فرض اگر چنین برداشتهایی صحیح هم باشند باز آن عمل باطل و گناه و انحرافی و زیانبار و خلاف شرع است زیرا در این زمینه روایتی است که می فرماید: (مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَأَصَابَ الْحَقَّ فَقَدْ أَخْطَأَ).

به هر صورت انسان اگر در دریافت معانی کتاب خدا تابع افکار خویش باشد، تفسیرش به رأی خواهد بود و باطل است. پس تفسیر قرآن باید تابع قرآن باشد و چون قرآن بدون عترت چیزی نیست جز خطوطی بر کاغذ که نه هدایت می کند و نه راه می نمایاند و طبق حدیث شریف (ثقلین) میان قرآن و عترت تلازم ابدی حاکم است و از سوی مولا علی (علیه السلام) خود را قرآن ناطق معرفی فرمود. لذا تفسیر تابع قرآن است که از کانال علوم عترت حاصل آید چه آنان مفسران و معلمان حقیقی قرآن اند و در غیر این صورت هر تفسیری، تفسیر به رأی خواهد بود و چنان که معروف است (إِنَّ تَفْسِيرَ الْقُرْآنِ لَا يَجُوزُ إِلَّا بِالْأَثَرِ الصَّحِيحِ وَ النَّصِّ الصَّرِيحِ) بنابراین برای پرهیز از تفسیر به رأی باید در شناخت انواع حدیث و خبر (اعم از حدیث متواتر و واحد و حسن و موثق و ضعیف و غیره) تسلط داشت تا در ورطه هلاکت و تفسیر به رأی دچار نشد.

### برخی از وجوه معانی و تفسیر قرآن

1. معنی و تفسیر برخی از آیات کریمه قرآن را جز حق تعالی نمی داند و بر اساس حکمت بالغه اش فهم آنها را از غیر خود سلب فرموده است مانند: (حقیقت روح، و زمان وقوع قیامت) سوره اعراف آیه 187: (يَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرَسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي) و یا سوره اسراء آیه 85: (يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي).

2. اکثر آیات قرآن محکّمات اند و معنی و تفسیر شان با ظاهر الفاظ مطابقت دارند مانند (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ).

3. بعضی آیات به گونه ای هستند که معنی و تفسیر آنها از ظاهر هر آیه مفصلاً معلوم نمی شود بلکه مجملاً معانی و تفسیر آنها قابل درک است این گونه آیات را در اصطلاح (مُجْمَل) می گویند، برای فهم تفصیل آیات مجمل باید از بیان شارع مقدس کمک گرفت مانند: (وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ) که از ظاهر این آیه تفصیل اقامه نماز و کیفیت آن و نیز چگونگی پرداخت زکات و مقدار آن مشخص نمی شود.

4. معانی و تفاسیر برخی آیات، بطرق مختلف و احتمالات گوناگون، صورت می پذیرد، به سبب دارا بودن الفاظ متشابه، این چنین آیات را باید به کمک آیات محکم و احادیث معتبر و اخبار صحیح معصومین (علیهم السلام) تفسیر و معنی کرد و چون ظاهر الفاظ چنین آیاتی معانی گوناگون می تواند داشته باشد پس بدون کمک از آیات محکم و یا احادیث معتبر هرگز نمی توان معنی صحیح چنین آیاتی را درک کرد و همانطور که قبلاً گفته شد آیات متشابهات را به تنهایی نباید معنی و تفسیر کرد و قرآن این عمل را نشانه آلودگی باطن می داند و در اصل همان تفسیر رأی است که خطا و باطل می باشد.

### طرق مطالعه قرآن

برای پی بردن به معانی و مفاهیم قرآن به دو طریق می توان به بررسی و تحقیق پرداخت.

الف) طریق متوالی یا مسلسل: یعنی مطالعه و بررسی و تحقیق در معانی و مقاصد قرآن به ترتیب سوره ها یعنی از ابتدای سوره فاتحة الكتاب آغاز و به سوره (ناس) خاتمه یابد، اکثر کتب تفسیری قرآن بر این اساس است.

ب) طریق غیر متوالی و موضوعی: یعنی گزینش یک موضوع خاص، مثلاً (معاد) یا (جهاد) یا هدایت و نظایر اینها و استخراج تمام آیات به آن موضوع و بررسی و تحقیق نظر قرآن پیرامون یک موضوع خاص نمونه های این طریق مطالعه قرآن را کتاب بحار الانوار علامه مجلسی و کتاب منشور قرآن استاد جعفر سبحانی و کتاب تفسیر موضوعی قرآن آیت الله جوادی آملی می توان نام برد.

الف) تفسیر روایی: یعنی تفسیر قرآن به کمک احادیثی که در آن زمینه وارد شده و این کهن ترین روش تفسیر قرآن است، بدیهی است که در مورد همه مسائل مورد نیاز بخصوص با توجه به گذشت زمان و وقوع حوادث جدید حدیث و روایت نداریم پس با چنین روش تفسیری نمی توان همه قرآن را تفسیر کرد، آن هم به نحوی که جوابگوی ضروریات جوامع مسلمین در طول زمانها باشد.

ب) تفسیر قرآن به قرآن: یعنی تفسیر قرآن به کمک خود قرآن، یعنی برای تفسیر و معنی یک آیه از دیگر آیات قرآن بهره گرفتن، بطوریکه حضرت علی (علیه السلام) نیز فرموده: (يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَيَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ).<sup>(1)</sup> مرحوم علامه طباطبایی این روش را در تفسیر ارزشمند (المیزان) اعمال نموده است.

## کتابت و کاتبان قرآن

مشهور است که اولین بار خط بوسيله (حرب بن امیه بن عبدشمس) وارد مکه شد و خط را در سفرهای تجاری که انجام میداد آموخت، گویند بشر بن عبدالمک به حرب خط را آموخته و وی دختر حرب را نیز به زنی گرفت و در مکه به تعلیم خط پرداخت، با ظهور اسلام خط و کتابت هم در حجاز و هم میان قریش وجود داشت بطوریکه می گویند تقریباً چهارده نفر در موقع تابش خورشید آسمان نوشتن میدانستند که عبارت بودند از: علی (علیه السلام)، عمر بن خطاب، طلحه بن عبیدالله، عثمان بن سعید، ابان بن سعید، یزید بن ابی سفیان، حاطب بن عمرو، علاء بن حضرمی، ابوسلمه بن عبدالاشهل، عبدالله بن ابی سعد، حویطب بن عبدالعربی، ابوسفیان، معاویه، جهیم بن صلت.

خط نیز از طریق مسافرت وارد حجاز شد، به ترتیب خط نبطی، عبری، سریانی قبل از اسلام ابزار کتابت کلام عربی بود پس از اسلام خط نسخ و خط کوفی حاکم شد.

زنجانی صاحب تاریخ قرآن می گوید: نویسندگان وحی که با خط نسخ قرآن را به محض نزول می نوشتند چهل و سه نفرند که 29 نفر آن ها از همه مشهورتر بودند و از میان این افراد

مشهورتر بودند (علی علیه السلام)، زید بن ثابت، زبیر بن عوام، عبدالله بن ارقم، عبدالله بن رواحه، ابی بن کعب، ثابت بن قیس، ابو سفیان، معاویه، خالد بن ولید، عمرو بن عاص) از همه اینها مشهورتر (علی علیه السلام)، عبدالله بن مسعود، ابوالدرداء، معاذ بن جبل، ثابت بن زید، و ابی بن کعب بودند و در میان همه این کاتبان تنها دو نفر بیشتر از همه ملازم حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بودند، آن دو عبارت بودند از (علی بن ابیطالب (علیه السلام) و زید بن ثابت).

## ابزار و وسایل کتابت

1. قلم را از نی می ساختند.

2. مرکب را از گرد زغال و گردهای سیاه دیگر به اضافه مایع لزجی چون صمغ می ساختند.

## اما کاغذ اعراب

1. رِقّ که با پوست یا برگ های پهن که رقاع نیز گفته می شود و جمع آن رقعه است.

2. عَسَب، جمع آن عسیب به معنی شاخه های خرما که برگی از آن کنده باشند، قرآن را بر قسمت پهن این شاخه ها می نوشتند.

3. لَخاف، مفرد است و جمع آن خفه یعنی صفحاتی از سنگ های نازک.

4. اکتاف، جمع کتف است که همان استخوان پهن شتر یا گوسفند است.

5. اقتاب، جمع است، مفرد آن قتب و به معنی چوبی است که بر پشت شتر می گذارند و بر روی آن باری می گذارند.

6. گاهی نیز روی پارچه و حریر آیات قرآن را می نوشتند.

## جمع و تدوین قرآن در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله)

بدیهی است که تدوین قرآن در زمان حیات شریف پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) صورت گرفت یعنی هر گاه که آیات کریمه نازل میشد بدست کسانی که امین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بودند نوشته می شد و بدین ترتیب قرآن توسط بعضی از صحابه گرامی که قبلاً نام برده شدند در زمان حیات خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع و تدوین گردید و نسخه ای از آن هم در منزل خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود، دلایلی بر اثبات مطلب فوق:

ص: 62



1. حدیث تقلین که حدیثی است از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و لفظ (کتاب الله) در آن به کاررفته، ثابت می کند که هنگام رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قرآن بصورت مجموعه ای واحد نوشته شده بود و این معنای لفظ کتاب است.

2. آیات مربوط به تحدی که مخالفین را به آوردن ده سوره و یا حتی یک سوره دعوت کرده دلالت بر این دارد که قرآن در دسترس مخالفین نیز بوده و سوره های آن کاملاً مشخص و معین بودند و در غیر این صورت این تحدی به امری غیر موجود تعلق می گیرد که محال است.

3. در روایتی از علی بن ابراهیم قمی از ابی بکر خضرمی از ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق (علیه السلام) آمده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به علی (علیه السلام) فرمود: (یا علی قرآن در صحیفه ها و پارچه ها و اوراق محفوظ و در پشت بستر من است، آن را بردارید و جمع و نگهداری کنید آن را ضایع نسازید، چنان چه یهود و نصاری کتاب آسمانی خود را ضایع کردند) علی (علیه السلام) آن را در جامعه ای زرد رنگی جمع کرده و بر آن مهر زد. به هر صورت بقول صاحب مجمع البیان به نقل از سید مرتضی علم الهدی در جلد اول ص 15:

قرآن در عهد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بصورتی که امروز هست تألیف شده بود، به دلیل آن که: قرآن در آن روز درس خوانده می شد، همه اش را حفظ می کردند و آن را بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نشان می دادند و بر وی می خواندند، وعده ای مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و دیگران آن را چندین بار خواندند.

پس شکی نیست که قرآن در زمان خود رسول گرامی (صلی الله علیه و آله) تدوین گردیده است زیرا کافی است ما به اهتمام پیامبر (صلی الله علیه و آله) در تعلیم کتابت به یارانش توجه کنیم و بعلاوه آن حضرت برای تبلیغ قرآن نمایندگانی را اعزام می داشته بطوریکه در یکی از این اعزام ها هفتاد یا چهل نفر از آنان شهید می شوند (حادثه بئر معونه) و این دلالت بر کثرت حافظان و کاتبان و مبلغان قرآن دارد، مسلماً در چنین شرایطی چنین اهتمام و اعتقادی قرآن تدوین و جمع آوری گردیده است. آن چه باید گفت این است که در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کل قرآن در یک مصحف و بطور مرتب و منسجم در زمان رسول الله صورت نگرفته بود، بلکه در الواح و مصاحفی جمع آوری شده بود که یک نسخه هم نزد خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود.

الف) پس از رحلت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) اولین فردی که همت به جمع قرآن گماشت حضرت علی بن ابیطالب (علیه السلام) بود. این مطلب در کتاب وافی جلد 5 ص 274 کتاب صلوه از قول امام صادق (علیه السلام) بیان شده، همچنین در کتاب تاریخ قرآن ابوعبدالله زنجانی و قرآن در اسلام علامه طباطبایی و حتی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید صراحتاً آمده، او می گوید: (و هو اول من جمع القرآن) و نیز سیوطی در کتاب الاتقان و عیاشی در تفسیرش و کلینی در باب فضل القرآن اصول کافی و دیگران این مطلب را بیان نموده اند.

آری اول کسی که پس از رحلت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) معاشرت های خویش را تعطیل کرد و بر گوشه خلوت گزید تا قرآن را جمع آوری شد، به ترتیب نزول در یک جمع آوری دقیق مصحف شریف را به مسلمین عرضه کند علی (علیه السلام) بود که پس از شش ماه که از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذشته بود علی (علیه السلام) از جمع و ترتیب قرآن در یک مصحف بر اساس ترتیب نزول فراغت یافت.

ب) پس از جنگ یمامه چون عده ای از قراء و حافظان قرآن شهید شدند (بعضی هفتاد تن و بعضی هفتصد تن نوشته اند) خلیفه وقت یعنی ابوبکر بنا به تأکید و اصرار عمر و به خاطر وحشت از فراموش شدن قرآن به جهت کشته شدن قاریان، زید بن ثابت را مأمور جمع آوری قرآن کرد، زید بن ثابت به کمک عده ای از صحابه الواح و شاخه های خرما و دیگر قطعاتی را که آیات قرآن در آن ها نوشته شده بود و در نزد صحابه بودند گردآوری کرد و در یک مصحف قرار داد، این نسخه پس از ابوبکر به عمر رسید و در زمان عمر نسخه هایی از آن به اطراف فرستاده شد و یک نسخه هم نزد دختر عمر یعنی حفصه نگاهداری می شد.

ج) در زمان خلافت عثمان به سبب کثرت لهجه ها و قرائت ها و اختلاف در استنساخ قرآن، رفته رفته موجبات اختلاف قرائت و کتابت و استنساخ در قرآن پیش می آمد لذا شخصی به نام حذیفه بن یمان، خلیفه را از این خطر آگاه ساخت، خلیفه نیز دستور داد، قرآن موجود در نزد حفصه دختر عمر را که در زمان ابوبکر نوشته شده بود، به امانت بگیرند و پنج تن از قراء به سرپرستی زید بن ثابت نسخه هایی را از روی آن قرآن بنویسند و هر یکی از آنها را به شهرهایی چون مکه و شام و کوفه و بصره و یمن و بحرین

فرستادند و یکی را هم در مدینه گذاشتند و این نسخه ها را مصحف امام نامیدند. سپس عثمان دستور داد که سایر قرآن‌ها از در تمام شهرها جمع آوری و به مدینه آورده، این نسخه های جمع شده را به قوی سوزاندند و بقوی بوسیله آب شستند، آن چه مسلم است عثمان در این کار با حضرت علی (علیه السلام) مشورت کرده و از نظر آن حضرت استفاده کرده بود.

## قرائت و قراء قرآن

(لَا تُحَرِّكُ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ) (1)

ای رسول ما زبانت را برای تأکید بر کلمات آیات قبل از پایان دادن جبرئیل به وحی حرکت مده. جمع آوری قرآن بر ماست و خواندن و قرائت آنها بر تو است و این بخاطر این است که تو بتوانی قرآن مرا کاملاً به قلب و حافظه خویش بسپاری و بموقع آن را تلاوت کنی بنابراین توازفوت هیچ جزئی از اجزاء آیات اندیشه و بیم نداشته باش و خلاصه جمع آوری قرآن در سینه تو برعهده ما و اجرای قرائت آن برعهده زبان تو است. (سَنُقْرِؤُكَ فَلَا تَنسَى) (2)

این آیه نیز به پیامبر (صلی الله علیه و آله) اطمینان می دهد که در کار قرائت قرآن و تبلیغ کلام خدا دچار فراموشی نمی شود، پس علاقه شدید پیامبر به قرآن و نسبت به آینده قرآن باید توأم با اطمینان خاطر باشد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از همان ابتدای نزول آیات، اصحاب را در جریان می گذاشت و خود برای آنان قرائت و تلاوت می فرمود و اصحاب نیز با شوق وافر و از روی ایمان محکم مذهبی خویش به حفظ آیات می پرداختند و گاه گاه آن چه را حفظ کرده بودند در نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرائت می کردند تا به صحت محفوظات خویش مطمئن شوند، این عده از اصحاب حافظان قرآن (حفاظ) نامیده می شدند، این گروه پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرجع دوم مسلمین در امر آموزش قرآن و احکام قرآن به شمار می رفتند. بدیهی است که برخی از صحابه قسمتی از قرآن را حفظ کردند و عده ای دیگر که جمع

ص: 65

1- قیامت/ 16 و 17

2- اعلی / آیه 6

آنان را بیش از ده نفر نیز گفته اند، در زمان حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) حافظ تمامی قرآن بودند که عبارتند از: (علی علیه السلام)، عثمان بن عفان، عبدالله بن مسعود، زید بن ثابت، ابی بن کعب، معاذ بن جبل، عباد بن صامت، ابویوب انصاری، ابوالدرداء، سعد بن عبید، عبید بن معاویه، و چند نفر دیگر)

در هر سال یکبار جبرئیل (علیه السلام) قرآن را با پیامبر (صلی الله علیه و آله) مقابله می کرد و بدین طریق صحت حفظ، حافظان قرآن تأیید می گردید و حافظان نیز پیوسته محفوظات خویش را بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) قرائت می کردند تا احياناً اشتباهات خویش را تصحیح نمایند این عمل بوسیله جبرئیل در آخرین سال نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) دوبار صورت گرفت و لذا آن چه در حافظه حافظان بوده و ملائک جمع قرآن در مصاحف مختلف و نهایتاً مصحف گردید کاملاً قابل اطمینان بوده است و جای هیچ ابهام و ایرادی را نسبت به کاستن یا افزودن بر قرآن باقی نمی گذارد.

## قراء و معلمین قرآن

پس از هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمین به مدینه و تأسیس جامعه مستقل، پیامبر (صلی الله علیه و آله) گروه فراوانی از یاران خویش را مأمور آموزش قرائت قرآن و تعلیم احکام شرع نمود و چون هم مسلمین روز به روز بیشتر می شدند و هم احکام و آیات وحی روز به روز تکمیل تر می گردیدند، لذا چنین امری کاملاً ضرورت داشت به طوری که حتی به سبب عظمت وظیفه این گروه، قرآن کریم طبق آیه 122 سوره توبه حتی آنها را از شرکت در جهاد نیز معاف داشته بود، قراء به کسانی می گفتند که به قرائت قرآن و حفظ و ضبط سوره ها و آیات قرآن مشغول بوده و گاه به حکم ضرورت و مصلحت به اطراف برای نشر و آموزش قرآن و احکام اسلام نیز فرستاده می شدند، به طوری که در یکی از این گسیل ها حدود چهل یا هفتاد تن از قراء قرآن در منطقه بخد و در محلی به نام بئر معونه که نام چاه آبی است ناجوانمردانه شهید شدند.

## اعراب گذاری و نقطه گذاری قرآن

همانطور که قبلاً گفتیم قوم حجاز در ابتدای ظهور اسلام تازه با خط و نوشتن آشنا شده بودند، خط رایج آن زمان یعنی سریانی و کوفی فاقد نقطه و اعراب بودند، در ابتدای تنظیم قرآن در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و استتساخ زمان صحابه و خلفا و نیز مصحفهای عثمانی ک بدون نقطه و اعراب بودند.

تا این که رفته رفته بر اثر اختلاط لهجه ها و زبانها، قرائت قرآن بوجه غلط میخواست رایج شود که حضرت علی (علیه السلام)، شاگرد و ملازم خویش ابوالاسود دوئلی را مأمور وضع مقیاسی برای قرائت یکنواخت و واحد قرآن نمود و خود آن حضرت اساس قواعد را ابوالاسود بیان فرمود و بدینسان پایه علم نحو نیز گذاشته شد.

البته گروهی نقطه گذاری قرآن را به یحیی بن یعمر شاگرد ابوالاسود و بعضی به نصر بن عاصم نسبت می دهند، اما به هر حال شکی نیست که علی بن ابیطالب (علیه السلام) منشأ اصلی اعراب و اعجام قرآن است. که در این مورد داستان های بسیاری نیز گفته شده که ضرورتی در بیان آنها در این کلاس نیست، داستان هایی از غلط قرائت کردن قرآن مثلاً خواندن کلمه رسول با کسره و نظایر اینها.

البته رسم الخط قرآن به شیوه کنونی ابتکار خلیل بن احمد فراهیدی است او تکمیل کننده شیوه خط عربی است و ابداع کننده اشکال فتحه و کسره و ضمه و سکون است و پس از خلیل شخصی به نام سهل بن محمد معروف به ابوحاتم سجستانی در باب نقطه گذاری و اعراب قرآن کتابی تألیف کرد و به هر صورت در اواخر قرن سوم هجری رسم الخط قرآن به نهایت کمال خود رسید. لازم به تذکر که منظور از اعراب همان حرکات و منظور از اعجام و عجمه و معجمه، نقطه گذاری است مثلاً- (حاء مهمله حرفی است بدون نقطه و جیم معجمه حرفی است که در زیر آن یک نقطه باشد)

قرآن کریم مشتمل بر مسائل و موضوعات فراوانی است که قابل احصاء و شمارش نمی باشند زیرا

(ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب المبین) اما به هر صورت بطور اجمال قرآن شامل مسائل و موضوعات زیر است:

1. بحث خدا، ذات خدا، صفات خدا، توحید خدا و افعال خدا.
2. بحث نبوت، وحی و اوصاف انبیاء
3. بحث معاد و حشر اموات، قیامت صغری و برزخ و نیز قیامت کبری.
4. بحث ملائکه که مجرای اوامر الهی و واسطه های فیض ربوبی هستند.
5. بحث دعوت انسانها به ایمان و لوازم آن.
6. بحث آفرینش طبیعت.
7. بحث آفرینش انسان.
8. بحث دعوت به توحید و اخلاص در عبادات و نهی از شرک و معرفیمظاهر شرک و علائم توحید.
9. بحث نعم الهی در عالم وجود که ابدی و جاویدند.
10. بحث نقم الهی در عالم وجود که ابدی و جاویداند.
11. بحث نعم مادی و زوال پذیر .
12. بحث نقم مادی و زوال ناپذیر.
13. بحث بهشت موعود و اوصاف آن.
14. بحث جهنم موعود و اوصاف آن.
15. بحث در مورد استدلالهای منکرینخدا و نبوت و معاد و نقض آنها.
16. بحث در مورد استدلال های انبیاء و اخبار غیبی و معجزات.
17. بحث در مورد مسائل تاریخی بعنوان عبرت و درس گرفتن.

18. بحث در تقوی و تزکیه نفس و خودسازی.

ص: 68

19. بحث در نفس اماره و هوای نفس و وساوس شیطانی.

20. بحث در اخلاق فردی (توکل، صبر، شجاعت، عدالت، ایثار، احسان و غیره).

21. بحث در اخلاق اجتماعی (اتحاد، اخوت، مساوات، امر به معروف و نهی از منکر و غیره). 22. بحث احکام (نماز، روزه، خمس، زکات، حج، جهاد، ازدواج، طلاق و مالکیت و غیره).

23. بحث در حوادث دوران بعثت و نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله).

24. بحث در اوصاف اخلاقی و شخصیت الهی و معنوی حضرت محمد (صلی الله علیه و آله).

25. بحث در مورد مخالفین انبیاء و شیوه مخالفت آنها

26. بحث در مورد گروه های سه گانه در حیات دنیا (مؤمن، کافر، منافق).

27. بحث در مورد گروه های سه گانه در آخرت (سابقون، اصحاب یمین، اصحاب شمال).

28. بحث در مورد اوصاف مؤمن و کافر و منافق و مواضع آنها در عهد رسول اکرم (صلی الله علیه و آله).

29. بحث در موجودات مجرد نامرئی چون (فرشته و جن و شیطان).

30. بحث در هدایت همه موجودات (هدایت تکوینی).

31. بحث در هدایت انسان (هدایت تشریحی).

32. بحث در هدفداری آفرینش و هدف خلقت.

33. بحث در تسبیح و تحمید موجودات و آگاهی آنان نسبت به خالق متعال.

34. بحث در مورد خود قرآن و اوصاف قرآن.

35. بحث در سنن و قوانین نظام تکوین.

36. بحث در سنن و قوانین تاریخ و جوامع بشری

37. بحث در مورد کتب آسمانی و تأیید اصل آنها و تصحیح تحریفات آنها.

38. بحث در معجزات و خوارق عادات پیامبران.

39. بحث در مورد سیر باطل و مظاهر قدرتهای طاغوتی.



40. بحث در مورد سیر حق و مظاهر قدرتهای الهی.

ص: 69

41. بحث در مورد علم و جهل، اوصاف هر یک و اهمیت و ارزش علم و نفی جهل و تقلید

کورکورانه.

42. بحث در مورد سرانجام مبارزه حق و باطل در صحنه گیتی و مژده غلبه کلی حق بر باطل و ظهور دولت حق، حضرت بقیه الله الاعظم روحی ارواح العالمین لمقدمه فداء.

### نکته هایی از علوم قرآنی

1. نکاتی از قرآن و حدیث

الف: (مَنْ اعْتَصَمَ بِهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل از تفسیر عیاشی جلد 1 ص 3 هر کس به قرآن چنگ زند، بسوی صراط مستقیم هدایت می شود.

ب: (الْقُرْآنُ مَادِبُهُ اللَّهُ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل از انسان و قرآن استاد حسن زاده آملی ص 42. قرآن سفره خداست.

ج: (مَنْ اسْتَشْفَى بِغَيْرِ الْقُرْآنِ فَلَا شِفَاءَ لِلَّهِ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل از مستدرک الوسائل جلد 1 ص 302

هر کس که درمان دردهای خویش را در غیر قرآن بجوید، خداوند شفای درد رانصیب وی نمی گرداند (دردهای روحی)

د: (أَلَا لَا خَيْرَ فِي قِرَاءَةٍ لَا تَدَبَّرَ فِيهَا) (رَبِّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يَلْعَنُهُ)

آگاه باشید که در خواندن قرآن بدون تدبیر هیچ خبری نیست. چه بسا کسی که می خواند و قرآن او

را لعنت می کند.

ه: (مَنْ قَرَأَ الْقُرْآنَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ ثُمَّ دَخَلَ النَّارَ، فَهُوَ مِمَّنْ كَانَ يَتَّخِذُ آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا) علی (علیه السلام)

از بین این امت هر کس که قاری باشد و باز هم به آتش عذاب گرفتار آید، از جمله کسانی است

که آیات خداوند را به استهزاء گرفته است.

و: (لِكُلِّ شَيْءٍ جَلِيهٌ جَلِيهٌ الْقُرْآنِ، الصَّوْتُ الْحَسَنُ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) کافی جلد دوم ص 450 بر هر چیزی زینتی است و زینت قرآن صوت نیکوست.

ص: 70

ز: (نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَيَّ خَمْسَةَ أَوْجِهٍ: حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال، فَأَحَلُّوا الْحَلَالَ وَ حَرَّمُوا الْحَرَامَ، وَاعْمَلُوا بِالْمَحْكَمِ وَآمَنُوا بِالْمُتَشَابِهِ وَاعْتَبَرُوا بِالْأَمْثَالِ) پیامبر (صلی الله علیه و آله) تفسیر کشف الاسرار جلد 10 ص 685

قرآن بر پنج وجه نازل شده (حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال) پس حلالش را حلال بدارید و حرامش را نیز حرام دارید و به محکمش عمل نمایید و به متشابه اش ایمان آورید و از امثالش عبرت گیرید.

ح: (وَتَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَأَتَّهَأَسَنُ الْحَدِيثِ وَ تَقَفَّهَوُا فِيهِ فَأَتَّهَرِبُوعَالِقُلُوبِ، وَاسْتَشْفَوُا بِنُورِهِ فَإِنَّهُ شِفَاءُ الصُّدُورِ، وَاحْسِنُوا تِلَاوَتَهُ فَإِنَّهُ أَنْفَعُ الْقَصَصِ) علي (علیه السلام) نهج البلاغه خطبه 110

قرآن را بیاموزید زیرا آن بهترین سخن است و در آن عمیق بیندیشید زیرا آن بهار قلوب است و از نور آن شفا طلب نمایید که آن شفای سینه هاست و تلاوت آن را نیکو نمایید که آن نافعترین قصص است.

2. نکاتی از قرآن در قرآن

الف: (فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا). (1)

پس به خدا و رسول و او و نوری که نازل کردیم (قرآن) ایمان بیاورید.

ب: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ) (2)

و بر تو کتاب را نازل کردیم که بیانگر هر چیزی است و ابزار هدایت و رحمت و بشارت برای

مسلمین است.

ج: (قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا) (3)

ای پیامبر بگو اگر تمام انس و جن با هم مجتمع شوند که مثل این قرآن بیاورند هرگز نخواهند توانست اگر چه بر یکدیگر پشتیبان باشند.

ص: 71

1- تغابن / 8

2- نحل / 89

3- اسراء / 88

د: (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّن دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ، فَإِنْ لَّمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ). (1)

سایرین آیات دلالت بر اعجاز قرآن از طریق تحدی و دعوت مخالفین به مقابله و معارضه به مثل دارد کتابی که شامل کلیه حقایق هستی از تکوینیات و تشریعیات است و هیچ امری را فروگذار نکرده است آری (ولارطب ولا یابس الا فی کتاب مبین).

ه: (وَرَتَّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا) سوره المزمّل

قرآن را منظم و مرتب و با تأنی و شمرده همراه با تدبر در معانی آن بخوان.

و: (وَقْرَأْنَا فَرَقْنَاهُ لِيَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ). (2)

و قرآنی را بر تو نازل کردیم که بصورت آیات جدا جدا از هم می باشد تا آن را به تدریج و با آرامش بر مردم بخوانی.

ز: (كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ) (3)

این قرآنی کتابی است که آن را بسوی تو نازل کردیم تا مردم در آیات آن تدبر کنند.

ح: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (4)

به درستی که ما قرآن را نازل کردیم و ما خود حافظ و نگهبان آن هستیم (از تحریف و دس و عدم اجرا و مطرود ماندن و مغلوب نشدن).

ط: (كِتَابٌ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ). (5) (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ) (6)

قرآن کتابی است که آیاتش محکم قرار داده شده.

ص: 72

1- بقره / 23 و 24

2- اسراء / 106

3- ص / 29

4- حجر / 9

5- هود / 1

6- آل عمران / 7

الف: قرآن عرض است و محتاج محل و در هر محلی نیز صورتی خاص گیرد: در کاغذ، در لسان، در صدر، در قلب، در لوح محفوظ، در بیت المعمور، در روح القدوس، در نفس نبوی، در علم الهی و همه قرآن است.

ب: قرآن ظاهرش سخن انسان به لسان قوم است اما باطنش کلام رب است و آن چه را ما بین این دو مقام است همه را داراست، پس مراتبش بی نهایت است، ظاهری دارد و باطنی و برای هر باطن هفت باطن دارد و این است که گفته شده قرآن به هفت لسان و هفت وجه و هفت حرف نازل شده و اینها همه مراتب طولیه معانی و مفاهیم قرآن است.

ج: هر بسم الله جزء قرآن نباشد مثلاً بسم الله ابوجهل چون فتوای حقی ماند که غاصبی صادر کند، بسم الله قرآن از طهارت خیزد و هر بسم الله از طهارت برنخیزد بسم الله قرآن نباشد.

د: تفسیر به رأی آنست که قرآن را از لسان شیطان و احکامش را از لسان نفس گویند و سرانجامش فَلَیْتَبَوُّهُ مَقْعَدُهَا مِنَ النَّارِ است اگرچه أَصَابَ الْحَقِّ.

ه: یحکم (و لا یارب الا فی کتاب مبین) آن چه از احکام تا قیام قیامت حاجت است به حسب تغییرات احوال و اشخاص و زمان ها همه در کتاب مبین است پس قرآن تفضیل مجمل و اجمال مفصل و متشابه محکم است اما ظاهر بنیان آن را الفاظ و الفاض آن را ناقص می دانند لذا نقصان از امت است نه از قرآن. زیرا (الیوم اکملت لکم دینکم) فرمود.

و: قرآن چون کتب و نسخ طبیبان است و آدمیان چون مریضان، و حالات بیماران متفاوت و مختلف، اما تمام معالجات در کتب طبیه موجود است لکن بدون طبیب معالجه صورت نگیرد و معالجه به کتاب طب بدون نظر طبیب هلاکت مریض است پس قرآنشفاء است لکن طبیب خواهد چه خود کتاب طب است و طبیب کتاب طبابت قرآن نبی است و ولی، محمد است و علی، عترت است که عترت و کتاب هرگز از هم جدا نشوند پس قرآن با عترت قرآن است، قرآن با عترت ناطق است و بدون عترت صامت.

ز: اگر قرآن بحکم کلام حق خوانی زبانت زبان حق باشد و اگر این نتوانی و خودیت باقی است خطاب قل هو الله به که می گوئی و پاسخ کذالك ربي چرا می گویی؟ و در پی یا ایها الذین آمنوا، لبیک از چه سبب می گوئی، مگر زبان حق گفته باشد گوش حق تو شنیده باشد و زبان حق تو پاسخ داده باشد.

ح: در فواتح سُورِ حقائق هستی مستور است و این حروف آئینه تمام رموز و اسرار است و اسم اعظم در میان آنها گم است چون رسول (صلی الله علیه و آله) فرمود: (إِنَّ عَلِيًّا هُوَ السِّرُّ الْمُوَدَّعُ فِي فَوَاتِحِ السُّورِ وَالْإِسْمُ الْأَعْظَمُ لِأَكْبَرِ الْمُوحِي إِلَى الْبَشَرِ)

ط: قرآن را عبارات برای عوام است و اشارات برای خواص و لطائف برای اولیاء و حقائق برای انبیاء.

## نکاتی از قرآن در علوم قرآنی

الف: قرآن کریم، آخرین کتاب آسمانی است که از طریق وحی و بواسطه جبرئیل و از سوی خداوند تبارک و تعالی، به منظور نجات بشر از سرگردانی و گمراهی و ارشاد او بسوی نور و هدایت بر پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله (صلی الله علیه و آله) نازل گردیده است.

ب: قرآن کریم در شب قدر از شب های ماه مبارک رمضان به طور دفعی نازل گردیده (1) و این نزول کلی و دفعی قرآن به آسمان دنیا در شب قدر صورت گرفته، اما نزول تدریجی قرآن همزمان با بعثت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) از 27 ماه رجب آغاز و تا مدت 23 سال طول کشید (أَنَا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا) (2)

و این تفاوت انزال و تنزیل است که اولی دلالت بر نزول دفعی و دومی دلالت بر نزول تدریجی دارد. ج: این کتاب مقدس دارای نام ها و اوصاف متعددی است چون (کتاب، کلام الله، قرآن، فرقان، ذکر، تنزیل و غیره)

د: در مورد تعداد سوره های قرآن برخی چون مجاهد قائلند که قرآن 116 سوره داشته که دو سوره

ص: 74

1- بقره/185

2- انسان /23

الخلع و الحفد از سوره های قنوت محسوب می شده اند. (1) اما قول جمهور علماء به نقل از زید بن ثابت این است که سوره های قرآن 114 سوره هستند. از کل سوره های قرآن بنا به قولی 85 سوره مکی و 29 سوره مدنی است و بنا به قول دیگری 84 سوره مکی و 30 سوره مدنی است، اولین سوره مکی (إقرأ باسم ربک) است و آخرین سوره مکی، سوره عنکبوت است، و نیز اول سوره مدنی (ویل للمطففین) و آخر سوره، (برائت) است و نیز اولین سوره ای که پیامبر در جمع قریش قرائت کرد سوره ( و النجم اذا هوی) بود.

ه: در مورد آیات قرآن نیز همانند فوق نظریاتی هست اما هیچ کس کمتر از 6200 آیه قائل نبوده، معروف این است که طبق حدیث علی (علیه السلام) به نقل از پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن دارای 6236 آیه است.

و: در مورد حروف و کلمات قرآن نیز نظریاتی هست که مشهورتر از همه (77437) کلمه و (340740) حرف می باشد.

ز: رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بنا به تصریح قرآن، خود می بوده و به کتابت و قرائت آشنایی نداشته لذا در جهت حفظ و جمع کتاب خدا از بعضی از صحابه، بعنوان (کتاب وحی) استفاده می کرده و دیگران را به آموختن کتابت و قرائت و حفظ آیات قرآن تشویق می نموده تا بدین وسیله قرآن ترویج و تبلیغ شده و از نسیان و تحریف حفظ بماند.

ح: تدوین و تنظیم سوره و آیات قرآن در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در مصاحف مختلفی صورت گرفته است.

ط: پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نخستین جامع و تدوین کننده قرآن بر اساس ترتیب نزول قرآن حضرت علی (علیه السلام) بودند.

ی: در زمان خلیفه اول یکبار و در زمان خلیفه سوم بار دیگر قرآن جمع و تدوین گشت و همه با نظارت علی (علیه السلام) صورت گرفت.

ک: تا زمان جمع عثمانی نیز قرآن فاقد اعراب و نقطه بود و بیم این می رفت که در قرائت قرآن مشکلاتی پیش آید لذا بنا به دستور علی (علیه السلام) شاگرد آن حضرت یعنی ابوالاسود دوئلی قرآن را اعراب

ص: 75

گذاری و نقطه گذاری کرد بعضی می گویند شاگردان ابو الاسود یعنی یحیی بن یعمر و نصر بن عاصم قرآن را نقطه گذاری کردند.

ل: آن چه مسلم است قرائت و کتابت قرآن حتی دسته بندی سور و آیات در زمان خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) صورت گرفته و آن حضرت مردم را تشویق به آموزش قرائت قرآن می نمود و حتی قرائت های بعضی از بزرگان صحابه را می شنید و تصحیح و تأیید می فرمود.

م: معروفترین قاریان که پس از دوره صحابه و تابعین مشهور شدند هفت تن بودند که آنها را قراء سبعة می گویند و اولین کسی که در علم قرائت کتاب نوشت (آبان بن تغلب) شاگرد امام سجاد (علیه السلام) می باشد.

### قُرَاء سَبْعَه

1. نافع (ابو عبدالله نافع ابن ابی نعیم مدنی) متوفی 169 هجری
  2. ابن کثیر (عبدالله ابن کثیر مکی) متوفی 120 هجری
  3. عاصم (ابوبکر عاصم ابن ابی الجود کوفی) متوفی 128 هجری
  4. حمزه (ابو عماره حمزه ابن حبیذیات کوفی) متوفی 156 هجری
  5. کسائی (ابوالحسن علی ابن حمزه کسائی) متوفی 189 هجری
  6. ابو عمرو (ابو عمرو ابن علاء بصری) متوفی 154 هجری
  7. ابن عامر (عبدالله ابن عامر دمشقی) متوفی 118 هجری
- محققین علوم قرآنی علاوه بر قراء سبعة از سه قاری دیگر به عنوان استاد و اسوه قاریان یاد کرده اند که جمعا به عنوان (قُرَاء عَشْرَة) معروفند و این سه تن عبارتند از:

1. خلف (ابو محمد اسدی ابن هشام) متوفی 229 هجری
2. یعقوب (ابن اسحق بن زید الحضرمی) متوفی 205 هجری
3. بوجعفر (یزید بن قعقاع مخزومی مدنی) متوفی 130 هجری



ن: آن چه معروف است سوره كهف نصف و ميانه قرآن است اما عده‌هاي آيه (اِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) را ميانه قرآن مي دانند بعضي كلمه (وَلِيَتَلَطَّفْ) را و عده اي (لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نَكِرًا) را نصف و وسط قرآن دانسته اند.

س: قرآن كريم به سي قسمت مساوي تقسيم مي شود كه هر قسمت يك سي ام قرآن مي باشد و هر يك از اين سي قسمت را يك جزء مي گويند. پس قرآن كريم داراي سي، 30 جزء است. هر جزء از قرآن به چهار قسمت تقسيم مي شود كه هر قسمت آن يك صد و بيستم قرآن مي باشد و هر يك از اين 120 قسمت را يك حزب مي گويند پس هر جزء چهار حزب و كل قرآن 120 حزب است. همچنين قرآن كريم به 114 قسمت نامساوي تقسيم مي شود كه هر قسمت را يك سوره مينامند پس كل قرآن 114 سوره است.

ع: دومين سوره قرآن يعني سوره بقره با داشتن 286 آيه و 1621 كلمه و 25500 حرف بزرگترين سوره هاي قرآن است. و صد و هشتمين سوره قرآن يعني سوره كوثر با داشتن 3 آيه و 10 كلمه و 43 حرف كوچكترين سوره قرآن است.

بزرگترين آيه قرآن آيه 282 از سوره بقره است كه داراي 172 كلمه و 579 حرف مي باشد. كوچكترين آيه قرآن آيه اول از سوره بيستم قرآني يعني سوره طه است كه از يك حرف و در اصل چهار حرف تشكيل شده (طاها).

ف: سجده هاي واجب قرآن: سوره هايي كه سجده واجب دارند عزائم ناميده مي شوند و بر هر شخص صاحب تكليف واجب است كه هرگاه يكي از آيات سجده دار واجب را خواند يا شنيد سجده نمايد، همچنين خواندن سوره هاي عزائم بر شخص جب و حائض و صاحب نفاس حرام است حتي بسم الله اول آن سوره ها و در نمازهاي واجب نيز نمي توان آنها را به عنوان سوره بعد از حمد خواند. چهار سوره هاي كه سجده واجب دارند با آيه مربوط به شرح زير است:

1. آيه مياني سوره 32 (الم سجده) -- إِنَّمَا يُؤْمِنُ.

2. آيه مياني سوره 41 (حم فصلت) -- مِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ.

3. آيه آخر سوره 53 (النجم) -- فَاسْجُدْ لِلَّهِ

4. آیه آخر سوره 96 (علق - اقرأ) -- فَاسْجُدْ.

علاوه بر اینها یازده آیه در قرآن هست که سجده مستحب دارند که عبارتند از:

1. آیه آخر سوره اعراف، 2. آیه 15 سوره رعد، 3. آیه 49 سوره نحل، 4. آیه 107 سوره اسراء، 5. آیه 58 سوره مریم، 6. آیه 18 سوره حج، 7. آیه 77 سوره حج، 8. آیه 60 سوره فرقان، 9. آیه 25 سوره نمل، 10. آیه 24 سوره (صلی الله علیه و آله)، 11. آیه 21 سوره انشقاق.

### ذکر سجده آیات سجده دار

در این سجده ها طهارت و قبله شرط نیست و ذکر آن هم اختیاری است اما علماء فرموده اند بهتر است این ذکر گفته شود: ((لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حَقًّا حَقًّا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إيمَانًا وَتَصَدِيقًا، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَبْدِيهِ وَرَقًّا، سَجَدْتُ لَكَ يَا رَبَّ تَعَبُدًا وَرَقًّا لَا مُسْتَكْبِرًا وَلَا مُسْتَكْبِرًا بَلْ أَنَا عَبْدٌ ضَعِيفٌ ذَلِيلٌ خَائِفٌ مَسْكِينٌ مُسْتَكِينٌ مُسْتَجِيرٌ بِكَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ شُكْرًا لِلَّهِ))

یعنی: نیست معبودی جز خداوندی که بر حق است، نیست معبودی جز خداوند و به این گفتار ایمان و تصدیق دارم، نیست معبودی جز خداوند و این اقرار از روی بندگی است، سجده می نمایم برای توای پروردگار من از روی پرستش، و من هرگز خدایی تو و بندگی خویش را انکار نمی کنم، بلکه من بنده ضعیف و ذلیل و خائف و پناهنده به تو هستم.

### اطلاعات ابتدایی درباره قرآن

بنابراین آنچه که قبلا هم بیان شد موارد زیر را می توان بر شمرد:

1. آیه و آیات

کلمه آیه که جمع آن آیات است به معنی:

1. نشانه روشن و گویا

2. مایه پند و اندرز

3. ساختمان بلند و مرتفع آمده است.

در قرآن مجید نیز این کلمه در همین سه معنی بکار رفته است. در بسیاری از آیات

همانند آیه 49 از سوره آل عمران و 109 سوره انعام و معجزات پیامبران علیهم السلام آیه و آیات نامیده شده است که منظور از کلمه آیه در این گونه آیات نشانه و دلیل گویا و روشن است. در آیه 92 از سوره یونس درباره فرعون می خوانیم: فالیوم ننجینک بیدنک لتکون لمن خلفک آیه که مقصود از این آیه در این مورد و نظائرش مایه پند و اندرز است. و در آیه 128 سوره شعراء از ساختمان بلند و مرتفع با کلمه آیه تعبیر شده است.

اتبون بکل ریع آیه تعبشون: آیا در هر قسمت مرتفع زمین ساختمان بلندی برپا می کنید؟

در قرآن کلمه آیه به معنی نشانه در مورد هر پدیده‌های خارق العاده بلکه تمام پدیده های جهان- به لحاظ آن که نشانه ی وجود خدا و اوصاف اوست بکار رفته است.

از جمله موارد استعمال آیه و آیات خود قرآن است که به لحاظ قطعه ها و جملاتش آیات الله نامیده شده است بر این گونه موارد آیه به معنی قطعه یا جمله ای از قرآن است که به لحاظ حکایت و دلالتش بر خداوند و اوصافش و بر درست بودن گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و از سوی خدا بودنش آیه نامیده شده است. همان گونه که قبلا هم بیان شد در مورد تعداد آیات قرآن نظریات گوناگونی ارائه شده است.

2. سوره

کلمه سوره در لغت به این معانی آمده است:

1. فضل و شرف

2. منزلت

3. قطعه و قسمت جدا از دیگر قسمتها

4. شیئی برجسته و مشخص در قرآن سوره بصورت مفرد و جمع (سوره و سور) بکار رفته است و مقصود از آن یک قسمت برجسته و مستقل از آیات قرآن است که بدون وابستگی به آیات قبل و بعد به بیان موضوع خاصی پرداخته است هر چند ممکن است بی ارتباط با آیات قبل و بعد هم نباشد بطوریکه اگر آن قطعه از بین آیات انتخاب و جدا گردد آغاز و انجام مشخص، هدف و مفاد کامل و بی نیاز از ضمیمه ای داشته باشد.

114 سوره قرآن را به آن جهت که با جمله بسم الله الرحمن الرحیم از آیات قبل و بعد جدا می گردند،

ص: 79

قطعه معلوم و مشخصی را تشکیل میدهند سوره می نامند. البته کلمه سوره آن طور که گذشت در لغت معنایی وسیعتر از مفهوم متداول بین مسلمانان دارد و شامل بخش هایی کوچکتر از سوره به معنی کنونی آن نیز می شود. در قرآن مجید نیز سوره در همان معنای لغویش بکار رفته است و می توان آن را تقریباً مترادف قطعه، فقره و پاراگراف دانست.

### 3. مکی و مدنی

یکی از تقسیم بندی هایی که در مورد آیات قرآن انجام گرفته است تقسیم آیات به مکی و مدنی است. در این تقسیم بندی برخی مکان نزول را معیار قرار داده و آیاتی را که در مکه نازل شده است مکی و آنها را که در مدینه و اطراف آن به پیامبر صلی الله علیه و آله وحی گردیده مدنی نامیده اند. گروهی دیگر گفته اند آیاتی که مورد خطاب آنها مردم مکه است مکی و آیاتی که مخاطب آنها مردم مدینه می باشد مدنی است ولی نظریه مشهور که صحیح تر می نماید آن است که ملاک نامگذاری زمان نزول آیات است و براین اساس آیاتی که قبل از هجرت بسوی مدینه نازل شده اند مکی و آیاتی که پس از هجرت فرود آمده اند مدنی می باشند، هر چند در مکه نازل شده باشند و یا روی سخن در آنها با مردم مکه باشد. شناخت این دو دسته آیات و تفکیک آنها از یکدیگر در فهم زمان نزول آیات موثر است و در نتیجه در پی بردن به خصوصیات و ویژگی های آیات که در تفسیر قرآن نقش بسزایی دارد مفید واقع می شود.

### 4. شأن نزول

آیات قرآن آن طور که خود نیز می گوید بصورت متفرق و پراکنده در طی 23 سال در مکه و مدینه نازل شده است. نزول و فرود آمدن آیات بر دو گونه است: بخشی از آیات ابتداء و بدون وقوع حادثه و یا پرسشی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل گردیده است و برخی دیگر به دنبال رخ دادن یک حادثه یا مطرح شدن سوال و پرسشی فرود آمده است. حادثه، پرسش و شرایطی را که یک آیه در آن جو نازل می شود شأن نزول آیات می گویند. پی بردن به شأن نزول آیات در بسیاری موارد به درک حقایق و معارف قرآن کمک شایانی می کند و این موضوع اختصاص به قرآن ندارد. در

روایات پیامبر صلی الله و علیه و آله و ائمه علیهم السلام نیز این امر نقش بسزایی دارد و به همین جهت است که امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (شخصی از شما فقیه نخواهد بود تا جایگاه عرضه شدن سخن را بداند).<sup>(1)</sup>

نکته ای که باید در مطالعه قرآن و تفسیر بدان توجه داشته این است که شأن نزول هیچگاه موجب نمی گردد که آیات قرآن را در اسارت آن مورد قرار داده و به آن جنبه فردی و شخصی دهیم بلکه جز در موارد معدودی، با توجه به قیود و شرائط آیه هر مصداق و مورد دیگری را نیز در بر می گیرد و نیز باید توجه داشت که شأن نزول در صورتی می تواند در تفسیر آیه مورد قبول واقع شود که به صحت آن اطمینان داشته باشیم.

ه. قرآن یعنی چه؟

إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ.<sup>(2)</sup>

ما آن را خواندنی عربی قرار دادیم تا شما آنرا تعقل کنید.

«قرآن» یکی از عنوان هایی است که در خود قرآن بر این کتاب آسمانی اطلاق شده است و به تدریج در بین مسلمانان علم و اسم خاص آن گردیده است. کلمه «قرآن» در لغت مصدر است و به معنی خواندن می باشد چنانکه در برخی از آیات به همین معنی به کار رفته است مانند: «فَإِذَا قُرْآنًا فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ»<sup>(3)</sup> پس آنگاه که خواندیمش (وحی) خواندش را دنبال کن.

این کتاب بزرگ را به آن جهت که از یک سلسله الفاظ خواندنی تشکیل یافته قرآن (خواندنی) نامیده اند. و شاید نکته این نامگذاری از سوی خداوند آن باشد که مردم پیوسته متوجه آن بوده و همواره آن را بخوانند و از حقایق آن آگاه شوند. و نیز اشاره ای باشد به این که قرآن دارای حقیقتی

ص: 81

---

1- بحار الانوار، ج 2، ص 184

2- زخرف/3

3- قیامت/18

بس متعالی است که تا حد یک سلسله الفاظ خواندنی تنزل یافته و در قالب الفاظ بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده است تا بشر بتواند از آن استفاده کند و به آن دست یابد. (1)

برخی نیز گفته اند که قرآن از ماده قرء و به معنی جمع کردن است و چون این کتاب آسمانی در بردارنده تمام حقایقی است که برای سعادت بشر لازم است آن را قرآن به معنی کتاب جامع نامیده اند.

6. محکم و متشابه

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخْرُ مُتَشَابِهَاتٌ. (2)

قرآن مجید آیات خود را به دو دسته (محکم و متشابه) تقسیم نموده و برای هر یک وصفی برگزیده است. در آیه محکم آن چه مورد نظر بوده است آشکارا و به روشنی بیان گردیده است بطوری که با دقت، معنای حقیقی آن و مقصود خداوند دانسته میشود و با معانی و احتمالات دیگر اشتباه نمیشود. آیات محکم مرجع و ما در سایر آیات اند.

آیات متشابه به گونه ای است که می توان معانی مختلف و متعددی را به آن نسبت داد و به همین جهت و مفهوم اصلی آیه مورد تردید قرار می گیرد و در واقع هر یک از معانی گوناگون آیه متشابه در این که نمی توانند بطور قطع مقصود خدا را به ما نشان دهند شبیه یکدیگرند و در نتیجه آیه از نظر مفهوم چند پهلو می شود. در میان معانی مختلف و گاه متضادی که از یک آیه می توان دریافت همه آنها حق نبوده و با آن چه مورد نظر خداوند است مطابقت ندارد و این امر خود زمینه اختلاف در فهم معنای حقیقی آن آیه می شود و موجب می گردد که منحرفین بتوانند آن آیه را برای فتنه انگیزی و به انحراف کشیدن دیگران دستاویز قرار دهند. آیات متشابه را باید پس از بدست آوردن آیه محکمی که نقاط ابهام آن را برطرف سازد و معنای واقعی را روشن گرداند مورد استفاده قرار داد. پرداختن به آیات متشابه بدون رجوع به آیات محکم کار بیمار دلان و کج اندیشان است که می خواهند با دستاویز قرار دادن آن، قرآن را تأویل کنند و مصداق های دروغین را که موافق با اغراض

ص: 82

1- زخرف/3 و 4

2- آل عمران/71

نادرست آنهاست به قرآن نسبت دهند و از این راه نا آگاهان جامعه را منحرف سازند و فتنه انگیزی کنند.

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ. (1) (تنها) اوست (خدائی) که قرآن را بر تو نازل ساخت که برخی از آن آیات محکم است اینها ام الكتاب (مرجع آیات دیگرانند) و آیات دیگر متشابهات اند. پس آن گروه که دلهاشان میل به باطل است و کج اندیش اند آیات متشابه و چند پهلو را می تواند دستاویزی برای کج اندیشان باشد و مایهی به انحراف کشیدن جامعه و فتنه انگیزی گردد حال دو سوال زیر مطرح می گردد :

الف: آیات متشابه چگونه اند و منشأ تشابه آنها چیست؟ به عبارت دیگر چه چیز باعث متشابه شدن این آیات متشابه گردیده است تا بصورتی در آمده که می توانند دستاویز منحرفین گردد؟

ب: فلسفه و راز وجود چندین آیتی در قرآن چه می تواند باشد؟ آیا بهتر نبود که همه آیات بصورت

محکم باشد تا از سوء استفاده کج اندیشان و بیمار دلان جلوگیری شود؟

الف: آیات متشابه قرآن چگونه اند؟

بطور کلی عبارات و جملات چند پهلو و متشابه را بر اساس عواملی که منشأ تشابه آنها گردیده است به پنج دسته می توان تقسیم کرد.

1. گاهی از آنجا که گوینده از قدرت بیان به حد کافی برخوردار نیست برای بیان مطالب خود الفاظ و عباراتی را به کار می برد که تاب چند معنای مختلف را دارد و گفتارش چند پهلو و متشابه می گردد مانند فارسی زبانی که بخواهد به زبان عربی یا انگلیسی سخن می گوید و از قواعد و لغات این دو زبان آشنایی کافی نداشته باشد و یا مانند افرادی که از قدرت بیان چندان برخوردار نیستند.

2. در پاره ای موارد گوینده عمداً مطلب را به صورت معما بیان می کند و غرضش مبهم گوئی است و این مبهم گوئی منشأ تشابه می باشد مانند:

ص: 83

هندو به طعنه گفت که یاران خدا دوتاست \*\*\* لعنت بر آن که گفت که یاران خدا یکی است

3. در برخی موارد گوینده هدفش آنست که مطالب را گروه خاصی بفهمند و به این جهت مطالب را بصورت رمزی بیان می کند و این امر باعث می شود که برای کسانی که از این رمزها آگاهی ندارند عبارات متشابه گردد این گونه تعبیرات در سخنان سیاستمداران کاربرد زیادی دارد. مانند: حروف مقطعه قرآن.

4. عامل چهارمی که منشأ تشابه می گردد آن است که گاهی به عللی قیود، استثناها و قرائن یک گفتار از متن جدا می گردد یا گوینده از ذکر آن ها در آن موضع خودداری می کند و یا خواننده از توجه به آنها غافل می شود و در نتیجه گفتار صورت تشابه به خود می گیرد. مانند: آیات عام، خاص، مطلق، مقید، ناسخ و منسوخ.

5. گاهی هم مطالبی که بیان می شود بسیار فراتر و وسیعتر از قالب الفاظ است و به هر صورت که بیان شود الفاظ و عبارات از رساندن حقیقت معنی و مفهوم واقعی آن ناتوان هستند و در نتیجه محدودیت الفاظ منشأ تشابه عبارات می گردد مانند تعبیر از حقایق مجرد و ما فوق مادی با الفاظ معمولی که برای معانی مادی وضع شده اند. مانند امور غیبی و ماوراء طبیعی.

در میان اقسام پنجگانه تشابه که یادآور شدیم نوع اول و دوم در قرآن یافت نمی شود زیرا: اولاً قرآن با بیان روشن و رسا سخن می گویند و نور و هدایت است و به زبان عربی آشکار نازل شده است و حتی قدرت بیان و اسلوب سخنش، خود، اعجاز است. وثانیاً قرآن هرگز کتاب معما نیست و هدفش سرگرم ساختن جامعه و معما گویی نمی باشد. بلکه آمده است تا جامعه را از سرگرمی های بچگانه و غیر انسانی بازدارد. ولی سه قسم دیگر از اقسام تشابه را می توان در قرآن یافت.

حروف مقطعه قرآن را می توان از قسم سوم (بیانات رمزی) دانست چنان که از روایات نیز چنین مطلبی را می توان استفاده کرد. همانطوریکه عام و خاصها، مطلق و مقیدها، ناسخ و منسوخها، و نظائر آنها در قسم چهارم متشابه قرار می گیرند.



قسم پنجم از اقسام متشابه را در آیات بسیاری می توان مشاهده کرد. برخی از موضوعات که در قرآن مطرح گردیده است از امور غیبی و ماوراء طبیعت سخن می گوید و روشن است که این گونه مسائل را نمی توان با لفظ و عباراتی که برای مفاهیم مادی وضع شده اند بیان نمود.

معانی هرگز اندر حرف ناید \*\*\* که بحر بیکران در ظرف ناید

مثلا چگونه این الفاظ تاب بیان خدا و اوصاف او را دارند؟

چگونه می توان از حقیقت وحی با این عبارات سخن گفت؟

ولی از آنجا که قرآن برای راهنمایی بشر نازل شده و ناچار برای بیان مقاصد خویش از همین الفاظی که انسان به کار می برد استفاده می کند، ناگزیر آنموضوعات متعالی و لطیف هم با عباراتی بیان شده است که بشر برای موضوعات مادی به کار می برد و این امر موجب تشابه این گونه آیات می گردد.

ب: فلسفه آیات متشابه چیست؟

گاهی سوال می شود چرا تمام آیات قرآن به صورت محکم بیان نشده است؟ اصولا چه لزومی دارد که چنین آیاتی در قرآن وجود داشته باشد؟ در پاسخ این سوال با توجه به آن چه در علل تشابه آیات گذشت یادآور می شویم، به نظر می رسد که فلسفه وجود آیات متشابه می تواند در امور زیر نمودار گردد.

1. جلوگیری از خطراتی که اساس اسلام و قرآن را تهدید می کند. برخی از مسائلی که در مبارزات چند پهلو ذکر شده است از موضوعاتی است که اگر دشمن از آن آگاه شود آینده را پیش بینی کرده و درصدد ریشه کن ساختن اسلام و طرح توطئه های خائنانه علیه اسلام بر می آید.

2. در پاره ای موارد تشابه آیات به خاطر جدا بودن و دور افتادن متن سخن از قیود و قرائن آن است، قرائن و قیود این نوع آیات در آیات دیگر قرآن و یا در روایات آمده است و پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین علیهم السلام تنها کسانی هستند که کاملا از این قیود و قرائن آگاهی دارند و کسانی که واجد شرائط تحقیق و فهم قرآن باشند نیز با توجه به آیات و روایات می توانند در حد قابلیت خویش تشابه این گونه آیات را حل کنند.

جدا بودن این قیود و قرائن به این شکل، عادی و طبیعی است ولی می توان گفت که چنین امری به خاطر توجه دادن به نیاز قرآن به مفسر واقعی و معلم راستین نیز هست.

3. در برخی از آیات چنان که در متشابه قسم پنجم گفته شد سخن از حقایق متعالی است که بیان آنها ملازم با تشابه آن ها برای نا آگاهان از آن حقایق خواهد بود و تنها راه جلوگیری از تشابه در اختیار قرار ندادن آنهاست ولی از آنجا که خداوند فیاض مطلق است و به هر موجودی آن چه را که شایسته اوست می بخشد و در میان انسانها بسیاری کسانی که قابلیت دریافت چنین حقایق را دارند؛ این حقایق برای انسان ها بیان می شود ولی طبیعی است که بیان آن حقایق با الفاظی که برای امور مادی وضع شده است منشأ چنین تشابهی خواهد گشت.

## برخی ویژگی های قرآن

قرآن مجید از یک سلسله ویژگی های خاص خود برخوردار است. این ویژگی هاست که قرآن را بصورتیک کتاب استثنایی در آورده است، به بررسی برخی از این ویژگی ها می پردازیم: 1. آمیختگی مطالب

هر کتاب را بگشائید با مقدمه ای شروع می شود. در طی چند بخش به موضوعات مشخص و مطالب معینی می پردازد. و سرانجام به نتیجه نهایی در پایان کتاب می رسد. اینیکی از چیزهایی است که در هر کتابی وجود دارد و از دقت نویسنده، قدرت دسته بندی و تا حدی از آشنائیش با موضوع مورد بحث حکایت می کند.

انسان که با این نوع تقسیم بندی ها از پیش تماس داشته در اولین برخورد با قرآن شگفت زده می شود زیرا قرآن را کتابی می بیند که آیه هایش تحت عنوان های مشخص دسته بندی نشده است. هیچگاه فصلی در هستی شناسی، بخشی خاص در مورد انسان یا قسمت ویژه های پیرامون مبارزه با طاغوت و نظائر این گونه رده بندی ها را در قرآن نمیابد.

قرآن مجید در عین این که از هستی شناسی، انسان شناسی، تعلیم و تربیت، جهاد و مبارزه با طاغوت، قوانین فردی و اجتماعی، تاریخ، سیاست و حکومت، اقتصاد و بازرگانی و ده ها بلکه صدها موضوع دیگر سخن گفته است دارای چنین تقسیم بندی هایی نیست. قرآن از یک آمیختگی خاص برخوردار است. با آن که هر موضوعی را با دقت بیان می کند ولی هر جای این کتاب بزرگ را باز کنیم نامی از این فصل ها و نشانه ای از این عنوانها نخواهیم یافت. اصولاً آیه های قرآن به گونه ای است که نمی توان آن را

در چارچوبه فصول و ابواب معینی قرار داد بدون آن که به مثله شدن آیات بینجامد و در این صورت ممکن است اشتباهاتی که دامنگیر یک محقق می شود بیشتر از فوایدی باشد که بر این فصل بندی ها، مترتب می شود.

راستی چرا قرآن این گونه در هم آمیخته است؟ چرا مثل حروف الفبا آیه ها و جملات کنار یکدیگر

قرار گرفته اند؟ چرا قرآن مطالب را این گونه بیان می کند؟

در این بهم آمیختگی راز مهمی نهفته است. قرآن مجید در هر بخشی مسائل گوناگون اخلاقی، اجتماعی، عبادی، عرفانی، اقتصادی و را به هم می آمیزد و از آن معجونی شفافبخش برای انسان که آمیزه ای از تمایلات، نیروها و کشش های گوناگون است فراهم می سازد. تا هر کس شفای خویش را در هر زمینه، با خواندن آن به دست آورد و از سوی دیگر مطالب به گونهای بیان شده است که بتوان با جمع کردن یک آیه با آیه دیگر متناسب با آن یک نتیجه جدید بدست آورد، همانند حروف الفبا که می توان از آنها بینهایت کلمه ساخت؛ از ضمیمه کردن آیات به یکدیگر در حدی بسیار وسیع به حقایق جدیدی دست یافت و این را می توان یکی از عوامل تبیان کلیشی (بیانگر هر چیز) بودن قرآن دانست.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ. (1)

قرآن کتاب فلسفه، تاریخ، ادبیات، اقتصاد و یا هر علم دیگر نیست، بلکه یک کتاب انسان ساز و هدایتگر است. قرآن از خدا، از انسان، از سعادت و کمال نهائی او (رسیدن به خدا)، و از مسیر دستیابی به این هدف سخن می گوید و در این زمینه آن چه را که مورد نیاز بشر میباشد و او را به کمال واقعی او (نزدیکی به خدا) رهنمون می سازد، تبیین نموده است. به همین جهت است که قرآن هم نقل تاریخی دارد و هم فلسفه تاریخ، هم از اقتصاد سخن می گوید هم از اخلاق و خودسازی. هم انسان سازی را مطرح ساخته است و هم هستی شناسی، هم قوانین فردی دارد و هم دارای قوانین اجتماعی است. قرآن مجید همه این مسائل و دیگر مسائلی را که به آن ها پرداخته است؛ در محدوده هدایت انسان بسوی کمال حقیقی و نهائیش و در این ارتباط بیان می کند و به همین جهت است که می بینیم گاهی یک قسمت از یک مطلب علمی را مطرح می سازد و بدون آنکه آن قسمت خاص

ص: 87

را به پایان برد موضوع دیگری را پیش می کشد و ناگهان صحنه را عوض می کند و یک لحن عتاب آمیز به خود می گیرد.

جامع بودن قرآن به این معنی نیست که مجموعه ای از علوم مختلف را برای بشر گرد آورده است و بنابراین با فراگیری قرآن هیچگاه شخصی متخصص در فیزیک یا شیمی و یا هیچ علم دیگر نمی شود و اصلاً چنین توقعی از این کتاب که کتاب هدایت است بیجاست. البته این بدان معنی نیست که هیچ گونه مطلب علمی در قرآن وجود ندارد. بلکه همانطور که گذشت منظور آنست که در طرح آنها نیز جنبه هدایت و سازندگی انسان هدف اصلی بوده است و بدین مناسبت به همان اندازه که این هدف تأمین شود (نه بیشتر) از آنها سخن گفته شده است. پس جامع بودن قرآن بدان معنی است که از آن چه در سعادت بشر و رسیدن او به کمال واقعی اش موثر است فروگذار نکرده و در این زمینه بیانگر همه چیز است.

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ. (1)

و ما قرآن را که بیانگر هر چیز است بر تو فرو فرستادیم.

3. مصونیت قرآن

وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ (2)

در میان تمام کتاب هایی که از سوی خدا یا بشر در اختیار انسان قرار گرفته است هیچ کتابی را نمی توان یافت که با وجود دشمنان بی شمار و گذشت قرن ها آن هم در زمانی که وسیله نشر منحصر در دست نویسی بوده از تحریف و دگرگونی مصون مانده باشد. تا آنجا که ما می دانیم قرآن مجید تنها کتابی است که از این ویژگی برخوردار است. قرآن مجید از هر گونه تغییر و دگرگونی و افزایش یا کاستی در امان مانده است. اگر بنا بود در این کتاب تغییری رخ داده باشد یا بر آن چیزی افزوده و یا از آن چیزی کاسته باشند، بدون شک این دگرگونی و تغییر یا این کاستن و افزودن معانی عمیق و محتوای ژرف و پربار قرآن را دگرگون می ساخت و با دگرگون شدن حقایق و معارفی که در قالب این الفاظ

ص: 88

1- . نحل/89

2- فصلت/42

ریخته شده است، قسمت‌های مختلف قرآن از حد اعجاز و خارق العاده بوده سقوط می کرد و در نتیجه انسان می توانست سوره هایی مانند سوره های قرآنی بیاورند، در صورتیکه در طی، 1 قرن این کتاب بزرگ با فریاد رسایش اعلام می دارد که اگر تمام انسان ها با کلیه امکانات خویش تلاش کنند نمی توانند حتی یک سوره همانند سوره های قرآن بیاورند و تاریخ گواه است که تا کنون چنین بوده است و حتی یک سوره همانند سوره های قرآن نیاورده اند و نیز با توجه به ابعاد مختلف این کتاب عجز و ناتوانی بشر در این زمینه محسوس می گردد. و در واقع مصونیت قرآن حاکی از خارق العاده بود قرآن است و خارق العاده بودن قرآن عامل مصونیت آن است چنان که می توان این موضوع را از آیه 42، سوره فصلت استفاده کرد:

(وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)

محققا قرآن کتابی شکست ناپذیر است که به هیچ وجه باطل را در آن راهی نیست از سوی خداوند حکیم و ستوده نزول یافته است. علاوه بر آن چه گذشت مصونیت قرآن را خداوند بزرگ جهان خود نیز ضمانت کرده است.

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) (1)

همانا ما خود قرآن را فرو فرستادیم و خود نیز حافظ آنیم.

4. اعجاز قرآن

قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ. (2)

قرآن کریم معجزه جاویدان پیامبر اسلام صلی علیه و آله است. پیامبران پیشین از قبیل ابراهیم و موسی و عیسی هم کتاب آسمانی داشتند و هم دارای معجزه بودند ولی زمینه اعجازشان چیزی غیر از کتاب آسمانیشان بوده است.

ص: 89

1- حجر/9

2- اسراء/88

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در عین حال که دارای معجزاتی بجز قرآن می باشد زمینهی معجزه او کنابش را هم در بر می گیرد و مهمترین و شگفت انگیز ترین معجزه آن حضرت کتاب آسمانی او (قرآن) است. اعجاز قرآن مانند جاودانگی پیام و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه باقی خواهد بود. قرآن مجید صریحا جنبه اعجاز و فوق بشری بودن خود را در آیات متعدد با بیانهای گوناگون اعلام نموده است (1) و از همه انسانها خواسته است که اگر در آیه بودن آن شک دارند سوره های همانند آن بیاورند. و تا کنون آن چنان که خود قرآن نیز پیشگویی کرده است هیچ کس نتوانسته است یک سوره همانند قرآن بیاورد.

ص: 90

1- برخی از نویسندگان چنین پنداشته اند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله غیر از قرآن معجزه ای نداشته است و این را یکی از ویژگی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) دانسته اند، این گروه گفته اند معجزاتی از قبیل آن چه که حضرت عیسی یا موسی علیهما السلام برای مردم عصر خویش آوردند یک دلیل اقتاعی است و برای بشر نابالغ که در فضایی زندگی می کرد که مملو از خرافات بود اعجاب آور بود و می توانست آنها را به پیروی از آن پیامبر را دارد. ولی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پیامبر انسان تکامل یافته است که سروکارش با عقل و منطق است و آن کارهای خارق عادت نمی تواند در ایمان او اثر بگذارد و او را به خدا و وحی معتقد سازد. به همین جهت یا این که مخالفین با اصرار از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خواستند که معجزه ای برایشان بیاورد حتی در یک مورد هم به آنها پاسخ مثبت نمی داد و می گفت «انما الآيات عند الله» معجزات پیش خداست یا می فرمود «هل كنت الا بشرا رسولا» (من که خدا نیستم) من بشری هستم که بر رسالت فرستاده شده ام. در این فرصت مطلب آن را نداریم که به پاسخ مفصل این اشتباه پردازیم فقط بطور خلاصه می گوئیم این طرز فکر که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جز قرآن معجزه ای دیگری نداشته است پیش از اینهم از طرف برخی از مستشرقین و کشیشان مسیحی مطرح گشته است و حکایت از عدم آشنایی آنها با قرآن و معارف اسلامی دارد. هم قرآن (بعنوان نمونه آیات 3/ تحریم و اول اسراء) و هم روایات و هم تاریخ برخلاف این نظریه گواهی میدهد و با دقت در آیاتی که این گروه به آن استدلال کرده اند روشن می گردد که مخالفین معجزاتی را می خواستند که با هدف قرآن و ارسال رسل و آوردن معجزات سازگار نبود. هدف از معجزات هدایت بشر و اثبات نبوت انبیاء است ولی آن چه معاندین می خواستند به یکی از چند صورت زیر بود. 1. درخواست اموری که محال است مانند آمدن خدا در نزد آنها تا او را ببینند. (اسراء/92) 2. اموری که هیچ دلالتی بر پیامبری نداشت مانند آن که باغ انگور و خرما داشتن پیامبر. (اسراء/91) 3. اموری که موجب هلاکت آنها می شد و (نه هدایت) مانند آن که آسمان بر سرشان خراب شود. (اسراء/92) 4. تصدیق مصلحتی و سودجویی مانند آن که اگر چشمه آبی برای ما احداث کنی ما به نفع تو ایمان می آوریم و رای می دهیم. (اسراء/90) 5. بهانه جویی مانند آنکه بروی آسمان و کتابی بر ما نازل کنی تا ایمان بیاوریم که به آسمان رفته ای. (اسراء/93)

راستی چگونه قرآن معجزه است؟ مگر این کتاب از همین الفاظ، همین حروف و همین جملات که هر روز هر انسان عرب زبانی بارها تکرار می کند تألیف نشده است؟ پس چگونه هیچ کس حتی به اندازه یک سوره (یک فقره) از آن را نتوانسته بیاورد و نمی تواند؟ این کتاب دارای چه ویژگی هایی است که اگر تمام انسان ها با کمک از هر نیروی دیگری بجز الله و با همه امکاناتشان تلاش کنند جز شکست و یأس دستاوردی نخواهند داشت.

قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا. (1)

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) اگر جن و انس متفق شوند که گفتاری همانند قرآن بیاورند نخواهند توانست هر چند برخی پشتیبان و مددکار دیگری باشند.

## ابعاد اعجاز قرآن

1. فصاحت و بلاغت یا بعد هنری قرآن

فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ (2): پس گفتاری همانند قرآن بیاورید. اگر راستگو هستید.

قرآن مجید آهنگی زیباتر از هر شعر و بیانی رساتر از هر نثر دارد. الفاظ به گونه ای انتخاب شده اند و آن چنان به موقع بکار رفته اند که هر انسانی را تحت تأثیر قرار می دهد. به قول استاد شهید آیت الله مطهری رحمت الله علیه، هندسه الفاظ در قرآن بی نظیر است نه کسی می تواند یک کلمه از قرآن را پس و پیش کند بدون آن که به زیبایی های آن لطمه وارد سازد و نه کسی توانسته مانند آن را بسازد. (3)

عربهای معاصر قرآن که دارای ذوق طبیعی و قریحه دست نخورده عربی بودند، بی اختیار شیفته ی آن می شدند تا آنجا که حتی دشمنان نیز زبان به ستایش آن گشودند و هر یک به صورتی از فصاحت و بلاغت فوق العاده قرآن سخن گفته اند. ولید بزرگترین ادیب و حکیم عرب که از دشمنان اسلام و قرآن است، پس از شنیدن آیاتی چند می گوید:

ص: 91

1- اسراء/88

2- طور/34

3- وحی و نبوت، استاد مطهری، ص 107

به خدا سوگند از محمد(صلی الله علیه و آله) سخنی شنیدیم که هرگز شبیه سخن انس و جن نبود. شاخسارش پرثمر و ریشه اش پربرکت است بر هر سخنی برتری مییابد و هیچ سخنی از آن برتر نخواهد شد. (1)

این یک نمونه از ده ها موردی است، که ادب شناسان موافق و مخالف مسلمان و غیر مسلمان درباره قرآن زبان به ستایش گشوده اند و از فصاحت، بلاغت و جذابیت قرآن سخن گفته اند.

فصاحت به معنی شیوایی و بلاغت به معنی رسایی است و جذابیت و دلربایی قرآن نیز امری دیگر در کنار این دو می باشد. قرآن مجید از همان آغاز صریحا اعلام داشت که اگر در انتساب این کتاب به خداوند شک و تردیدی دارید همانند این کتاب و یا یک یا چند سوره از آن را بیاورید و در این راه از هر نیرویی یاری خواهید. قرآن هنگامی این سخن را گفت که نوشتارها و اشعار با فصاحت و بلاغت یکی از بزرگترین افتخارات به شمار می آمد و روشن است که یک چنین سخنی تا چه اندازه افراد را در این زمینه ( آوردن همانند قرآن) به تلاش وادار می دارد. ولی قرآن به این اکتفا نکرد و از هر وسیله ای بر تحریک مردم به همانند آوری، استفاده کرد. از یک سو با قاطعیت تمام اعلام نمود که هرگز همانند قرآن یا سوره ای از آن را نمی توانید بیاورید. و از سوی دیگر همانند خواهی و مبارزطلبی خویش را با سعادت و شقاوت ابدی پیوند دارد و چنین اعلام داشت که اگر این آئین و معارف این کتاب را بپذیرید و بدان عمل کنید به سعادت جاودان نائل خواهید گشت و اگر آن را انکار کنید بدون آن که همانندش را آورید به بدبختی و عذاب ابد گرفتار خواهید شد. و به این ترتیب هم از نظر عقلی و هم در بعد گرایش انسان را اشباع کرد و انگیزه پیگیری و کشف این راز (آیا قرآن معجزه است) را در او آفرید. بدنبال این اعلام همانطور که تاریخ گواهی می دهد کم نبودند کسانی که در صدد مبارزه با قرآن بر آمدند و بیشترین توان خویش را در راه آوردن کتابی مانند قرآن یا سوره هایی چون سوره های آن بکار گرفتند و با نهایت تلاش و کوشش این موضوع را دنبال کردند ولی به شهادت تاریخ از آن همه تلاش جز شکست و یأس و رسوایی طرفی نیستند.

ص: 92



برای آن که به قابل مقایسه نبودن ساخته های فکر بشری با آیات الهی آشنا شویم و از عظمت قرآن در بعد هنری (فصاحت و بلاغت و جذابیت) آگاه شویم به آن چه در ذیل می آید توجه کنید.

یکی از مسائل حیاتی در زندگی بشر حل مشکل قتلها و جنایت ها است. ملل مختلف و مکتبهای گوناگون راه حل های متفاوتی ارائه داده اند. قرآن نیز از آنجا که یک کتاب هدایت و سازندگی است به این مسأله توجه عمیق داشته و برای جلوگیری از این فاجعه چاره اندیشی کرده است. قرآن علاوه بر طرق دیگری که برای پیش گیری از این جنایت قرار داده است، با جعل قانون قصاص بهترین راه جلوگیری و حل این مشکل را ارائه داده است. این موضوع در آیات متعددی مطرح شده است، من جمله در آیه «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون.» (1)

جمله «فی القصاص حیاة» از روح این حکم اسلامی و فلسفه آن سخن می گوید. در عین آن که مشروعیت این حکم را نیز بیان می دارد. ادباء و دانشمندان عرب پیش از نزول قرآن با نهایت دقت و جدیت تلاش کردند تا جمله ای کوتاه و پر محتوا و رسا در این زمینه بیاورند و عباراتی شعارگونه که از فوائد کیفر دادن مجرمین حکایت کند ارائه دهند. جملات بسیار گوناگون مطرح گردید. تا سرانجام جمله ی «القتل انفی للقتل» یعنی کشتن بهتر و بیشتر، کشتار و قتل را از بین می برد به عنوان بهترین جمله ای که می تواند این مفهوم را برساند پذیرفته شد و بعنوان شاهکاری افتخار آفرین ارائه گردید.

ولی با نزول قرآن مجید و آمدن جمله «فی القصاص حیاة» تمام شگفتیها و زیبایی های جمله مزبور محو گشت و در برابر این عبارت قرآنی رنگ باخت. اکنون به بررسی و مقایسه این دو جمله می نشینیم تا فصاحت و بلاغت قرآن را تا حدودی لمس کنیم. انتخاب این جمله از بین آیات قرآن به خاطر روشن بودن امتیازات این جمله است بطوریکه برای هر کس قابل درک می باشد و تنها تذکری درباره آن کافی است. و نیز بدان جهت است که بالاترین و بیشترین تلاش درباره آن انجام گرفته است و گرنه آیات دیگر قرآن نیز از چنین امتیازاتی برخوردار هستند.

مقایسه: جمله اول: فی القصاص حیاة - جمله دوم: القتل انفی للقتل.

ص: 93

1. کم بودن حروف: جمله اول در تلفظ 10 حرف و در نوشتن 12 حرف - جمله دوم در تلفظ 14

حرف و در نوشتن 14 حرف.

2. هدف معقول جمله اول (حیات و زندگی) ذکر شده است، جمله دوم هدف معقولی ندارد.

3. آوردن کلمه «حیاه» در جمله اول به صورت نکره دلالت بر (زندگی با شرافت زندگی برای انسان های بی شمار و زندگی در کمال آرامش) دارد.

4. «قصاص» همواره ملازم با زندگی است ولی قتل همیشه ملازم با حیات نیست.

5. ر جمله اول جمع بین متضادین (مرگ و زندگی شده است، (فن مطابقت)

6. در جمله اول یکی از دو ضد، ظرف دیگری قرار گرفته است: جوشیدن حیات از درون مرگ، نگهبان بودن مرگ نسبت به زندگی.

7. قصاص شامل انواع مختلف کیفر می باشد (کیفر در حد قتل قطع عضو و...) ولی در جمله دوم تنها کیفر را در حد قتل بیان می کند.

8. تلفظ جمله اول سلیس و روان تر از جمله دوم است.

9. در جمله اول از زندگی صریحا نام برده و از مرگ صریحا یاد نشده است و در جمله دوم دویاراز مرگ سخن به میان آمده و از حیات خبری نیست.

10. در جمله اول نیاز به تقدیر چیزی نیست ولی در جمله دوم عبارت (من ترکه) حذف شده است.

11. جمله اول تالی فاسدی ندارد. ولی جمله دوم معنایش این است که کیفر بهتر و بیشتر از قتل جلوگیری می کند تا ترک در صورتی که ترک کیفر از قتل جلوگیری نمی کند، تا کیفر از قتل جلوگیری نمی کند، تا کیفر بهتر از آن جلوگیری کند و این امر باطلی است.

12. در جمله اول هیچ تکرار بی جهتی وجود ندارد ولی در جمله دوم قتل تکرار شده و ذکر آن حتی یک بار هم وجهی ندارد.

13. جمله اول مشتمل بر انگیزه عمل است بر خلاف جمله دوم.

توضیح: هر حکمی در صورتی به مورد اجرا در می آید که در افراد انگیزه برای عمل به آن حکم پدید آید. پیدایش انگیزه نیاز به آن دارد که انسان در دو بعد بینش و گرایش اشباع گردد و جمله اول

چنین است. هم عقل را سیراب می کند و هم گرایش های انسان را به سوی اجراء این حکم جهت می دهد و تشدید می نماید. زیرا از یک سو با بکاربردن کلمه قصاص کیفر عادلانه را مطرح می سازد که هر عقلی به آن حکم می کند. و نیز هدف از آن را امری معقول قرار داده است. که انجام کار و عمل به حکم قصاص را امری حکیمانه می سازد. و به این ترتیب عقل و بعد بینش انسان را سیراب می کند. و از سوی دیگر بیم و امید که انگیزه هر انسان برای عمل است را مطرح می سازد به این صورت که با حکم قصاص مسأله کیفر و سرانجام ناگوار هر گونه جنایت و آسیب زدن را بیان می کند و مرحله بیم را تحقق می بخشد و با حکم حیات، امید به زندگی در سایه آرامش و شرافت را نوید می دهد و شمع امید را در قلب ها بر می افروزد. علاوه بر آن به انسان یک بینش متعالی می دهد که نباید کیفر به خاطر انتقام و خاموش ساختن التهاب درونی انجام گیرد بلکه در راه یک زندگی صحیح عاقلانه و شرافتمندانه و آرامش آفرین باید تحقق یابد.

آری اگر قرآن از سوی غیر خدا و ساخته فکری بشری می بود، باید بشر در طی 14 قرن دست کم یک سوره مانند آن می ساخت، و یا ادبای معاصر قرآن که در این زمینه بسیار چیره دست بودند، یارای مقابله با قرآن را می داشتند. قرآن مجید هنوز هم به همه جهانیان اعلام می دارد که:

أَمْ يَقُولُونَ تَقْوَلَهُ بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِّثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ. (1)

یا آن که می گویند (قرآن ساخته فکر بشر است) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را به دروغ به خدا نسبت می دهد. پس اگر در این گفتارشان راست گویند، گفتاری مانند قرآن بیاورند.

2. هماهنگی در شیوه بیان و در مضمون و محتوای

وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. (2)

هماهنگی قرآن در اسلوب و شیوه سخن، در مضمون و محتوای و در اهداف و جهت گیری ها، بسیار عجاب انگیز است. از یک سو روش بیان قرآن و اسلوب یکنواخت آن محکوم شرایط خاص برونی و

ص: 95

1- طور/33 و 34

2- نساء/82

درونی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز ویژگی و تأثیر پذیری انسان ها بوده و در عین آنکه شرائط بسیار متفاوت و گاه متضاد تلاوت شده است و از موضوعات گوناگون سخن گفته است هیچگونه اختلاف و ناهماهنگی در بین مطالب آن مشاهده نمی شود. قرآن مجید صریحا اعلام میدارد:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا. (1)

آیا در قرآن با تأمل و فکرنمی نگرند که اگر از سوی غیر خدا می بود در آن ناهماهنگی بسیاری می یافتند.

قرآن مجید در این آیه بین دو چیز ملازمه می بیند: «آوردن چنین کتابی از سوی بشر و وجود ناهماهنگی بسیار و معتقد است اگر قرآن از سوی خدا نمی بود، بدون شک در آن ناهماهنگی های بسیار زیاد مشاهده می گردید.

### مصونیت قرآن از خطا و تکامل، خطا پذیری و تکامل پذیری انسان

الف) تکامل تدریجی انسان

انسان در آغاز تولد از هیچ گونه کمال اکتسابی از جمله علم و آگاهی برخوردار نیست (2) و همانطوری که بتدرج به کمالاتی دست می یابد، در جنبه علمی نیز محکوم تکامل تدریجی است. هر روز که بر انسان می گذرد بر آگاهی او نیز افزوده می گردد و گذشت زمان در روحيات و افکار او تأثیر بسزایی دارد. به همین جهت است که نویسندگان و شعراء همواره در فرصت های مناسب در نوشته ها و اشعار قبلی خود تجدید نظر می کنند و احیانا اشعار و نوشته های پیشین خویش را غیر قابل انتشار تشخیص می دهند. این تکامل تدریجا اقتضا می کند که در نوشته ها و گفته های یک نویسنده و گوینده در طول زمان هم از جنبه ادبی و هم از نظر مطالب ناهماهنگی آشکاری پدید آید.

ص: 96

1- نساء/82

2- نحل/78، (والله اخرجکم من بطون امهاتکم لا تعلمون شیئا.) و خدا شما را در حالی که هیچ نمیدانستید از شکم های مادرانتان خارج می ساخت.

همه می دانیم که انسان از یک سو خطاپذیر است و به مرور زمان به اشتباهات خویش پی می برد و از سوی دیگر حالات درونی و شرایط برونی در قوای فکری و مشاعر او تأثیر می گذارد. پی بردن به اشتباهات موجب می گردد که انسان بر خلاف عقیده و گفته قبلی خویش نظر دهد و احیاناً چون سخنی را بر خلاف فطرت خویش گفته است ناخود آگاه و بدون توجه، مطلبی متناقض با آن را بیان می نماید. و در نتیجه یک نوع ناهماهنگی بین گفتار پیشین و اظهار نظر بعدی پدید می آید. حالات درونی و اوضاع و احوال خارجی نیز ایجاب می کند که انسان در هر شرایطی مناسب با شرایط خارجی و تأثیری که بر روحيات انسان نهاده است سخن گوید. آن گاه که شرایط خارجی روحیه حماسی در او می آفریند جز از حماسه و دلیری و خشونت و پیکار چیز دیگری را نمی تواند بخوبی بیان کند. آسایش و آرامش، غم و اندوه، ترس و وحشت، تنگدستی و فقر، پیری و جوانی و صحت و بیماری هر یک حالتی مناسب با خویش در انسان می آفریند و این ها همه در نحوه سخن گفتن انسان و در انتخاب مطالب و در استدلال و نتیجه گیری موثر واقع می شود.

افکاری که به هنگام فراغت از عقل و دل تراوش می کند به گونه ای است که با آنچه در موقع گرفتاری بر لوح دل و ذهن نقش می بندد کاملاً متفاوت است. پس خطاپذیری و تأثیرپذیری انسان هم دو عامل برای پیدایش اختلاف و ناهماهنگی در اسلوب و محتوای افکار و آثار مکتوب انسان است.

ج: محدودیت

انسان موجودی است که از نظر علم و آگاهی، استعداد و آمادگی، نبوغ و قدرت ابتکار و محدود است. هیچ انسانی را نخواهید یافت که از تمام حقایق جهان آگاه باشد. هیچ کس نیست که در هر زمینه ای استعداد و آمادگی کامل داشته باشد. هیچ فردی نبوده است که در هر بعدی نبوغ داشته باشد، تا انسانی انسان است چنین خواهد بود و تا از سوی دیگر کمک نشود نمی تواند در همه زمینه ها فوق العاده باشد. اگر در هر یک از رشته های مختلف علوم دقت کنید حتی یک نفر هم نخواهید یافت که در تمام رشته های علم به بالاترین مرتبه ارتقاء یافته باشد بلکه در یک زمینه اوج

گرفته و در سایر زمینه ها در رده های بعدی قرار گرفته است. این قانون کلی، در بعد هنر نیز حکم فرماست و فن شاعری، سخنوری و نویسندگی را نیز در بر دارد.

از سوی دیگر هر موضوعی قلم و انشاء ویژه‌های دارد. از قلم روزنامه نگاری نمی توان در زمینه بیانات فلسفی کمک گرفت. انشاء حماسه سرایبیه هنگام وقایع نگاری بکار نمی آید. معما گویی گونه ای است و خطابه بگونه ای دیگر، و این هر دو غیر از مدح و ستایش و این هر سه چیز دیگری از توصیف طبیعت است. هر کدام بیان خاص خود و انشاء ویژه خویش و اسلوب مخصوص بنخود را دارد.

این است که می بینیم برخی از شعراء در غزلسرایی استادند، عده ای در توصیف طبیعت و ماهرند، بعضی در حماسه سرایی چیره دست اند و گروهی در موعظه و پند، گوی سبقت ربوده اند، ولی هریک از این گروه ها در زمینه دیگر عاجز و ناتوان یا فاقد زبردستی و مهارت اند.

مثلا حافظ در غزل عرفانی بسیار عالی شعر می سراید.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو \*\*\* یادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

فردوسی در حماسه سرایی گوی سبقت ربوده است.

تو گفتمی برو دست رستم ببند \*\*\* نبندد مرا دست کوه بلند

سعدی در پند و موعظه اوج می گیرد.

هر دم از عمر می رود نفسی \*\*\* چون نگه می کنی نمانده بسی

برگ عیشی بگور خویش فرست کس نیارد ز پس تو پیش فرست

ویا مولوی در تمثیل عرفانی چیره دست است.

بشنو از نی چون حکایت می کند \*\*\* وز جدایی ها شکایت می کند

از نیستان تا مرا بریده اند \*\*\* در نفیرم مرد و زن نالیده اند

سینه خواهم شرحه شرحه از فراق \*\*\* تا بگویم شرح درد اشتیاق

از همین چند نمونه اشعار شاعران حکیم و زبردست فارسی زبان بخوبی می توان فهمید که هر شاعر در یک بعد و در یک میدان ترک تازی کرده و بر دیگران تفوق یافته است. و به همین جهت مقایسه هر یک با دیگری صحیح نیست و نمی توان گفت حافظ برتر از فردوسی و سعدی بهتر از مولوی می سراید.

و هم از این روست که هنگامی که از امیر مومنان علی (علیه السلام) می پرسند بهترین و بالاترین شاعر عرب کیست؟ می فرماید:

«ان القوم لم یجروا فی حلبه معرف الغایه عند قصبتها فان کان و لابد فالملک الضلیل» (1) همانا این شاعران در یک میدان اسب نتاخته اند تا معلوم شود کدامیک گوی سبقت ربوده اند. اگر به ناچار باید اظهار نظر کرد پادشاه تبه کار (امروء القیس که ملک الشعراء عرب بود) بر دیگران مقدم است.

محدودیت انسان از سوی دیگر نیز موجب می شود که نتواند در یک لحظه به تمام ابعاد و یک موضوع توجه داشته باشد، مثلا هنگامی که یک موضوع را از دیدگاه اخلاقی بررسی می کند به تمام آن چه در بعد فلسفی آن مطرح است توجه کامل نداده و یا هنگامی که یک مسأله را از نظر تاریخی به بحث می گیرید زوایای ابعاد سیاسی، اقتصادی، هنری و اخلاقی آن را در نظر نمی گیرد و غالبا از آن غافل می ماند و این نیز موجب پیدایش اختلاف، ناهماهنگی و احیانا تناقض بین مطالب ارائه شده در ابعاد گوناگون می گردد. انسان در یک لحظه نمی توان به دو موضوع مستقل و جداگانه توجه کند، زیرا یک نفس و به تعبیر قرآن یک قلب

بیشتر ندارد، خداوند در درون هیچ کس دو قلب قرار نداده است. (2)

از آن چه گذشت به این نتیجه می رسیم که:

الف) محدودیت، تکامل تدریجی، خطاپذیری و تأثیر پذیری انسان از عواملی است که غیر قابل انفکاک از انسان است.

ب) این عوامل موجب می شود که هیچ انسانی قادر نباشد که کتابی با ویژگی های زیر تألیف نماید.

1. نویسنده، آن را در شرایط گوناگون درونی و برونی نگاشته باشد.

2. کتاب موضوعات کاملا متفاوت مانند تاریخ، اقتصاد، حقوق، معارف عقلی و تربیت و سازندگی

و را در بر داشته باشد.

ص: 99

---

1- نهج البلاغه، فیض الاسلام، حکمت 47

2- احزاب / 4

3. تمام قسمت های کتاب داراییک اسلوب بوده و روش بیان آن هم در حد اعلای فصاحت و بلاغت باشد.

4. محتوای کتاب در تمام زمینه ها کاملا هماهنگ باشد و هیچ گونه اختلافی در آن یافت نشود.

حال با تدبر و دقت در قرآن مجید به این نکته پی خواهیم برد که این کتاب بزرگی دارای تمام این ویژگیها است.

قرآن مجید را پیامبر (صلی الله علیه و آله) در طی 23 سال در شرایط ناهمگون خارجی و حالات کاملا مختلف روحی، بر مردم تلاوت فرموده است. از سوی دیگر قرآن مجید در موضوعات گوناگونی مانند تاریخ، اقتصاد، حقوق، سیستم اخلاقی، اصول عقائد و معارف الهی، آفرینش انسان، تعلیم و تربیت و وارد شده و از همه این موضوعات سخن گفته است.

در عین حال تمام قسمتهای مختلف قرآن دارای یک اسلوب، روش بیان آن هم در حد اعلای فصاحت و بلاغت می باشد و نیز معارف و حقایقی را که در هر زمینه ارائه داده است با مسائلی که در دیگر زمینه ها مطرح ساخته از نظر محتوی کاملا هماهنگ است. علاوه بر اینها آورنده قرآن شخص امی و درس ناخوانده است و در محیطی ظهور نموده که از تمدن و فرهنگی بسی دور بوده تا آنجا که در تمام قریش فقط 17 نفر با سواد وجود داشته است. (1)

بدون شک این ویژگی ها تنها نتیجه ای را که به هر انسان عاقل و منصفی ارائه می دهد، اینست که این کتاب بدون تردید از سوی خداست و اگر از سوی غیر خدا می بود در آن ناهماهنگی بسیار می یافتند. افلا- یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرة. (2)

3. اعجاز قرآن از نظر آورنده آن

پیامبر درس ناخوانده

نگار من که به مکتب نرفت و خط نوشت \*\*\* به غمزه مسأله آموز صد مدرس شد

ص: 100

1- پیامبر امی، استاد مطهری، ص 1

2- نساء/ 82



تاریخ آشکارا گواهی می‌دهد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نزد کسی درس نخوانده و نوشتن نیاموخته است. این سخنی است که تمام تاریخ نویسان شرق و غرب آن را پذیرفته اند. حتی یک نفر از مورخین را نمی‌توان یافت که مدعی شده باشد پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دوران زندگی نزد کسی خواندن یا نوشتن را فرا گرفته باشد و نیز هیچ کسی ادعا نکرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش از رسالتش یک سطر خوانده یا نوشته باشد.

کارلیل می‌گوید: یک چیز را نباید فراموش کرد و آن این که محمد هیچ درسی از هیچ استادی نیاموخته بود، به عقیده من حقیقت اینست که محمد با خط و خواندن آشنا نبود.

ویل دورانت در تاریخ تمدن چندین نوشته است: ظاهراً هیچکس در این فکر نبود که وی رسول

اکرم (صلی الله علیه و آله) را نوشتن و خواندن بیاموزد.

جان دیون پورت گفته است:

آن طوری که در جهان معمول است همه معتقدند که محمد (صلی الله علیه و آله) تحصیلی نکرده و جز آنچه در میان قبیله اش رایج بوده چیزی نیاموخته است. (1)

مستشرقین و مورخین مسلمان و غیر مسلمان شرق نیز هر یک به گونه ای این موضوع را بیان کرده اند، در زمان نزول قرآن نیز هیچ کس پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شخصی آشنا با خواندن و نوشتن معرفی نکرده است بلکه صریح خلاف آن را اعلام داشته اند.

وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اَكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمَلَّى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلاً (2)

و گفتند (آن چه پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌گوید) افسانه‌های پیشینیان است که نوشته پس از هر صبح و شام برایش می‌خوانند.

قرآن خود نیز در موارد مختلف درس ناخوانده بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مطرح ساخته و آن را یکی از جنبه‌های آیه بودن قرآن دانسته است. در سوره یونس آیه 16 چنین می‌خوانیم:

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُمْ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِّن قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ

ص: 101

1- پیامبرامی، استاد مطهری، ص 7 و 8

2- فرقان / 5

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگو اگر خدا می خواست قرآن را بر شما تلاوت نمی کردم و شما را از حقایق آن آگاه نمی ساختم پس پیش از این عمری در بین شما بودم آیا عقل و فکر را به کار نمی گیرید. و نیز در آیه 48 عنکبوت می فرماید:

وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لِآزْتَابَ الْمُحْطِلُونَ

و تو پیش از این نه می توانستی کتابی را بخوانی و نه بدست خویش می توانستی آن را بنویسی و گرنه یاوه گویان در نبوت تو شک می کردند.

در آیات متعددی نیز پیامبر (صلی الله علیه و آله) را امی (درس ناخوانده) توصیف می کند. (1)

حال با توجه به درس ناخوانده بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله)، آوردن چنین کتابی با آن محتوای غنی و منسجم و با آن اعجاز هنری بدون تردید از ارتباط پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدا حکایت دارد و نشان چنین امری است. شگفت تر آن که این پیامبر درس ناخوانده در اولین سوره ای که تلاوت می کند از تعلیم و تعلم و قلم سخن می گوید (2) و در کتابش به قلم و نوشتن سوگند می خورد. (3) حتی هنگامی که از انسان اولیه و مقام خلافت و جانشینی او از خدا بحث می کند، دانستن اسماء و تعلیم اسماء به او راز خلافت و برتری او نسبت به فرشتگان و مسجود بودن آن به شمار می آورد. (4)

آری چگونه ممکن است در سرزمینی که آن قدر از علم و فرهنگ بدور بود که حتی حاکمان ستمگر و افزون طلب به آن توجهی نداشتند. شخصی درسناخوانده از بالاترین قوانین علمی، فلسفی، اقتصادی، حقوقی و سخن گوید و از حقایقی که قرن ها بعد کشف می شود خبر دهد. چگونه ممکن است چنین شخصی با یک جمله (و انبتنا فیها من کل زوج بهیج) (5) از روحیت در گیاهان خبر دهد یا با جمله (رفع السموات بغیر عمد ترونها) (6) از قوه جاذبه و دافعه سخن می گوید و یا از مسائل

ص: 102

1- اعراف / 157

2- علق / 3 و 4

3- قلم / 1

4- یه 30 تا 34 بقره

5- ق / 7، و در زمین هر نوع گیاه زیبا و با طراوت را جفت رویاندم

6- رعد / 3، آسمانها را بدون ستونی که ببینید برافراشتیم

مختلف دیگر که پس از قرن‌ها با وسایل بسیار مهم علمی کشف شده است بحث کند. بدون شک این‌ها همه دلالت بر آن دارد که این کتاب از سوی خداست.

### چگونه از قرآن بهره مند شویم؟

مدتی است که مسأله بازگشت به قرآن و درمان خواهی از این کتاب برای دردهای فردی و اجتماعی که گاه بی درمان می‌نمایند. بین مسلمین مطرح شده و نقل مجالس گشته است در این ارتباط، وقتی به قرآن می‌نگریم، می‌بینیم قرآن خود را نور می‌داند.

از این تعبیر می‌توان به سه مطلب رسید:

1. قرآن ظاهر است.

2. مظهر اشیاء دیگر است.

3. در ظهور نیازی به اشیاء دیگر ندارد.

باز می‌بینیم خود را تبیان هر چیز می‌داند، (1) از این تفسیر دو نکته استفاده می‌شود:

1. همه چیز را او بیان می‌کند.

2. او را چیزی بیان نمی‌کند.

و نیز می‌نگریم خود را شفاء می‌داند، (2) از این تعبیر هم دو مطلب فهمیده می‌شود:

1. خودش نفس بهبودی است.

2. هر مرضی را او شفا می‌بخشد.

و اگر به بررسی در زمینه معرفی قرآن به زبان خود قرآن ادامه دهیم به مطالب بسیار جالب و

هدایتگری خواهیم رسید که فعلا ما را مجال آن نیست.

ص: 103

1- نحل/89

2- یونس/75 و اسرا/82 و فصلت/44

با توجه به این که قرآن خود را «نور»، «تبیان لکل شئی» و «شفا» می داند، این سوال در ذهن پدید می آید که:

اگر قرآن چنین است پس چرا افراد بسیاری رو به آن می آورند و در عین حال از آن چیزی به دست نمی آورند؟ تأسف بارتتر آن که جمعی به جای هدایت و شفا یافتن، دردی بر دردهایشان افزوده می شود، وقتی قرآن را گشوده و به مطالعه آن می پردازند، با تعجب به اینها بر می خورند:

پراکندگی عجیبی در طرح مسائل و خلط آنها با یکدیگر، افزوده شدن شبهات از قبیل عصیان پیامبران و اضلال الله و غیر اینها، تکراری بودن بعضی داستان ها و مطالب و .

پس این چه شفایی است و چه نوری و چه تبیان کل شئی؟

توجه دارید که مسأله بسیار حساس و مهم است، پس باید در جواب این سوال و حل مشکل با دقت

بیشتری گام برداشت.

مهمترین مسئله و اولین گام در این ارتباط نحوه تلقی ما از قرآن و چگونگی برخورد ما با این کتاب مجید است راستی این کتاب را چگونه باید نگریم؟ بصورت یک گلخانه که در آن به تفریح پرداخت و دنبال گل های خوشبو و بدیع گشت و دمی را به خوشی گذرانند؟ بصورت یک شاهکار ادبی و یا بصورت یک داروخانه؟

همانطور که خود قرآن می گوید آن «شفاء لمافی الصدور» است پس همانند یک داروخانه باید به آن نگریم. توجه به این نکته در مسیر بهره وری از کتاب، گام موثری است، اکنون بیاندیشیم در برابر داروخانه یک فرد مریض چه باید بکند؟

آیا صحیح است که از دم شروع به خوردن داروها بکند و بدین طریق پیش رود؟ روشن است که چنین بیماری نه تنها شفا نخواهد یافت، بلکه بیمارتر خواهد شد و سرانجام به گورستان خواهد رسید، آیا منطقی است که بقید قرعه از داروها استفاده کند؟ این هم جوابش روشن است که منفی می باشد و سرانجامی بهتر از اولی نخواهد داشت، پس چه باید کرد؟

نیاز به بحث ندارد که بیماریا خود پزشک است و از نوع بیماری خود آگاه می باشد و نیز از کیفیت چینش داروها و وضع داروخانه و موضع داروها اطلاع دارد. در این صورت براساس آگاهی هایی که دارد، داروی درد خویش را بر می گزیند و بدین طریق شفا می یابد و یا خود چنین نیست، در این فرض باید به چنین فردی مراجعه کند یعنی فردی که درد را تشخیص می دهد و دارو را هم می داند کجا قرار دارد.

درباره قرآن معلم اول رسول الله (صلی الله علیه و آله) است، و علی (علیه السلام) درباره آن حضرت (صلی الله علیه و آله) می فرماید او طبیعی بود که با طبش می گشت و به مداوای بیماران معنوی می پرداخت،<sup>(1)</sup> خود قرآن می فرماید:

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>(2)</sup> کتابی که بر تو فرو فرستادیم، تا برای مردم آن چه برایشان نازل شده است تبیین کنی.

اشکال: مگر قرآن نور مبین نیست، پس دیگر تبیین آن چه معنی دارد؟

جواب: آری قرآن نور مبین است اما ما پوشیده ایم، ما چشمهایمان پرده دارد،<sup>(3)</sup> تبیین قرآن در واقع به معنای آماده ساختن افراد برای استفاده از قرآن و بینا ساختن ایشان برای اهدا بوسیله آن.

جالب است که در سوره محمد (صلی الله علیه و آله) چنین می خوانیم: «أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها» (آیه 24)، آیا در قرآن تدبر نمی کنند؟ آیا بر دلهای ایشان قفل است؟ پس مانع تدبر، بسته بودن دل است. باز به قرآن مراجعه می کنیم، می بینیم خود توضیح بیشتری داده است:

این قرآن که شفا او نور و تبیان هر چیز است، اصلش در مرتبه عالی از وجود قرار دارد به نام (کتاب مکنون)<sup>(4)</sup> که با آن جز افراد مطهر، کسی برخورد و تماسی نمی تواند داشته باشد و در مورد احزاب آیه 32 می فرماید: «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا) همانا الله اراده دارد که از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و مطهرتان سازد، پس اهل بیت مطهرند و

ص: 105

---

1- خطبه 107 نهج البلاغه ترجمه فیض الاسلام ص 314، رسول (صلی الله علیه و آله) طبیعی است که باطنش می گردد، مرهم ها را آماده و ابزارها را سرخ کرده است و در هر جا که نیاز است می نهد، دلهای کور، گوش های کر و زبانهای لال با طب خود بیماری غفلت و نادانی، حیرت و سرگردانی را رسیدگی کرده و معالجه می نماید

2- نحل/44

3- کهف/101

4- واقعه/78

بنابراین کسانی هستند که با حقایق عالی قرآن تماس دارند البته مصادیق کامل مطهرند.

و این منافاتی ندارد با این که افراد دیگری نیز در مراحل نازلتر مصداق مطهر باشند و ایشان کسانی هستند که به نور نبی و اهل بیت تمسک کرده اند و به وسعت‌هایی رسیده اند و در نتیجه قادر به برداشتها و تفسیرهایی هستند اما نه به قطعیت نبی و اهل بیت علیهم السلام.

پس، این کتاب نور است اما انسانها چشم بسته اند، هر اندازه موانع خویش را کنار بزنند و روزنه دل را فراختر کنند، به همان اندازه نور بدرون خواهد تابید.

برای ورود به عالم نورانی قرآن به طور خلاصه چنین می توان گفت:

مرحله نخست گذراندن کلاس های تعلم قرائت قرآن، در انتهای این مرحله می توان قرآن را خوب قرائت کرد. مرحله دوم یادگیری ترجمه قرآن، در این مرحله باید اینها را آموخت (الف - صرف و نحو، ب - معانی و بیان ج) لغت، د) فقه اللغه) با سپری شدن این مرحله، قدرت بر ترجمه حاصل می شود.

مرحله سوم، تفسیر قرآن، در این مرحله تسلط بر کل قرآن شرط نخست است زیرا که بعض قرآن راهنمای فهم بعض دیگر است، و در همین تسلط است که مفسر بی غرض از راه خود قرآن پی می برد که در تفسر کتاب مراجعه به سنت ضروری است.

دوم طرح سوال است که با طرح سؤال مشخص می شود که دنبال چه می گردد و در نتیجه از پراکندگی در نظر محفوظ می ماند، پراکندگی تحقیق و محقق را ناکام می سازد، با طرح سوال آن چه در حل مشکل لازم است، سهل تر بدست می آید:

ای بسا کس رفته تا روم و هری \*\*\* او ندیده هیچ جز افسونگری

ای بسا کس رفته ترکستان و چین \*\*\* او ندیده هیچ غیر از مکروکین

طالب هر چیز ای یار رشید \*\*\* غیر آن چیزی که می جوید ندید

سؤال و طرح سؤال درباره سوره، زمینه آیات، ارتباط آیات با هم، ارتباط جملات و یا کلمات، آیه با هم، امری که آیه از آن سخن می گوید: (موضوع اخلاقی، حقوقی، فلسفی و ...) ارتباط موضوع آیه با

زیر بناهای مکتب، چگونگی پاسخ آیه و روش بیان، آیا از آیه قانون کلی بدست می آید؟ یک قانون جبری، اختیاری، قراردادی و بیان می کند و بعد از طرح سوال، چیزی که باید شدیداً مورد توجه قرار گیرد، حلم در برابر سؤال است زیرا چه بسا ممکن است بعضی از سوالها سالها طول بکشد تا جواب یابد و یا حتی تا ما زنده ایم جوابیافت نشود و سالیانی بعداز ما جواب بدست آید، اگر در برابر سوال، حلم نداشته باشیم طبعاً در صورت نیافتن جواب حقیقی، به تراشیدن و اختراع جواب های غیر حقیقی خواهیم پرداخت و یا از قرآن اعراض خواهیم نمود و در هر دو صورت گرفتار ضلالت شده ایم.

غیر از سه مسأله ذکر شده، مسأله دیگری نیز هست که باید در همین مرحله مورد توجه قرار گیرد و آن (مسیر فکری) است، منظور از مسیر فکری بطور خلاصه این است که:

تو با بررسی قرآن نمی خواهی استاد ادبیات و یا فیزیک، شیمی، هیئت و بیولوژی و شوی بلکه قرآن کتاب هدایت انسان است بسوی کمال نهایی او، پس در این بررسی و تفکرات مواظب باش که رشته از دست بیرون نرود و بین راه، انحراف به خلاف مقصود پیدا نکنی با گذراندن این مرحله، قدرت بر تفسیر قرآن پدید می آید.

باز می گوئیم: حقائق عالیة قرآن در مرحله های است که از طریق درس رسمی نمی توان به آن ها دست یافت بلکه هر اندازه مطهر شوی، به همان اندازه آن سکتاب مکنون را حس خواهی کرد.

دیگر آن که این کتاب برای شخصی شفا و رحمت خواهد بود که واقعا مؤمن باشد اما آن کسانی را که چنین نیستند و از جرگه ظالمینند، جز زیان و خسارت نخواهد افزود، آری، (انه لقرآن کریم، فی کتاب مکنون، لا یمسه الا المطهرون) (1) (و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمه للمؤمنین و لا الظالمین الا خسار) (2)

## فهرستی از معارف قرآن کریم

اکنون پس از آشنایی با ویژگی های قرآن و روش برداشت از آن، برای آن که به جامعیت، ژرفایی و

ص: 107

1- واقعه 77/ و 78 و 79

2- اسراء/ 8

محتوای غنی قرآن پی ببریم، نگاهی سریع به محتوای قرآن می افکنیم و فهرست وار معارف قرآنی را یادآور می شویم، هدف از پرداختن به چنین فهرستی چند چیز می تواند باشد:

1. بدست آوردن یک سیر فکری در قرآن مجید.

2. آگاهی از جامعیت، گسترده بودن و پر محتوی بودن قرآن مجید

3. و تا حدی آشنایی با نحوه طرح مسائل مختلف در قرآن

4. و سرانجام دستیابی به زمینه ای برای تحقیق در معارف قرآن پیش از آن که به فهرست مورد نظر پردازیم به یک نکته مهم توجه کنید:

معارف قرآن مجید را می توان از دیدگاههای مختلف و بر اساس معیارهای گوناگون دسته بندی های متفاوتی نمود. در این تقسیم بندی که معارف قرآن به ده دسته کلی تقسیم می شود معیار همان معیار قرآنی در ارزیابی مسائل است. به عبارت دیگر از دیدگاه خود قرآن به دسته بندی معارف قرآنی پرداخته شده است. در قرآن مجید اصل خدا محوری یک اصل حاکم بر کل جهان است و همه چیز من جمله انسان و مسائل مربوط به او در ارتباط با خدا ارزش و اعتبار و بقاء مییابد. به همین جهت است که می بینیم در هر زمینه بر خلاف روش معمول در علوم مختلف، روش خاصی را در گزینش مطالب و نقطه آغاز و انجام در پیش می گیرد. مثلا هنگامی که مسائل تاریخی را مطرح می کند معیار را پیامبران علیهم السلام قرار می دهد و به اقوام و ملل جهان و سرگذشت آنان از این دیدگاه می نگرد و آن چه را که از این زاویه دیده می شود انتخاب می کند. به هر حال در این فهرست نیز دسته بندی مسائل بر همین اساس و از همین زاویه انجام گرفته است چنان که باید در هر زمینه همین قانون حکم فرما باشد.

همانطور که گذشت معارف قرآن مجید به ده دسته کلی تقسیم می گردد.

بخش اول با اندکی توضیح

این بخش در بر گیرنده مباحث شناخت خدا، توحید، صفات خداوند و کلیات افعال الهی می باشد.

در این قسمت ابتدا واضح بودن اصل وجود خدا مطرح می شود سپس به تفاوت بداهت وجود خدا و فطری بودن خداشناسی می پردازیم. به مناسبت فطری بودن خداشناسی، از این که چه چیزی فطری است (خداشناسی، خدا جونی، خداپرستی) بحث به میان می آید. در همین زمینه است که فطرت



خداشناسی تحلیل می‌گردد تا روشن شود که آیا فطرت (در بحث خداشناسی از مقوله علم و آگاهیها از سنخ گرایش‌ها و تمایلات است؟ و اگر از مقوله علم و آگاهی است آیا از علوم حصولی است یا از علوم حضوری؟ در ادامه بحث به مناسبت و سیعیابی فطرت به عالم ذر و میثاق اشاره شده و از ویژگیها و خصوصیات آن و همچنین از رابطه آن با جهان کنونی و نیز نقش آن در ارتباط با تکامل انسان و تدبیر تشریحی خداوند سخن گفته می‌شود. سرانجام به این نتیجه می‌رسیم که فطرت حکایت از یک نوع علم حضوری به خدا، که بالاترین انواع شناخت انسان است و به هیچ وجه تردید پذیر نیست، می‌کند و هدف از آفرینش انسان و گذراندن مراحل مختلف تا در حد رشد و آگاهی و قدرت رسیدن، آن بوده که با اختیار خود این علم حضوری (فطرت) را با تلاش اختیاری شکوفا و تقویت نماید و تا آنجا پیش رود که به جز خدا موجود مستقل و بی‌نیازی نبیند. در این بحث به این نتیجه خواهیم رسید که آنها فطری است توحید ربوبی خداوند است و انسان در عمق وجود خویش خدا را به عنوان تنها نیرویی که هستی اش از اوست و نیازهای تکوینی و تشریحی اش را تأمین می‌کند مییابد.

با توجه به آن چه گذشت این موضوع پیش می‌آید که: مگر پیامبران الهی علیهم السلام در طول تاریخ برای اثبات وجود خدا نیامده‌اند؟ اگر خداشناسی آن هم در حد توحید ربوبی فطری است و اگر اصل وجود خدا بدیهی با نزدیک به بداهت است، پس نقش پیامبران (علیهم السلام) چه بوده و یا چه چیزی مبارزه می‌کردند و قرآن و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) چه هدفی را دنبال می‌کنند؟

در پاسخ چنین گفته می‌شود که پیامبران الهی علیهم السلام همه در مقام دعوت به توحید در عبادت و آگاه ساختن و توجه دادن انسان‌ها به توحید ربوبی بوده‌اند به این معنی که چون انسان در اثر ارتباط شدید با جهان طبیعت از توجه به خدا غافل شده فطرتش رادربوته فراموشی نهاده است، پیامبران علیه السلام آمدند تا بشر را از این غفلت و بی‌خبری و خواب‌گران نجات دهند و او را متوجه فطرتش سازند. به همین جهت است که سرلوحه دعوت تمام پیامبران دعوت به توحید در عبادت و ربوبیت و نفی شرک است. وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ. (1) (وهمانا در هر امتی فرستادهای برانگیختیم تا به آنها بگویند که خدا را پرستش کنید و از طاغوت

ص: 109

دوری جویند). در این جا آن دست‌های آیات قرآن که ابتدا به نظر می‌رسد در صدد اثبات وجود خدا هستند و در واقع توحید ربوی و توحید در الوهیت اثبات معاد و یا اوصاف خدا را هدف قرار داده‌اند بررسی می‌شود. پس از آن عوامل انحراف از فطرت از دیدگاه قرآن سخن به میان می‌آید و در این جا به عنوان نمونه می‌توانیم از ده عامل که در قرآن از آن یاد شده نام ببریم:

1. حس گرائی و ماده گرائی انسان .

2. جهل نسبت به عوالم آسمانی.

3. تفسیرها و برداشت‌های نادرست از حقایق و معارفی که پیامبران علیهم السلام آورده‌اند.

4. شفاعت و کمک خواهی.

5. مشاهده جریانات غیر عادی.

6 سوء استفاده و استعمار مردم بوسیله انسانهایی که از امتیازات فوق العاده برخوردار بود.

7. مترفین و مستکبرین.

8 تقلیدهای کورکورانه.

9. احساس حقارت نسبت به ملت‌های متمدن و پیروی از آنها.

10. حفظ روابط دوستانه و سنن اجتماعی

در ادامه بحث، توحید و مسائل مربوط به آن پیش کشیده می‌شود و از نظر لغت، قرآن و روایات مفهوم واقعی آن را روشن می‌سازیم و یادآور می‌شویم که آن چه در قرآن در این زمینه آمده کلمه احد و واحد است و از لفظ توحید و مشتقات آن ذکری به میان نیامده است. توحید خداوند بدون شک یکی دانستن او است همانطور تکفیر به معنی کافر دانستن و تفسیق به معنی فاسق دانستن است و آن چه در این زمینه در قرآن و اسلام مطرح است توحید به معنی یکی از صفات خدا و آن هم وحدت در الوهیت و ربوبیت و لوازم آن است.

قُلْ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ. (1)

ای پیامبر (صلی الله علیه و آله) بگو همانا او تنها معبود (شایسته پرستش) است و محققا من از آن چه شریک

ص: 110

او می دانید، بیزارم. پس تفسیر توحید به عنوان یکی از اصول پایه اسلام، به یکی کردن جامعه و نظائر آن امری برخلاف اسلام و قرآن است. تأکید می شود که توحید به عنوان یکی از اصول پایه اسلام هرگز به معانی غیر از آن چه ذکر شد نمی باشد.

پس از این مرحله، مراتب توحید از دیدگاه های مختلف ذکر می گردد و توضیح داده می شود که برخی از این اقسام در قرآن صریحا مطرح گشته و از برخی از آنها صریحا یاد نشده است، آن گاه به نصاب توحید در اسلام و قرآن می رسیم و بررسی آیات به این نتیجه دست میابیم که توحید ربوبی که غیر قابل انفکاک از توحید در الوهیت است نصاب توحید در قرآن است. به این معنی که آنچه در توحید قرآنی کافی است توحید در ربوبیت است که ملازم با توحید و الوهیت می باشد. توحید ربوبی در سه بخش خلاصه می شود:

1. توحید در خلقت: تنها موجودی که هستی انسان و کل جهان وابسته به اوست خداست و او مالک حقیقی جهان و من جمله انسان است.

2. توحید در تدبیر تکوینی: بنابراین تنها موجودی که نیازمندیهای تکوینی هر موجودی را برآوردن به کمال واقعی اش بر طرف ساخته و به او افاضه می کند خداوند است.

3. توحید در تدبیر تشریحی: تنها قانونگذار که شایسته قانونگذاری است و حق قانونگذاری در هر موضوعی نسبت به هر کس و در هر شرایط را دارد خدا می باشد.

اگر شخصی حتی در یک مورد خاص یکی از این سه بخش را آگاهانه انکار کند و آن را نپذیرد توحید قرآنی را دارا نمی باشد. نمونه آشکاری که قرآن در این زمینه ذکر نموده است شیطان است. شیطان تنها در یک مورد تدبیر تشریحی خداوند امر به سجده بر آدم (علیه السلام) را انکار کرد و در نتیجه از درگاه خدا رانده گشت و در زمره کافران قرار گرفت او دستور خدا را نپذیرفت. «کان من الجن ففسق عن امر ربه»<sup>(1)</sup>

آری انکار ربوبیت خدا حتی در یک مورد خاص حکایت از روحیه استکبار او در برابر ذات کبریایی الهی داشت.

ص: 111

پس از آن نوبت به راز اصرار و اهمیت دادن قرآن به توحید و معاد می رسد و در این ارتباط معیار ارزیابی مسائل از دیدگاه قرآن مطرح می گردد. و با بررسی آیات توضیح داده می شود که معیار ارزیابی در این زمینه حق بودن و واقعیت داشتن است نه مفید بودن آن چنان که در مکتب پراگماتیسم مطرح است و بسیاری از مسلمانان نیز ناخود آگاه به آن تکیه می کنند و برای حقانیت معارف اسلامی به بیان فوائد آن می پردازند. البته، منکر آن نیستیم که در کلیه احکام اسلام مصالح و مفاسد ویژه ای در نظر گرفته شده است ولی آن چه که برخی بر آن تکیه می کردند و هم اکنون هم بر آن اصرار دارند که حقانیت معارف قرآن و حقایق اسلام را با فوایدی که این احکام و معارف در بردارند آن هم فوائد این جهانی و چه بسا صرف مادی آن اثبات کنند چیزی است که از نظر قرآن مردود است. قرآن مجید در هر زمینه و از هر چیز که سخن می گوید، هر مطلب و هر موضوعی را به حکم آنکه حق است بیان می کند و می پذیرد و از مسلمانان و همه انسانها می خواهد که به آنها معتقد شوند حتی اگر از خدا و توحید او، از معاد و ویژگیهایش و از وحی و پیامبران سخنی به میان آورده به خاطر آن است که اینها حق اند.

«ذَلِكَ بَانَ لِلَّهِ هُوَ الْحَقُّ وَانْ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ» (2)

آنچه بیان گشت به خاطر آن است که تنها خدا حق است و آنچه را جزا می خوانید باطل و پوچ می باشند.

سپس وارد بحث از آثار شرك و توحید می گردیم. و آن گاه از این موضوع سخن گفته می شود که آیا توحید یک اعتقاد تکامل یافته است و جامعه از چند خدایی شروع شده و به سوی یک خدایی پیش رفته است آن طور که برخی از جامعه شناسان اظهار داشته اند؛ با آنکه اعتقاد به توحید از آغاز پیدایش بشر بر روی زمین با انسان اولیه وجود داشته است و این شرکت است که به تدریج بر انسانها حاکم گشته است. قرآن نظریه اول را مردود دانسته و به نظریه دوم معتقد است.

در ادامه این بحث اقسام مشرکین در قرآن بررسی می گردد و آنگاه به بحث توحید استدلالی می رسیم. در این قسمت آیات مشتمل بر استدلالهای صریح قرآن را تفسیر می نمائیم و سپس

ص: 112

1- ص/74

2- لقمان / 30

به استدلال هایی که قرآن از پیامبران دیگر نقل می کند پرداخته و به دنبال آن بحث از برهان صدیقین، توحید استدلالی را به پایان می بریم. در همین قسمت روش مبارزه با شرک، نفی فرزند و همسر داشتن خدا و مسائل:

### 1. شفاعت

2. توسل و شفا خواستن.

3. نسبت دادن افعال به انسان (که آیا پذیرش این امور مستلزم شرک است یا نه؟) بررسی می شود.

و سرانجام در کلیات افعال خداوند از دیدگاه قرآن تحقیق به عمل می آید و از نسبت افعال قبیح، ممکن و محال با خدا، مجبور یا مختار بودن خداوند، چگونگی فعل خدا، و مراتب فعل او بحث میشود. این فهرست گسترده تری بود از قسمت اول که در ضمن مشتمل بر نحوه پرداختن به مسائل میباشد. به مناسبت فعل خدا، بحث به جهان شناسی کشیده می شود و به عنوان جزئیات افعال الهی بخش دوم از معارف قرآن پیش می آید.

در پایان این بخش شناخت انسان به عنوان یکی از موجودات جهان مطرح می گردد که بخش سوم را تشکیل می دهد و آغاز و انجام و سرنوشت نهایی او در جهان ابدی (معاد) مورد بررسی واقع می شود. در انسان شناسی از مسئولیت انسان بحث می شود و تحت عنوان شرایط تکلیف (قدرت و آگاهی) آگاهی درونی و برونی مطرح گشته و به مسأله راه شناسی به مسأله راهنما شناسی می انجامد که بخش پنجم معارف قرآن کریم است. و از مناسب نشانه نبوت پیامبر آخرین معجزه پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) قرآن شناسی (بخش ششم) مطرح می گردد.

در قرآن شناسی از هدف قرآن که انسان سازی است سخن به میان می آید و بخش هفتم (اخلاق یا روش انسان سازی قرآن) شکل می گیرد و در این ارتباط بحث به رابطه انسان با خدا کشیده می شود و برنامه های عبادی قرآن (بخش هشتم) مورد بررسی قرار می گیرد.

و سرانجام معارف قرآن مجید با بحث از قوانین فردی (بخش نهم) و احکام اجتماعی (بخش دهم) پایان می پذیرد. که این بخش شامل بخش های فرعی (مدنی، قضایی، جزائی، سیاسی و اقتصادی) می باشد.

و اکنون توجه شما را به فهرست کلی معارف قرآن جلب می کنیم.

## اقسام معارف قرآن

معارف قرآن را می توان به ده دسته کلی تقسیم کرد:

1. خداشناسی: که شامل مباحث شناخت خدا و وحدت و سایر صفات و همچنین افعال الهی می شود.

2. جهان شناسی: که شامل مباحث آفرینش جهان (آسمان ها و زمین و ستارگان)، پدیده های جوی رعد و برق، باران و باد) پدیده های زمینی (کوه ها، دریاها و ...) و انواع جمادات و نباتات و حیوانات و همچنین ملائکه و عرش و کرسی و جن میشود.

3. انسان شناسی: که شامل مباحث آفرینش انسان (کیفیت خلقت حضرت آدم (علیه السلام) و نسل وی، حقیقت روح و دمیدن آن در بدن، بقا و ابدیت روح) و هدف آفرینش وی و ویژگیهای روانی بخصوص مسأله اراده و اختیار آزاد و نفی جبر و تقویض و کرامت انسان و مسئولیت و شناخت عوامل سازنده سرنوشت وی و سنت های الهی در تدبیر فردی و اجتماعی و تکوینی و تشریحی می شود و به مباحث معاد و سرنوشت نهایی انسان می انجامد و ضمن توضیح داده می شود که انسان به خاطر مختار بودن، مکلف و مسئول است و انجام این مسئولیت متوقف بر دو شرط اساسی شناخت و قدرت عمل است و محور تدبیرات الهی درباره انسان بر اساس تأمین این دو شرط، قرار دارد که هر کدام از آنها به دو گونه داخلی و خارجی، حاصل می شود. شناخت داخلی (فطرت و عقل و شناخت خارجی (وحی) و امکانات درونی برای عمل (اعضاء و جوارح و نیروهای درونی) و امکانات خارجی انواع نعمت ها و بلاها و همه چیزهایی که وسایل آزمایش و فتنه و ابتلاء نامیده شده است).

4. راه شناسی یا شناخت شناسی: که شامل مباحث علوم حضوری و حصولی (انواع ادراکات فطری و حسی و عقلی) و علوم غیر عادی (الهام و وحی) می شود و به این مناسبت مسأله نبوت و هدف بعثت انبیاء و وظایف و مقامات ایشان (نبوت، رسالت، امامت و ...) مورد بحث قرار می گیرد و نیز شرایط نبوت و آثار و لوازم آن مطرح می شود و به این مناسبت مسائل اعجاز و خارق عادت و همچنین مسأله عصمت بررسی می گردد، و ضمناً از مسأله امامت (جانشینی پیغمبر) بحث می شود.

5. راهنما شناسی یا پیغمبر شناسی: که شامل تاریخ انبیاء، ویژگی های هر یک و همچنین کتاب های

آسمانی که برایشان نازل شده و خصوصیات و محتویات آن ها می شود و ضمناً از تاریخ اقوام و ملل نیز بحث می گردد و به تاریخ پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و جریاناتی که در زمان حیات آن حضرت اتفاق افتاده است.

6 قرآن شناسی: که شامل مباحث کلی درباره قرآن، ویژگی های آن، هدف نزول، کیفیت نزول، اعجاز، عدم تحریف، جهانی بودن، ابدی بودن و غیر قابل مسخ بودن، محکم و متشابه و تأویل و اسلوب بیان (استدلالی عقلی، موعظه، جدل، تمثیل، قصص و...) می شود.

7. اخلاق یا روش انسان سازی قرآن: که شامل مباحث فلسفه اخلاق (ملاک خیر و شر و رابطه آنها با سعادت و کمال نهایی یا شقاوت ابدی عنصر قصد و نیت و تعیین نیت های ارزش آفرین) و روش تربیت و تزکیه (بیدار کردن انگیزه های خیرجویی بوسیله انذار و تبشیر) نقش ایمان و عمل و بیان، رابطه آن ها با یکدیگر و رابطه هر دو با علم و توضیح مفاهیمی از قبیل تقوی و بر و صلاح و مقابلات آن ها، و اهمیت خودشناسی و خودسازی و بالاخره تفصیل اخلاق فاضله و رذیله و اعمال صالحه و غیر صالحه می شود.

8. برنامه های عبادی قرآن: که مباحث نماز و روزه و حج و قربانی و مانند آنها را از اعمالی که رکن اساسی آن را تقویت رابطه بین خلق و خالق تشکیل می دهد، هر چند مصالح اجتماعی نیز در آنها منظور شده اند را در بر دارد.

9. احکام فردی قرآن: که شامل مسائلی مانند اطعمه و اشربه و صید و ذباحت می گردد.

10. احکام اجتماعی قرآن: که شامل چند بخش میشود، مقدمه که درباره جامعه از نظر قرآن است. الف) احکام مدنی: (نکاح و طلاق و سایر مسائل خانوادگی، حقوق مرد و زن، بردگی و...)

ب) احکام قضایی: (مسائل قضاوت و شهادت)

ج) احکام جزایی: (حدود و تعزیرات و قصاص و دیات)

د) احکام سیاسی: (مسائل حکومت و ولایت فقیه و احکام حسیه و امر به معروف و نهی از منکر)

ه) احکام بین المللی: (جهاد و جنگ و صلح و ذمه و جزیه و معاهدات و...)

و) احکام اقتصادی: (قوانین اقتصادی و مالکیتارث، زکات و صدقات، خمس، انفاق و مانند آنها)

امیرالمومنین علی (علیه السلام) در نهج البلاغه درباره قرآن چنین می فرماید:

«وبحر الایدرك قعره: وقرآن دریای ژرفی است که به قعرش نمی توان دست یافت.» (1)

## تفسیر قرآن و انواع آن

سر به معنی آشکار کردن است و هنگامی که به باب تفعیل می رود، تفسیر می شود و همان معنی مجرد خود را تأکید و تقریر می کند. لذا تفسیر در لغت به معنی خوب آشکارا کردن و نیکو از پوشیده ای پرده برداشتن است. کثرت استعمال کلمه تفسیر در مورد بیان و توضیح معانی و مفاهیم آیات قرآنی موجب شده است که واژه تفسیر در میان دانشمندان علوم دینی، معنای خاص اصطلاحی به خود گرفته، در خصوص قرآن کریم به کار رود. از این رو در مقام تعریف برای واژه تفسیر، معنای اصطلاحی زیر، به عنوان نمونه قابل ذکرند:

1. بیان نمودن معنای لفظی که جز یک معنا، معنای دیگری نداشته باشد.
2. بیان نمودن معنای قطعی و غیرقابل تردید از لفظ.
3. بیان دلیل مراد و مقصود متکلم.
4. توضیح معنا و مدلول [= مفهوم] لفظ از طریق روایت و سماع.
5. بیان معنای وضعی لفظ، اعم از آن که معنای مزبور حقیقی باشد یا مجازی.
6. سخن گفتن از اسباب نزول و شأن نزول آیات و داستانهای تاریخی مربوط به آنها.
7. دانستن قواعدی که توسط آنها، معنای آیات قرآن کریم، از قبیل اوامر و نواهی و . معلوم می گردد.
8. علمی که در آن از مراد خداوند متعال، در خصوص قرآن مجید، بحث می شود.
9. علمی که در آن از احوال الفاظ کلام خدا، از نظر چگونگی دلالت آنها بر مراد خداوند، بحث میشود.

ص: 116



10. شناخت احوال کلام خداوند از جهت قرآنی بودن آن و نیز از جهت دلالتش بر مطالبی که ظن یا یقین داریم که همان ها مراد خداوند است، البته به قدر طاقت و توان بشر. (1)

واژه تفسیر فقط یک بار در قرآن آمده است: (وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا) (2) و مشرکان هیچ مثلی برای تو نیاوردند مگر این که ما پاسخ درستی برای تو بیاوریم با بهترین تفسیر) کلمه تفسیر در این آیه به معنای ایضاح و توضیح و تبیین استعمال شده است. تفسیر یعنی توضیح مراد خداوند از آن چه در کتابش نوشته شده است. به عبارت دیگر تفسیر بیان معانی آیات قرآن و کشف مقاصد آن و مدلولهای آن است به قدر طاقت بشری و این نوع تفسیر از عصر نزول قرآن مجید آغاز شد. در تفسیر حکم به ظن و استحسان و بر چیزی که به دلیل عقلی و یا از طریق شرع ثابت نشده باشد جایز نیست و حرام است چیزی را به خدا اسناد داد مگر با اجازه خود او. روایات بسیاری در نهی به حکم کردن در مورد چیزی که درباره آن علم نداریم وجود دارد و نیز در مورد تفسیر به رأی که از طریق یهود و نصاریگرفته شده است. بنابراین تفسیر هیچیک از مفسرین ولو مذهب او مورد قبول باشد اگر رأی خود مفسر است معتبر نیست زیرا ممکن است در تفسیر تبعیت از ظن نموده باشد. مفسر باید از ظواهری که از متن عربی صحیح فهمیده می شود تبعیت نماید و یا از آن چه عقل فطری صحیح حکم می کند استفاده نماید که به آن برهان داخلی گویند و یا به گفتار پیغمبر و آن چه ثابت شده است که مآثور از معصومین است استناد کند که به آن حجت و دلیل خارجی برای قرآن گویند زیرا آنان در دین از مراجع هستند و پیغمبر (صلی الله علیه و آله) وصیت نموده است به آنان تمسک کنیم. تفسیر با ظواهر قرآن صحیح است و ظواهر آن حجت می باشد. خداوند در قرآن در آیات زیادی از جمله: (27 زمر، 1920195 شعراء 137 آل عمران و 58 دخان)

مردم را به تفکر و تدبیر در آیات قرآن امر فرموده است. (3)

تفسیر به رأی بر اعتقاد و اجتهاد و قیاس اطلاق می شود و مراد به رأی در این جا اجتهاد است. پس تفسیر به رأی عبارت است از تفسیر قرآن بر پایه اجتهاد پس از شناختن کلام عرب و حدود آن و شناخت

ص: 117

---

1- مبانی و روش های تفسیر قرآن، ص 61

2- فرقان / 33

3- نخستین مفسران پارسی نویس، ص 39. 36

الفاظ عرب و وجوه دلالت آن بر معنی و استعانت برای آن از شعر زمان جاهلی و وقوف بر اسباب نزول و شناخت ناسخ و منسوخ آیات قرآن و سایر علوم و ادواتی که مفسر باید بداند. (1)

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هر کس قرآن را به رأی خودش تفسیر کند خدا مجلسی از آتش برایش فراهم کند. و نیز می فرماید: هر کس درباره قرآن بدون علم چیزی بگوید خدا جایگاه او را آتش قرار دهد. مجموعاً حدود ده نظر درباره تفسیر به رأی وجود دارد.

1. منظور از تفسیر به رأی، تفسیر کسی است که اطلاعی از علوم مقدماتی ندارد.

2. پرداختن به تفسیر آیات متشابه است، چون تفسیر آن آیات را جز خدا کسی نمیداند.

3. تفسیری است که یک مطلب فاسد زیر بنای آن باشد. با این که مذهبی فاسد را اصل و تفسیر قرآن را تابع آن قرار داده، به هر طریقی که باشد هر چند نادرست و ضعیف، آیات را بر آن مذهب حمل کند.

4. بطور قطع بگوید مراد خدای تعالی از فلان آیه این است، بدون اینکه دلیل در دست داشته باشد.

5. تفسیر به هر معنای دلخواهی است که سلیقه و هوای نفس خود مفسر آن را بپسندد.

6. درباره آیات مشکل قرآن چیزی بگوئیم و معنایی بکنیم که در مذاهب صحابه و تابعین سابقه نداشته باشد. چنین عملی متعرض خشم خدا شدن است.

7. در معنای آیه ای از قرآن چیزی بگوئیم که بدانیم حق بر خلاف آن است.

8 بدون علم درباره قرآن سخن گفتن، بدون این که یقین و اطمینان داشته باشیم به این که این معنا حق است یا خلاف آن.

9. تمسک به ظاهر قرآن، صاحبان این قول کسانی هستند که معتقدند آیات قرآن ظهور ندارد، بلکه در مورد هر آیه باید روایاتی را پیروی کرد که از معصوم رسیده و در مدلول خود صریح باشد. بنابراین در حقیقت از قول قرآن کریم پیروی نشده، بلکه از احادیث پیروی شده است و در حقیقت تنها معصومین (علیهم السلام) هستند که حق تفسیر قرآن را دارند.

10. تفسیر به رأی عبارت است از تمسک به ظاهر قرآن، صاحبان این مسلک معتقدند به این که آیات قرآن ظهور دارد و لیکن ظهور آن را ما نمی فهمیم، بلکه تنها معصوم (علیه السلام) می فهمد.

ص: 118

پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: مفسر نباید در تفسیر آیات قرآنی به اسبابی که برای فهم کلام عربی در دست دارد اکتفا نموده، کلام خدا را با کلام مردم مقایسه کند، برای این که کلام خدا با کلام بشری فرق دارد. نباید به مدلول یک آیه و آن چه از بکار بردن قواعد عربیت می فهمیم اکتفا نموده، بدون این که سایر آیات مناسب با آن را مورد دقت و اجتهاد قرار دهیم به معنایی که از آن یک آیه به دست می آید تمسک کنیم. همچنان که آیه شریفه: (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَ لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (1) چرا در قرآن تدبر نمی کنند؟ که اگر از ناحیه غیر خدا بود اختلاف های زیادی در آن می یافتند. به همین معنا اشاره نموده است. پس تفسیر به رأی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از آن نهی فرموده عبارت است از طریقهای که بخواهند با آن طریقه رموز قرآن را کشف کنند و بخواهند کلام خدا را مانند کلام غیر خدا بفهمند. (2)

### مراحل تفسیر

تاریخ تحول تفسیر و مراحل آن یکی از زیباترین مباحث علوم قرآنی و تفسیر شناسی است، به طور کلی دانشمندان تاریخ تحول تفسیر را به 3 مرحله تقسیم کرده اند، مرحله نخست شامل تفسیر قرآن در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اصحاب او می باشد. مرحله دوم مربوط به تفسیر قرآن در عهد تابعین است و مرحله سوم در بر گیرنده تاریخ تحول تفسیر قرآن در اعصار تدوین تفسیر است که از زمان بنی عباس شروع شده و تا کنون ادامه دارد. البته این سه مرحله هر کدام دارای اوصاف، خصوصیات و ویژگی هایی است که برای پرهیز از طولانی شدن کلام از شرح کامل آنها پرهیز می کنیم. مآخذ تفسیر در عهد صحابه عبارتند از:

1. قرآن یا تفسیر قرآن به قرآن که علی (علیه السلام) در یکی از خطبه هایشان فرموده است: يَطُوقُ بَعْضُهُ بَعْضًا وَيَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ.

2. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و احادیث و سنت او.

ص: 119

1- نساء/ 82

2- فروغ هدایت، ص 14.11

3. اجتهاد و قوه استنباط.

4. منابع اهل کتاب از یهود و نصاری.

مآخذ تفسیر در عهد تابعین عبارتند از :

1. قرآن مجید.

2. روایات صحابه از پیامبر (صلی الله علیه و آله).

3. روایات صحابه در تفسیر خود صحابه.

4. روایات اهل کتاب که در کتب تورات و انجیل آمده.

5. اجتهاد و نظر در قرآن که از سوی خود تابعیت بیان می شده است.

از مرحله سوم به بعد تقریباً تفسیر جنبه تخصصی و جزئی و خاص به خود گرفت و در این راستا به تدریج تکامل پیدا کرد. به عنوان نمونه می توان به این موارد اشاره کرد:

1. تفسیر ادبی و لغوی قرآن.

2. تفسیر مآثور و نقلی قرآن،

3. تفسیر کلامی و اعتقادی قرآن،

4. تفسیر فقهی قرآن،

5. تفسیر مذهبی قرآن مانند تفاسیر شیعی، تفاسیر زیدیه، تفاسیر معتزله، تفاسیر اشاعره، تفاسیر خوارج و .

6. تفسیر فلسفی قرآن مانند تفاسیر ابن سینا و ملاصدرا،

7. تفسیر باطنی قرآن مانند تفاسیر صوفیه و باطنیه همچون تفسیر ابن عربی، تفسیر اخوان الصفاء

8. تفسیر علمی قرآن،

9. تفسیر الحادی قرآن،

10. تفسیر اجتماعی و سیاسی قرآن.

بدیهی است که شرح هر یک از موارد نام برده در بالا هر چند بسیار مفید و ارزنده است لیکن از هدف اصلی ما که نگارشی مجمل و

مختصر از علوم قرآنی است خارج می باشد.

ص: 120

1. تفسیر نقلی: تفسیر نقلی عبارت است از تفسیر قرآن به مدد روایاتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و ائمه اطهار (علیهم السلام) و یاران و اصحابشان در مورد تفسیر نقل شده است. تفسیر نقلی را تفسیر روایی، تفسیر با اخبار و تفسیر با مأثور می گویند.

تفسیر نقلی را می توان به عنوان اصلی ترین شکل تفسیر و ریشه دار ترین طریق درک معانی و معارف آیات قرآنی، در میان دانشمندان اولیه علوم اسلامی به شما آورد.

2. تفسیر رمزی: صوفیه و باطنیه، که دین را از قید و بند، ظواهر شرع و جهات خشک و تقیدات مذهبی آزاد می دانستند، جهت استحکام تشکیلات مذهبی خود، دو مطلب را بیش از هر چیز دیگر مورد توجه قرار می دادند، یکی مربوط به اشتغال قرآن بر بطون عمیق و معانی دقیق بود که احیاناً از حدود فهم و درک عادی بیرون و ادراک آن خالی از صعوبت نبود. و دیگری عبارت از امثال و کنایات و اشارات موجود در آیات قرآن بود که حقایق دقیق و نکات عمیقی را در بر داشت. و اینان برای تأیید مبانی اعتقادی و زیربنای فکری خاص مذهب خود، می بایست تحت عنوان تفسیر معارف دقیق و حقایق عمیق آیات، با تکیه بر آن دو اصل و بهانه قرار دادن آنها، شالوده ای اسلامی و اساسی قرآنی برای مذهب خویش بسازند. آنان حفظ ظواهر و تقیدات لفظی را به کلی لغو کردند و اساس و مبنای درک و استخراج مقاصد قرآن را بر پایه رمز و اشاره و راز گویی قرار دادند.

3. تفسیر عقلی و اجتهادی: مشهورترین روش و مبنای تفسیری که در طی قرون اسلامی همواره در میان دانشمندان اسلامی و مفسران قرآن معمول بوده، تفسیر اجتهادی است. این نوع تفسیر را می توان حد وسط بین دو نوع تفسیر دیگر، یعنی تفسیر به رأی (طبقه افراطی و تفسیر نقلی (طبقه تفریطی) دانست. روش تفسیر اجتهادی، اعتماد به تدبر و عقل را توأم با تقید به روایات تفسیری، مورد استفاده قرار می دهد و به همین جهت است که با روش تفسیر به رأی و همچنین با تفسیر نقلی فرق اصولی دارد.

4. جامعترین روش تفسیر: صحیحترین و جامعترین روشی که هر مفسر می تواند با پیروی از آن به درک حداکثر معارف و علوم قرآنی نایل گردد، روشی است که براساس استفاده هر چه بیشتر از امکانات سه گانه (قدرت تفکر و تدبیر، مقدمات علمی تفسیر و ارتباط با مجاری وحی) استوار باشد و هر

چه این امکانات بیشتر و بهره برداری از آنها افزونتر باشد، میزان درک حقایق و معارف قرآن نیز، به همان اندازه بیشتر و پربارتر خواهد بود. زیرا تردیدی نیست که فهم قرآن وظیفه هر فرد مسلمان است، ولی این وظیفه عمومی برای همه یکسان نیست. وظیفه تدبر و تأمل در قرآن، به تناسب امکانات فکری و علمی و قدرت درک افراد، متفاوت است. امام صادق (علیه السلام) در این مورد فرموده است: (کتاب الله علی اربعه اشیاء: العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقایق. فلعبارة للعوام و الاشارة للخواریف و اللطائف لالیاء و الحقایق للأنبیاء) کتاب خدا (قرآن) بر چهار گونه است: عبارات، اشاره، لطایف و حقایق. عبارت قرآنی برای عامه مردم است، اشاره برای خواص، لطایف برای اولیا و حقایق برای انبیاء. بنابراین فهم و درک از قرآن و نیز تفسیر قرآن دارای مراتب و درجات مختلفی است.

به طوری که در همین مورد از ابن عباس نقل شده است که: وجوه تفسیر قرآن، هر چهار نوع است:

1. تفسیری که هیچ کس نسبت به ندانستن آن معذور نیست.

2. تفسیری که اعراب (اهل زبان قرآن) به مقتضای طبیعت و شعور خود آن را درک می کنند.

3. تفسیری که دانشمندان از آن آگاهی دارند.

4. تفسیری که جز خداوند کس دیگری از آن اطلاع ندارد.

اما تفسیری که هیچ کس نسبت به ندانستن آن معذور نیست، آن مقدار از معارف قرآن است که مربوط به شرایع و احکامی است که به عهده مردم واگذار شده است و نیز آن قسمت از معارف که به دلایل اثبات توحید ارتباط دارد.

اما تفسیری که اهل زبان (اعراب) می فهمند، عبارت از حقیقت معانی لغوی و مناسبات کلام عرب است.

و اما تفسیری که علما و دانشمندان می دانند، عبارت از تأویل آیات متشابه و آیات مربوط به احکام است.

و اما تفسیری که جز خداوند، دیگر کسان را از آن آگاهی نیست، عبارت از اموری است چون غیب، قیام قیامت و (1)

ص: 122

اهل لغت، اول را «رجوع» معنی کرده اند و تأویل را برگشت دادن و برگشتن. تأویل، واقع و خارج یک عمل و یک خبر است که گاهی به صورت علت غایی و نتیجه و گاهی به صورت وقوع خارجی متجلی شده و به عمل و خبر بر می گردد. حضرت یوسف (علیه السلام) در خواب دید: یازده ستاره و خورشید و ماه بر او سجده می کنند، بعد از سال رنج و زحمت که در مصر به مقام بزرگ رسد: چون خانوادهاش به مصر منتقل شدند یازده برادر و پدر و مادرش بر او خضوع کردند گفت: (يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ): (1)

پدرم این تأویل، خواب گذشته ی من است. در این جای خواب دیدن به صورت یک خبر و تأویل وقوع خارجی آن است.

در داستان موسی (علیه السلام) و آن عالم که کشتی را سوراخ کرد. طفلی را کشت و دیواری را مرمت نمود، موسی (علیه السلام) به هر سه عمل اعتراض کرد، عالم بعد از توضیح علل آن سه عمل گفت: (ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا): (2) این است تأویل آن چه نتوانستی تحمل کنی!

در این جا وقوع خارجی اول رخ داده است و بعد خبر و توضیح علل، در این جا تأویل به معنی علت غایی و غرض است.

در آیه 35 سوره اسراء، تأویل به معنی نتیجه و عاقبت امر است. پس تأویل آن یک واقعیت خارجی است که به اصل خود بر می گردد، خواه به صورت نتیجه باشد یا علت و یا وقوع خارجی.

تأویل قرآن، وقوع خارجی وعده های آن است و از آن جمله وقوع قیامت می باشد، مانند آیه 53 سوره اعراف. سخنان قرآن اکنون به صورت خبر است، وقوع آخرت و حسرت خوردن مردم تأویل آن می باشد و میان خبر و وقوع ارتباط بخصوصی است و دومی به اولی بر می گردد. در آیه 39 سوره یونس می فرماید: بلکه آن ها چیز پراتکذیب کردند که آگاهی و دانشی از آن نداشتند و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشده است. یعنی هنوز وقوع خارجی پیدا نکرده و این معنی کلمه تأویل است. (3)

ص: 123

1- یوسف/100

2- کهف/82

3- قاموس قرآن، ج 1 ص 142. 141



مفسران متقدم، معمولاً تأویل را به جای تفسیر و به معنای مترادف با آن به کار برده‌اند، اما مفسران متأخر، در بیان معنای اصطلاحی تأویل، نظریات مختلفی ذکر نموده‌اند از جمله:

1. انصراف دادن (برگرداندن) لفظ از معنای راجع به معنای مرجوح، به جهت اقتران کلام به قراین و شواهدی که دلالت بر این انصراف دارد.
2. تعیین یکی از احتمالات لفظ با استفاده از قراین.
3. بیان معنای مشکل لفظ بنابراین معنا، تأویل به تشابهات اختصاص پیدا می‌کند. [
4. بیان مقصود ثانوی آیه به استناد دلیلی غیر از خود لفظ
5. مقصودهای نهایی که از آیات استنباط می‌شود.
6. بیان معانی و مقاصدی که از راه اشاره، استفاده می‌شوند.
7. تفسیر باطن لفظ. (1)

معمولاً کلمه تأویل در مورد آیات قرآن، بیش از موارد دیگر استعمال شده است تا آنجا که در اصطلاح مفسران وقتی این کلمه به طور مطلق گفته می‌شود، چیزی جز تأویل قرآن در ذهنشان تداعی نمی‌گردد، به همین جهت، کلمه تأویل با وجود گسترش معنای لغوی آن، استعمالش در خصوص قرآن کریم جنبه اصطلاحی به خود گرفته است که به برخی از معانی اصطلاحی تأویل قرآن از نظر مفسران اشاره شد. آنچه بیشتر سبب رونق این اصطلاح در میان مفسران و توجه شدید آنان به این مسأله شده است، استعمال کلمه تأویل در سوره آل عمران و در خصوص آیات قرآنی می‌باشد. در آیه 7 سوره آل عمران می‌خوانیم: (پس اما کسانی که در دلهاشان کجی وجود دارد، به جهت فتنه جویی و یافتن تأویلی ساختگی برای آن آیات متشابه به پیروی از آیه‌های متشابه آن می‌پردازند، در حالی که جز خدا و راسخان و استواران، در علم و دانش تأویل آن را نمی‌دانند). هرگاه انسان، سخنی بگوید که مفاهیم خاص و اسراری در آن نهفته باشد که هدف نهایی آن سخن را تشکیل می‌دهد به آن تأویل می‌گویند. در این آیه نیز، منظور از تأویل همین معنی است، یعنی در قرآن آیاتی است که اسرار و معانی عمیق دارد منتها افرادی که افکارشان منحرف است و اغراض

ص: 124

فاسدی دارند، پیش خود، تفسیر و معنی نادرستی برای آنان ساخته و برای اغفال خود یا دیگران، روی آن تکیه می کنند. (1)

آیا همه قرآن تأویل دارد؟

در میان گفته های مفسران، دو نظریه بیش از نظریات دیگر مطرح است:

1. تأویل به معنای نوعی تفسیر است که محصل معنای کلام است که بنابر این نظریه، تأویل تشابهات اختصاص به خدا دارد.

2. تأویل به معنای امری خلاف ظاهر لفظ است که آن مقصود کلام است، مانند آیاتی که در زمینه تجسم خدا و لغزش انبیاء، نازل شده است.

بنابر معنای اول، تمام آیات قرآن تأویل دارد و بنابر معنای دوم، فقط بعضی از آیات (متشابهات) دارای تأویل می باشد. صرف نظر از تفسیر مفهوم تأویل قرآن که هیچیک از دو تفسیر فوق با حقیقت آن سازگار نیست؛ اصولاً مفاد آیاتی که تأویل در آنها به کار رفته است، می رساند که تأویل اختصاص به آیات خاصی ندارد و همه آیات قرآن را شامل می شود.

از سوی دیگر، اختصاص آیاتی مشخص تحت عنوان تشابه، به داشتن تأویل، به آن معناست که این آیات به دلیل آن که جز خدا کسی بر آنها علم و آگاهی ندارد، مجمل و نامفهوم بوده، چنین کلامی را نمی توان بلیغ شمرد تا چه رسد به کلامی که با بلاغت خود در برابر جهان سخنوری، تحدی و اعلام برتری می نماید. (2)

### مقایسه تفسیر و تأویل

اول این که تفسیر عمومی تر از تأویل است و استعمال کلمه تفسیر بیشتر در الفاظ و مفردات آن و کلمه تأویل بیشتر در معانی و جمله ها به کار می رود و نیز کلمه تأویل بیشتر در مورد

ص: 125

---

1- مبانی و روش های تفسیر قرآن، ص 69 و تفسیر نمونه ج 2 ص 325

2- مبانی و روش های تفسیر قرآن، ص 76

کتاب های آسمانی استعمال می شود ولی کلمه تفسیر هم در آن مورد و هم در سایر موارد استعمال می شود.

دوم این که گفته اند تفسیر به معنای بیان معنای لفظی است که بیشتر از یک وجه در آن محتمل نباشد و تأویل به معنای تشخیص معنای چند معنایی است که در لفظ با همه آنها می سازد و استنباط آن به وسیله دلیل است.

سوم این که گفته اند تفسیر عبارت است از بین معنای قطعیک عبارت و یایک لفظ و تأویل ترجیح یکی از چند معنایی است که در آن محتمل است.

چهارم این که تفسیر بیان دلیل مراد و تأویل بیان حقیقت مراد است. پنجم این که تفسیر بیان معنای ظاهر از لفظ است و تأویل بیان معنای مشکل است.

ششم این که تفسیر به دست آوردن معنای آیه است به وسیله روایت و تأویل به دست آوردن آن است از راه تدبر و درایت.

هفتم این که تفسیر جنبه عمل و پیروی دارد و تأویل تنها به درد استنباط و نظر میخورد. (1)

## تنزیل قرآن

تنزیل، معمولاً به مفهوم خصوصیات زمانی آیات و مناسبات تاریخی نزول قرآن است. از این رو، مفسران تحت عنوان تنزیل به نقل و بررسی شأن نزول آیات می پردازند. تأویل نه تنها از نظر مفهوم با تنزیل تفاوت دارد؛ بلکه از این نظر نیز متمایز است که تنزیل به هیچ وجه مفهوم آیه محسوب نمی شود، ولی تأویل به گونه ای خاص و نه به دلالت لفظی، مفهوم آیه می باشد. گاهی کلمه تنزیل به معنی تفسیر و علم به ظواهر قرآن و معانی روشن و تحت اللفظی آیات، نیز به کار می رود و از مصادیق تفسیر تلقی می گردد. تنزیل ظاهر قرآن و اموری است که قرآن درباره آن نازل شده است. راغب می گوید: تنزیل در آن جاست که نازل کردن تدریجی و دفعهای بعد از دفعه دیگر باشد. به قولی تنزیل، تدریجی و مرة بعد اُخری است. نزول قرآن به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به تدریج و در عرض بیست و سه سال بوده است.

ص: 126

تطبیق که در اصطلاح به معنای حمل آیه بر مصداق آن می باشد، آنجا که در محدوده دلالت لفظی به کار رود، به معنای تفسیر بوده و آن جا که مصداق، قابل انطباق بر مدلول لفظی نباشد. هم معنای تأویل می گردد. (1)

مراد از تأویل آن چیزی است که آیه به سوی آن بر می گردد و مراد از تنزیل در مقابل تأویل معنی روشن و تحت اللفظ آیه می باشد.

## وحی و معانی گوناگون آن

واژه وحی و مشتقات آن، چنان که از آراء ارباب لغت و واژه پردازان زبان عربی به دست می آید دارای معانی مختلف و کاربردهای متنوعی است؛ همچون اشاره، الهام و در دل افکندن، نوشتن، رسالت و پیام، تفهیم و القای پنهانی مطلبی به دیگری، نوشتار، امر، خط، بزرگی در بین مردان و آتش.

کلمه وحی گاه مصدر وی، یحی و حیا و گاه اسم مصدر از اوحیوحی، ایحاء شمرده می شود. گرچه در بیشتر فرهنگ ها به نقل معنای مصدری آن توجه شده، لیکن با این همه از معنای اسمی آن هم غفلت نشده است. با آن که معنای اسمی واژه وحی معادل کلام نماند، و کتاب و نبشته و گاه به صورت مفعولی یعنی مکتوب است، اما گویا اتفاق بر این است که وحی و ایحاء هر دو به یک صورت معنا می باشند که عبارت است از: «اعلام و تفهیم سریع و پنهانی» درست همانند عطاء و اعطاء.

به اعتقاد محققان لغت شناس، جامع تمام معانی و استعمالات واژه مورد بحث «تفهیم و القای سریع و پنهانی» است که متوجه مخاطب خاص خود بوده و بر دیگران پوشیده است. این معانی مشترک، در تمام مصادیق وحی صدق می کند. خواه القای امر تکوینی بر جمادات باشد و یا القای امر غریزی بر حیوانات، تفهیم خطورات فطری و قبلی بر انسان های عادی و معمولی باشد یا تفهیم شریعت بر پیامبران برگزیده، خواه با اشاره باشد یا آواز پنهانی و یا نبشتاری سری، در تمام این موارد آن تفهیم و القای سری و سریع نهفته است.

ص: 127

کلمه وحی و مشتقات آن بیش از هفتاد و چند مرتبه در قرآن کریم ذکر شد است که غالباً درباره ارتباط ویژه خداوند با پیامبران در زمینه هدایت انسانها است. اما مواردی چند از استعمال این عنوان در قرآن نشانگر آن است که لغت وحی در نظر قرآنچه از لحاظ گیرنده و مقصد آن، و چه از لحاظ فرستنده و مبدأ آن دارای گسترده ای وسیع است. هر چند در تمام موارد، استعمال مفهوم مشترک و کلی لغوی آن یعنی «تفهیم خصوصی و نهانی» ملحوظ گردیده است، خواه به صورت حقیقت و خواه به طور مجاز و ادعا چنان چه گیرنده، طبیعت جمادی و یا حیوان باشد که به اصطلاح غیر عاقل اند.

مروری بر موارد استفاده کلمه وحی در قرآن کریم:

### 1. تقدیر و تدبیر عام نظام هستی

در آیات 12. 9 سوره فصلت پس از اشاره به آفرینش آسمانها و زمین و توحید در خالقیت و ربوبیت

که از هم تفکیک ناپذیرند می فرماید:

(وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ):

(و در هر آسمانی کار مربوط به آن را وحی فرمودیم و آسمان این دنیا را به چراغها آذین کردیم و آن را نیک نگاه داشتیم، این است اندازه گیری آن نیرومند دانا).

ایجاد سنن و نظامات مکنون در کل جهان آفرینش، که آسمانها و زمین در قرآن اشاره به آن است، آن سان که هر یک تا زمان خاص و مقرر خود نقشی ویژه را ایفا کند، از طریق آفریدگار عالم در سرشت هستی آنها نهاده شده است چنان که گویا آن را به صورت تفهیم نهانی القا کرده است که همان وحی است.

البته در شرح و تفسیر آیه شریفیه یاد شده احتمالاتی ارائه شده است.

استاد علامه طباطبایی (ره): « اوحی فی کل سماء امرها» را به این معنا می گیرند که چون غیر از آسمان و یعنی آسمان افلاک، آسمانهای دیگر جایگاه فرشتگان مدبر است. (1)

ص: 128

پس منظور از وحی به آسمانها، وحی به اهل و ساکنان آنها است. (1)

ظاهرا در آیه شریفه «إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا. يَوْمَئِذٍ تُخْبِرُهَا» (2) نیز وحی به همین معنا است که بیان شد.

## 2. تدبیر غریزی حیوان

در آیات 68، 69 سوره نحل در مورد کار زنبور عسل تعبیر وحی آورده شده است: (وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ. ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا): (و پروردگار تو به تو زنبور عسل وحی الهام غریزی کرد که از پاره ای کوه ها و از برخی درختان و از آن چه دار بست می کنند، خانه هایی برای خود درست کن. سپس از همه میوه ها بخور و راه های پروردگارت را فرمانبردارانه پیوی).

همان غریزهای که در وجود این حیوان کوچک تعبیه شده است تا بدون هیچ آموزش و مدرسه ای بداند در کجا و به چه شکل خانه بسازد و آن را با نظم اداره کند و چگونه از شهد گل ها شیره کشی نموده و آنها را به عسل مصفا تبدیل کند، این همه به تفهیم خاص الهی است و چون این القای غریزی نوعی از پیام رسانی پنهانی از ناحیه خداوند است، عنوان وحی بر آن اطلاق شده است.

## 3. الهام و در دل افکندن

در آیه 7 سوره قصص درباره مادر حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: «وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ): (و به مادر موسی وحی کردیم که او را شیر داده و چون بر او بیمناک شدی او را در نیل بینداز و مترس و اندوه مدار که ما او را به تو باز می گردانیم و از پیامبران قرار می دهیم). با توجه به اینکه آن بانو پیغمبر نبوده است وحی در این آیه به معنی الهام و خطور در دل است، چون تفهیم در قلب به صورت پنهانی است از آن تعبیر به وحیمی شود. (3)

ص: 129

1- المیزان، ج 7، ص 368

2- زلزله/ 5.1

3- ترجمه تفسیر المیزان، ج 17، ص 10

وحی مطرح شده در مورد حواریون حضرت مسیح (علیه السلام) نیز به همین معنا است: (وَإِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَبِرَسُولِي) (1)

(و یاد کن هنگامی که به حواریون وحی کردم که به من و فرستادهام ایمان آورید) آنان خود پیامبر نبوده اند بلکه می بایست به رسالت عیسی (علیه السلام) ایمان حقیقی و پایدار بیاورند. بنابراین وحی به آنان عبارت از الهام و القای در قلب است.

همین طور در برخی آیات از خطورات شیطانی به انسان ها تعبیر وحی شده است: (وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَآئِهِمْ) (2) : (همانا شیطان ها به دوستان خود وسوسه القا می کنند.) در این آیه مبدأ وحی غیر خداست. نظیر همین بیان در آیه 112 از سوره انعام آمده است: (وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَٰيَاطِينَ الْإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا): (و بدین گونه برای هر پیامبر دشمنی از شیاطنهای انس و جن بر گماشتیم. بعضی از آنها به بعضی، برای فریب یکدیگر سخنان آراسته القا می کنند)

کاربرد وحی در مورد القانات شیطانی همان پنهان بودن این گونه القاء است.

4. اشاره

در آیات 10.11 سوره مریم، جریان بشارت یافتن زکریا به داشتن فرزند را یاد آور می شود، که مکلف به روزه سکوت شد و سپس به جای تکلم مقصود خویش را با اشاره به مردم فهماند، از این کار وی به عنوان وحی نام برده است که در این مورد هم مبدأ وحی غیر خداست:

(قَالَ آيَتُكَ إِلَّا نَكَلَّمُ النَّاسَ ثَلَاثَ لَيَالٍ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) (فرمود: نشانه تو این است که سه شبانه روز با اینکه سالمی با مردم سخن نمی گویی. پس، از محراب بر قوم خویش در آمد و ایشان را آگاه گردانید که با مداد و شامگاه به نیایش و تقدیس خداوند بپردازند).

5. وحی تسدید

ص: 130

1- مائده / 111

2- انعام/ 121

در آیه 73 سوره انبیاء درباره امامان خدایی و پیشوایان دین می فرماید: (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ)؛ (و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز را وحی کردیم.)

این وحی به حکم و تشریح نمی باشد که رسولان الهی دریافت می کنند، بلکه توفیق انجام کارهای نیک و به اصطلاح ایصال به مطلوب و مقصود است که از آن تعبیر به وحی تسدید و تأییدی می شود. (1)

عقیده شیعه این است که امامان معصوم (علیهم السلام) نیز از این موهبت الهی بهره مندند هر چند که وحی تشریحی نبوت مخصوص پیامبران است.

6. وحی تشریحی و ارتباط ویژه خداوند با پیامبران

بیشتر موارد استعمال کلمه وحی و مشتقات آن در قرآن به این معنا است، که هرگاه واژه وحی به صورت مطلق و خالی از قرینه بیان شود، مقصود همان وحی و پیام رسانی مخصوص الهی به انبیاء است. و كذلك یوحی الیک والی الذین من قبل الله العزیز الحکیم (2) (این گونه خدای نیرومند حکیم به سوی تو و به سوی کسانی که پیش از تو بودند، وحی می کند).

7. رابطه مستقیم و بی واسطه خدا با پیامبر

در آیه 51 سوره شوری که صورت های گوناگون ارتباط و تکلم خداوند با پیامبران را بر می شمارد واژه وحی را در یک مفهوم اخص به کار برده است که همان ارتباط بدون واسطه خدا با پیامبر است. (وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا): (هیچ بشری را نرسد که خداوند با او سخن گوید جز از راه و حییا فراسوی حجابی، یا فرستادهای بفرستد.) (3)

در سوره شوری تکیه خاصی روی مسأله وحی و نبوت شده است، سوره با مسأله وحی آغاز شده و با همین مسأله پایان میابد.

از آیه 51 سوره شوری چنین بر می آید که راه ارتباط پیامبران با خدا منحصر به سه راه بوده است:

ص: 131

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 14، ص 334

2- شوری / 3

3- تحلیل وحی، ص 16. 7- قاموس قرآن ج 7 ص 192. 189



1. القای به قلب، که در مورد بسیاری از انبیاء بوده است مانند حضرت نوح (علیه السلام) که می گویند: فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا  
وَوَحَيْنَا: ما به نوح وحی کردیم که کشتی در حضور ما و مطابق فرمان ما بساز. (1)

2. از پشت حجاب، آن گونه که خداوند در کوه طور با موسی (علیه السلام) سخن می گفت: و كلم الله موسى تكليما. (2). بعضی نیز  
«من وراء حجاب» را شامل رؤیای صادقه نیز می دانند.

3. از طریق ارسال رسول، آن گونه که در مورد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آمده: قل من كان، عدوا لجبريل فانه نزله على قبلك باذن  
الله: بگو کسی که دشمن جبریل باشد (دشمن خداست چرا که او به فرمان خدا قرآن را بر قلب تو نازل کرد. (3)

البته وحی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) منحصر به این طریق نبوده است، از طرق دیگر نیز صورت گرفته است. این نکته نیز قابل  
توجه است که وحی از طریق القای به قلب گاه در بیداری صورت می گرفته و گاه در خواب و رؤیای صادقه، چنان که در مورد ابراهیم  
(علیه السلام) و دستور ذبح اسماعیل (علیه السلام) به ایشان وحی شد. نزول وحی از طریق فرستادن وحی خود به چهار طریق صورت می  
گرفته است:

1. فرشته وحی بی آنکه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر شود در روح او القاء می کرده است.

2. گاه فرشته به صورت انسانی در می آمد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مخاطب می ساخت و مطالب را به او می گفت چنان که در  
مورد ظهور جبریل به صورت دحیه کلبی (برادر رضایی پیامبر (صلی الله علیه و آله) احادیثی وجود دارد.

3. گاه به صورتی بود که همچون زنگ در گوش پیامبر (صلی الله علیه و آله) صدا می کرد و این سخت ترین نوع وحی بر پیامبر (صلی الله  
علیه و آله) بود به گونه ای که حتی در روزهای بسیار سرد صورت مبارکشان غرق عرق میشد و اگر بر مرکب سوار بود مرکب چنان سنگین  
می شد که بی اختیار به زمین می نشست.

4. گاه جبریل به صورت اصیلش که خدا او را بر آن صورت آفریده بود بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ظاهر می شد و این مورد در طول  
عمر پیامبر (صلی الله علیه و آله) دوبار فقط صورت گرفت. (4)

ص: 132

1- مومنون/27

2- نساء/164

3- بقره/97

4- تفسیر نمونه ج 20 ص 490. 485

یکی از مسائلی که در تاریخ قرآن جلب نظر می کند و ضمناً از مباحث پیچیده و مشکل قرآن محسوب می شود فهم معانی و منظور حروف مقطعه قرآن می باشد. لذا دانشمندان علوم قرآنی، فصلی از متشابهات قرآن را به بحث درباره این حروف اختصاص داده اند.

جلال الدین سیوطی در اثر معروف خود، الاتقان فی علوم القرآن، مفصلاً درباره حروف مقطعه بحث نموده است.

آراء و نظریات در مدلول این حروف که در بیست و نه سوره قرآن جلب نظر می کند به قدری متنوع است که هر محققی را وادار به بحث و کاوش در این موضوع می نماید. در قرآن کریم صور گوناگونی از این حروف در آغاز سوره های زیادی وجود دارد که در برخی موارد فقط یک حرف به کار رفته، مانند سوره های صاد، قاف، نون و در برخی موارد متشکل از دو حرف است که ده سوره می باشند.

هفت تای از این سور با (حم) شروع می شوند که اصطلاحاً به آنها (حوامیم سبعة) گفته می شود و عبارتند از: غافر (مومن) - فصلت - شوری - زخرف - دخان - جاثیه - احقاف و سه مورد دیگر: طه، طس و یس می باشد.

سیزده سوره شروع آنها با سه حرف است که شش سوره با (الم) آغاز شده: بقره، آل عمران، عنکبوت، روم، لقمان، سجده و پنج سوره با (الر) شروع شده: یونس و هود و یوسف و ابراهیم و حجر و دو سوره نیز با طسم) افتتاح شده: شعراء و قصص.

آغاز بعضی از سور متشکل از چهار حرف می باشد: اعراف (المص) و رعد (المر) سوره مریم تنها سوره ای است که با پنج حرف شروع شده و آن (کهیعص) است. لازم به تذکر است که سوره مبارکه شوری، یا حروف مقطعه حم عسق در دو آیه نخست شروع می شود، که در مجموع 5 حرف می باشند اما جدا از هم و در دو آیه مستقل می باشند.

1. بعضی معتقدند وقتی حروف معجم (حروف تهجی) اصل و اساس کلام تازی است و تازیان به آوردن سوره‌های مانند قرآن و به تحدی، دعوت به مقابله با آن فرا خوانده شدند قرآن با افتتاح بعضی از سور به این حروف خواسته است بفهماند که این کتاب آسمانی از همین حروفی ساخته شده است که شما آن را می شناسید. آیا می توانید از همین حروف، کلمات و جمله هایی مانند قرآن بیاورید؟ مسلماً نه و این خود دلیل آشکار بر الهی بودن این سخن و حقانیت رسالت پیامبر اکرم می باشد.

مرحوم طبرسی، امین الاسلام، در تفسیر معروف خود، مجمع البیان، جلد اول ص 16 در این باره می نویسد: «وجه دهم درباره حروف مقطعه قرآن این است، قرآنی که نمی توانید به معارضه و مبارزه با آن قیام کنید، از جنس همان حروفی است که در مجاورت و سخنرانی ها از آن استفاده می نمائید، وقتی نمی توانید با قرآن تحدی کنید، پس به این حقیقت می رسید که قرآن از جانب خداست و تکرار این گونه حروف در فواتح بعضی از سور به منظور تأکید و تأیید همین نکته است. چون عرب وقتی می خواهد مطلبی را درستبه مخاطب بفهماند آن را تکرار می کند.»

2. حروف مقطعه، از اسرار و رازهای نهانی و غیر قابل درک است، چون بعضی از دانشمندان اهل سنت معتقد به قدیم بودن قرآن هستند نه حادث بودن آن احتیاط را در آن دیدند که از تفسیر و توضیح این حروف خودداری نمایند و می گویند: این حروف از متشابهاتی است که جز خداوند کسیعالم به تأویل و توضیح آن نیست چنانکه (شعبی) از دانشمندان عامه، آن را بعنوان ن سرُّ هَذَا الْقُرْآنَ مَعْرِفَى نمود و نیز از طریق روایات اهل سنت نقل شده که علی (علیه السلام) فرمود: : لِكُلِّ كِتَابٍ صَفْوَةٌ، وَ صَفْوَةٌ هَذَا الْكِتَابِ حُرُوفُ التَّهْجِيِّ: هر کتابی دارای گزیده ای شاخص و مرموز است و شاخص رمزی قرآن همین حروف مقطعه می باشد. (1)

3. آینده نگری؛ طبق عقیده گروهی، این حروف، رمزی است که بقای امت اسلام را بیان می کند، مقاتل ابن سلیمان گفته: ما این حروف را محاسبه نمودیم که با اسقاط و حذف مکررات به هفتصد و

ص: 134

چهل و چهار (744) سال رسید. که این عدد، بقیه مدت این امت می باشد. دیگری می گوید من حروف مقطعه قرآن را با شمار(حساب جمل) محاسبه نمودم به رقم 3065 رسید، که پس از حذف مکررات به رقم 693 می رسد. طبرسی می نویسد: وقتی یهود (الم) را شنیدند «گفتند مدت حکومت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کوتاه است» یعنی در مدت 21 سال به پایان می رسد، ولی با نزول حروف دیگری مانند الر - المص و . به این نتیجه رسیدند که مدت حکومت و بقای این امت طولانی تر است. باید متذکر شد اکثر علمای اسلامی چنین محاسباتی را باطل و غیر قابل اعتماد معرفی کرده اند، و به نظر سیوطی این گونه محاسبه دارای اصل و اساسی در شریعت نمی باشد. (1)

4. حروف مقطعه نامهای شور است، برخی از مفسران و محققان به همین مقدار در تشخیص این حروف اکتفاء کرده اند. طبری و ابن کثیر نیز معتقدند این حروف نام های قرآن با نام های برخی از سور می باشند.

5. این حروف رمز و اشاره ای است نسبت به اسماء و صفات خداوند، به این معنی که حروف مقطعه قرآن، هریک به جای کلمه با تعبیرات و یا اشاره به هدف سورهای است که به وسیله این حروف آغاز شده است. مثلاً در مورد (الم) می گویند که الف اشاره به (آنا) و لام اشاره به (الله) و میم اشاره به (اعلم) است که مجموعاً به جای «أَنَا اللَّهُ أَعْلَمُ» می باشد. چنانکه از ابن عباس روایت شده که گفته بود: (کهیحص) به این معناست: کاف به معنی کاف - کفایت کننده - و هاء معنی هاد: هدایت کننده - و یاء به جای حکیموعین به جای عظیم و صاد به جای صادق می باشد.

در نقد این عقیده باید گفت تعارضی که بین دانشمندان اسلامی درباره معنای هریک از این حروف وجود دارد، موجب سلب اعتماد می گردد و نمی توان درستی و صحت این عقیده را تضمین نمود. مثلاً بعضی به جای این کهحرف کاف را به معنی (کاف) بگیرند به معنی ملک دانسته اند هکذا حروف عین را به جای عظیم، به معنی (علیم) میدانند.

6 عجیب ترین و پوچ ترین نظریه درباره حروف مقطعه، نظریه نولدکه noldeke، مستشرق آلمانی است، که بعد از این نظریه عدول نمود. او معتقد بود حروف مقطعه، بیگانه از نص قرآنی است و مردم آن

ص: 135

را بر قرآن اضافه کردند! همچنین می گوید: حروف نخستین و یا حروف آخر فواتح سور، مأخوذ از اسماء و نام های برخی از صحابه می باشد، که نسخه هایی از سوره های معینی از قرآن نزد آنها بود. مثلاً (سین) از سعد بن ابی وقاص، (نون) از عثمان بی عفان، (هاء) از ابی هریره، مأخوذ شده است!

7. حروف مقطعه قرآن، رمزی است به اسماء اعظم الهی، البته در صورتی که بتوانیم به درستی این حروف را به هم پیوند دهیم تا اسم اعظم از آن حاصل شود. مثلاً (الر) و (حم) و (ن)، بصورت (الرحمن) در می آید، و همچنین سایر حروف مقطعه قرآن.

8. ساکت نمودن کفار و جلب توجه آنها: چون مشرکین با هم قرار گذاشتند که به قرآن گوش فرادهند بلکه به هنگام قرائت قرآن، سر و صدا کنند. (چنان چه قرآن از زبان مشرکین می گوید: وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ. [1](#)) کفار گفتند: به این قرآن گوش فرادهید و یاوه گویی کنید تا شاید چیره و غالب گردید) خداوند متعال این حروف را در رأس برخی از سوره ها نازل کرد تا مشرکین با سخنان غریب و نامأنوسی مواجه شوند، و در نتیجه به قرآن گوش فرادهند تا نهایتاً هدایت شوند. یکی از مفسرین معاصر مصری به نام محمدرشیدرضا به نقل از امام فخر رازی می گوید: وقتی این حروف نا متعارف و نا آشنا به گوش می رسید با شگفتی به هم می گفتند گوش فرادهیم تا ببینیم محمد (صلی الله علیه و آله) چه می گوید، وقتی آماده شنیدن می شدند، آیات قرآن، سیل آسا بنیان عقاید سخیف و خرافی آنان را ویران می کرد.

همچنان که گویند برای فهماندن مقصود خود به مخاطب، گاهی از ادات تنبیه، استفاده می کند، و معمولاً کلماتی نظیر: اَلا، اَما، و غیره، در این موارد به کار می رود. اما قرآن که از لحاظ بلاغت و حسن بیان و شیوایی، در مرحله اعجاز قرار دارد، از گونه ای خاص از حروف و ادات و کلمات تنبیه، که حروف مقطعه نام دارند برای جلب نظر مخاطب و مستمع استفاده کرده است.

9. اخیراً شخصی به نام دکتر رشاد خلیفه، از کشور مصر با استفاده از کامپیوتر و علم آمار به این نتیجه رسید که حروف مقطعه قرآن در سور مختلف این حقیقت را نشان می دهد که حروف مزبور، در همان سوره های که آمده است بیش از سایر حروف دیگر تهجی، در همان سوره بکار رفته است، مثلاً در سوره

ص: 136

بقره که با (الم) آغاز شده حرف الف بیش از لام، و حرف لام بیش از حرف میم، و حروف میم بیشتر از سایر حروف تهجی به کار رفته، (در این سوره) و به همین ترتیب در سایر سوره قرآنی، حروف مقطعه قرآن نمایانگر استعمال فزوتتر آن حروف در همان سوره ها است.

در هر حال اگر چنین مسأله‌های صحیح و مستند باشد. کشف دیگری است از وجود اعجاز قرآن کریم این معجزه باقیه و سند رسالت حضرت ختمی مرتبت (صلی الله علیه و آله).<sup>(1)</sup>

## تاریخ تدوین قرآن کریم

دلایل و شواهد بسیاری وجود دارد که به صورت قطع و یقین، گرد آوری قرآن را در عصر رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) ثابت می کند. استقصای همه دلایل نیاز به مجالی وسیع دارد، بدین جهت شفا به بخشی از دلایل و شواهد اشاره خواهیم داشت. نخست به بیان برخی از نظریات درباره گردآوری قرآن در عصر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) می پردازیم.

گروهی از عالمان بر این نکته تأکید دارند که آن چه امروز در میان همه امت اسلامی به عنوان قرآن موجود است دقیقاً با همین شکل و ترتیب و آیات و سوره ها، در زمان حیات رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) جمع آوری شد و هیچگونه جابجایی در آن صورت نگرفته است. از جمله طرفداران این نظریه، می توان این عالمان را نام برد حارث محاسبی، خازن زرقانی، زرکشی، عبدالصبور شاهین، محمد غزالی، ابوشامه باقلانی، خعاملی و علامه سید شرف الدین.

برای بررسی و اثبات این حقیقت که قرآن در زمان حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به همین شکل موجود، بدون کم و کاست و بدون کمترین تغییر، گردآوری شده، باید به اهتمام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نسبت به قرآن اشاره نمود، در این زمینه احادیث زیادی نقل شده است، از جمله عباد بن صامت می گوید: هر گاه مردی هجرت می کرد، پیامبر او را به یکی از ما صحابه می سپرد تا قرآن را به او تعلیم کند و همواره در مسجد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بر اثر تلاوت قرآن، همه‌ای بر پا بود تا آنجا که رسول خدا دستور داد به منظور پرهیز

ص: 137

1- برای مطالعه بیشتر در این باره به کتاب اعجاز قرآن، نوشته رشاد خلیفه و ترجمه آقای سید محمد تقی آیت الهی از انتشارات دانشگاه شیراز مراجعه نمایید.

از اشتباه انداختن یکدیگر، با صدای آهسته تری قرآن تلاوت کنند. در بیان دیگری چنین آمده است: هرگاه مردی به سوی مدینه هجرت می‌گردد پیامبر او را به یکی از حافظان قرآن می‌سپرد تا به او قرآن را بیاموزد، و در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شمار حافظان قرآن فزونی یافت، چنانکه در زمان آن حضرت، هفتاد قاری قرآن به دست دشمنان اسلام در بئر معونه کشته شدند.

علاوه بر این، تاریخ گویای این مطلب است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) معاذ بن جبل و ابوموسی را به سوی یمن فرستاد و به ایشان سفارش کرد که قرآن را به مردم تعلیم دهند. در کنار همه این واقعیت‌ها، در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عده‌ای به عنوان گروه قاریان دارای اشتها بودند، تا آنجا که مردم برای آنها اوصاف معینی را یاد می‌کردند.

مسأله اهتمام به قرآن، به عصر حیات رسول اسلام (صلی الله علیه و آله) منحصر نگردید، بلکه پس از وفات آن حضرت نیز استمرار داشت. ابوعبیده می‌گوید: هنگامی که ابن مسعود روز را آغاز می‌کرد. مردم به خانه او می‌آمدند و او می‌گفت هر کس بر جای خویش بنشیند، سپس بر آنان که مشغول قرائت قرآن بودند، می‌گذشت و می‌پرسید: یا فلان! به کدام سوره رسیده‌ای؟ او نیز پاسخ می‌گفت. امیرالمومنین علی (علیه السلام) نیز به کار ارجمند تعلیم قرآن می‌پرداخت چنان که ابو عبدالرحمن سلمی همان کسی که عاصم، قرآن را از او اخذ کرده می‌گوید: همه قرآن را بر علی بن ابیطالب (علیه السلام) قرائت کردم. (1)

### آیا تدوین قرآن در زمان خلفاء صورت گرفت

بعضی از علمای اهل سنت برای اینکه فضائلی را به خلفاء نسبت دهند، احادیثی را روایت نموده‌اند که عمل مهم تدوین قرآن کریم توسط آنها انجام گرفته است. در این قسمت ما بعضی از آن احادیث را ذکر نموده، انتقاد و اشکالات آنها را بطور مختصر بررسی می‌کنیم:

1. در صحیح بخاری از زیدین ثابت نقل شده که: ابوبکر در جنگ یمامه مرا به نزد خویش خواند هنگامی که من وارد شدم عمر بن خطاب نیز در نزد وی حاضر بود ابوبکر گفت: زید! عمر به نزد من

ص: 138

آمده و می گوید جنگ یمامه شدت پیدا نموده و گروهی از قاریان را طعمه خود ساخت، ممکن است جنگهای شدیدتر دیگری پیش آید و بقیه حافظان و قاریان قرآن و یا اکثر شان کشته شوند و در نتیجه اکثر آیات قرآن که در سینه های قاریان است با کشته شدن آنها از بین برود و من صلاح در این می بینم که دستور دهی قرآن را بصورت کتابی جمع آوری کنند. من در پاسخ عمر گفتم، کاری که خود رسول خدا انجام نداده است تو چگونه می خواهی انجام دهی! عمر گفت: به خدا سوگند خیر و صلاح در همین است. او مرتب در این باره به من مراجعه می نمود و این پیشنهاد را تکرار می کرد تا این که خداوند در این باره به من شرح صدر داد و بر دلم افکند با نظر و رأی عمر موافقت کنم. زید میگوید ابوبکر به من گفت تو جوانمرد عاقل و مورد اطمینان و راستگو هستی، تو در دوران رسول خدا نیز نوشتن وحی را به عهده داشتی، اینک جمع آوری قرآن را به بعهد بگیر و این عمل خطیر و افتخار آمیز را انجام ده. دامن همت به کمر بسته و قرآن را از لوحه ها و کاغذها و تخته پاره ها و از سینه مردم جمع آوری کردیم تا این که آخر سوره توبه را تنها در نزد ابی خزیمه انصاری پیدا نمودم و آن این بود: لقد جائکم رسول من انفسکم.

زید بن ثابت می گوید: این قرآن که با این زحمات طاقت فرسا از پراکندگی جمع آوری نموده و به صورت کتاب واحد در آورده بودم، در نزد ابوبکر بود و پس از دوران وی پیش عمر و بعد از او نیز در نزد حفصه دختری عمر بود.

2. ابن شهاب از انس بن مالک نقل می کند، به هنگامی که حذیفه از طرف عثمان مأموریت داشت که اهل شام را همراه اهل عراق برای فتح آذربایجان و ارمنستان بسیج کند. حذیفه از اختلاف شدیدی که در قرائت قرآن در میان آنها به وجود آمده به وحشت افتاد و به نزد عثمان آمد و گفت: یا امیرالمومنین پیش از آن که این مسلمانان در کتابشان به مانند یهود و نصاری دچار اختلاف گردند بداد آنها برس.

عثمان به حفصه پیغام داد که صحیفه ها را به نزد ما بفرست که پس از نسخه برداری دوباره آن را برگردانیم، حفصه صحیفه ها را به نزد عثمان فرستاد عثمان به زید بن ثابت و عبدالله زبیر و سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حراث بن هشام دستور داد تا از روی این صحیفه ها چند مصحف دیگر نوشتند. عثمان با آن سه نفر نویسنده دیگر از قبیله قریش بودند گفت: اگر شما زید بن ثابت در



موردی از قرآن اختلاف نظریه پیدا نمودید با لغت قریش بنویسید، زیرا قرآن با لهجه و لغت آنان نازل شده است.

این چهار نفر طبق دستور عثمان به کار پرداختند تا از روی آن صحیفه ها چند مصحف دیگر نسخه برداری کنند، سپس عثمان صحیفه ها را به حفصه برگردانید و از مصحف هائی که نوشته بود به هر ناحیه یک جلد فرستاد و دستور داد هر تعداد از قرآن در هر صحیفه و یا مصحف دیگری نوشته شده است بسوزانند. این شهاب پس از نقل این جریان می گوید:

خارجه فرزند زید بن ثابت نقل می کند: از پدرم زید شنیدم که می گفت، وقتی که مصحف را استنساخ می نمودم آیه ای از سوره احزاب را گم کردم که از خود رسول (صلی الله علیه و آله) شنیده بودم آن آیه گم شده را جستجو کردیم تا در نزد خزینه بن ثابت انصاری پیدا نمودیم که این بود «من المؤمنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه .» و این آیه را به سوره احزاب افزودیم. (1)

3. ابن ابی شیبہ با سند خود از امیرالمؤمنان (علیه السلام) نقل می کند که: اجر و پاداش ابوبکر در جمع آوری قرآن بیش از همه می باشد، زیرا او اولین کسی بود که قرآن را در میان دولوح جمع آوری نمود.

4. ابن شهاب از سالم بن عبدالله و خارجة نقل می کند که ابوبکر قرآن را در کاغذ پاره‌های جمع آوری نمود و از زید بن ثابت درخواست کرد که به این نوشته نظری بیفکند، زید امتناع ورزید تا ابوبکر در این باره از عمر یاری گرفت، در اثر اصرار و پافشاری آن دو، زید نظارت و تصحیح آن نوشته ها را به عهده گرفت. این صحیفه ها و نوشته ها در نزد ابوبکر بود و بعد از درگذشت وی در نزد عمر و پس از مرگ او در نزد حفصه همسر رسول خدا بود که عثمان کسی را به نزد او فرستاد و آنها را خواست، حفصه از تحویل دادن آن صحیفه‌ها خودداری نمود تا این که عثمان وعده حتمی داد که آن صحیفه ها را به خود حفصه باز گرداند، آن گاه حفصه پذیرفت و آنها را نزد عثمان فرستاد، عثمان این نسخه فعلی موجود را از روی آن صحیفه‌ها نوشت سپس آنها را به حفصه بازگردانید که پیوسته در دست حفصه بود.

5 هشام بن عروه از پدرش نقل کرد است چون قاریانی که در جنگ یمامه شرکت داشتند کشته شدند، ابوبکر به عمر بن خطاب و زیدین ثابت دستور داد که در کنار مسجد بنشینند و هر کس سخنی به:

ص: 140

نام قرآن ارائه داد آن را نپذیرید مگر این که دو نفر مورد اطمینان به قرآن بودن آن شهادت دهند، در این صورت آن را یادداشت نمایند.

6. محمد بن سیرین نقل می کند عمر بن خطاب کشته شد در حالی که قرآن جمع نشده بود!

7. حسن روایت می کند که عمر درباره آیه ای از قرآن سوال نمود، در پاسخ وی گفتند، که این آیه در نزد فلان کس بود که در جنگ یمامه کشته شد. عمر گفت « انالله و انالیه راجعون» و دستور داد که هر چه زودتر قرآن را جمع آوری کنند. بنابراین عمر اول کسی است که آیات قرآن را در مصحف واحد جمع آوری نموده است. (1)

## بررسی روایات فوق

اشکالات متعددی به روایات فوق الذکر وارد است که هر کدام به تنهایی می تواند صحت و اعتبار چنین روایاتی را نفی کند، در این جا به بعضی از این اشکالات و ایرادات اشاره می شود:

### 1. تناقض در این اخبار

اولین جهت ضعف و سستی این روایات وجود تناقض و تضادهایی است که در میان آنها به چشم می خورد و موجب سلب اعتماد از آنها می گردد. اینک ما به صورت چند سوال و جواب به این تناقضها اشاره می کنیم:

الف: جمع آوری قرآن در چه زمانی صورت گرفته است؟

روایات مذکور در این مورد بر چند دسته هستند: از روایات دوم چنین بر می آید که جمع آوری قرآن در دوران خلافت عثمان صورت گرفته است، ولی از چند روایت دیگر اول، سوم و چهارم) استفاده می شود که قرآن در دوران ابوبکر جمع آوری گردیده است. در حالی که روایت هفتم ظهور در این دارد که جمع قرآن نه در خلافت ابوبکر و نه در دوران عثمان، بلکه در دوران حکومت عمر به وقوع پیوسته است!

ص: 141

---

1- . بقیه این احادیث را می توانید از کتاب البیان فی تفسیر القرآن (آیت الله خوئی) ص 240 و ترجمه این کتاب از صفحه 304 به بعد مطالعه نمایید.

ب: در دوران ابوبکر چه کسی متصدی جمع آوری قرآن بود؟

روایت اول می گوید: متصدی و مباشر جمع آوری قرآن زید بن ثابت بوده است ولی روایت چهارم می گوید متصدی این کار خود ابوبکر بود، و تنها از زید بن ثابت درخواست نمود که به صحیفه های جمع آوری شده نگاه کند و از روایت پنجم چنین بر می آید که زید بن ثابت و عمر متصدی این کار بوده اند.

ج: آیا جمع آوری قرآن به زید بن ثابت تفویض شده بود؟

روایت اول می گوید ابوبکر جمع آوری قرآن را به زید تفویض نموده بود، ولی از روایت پنجم و غیر آن استفاده می شود که مسأله کتابت به وی محول نشده بود بلکه به شهادت و نظارت دو نفر نوشته می شد، حتی عمر که آیه رجم را آورد چون شاهدهی نداشت پذیرفته نگردید.

د: آیا قسمتی از آیات قرآن در دوران عثمان نوشته نشده بود؟

از بیشتر این روایات ظاهر می گردد و بلکه در این معنی صراحت دارند که تمام آیات قرآن به طور پراکنده و یا در صحیفه هایی ضبط بود، ولی از روایت دوم چنین بر می آید که قسمتی از آیات قرآن تا دوران عثمان نوشته نشده بود.

2. تعارض در این اخبار

دومین خدشه و ایرادی که بر روایات جمع آوری قرآن بعد از دوران پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) متوجه می باشد، این است که این روایات، با روایاتی که جمع آوری قرآن را به دوران حضرت مستند می سازد، متعارض می باشند، و این تعارض که در میان دو گروه از روایت های جمع آوری قرآن وجود دارد، آنها را از اعتبار ساقط می کند، اینک نمونه هایی چند از روایت هایی که می گویند جمع آوری قرآن با دستور خود رسول (صلی الله علیه و آله) انجام گرفته است را در اینجا می آوریم.

الف: طبرانی و ابن عساکر از شعبی نقل نموده اند که در زمان رسول خدا، شش نفر از انصار قرآن را جمع کرده بودند: آبی بن کعب، زید بن ثابت، معاذ بن جبل، ابودرداء، سعد بن عبید و ابوزید.

ص: 142

ب: قتاده نقل می کند که از انس بن مالک پرسیدم در دوران رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چه کسی قرآن را جمع آوری کرده بود؟ گفت چهار تن که همه آنها از انصار بودند: ابی ابن کعب، معاذ بن جبل، زید بن ثابت و ابوزید.

ج: مسروق می گوید: روزی عبدالله بن عمر از عبدالله بن مسعود یاد نمود، سپس گفت: من تا زنده هستم او را دوست خواهم داشت زیرا از رسول خدا شنیدم که می فرمود قرآن را از چهار نفر فرا گیرید عبدالله بن مسعود، سالم، معاذ و ابی بن کعب.

ممکن است در اینجا کسی اشکال کند و بگوید: منظور از جمع آوری قرآن در دوران پیامبر (صلی الله علیه و آله) که در این روایت ها به آن اشاره گردیده است حفظ نمودن و جمع کردن در سینه هاست نه جمع کردن و نوشتن آن در اوراق.

ولی این اشکالی است بیجا و تصویری باطل، زیرا اولاً دلیلی بر این تصور و پندار نیست، و ثانیاً اگر منظور جمع آوری قرآن در سینه ها بود چگونه این عمل بطوری که در این روایت ها آمده تنها به شش یا چهار نفر اختصاص یافته است، در حالی که تعداد حافظان قرآن در عصر حضرت رسول بیش از آن بود که قابل شمارش باشد.

در این جا لازم است یادآوری کنیم که روایت بخاری مبنی بر جمع آوری قرآن توسط 4 نفر، قابل قبول نیست، زیرا اولاً: با روایت های دیگر، خصوصاً با روایت دیگر خود بخاری، که گردآورندگان را بیش از چهار نفر معرفی می کند سازش ندارد. ثانیاً: راوی از کجا بدست می آورد که در هنگام در گذشت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بجز این 4 نفر کس دیگری قرآن را جمع آوری نکرده است؟ او چگونه توانسته بود به اوضاع و احوال تمام مسلمانان که در شهرهای مختلف اسلامی پراکنده بودند احاطه داشته باشد و از میان آنان کسانی را که قرآن را جمع آوری کرده بودند به چهار تن منحصر سازد؟

### 3. تعارض اخبار با خود قرآن

مضمون این روایات (هفت روایتی که قبلاً ذکر شد) با خود قرآن و آیات شریفه معارض و مخالف باشد زیرا: اولاً، تعداد زیادی از آیات قرآن کریم دلالت دارند بر این که از زمان نزول قرآن سوره ها با همدیگر تمایز داشته و هر یک از آنها جداگانه در میان مردم و حتی در میان مشرکان و اهل کتاب

منتشر گردید. زیرا حضرت طبق دستور قرآن کفار و مشرکین را به مبارزه و معارضه خویش دعوت کرد و در این مبارزه، آوردن کتابی مثل قرآن و یا ده سوره و یا در آخر حتی یک سوره به آنها پیشنهاد شده است. و معنای این مبارزه و پیشنهاد این است که سوره های قرآن حتی در دسترس کفار و مشرکین نیز قرار گرفته بود.

ثانیاً: از روایات زیاد حدیث معروف تقلین که قرآن مجید در آنها «کتاب» نامیده شده است (انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی. ) چنین بر می آید که قرآن جمع آوری شده بود، زیرا قرآنی که در سینه ها بود یا در لوحه های پراکنده و تخته پاره ها و استخوان های متفرق نوشته شده باشد، کتاب نامیده نمی شود، اصولاً نوشته های پراکنده و قطعه قطعه کتاب نامیده نمی شود تا چه رسد به آن چه اصلاً نوشته نشده و جای آن در سینه ها و قلوب مردم باشد.

#### 4. مخالفت این اخبار با عقل

این روایت ها که جمع آوری قرآن را به خلفاء و به بعد از رسول خدا مستند می سازند با حکم عقل نیز موافق و سازگار نمی باشد زیرا: عظمت خود قرآن، اهتمام فوق العاده پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به خواندن و حفظ کردن آن، اهمیت فراوانی که مسلمانان به قرآن قائل بودند. و روشنگر این مطلب است که قرآن از نخستین روز نزولش و در عصر خود رسول خدا جمع آوری و تدوین شده باشد، و هر روایتی که جمع آوری قرآن را به دوران های بعد از پیامبر مستند می کند با حقایق مسلم تاریخی و افکار مسلمانان کوچکترین سازشی ندارد، بلکه مخالف همه این ها می باشد.

علاوه بر این قرآن دارای خصوصیتی است که هر یک از آن خصوصیات در جلب افکار مسلمانان به سوی قرآن کافی بود و می توانست در میان تمام مسلمانان اعم از زن و مرد و صغیر و کبیر اهمیت آن روشن باشد.

این قسمتی از امتیازات و خصوصیات قرآن را ذکر می کنیم تا معلوم شود قرآنی که دارای چنین خصوصیتی عالی است و در نتیجه دارای اهمیت غیر قابل وصفی می باشد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و همچنین مسلمانان مدت مدیدی در جمع آوری آن غفلت نمی کردند و آن را به آیندگان و بدست حوادث تحویل نمی دادند.

الف) بلاغت قرآن: اعراب که به حفظ کردن هر کلام بلیغ و سخن شیوا اهمیت خاص و فراوانی قائل بودند، و در این راه سعی و کوشش بی حد مبذول می داشتند، و تمام اشعار و خطبه های دوران جاهلیت را حفظ می کردند، چگونه قابل تصور است که این افراد در برابر قرآن ساکت باشند و برای حفظ کردن آیات بلیغ و شیرین قرآن که تمام بلغا و سخن سرایان را به مبارزه و تحدی دعوت نموده و با فصاحتش هر خطیب زبان دار را خاموش مینمود، آرام و ساکت باشند و اهمیتی برای آن قائل نشوند.

ب) پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) در میان مسلمانان از قدرت و سلطه فوق العاده ای برخوردار بود، علاقه و اشتیاق فراوان به حفظ قرآن ابراز می فرمود، و در این قسمت تأکید زیاد می نمود و طبق مقتضای عادت، زعیم و پیشوای یک جمعیت اگر اظهار علاقه و اشتیاق به حفظ نمودن و یا خواندن یک کتاب بکند، مسلماً آن کتاب در میان چنین جمعیتی رایج می گردد.

ج) حفظ قرآن موجب عظمت و شخصیت در میان مردم بود و مسلمانان نسبت به حافظ قرآن با نظر تکریم و احترام می نگرستند. و اگر کسی اطلاعی از تاریخ داشته باشد به مقام ارجمند و موقعیت خاصی که قاریان و حافظان قرآن از آن برخوردار بودند پی خواهد برد.

د) اجر و پاداشی که خواننده و حفظ کننده قرآن به آن نائل می گردد، از بهترین عواملی که افراد را به قرائت و حفظ نمودن قرآن وادار می سازد، در این زمینه احادیث زیادی وجود دارد که به ذکر چند نمونه اکتفا می شود. پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) به سعد بن منذر فرمود، قرآن را در سه مرحله قرائت کند و او تا زنده بود چنین می کرد. شیخ صدوق از جمله تأییداتی که بر عدم صحت تحریف قرآن ذکر کرده، روایات ثواب ختم قرآن و نیز روایات نهی از قرائت در یک شب، و نیز روایاتی است که می گوید جایز نیست قرآن در کمتر از سه روز ختم می شود. از رسول خدا(صلی الله علیه و آله) روایت شده است هنگامی که بنده ای از بندگان خدا قرآن را ختم کند، به هنگام هر ختم، هفتاد هزار فرشته بر او درود می فرستند، و نیز از آن حضرت است که: برای ختم کننده قرآن به هنگام هر ختم، دعایی مستجاب است. معنای این روایت این است که در زمان آن حضرت، قرآن گردآوری شده و آغاز و پایانش شناخته شده بود.

خلاصه تمام آن چه تا اینجا گفته شد: اینست که نسبت دادن جمع آوری قرآن به خلفاء و دوران بعد از پیامبریک امر موهوم و پندار غلط و بی اساس است که با قرآن، سنت، اجماع و عقل مخالف می باشد و طرفداران تحریف نمی توانند از این راه نظریه غلط و بی اساس خویش را اثبات کنند.

اگر قبول کنیم که قرآن را ابوبکر در دوران خلافتش جمع آوری نموده است کیفیت این تدوین آنچنان که در این روایات آمده است مسلماً دروغ است و جمع آوری قرآن بر پایه قطع و یقین استوار بود، یعنی آیات قرآن در اثر تواتر و نقل های فراوان و یقین آور در میان مسلمانان معروف و شناخته شده بود و همان آیات قطعی و شناخته شده که در دلها و سینه ها بود و مسلمانان با آنها انس و آشنایی داشتند در قرآن آورده شد و در یک جا جمع آوری گردید.

آری، جای تردید نیست که عثمان در دوران خلافتش قرآن را جمع آوری نموده است. ولی نه، به این معنی سوره ها و آیات قرآن را در یک مصحف تدوین کند و از پراکندگی بصورت مجموعه واحد در بیاورد، بلکه بدین معنی است که او تمام مسلمانان را در قرائت یک قاری مخصوص جمع و متحد نمود، تمام قرآنها را دیگر را که با آن قرائت مورد نظر موافق نبود، سوزاند و به تمام بلد و شهرها نوشت که چنین قرآنها را بسوزانند. و بدین وسیله مسلمانان را از هر گونه اختلاف در قرائت نهی و منع نمود، این کار عثمان قابل خدشه و انتقاد نیست زیرا همه مسلمانان را به یک قرائت جمع نمود، ولی آن چه درباره این موضوع سبب ایراد و انتقاد از عثمان گردیده است مسأله سوزاندن قرآنها است که به وسیله خود او صورت گرفته و به مردم شهرها نیز این دستور را صادر نمود. عده ای از مسلمانان در این باره به عثمان اعتراض نمودند تا جایی که او را سوزاننده قرآنها «حراق المصاحف» نامیدند. (1)

## قرآن و عترت

قرآن و عترت منبع همه علوم و معارف ضروری و واقعی و مورد نیاز بشر در دنیا و آخرت است، علم فقه، تفسیر، حدیث، عقاید، اخلاقیات و علم معاش و معاد را قرآن و عترت تکفل نموده است. دین و فطرت، احکام شریعت و سنن و فروع و اصول و مبانی دین همه و همه را به طور جامع باید از قرآن و

ص: 146

عترت بدست آورد. آن چه موجب سعادت و کمال است و آن چه موجب شقاوت و انحطاط است همه را قرآن و عترت ترسیم و تبیین نموده است زیرا آن چه خارج از قرآن و عترت باشد فضل است یا زخرف است و یا باطل. و اینها هیچیک رهایی و نجات بشر را به دنبال ندارند.

آن کس که به قرآن و خبر زو نرهی آن است جوابش که جوابش ندهی (سعدی)

پس سعادت بشر را قرآن و عترت کفایت می کند و خارج آن هوس و فسانه و سمر است و همهکاری از اثر و خبر.

نقش قرآن چون که بر عالم نشست \*\*\* نقشه های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آن چه در دل مضمهر است \*\*\* این کتابی نیست، چیز دیگر است

چون که در جان رفت، جان دیگر شود \*\*\* جان چودیگرشد، جهان دیگر شود

همچو حق پیدا و پنهان است این \*\*\* زنده و پاینده و گویاست این (اقبال لاهوری)

اول و آخر قرآن زچه با آمد و سین \*\*\* یعنی اندرره دین راهبرت قرآن بس

چنگ بر گفته یزدان و پیمبر زن و رو \*\*\* کآن چه قرآن و خبر نیست فسانه است و هوس (سنایی)

در یک کلام پیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمسک به قرآن و عترت است که اگر چنین شود هرگز ضلالتی در پی نیست.

هادی ما کو محمد بوده است \*\*\* تارك فيكم چرا فرموده است

او کتاب الله و عترت را به ما \*\*\* کرده بعد از خویش راه و راهنما

تا که امت زین دو هرگز نگسلد \*\*\* تا به نور هر دو ایشان ره روند

پس تورا قرآن و عترت بس بود \*\*\* هر چه جز این، رهنزن این کس بود

درس قرآن و حدیث عترتش \*\*\* رهنما کرد آن که باشد ملتش (مولوی)

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (1)

ص: 147



پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در خطبه مشهور خویش در حجه الوداع در مسجد خیف چنین فرمود: «إني مخلف فيكم الثقلين الثقل الأكبر القرآن والنقل الأصغر عترتي واهل بيتي هما جبل الله ممدود بينكم وبين الله عزوجل ما ان تمسكنم به لم تضلوا سبب منه بيد الله وسبب بأيديكم.» (1)

این حدیث که به حدیث ثقلین معروف است یکی از متواترترین احادیث شیعه و اهل سنت می باشد که به صورت زیر هم بیان شده است: «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما ان تمسكنم بهما لن تضلوا ابداً لن يفترقا حتى يردا على الحوض».

بدون شک قرآن و عترت دو وزنه وزین و همچون ریسمانی هستند که آسمان و زمین، ملکوت و

ملک، غیب و شهادت دنیا و آخرت و مبدأ و معاد را به یکدیگر متصل می سازند، ریسمانی که یک طرف آن در اختیار خداوند متعال و طرف دیگرش در دست آدمیان است لذا پس از انقطاع وحی رسالی و انبائی تا ابد بشریت با تمسک و اعتصام به این جبل ممدود الهی است که می تواند به کمال ترقی برسد. قرآن و عترت در اصل یک حقیقت یا دو روی یک سکه واحد هستند که همان سکه هدایت می باشد. در این روایت شریف از قرآن و عترت به لفظ جبل الله تعبیر گردیده و ضمیر مفرد (به) حکایت از وحدت حقیقت قرآن و عترت دارد. البته حدیث شریف ثقلین با الفاظ دیگری هم روایت شده است که به یک مورد آن اشاره شد. در کتاب «فضایل الخمسه من الصّباح السنّه» از علامه فیروز آبادی، همه مصادر و منابع و مراجع معتبری که از بزرگان اهل سنت به نقل این حدیث مبادرت کرده اند معرفی گردیده است.

به هر صورت علما و اندیشمندان اسلامی از عامه و خاصه و خصوصاً خاصه به تفکر و تدبیر در این روایت شریف پرداخته و نکات بدیع و عمیق و جالبی را استنباط کرده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

اگر حدیث ثقلین را با حدیث شریف سفینه نوح در کنار هم قرار دهیم، موضوع پیوند و رابطه حقیقی قرآن و عترت بسی آشکارتر می گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «انما مثل اهل بيتي فيكم كمثّل سفينه نوح من

ص: 148

رُكْبَهَا نَجِي وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكٌ.» (1) به هر صورت این دو حدیث شریف نجات امت از هلاکت را در عدم تخلف از عترت و اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و قرآن دانسته اند.

1. عترت و قرآن با هم تلازم دارند.
2. عترت و قرآن از همدیگر قابل جدایی و تفکیک نیستند تا قیامت.
3. جدایی عترت و قرآن از یکدیگر انحرافی بزرگ است.
4. شعار «حسبنا کتاب الله» شعاری پوچ و باطل است.
5. شرط هدایت و نجات و پیروزی، پیروی بدون قید و شرط از قرآن و عترت است.
6. قرآن از ناحیه حق تعالی است پس مطاع و لازم الاتباع است، عترت نیز چنین است.
7. عترت چون قرین و همتا و همسنگ قرآن هستند لذا افضل امت هستند.
8. عترت چون قابل جدایی از قرآن نیست پس معصوم و مصون از خطا و اشتباه و انحراف و گناه و عصیان است و همچون قرآن میزان و معیار حق و باطل است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَعَلَيْمَعَ الْحَقُّ» (2)
9. معیت عترت و قرآن، معیت عترت و حق، معیتی حقیقی، ذاتی و وجودی است.
10. تخلف از عترت همانند تخلف از قرآن مایه ضلالت و هلاکت و گمراهی است.
11. تمسک به عترت همانند تمسک به قرآن عامل هدایت و نجات و فلاح است.
12. چون قرآن کتاب جاوید و ابدی است لذا پیشوایی عترت نیز پیشوایی جاوید و ابدی است.
13. همان گونه که قرآن میراث و خلیفه رسول خداست، عترت نیز میراث و خلیفه رسول خداست. 14. عترت به سبب عصمت، اعلم امت است و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) همراز قرآن است و بر همه علوم و اسرار قرآن به طور کامل علم و آگاهی دارد، لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده است: «عَلِيٌّ هَمْرَاهُ وَ هَمْرَاهُ بَا قُرْآنِ اسْتِ وَ قُرْآنُ هَمْرَاهُ بَا عَلِيٍّ اسْتِ» (3)

ص: 149

1- فضایل الخمسه / باب 58

2- فضایل الخمسه / باب 77

3- فضایل الخمسه / باب 78

15. قرآن حجت خداوند در بین مردم است و چون عترت قرین و همتای قرآن است پس عترت هم حجت حق در بین مردم است.

16. قرآن کتاب ابدی و جاوید است پس حجت خدا پیوسته در میان مردم وجود دارد، عترت نیز که حجت خداست پیوسته در میان مردم وجود دارد. زیرا (لولا الحجه لساخت الارض) (1)

17. قرآن صراط مستقیم را دین قیم الهی میداند و خودش بیان کننده دین الهی است عترت نیز قرآن ناطق و قرآن ممثل است. بنابراین هم قرآن و هم عترت هر دو صراط مستقیم هستند، همچنان که هر دو حبل الله ممدود هستند، هر دو معیار و میزان هستند، هر دو عروه الوثقی هستند. یعنی عترت عدل قرآن است، البته پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الآخر کتاب الله تبارک و تعالی حبل ممدود من السماء إلى الارض و عترتی» (2)

پس این حبل الهی برای بالا کشیدن انسان از چاه طبیعت و نجات او از اسارت در هوی و هوس و طاغوت های درون و برون است. برای مؤمن ساختن انسان به خدا و معتصم بار آوردن انسان به دستگیره محکمی است که انفصال و گسست ندارد. (3)

18. قرآن کلیات حقایق و معارف و سعادت بشر را در بر دارد و جزئیات این امور را کسی درک می کند که مخاطب قرآن باشد، زبان قرآن را به طور کامل و جامع فهم و درک کند، و بی شک مخاطب اصلی قرآن، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت طاهرین اوست. این است که قرآن و عترت از هم جدایی ندارند، یعنی برای هدایت بشر، برای تربیت بشر و برای سعادت بشر قرآن به تنهایی کافی نیست بلکه بشر برای وصول به این اهداف به قرآن و عترت با هم محتاج است، زیرا عترت مخاطب اصلی قرآن است و تنها عترت است که زبان قرآن را به درستی فهم می کند و لذا بشر برای فهم قرآن به عترت نیازمند است.

19. راه رسیدن امت اسلامی به وحدت حقیقی تنها تمسک به قرآن و عترت است و این نکته سخن قرآن است. نجات از تفرقه و ضلالت، سقوط و هلاکت فقط در تمسک به قرآن و عترت است که

ص: 150

---

1- اصول کافی ج 1 باب ان الارض لاتخلوا من حجه، مشتمل بر 13 حدیث

2- بحار الانوار ج 86 ص 13

3- بقره / 256

مقصود حبل الله است و همگان به اعتصام نمودن به آن امر شده و از بریدن و گسستن از حبل الله و از تفرقه شدیداً نهی شده اند.

20. در این حدیث شریف بر تمسک و پیروی از قرآن و عترت تأکید شده است. زیرا قرآن و عترت با هم پیوند وجودی، علمی، عملی، قولی، شرافتی و فضیلتی دارند آن هم برای همیشه در دنیا و آخرت، پس اطاعت و پیروی از آن دو نیز تفکیک ناپذیر است.

21. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) امت خود را هشدار داده است که از مخالفت با قرآن و عترت بپرهیزند اگر می خواهند گمراه نشوند و اهل نجات باشد و هشدار داده است تا امت بدانند که قرآن و عترت در محل حوض کوثر در قیامت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) ملاقات خواهند کرد و رفتار امت با خود را به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) گزارش خواهند کرد.

22. تقدم قرآن و عترت بر امت، شایستگی و قابلیت و لیاقت و برتری و فضل و رجحان قرآن و عترت در همه امور بر همه امت به طور مطلق می باشد.

23. علم قرآن، دانش و معارف قرآن در همه ابعاد ظاهر و باطن، تنزیل و تأویل، مخصوص عترت است زیرا عترت همتای قرآن و قرین قرآن معرفی شده است.

24. ودیعه و امانت و یادگار رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان امت، قرآن و عترت است پس نباید از آنها سبقت گرفت و نباید از آنها عقب ماند که بی نوری و ظلمت و بی هدایتی و ضلالت را در پی خواهد داشت زیرا قرآن و عترت مایه نور و هدایت امت هستند.

25. تلازم و جدایی ناپذیری قرآن و عترت بیانگر این است که گفتار و کردار عترت همچون قرآن حجیت دارد و چنگ زدن به قرآن با تمسک و پیروی از عترت برابر و معادل است آن هم برای همیشه و تا قیامت.

26. در قرآن اختلاف، انحراف و تحریفی نیست، در عترت نیز اختلافی نیست، چون قرآن مصون از تحریف و عترت معصوم از اشتباه و گناه و انحراف است. لذا امر به اطاعت از هر دو و اعلان جدایی ناپذیری آنها از یکدیگر دلالت بر آن دارد که عترت همتای قرآن است.

27. واجب است که علم دین را از قرآن و عترت آموخت زیرا عترت تنها اعلم امت است.

28. غیر عترت شایستگی لازم را برای مرجعیت دینی ندارد.

29. بقای عترت تا قیامت همچون بقای قرآن تا قیامت، به این جهت است که تنها قرآن و عترت جامع همه احکام و شرعیات و تکالیف الهی بشریت هستند و هیچ عالمی احاطه و تسلط کاملی بر گستره علمی قرآن و عترت را ندارد.

30. طبق حدیث شریف ثقلین قرآن و عترت همواره در کنار هم تالی تلو همدیگر و تا روز قیامت جاودان و ماندگاراند و حجت خداوند در زمین می باشند و این اثبات کننده وجود عترت در کنار قرآن است تا قیام قیامت، پس مادامی که قرآن جاودان است عترت نیز موجود و جاودان است. بنابراین در همه زمان ها یکی از عترت پاک رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به عنوان حجت خدا در روی زمین و کفه دیگر ترازوی ثقلین می باشد و این حجت الهی همان مهدی موعود (عج) است که به فرمان خدا در پس پرده غیبت بسر می برد و بنا به فرموده پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وی از خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و فرزند حضرت فاطمه (علیها السلام) است و روزی به اذن خداوند ظهور می کند و جهان را پر از عدل و داد می نماید و حاکمیت جهان را به عهده می گیرد.

31. یکی از مهمترین عوامل وحدت میان همه مسلمانان جهان را در راستای پیروی از قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) تمسک به حدیث ثقلین و در نتیجه تمسک به قرآن و عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت بزرگوار آن حضرت می باشد. بنابراین عترت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همچون قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله)، وحدت بخش امت اسلامی در تمام اعصار میباشد. از این گذشته همه مسلمین موظف به ابزار محبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیهم السلام) هستند و لذا محبت به پیامبر و اهل بیت آن حضرت عامل دیگری جهت وحدت و اخوت و همبستگی بین مسلمین می باشد. (1)

32. تنها برگزیدگان الهی همچون عترت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند که عالم به همه معلوم و معارف قرآن می باشند و علم به أم الكتاب مخصوص آنها است. (2)

لذا پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: (إِنَّ عَلِيًّا مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنَ مَعَ عَلِيٍّ، لَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلِيَّ الْحَوْضِ). (3)

ص: 152

1- شوری 23/

2- رعد 43/

3- سفینه البحار ج 2 ص 414

آری عترت و قرآن معیت دارند و این معیت ابدی و همبستگی است و تا قیامت ادامه دارد. همچنان که عترت و حق با هم معیت دارند و لذا عترت فارق میان حق و باطل هستند و فاروق اعظم یکی از القاب شریف حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است.

به هر صورت قرآن و عترت دو نور ممتد و گسترده و وسیع الهی هستند که وسیله و سبب نجات و رهایی انسان ها می باشند. وجود این دو نور الهی سبب هدایت و اتمام حجت و سبب بقا و دوام حیات در روی زمین است. لذا این دو نور پاک الهی هرگز کهنه نمی شوند، هرگز فرسوده نمی شوند و هرگز باطل را در آنها راهی نیست، (1) بلکه پیوسته زنده، حی، حق و نورانی بوده و به نور افشانی و هدایت خویش ادامه خواهند داد. علی (علیه السلام) در نهج البلاغه از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) چنین فرموده است: ای مردم این حقیقت را از خاتم پیامبران بیاموزید که فرمود: هر که از ما می میرد، در حقیقت نمرده است و چیزی از ما که نه نمیشود. (2)

مقامات باطنی و معنوی حضرات معصومین سلام الله علیهم اجمعین از حد درک و فهم ما افراد عادی بشر بیرون است. مدارج عروج آن مقربان حضرت حق و چگونگی و مراتب تقریشان قابل وصف و قابل شناختن نیست. اگر به طور جدی و عمیق زیارت شریف جامعه کبیره مورد مطالعه و مذاقه قرار گیرد تا حدودی به فهم مطلب کمک می نماید.

در مورد معراج حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) چقدر در مورد وحی می توانیم درک کنیم؟ در مورد وحی؟ در مورد تکلم ملانکه با ائمه معصوم و حضرت زهرا (علیها السلام) و مقام تحدیث؟ در مورد واسطه فیض بودن؟ در مورد واسطه شفاعت بودن؟ امثال ما هیچ توان درک نداریم.

به هر حال طبق حدیث شریف ثقلین، کتاب الله ثقل اکبر است و اکبر مطلق، و عترت (اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)) ثقل کبیر هستند. باید دانست برای قرآن مراتبی هست، آن که در علم حق است. آن که در لوح محفوظ است، آن که در بیت المعمور است، آن که توسط جبرئیل (علیه السلام) حمل می شود، آن -

ص: 153

1- . فصلت / 41 و 42

2- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی ص 149 خطبه 87

که توسط جبرئیل (علیه السلام) نازل می شود، آن که بر قلب و جان پیامبر (صلی الله علیه و آله) القا می شود و آن که به صورت الفاظ عربی پایین آمده تا ما جاهلان خواب را آگاه و بیدار کند. توجه شود که قرآن یک حقیقت واحد است اما مراتب و درجات دارد. بدیهی است که معصومین (علیهم السلام) از برخی از درجات قرآن بالاتر هستند، با بعضی درجات قرآن یکسان و برابری و نسبت به بعضی از درجات قرآن پایین تر هستند. (1)

باید گفت که سخن در این مقوله برای همگان و عموم شیعیان جایز نیست حتی ائمه (علیهم السلام) هم در این مورد تقیه می کردند هم در برابر مخالفان امامت و ولایت و هم در برابر صاحبان عقول ضعیف از شیعیان خود. (2) به این حدیث دقت کنید: فی تفسیر علی بن ابراهیم حدیثی ابی عن یحیی بن ابی عمران عن یونس عن سعدان بن مسلم عن ابی بصیر عن ابی عبدالله (علیه السلام) قال: «الکتاب» علی (علیه السلام) لاشک فیہ «الذین یؤمنون بالغیب» قال یصدقون بالبعث والنشور والوعد والوعید. (3)

بیان مقامات عرفانی و تکوینی ائمه (علیهم السلام) برای همگان موجب حیرت و گمراهی خواهد شد و بخشی از انحرافات تاریخ شیعه مربوط به همین مسأله است، فرقه های غالی و غلات در تاریخ شیعه از همین جا پیدا شدند، مملو حرام است. غالی مرتد و کافر است. بشر را خدا دانستن و پسر خدا دانستن بشر، در تاریخ دیانت‌های الهی به چهره های مختلفی بروز کرده است که قطعاً به شرک و کفر منتهی شده است. در هر صورت افراط و تفریط در بیان شخصیت ائمه (علیهم السلام) و نقش دینی، تاریخی، اجتماعی، سیاسی، تربیتی و اخلاقی، هر دو باطل است. آن بزرگواران با عالم غیب ارتباط داشته اند، کرامت داشته اند، شخصیت ملکوتی داشته اند، اما بشر بودند، زندگی دنیوی هم داشتند. آنها تجسم هدایت و تربیت الهی برای انسان و انسانیت هستند، هادیان بشرند، مقربان درگاه حضرت حق اند و کرامات و الطاف الهیه نامحدود پیوسته شامل حالشان می گردد پس شعاع شخصیت و نقش ائمه (علیهم السلام) نا محدود است.

مثلاً ما شیعیان در مورد ماهیت غیبت امام عصر (عج) چه می دانیم؟ زندگی طولانی در غیبت آیا یک امر عادی بشری است؟ لذا درک ما محدود است، درک ما از خودمان، از عقایدمان و از محتوای دین و شریعت و مذهبمان محدود است. این است که باید پیوسته در جهت رشد آگاهی هایمان بکوشیم. علم و

ص: 154

1- دقت شود به برخورد حضرت علی (علیه السلام) با توطئه قرآن به نیزه کردن منافقان

2- رجوع کنید به بخش دوم کتاب ولایه المتقین

3- تفسیر شریف نورالثقلین لاجزاء الأول ص 31 حدیث 10

معرفت، ایمان را قوی تر می کند و ایمان قوی تر موجب عمل صالحتر می شود. علم، ایمان و عمل باهم تلازم قطعی دارند. حال ما با این درک محدود از روی علاقه به عقاید خویش گاه اضافات و اموری ذهنی و ایده آلی و آرمانی و تخیلی را به عقایدمان به صورت پیرایه افزوده ایم. در مسأله قیام سیدالشهدا (علیه السلام) چنین پیرایه هایی به وفور یافت می شود. (1) در مورد حضرت مهدی (علیه السلام) نیز پیرایه ها بسیار است که خود بحث مستقلی نیاز دارد اما به عنوان نمونه بحث جزیره خضراء چقدر مورد مناقشه واقع شده است.

به طریق اولی این مسأله در مورد همه ائمه (علیهم السلام) مطرح است و از جمله حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام)، که بیشترین فرقه های غالی در رابطه با غلو و افراط در مورد حضرت علی (علیه السلام) به وجود آمده اند. در میان صوفیان و دراویش، در میان اسماعیلیه و باطنیه، در میان آقاخانیه و سبائیه و کیسانیه از قدیم تا به امروز این اندیشه غلو وجود داشته است که از سوی ائمه بزرگوار شیعه شدیداً مردود شده اند و شیعیان را به طرد آنها و پرهیز کردن از آنها دستور داده اند و به طور صریح عقایدشان را تکذیب کرده اند و خودشان را تکفیر نموده اند. رجوع کنید به کتاب حیات فکری و سیاسی امامان شیعه تألیف رسول جعفریان، این کتاب منشأ غلو را راحت طلبی، ترک وظایف دینی و نوعی مباح دانستن هر کاری، است. بدیهی است که در طول تاریخ، غلات چهره شیعه را در نزد مخالفان شیعه هم آلوده نشان داده اند و خوراکی تبلیغاتی علیه ائمه شیعه برای مذاهب ضد شیعی به وجود آورده اند. غلات گاهی حضرت علی (علیه السلام) را خدا دانسته اند، گاهی او را پیامبر دانسته و صاحب معجزاتی همانند معجزات موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام)، که قطعاً این سخنان همه باطل و یأوه است. قرآن کریم صریحاً و به طور آشکار مملو در دین را نهی کرده است و آن را موجب گمراهی و ضلالت معرفی کرده است. (2)

به هر حال روح تشیع توحید است، نفی هر معبودی جز الله است و لازمه توحید نفی شخصیت پرستی در هر چهره و قالبی است حتی در چهره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام). سخن شیعه این است که: «ما طرفدار اصولیم نه طرفدار شخصیت ها، تشیع با این روح به وجود آمده است.» (3) در صدر اسلام

ص: 155

---

1- رجوع کنید به کتاب 3 جلدی حماسه حسینی استاد شهید مطهری

2- نساء/ 171، مائده/ 77

3- جاذبه و دافعه علی (علیه السلام)، شهید مطهری ص 136



روحیه تشیع موجب حفظ شیعه شد، موجب مقاومت در برابر مخالفین و انتقاد شیعه از اکابر و بزرگان شد. این است که شخصیت گرایی و شخصیت پرستی علامت شیعه نبودن است و حق گرایی و حق پرستی علامت شیعه بودن، شیعه به پیروی از امام و رهبرش علی (علیه السلام) می گوید: حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی شود شناخت این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشد. (1)

در میان قرآن و سنت از نظر این که هر دو از منبع وحی و الهام سرچشمه گرفته و هر دو شعاع و پرتوی از یک نور هستند فرق و امتیازی نیست ولی می توان امتیاز قرآن با سنت را در چند مورد زیر خلاصه کرد:

1. قرآن در مقام تحدی و اعجاز نازل گردیده است ولی سنت این خصوصیت را ندارد.

2. الفاظ قرآن از خود خداوند متعال است به خلاف سنت که معانی و مفاهیم آن را از طرف خدا و الفاظش از خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

3. قرآن قطعی الصدور و تمام آیات آن از طرف خدا بودنش جای شک و تردید نیست ولی صدور فرد احادیث از نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) قطعی نیست و به اصطلاح ظنی الصدور است.

4. قرآن در مورد احکام و قوانین، معمولاً کلیات را بیان نموده ولی در سنت جزئیات و فروع احکام نیز بیان گردیده است و با بیان دیگر، خود قرآن کلیات را ذکر فرموده و توضیح و شرح آنها را به عهده نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) محول و بیان احکام را یکی از وظایف و شئون نبوت با پشتیبانی وحی و الهام قرار داده است.

قرآن مجید این معنا را بدین صورت بیان فرموده است: ما ذکر و قرآن را به تو فرستادیم تا برای مردم آن چه فرستاده شده بیان و آشکار سازی تا فکر کنند و بیندیشند. (2)

و از طرف دیگر مسلمانان را ملزم ساخته است که در بین آنچه در قرآن است با آنچه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان نموده است فرقی نگذارند و در میان متن قرآن و گفتار رسول (صلی الله علیه و آله) امتیازی قائل نگردند. (3)، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) از پیش خود مطلبی نمی گوید و هر چه بگوید به دستور و فرمان خدا است. (4)

ص: 156

---

1- جاذبه و دافعه علی (علیه السلام) ص 139

2- نحل/44

3- حشر/8

4- نجم/4.3

در سنت، مجملات قرآن شرح می شود، مطلقات آن مقید و عموماتش به وسیله احادیث تخصیص پیدا می کند، خلاصه احادیث و سنت آنچه را که قرآن با صراحت معین نفرموده، معین می کند. (1)

## تحریف ناپذیری قرآن کریم

(إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ): (ما قرآن را نازل کردیم و ما به طور قطع آن را پاسداری می کنیم). (2)

چنان نیست که این قرآن بدون پشتوانه باشد و کفار بتوانند آفتاب و جودش را با گل بپوشانند و یانور و شعاعش را با پف کردن خاموش کنند که این چراغی است که ایزد آن را برافروخته و این آفتابی است که غروب و افول نخواهد داشت. این گروه اندک و ناتوان که سهل است، همه جباران و زورمندان و سیاستمداران ستمگر و اندیشمندان منحرف و رزم آوران جهان دست به هم بدهند که نور قرآن را خاموش کنند. توانایی نخواهند داشت، چرا که خداوند حفظ و پاسداری از آن راعهده گرفته است.

در این که منظور از محافظت و پاسداری در برابر چه اموری است، مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند:

1. بعضی گفته اند در برابر تحریف و تغییر و زیاده و نقصان است.

2. بعضی دیگر گفته اند در برابر فنا و نابودی تا آخر جهان.

3. بعضی دیگر گفته اند در برابر منطقیهای گمراه کننده ضد قرآنی.

ولی این تفاسیر نه تنها با هم تضادی ندارند بلکه در مفهوم عام (انا له لحافظون) داخلند، چرا این محافظت و پاسداری را که به صورت مطلق آمده است در یک بعد محصور و محدودش کنیم.

حق این است که خداوند طبق ظاهر آیه فوق وعده داده که آن را از هر نظر حفظ و پاسداری کند: محافظت از هرگونه تحریف و محافظت از فنا و نابودی و محافظت از سفسطه های دشمنان و سوسه گر. معروف و مشهور در میان همه دانشمندان شیعه و سنی این است که هیچ گونه تحریفی در

ص: 157

1- سیری در صحیحین، محمدصادق نجمی، ص 31

2- حجر 9/

قرآن روی نداده است و قرآنی که امروز در دست ماست، درست همان قرآنی است که بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل شده و حتی کلمه و حرفی از آن کم و زیاد نگردیده است.

دانشمندان بزرگ شیعه که همواره پیشتازان فرهنگ اسلام و تشیع بوده اند به این حقیقت اعتراف کرده اند که قرآن هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد، از جمله:

1. ابو جعفر محمد بن حسین بابویه قمی، معروف به شیخ صدوق می فرماید: اعتقاد ما درباره قرآن این است که آن سخن خدا و وحی است و کتابی است که باطل و نادرستی در آن راه ندارد و از جانب پروردگار حکیم و دانا نازل گردیده است و او فرو فرستنده و نگهبان آن است.

2. سید مرتضی علی بن حسین موسوی علوی، معروف به علم الهدی می فرماید: گروهی از صحابه پیامبر، مانند عبدالله بن مسعود و ابی بن کعب و غیر آن ها، بارها همه قرآن را از اول تا به آخر بر پیامبر گرامی خواندند و همه این ها به خوبی بر این حقیقت گواهی میدهند که قرآن گردآوری شده و مرتب و بدون کاستی و پراکندگی است.

3. ابو جعفر محمد بن حسن طوسی معروف به شیخ الطائفه می فرماید: همه مسلمانان بر عدم فزونی قرآن، و هم در مورد کاستی های آن اتفاق نظر دارند، و در مورد کاستی آن هم، ظاهر مذهب مسلمانان، بر خلاف آن است و این گفتار (عدم زیادتی در قرآن) به مذهب ما سزاوارتر است.

4. ابو علی طبرسی، صاحب تفسیر مجمع البیان می فرماید: در مورد فزونی قرآن، همه امت اسلامی، بر بی پایگی آن، اتفاق نظر دارند و اما در مورد کاستی شدن آیات آن، آنچه از مذهب ها پذیرفته شده و صحیح است، بر خلاف آن است.

5. علی بن طاووس حلی معروف به سیدین طاووس می فرماید: نظر شیعه آن است که دگرگونی در قرآن راه ندارد.

و شیخ زین الدین عاملی در تفسیر آیه 9 سوره حجر می فرماید: یعنی خدا قرآن را از هر دگرگونی و تغییر و فزونی محافظت و پاسداری می نماید.

7. قاضی سیدنورالدین تستری، صاحب کتاب احقاق الحق می فرماید: آن چه برخی به شیعه امامیه نسبت داده اند که آنان به دگرگونی قرآن قائل هستند مورد پذیرش همه شیعیان نیست. تنها اندکی از آنان چنین عقیده ای دارند که در میان شیعیان به آنان اعتنایی نمی شود.

8 محمدبن حسین، معروف به بهاء الدین عاملی می فرماید: صحیح آن است که قرآن عظیم از هر گونه فزونی و کاستی مصون است. قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه ثابت و استوار است و همه آن در زمان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) گردآوری شده است.

9. فیض کاشانی صاحب کتاب وافی پس از آن که آیاتی از قبیل آیه 9 حجر را بر عدم دگرگونی قرآن دلالت دارند، ذکر می کند، می فرماید: در این هنگام چگونه ممکن است تحریف و دگرگونی در قرآن راه یابد؟ علاوه بر این که روایات تحریف، مخالف کتاب خداست، پس باید این روایات را بی پایه دانست.

10. شیخ حر عاملی می فرماید: انسان کاوشگر در تاریخ و اخبار، به درستی می داند که قرآن به دلیل تواتر روایات و نقل هزاران تن از صحابه، ثابت و استوار است و در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) گردآوری شده و منظم بوده است.

11. محقق بزرگوار کاشف الغطاء در کتاب معروف خود کشف الغطاء می فرماید: شکی نیست که قرآن در پرتو حفظ و صیانت الهی، از هر کمبودی محفوظ مانده است، چنان که صریح قرآن و اتفاق نظر دانشمندان در همه عصرها بر آن گواهی می دهد.

12. رهبر انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله العظمی امام خمینی (ره) می فرماید: هر کس به عنایت مسلمانان در مورد گردآوری قرآن و نگهداری و ضبط و تلاوت و نوشتن آن، آگاه باشد، بر بی پایگی پندار تحریف قرآن گواهی می دهد و آن را غیر قابل باور می یابد.

## دلایل عدم تحریف قرآن

1. در مورد عدم تحریف قرآن دلایل فراوانی در دست داریم که از همه روشن تر بعد از آیه 9 حجر و آیات دیگر، سیر تاریخی کتاب بزرگ آسمانی است. قرآن به صورت یک مجموعه با همین شکل

فعلی در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) جمع آوری شده بود و مسلمانان سخت به یاد گرفتن و حفظ آن اهمیتی دادند و اصولاً شخصیت افراد در آن عصر تا حد زیادی به این شناخته می شد که چه اندازه از آیات قرآن را حفظ کرده بودند. عدد حافظان قرآن به اندازه‌های زیاد بود که در تاریخ میخوانیم در یکی از جنگها که زمان ابوبکر واقع شد، چهارصد نفر از قاریان قرآن به قتل رسیدند. قرآن فقط قانون اساسی برای مسلمانان نبود بلکه همه چیز آنها را تشکیل می داد، مخصوصاً در آغاز اسلام هیچ کتابی جز آن نداشتند و تلاوت و قرائت و حفظ و تعلیم و تعلم مخصوص به قرآن بود. سنت حفظ قرآن از عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و به دستور و تأکید خود آن حضرت که در روایات زیادی وارد شده در تمام قرون و اعصار ادامه داشته است. با چنین وضعی هیچ گونه احتمالی در مورد تحریف قرآن امکان پذیر نیست.

2. نویسندگان وحی، یعنی کسانی که بعد از نزول آیات قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن را یادداشت می کردند که عدد آنها را از چهارده نفر تا چهل و سه نفر نوشته اند.

3. دعوت همه پیشوایان اسلام به قرآن موجود، بررسی کلمات پیشوایان بزرگ اسلام نشان می دهد که از همان آغاز اسلام همه یک زبان، مردم را به تلاوت و بررسی و عمل به همین قرآن موجود دعوت می کردند و این خود نشان میدهد که این کتاب آسمانی به صورت یک مجموعه دست نخورده در همه قرون از جمله قرون نخستین اسلام بوده است.

سخنان حضرت علی (علیه السلام) در نهج البلاغه گواه زنده این مدعا است: در خطبه 133 می خوانیم: کتاب خدا در میان شما است، سخن گویی است که هرگز زیانش به کندی نمی گراید و خانه ای که هیچ گاه ستونهایش فرو نمی ریزد و مایه عزت است آنچنان که یارانش هرگز مغلوب نمی شوند.

در خطبه 176 میخوانیم: (بدانید که این قرآن نصیحت کننده‌های است که هرگز در نصیحت خود غش و خیانت نمی کند و هدایت کننده ای است که هیچ گاه گمراه نمی سازد).

هیچ کس با این قرآن همنشین نمی شود مگر این که از کنار آن با فزونی یا نقصان بر می خیزد، فزونی در هدایت و نقصان از گمراهی، خداوند پاک، احدی را به مانند این قرآن اندرز نداده است، چرا که این ریسمان محکم الهی است و او وسیله مطمئن است.

در خطبه 198 نیز می خوانیم: (سپس خداوند کتابی بر پیامبرش نازل کرد که نوری است خاموش نشدنی و چراغی پر فروغ است که به تاریکی نمی گراید، طریقه ای است که رهروانش گمراه نمی شوند و مایه جدایی حق از باطل است که برهانش خاموش نمی گردد.)

4. اصولاً پس از قبول خاتمیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و این که آیین اسلام آخرین آیین الهی است و رسالت قرآن تا پایان جهان برقرار خواهد بود چگونه می توان باور کرد که خدا این یگانه سند اسلام و پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) را پاسداری نکند. تحریف قرآن با جاودانگی اسلام طی هزاران سال و تا پایان جهان مفهومی نخواهد داشت.

5. روایات ثقلین که با طرق معتبر و متعدد از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده خوددلیل دیگری بر اصالت قرآن و محفوظ بودن آن از هر دگرگونی است. زیرا طبق این روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (من از میان شما می روم و دو چیز گرانبه را برای شما به یادگار می گذارم، نخست قرآن و دیگری اهل بیت من است که اگر دست از دامن این دو بر ندارید هرگز گمراه نخواهید شد.) این حدیث از احادیث متواتر اسلامی است که هر دو گروه شیعه و سنی آن را نقل کرده اند. از این بیان نیز به روشنی معلوم می گردد که از نظر شیعه، کتاب خدا، قرآن هرگز دچار دگرگونی نخواهد شد، زیرا اگر تحریف در قرآن راه یابد، تمسک به آن موجب هدایت و رفع گمراهی نمیشود و این نتیجه، با نص این روایت متواتر، ناسازگار است.

و قرآن به عنوان یک معیار سنجش مطمئن اخبار صدق و کذب به مسلمانان معرفی شده و در روایات زیادی که در منابع اسلامی آمده میخوانیم که در صدق و کذب هر حدیثی شک کردید آن را به قرآن عرضه کنید، هر حدیثی موافق قرآن است حق است و هر حدیثی مخالف آن است نادرست است. اما صادق (علیه السلام) می فرماید: «الْم يُوَافِقُ مِنَ الْحَدِيثِ الْقُرْآنَ فَهُوَ خُرْفٌ» هر سخنی که با قرآن سازگار نباشد، بیهوده باطل است. (1)

طبق این روایت نیز به خوبی روشن می گردد که دگرگونی در قرآن راه ندارد و این کتاب تا ابد می تواند به عنوان میزان شناخت حق و باطل قلمداد شود. (2)

ص: 161

1- اصول کافی ج 1، کتاب فضل العلم، باب الأخذ بالسته و شواهد الكتاب، روایت 4

2- شیعه پاسخ می دهد، پرسش 16، ص 74 81، تفسیر نمونه، ج 11 ص

طبق آیات 115 سوره انعام و 42 سوره فصلت نیز به روشنی مشخص می شود که هیچ گونه تحریفی در قرآن رخ نداده است و این آیات نفی هر گونه تحریف، چه از نظر نقصان و چه اضافه از قرآن مجید می کنند جمله (لا مبدل لکلماته) در سوره انعام اشاره به این است که هیچ کس نمی تواند تغییر و تبدیلی نه از نظر لفظ و نه از نظر اخبار و نه از نظر احکام در قرآن ایجاد کند و همیشه این کتاب آسمانی است که باید تا آخر دنیا راهنمای جهانیان باشد تا از دستبرد خائنان و تحریف کنندگان مصون و محفوظ خواهد بماند. (1)

لازم به ذکر است که یکی از وجوه بارز اعجاز قرآن کریم، تحریف ناپذیری آن است.

ص: 162

---

1- تفسیر نمونه ج 5 ص 412، ج 20 ص 300







آدم: آدم به زبان عربی یعنی در آوردن، ساختن، خاک سرخ و نام نخستین بشر و نام نخستین پیامبر خدا است. آدم، آب البشر است.

آزر: آزر نام پدر مادریا عموی حضرت ابراهیم (علیه السلام) است. نام پدر ابراهیم (علیه السلام) به نقل تاریخ، تارخ و یاتارح بوده است.

ابراهیم: جدّ اول حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و پیامبران بنی اسرائیل است و مورد تصدیق مسلمین و یهود و نصاری می باشد. دین مبین اسلام همان دین ابراهیم (علیه السلام) است. ابراهیمی یعنی پدر مهربان.

ابلیس: ابلیس نام دیگر شیطان است. موجودی زنده، باشعور، مکلف، نامرئی و فریبکار است که از جنیان می باشد. [\(1\)](#) ابلیس، آب الجن است. باید دانست که به نظر برخی کلمه ابلیس از بَلَس و اِبلاس گرفته شده است که به معنای اَس و نا امیدی و حیرت می باشد. اما برخی دیگر گفته اند ابلیس لغتیونانی است و به معنی مَمّام و مُفتری است. ابلیس موجودی که خیر و نیکی در نزد او وجود ندارد و از او به مردمان پیوسته شر و بدی می رسد.

ص: 165

آبی لهب: عموی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است و او را برای زیبایی اش ابولهب می گفتند. دو گونه اش گویی شعله می کشیدند. بعضی گفته اند غرض از ابولهب برای او، تحکم و اثبات آتش است

احقاف: احقاف جمع حقف است به معنی تپه ریگیا ریگزار. احقاف نام سرزمینی است در جنوب جزیره العرب و از قسمت های ربع الخالی (وادی دهناء) است و در روزگار گذشته مسکن قوم عاد بود که حضرت هود بر آنها مبعوث شد و از آیات قرآن معلوم می شود که در آن روزگار احقاف سرزمینی آباد و پر حاصل بوده، اما اکنون جز بیابان خشک و غیر قابل سکونت نیست.

احمد: احمد اسمی از اسماء پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و احمد از حمد است و حمد به معنی ستایش و ستودن می باشد. احمد با لفظ بشارت داده شده در انجیل مطابقت دارد و مراد از فارقلیط در انجیل می باشد.

ادریس: یکی از پیامبران خدا است. او جد پدر نوح است و اسم او در تورات، اخنوخ است. گفته شده است او در اثر کثرت درس و دراست و تدریس کتب، ادریس نامیده شده است.

إرم: ارم یعنی سنگهایی که رو هم چیده شده اند برای نشان دادن راه دریابان. ارم عمارت مخصوص و یا شهری با شکوه بود متعلق به قوه عاد که نظیر آن تا آن روز ساخته نشده بود. برخی نیز گفته اند که ارم نام قبیله باستانی عربستان است.

اسحاق: فرزند ابراهیم (علیه السلام) و برادر اسماعیل است. اسحاق در تورات، ایساک نامیده شده است و بنا به روایتی در شب عاشورا متولد گردید. اسحاق فرزند ابراهیم و ساره است هنگام تولد وی ابراهیم صد و بیست سال و یا صد سال داشته است.

اسرائیل: لقب یعقوب (علیه السلام) بن اسحاق است. بنی اسرائیل به فرزندان دوازده گانه حضرت یعقوب (علیه السلام) و اولاد آنها که به قوم یهود معروف اند گفته می شود. «ایل» به معنای خدا و «اسری» به معنی بنده است. اسرائیلی یعنی بنده خدا و برگزیده خدا.

اسلام: اسلام دین پیروان قرآن است و هر کس که به یگانگی خدا و نبوت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و معاد اعتقاد داشته باشد مسلم و مسلمان نامیده می شود. در قرآن، اسلام هم به این معنی و هم به معنی مطلق دین و هم به معنی دین حنیف به کار رفته و بیشتر مشتقات آن به معنی مطلق تسلیم و انقیاد است.

اسماعیل: نام دو نفر از پیامبران است: 1. اسماعیل بن ابراهیم (علیه السلام) 2. اسماعیل بن حزقیلیکی از انبیاء بنی اسرائیل، اسماعیل (علیه السلام) به همراه پدرش ابراهیم (علیه السلام) معبدی بنا کرد که به سبب چهار گوشه بودن به کعبه معروف گشت که در آغاز، پرستش در آن معبد بنا بر آموزش ابراهیم (علیه السلام) بود و مردم خدا و الله را می پرستیدند.

اسم عبرانی اسماعیل، یشمعیل است یعنی خدا آواز او را می شنود. دقت شود که اسماعیل صادق الوعد، اسمعیل بن ابراهیم نیست.

اصحاب الأُخْدُود: اُخْدُود به معنی خندق و گودال است. اصحاب اخدود جمعی از مردان و زنان مؤمن بودند که آنها را به خاطر دین و ایمانشان در خندق آتش انداختند.

اصحاب الأعراف: اعراف به معنیال اسب، کاکل خروس و قسمتهای بلند کوه و تپه است. اصحاب اعراف یا اهل اعراف، مردان ممتازی هستند که به اهل بهشت فرمان دخول میدهند و بهشتیان را به رخ اهل جهنم می کشند و اهل بهشت را سلام می گویند. اصحاب الأعراف، انبیاء، اوصیاء، ائمه صدیقین و شهدا هستند و در قیامت حق سخن گفتن دارند به اذن و اجازه خدا.

اصحاب الأیکه: ایکه به معنی جنگل، بیشه و نیزار است. جایی که در ختان بسیار دارد، مراد از اصحاب ایکه در قرآن، قوم حضرت شعیب (علیه السلام) است، که بر اثر گناه و ستم و طغیان هلاک شدند.

اصحاب الجنة: جنت به معنی باغ و بوستان است. اصحاب الجنة یعنی صاحبان و اهل باغ. قرآن قصه اصحاب الجنة را بیان می کند تا عبرتی باشد برای ثروتمندان خودخواه و مغرور. اصحاب الجنة یعنی صاحبان باغ، آنها کسانی بودند که بعد از مرگ پدر که فردی خیر و نیکوکار بود صاحب باغ پدر می شوند و به خاطر بخل و حرص به محرومان و نیازمندان کمک نمی کنند. به امر و خواست خداوند باغ پربار و سرسبز آنها در آتش می سوزد و خاکستر میشود.

اصحاب الحجر: حجر به معنی سنگ است. اصحاب حجر، قوم حضرت ثمود (علیه السلام) هستند. چون نام شهری که در آن زندگی می کردند حجر بود به این نام خوانده می شدند. حجر نام درهای بود که مردم در آن ساکن بودند. برخی گفته اند چون این قوم در محلی محصور به کوه ها و سنگها زندگی می کردند و خانه هایشان را در کوه ها و سنگها می تراشیدند، اصحاب حجر خوانده شده اند.

اصحاب الرس: رس در اصل به معنی اثر مختصر است. و گاهی آن را چاه معنی می کنند. نامیدن قومی به این نام یا به خاطر آن است که اثر بسیار کمی از آن ها به جای مانده یا به جهت آن است که آن چاهها آب فراوان داشتند و یا به واسطه فرو کشیدن چاه هایشان هلاک و نابود شدند. برخی عقیده دارند که اصحاب رس، طایفه ای بودند که در یمامه می زیستند و پیامبری به نام حنظله بر آنها مبعوث شد و آنان وی را تکذیب کردند و در چاهش افکندند. بعضی دیگر اصحاب رس را اشاره به مردم زمان شعیب می دانند که بت پرست بودند و دارای گوسفندان بسیار و چاههای آب، و رس نام چاه بزرگی بود که فروکش کرد و اهل آن جا را فرو برد و هلاک کرد. بعضی دیگر عقیده دارند که رس قریه ای در سرزمین یمامه بود که عده ای از بقایای قوم ثمود در آن زندگی می کردند و در اثر طغیان و سرکشی هلاک شدند. بعضی می گویند عدهای از عربهای پیشین بودند که میان شام و حجاز می زیستند. بعضی از تفاسیر اصحاب رس را از بقای عاد و ثمود می شناسند. بعضی دیگر از مفسران که با نام ارس آشنا شده اند، رس را بر ارس در شمال آذربایجان منطبق کرده اند. برخی دیگر گفته اند که آنها مردمی بودند که در انطاکیه شام زندگی می کردند و پیامبرشان حبیب نجار بود. جایی دیگر نقل شده است که آنها قومی بودند که درخت صنوبری را می پرستیدند و به آن شاه درخت می گفتند. و آن درختی بود که «یافت» فرزند نوح (علیه السلام) بعد از طوفان در کنارهای به نام «روشن آب» کاشته بود، آنها دوازده شهر آباد داشتند که بر کنار نهری به نام «رس» بود. هنگامی که آنها در کفر و بت پرستی فرورفتند، خداوند پیامبری از بنی اسرائیل به سوی آنها فرستاد تا آن ها را به عبادت خداوند یگانه و ترک شرک دعوت کنند اما آنها به پیامبر ایمان نیاوردند. پیامبر دعا کرد و درخت صنوبر خشکید. آنها تصمیم به قتل پیامبر گرفتند، چاهی کنده و پیامبر را در آن افکندند و بر بالای آن چاه نشستند و ناله پیامبر را شنیدند تا پیامبر جان سپرد. خداوند به خاطر این اعمال زشت، آنها را به عذاب شدید گرفتار کرد و نابود ساخت.

اصحاب السبت: سبت به معنی بریدن و قطع کردن است. سبت، قطع عمل در شریعت موسی است. سبت اسم آن روزی است که قوم یهود از تمامی اعمال خود دست کشیده، استراحت می کردند. این لفظ از عبرانی، معرب گشته و معنی استراحت می دهد. حکم چهارم از احکام عشره که امر به حفظ روز سبت می دهد. اصحاب سبت قومی از یهود بودند که در کنار دریا سکنی داشتند، شغل آنها

ماهگیری بود، اصحاب سبت روز شنبه را محترم نشمرده و در آن روز دست از کار نکشیدند. گروهی از مردم شهر، آنان را نهی از منکر کردند. اما توجهی نکرده و همچنان به کار خود مشغول بودند. خداوند آنها را به خاطر خطا و گناهشان و اصرار بر آن و تجاوز در کار حرام چون بوزینگان کرد و آنان را که نسبت به ایشان بی اعتنا بودند و آنها را نهی از منکر و نصیحت نکردند، دچار عذابی سخت کرد اما ناصحان و آنها که نهی از منکر می کردند نجات یافتند.

اصحاب الفیل: پادشاه یمن ابرهه بن صباح اشرم بود. او در یمن کلیسایی بسیار زیبا و مهمی بنا کرد که مانند آن در آن زمان در کره زمین وجود نداشت. به دنبال آن تصمیم گرفت مردم جزیره عربستان را به جای کعبه به سوی آن فراخواند و آنجا را کانون حج عرب سازد و مرکزیت مهم مکه را به آن جا منتقل کند. برای همین منظور مبلغان بسیاری به اطراف و در میان قبایل عرب و سرزمین حجاز فرستاد. اعراب که سخت به مکه و کعبه علاقه داشتند و آنرا از آثار بزرگ ابراهیم خلیل میدانستند احساس خطر کردند. طبق بعضی از روایات گروهی از عرب مخفیانه کلیسای ابرهه را آتش زدند و به نقلی دیگر مخفیانه آنجا را کثیف و آلوده کردند و به این ترتیب در برابر ایندعوت عکس العمل شدید نشان دادند و معبد ابرهه را بی اعتبار کردند. ابرهه سخت خشمگین شد و تصمیم گرفت خانه کعبه را به کلی ویران سازد. او با لشکر عظیمی به سوی مکه رفت، در این لشکر کشی خود ابرهه به عنوان فرمانده، سوار بر فیل بود چندی از لشکریانش نیز سوار بر فیل بودند برای همین آنان را اصحاب فیل گفته اند. هنگامی که نزدیک مکه رسیدند کسانی را فرستاد تا شتران و اموال اهل مکه را به غارت ببرند. در این میان دو بیست شتر از عبدالمطلب غارت شد. ابرهه، بزرگ مکه را به نزد خود فراخواند. عبدالمطلب که بزرگ مکه محسوب می شد به نزد او رفت. ابرهه به عبدالمطلب گفت حاجت و خواست شما چیست؟ عبدالمطلب گفت: حاجتم این است که دو بیست شتری که از من غارت شد را باز گردانید. ابرهه سخت تعجب کرد و گفت من برای ویران کردن کعبه که دین تو و اجداد توست به این جا آمده ام و تو درباره شتران سخن می گویی. عبدالمطلب گفت من صاحب شترانم و این خانه صاحبی دارد که از آن دفاع می کند. ابرهه و لشکر انبوهش به طرف مکه و خانه کعبه حرکت کردند در این هنگام پرندگانی همانند پرستو در آسمان مشاهده شدند که هر یک از آنها سه عدد سنگ ریزه با خود همراه داشت یکی به منقار

و دو تا در پنجه ها. این سنگریزه ها را بر سر لشکریان فروریختند، به هر کدام از آنها اصابت می کرد، هلاک می شد. وحشت عجیبی بر لشکر سایه افکند و تمام سپاه هلاک و نابود شد.

اصحاب القریه: خداوند حکایت اصحاب قریه را در قرآن چنین بیان می فرماید: از طرف خدا یا از طرف عیسی (علیه السلام) به فرمان خدا دوتن رسول برای هدایت اصحاب قریه فرستادیم، لکن آن قوم رسولان را تکذیب کردند و سپس آن دو رسول را به وسیله رسول سومی تأیید کردیم. باز مردم گفتند، شما مانند بشر هستید و فرقی با ما ندارید تا مقام رسالت داشته باشید. خداوند هیچ حکمی نفرستاده است و شما فقط دروغ به می پردازید. رسولان گفتند: پروردگار ما میداند که ما فرستاده برشمائیم و جز تبلیغ صریح و روشن وظیفه ای نداریم. مردم به آنها گفتند: نام شما یا بودن شما در این شهر شوم است اگر از تبلیغات خود دست بر ندارید شما را سنگسار خواهیم کرد. رسولان گفتند: بدبختی شما با خود شماست چه که شما اسرافکار هستید و از شنیدن حقایق متذکر نمی شوید. از این قوم تنها یک نفر به رسولان ایمان آورد و هدایت شد و دیگران همه دچار عذاب الهی شدند و نابود شدند.

اصحاب الکهف: کهف به معنی غار وسیع است. داستان اصحاب کهف در قرآن، ماجرای چند نفر جوان موحد است که نور ایمان در قلبشان تابیده و از میان قوم بت پرست خویش بیرون رفته و در غاری به فکر استراحت دراز کشیدند و مدت سیصد و نه سال خفته و بعد بیدار شدند و در اثر احساس گرسنگی را به شهر فرستادند تا طعامی بخرد و بیاموزد. و چون از خواب طولانی خویش بی خبر بودند به فرستاده گفتند که به مردم شناسایی ندهد. او چون به شهر آمد پول سیصد سال پیش را به دکاندار نشان داد. دکاندار از وی خواست بگوید که آن پول را از کجا آورده است. بالاخره خواب طولانی آنها هم به خودشان و هم به مردم روشن گشت. سپس آنها در همان غار مردند و به یادشان مسجدی بالای غار بنا شد. اصحاب کهف در فاصله بعد از میلاد مسیح (علیه السلام) و قبل از بعثت حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) بودند و پادشاهی که از ترس او، به غار پناه بردند دقیانوسیا ذوقیوس یادیوس نام داشته است. او با آن که پادشاهی با تدبیر بوده ولی با نصاری بد رفتاری می کرده است.

به عقیده غالب مفسران اصحاب رقیم نام دیگری است برای اصحاب کهف، رقیم در اصل از ماده رقم به معنی نوشتن است و علت این نام گذاری برای اصحاب کهف این است که سرانجام نام آنها را بر

لوحه ای نوشته و بردرغار نصب کردند. و بعضی نیز رقیم را نام کوهی می دانند که غار در آن واقع شده بود. و بعضی آن را نام سرزمینی میدانند که کوه در آن بوده و بعضی دیگر آن را نام شهر و دیاری که اصحاب کهف از آن بیرون آمدند. اصحاب کهف، شش نفر بوده‌اند که اسامی ایشان به روایتی: یملیخا، مکسہ لمینا، محسہ طلینا، مرطوس، اساطونس و افظوس بوده و به روایتی دیگر: یملیخا، مکسلمینا، مرطوس، ینینوس، سارینوس و ذوائیوانس بوده است. همراه اصحاب کهف، سگی بوده که آن را قطمیر یا صهبا یا بسیط گفته اند.

اصحاب مدین: مردم مدین را که حضرت شعیب (علیه السلام) بر آنان مبعوث شد، اصحاب مدین گویند. قوم حضرت شعیب (علیه السلام) بودند که بر اثر تبهکاری و طغیان و گوش ندادن به سخن پیامبر خود دچار عذاب الهی شدند و به وسیله ابر آتشبار به هلاکت رسیدند.

الله: الله اسم علم است برای ذات واجب الوجود، خداوند تبارک و تعالی که جامع صفات جمالیه و جلالیه می باشد. مهمترین صفات خداوند در قرآن عبارتند از:

1. یگانگی و بی همتا بودن.
2. خدای واحد و یگانه خالق و آفریننده همه اشیاء و موجودات و همه جهانیان می باشد.
3. خداوند یگانه احد، تربیت کننده و مربی همه مخلوقات چه مادی و غیرمادی می باشد و او مدبر همه پدیده‌ها و موجودات و مخلوقات است
4. خدای واحدی که جز او خدایی وجود ندارد، بر همه چیز قادر و توانا، عالم و دانا می باشد و همه هستی در تحت علم و قدرت و تدبیر اوست.
5. حیات و مرگ همه موجودات وابسته به اراده اوست و اوست که حیات می بخشد و حیات موجودات زنده را می گیرد.
6. همان گونه که مبدأ و آغاز و شروع آفرینش از اوست، اعاده و بازگشت و مرجع همه موجودات نیز به سوی اوست.
7. او نور آسمانها و زمین است و زندگی و حرکت و وجود و حیات همه موجودات از اوست.



8. او معبودی است یگانه و بی همتا که هیچ شریک و نظیری ندارد و هیچ فرزندی برآیو نبوده و نیست و هرگز همتا و همانندی نداشته و ندارد.
9. خداوند هر لحظه در کاری است. همه از او طلب می کنند. از او استمداد می جویند. دست نیاز به سوی او دراز می کنند و همه فقیر و محتاج و نیازمند به او هستند.
10. عزت و ذلت، ملک و قدرت و حکومت افراد بشر وابسته به اراده او است. خداست که نیرو می دهد، قدرت می دهد، عزت و ذلت می دهد.
11. هدایت و گمراهی همگان به دست اوست.
12. خداوند است که دانه را می شکافد، مرده را زنده و زنده را از مرده بیرون می آورد و اوست که می گریاند و می خنداند، می میراند و زنده می کند، نر و ماده را می آفریند، اوست که بی نیاز می کند، عطا می کند، غذا می دهد و مریض را شفا می بخشد.
13. رزق و روزی مادی و معنوی موجودات و انسانها در دست اوست.
14. او به اندازه قدرت و توانایی و بر اساس حکمت و عدالت و مصلحت برای انس و جن تعیین تکلیف می کند.
15. مرگ پایان زندگی نیست و با مرگ همه به سوی او باز می گردند.
16. او بسیاری از افراد و کارها را دوست ندارد از جمله: تجاوز و تجاوزگران، فساد و مفسدان، کفر و کافران، گناه و گناهکاران، ظلم و ظالمان، فخرفروشی و فخرفروشان، خیانت و خائنان، اسراف و مسرفان و استکبار و مستکبران.
17. اما دوستان خدا عبارتند از: نیکو کاران، توبه کاران، پاکیزه ها، پرهیزکاران، بردباران، توکل کنندگان، دادگران و مجاهدان و جنگجویان.
18. وجود خدا امری بدیهی، فطری و برهانی است و دلایل قطعی وجود و یگانگی او را برای همگان روشن می سازد که قرآن بیشتر بر برهان نظم و توجه به نشانه های وجود خدا در عالم طبیعت تأکید کرده است.

19. قرآن خداوند را صاحب اسماء نیکو و نام های پسندیده و زیبا و خاصی دانسته است که در اصطلاح آنها را اسماء الحُسنى می گویند.

الیاس: الیاس نام یکی از پیامبران خداست و از این که در قرآن در ردیف انبیاء بنی اسرائیل شمرده شده، می توان به دست آورد که از پیامبران بنی اسرائیل و از اولاد هارون برادر موسی (علیه السلام) می باشد. قومی که الیاس بر آنها مبعوث شد، بت پرست بودند و نام بتشان بعل بود. مردم او را تکذیب کردند و در نتیجه دچار عذاب خداوند شدند مگر بندگان خاص خدا که هدایت شدند. برخی عقیده دارند که الیاس همان ادریس نبی می باشد که جد حضرت نوح (علیه السلام) بود و برخی دیگر گفته اند الباس همان خضر است در حالی که بعضی معتقدند الیاس از دوستان خضر (علیه السلام) است و هر دو زنده اند.

الیاسین: برخی می گویند آل یاسین تعبیر دیگری از الیاس، پیامبر بزرگ خدا می باشد. بعضی دیگر می گویند مقصود از آل یاسین، کلیه کسانی که به الیاس (علیه السلام) مربوط بودند و پیرو مکتب او شدند. عده ای نیز می گویند: آل یاسین با الف ممدوده ترکیبی است از کلمه «آل» و «یاسین»، یاسین طبق نقلی نام پدر الیاس است و طبق نقل دیگری از نام های پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) است. بنابراین «آل یاسین» به معنی خاندان پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و یا خاندان یاسین پدر الیاس می باشد.

الیسع: او یکی از پیامبران بزرگ الهی بوده است و در زمره کسانی است که خدا درباره آنها می فرماید: «هریک از آنها را بر جهانیان برتری دادیم» بعضی معتقدند او همان یوشع بن نون، پیامبر معروف بنی اسرائیل است. از بیان قرآن روشن می شود که او از دودمان ابراهیم (علیه السلام) است ولی مشخص نشده که از پیامبران بنی اسرائیل بوده یا نه. بعضی گفته اند الیسع فرزند شافات است که الیسع در زبان عبری به معنی ناجی و شافات به معنی قاضی می باشد. برخی دیگر عقیده دارند که او (الیسع) از پیامبران بنی اسرائیل است و از فرزندان ایوب (علیه السلام) می باشد.

انجیل: نام کتابی که بر حضرت عیسی (علیه السلام) نازل شد انجیل لفظ یونانی است به معنی مژده و بشارت. انجیل د قرآن مجید همیشه به لفظ مفرد ذکر می شود و مفهوم آن مغایر با مفهومی است که مسیحیان از این لفظ در نظر دارند که در نظر ایشان انجیل بر مجموعه کتب جدید و همچنین بر هر یک از کتاب های چهارگانه «متی، مرقس، لوقا و یوحنا» اطلاق می گردد. باید دانست که انجیل واقعی که قرآن از آن نام برده و ویژگی آن را گفته است همان کتاب مقدس عیسی (علیه السلام) می باشد که از بین رفته و اناجیل فعلی پس از آن حضرت، بعضی به وسیله شاگردان آن حضرت و بعضی بوسیله دیگران نوشته شده اند و قدیمی ترین آنها انجیل متی است. کلیسا اناجیل چهارگانه فوق را که کاملاً با تعلیم خود کلیسا موافق و مطابق بود، انتخاب و تأیید کرد و به جز این چهار انجیل بقیه اناجیل را تحریم کرد. از جمله انجیل های تحریم شده توسط کلیسا، انجیل «برنابا» است و علت اصلی آن که کشیشان با شدت هر چه تمامتر با این انجیل مبارزه می کرده و می کنند این است که در این کتاب مکرراً و صریحاً به آمدن پیغمبر اسلام بشارت داده شده و به علاوه تصریح کرده است که عیسی به دار آویخته نشده بلکه یهودای اسخریوطی به جای او اشتهاً به دار آویخته و کشته شد و این مطلب کاملاً مخالف آنچه در اناجیل چهارگانه آمده، می باشد.

ایوب: از انبیاء مشهور خداوند است که بهترین نمونه شکیبایی، فروتنی و ایمان به خداوند است. نام حضرت ایوب (علیه السلام) در تورات («جوب Job») «به معنی باز گشت کننده است.

بابل: شهر معروف باستانی در عراق که بردو جانب رود فرات بنا شد. مردم بابل به سحر و جادوگری و ستاره شناسی معروف بودند و سحر و جادو از این مملکت به کشور سلیمان (علیه السلام) رفت. خداوند دو فرشته خود «هاروت و ماروت» را به صورت انسان مأمور ساخت که به سرزمین بابل بروند و عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند تا بتوانند خود را از شر ساحران بر کنار دارند.

بدر: نام محلی است میان مکه و مدینه که در میان دو رشته کوه واقع شده است، جانب شرقی به نام عدوه الصونی و جانب غربی را عدوه الدنیا می گفتند و سلسله کوه جنوب را اسفل می نامیدند.

بدر نام نخستین جنگ سخت میان مسلمین و قریش است که در ماه رمضان سال دوم هجرت روز جمعه یا دوشنبه، میاناران ابوسفیان و اصحاب پیغمبر (صلی الله علیه و آله) اتفاق افتاده و غلبه و پیروزی با یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود. این غزوه در تقویت روحیه مسلمانان اهمیتی بسزا داشته و شالوده پیشرفت اسلام و اعراب قریش و قبایل دیگر عرب به وسیله این غزوه محکم گردیده است.

بعل: نام بتی بود در بعلبک و این نام از نام آن بت گرفته شده است. بعلبک به زبان یونانی یعنی شهر خورشید. بعل به عنوان خدای خورشید پرستیده می شد. این بت از جنس طلا بود و قوم حضرت الیاس (علیه السلام) آن را می پرستیدند. از جمله آداب پرستش بعل، آتش افروختن در مکان های مرتفع و گذراندن قربانی های حیوانیا انسانی از آتش بوده است.

بنی اسرائیل: اسرائیل لقب حضرت یعقوب (علیه السلام) است و بنی اسرائیلیعنی نوادگان اسرائیل، یعنی فرزندان و نوادگان یعقوب (علیه السلام).

تَبَع: لقب پادشاهان یمن است چنان که فرعون لقب پادشاهان مصر، قیصر لقب پادشاهان روم و کسری لقب پادشاهان ایران بود. علت این تسمیه آن است که شاهان تبع در سیاست و زمامداری تابع یکدیگر بوده و از یک نقشه پیروی می کرده اند یا تبع پادشاهی است که ملت از وی پیروی می کنند. قرآن مجید در نابود شدن قوم تَبَع صریح است ولی از خود تبع چیزی نگفته است. برخی عقیده دارند که احتمال می رود تَبَع نام یکی از پیامبران باشد چون از ویذمی نشده و قوم تبع مانند قوم نوح (علیه السلام) و قوم ابراهیم (علیه السلام) باشد که هر دو پیامبرند و نه مثل قوم فرعون که مبعوض و ملعون است.

تورات: در لغت عبری توره و توریه تلفظ می شود و به معنی شریعت یا ناموس است. تورات کتابی بود که به صورت الواح بر حضرت موسی بن عمران (علیه السلام) نازل گردیده و آن غیر از تورات موجود است. خلاصه نظر قرآن را درباره تورات فعلی که در دست یهودیان است می توان در چهار جمله خلاصه کرد مقداری از تورات فعلی همان تورات اصلی است، قسمت دیگری از بین رفته است، مقداری بر آن اضافه شده و در آن تغییر و تبدیل رخ داده است. یهودیان تورات را بر اسفار پنجگانه یعنی سفر تکوین، سفر خروج، سفر اعداد، سفر

لاویان و سفر تثبیه، اطلاق می کنند. گاهی نیز تورات بر مجموعه کتب عهد عتیق اطلاق می گردد. به طور قطع اسفار پنجگانه بعد از فوت حضرت موسی (علیه السلام) نوشته شده است این اسفار که تورات کنونی را تشکیل می دهند تألیف شخص معینی نیستند بلکه در تاریخها و زمان های مختلف نوشته شده اند مثلاً تاریخ تألیف سفر خروج قرن نهم و تاریخ تألیف سفر تثبیه قرن هشتم و هفتم قبل از میلاد مسیح است.

ثمود: نام یکی از قبایل عرب ما قبل تاریخ است قومی وحشی که در محلی به نام وادی القری ما بین حجاز و شام سکونت داشتند. قوم ثمود بعد از قوم عاد، دارای بهترین تمدن در زمان خود بودند، از وسایل طبیعی استفاده کرده و کامیاب بودند در جلگه ها و همواری ها کاخهایی ساختند و از کوه ها و سنگها عمارت‌های تراشیدند و از یاد خدا غافل و از فساد و گناه پروایی نداشتند. حضرت صالح (علیه السلام) برای هدایت آنها مبعوث شد و هر چه تلاش کرد کمتر موفق شد و تنها عده کمی به او ایمان آوردند. معجزه حضرت صالح (علیه السلام) برای قوم ثمود، ناقه ای (شتری) بود که سرانجام به دست این قوم لجوج، کشته شد و پی گردید و به همین سبب عذاب الهی بر آنان نازل شد. عذاب آنها صاعقه آسمانی بود که تمام قوم را به هلاکت رساند.

جالوت: نام فرمانده لشکری بود که بنی اسرائیل به فرماندهی طالوت به جنگ آنها رفتند و با آن که لشکریان جالوت بسیار زیادتر از بنی اسرائیل بودند ولی بنی اسرائیل با یاری خداوند و ایمان خودشان توانستند پیروز شود. حضرت داود (علیه السلام) نیز یکی از افراد بنی اسرائیل بود که توانست جالوت را در میدان جنگ بکشد.

جبرئیل: جبرئیل لفظی است عبرانی و اصل آن جبرئیل به معنی مرد خدا یا قوت خدا است. جبرئیل فرشته وحی است و مراد از روح و روح الامین در قرآن نیز جبرئیل می باشد. جبرئیل قرآن را بر قلب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل کرده است و طبق نص صریح قرآن فرشته وحی پیک محترمی است و در نزد خدا مکانت دارد و در میان ملائک مطاع و پیش خدا امین است و حامی حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) مفسرین گفته اند جبرئیل زکریا را به تولد یحیی مژده داد و مبشر مریم به ولادت عیسی بود و او یکی از چهار فرشته مقرب خداست و از همه برتر است.

جودی: نام کوهی است که کشتی حضرت نوح (علیه السلام) بر آن نشست. برخی گفته اند که جودی کوهی است در نزدیکی موصل که با کوه های ارمنستان پیوسته است و اکراد در جوار آن زندگی می کنند. برخی دیگر عقیده دارند که کوه جودی همان کوه آرارات است که بین روسیه و ترکیه و ایران واقع است.

جهنم: جهنم به معنی خانه عذاب است، برخی آن را آتش آخرت معنا کرده اند. عده های عقیده دارند جهنم از جهنم گرفته شده است به معنی چاه عمیق و بسیار ژرف و جهنم به واسطه عمیق بودن، جهنم خوانده شده است. جهنم در استعمال قرآن، محل عذاب آخرت و وعدگاه کفار و ستمگران است. از دیدگاه قرآن جهنم و آتش آخرت زنده و با شعور است و قدرت سخن گفتن و شنیدن دارد زیرا دار آخرت، زندگی حقیقی است و حیات بر تمام جزئیات آن احاطه دارد و جهنم و آتش نیز جزء آخرت اند. بعضی از مطالب قرآنی پیرامون جهنم

1. جهنم دارای هفت دراست که هر گروهی از دوزخیان باید از یک در وارد جهنم شوند. (1)
2. جهنم دارای نگهبانان مخصوص می باشد که با اهل جهنم سخن می گویند و خطاب به منکران و مکذبان می گویند که در خواست تخفیف عذاب شما بی مورد و محال است. (2)
3. جهنم دارای مراتب و در کاتی است که منافقان در پست ترین آنها جای دارند. (3)
4. اهل جهنم نه می میرند و نه زنده هستند و هر گاه پوستشان عذاب ببیند و پخته شود، پوست دیگری جای آن را می گیرد. (4)
5. کسانی که طلا و نقره را گنج کرده و میاندوزند و در راه خدا انفاق نمی کنند در جهنم با همان طلا و نقره، پیشانی، پهلو و پشت آنان را داغ می نهند. (5)

ص: 177

1- حجر/ 43

2- زمر/ 70 تا 72

3- نساء/ 145

4- اُعلیٰ/ 11 و نساء/ 56

5- توبه/ 35

6. هیزم جهنم، سنگ و آدمی است. (1)

7. موکلان سخت گیر و غلاظ و شداد جهنم نوزده فرشته هستند که «زبانیه» نامیده می شوند. (2)

8. هر گناهکاری که به جهنم برده می شود، او را سائق و شاهدی همراهی می کند. (3)

9. هر چه از گناهکاران به جهنم وارد شود، باز هم جهنم طعمه بیشتری می طلبد. (4)

10. جهنم در روز قیامت احضار می شود. (5)

11. در آخرین طبقه جهنم درخت زقوم روئیده است که شکوفه آن گویی سر شیاطین است. (6)

12. خوراک اهل جهنم، غسلین (چرک و خون)، ضریع (نوعی خار) و زقوم (نوع گیاه بدبو، بدطعم و تلخ) و نوشیدنی آنها حمیم (آب فوق العاده داغ و سوزان) می باشد که آن را چنان حریصانه می نوشند همانند نوشیدن شترانی که به بیماری استسقا مبتلا شده اند. (7)

13. بعضی از اهل جهنم در عذاب مُخَلَّد خواهند بود، تا وقتی که آسمان و زمین برپا است عذاب خواهند کشید. باید دانست خلود به معنای بقای طولانی می باشد و به تنهایی دلیل بر ابدیت نیست مگر این که قید (ابداً) بر سر آن آورده شود مانند آیات 100 توبه، 11 طلاق، 9 تغابن، 169 نساء و 23 جن. (8)

حنیف: به معنی دین پاک فطری است در لغت قرآن. و نیز گفته اند حنیف کسی است که بردین راست است و به اسلام مایل و در آن ثابت است. حنیف کسی است که از بدی به نیکی میل کند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) صاحب ملت حنیف است که در مقابل ستاره پرستان و بت پرستان قولا و عملا قیام کرد. همه انبیاء الهی پس از ابراهیم (علیه السلام) نیز آئین حنیف داشته اند و آئین حنیف به وسیله حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) پیامبر گرامی اسلام به کمال رسید و کامل شد و دین مقدس اسلام، دین کامل حنیف است.

ص: 178

1- بقره/24

2- تحریم/6 و مدثر/30 و علق/18

3- ق/21

4- ق/30

5- فجر/24

6- صافات/62 تا 65

7- حاقه/36، غاشیه/6، دخان/43 و 44، واقعه/54 و 55

8- هود/106 و 107

حُنَین: نام بیابانی است ما بین طائف و مکه که جنگ معروف حنین در آن اتفاق افتاد و قبیله هوازن و ثقیف بر سر مسلمانان ریخته و آن را شکست دادند و عده ای از مسلمین رو به فرار گذاشتند سپس خداوند به حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) یاری رساند و آن حضرت استقامت ورزید تا بالاخره مسلمانان فاتح و پیروز شدند.

داود: یکی از انبیاء بنی اسرائیل است و پدر حضرت سلیمان (علیه السلام). کتاب او زبور نام داشته است. حضرت داود (علیه السلام) در بیان قرآن کریم: او در جوانی از لشگریان سپاه طالوت بود و در میدان جنگ فرمانده دشمن را که جالوت نام داشت کُشت. خدا به او پادشاهی و حکمت داد و از آنچه می خواست به وی تعلیم داد. به هنگام ذکر خدا کوه ها و پرندگان با او هم آواز میشدند. خدا آهن را بر او نرم کرد و دستور داد که از آهن زره های وسیع بسازد. خدا او را در حکومت و قضاوت در زمین خلیفه و جانشین خویش کرد و دستور داد که در میان مردم به حق قضاوت کند. او بنده خدا بود و در بندگی خدا و حکومت و علم و جنگ نیرومند بود. او از افضل انبیاء و صاحب کتاب بود. کفار بنی اسرائیل به زبان داود (علیه السلام) و عیسی بن مریم (علیه السلام) لعنت شدند.

ذوالقرنین: قرن به معنی شاخ است، ذوالقرنین یعنی صاحب دوشاخ. در مورد این که ذوالقرنین چه کسی است، سه نظر وجود دارد که عبارتند از: اول: بعضی معتقدند او کسی جز «اسکندر مقدونی» نیست. دوم: جمعی از مورخین و مفسرین معتقدند ذوالقرنین یکی از پادشاهان یمن بوده است. سوم: طبق این نظر ذوالقرنین همان «کوروش کبیر» پادشاه هخامنشی است.

شهرت ذوالقرنین در قرآن به خاطر اعمال و رفتار پسندیده اوست و این که او از بندگان صالح خداوند بود. یکی از مهمترین کارهای او، ساختن سدّی محکم و نیرومند بین دو کوه برای جلوگیری از حمله قوم یاجوج و ماجوج و تأمین و امنیت مردمی که در پشت آن دو کوه و در آن منطقه کوهستانی سکونت داشتند. سدّ ذوالقرنین از قطعات بزرگ آهن ساخته شد که این قطعات آهن را روی هم قرار دادند و زیر آنها آتشی درست کردند تا قطعات آهن نرم و گداخته شده و به هم جوش بخورند سپس مس ذوب شده روی سد آهنی ریخت تا آن را از نفوذ هوا و پوسیدگی حفظ کند.



ذوالکفل: ذکر نام ذوالکفل بعد از نام پیامبرانی چون اسماعیل (علیه السلام) و ادریس (علیه السلام)، در قرآن مجید، گواهی است بر پیامبر بودن او. بعضی معتقدند که او از پیامبران بنی اسرائیل است، وی را فرزند ایوب (علیه السلام) می دانند که اسم اصلیش «بشر» یا «شیر» یا «شرف» بوده است و بعضی او را همان حزقیل پیامبر، میدانند. کفل هم به معنی نصیب و بهره است و هم به معنی کفالت و عهده داری.

در مورد علت نامگذاری او به این نام، بعضی گفته اند: چون خداوند نصیب وافر از ثواب و رحمتش به او مرحمت فرمود: «ذو الکفل یا ذا الکفل» یعنی صاحب بهره وافی، نامیده شد.

بعضی دیگر گفته اند: چون او تعهد کرده بود که شب ها را به عبادت برخیزد و روزها را روزه دارد و هنگام قضاوت هرگز خشم نگیرد و بر سر این عهد و پیمان باقی ماند این لقب به او داده شد. حزقیلی یعنی دارنده عبا یا رداء. عده ای گفته اند ذوالکفل همان حزقیل است که بخت النصر او را با عده زیادی از بنی اسرائیل به اسارت به بابل برد، ذوالکفل همان جا بود تا این که رحلت کرد. در زمانی که در بابل بود، بخت النصر او را با زنجیر زندانی کرد و او با کمال شکیبایی، این آزار بابلیان را تحمل کرد. قبر او در جایی میان نجف و حله، در عراق است.

ذَوَالنُّون: نون به معنی ماهی بزرگ است یا به تعبیر دیگر نون به معنی وال یا نهنگ است. حضرت یونس (علیه السلام) به ذوالنون ملقب شد. ذوالنون یعنی دارنده ماهی، یونس نام یکی از پیامبر الهی بود و چون قومش او را نپذیرفتند از آنها رنجید سوار کشتی شد تا به جایی دور برود، هوا طوفانی شد و اهل کشتی او را به دریا انداختند و ماهی بزرگی او را بلعید، و این تنبیه الهی بود برای یونس چون صبر و استقامت به خرج نداد.

رمضان و ليله القدر: رمضان نام ماه نهم از ماههای هجری قمری (عربی) است، ماهی که روز بهر آن بر مسلمین واجب است، ماه نزول قرآن. رمضان از رمض به معنی شدت تابش آفتاب بر خاک است. علت این تسمیه آن است که عرب نام ماه ها را با زمانی که در آن واقع شدند نام گذاری کردند. ليله القدر، یعنی شب تقدیر، شب اندازه گیری، شب تعیین بعضی از اشیاء، شب سرنوشت و اندازه گیری حوادث آینده. قرآن در شب قدر نازل شده و شب قدر در ماه رمضان است. شب قدر در بیان قرآن شبی است که در آن شب، قرآن به صورت دفعی بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد. شب قدر شبی است که از هزار

ماه برتر و بهتر است. شبی است آکنده از سلامت و خیر و رحمت تا طلوع صبح. شب قدر به این جهت قدر نامیده شده که جمیع مقدرات بندگان در تمام سال در آن شب تعیین می شود. طبق آیات قرآن در شب قدر امور از هم متمایز و منفصل می شوند و تقدیرات از هم جدا و روشن می شوند و این که شب قدر همیشه وجود دارد. امام باقر (علیه السلام) فرموده: (در شب قدر به ولی امر (امام و پیامبر هر عصر) تفسیر امور سال به سال نازل می شود) و نیز می فرمایند: (در شب قدر هر شیء تا شب قدر آینده در آن سال مقدر و معین شود، از خیر، شر، طاعت، گناه، ولادت، مرگ و روزی و هر چه در آن سال تقدیر شده حتمی است و خدا را در آن مشیت است) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرمایند: (عبادت شب قدر در سرنوشت نیکویی یک ساله تأثیر بسزایی دارد).

روم: امپراطوری بزرگی بود و بر متصرفات وسیعی در آسیا و اروپا و آفریقا حکومت داشت و ایتالیا نیز قسمتی از آن محسوب می شد. میان آنها (رومیان) و اهل فارس (ایرانیان) جنگهای بزرگی واقع شده است. مخصوصاً در نواحی شام که نزدیک به حجاز بود، جنگی رخ داد که با شکست رومیان تمام شد و قرآن خبر داد که روم پس از مغلوب شدن در عرض سه تا نه سال پیروز خواهد شد. مشرکان دوست داشتند که فارس بر روم غلبه کند، چون فارس بت پرست بودند، و مسلمانان دوست داشتند که روم بر فارس پیروز گردد چون روم اهل کتاب بودند. غلبه و پیروزی نصیب فارس شد، مشرکان خوشحال و مسلمانان غمگین گشتند، در این وقت خدا آیه «غلبت الروم» را نازل فرمود و باعث تسلیت خاطر مسلمانان شد و این نوید را به آنان داد که همانگونه که روم مغلوب در کمتر از ده سال غلبه خواهد یافت مسلمانان نیز بر مشرکان غالب خواهند شد.

زبور: از آیات قرآن به دست می آید که زبور نام کتاب حضرت داود (علیه السلام) است. زبور در زبان اعراب جنوبی به معنی نوشته و کتاب است و جمع مکسر آن زُبور می باشد.

بعضی از تمثیلاتی که در قرآن موجود است در زبور هم وجود دارد از جمله تمثیل کلمه طیبه به «شجره طیبه» و تمثیل کلمه خبیثه به «شجره خبیثه» و همچنین تشبیه زندگانی این جهان به کاه که باد به آسانی می پراکند. همچنین کلمات و حروفی در زبور هست که برای مفسرین مبهم مانده، نظیر حروف مقطعه قرآن. این قبیل مشابهاً ما را به این معنی هدایت می کند که قرآن وزبور و دیگر کتب آسمانی

همه ناشی از مصدر الهی هستند. البته واضح و آشکار است که در حال حاضر تنها کتاب آسمانی که هیچ گونه تحریفی در آن رخ نداده قرآن کریم است و سایر کتب آسمانی همه مورد تحریف قرار گرفته اند و این موضوع از آیات قرآن به آسانی روشن می شود از جمله از آیات 13 و 41 سوره مائده.

زبوری که فعلا در دست است و مورد استناد یهودیان و مسیحیان می باشد شامل صد و پنجاه مزمور است که به پنج کتاب تقسیم می گردد و هفتاد و سه مزمور آن را به داود (علیه السلام) نسبت می دهند و بقیه را به اشخاص دیگریا به مؤلفین مجهول. به زبور، مزامیر داود هم گفته می شود.

زکریا: از انبیای مشهور بنی اسرائیل است. زکریا در زبان عبری «زاخاری» نامیده می شود و معنی این نام آن است که خدا او را یاد می کند.

قرآن مجید از زکریا تحت دو عنوان یاد کرده است، یکی کفالت مریم و دیگری بشارت به تولد حضرت یحیی (علیه السلام) و مفاد این دو عنوان در قرآن و انجیل لوقا باب اول به هم نزدیک است. طبق آیات قرآن چون مادر مریم، او را به خدمت معبد بیت المقدس برد، برای تکفل و سرپرستی مریم قرعه کشیدند تا بالاخره کفالت مریم به عده زکریای نبی واگذار شد. هر وقت زکریا پیش مریم می آمد در نزد او رزقی بخصوص می دید. زکریا می گفت: این از کجاست؟ و مریم می گفت: از جانب خدا.

در مورد استجاب دعای زکریا درباره فرزند، در قرآن چنین آمده است: این خبر رحمت پروردگار با بنده خویش، زکریا است. آن دم که خدایش را نهانی ندا کرد و گفت: پروردگارا من استخوانم سست شده و سرم از پیری سپید گشته و در دعا کردن شقی و دست خالی نبوده ام در گذشته من دعا کرده ام و تو اجابت فرمودهای. من از بعد خویش از اقوام و اقربایم، بیم دارم و زخم گذشته از پیری همواره نازا بوده است. مرا به قدرت خویش فرزندی عطا فرما که از من و از خاندان یعقوب (طرف مادر) ارث برد و او را پسندیده گردان. خطاب رسید: ای زکریا ما تو را مژده پسری می دهیم که نامش یحیی است و از پیش، همنامی برای او قرار نداده ایم. زکریا گفت: خدایا برای من نشانه ای تعیین کن. ندا آمد: نشانه آن است که تو سه شب تمام توانی با مردم سخن بگویی.

زید: مراد از زید در قرآن، زید بن حارثه، پسر خوانده رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است. پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دختر عمه خویش، زینب بن جحش را برای زید به همسری گرفت. اما این ازدواج دیر نپائید و بر اثر ناسازگاریهای

اخلاقی میان طرفین منجر به طلاق شد، هر چند پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصرار داشت که این طلاق رخ ندهد، اما رخ داد. سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله) برای جبران این شکست زینب در ازدواج، او را به فرمان خدا به همسری خود برگزید. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این عمل یکی از رسومات جاهلی را شکست، عرب جاهلیت، پسرخوانده را مانند پسر خود می دانستند و زن پسرخوانده را بر خود حرام می دانستند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) با این کار، عم حکم پسرخواندگی را در اسلام لغو کرد.

بعد از ازدواج خدیجه با پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خدیجه برده ای به نام زید خریداری کرد و آن را به پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخشید، پیامبر هم او را آزاد و فرزند خوانده خود کرد. بعد از ظهور اسلام، زید مسلمانی مخلص و پیشتاز شد و موقعیت ممتازی در اسلام پیدا کرد. او یکی از فرماندهان لشکر اسلام در جنگ موته شد و در همان جنگ شربت شهادت نوشید.

سامری: اصل لفظ سامری در زبان عبری (شمری) است بنابراین، این لفظ کوچکترین ارتباطی با شهر «سامره» ندارد. سامری مرد خودخواه و منحرف و در عین حال با هوش بود که با جرأت و مهارت مخصوص با استفاده از نقاط ضعف بنی اسرائیل توانست چنان فتنه عظیمی که سبب گرایش اکثریت قاطع بنی اسرائیل به بت پرستی بود، ایجاد کند. موسی (علیه السلام) به اتفاق نمایندگان بنی اسرائیل به میعادگاه طور در صحرای سینا رفتند، برنامه این بود که حضرت موسی (علیه السلام) برای گرفتن احکام تورات، به کوه طور برود و گروهی از بنی اسرائیل نیز او را در این مسیر همراهی کنند تا حقایق تازه ای درباره خداشناسی و وحی در این سفر برای آنها آشکار گردد. ولی از آنجا که شوق مناجات با پروردگار و شنیدن وحی در دل موسی شعله ور بود، او با سرعت این راه را پیمود و قبل از دیگران، تنها به میعادگاه پروردگار رسید. خدا سی روز برای نزول تورات بر موسی وعده کرده بود و آن را با ده روز دیگر تکمیل کرد.

موسی وقت رفتن، برادرش هارون را در جای خود گذاشت. چون سی روز گذشت و موسی نیامد سامر از این جریان استفاده کرد و از زینت آلات فرعونیان مجسمه گوساله‌های ساخت که صدایی همچون گوساله داشت. آن گاه بنی اسرائیل را به پرستش مجسمه دعوت کرد، بنی اسرائیل که این صحنه را دیدند، ناگهان همه تعلیمات توحیدی موسی را فراموش کردند و گوساله پرست شدند. موسی (علیه السلام)،

سامری را از بنی اسرائیل طرد کرد و به او گفت تو باید پیوسته تنها زندگی کنی. سامری در اثر طرد شدن به مرض عقام مبتلا شد هر که به او نزدیک می شد به شدت تب می گرفت و می گفت به من دست نزنید. و به قولی دچار وسواس شدید شد از همه می ترسید و می گریخت و فریاد می زد: لا مساس (به من دست نزنید). این عذاب الهی، مطابق با جنایت او بود، همان طور که عده ای را از خدا جدا کردی باید از مردم (جامعه) جدا گردی.

سباء: نام قومی است که حضرت سلیمان (علیه السلام) به دیارشان لشکر کشید و در اثر نافرمانی از دستور پیامبران، سدشان شکست و خانه هاشان ویران شد، سد مأرب شکسته شد و سیل بر قوم سباء جاری شد. از آیات قرآن بدست می آید که قوم سباء دارای حکومت بودند و زنی بر آنها سلطنت می کرد و نیز آفتاب پرست بوده اند. آنها ساز و برگ قوی داشتند و ملکه ایشان بدست حضرت سلیمان (علیه السلام) ایمان می آورد. قوم سباء در ناز و نعمت بسر می برده و در عین حال مردمانی ناسپاس و بد کار داشته است که به توصیه پیامبران خود توجهی نداشتند، و در اثر این ناسپاسی سیلی بنیان کن هستی آنها را از بین برد و خودشان نیز به نحو عجیبی تار و مار شدند. باید دانست اهل سدّی که شکست و مردمی که سلیمان (علیه السلام) به دیارشان لشکر کشید هر دو از قوم سباء هستند ولی ظاهراً غیرهم بوده اند و دو قضیه در دو زمان متفاوت اتفاق افتاده است. مسکن قوم سباء سرزمین فعلی بوده و در آن روزگاران بسیار مترقی و پیشرفته بوده است.

سلسبیل: اهل بهشت از چشمه ای در بهشت سیراب می شوند که سلسبیل نام دارد. سلسبیل چیز نرم را گویند که کلفتی در آن نباشد.

سلیمان: از انبیاء معروف بنی اسرائیل و پسر داود نبی (علیه السلام) است. طبق آیات قرآن کریم، سلیمان (علیه السلام) پیامبری است صاحب وحی و در ردیف سایر پیامبران، گرچه شریعت مستقل نداشته و مروج احکام تورات بوده است. خداوند به وی علم و حکمت آموخته بود، او زبان پرندگان را می دانست. سلیمان (علیه السلام) سلطنت وسیعی داشته، باد و شیاطین مسخر او بودند و به واسطه این تسخیر و نیز دانستن زبان پرندگان و حشرات و وسعت ملک داشت.

از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که: «سلیمان به جن دستور داد برای او قبهای از شیشه ساختند. او در قبه به عصا

تکیه و کار جن را تماشا می کرد. ناگاه ملک الموت آمد و جان سلیمان را ایستاده گرفت، او یک سال تمام چنین ماند تا خداوند موریانه را مأمور خوردن عصای او کرد» در اثر شکستن عصا، سلیمان (علیه السلام) به زمین افتاد و مردم پی بردند که او از چندی پیش مرده است.

سُواع: نام بت قبیله همدان است که در کشور یمن می زیسته اند. برخی گفته اند سواع نام بت هذیل بن مدرکه بن مضر بوده است. و به قولی، مردانی صالح نزد حضرت نوح (علیه السلام) می زیسته اند چون وفات کردند قوم آنان صورت های آن مردان (که پنج تن بوده اند) را به عنوان یادگاری و یا به تحریک ابلیس ساختند و نزد خود نگاه داشتند. چون مدتی گذشت این صور مورد پرستش مردم واقع شدند. حضرت نوح (علیه السلام) به مبارزه با بت پرستی برخاست، اما پس از نوح، عبادت بتان و پرستش صور به اقوام عرب انتقال یافت. پس از غلبه اسلام، پیامبر (صلی الله علیه و آله) عمرو بن عاص را مأمور شکستن سواع کرد، گویند در آن زمان، بت سُواع به صورت زنی ساخته شده بود.

سینا: شبه جزیره ای است ما بین مدیترانه و کانال سوئز و فلسطین و خلیج عقبه، همچنین سینا نام کوهی است در آن شبه جزیره که بنا به قولی کوه سینا همان کوه حوریب است. بنا به قول دیگر سینا و حوریب نام دو کوه است که سینا محل بعثت موسی (علیه السلام) است و حوریب محل نزول الواح تورات، در قول اول محل بعثت موسی و نزول الواح یکی است و آن همان کوه سینا است. مراد از سینین، نیز همان سینا است و این دو لفظ به یک معنا اند.

شعری: شعرایمانی ستاره درخشنده ای است واقع در صورت فلکی کلب اکبر که از درخشنده ترین ستارگان ثوابت است. طلوع این ستاره در ماه جوزا و در زمان شدت گرما است. فاصله این ستاره از زمین پانصد هزار برابر فاصله خورشید با زمین است و تشعشع آن چهل برابر خورشید. حجم آن به اندازه زمین، وزن آن به اندازه خورشید و فشردگی ذرات آن پانصد هزار برابر از چگالی آب زیادتر است. اگر این ستاره در فاصله خورشید از زمین بود، زمین و اهل آن را می سوزاند. این ستاره به علت درخشندگی، برای نادانان معبود واقع گردیده بود و عده ای این ستاره را پرستش و حتی برای آن سگ قربانی می کردند. باید دانست که در صورت فلکی کلب صغیر نیز ستاره ای به نام شعرای شامی وجود دارد که نسبت به شعرایمانی کم فروغتر است.

شیطان: شیطان به معنی دور شده، رانده شده و متمرّد است. شیطانیا ابلیس، وجودی که با دانش میل به بدی دارد. طبق آیات قرآن و روایات متواتر ائمه (علیه السلام) واضح است که شیطان از نوع جن است و از ملائکه نبوده است. با آن که شیطان در جمع ملائکه بوده ولی هیچ کاری از آسمان را مباشرتنداشت، و آن گاه که از فرمان خدا مبنی بر سجده به آدم، سر باز می زند، از بارگاه الهی بیرون رانده می شود. شیطان وصف است نه اسم خاص، و به مناسبت دوری از خیر و رحمت حق تعالی وصف شیطان بر آن جن اطلاق شده است. حدود تسلط شیطان و شیاطین فقط وسوسه قلبی و بهتر نمایاندن بدیها و بالعکس است و جز این تسلطی ندارند. شیطان در گمراه کردن بشر تنها نیست بلکه تمام ارواح شریره از ابلیس که رئیس آنها است پیروی می کنند و اینان شیاطین خوانده می شوند. در قرآن کریم گاهی به انسان های دور از حق و متمرّد نیز شیطان گفته شده است.

شعیب: نام یکی از پیامبران معروف الهی است. که بر مردم مدین مبعوث شد، که پس از تبلیغات طاقت فرسا، عده ای به او (شعیب علیه السلام) ایمان آوردند و دیگران او را تکذیب کردند. سرانجام او و مؤمنان از عذاب الهی نجات یافته و دیگران به خشم و عذاب الهی گرفتار شدند، ابر عذاب در آسمان ظاهر شد و رعد و برق مهیبی به وجود آمد به طوری که مردم از شدت صدای رعد به لرزه افتاده و بی جان شدند.

دختر حضرت شعیب (علیه السلام)، همسر موسی (علیه السلام) است. نام شعیب (علیه السلام) در تورات فعلی، رعویل است که دختر خویش را به موسی (علیه السلام) داد.

صابئین: یا فرقه مغتسله (غسل کننده)، فرقه ای بودند که دین آنها آمیزه ای از ستاره پرستی و کیش مسیحی بود. صابئان در اصل اهل توحید بوده و در ردیفیهود و نصاری بودند ولی به تدریج به بت پرستی و پرستش کواکب گرائیدند. برخی گفته اند که صابئین حقیقی که در قرآن در ضمن اهل کتاب آمده اند، معتقد به دین الهی بوده اند و صابئین حرانی ستاره پرست و مشرک بوهاند. صابئین های ساکن در کنار کارون و کنار دجله و فرات خود را پیروان حضرت یحیی بن زکریا (علیه السلام) می دانند. ولی در قرآن مجید نام از پیامبر صابئین نیامده است.

صالح: نام یکی از پیامبران عظیم الشان الهی است که بعد از نوح (علیه السلام) و قبل از ابراهیم (علیه السلام) مبعوث شد. صالح (علیه السلام) بر قوم ثمود مبعوث گردید که قومی بت پرست بودند. صالح (علیه السلام) هر چه بیشتر

تبلیغ و تلاش می کرد، گوش شنوا کمتر می یافت. معجزه حضرت صالح (علیه السلام) برای قوم خود ناقه بود. قوم صالح (علیه السلام) به او گفتند به تو ایمان نمی آوریم تا از این سنگ شتری حامله (ناقه یعنی شتر ماده) برای ما بیرون آوری، آن سنگی بود که قوم ثمود آن را تعظیم و پرستش می کردند و هر سال نزد آن جمع شده و قربانی می کردند. همان طور که خواسته بودند خدا ناقه ای از آن سنگ بیرون آورد. خدا به صالح وحی نمود به آنها بگو: خدا آب را روزی برای شما و روزی برای ناقه قرار داده است. ناقه در نوبت خود همه آب چشمه را می نوشید و در آن روز همه آن قوم از صغیر و کبیر از شیر او می خوردند. ولی آخر کار قوم ثمود به خاطر مخالفت با پیامبر (صلی الله علیه و آله) و این که قومی لجوج و کافر بودند ناقه که حیوانی مفید برای آنها بود را کشتند و سرانجام به خاطر لجاجت و نافرمانی دچار عذاب الهی شدند.

صفا: صفا و مروه نام دو کوه کوچک در مکه است که امروز بر اثر توسعه مسجدالحرام در ضلع شرقی مسجد در سمتی که حجرالاسود و مقام ابراهیم قرار دارد، می باشد. صفا به معنی سنگ صاف و مروه به معنی سنگ های نرم است و به قولی به معنی سنگریزه ها است. فاصله این دو کوه تقریباً 420 متر است که حاجیان میان این دو کوه که رو به روی یکدیگر قرار دارند عمل سعی را انجام می دهند، همان گونه که هاجر برای یافتن قطره آبی برای طفل شیرخوار خود اسماعیل فاصله دو کوه صفا و مروه را هفت بار پیمود و در آخرین لحظات که طفل او شاید آخرین دقایق عمرش را طی می کرد به خواست و اراده خدا چشمه زمزم از نزدیک پای اسماعیل جوشید و آنها را زندگی دوباره بخشید.

طاغوت: مراد خدایان دروغین و مردمان متجاوز و طاغی است. طاغوت، هر متجاوز و هر معبود جز خداست، بر شیطان، کاهن، ساحر، طاغیان انس و جن و بت ها نیز اطلاق می شود.

طالوت: نام فرماندهی است که بنی اسرائیل از طرف خدا به واسطه بعضی از پیامبران آنها، تعیین گردید. ابتدا بنی اسرائیل از پذیرفتن طالوت به عنوان فرمانده لشکر سرباز زدند چون او فرد ثروتمندی نبود. ولی به خواست خداوند تابوت عهد که برای بنی اسرائیل بسیار مهم و مایه آرامش خاطر آنها بود و شامل یادگاری هایی از آل موسی و آلهارون بود، نشانه تأیید طالوت از سوی خداوند قرار گرفت و بنی اسرائیل او را پذیرفتند. طالوت با لشکریان خویش برای جهاد با حاکم ستمگری به نام جالوت به راه افتادند



و در کناری مورد آزمایش خداوند قرار گرفتند و تنها 313 نفر از لشکر طالوت توانست پیروز از آزمایش الهی بیرون آید. بالاخره لشکر طالوت در جهاد پیروز شد و داود(علیه السلام) که یکی از لشکریان طالوت بود در میدان نبرد جالوت را کشت. طالوت از اولاد بنیامین بن یعقوب بود و او را به واسطه طول قامتش که بسیار بلند بود طالوت گفته اند.

طُور: مراد از طور، مطلق کوه است. در دو محل طور همراه سینین و سینا آمده است که در این حالت طور اسم کوهی است که خدا در آن با موسی(علیه السلام) مناجات کرد.

طُوی: یعنی در نور دیده، پیچیده. نام وادی مقدس و جای مناجات حضرت موسی(علیه السلام) است و چون محل آمدن وحی به موسی(علیه السلام) می باشد حتما قسمتی از صحرای سینا است.

عاد: قوم حضرت هود(علیه السلام) است. قوم عاد در سرزمین احقاف در جنوب عربستان سکونت داشتند. آنها به جز هود، پیامبران دیگر نیز داشتند. آن ها مردمانی بت پرست بودند که قیامت را انکار می کردند. آنان مردمانی قوی هیکل و مرقه بودند، که چون در ضلالت و گمراهی خویش اصرار ورزیدند به عذاب الهی گرفتار شدند و بادی سرد و سوزان برایشان وزیدن گرفت که هفت شب و هشت روز ادامه داشت، بدنهایشان را چون چوب خشک کرد و خونهایشان را منجمد، تا همه از بین رفتند.

عدن: به معنی استقرار است. همه موارد استفاده این کلمه درباره بهشت است. باغ عدن پیش از هبوط، مسکن آدم و حوا بود که در بعضی از احادیث تصریح شده که بهشت موعود و فردوس وعده شده به نیکوکاران غیر از جنت عدن، مسکن آدم و حوا است چون فردوس موعود در آسمان و جنت عدن در روی زمین است.

عرب: طایفه ای از مردم اند، خلاف عجم و عجم هر غیرعرب است از هر نژاد و قومی. به عرب شهرنشین، عربی گویند و به عرب بادیه نشین، اعرابی گویند.

مسکن اولیه عرب به عقیده بعضی شمال آفریقا و حدود نیل بوده و به عقیده برخی دیگر آنان در ساحل فرات سکونت داشته اند و به تدریج به طرف جنوب مهاجرت کردند. عده ای هم معتقدند که در زمان بسیار قدیم عرب در شبه جزیره عربستان ساکن بوده است. در هر صورت عربها از نژاد سامی هستند و نسبت خود را به سام بن نوح می رسانند. عرب را به سه طبقه تقسیم می کنند:

1. عرب باند، که آثارشان به کلی از میان رفته و فقط چند قصه و افسانه از ایشان به یادگار مانده است. دو قوم عاد و ثمود که قرآن از ایشان یاد کرده و نیز قوم جدیس و طسم و عمالقه از این طبقه اند.

2. عرب عاربه، این طبقه از حوزه فرات به جنوب عربستان مهاجرت کرده و در یمن تشکیل دولتی و حکومت دادند. عرب عاریه، بنی قحطان نیز نامیده می شوند. و اکنون در تمام شبه جزیره پراکنده شده اند.

3 عرب مستعربه، حضرت ابراهیم (علیه السلام) پسر خود اسماعیل را که از هاجر بود در مکه مسکن داد و اسماعیل با بنی جرهم وصلت کرد و عرب مستعربه که بنی عدنان خواندن می شوند از نسل او هستند.

عَرم: در مورد این کلمه چند قول وارد شده است: یکی آن که عَرم نام وادی و دره مخصوصی در سبأ است. دوم عَرم به معنی موش های بزرگی است که سد مأرب را ویران ساختند و با شکستن سد باعث جاری شدن سیل شدند، این نوع موشها در عربی خُلد نامیده می شود. سوم آن که این کلمه به معنی باران شدید است. که در هر سه قول عَرم مربوط به قوم سبأ است.

عُزّی: نام یکی از بزرگترین بت هایی است که از طرف عرب، مخصوصاً قبیله قریش پرستیده می شد. بتکده عُزّی در وادی نخله شامیه میان راه عراق و مکه بود و احترام آن را با حرم کعبه برابر می دانستند. چون اسلام در عربستان منتشر شد و سال فتح مکه فرا رسید، پیامبر گرامی اسلامی (صلی الله علیه و آله) خالد بن ولید را مأمور ساخت تا به طرف بتکده عزی رود و آن را ویران سازد.

عُزیر: نام شخصی است که یهود او را پسر خدا می دانستند (1)، در قرآن راجع به هویت عزیر مطلبی نیامده است ولی ظاهراً عزیر همان است که در تورات عزرا نامیده شده و در تورات فعلی کتاب هست به نام کتاب عزرا مشتمل بر ده باب. عزرا کسی است که پس از مراجعت از بابل مقداری از کلمات تورات را پیدا و بازنویسی کرد.

عمران: در قرآن مجید، عمران، پدر مریم (علیها السلام) معرفی شده است و منظور از آل عمران، خاندان حضرت مریم (علیها السلام) می باشد. در تورات پدر حضرت موسی (علیه السلام) عمران معرفی شده است.

عیسی: از انبیاء بنی اسرائیل است. مادر حضرت عیسی (علیه السلام)، مریم (علیها السلام) است. خداوند عیسی (علیه السلام) را آیت و رحمتی از سوی خود برای مردم معرفی می کند. عیسی (علیه السلام) در نوزادی و در

ص: 189

گهواره سخن می گوید و خود را چنین معرفی می کند: من بنده خدایم مرا کتاب داده و پیغمبرم کرده است و هر کجا که باشم با برکتی  
نموده و... (1) از جمله معجزات حضرت عیسی (علیه السلام) می توان موارد زیر را بیان کرد:

از گل، شکل مرغی ساخت و در آن دمید و به اذن و فرمان خدا آن تکه گل، مرغی شد و جاندار گشت. کور مادر زاد و برص زاده (برص  
یک نوعی بیماری پوستی است) را به اذن خدا شفا می داد و مرده ها را به آن خدا زنده می کرد.

عیسی (علیه السلام) در زائیده شدن و مادرش در زائیدن بی شوهر، نشانه قدرت بی پایان خدا هستند. (2) عیسی (علیه السلام) به ظهور  
پیامبری بعد از خود به نام احمد بشارت داده است (3)، عیسی از مقربان درگاه خدا و از راهنمایان توحید و دارای جاه و شرف در دنیا و  
آخرت است. (4)

نصاری یا مسیحیان از دیدگاه قرآن در مسأله توحید و عقیده به حضرت عیسی (علیه السلام) به سه گروه تقسیم شده اند که این سه گروه به  
نوعی از توحید خالص به دور هستند.

گروه اول: عده ای از نصاری عقیده دارند که عیسی (علیه السلام) خداست و ظهور این سخن در این است که عیسی (علیه السلام) و خدا  
یکی است. (5)

گروه دوم: عده ای از نصاری عقیده دارند که عیسی (علیه السلام) فرزند خداست. (6)

گروه سوم: عده ای از نصاری عقیده دارند که عیسی (علیه السلام) یکی از سه خداست، اینان قائل به تثلیث اند. مراد از سه خدا، خدا و روح  
القدس (جبرئیل، فرشته وحی) و عیسی (علیه السلام) می باشند. (7)

این سخنان باطل و خرافه پس از حضرت عیسی (علیه السلام) رونق گرفت زیرا ساحت مقدس آن حضرت از این گونه دعاوی پاک و منزّه  
است. (8)

ص: 190

1- مریم / 17 تا 33

2- مؤمنون / 50

3- صف / 6

4- آل عمران / 45

5- مائده / 17

6- توبه / 30

7- نساء / 171 و مائده / 73

8- 8 مائده / 116

نصاری معتقدند که هر کس که بر دار آویخته شود ملعون است. آن گاه اصرار دارند که عیسی (علیه السلام) به دار آویخته شد و قتل او با آن وضع کفاره گناهان بشر است و او فدیه گناهان بشریت است. ولی واضح و آشکار است که موضوع فلاء و کفاره گناهان بودن عیسی (علیه السلام)، افسانه ای بیش نیست و با موازین عقل و شرع هیچ گونه سازگاری ندارد و به تصریح قرآن مجید عیسی (علیه السلام) نه به دار آویخته شده و نه به دست یهود کشته شد و کسی شبیه عیسی (علیه السلام) بود که به دار آویخته شد. (1) طبق روایات متواتر شیعه و سنی مسلم آن است که هنگام ظهور حضرت مهدی (عج)، حضرت عیسی (علیه السلام) نازل خواهد شد.

اصل عیسی در زبان عبرانیسوع (یسوع) به معنی نجات دهنده است مسیح لقب حضرت عیسی (علیه السلام) در عبرانی مشیحا است به معنی مبارک.

فرعون: لقب پادشاهان مصر است، (فه درع) به معنی پسر خورشید، فرعون در زبان قبطی به معنی تمساح می باشد. این کلمه در قرآن مجید، در داستانهای بنی اسرائیل و موسی به چشم می خورد. گفته شده فرعون که بنی اسرائیل را شکنجه و عذاب می کرد و موسی را به فرزند پذیرفت و پسران بنی اسرائیل را به خاطر خوابی که دیده بود می کشت، نامش رامسس دوم بود و فرعون که حضرت موسی و هارون برای هدایت او مبعوث شدند فرزند رامسس دوم، منفتاح نام داشت که در دریای سرخ با لشکریانش غرق شد. فرعون ادعای الوهیت می کرد و خود را بالاترین خدایان می دانست.

قارون: مردی است از یهود و از قوم موسی (علیه السلام)، که برخی گفته اند او پسرخاله موسی (علیه السلام) بود. قارون با آن که از بنی اسرائیل بود ولی در نزد فرعون مقام عالی داشته است، او در بدکاری در ردیف فرعون و هامان بود، هامان وزیر فرعون و قارون خزانه دار فرعون بود. قارون ثروت بسیار زیادی داشت و خود را شایسته و لایق آن همه ثروت می دانست. او ثروت خویش را به رخ مردم می کشید و آن را مایه فساد قرار داده بود. چنین مردی لایق آن بود که از بین برود و ضعف و زبونی خود را در مقابل قدرت خداوند بالعیان ببیند. لذا به خواست خدا، در یک تکان و زلزله زمین دهان باز کرد و او و خانه اش را فرو برد.

قرآن: برخی قرآن را از ریشه «قرن» دانسته اند و در این نظر چون مجموعه آیات قرآنی به یکدیگر مقرون می گردند و به هم می پیوندند، قرآن نامیده می شود.

ص: 191

ولی حق این است که قرآن مأخوذ از «قراء» می باشد به معنی خواندن قرآن به کتاب حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) گفته می شود. قرآن کتابی است خواندنی و باید آن را خواند و در معنایش دقت و تدبر نمود و آن را راهنمای زندگی خود قرار داد و مهمتر از همه باید به همه محتوای آن به عنوان و حیالهی و سخن خدا ایمان داشت. خود قرآن به خواندن آن کاملاً اهمیت می دهد. (1)

نام های دیگر قرآن عبارتند از: فرقان، تنزیل، ذکر و کتاب، البته قرآن علاوه بر این نام ها دارای صفات گوناگونی است از جمله: حکمت، حکیم، نور، مبین، مجید، کریم، تبیان، عزیز، هدی، شفا و رحمت. قرآن معجزه پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) است و بشر از آوردن نظیر آن عاجز و ناتوان است و این موضوع در خود قرآن نیز بیان شده. (2)

در مورد جهات اعجاز قرآن که اجتماع آنها بشر را از آوردن مانند آن عاجز کرده می توان موارد زیر را برشمرد:

1. اشتغال قرآن بر نظم و وزن عجیب و اسلوبی که غیر از اسلوب بلغاء و فصحا است و در آن زمان معمول نبود و کاملاً بدیع و بی سابقه است.

2. بلاغت قرآن که هیچ وقت هیچ بلاغتی به آن نرسیده و احدی از اهل بیان در این موضوع شک ندارد.

3. اشتغال قرآن بر اخبار غیبی نسبت به گذشتگان و نسبت به آیندگان

4. سلامت قرآن از اختلاف و تعارض و تناقض در طول مدت 23 سال نزول آن.

5. اشتغال قرآن بر علوم الهیه و عقاید دینیه و احکام و فضایل و اخلاق و قواعد سیاسی و مدنی.

6. هیچیک از گفته های قرآن قابل نقض و ابطال نیست و هر چه گفته همیشه حق و صدق بوده و خواهد بود.

7. در قرآن مسائلی مطرح و تحقیق شده که بر بشر آن روز مجهول بود و امروزه آشکار شده و نیز مطالب و مسائلی در آن وجود دارد که هنوز برای بشر مخفی است.

ص: 192

---

1- نمل/92 و مزمل/4 و 20

2- اسراء/88 و طور/34 و بقره/22 و 23 و یونس/38 و هود/13 و 14

8. تحریف ناپذیری قرآن، با گذشت زمان بسیار زیادی که از نزول قرآن می گذرد کوچکترین تحریفی در قرآن راه نیافته است. تحریف دو گونه است یا قرآن فعلی که در دست ماست چیزی اضافه بر قرآن پیامبر (صلی الله علیه و آله) دارد که این غیر ممکن است چون قرآن معجزه است و کسی نمی تواند همانند آن را بیاورد حتییک سوره. یا قرآن فعلی نقیصه است و مقداری از آن از بین رفته که مطمئنا این نوع تحریف نیز در قرآن راه نیافته است چون:

1. قرآن خود می گوید خداوند قرآن را نازل کرده و حتما حافظ و نگهدارنده آن است. (1)

2. قرآن کتاب با عزتی است که نه حالا و نه در آینده باطل بر آن راه ندارد. (2)

3. حدیث متواتر و معتبر تقلین و جوب تمسک به قرآن را ایجاب می کند و تمسک به کتاب منحرف معنایی ندارد.

4. قرآن کریم اوصافی برای خود بیان می دارد که آن اوصاف در قرآن فعلی وجود دارد.

5. اهتمام و تلاش مسلمین در حفظ و تألیف و تعلیم قرآن. قرآن شامل صد و چهارده سوره، شش هزار و دو بیست و سی شش آیه، هفتاد و شش هزار و چهارصد و چهل و دو کلمه و سیصد و بیست و شش هزار و ششصد و هفتاد و یک حرف می باشد. آیات و سوره هایی از قرآن که در مدینه بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده اند آیات یا سوره های مدنی و آنهایی که در مکه نازل شده اند را مکی می گویند. در قرآن آیات محکم، متشابه، ناسخ و منسوخ وجود دارد. سوره بقره با داشتن 286 آیه بزرگترین سوره قرآن و سوره کوثر با داشتن 3 آیه کوچکترین سوره قرآن است.

قریش: نام قبیله بزرگی از عرب که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از تیره بنی هاشم، از این قبیله است. از آنجا که مکه و اطراف آن برای کشاورزی مناسب نبود، قبیله قریش (که ساکن مکه بودند) به بازرگانی پرداختند

ص: 193

1- حجر/9

2- فصلت/41 و 42

و این شغل یکی از علل ترقی فرهنگی آنها شد. گاهی به سوی یمن می‌رفتند و زمانی به شام، و به سبب مراوده و آشنایی با اقوام غیرعرب، افکار و اطلاعات آنان نسبت به دیگر اعراب روشن تر شد.

کعبه: از کلمه کعب به معنی برآمدگی و بالا آمدن است، هر اطاق مربع شکل و چهار گوش را کعبه می‌گویند، خانه خدا را هم به همین دلیل کعبه می‌نامند. کعبه (خانه خدا) با سنگ های سخت و کبود رنگ بنا شده است و ارتفاع آن به 15 متر می‌رسد. درب آن از زمین 2 متر فاصله دارد و در زاویه چپ درب، سنگ حجرالاسود در دیوار قرار گرفته که با زمین یک و نیم متر فاصله دارد. کعبه اولین معبد و مسجدی است که برای عبادت بنا شده است. قرآن کریم بنای آن و اعتبار آن را از ابراهیم (علیه السلام) یاد می‌کند که با فرزندش اسماعیل (علیه السلام) آن را ساخت ولی از آیات استفاده می‌شود که کعبه پیش از حضرت ابراهیم (علیه السلام) بوده است و ابراهیم آن را بازسازی نمود و از آن زمان کعبه بزرگترین و مهمترین نیایشگاه شد و اعراب از همه نقاط برای زیارت به کعبه می‌آمدند. اسامی سرزمین کعبه که در قرآن آمده است عبارتند از:

1. مکه: از تکاء به معنی خانه است.

2. بکه: چون سرزمین مکه منطقه ای خشک است و زمین آن جا آب را می‌مکد.

3. أمُّ القُری: زیرا مرکز و مادر همه بناهای جهان است.

4. بلدُ الامین: زیرا شهر امن و ایمنی است، حتی حیوانات و حشرات در آن جا در امان هستند.

5 بیت عتیق: وجه تسمیه کعبه به این اسم از چند جهت است از جمله:

الف) آن که از سطوت و شکوه جباران آزاد است.

ب) یکی از معانی عتیق، کریم است و هر چه مگرم و زیبا را عتیق می‌نامند و چون کعبه این دو مزیت را داراست به این نام خوانده شده است.

ج) آن که عتیق به معنی قدیم است و چون نخستین خانه ای که به نام پروردگار بر روی زمین بنا شده این جاست به این نام معروف شده است.

در زمان پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و پس از فتح مکه به دست مسلمین، حضرت علی (علیه السلام) 360 بتی را که در کعبه نگهداری می‌شدند را شکست و کعبه از سال دوم هجرت، قبله مسلمانان قرار گرفت و

مراسم حج آن بر مسلمین واجب شد.

لات: نام بت ثقیف است که در طائف بوده و قریش و قبایل دیگر عرب آن را می پرستیدند. پس از فتح مکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مغیره بن شعبه را مأمور ویران کردن خانه لات کرد. چندی بعد در محل معبد لات، مسجد طائف بر پاگشت و در محل بت لات که سنگ مربعی شکل بود، منارهای ساخته شد که مؤذن هر روز از فراز آن مردم را به توحید و یکتاپرستی دعوت کند.

لقمان: نام انسان کامل و معروفی است که خداوند به او حکمت عطا کرده بود. او پیغمبر نبود ولی مردی بود کثیرالفکر و حسن الیقین که خدا را دوست داشت و خدا نیز او را دوست داشت. برخی گفته اند که لقمان پسر خواهر ایوب (علیه السلام) و به قولی پسرخاله ایوب (علیه السلام) بود. او داود (علیه السلام) را با حکمت خویشیاری می رساند.

لوط: او پیامبری صاحب فضیلت بود و خدا به وی علم و حکمت عنایت کرد. به قولی لوط پسر خواهر ابراهیم (علیه السلام) بود و یا برادرزاده ابراهیم (علیه السلام). لوطدر فلسطین و در محل زندگی خویش شهر سدوم مبعوث شد. اهلی سدوم و شهرهای اطراف که لوط پیامبر آنها شد، بت پرست بودند و کسی از آنها به لوط (علیه السلام) ایمان نیاورد حتی همسر لوط، سرانجام لوط با خانواده خود از آن جا بیرون رفتند (به جز همسرش) و عذاب الهی بر اهل آن شهرها نازل شد.

مجوس: کلمه مجوس در قرآن در برابر مشرکان و در صف ادیان آسمانی قرار گرفته است و از این چنین بر می آید که مجوس دارای دین و کتاب و پیامبری بوده اند. تردیدی نیست که امروز مجوس، به پیروان پیامبر ایران باستان یعنی زردشت گفته می شود و یا حداقل پیروان زردشت بخش مهمی از آنان را تشکیل میدهند. کتاب آنها «اوستا» نام دارد که در زمان سلطه اسکندر بر ایران از بین رفته است و بعد در زمان ساسانیان بازنویسی شده. مجوس اعتقاد به دو مبدأ خیر و شر یا نور و ظلمت دارند. آنها خدای نیکی ها و نور را «اهورامزدا» و خدای شر و ظلمت را «اهریمن» می نامند. مجوس به عناصر چهارگانه مخصوصاً «آتش» احترام بسیار می گذارند تا آنجا که آنها را آتش پرست می خوانند و هر جا آنها هستند آتشکدهای کوچک یا بزرگ نیز وجود دارد.

ص: 195



بعضی واژه مجوس را از ماده «مغ» که به پیشوایان و روحانیون اینمذهب می گفتند، مشتق می دانند و «موبد» که اکنون به روحانیون آنها گفته می شود در اصل از ریشه «مغود» بوده است. مغ به پهلوی و مخفف آن مو و مگوش به فارسی باستان به معنی مجوس اند.

محمد: به معنی دارنده خصال پسندیده بسیار است. محمد نام پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) و خاتم النبیین است. نام مادر محمد (صلی الله علیه و آله) آمنه و نام پدر ایشان عبدالله می باشد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشتم یا دوازدهم یا هفدهم ربیع الاول سال عام الفیل به دنیا آمدند. پدر حضرت پیش از تولد یا کمپس از تولد آن حضرت وفات یافت و ایشان تحت کفالت جدشان عبدالمطلب (پدر عبدالله) به حلیمه سعدیه سپرده شد. پس از چهار سال، حلیمه وی را به مکه باز گردانید و به مادرش آمنه سپرد و آمنه او را به مدینه برد. کمی بعد آمنه وفات کرد و اندکی پس از آن عبدالمطلب هم از دنیا رفت و حضرت محمد تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب قرار گرفت و در سن سیزده سالگی با وی برای تجارت به شام رفت. محمد (صلی الله علیه و آله) در سن بیست سالگی شاهد واقعه فجار بود و در بیست و پنج سالگی از طرف خدیجه به سفر تجاری رفت و به خاطر امانت داری و درست کاری به محمد امین ملقب گردید و خدیجه که از زنان برجسته قریش بود و در آن زمان چهل سال داشت. خود به محمد پیشنهاد ازدواج داد و آن حضرت هم قبول کرد. در سی و پنج سالگی آن حضرت حادثه تجدید بنای کعبه اتفاق افتاد و در نهایت سنگ حجر الاسود با دست مبارک ایشان در محل خود نصب شد. حضرت محمد قسمتی از سال را در کوه حراء به اعتکاف و عبادت می پرداخت، ایشان در چهل سالگی هنگامی که در حراء معتکف بود به مقام رسالت و پیغمبری مبعوث گردید. قرآن کریم به عنوان کتاب آسمانی برایشان نازل شد و این کتاب هم سند نبوت آن حضرت است و هم معجزه جاودان او می باشد زیرا تنها کتاب هدایت بشریت تا دامنه قیامت به شمار می آید.

لفظ محمد در آیات زیر به کار رفته است:

1. آیه 144 سوره آل عمران: (محمد تنها فرستاده خداست. پیش از او هم فرستادگانی بودند که از دنیا رفتند. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود باید سیر قهقرائی کنید؟ و به آئین بت پرستی باز گردید؟) این آیه به مردم هشدار می دهد که آنهایی که بعد از مرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عقب برگردند و به دوران کفر و بت

پرستی باز گردند تنها به زبان خود عمل کرده اند و چرخهای سعادت خود را متوقف می سازند و با مرگ پیامبر دین خدا از بین نمی رود بلکه استوار و پا برجاست.

2. آیه 40 سوره احزاب: (محمد پدر هیچیک از مردان شما نبود ولی رسول خدا و خاتم و آخرین پیامبران است و خداوند به هر چیز آگاه است) براساس این آیه شریفه محمد(صلی الله علیه و آله) آخرین نبی، رسول و فرستاده الهی برای بشریت است و این به معنای این است که انسان به مرحله ای از بلوغ فکری و فرهنگی رسیده است که می تواند با استفاده مستمر از اصول و تعلیماتی که نبی خاتم به طور جامع در اختیار او گذارده، راه را ادامه دهد بی آنکه احتیاج به شریعت تازه ای داشته باشد.

3. آیه 2 سوره محمد: (و کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند و به آن چه بر محمد(صلی الله علیه و آله) نازل شده که حق است و از سوی پروردگار است نیز ایمان آوردند خداوند گناهانشان را می بخشد و کارهایشان را در دنیا و آخرت اصلاح می کند) این آیه توصیفی است از وضع مؤمنان و طبق آیه، مؤمن باید ایمان بیاورد به خداوند و عمل و کار صالح و پسندیده انجام دهد و به آن چه بر پیامبر اسلام محمد(صلی الله علیه و آله) نازل شده است کامل ایمان داشته باشد در این صورت است که خداوند او را مورد آمرزش خود قرار می دهد و او را مطهر و پاک می گرداند و گناهانش را می بخشد.

4. آیه 29 سوره فتح: (محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند، پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی، آنها همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند، نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است، این توصیف آنها در تورات است)

این آیه بیانگر اوصافی از یاران پیامبر اسلام(صلی الله علیه و آله) می باشد که این اوصاف را قرآن به نقل از تورات بیان کرده است و توصیفیاریان پیامبر در انجیل به نقل از قرآن چنین است:

و توصیف آنها در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته، تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده و پر برکت شده که زارعان را به شگفتی وا می دارد.

مدین: نام شهری بود که شعیب (علیه السلام) بر اهل آن مبعوث شد، مدین در بیان قرآن هم بر شهر شعیب (علیه السلام) اطلاق شده و هم بر قوم شعیب قابل انطباق است. این شهر در مشرق خلیج عقبه قرار داشته است و مردم آن فرزندان اسماعیل (علیه السلام) بوده‌اند. امروزه شهر مدین به نام معان نامیده می شود.

مدین همان شهری است که موسی (علیه السلام) از مصر به آن جا گریخت و مدت ده سال اجیر شعیب (علیه السلام) شد. طبق قرآن بدست می آید که مدین جزء مملکت مصر نبوده است و مأمورین فرعون قدرت تعقیب موسی (علیه السلام) را در آن جا نداشتند.

مدینه: به معنی شهر است، جایی که مردم در آن اقامت دارند. مدینه در قرآن کریم، گاهی در معنای مطلق شهر به کار رفته است. (1) و گاهی مراد از آن مدینه الرسول است شهری که ابتدا یثرب خوانده می شد و پس از هجرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مدینه نام گرفت. (2)

مریم: دختر عمران و مادر عیسی (علیه السلام) است، زنی که قرآن به پاکی او شهادت داده است. مادر مریم نذر کرد که: خدایا بچه ای که در شکم دارم در خدمت دین تو خواهد بود. خداوند این نذر را پذیرفت و زیر لطف خدایی، مریم به بهترین وجه تربیت شد و خداوند زکریا (علیه السلام) را بر او کفیل قرار داد. (3) زکریا (علیه السلام) می دید که در نزد مریم (علیها السلام) در زمستان میوه تابستان و در تابستان میوه زمستان است و اینها مانده های آسمانی بودند برای سیده زنان بنی اسرائیل، مریم (علیها السلام). طبق آیات قرآن، ملائکه و فرشتگان مریم (علیها السلام) را ندا کرده و او صدای آنها را شنیده و جواب گفته است. فرشته نزد او می آید، او فرشته ای را می بیند و بشارت عیسی را از زبان فرشته می شنود. مریم در زبان

ص: 198

---

1- اعراف/123 و یوسف / 30

2- توبه / 120 و منافقون/ 8

3- آل عمران/37 و 35

عبری «میریوم» و در زبان یونانی «ماریه» تلفظ می شود. به موجب احادیث اسلامی او یکی از چهار زن مقدس به شمار می رود و او اولین زنی است که وارد بهشت می شود.

مسجد اقصی: مراد از مسجد اقصی، کلیسای شهر اورشلیم است، بیت المقدس، که بعد از اسلام مبدل به مسجد شد. مسجد اقصی به اعتبار دوری از مکه، اقصی خوانده شده و به اعتبار آن که بعد از مساجد بزرگ مسلمانان خواهد بود به عنوان مسجد موصوف گردیده و این موضوع خود یکی از معجزات و اخبار غیبیه قرآن مجید است. این مسجد در جنگ های صلیبی ویران گردید و سلطان صلاح الدین ایوبی در سال 1987 میلادی بنای آن را تجدید و نوسازی کرد.

مسجد الحرام: اسم مسجد مکه است. کعبه، زمزم و مقام ابراهیم جزئی از این مسجد هستند. مسجد الحرام از آغاز ظهور اسلام مرکز علمی اسلامی بوده و به همین سبب در خود مسجد و در نزدیک آن مدرسه ها و رواقهایی برای تحصیل علوم دینی ساخته اند.

مسجد ضرار: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هنگام هجرت قبل از ورود به مدینه، به دهی رفت به نام قبا، در آن جا مسجدی ساخت و آن مسجد، اولین مسجدی بود که در اسلام ساخته شد به همین خاطر برای مسلمین ارزش و احترام مخصوصی دارد. همان موقع ابوعامر راهب که از دشمنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از دشمنان اسلام بود به گروهی از مردم نامه نوشت که: آماده شوید و مسجدی بسازید، من پیش قیصر روم می روم با لشکری وارد مدینه شده و محمد (صلی الله علیه و آله) را از مدینه خارج می کنیم. مردم در کنار مسجد قبا مسجدی بنا کردند، منافقان در انتظار ورود ابوعامر بودند و می خواستند از آن مسجد استفاده کنند. لذا قرآن آن مسجد را مسجد ضرار خواند، مسجدی که به ضرر اسلام و برای کفر و ایجاد تفرقه و کمینگاه دشمن اسلام ساخته شده بود. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وقتی از تبوک برگشت آیات وحی ماجرا را به ایشان خبر داد و آن حضرت را از رفتن و نماز خواندن در آن مسجد نهی کرد و مسجد قبا را ستود. پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چند نفر دستور داد رفتند آن مسجد را ویران کردند.

مصر: به معنی حد و مرز میان دو چیز یا دو قطعه زمین است. در قرآن به جزء هر چهار مورد، مصر به معنی مطلق شهر به کار رفته است و در آن چهار مورد مراد از مصر، شهر فرعون است. طبق تاریخ بیست و شش سلسله از فراغنه در مصر حکومت کردند.

مصریان، تمدن عالی داشتند و آثار اولیه تمدن از جمله خط، شاید اولین دفعه در این سرزمین ظهور کرده است.

مکه: نام شهری است در عربستان که کعبه (خانه خدا) در آن قرار دارد. شهر مکه امروزه از شهرهای بزرگ حجاز و مرکز عالم اسلام به شمار می رود. حضرت ابراهیم (علیه السلام) زوجه خود هاجر و فرزند خویش اسماعیل را در مکه ساکن ساخت و بنی جرهم و فرزندان اسماعیل (علیه السلام) و سپس بنی خزاعه بر مکه حکومت کردند و آن گاه نوبت به قریش رسید. کعبه در مکه بدست حضرت ابراهیم (علیه السلام) بنا شد و قبایل عرب از تمام نقاط عربستان به طرف آن متوجه گردیدند. برخی گفته اند که ایرانیان هم به زیارت کعبه می آمده اند و آهوان زرین که عبدالمطلب در چاه زمزم یافته است از بقایای نذور ایرانیان بوده است. موقعیت جغرافیایی مکه باعث شد که یک مرکز تجاری شود چون بین دورشته کوه قرار داشت که آنجا را از هجوم قبایل تا حدی مصون می کرد و هم در مسیر کاروان های تجاری حبشه، یمن، سوریه، ایران و بابل قرار داشت.

پس از بعثت پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله)، در سال دوم هجرت، مسلمانان مکلف شدند به جانب کعبه نماز گزارند، در سال هشتم هجرت صلح حدیبیه، صلح میان مسلمین و کفار مکه اتفاق افتاد، سال هفتم مسلمانان به انجام حج توفیق یافتند و در سال هشتم هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) مکه را گشود و مسلمین در فتح مکه موفق شدند.

ملک الموت: بر حسب مشهور نام فرشته مرگ یا ملك الموت، عزرائیل می باشد. عزرائیل مرکب از دو کلمه عبری است و معنای آن نصرت خدا می باشد. عزرائیل نزد ما مسلمانان یکی از چهار فرشته مقرب الهی است و وظیفه اصلی او قبض روح بشر است. بر اساس آیات قرآن گاهی قبض روح به خدا نسبت داده شده (1)، گاهی به مجموعه ای از فرشتگان (2) و گاهی قبض روح به ملک الموت یا فرشته مرگ نسبت داده شده است. (3)

ص: 200

1- زمر / 42

2- نحل / 28

3- . زمر / 42

اما باید توجه داشت در میان این تعبیرات هیچ گونه تضاد و منافاتی نیست، ملك الموت معنی جنس را دارد و به همه فرشتگان می تواند اطلاق شود و یا می توان گفت ملك الموت اشاره به رئیس و بزرگترین فرشته مأمور مرگ دارد. از آنجا که قبض روح بشر به فرمان خداوند انجام می شود این عمل به خدا نسبت داده شده است.

منات: نام بتی بود متعلق به قبیله هذیل و خزاعه که در محلی به نام «قدید» میان مکه و مدینه قرار داشت و نزد همه عرب محترم بود از جمله قبیله اوس و خزرج که برای او هدیه می برند و قربانی می کردند. بت پرستان به علت علاقه به منات، فرزندان خویش را عبدمنات و زید منات می نامیدند.

تا این که در سال هشتم هجرت یا فتح مکه، رسول خدا(صلی الله علیه و آله)، حضرت علی (علیه السلام) را فرستاد تا منات را از بین ببرد. اعراب سه بت لات، عزی و منات را دختران خدا می دانستند و یا ملائکه را دختران خدا می پنداشتند و این سه بت را به تمثال فرشتگان ساخته و می پرستیدند. منات به معنای آزر و بخت است و گویا منات خدای بخت بوده است. موسی: پیامبر و ناجی بنی اسرائیل از اسارت مصر و چنگال فرعون می باشد. موسی در زبان عبری «موشه» است به معنی از آب گرفته شده. ظاهراً چون مأموران فرعون او را در بچگی از آب گرفتند به این نام خوانده شده است. حالات حضرت موسی (علیه السلام) در قرآن مجید بیشتر از حالات دیگر پیامبران بیان شده.

ولادت موسی (علیه السلام) در روزگاری بود که فرعون پسران تازه مولود بنی اسرائیل را سر می برید به خاطر اینکه کاهنان به فرعون گفته بودند فرزندی در بنی اسرائیل متولد می شود که سلطنت تو را تهدید خواهد کرد. اما می شود گفت علت اصلی این کشتار بی رحمانه فرعون، ترس از کثرت مردان بنی اسرائیل و قوت گرفتن آنها بوده نه ترس از ولادت یک پسر. مادر موسی با الهام خداوندی نوزاد خود را شیر داد و در صندوقی گذاشت و در آب رها کرد به خواست خدا صندوق را غلامان فرعون گرفتند و به اصرار و خواهش همسر فرعون که فرزندی نداشت، فرعون از کشتن موسی صرف نظر کرد و او را نزد خود نگاه داشت. طبق خواست خداوند، موسی جز از پستان مادر خودش از کس دیگری شیر نوشید و به این ترتیب روی اراده خدا موسی (علیه السلام) در خانه فرعون رشد کرد و تربیت شد.

موسی جوانی برومند شد روزی در خیابان دید که یک اسرائیلی و یک مصری با هم دعوا می کنند و مصری قصد جان اسرائیلی را کرده، اسرائیلی از موسی کمک خواست و موسی با یک مشت کار مصری را تمام کرد. در پی این جریان اشراف دربار فرعون قصد کردند که موسی را بکشند، موسی از شهر فرار کرد و به مدین گریخت در آن جا با شعیب (علیه السلام) آشنا شد و با دختر او ازدواج کرد، مدت ده سال نزد شعیب زندگی کرد و اجیر او بود. بعد از آن همراه خانواده اش به سمت مصر حرکت کرد چون به صحرای سینا رسید ظاهر راه را گم کرد در این هنگام موسی (علیه السلام) از دور آتشی دید و تنها به سوی آتش راه افتاد و در آن جا بود که ندای وحی بر او نازل شد، خداوند با دادن دو معجزه عصا و یدبیضاء موسی (علیه السلام) را پیامبر خود کرد و او را مأمور کرد که نزد فرعون و قومش برود و آنها را هدایت کند. موسی (علیه السلام) نیز از خدا خواست برادرش هارون را با او همراه کند تا با او پیش فرعون برود. فرعون موسی را تکذیب کرد و موسی (علیه السلام) و پیروان او و بنی اسرائیل را تحت فشار قرار داد و آنان را آزار می داد، از خداوند دستور رسید که مصر را ترک کنند و موسی و یارانش به راه افتادند و لشکریان فرعون به دنبال آنها، در کنار دریای سرخ که دیگر هیچ راه فراری برایشان باقی نبود موسی (علیه السلام) از خداوندیاری خواست. در این هنگام به محض رسیدن عصای موسی (علیه السلام) به آب، دریا شکافت و موسی و یارانش به سرعت از دریا گذشتند فرعون هم به دنبال آنها حرکت کرد و بعد از عبور تمام یاران موسی (علیه السلام) دریا به هم آمد و فرعون و لشکر او در آب دریا غرق شدند.

میکائیل: نام یکی از فرشتگان مقرب درگاه الهی است. میکالیا میکائیل در زبان سریانی مرکب از دو واژه «میک» به معنای بنده کوچک و «ایل» به معنای خدا می باشد پس میکائیلیعنی بنده کوچک خدا. مشهور است که میکائیل از ناحیه خدای متعال مأمور رزق و حکمت و معرفت نفوس مردمان می باشد، البته در این مأموریت ها برای او یاوران و اعوانی از ملائکه وجود دارد که به فرمان او بر همه عالم موکل اند. طبق احادیث اسلامی جبرئیل و میکائیل اولین فرشتگانی هستند که به فرمان خدا به آدم سجده کردند.

نسر، ود، یعوق، یغوث: طبق بعضی از روایات، بت پرستی قبل از حضرت نوح (علیه السلام) سابقه نداشت، بلکه قوم نوح آن را به وجود آوردند و مسأله از این جا سرچشمه گرفت که در فاصله زمان آدم (علیه السلام)

ونوح (علیه السلام) مردان صالحی بودند که مردم به آنها اظهار علاقه می کردند، شیطان از علاقه مردم سوء استفاده نمود و آنها را تشویق به ساختن مجسمه آن بزرگان و گرامی داشت آن مجسمه ها کرد. و چیزی نگذشت که نسل های بعد رابطه تاریخی این موضوع را فراموش کرده و تصور نمودند که این مجسمه ها موجوداتی محترمند که باید مورد پرستش قرار گیرند و به این ترتیب بت پرستی به وجود آمد.

در مورد این که پنج بت، ود، واع، یغوث، یعوق و نسر از کجا پیدا شدند، روایات گوناگونی وجود دارد از جمله:

1. بعضی گفته اند این ها نام پنج مرد صالح است که قبل از نوح (علیه السلام) می زیستند و بعد از مرگشان مجسمه هایی از آنان به عنوان یادگار و به تحریک ابلیس ساخته شد که مورد احترام بودند و به تدریج به صورت پرستش و بت پرستی در آمد.

2. بعضی گفته اند اینها نامهای پنج فرزند آدم (علیه السلام) است که هر کدام از دنیا می رفت مجسمه او را برای یاد بود می ساختند و در عصر نوح (علیه السلام) موج پرستش این مجسمه ها بالا گرفت.

3. بعضی دیگر معتقدند که اینها نام بتهایی است که در عصر نوح (علیه السلام) ساخته شد به خاطر این که نوح (علیه السلام) مردم را از طواف قبر آدم بازداشت آنها به تحریک ابلیس این بتها را ساخته و به پرستش آنها مشغول شدند.

سرانجام این بت های پنجگانه به عرب جاهلی منتقل شد و هر قبیله ای یکی از این بت ها را برای خود برگزیدند. بت «وده» که به شکل مرد بود متعلق به طایفه بنی کلب در سرزمین دومه الجندل بود.

بت «یغوث» که به شکل شیر بود به طایفه بنی قطفیا بنی مذحج تعلق داشت.

بت «یعوق» که به شکل اسب بود به طایفه همدان تعلق داشت.

بت «نسر» که به شکل پرنده باز بود به طایفه ذی الکلاع از قبایل حمیر تعلق داشت.

بت «سواع» که به شکل زن بود به طایفه هذیل در سرزمین رهاط تعلق داشت.

باید دانست عرب جاهلی مخصوصاً اهالی مکه بت های دیگری نیز داشتند که از جمله بت «هبل» بود که بزرگترین بت های آنان محسوب می شد و در داخلخانه کعبه قرار داشت و 18 ذراع طول آن بود،



بت «اساف» در مقابل حجر الاسود و بت «نائله» در مقابل رکن یمانی گوشه جنوبی خانه کعبه و همچنین بت «لات»، «عزی» و «منات».

نصاری: تابعین حضرت مسیح (علیه السلام) اند. نصاری جمع است و مفرد آن نصرانییا نصری منسوب به ناصره می باشد. ناصره شهری است در منطقه جلیل از فلسطین. چون زمان کودکی و طفولیت مسیح (علیه السلام) در آن جا سپری گشته لذا به آن عیسای ناصری می گفتند در نتیجه پیروان ایشان را نصرانی و نصاری می نامند.

به موجب قرآن مجید حضرت مسیح (علیه السلام) آمده است تا به بنی اسرائیل حکمت و کتاب تورات و انجیل بیاموزد و با تصدیق تورات برخی از آن چه بر یهود حرام شده بود برایشان حلال گرداند و آنان را به عبادت خدای یگانه که پروردگار او که پروردگار همه عالم است دعوت کند.

حواریون جمع حواری از ماده حور به معنی سفید و سفید کردن است و به هر چیز سفید اطلاق می شود و حوریان بهشتی را نیز به همین جهت «حوریه» می گویند که سفید پوست اند.

علت نام گذاری شاگردان حضرت عیسی (علیه السلام) به این نام این است که آنها علاوه بر اینکه قلبی پاک و روحی با صفا داشتند در پاکیزه ساختن و روشن نمودن افکار دیگران و شستشوی مردم از آلودگی و گناه کوشش فراوان داشتند.

قرآن درباره حواریون سخن گفته و ایمان آنان را متذکر شده است. در انجیل متی و لوقا اسامی حواریون چنین آمده است: 1. پطرس 2. اندریاس 3. یعقوب 4. یوحنا 5. فیلو پس 6. برتولولما 7. ثوما 8. متی. 9. یعقوب ابن حلفا 10. شمعون ملقب به غیور 11. یهودا برادر یعقوب 12. یهودای اسخریوطی که به حضرت مسیح (علیه السلام) خیانت کرد

حواریون به همراه عیسی (علیه السلام) در سفرها به راه می افتادند و هر گاه تشنه یا گرسنه می شدند به فرمان خداوند غذا و آب برای آن ها آماده می شد. آن ها این جریان را افتخار بزرگی برای خود دانستند و از مسیح (علیه السلام) پرسیدند آیا کسی بالاتر از ما پیدا می شود؟ عیسی (علیه السلام) فرمود: آری، از شما بالاتر کسی است که زحمت بکشد و از دست رنج خود نان بخورد. به دنبال این جریان آنها به شستشوی لباس و گرفتن اجرت در برابر آن مشغول شدند.

نوح: نام اولین پیامبر اولوالعزم و داعی توحید است. او با لقب «عَبْدِ شَكُور» از جانب خدا مفتخر است. طبق آیات قرآن حضرت نوح (علیه السلام) نهصد و پنجاه سال در میان قومش به تبلیغ و دعوت مردم به توحید مشغول بود ولی قوم ظالم او هدایت نشد و دچار طوفان که عذاب الهی بود شد. قوم نوح (علیه السلام) بت پرست بودند و در مدت نهصد و پنجاه سال زحمت و تبلیغ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله)، جز اندکی به خدا و پیامبر ایمان نیاوردند. چون دیگر امیدی به ایمان آوردن مردمان نبود، نوح به درگاه خداوند استغاثه کرد. پس از این خدا به نوح (علیه السلام) دستور داد برای خود و یارانش کشتی بزرگیسازد. چون به زودی عذاب الهی که طوفانی بزرگی است کافران را فرا خواهد گرفت. نشانه شروع طوفان آن بود که از تنوری که نوح (علیه السلام) می شناخت، آب فوران کند. بالاخره آب از تنور فوران کرد، به نوح خطاب رسید که از هر حیوانیک جفت و نیز خانواده خویش (به جز پسرش که از کافران بود) و مؤمنین را به کشتی سوار کن. بلای خداوندی آغاز شد، باران های شدید و سیل آسا شروع شد و آنها از دل زمین به بیرون فوران کردند و همه نافرمانان را فرا گرفته و نابود کردند، همه غرق شدند. دستور آسمانی رسید که ای زمین آبت را فرو بروای آسمان آبت را قطع کن، طوفان تمام شد. و مؤمنین در کشتی نوح در پرتو امان و رحمت خداوند بودند و کشتی بر کوه جودی بر زمین نشست

وادی الایمن: نام درهای است که حضرت موسی (علیه السلام) در آن نور الهی را به صورت آتش در درخت جلوه گردید و در آن جا ندای «اخلع نعلیک» به گوش او رسید و به رتبه نبوت مبعوث شد. این دره در طرف راست کوه سینا (حوریب) قرار دارد که به آن وادی مقدس یا وادی الایمن یا طوی گفته میشود.

هاروت و ماروت: در سرزمین بابل که سحر و جادوگری به اوج خود رسیده بود. و باعث ناراحتی و آزار مردم گردیده بود، خداوند دو فرشته به نام هاروت و ماروت را به صورت انسان مأمور ساخت که عوامل سحر و طریق ابطال آن را به مردم بیاموزند، تا بتوانند خود را از شر ساحران برکنار دارند. ولی این تعلیمات بالاخره قابل سوء استفاده بود، چرا که فرشتگان ناچار بودند برای ابطال سحر ساحران طرز آن را نیز تشریح کنند، تا مردم بتوانند از این راه به پیشگیری بپردازند. این موضوع سبب شد که گروهی پس از آگاهی از طرز سحر، خود را در ردیف ساحران قرار دهند و موجب مزاحمت تازه ای برای مردم شوند. با

این که آن دو فرشته به مردم هشدار دادند که اینیک نوع آزمایش الهی برای شماسست و حتی سوء استفاده از این تعلیماتیک نوع کفر است اما آنها به کارهایی پرداختند که موجب ضرر و زیان مردم

شد.

واژه هاروت و ماروت هر دو غیر عربی اند، «هروت» به معنی «حاصلخیزی» و «ماروت» به معنی «بی مرگی» است.

هارون: از انبیاء بنی اسرائیل و برادر حضرت موسی (علیه السلام) است. هارون به معنی کوه نشین بانورانی می باشد. باید دانست در آیه 28 سوره مریم مقصود از هارون، هارون پیامبر که برادر موسی (علیه السلام) است، نمیباشد و او شخص دیگری است. هارون (علیه السلام) در عین نبوت، وزیر موسی (علیه السلام) بوده است و این درخواست خود موسی (علیه السلام) بود که از خداوند خواست تا برادرش هارون را وزیر و یار او قرار دهد.

در سوره انعام آیات 84 تا 89، هارون از جمله پیامبرانی معرفی شده که آنها محسنان، صالحان برگزیدگان، هدایت شدگان، صاحبان کتاب و حکم و نبوت اند. هارون برادر بزرگ موسی است و پدر و مادرشان یکی است. هارون (علیه السلام) به هنگام عزیمت موسی (علیه السلام) به میقات جانشین آن حضرت در میانبنی اسرائیل بود. طبق حدیث منزلت، نسبت میان هارون و موسی (علیه السلام) و نسبت میان علی (علیه السلام) و پیامبر (صلی الله علیه و آله) همانند است یعنی علی (علیه السلام) برادر، وزیر و جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله) بود همان گونه که هارون این مناصب را نسبت به موسی (علیه السلام) دارا بود.

هامان: نام وزیر فرعون است که فرعون به او دستور می دهد که برای او قصری بلند بسازد تا از فراز آن به خدای موسی (علیه السلام) دست یابد. هامان در دستگاه فرعون دارای مقام بسیار مهمی بوده که قرآن کریم او را در ردیف فرعون به شما می آورد.

در قاموس کتاب مقدس از هامان دیگری نام برده شده است که وزیر اول خشایارشا معرفی شده که با یهودیان دشمن بوده و چون مرد خای یهودی به او تعظیم نکرد، دستور قتل عام یهود در فارس را صادر کرده است ولیاستر، همسر شاه از اجرای دستور هامان جلوگیری کرده و خشایارشا را بر آن داشت که هامان را بر فراز همان داری که برای مردخای آماده شده بود بیاویزند.

ص: 206

هود: از انبیاء بزرگوار الهی است که بر قوم عاد مبعوث شد. هود(علیه السلام) در احقاف به پیامبری رسید، قوم او انسان های ما قبل تاریخ اند و ذکری از آنها در تاریخ نیامده اما قرآن کریم مقداری از حالات آنها را ضمن چند آیه نقل کرده است. قوم حضرت هود(علیه السلام) در اثر عدم قبول دعوت پیامبر خود دچار عذابی سخت شده و بادی سرد و سوزان آنها را نابود کرد.

یاجوج و ماجوج: این دو نام متعلق به دو قبیله وحشی خونخوار بوده است که مزاحمت شدیدی برای ساکنان اطراف مرکز سکونت خود داشته اند. آنان در دور دست ترین نقطه شمال آسیا زندگی می کردند و مردمی جنگجو و غارتگر بودند. این دو قبیله در نواحی مغولستان ساکن بودند، مردم این منطقه به سرعت زاد و ولد می کردند و پس از کثرت و فزونی به سمت شرق یا جنوب سرازیر می شدند و همچون سیل روانی این سرزمین ها را زیر پوشش خود قرار می دادند. آنها اقوام و مردمی وحشی بودند که به سرزمینهای اطراف هجوم کرده و آن جا را تصرف می کردند از جمله: هجوم این قبایل وحشی در قرن چهارم میلادی تحت فرماندهی «آتیلا» بود که تمدن امپراطوری روم را از میان بردند. آخرین دوران هجوم آنها، در قرن دوازدهم میلادی به سرپرستی چنگیز خان صورت گرفت که بر ممالک اسلامی و عربی هجوم آوردند و شهرهای بسیاری از جمله بغداد را ویران نمودند.

یحیی: از انبیاء بنی اسرائیل و پسر زکریا(علیه السلام) است که در خردسالی به مقام نبوت رسید. نام مبارکش پنج بار در قرآن آمده است. یحیی را در زبان اروپایی ژان یا جان می نامند. یحیی در اثر دعای پدرش که از خداوند فرزندی خواست، متولد گردید. ولادتش خارق عاده بود چون زکریا در آن موقع پیر و ناتوان و زنش فرتوت و از اول زندگی نازا بود با این حال خداوند دعای زکریا را اجابت کرد و او را به تولد یحیی بشارت داد. به موجب آیه 13 سوره مریم به یحیی خطاب شده که کتاب را با قوت و نیرو بگیر، طبق آیه ممکن است یحیی (علیه السلام) صاحب کتاب بوده و یا به تعبیر دیگر یحیی (علیه السلام) به حکم گرفتن و عمل کردن به تورات مکلف شده است. یحیی (علیه السلام) مصدق و بشارت دهنده حضرت عیسی (علیه السلام) بود، او پیشوای قوم خود و پارسا و پیغمبر خدا و از شایستگان و صلحا بود. (1) صابئین خود را پیروان حضرت یحیی (علیه السلام) میدانند و در نزد مسیحیان یحیی (علیه السلام) تعمیم دهنده عیسی (علیه السلام) است. او انسانی پاک

ص: 207

و متقی بود و به پدر و مادرش نیکی می کرد و ستمکار و عصیانگر نبود، سلام بر او روزی که به دنیا آمد، روزی که از دنیا رفت و روزی که سر از قبر بر می دارد. (1)

قرآن درباره شهادت یحیی (علیه السلام) چیزی نگفته است، تاریخ در این باره چنین نقل می کند: هیرودیس حاکم فلسطین عاشق هیرودیا دختر برادرش شد و تصمیم گرفت با وی ازدواج کند، این خبر به حضرت یحیی (علیه السلام) رسید و او اعلام کرد این نکاح حرام و باطل و خلاف دستور تورات است و با این عمل به مبارزه برخاست. هیرودیا پس از شنیدن این مطلب طوری دل هیرودیس را ربود که او را به قتل یحیی (علیه السلام) را داشت. به دستور هیرودیس سر گرامی یحیی (علیه السلام) را از بدن جدا کردند و او را شهادت رساندند.

حضرت یحیی (علیه السلام) و حضرت عیسی (علیه السلام) قدر مشترک‌هایی دارند از جمله: زهد فوق العاده، مجرد زیستن و این که نتوانستند ازدواج کنند، تولد اعجاز آمیز.

امام حسین (علیه السلام) و یحیی (علیه السلام) نیز جهات مشترکی دارند: نام حسین همچون نام یحیی بی سابقه بود، مدت حمل آنها نسبت به معمول کوتاهتر بود، هر دو در راه امر به معروف و نهی از منکر به شهادت رسیدند. سر مبارک هر دو از تن جدا شد و برای حاکم ظالم عصر خودشان برده شد.

یعقوب: فرزند اسحاق بن ابراهیم (علیه السلام) و پدر انبیاء بنی اسرائیل است. نام دیگر یعقوب (علیه السلام) که در قرآن نیز به آن اشاره شده، اسرائیل می باشد. یعقوب نامیده شدن این جناب به آن سبب است که تولد وی با برادر خود که عیسو نام داشت توأمان بوده یعنی این ها دوقلو بودند با این تفاوت که ابتدا عیسو متولد می شود و در عقب او یعقوب به دنیا می آید به همین سبب او را یعقوب نامیده اند. تورات می گوید: چون هنگام تولد او پاشنه پای برادر خود را گرفته بود، نام او یعقوب (علیه السلام) شد. یعقوب (علیه السلام) دوزن داشت که نام یکی «لیه» و نام دیگری «راحیل» بود. یعقوب از این دوزن، دوازده فرزند پسر داشت که عبارتند از: 1. روبین 2. شمعون. یهودا 4. یساکاره زیبولون 6. یوسف 7. بنیامین 8 جاد 9. اشیر 10. دان 11. نفتالی 12. لای

ص: 208

مقصود از بنی اسرائیل یا همان اسباط یعقوب، فرزندان دوازده فرزند یعقوب می باشد. بنابراین یعقوب دارای دوازده سبط بوده است که جمع آن اسباطمی باشد و هر سبطی به نام یکی از فرزندان یعقوب نامیده شده است و هر کدام از اسباط دارای مأموریت و وظیفه خاصی بودند. به موجب تورات حضرت موسی (علیه السلام) سبط لاوی را به شمار نیاورده و افراد آن سبط را مأمور حفظ اشیاء مقدس و متصدی مقام کهنات ساخته است. در عوض، سبط یوسف به دو سبط یعنی بنی افرایم و بنی منسی تقسیم شدند و حضرت موسی (علیه السلام) خود نواده افرایم است.

در تورات، مملکت اسرائیل (تا بعد از حضرت سلیمان) بر تمام اسباط دوازده گانه که تحت حکومت یک حاکم (داود یا پادشاه دیگری به سر می بردند اطلاق شده است. در زمان سلطنت رحبعام فرزند سلیمان، میان قبیله افرایم و قبیله یهودا اختلافی حاصل شد. بنی افرایم با نه سبط دیگر که در شمال فلسطین زندگی می کردند از یهودا جدا شدند و مملکتی مستقل به نام مملکت اسرائیل تشکیل دادند و یربعام را به سلطنت انتخاب کردند و راه بت پرستی پیش گرفتند. اما یهودا و بنیامین در جنوب تشکیل مملکت کوچکی دادند و مانند گذشته یهوده خدای یگانه یهودا را می پرستیدند.

یوسف: فرزند یعقوب (علیه السلام) و نواده اسحاق بن ابراهیم (علیه السلام) می باشد. خدا یوسف (علیه السلام) را از مخلصین خوانده که از خالص شدگان برای خدا بود و شیطان و نفس را در وجود او راهی نبود. ماجرای شگفت انگیز او که مجسم کننده جمال انسانیت و خویشتن داری و ایمان ایشان است به طور مفصل به عنوان احسن القصص در سوره ای به نام آن حضرت ذکر شده و خداوند به شرح حال ایشان بیشتر اعتنا فرموده است.

یونس: نام یکی از پیامبران الهی است. از او به نام ذالنون و صاحب الحوت نیز یاد شده است. یونس به معنی کبوتر است. یونس (علیه السلام) از قوم خویش قهر کرد و از میان آنها بیرون رفت و بر کشتی که آماده حرکت بود سوار شد، در میان راه طوفانی سخت رخ داد، برای جلوگیری از غرق شدن کشتی قرار شد بار کشتی را سبک کنند، بار کشتی را به دریا

ریختند ولی خطر بر طرف نشد پس تصمیم گرفته شد یکی از افراد کشتی را به دریا افکنند و برای انتخاب آن شخص قرعه انداختند و نهایتاً قرعه به نام یونس افتاد، او را به دریا انداختند و نهنگی او را لقمه وار در دهان گرفت و بلعید. قرآن می گوید اگر یونس از خداپرستان نبود و خدا را تسبیح نمی گفت تا روز قیامت در شکم ماهی می ماند. او را از شکم ماهی به ساحل انداختیم در حالی که مریض و ناتوان بود. درخت کدویی بر او رویانیدیم و او را پیامبر صد هزار نفر یا بیشتر کردیم و آنها ایمان آوردند. (1)

یهود: نام قومی است که ابتدای آن از دوازده فرزند حضرت یعقوب (علیه السلام) است و بعد از آنها فرزندان ایشان، پس بنی اسرائیل همان قوم یهود هستند. ولی مراد از یهود در قرآن دینیهود است نه نژاد آنها. هیچ قومی نسبت به پیامبرانشان مانند یهود نافرمانی نکرده و در میان هیچ قومی به اندازه یهود پیغمبر مبعوث نگردیده و معجزات به وقوع نپیوسته است و معجزات پیامبرانیهود از همه پیامبران بیشتر بوده است. قرآن در سوره ها و آیات متعددی به بدعت ها، کارهای خلاف و سرگذشت های یهود اشاره کرده است.

کتاب اصلی یهود، تورات است و شرح و تفسیر تورات، تلمود نام دارد (به معنی آموختن) تورات شامل پنج کتاب است که به آنها اسفار خمسه می گویند هرکتاب یک سفر است. (2)

ص: 210

---

1- . صافات / 139 تا 148

2- منابع مورد استفاده: الف) اعلام قرآن - دکتر محمد خزائلی ب) قاموس قرآن - سیدعلی اکبرفرشی ج) دانستنی های قرآن - مصطفی اسرار د) تفسیر نمونه - زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی







اسم: اسم به معنای نام است. گویند اصل آن (سمو) است به معنی رفعت، که همزه اول عوض از واو می باشد. بعضی دیگر گفته اند اصل آن (وسم) است به معنی علامت، که واو به همزه قلب شده است. (1) اسم در مباحث خداشناسی همان است که در قرآن کریم با عنوان «اسماء الحسنی» از آن یاد می شود. این اسم در اصطلاح عبارت است از ذات همراه با تعین از تعینات و کمالات الهی.

اسماء حسنی: مقصود از این عنوان همه نامها و صفات الهی است زیرا همه اسماء و صفات خداوند نیکو و زیبا و پسندیده هستند. تعبیر اسماء حسنا اشاره به صفات جمال و جلال ویژه حق است که هر کدام از کمال مخصوص یا نفی نقصی حکایت می کند. بنابراین نام گذاری ساده و معمولی نیست. زیرا نامهای خداوند یا از کمال ذات او خبر می دهند (عالم و قادر) یا از عدم وجود هر گونه نقص (قدوس) و یا حاکی از افعال اوست که فیض وجود را از جهات مختلف منعکس می کند، (رحمان، رحیم، خالق، مدبر، رزاق)

### اقسام اسماء الهی

1. اسماء ذات: که خاص ذات با جلال خداوند است و بدون اضافه به خلق و ممکنات، نشانه ذات کامل و اعلا مرتبه وجود حق تعالی و قائم به ذات اوست. مانند: الله، قدوس، عظیم، صمد و..

ص: 213

2. اسماء صفات: که خداوند متعال را با یکی از صفات عالیه ربانی او معرفی می کند، یعنی هر صفت بیانگر و صافی خاص از ذات الهی می باشد. مانند: رحمن، رحیم، کریم، علیم و...

3. اسماء افعال: که حاکی از تجلی فعلی و افعالی حق تعالی و بیانگر مشیت و اراده او می باشد. مانند رزاق، ستار، تواب، هادی و.

بر همین اساس صفات الهی نیز به سه قسم، تقسیم شده است: قسمتی از این اوصاف از قبیل اوصاف کمالیه ذاته خداوند است که صفات جمال نام دارند. و قسمتی از قبیل اوصافی است که هرگونه نقص را از ذات مقدس خداوند دور می شمرد که صفات جلال نام دارند. و قسمت زیادی از آن صفاتی است که از ناحیه افعال خداوند مشتق شده که صفات فعل نام دارند.

در آیات (22 و 23 و 24) سوره مبارکه حشر همه اقسام سه گانه اسماء الهی (ذاتی، صفاتی و افعالی) بیان شده است. باید دانست که اولاً همه صفات و اسماء الهی عین ذات پاک حقند و ثانیاً همه صفات و اسماء الهی عین یکدیگر می باشند و همه آن ها در اسم مبارکه «الله» مستجمع هستند. یعنی این اسم شریف جامع همه کمالات لایقه ذات بی همتای حق تعالی است، همان ذات بی همتایی که مقدس و برتر از توصیف و تمثیل است. بنابراین اسماء و صفات خدای تعالی مظاهر و تجلیات آن ذات واحد می باشند، لذا واحد هستند و عین آن ذات واحدند و به عبارت دیگر همه صفات و اسماء باهم یگانه اند و عین ذات یگانه پروردگارند. (1)

در قرآن کریم بیش از یکصد و بیست اسم، اعم از اسم ذات، صفات و افعال برای خدای سبحان ذکر شده است. گرچه ذات خدا، به معنای هویت مطلق برتر از اسم و رسم و وصف است ولی معمولاً در پایان آیات به تناسب موضوع و محتوای آیه، برای بیان حکمت حکم یا تثبیت حکم، اسمی از اسماء با وصفی از اوصاف یا فعلی از افعال حق بیان شده است.

در برخی آیات، اسم و ذات و صفات و افعال با هم آمده است که مراتب سه گانه توحید را یک جا در بر دارد. (2) در سوره مبارکه حدید آیه 3، پنج وصف برای خدا ذکر شده است.

ص: 214

---

1- پیام قرآن، ج 4، مکارم شیرازی، ص 43. 45

2- حشر/22. 24

فهم عمق این صفات و اینکه چگونه خدا در عین ظاهر بودن باطن است و در عین اول بودن آخر، در توان هر ذهن متعارفی نیست. باید دانست که جمع بین صفات متضاد در وجود غیر محدود ممکن است، زیرا پس از تحلیل، روشن می شود که در هستی محض هیچ گونه تضادی بین آنها راه ندارد.

آیت الکرسی نیز مشتمل بر بسیاری از اسمای حسناى الهی است. (1) و شاید مشتمل بر اسم اعظم نیز باشد، از نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله) نقل است که سوره بقره سید قرآن و آیه الکرسی سید سوره بقره است. و از امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که هر چیزی بلندایی دارد و بلندای قرآن آیه الکرسی است.

سیادت سور و آیات قرآن نسبت به یکدیگر به لحاظ مضمون آنها است. و مضمون این آیه شریفه همان اسمای حسناى حق است که هیچ آیه ای به تنهایی این تعداد اسمای الهی را بیان نکرده است. سوره توحید که در آن از صفات جمال و جلال حق یاد شده است، از ابتدا تا انتها درباره توحید است و چون موضوع سوره توحید است از مضمون و عمق ویژه ای برخوردار است، لذا نسبت به بسیاری از شور، گرامی تر است. (2)

### تعداد و شماره اسماء حسنا در قرآن

در آیات کریمه قرآن دلیلی که نشان دهد شماره و عدد اسماء حسنا چقدر است و محدوده معین آنها چیست و تا چه حد است وجود ندارد. بلکه از ظاهر آیه (8 طه) و آیه (80 اعراف) و آیه (24 حشر) و امثال آن بر می آید که هر اسمی در عالم باشد که از جهت معنا احسن اسماء بوده باشد آن اسم از آن خداست، پس نمی توان اسماء حسنا را شمرده و به عدد معین محدود کرد. اما آن مقداری که در خود قرآن ذکر شده است به نقلی صد و بیست و هفت اسم است. (3)

اما به دیگر نقل دویست و چهار اسم می باشد، که اینک به شرح آنها می پردازیم:

ص: 215

1- بقره/255

2- توحید در قرآن، جوادی آملی، ص 237 و 236

3- ترجمه تفسیر المیزان، ج 16، ص 272

1. آخر: فرجام، آن که پس از همه نیز خواهد بود، مقابل اول است. خداوند آخر است بی آن که انتهای داشته باشد و به تعبیر دیگر ابدی است و پس از فنای همه اشیاء باقی و جاوید است. (1)
2. أَبْصَرَ: بینا، بیناتر. (أَبْصِرْ بِهِ) یعنی چه بینا است، صیغه تعجب است و برای بیان عظمت علم خداوند است. یعنی او به قدری بینا است که انسان را در شگفتی فرو می برد. آری کسی که از پنهان و آشکار مجموعه آفرینش آگاه و با خبر است حتماً به امور دیدنی و بینایی نیز عالم و آگاه است. (2)
3. أَبْقَى: پاینده تر، باقی تر، جاودانه تر، خداوند از هر چیزی پاینده تر، باقی تر و جاودانه تر است. (3)
4. أَحَدٌ: یگانه و بی همتا در ذات خود. بعضی «احد» و «واحد» را به یک معنی دانسته اند و بعضی گفته اند احد ذاتی است که قبول کثرت نمی کند نه در خارج و نه در ذهن و بنابراین هرگز داخل عدد نمی شود. بعضی نیز گفته اند احد اشاره به بسیط بودن ذات خداوند دارد زیرا ذات بسیط خداوند هیچ گونه ترکیب خارجی و عقلی را نمی پذیرد. بی شک ذات خداوند به همه این معانی احد است. (4)
5. أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ: نیکوترین آفریدگار، بهترین خلق کنندگان، بهترین خالقها، از آن جایی که خلق به معنی اندازه گیری و صنعت می باشد درباره غیر خداوند نیز صادق می باشد. اما خلقت و آفرینش خداوند نامحدود است و شامل همه چیز می شود و خالقیت غیر خدا بسیار محدود و توأم با انواع ضعفها و نقصها و عیبها می باشد به همین جهت تنها خداوند است که بهترین خلق کنندگان است و از سوی دیگر خداوند در خالقیت خود مستقل است اما سایر خالقها در خالقیت خود وابسته به اذن و اراده الهی هستند. (5)
6. أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ: عادل ترین داوران، نیکوترین داوران، حکم خداوند از حکم همه حاکمان برتر است و آن وجود مقدس خود از همه حکم کنندگان برتر است. همچنین خداوند در همه احکام

ص: 216

1- حدید 3/

2- کهف/26

3- طه/73

4- اخلاص/1

5- مؤمنون/14 و صفات/125

فرمان هایش حکیمانه ترین و متقن ترین احکام و فرمان ها را که توأم با علم و حکمت و تدبیر است برایش صادر فرموده است و او از هر جهت بهترین حکم کنندگان و عادل ترین و نیکوترین داوران است. (1)

7. أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ: بخشنده ترین بخشندگان، مهربان ترین مهربانان، خداوند دارای رحمت بی پایان می باشد به همین سبب بخشنده گناهان گناهکاران توبه کار می باشد. این است که در دردها و ناراحتی ها و بیماریها و مشکلات و گرفتاریها انسانها به خدای رحمان و رحیم روی می آورند. (2)

8. أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ: چابک ترین حسابرسان، سریعترین حسابگران. خداوند به سبب علم ذاتی و بی کران خود در روز حساب و قیامت به سرعت تمام اعمال و پرونده های اعمال همه افراد بشر را مورد حسابرسی قرار می دهد و این امر در کمترین و کوتاه ترین زمان بر اساس امور دنیوی انجام می پذیرد. (3)

9. أَسْمَعُ: شنواتر. به راستی خداوند چه شنوا است و چگونه چنین نباشد که او دارای علمی بی کران و عظیم است و به همه شنیدنی ها و اصوات، علم و آگاهی دارد و از پنهان و آشکار همه امور آگاه است. (4)

10. أَشَدُّ بَأْسًا: سخت عذاب. خداوند قدرتش برتر و بیشتر است. کلمه «بأس» در لغت به معنی قوت و استحکام و شجاعت است و بی شک قدرت خداوند ما فوق همه قدرتها است. (5)

11. أَشَدُّ تَنْكِيلًا: سخت عقوبت، خداوند مجازاتش بسیار دردناک است. کلمه «تنکیل» از ماده «نکول» به معنی امتناع کردن از روی ترس است و در اصل از نکل (بر وزن اکل) به معنی لجام حیوان گرفته شده و بنابراین تنکیل که مصدر باب تفعیل است به معنی کاری است که طرف با مشاهده آن از خلاف کاری برگردد و این همان مجازات است که هم باعث عبرت ستمکار و هم باعث عبرت دیگران می شود. بنابراین مجازات خداوند ما فوق همه مجازات ها است. (6)

ص: 217

1- هود/45 و تین/8

2- اعراف/151 و یوسف/92 و 64 و انبیاء/83

3- انعام/62

4- کهف/26

5- نساء/84

6- نساء/84

12. اَعْلَمُ: داناتر، آگاه تر. بدیهی است که علم خداوند مطلق و نامحدود است و همه عالم غیب و شهادت را شامل می شود بنابراین حق تعالی اعلم است نسبت به همه حقایق. (1)
13. اَعْلَمُ بِالظَّالِمِينَ: داناترین به کار ستمگران. خداوند ظالمان را بهتر می شناسد و نسبت به حقیقت و شخصیت و کار و سرانجام آنان آگاه تر است. (2)
14. اَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ: داناترین به کار از حد در گذرندگان، داناترین به کار تجاوزگران. خداوند تجاوزگران را بهتر می شناسد و به کار و سرانجام آنان آگاه تر است. (3)
15. اَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ: آگاه تر به حال مفسدان. خداوند به حال مفسدان آگاه تر است و آنان را بهتر می شناسد. (4)
16. اَعْلَى: برتر، والا، بلند مرتبه، بزرگ. از آنجایی که خداوند از هر کس و هر چیز و هر چه تصور کنیم و هر خیال و قیاس و گمان و وهم، و هر گونه شرک جلی و خفی برتر و بالاتر است، پس اعلی می باشد. (5)
17. اَكْرَم: بخشنده ترین، گرامی ترین، بزرگوarterین. خداوند از هر کریمی، کریم تر و از هر بزرگواری، بزرگوarter است. (6)
18. اله: خدا، معبود. کلمه «اله» در بیشتر سوره های قرآن کریم به کار رفته و جمعاً 112 مرتبه بیان شده است. خداوند اله مردم است زیرا مردم در طریق عبودیت او گام می نهند و از عبادت غیر او پرهیز می کنند. (7)
19. الله: خدا، نام خاص و نام ذات خداوند متعال. این نام جامع همه اسماء و صفات الهی می باشد. کلمه جلاله «الله» یا مأخوذ است از «اله» به فتح همزه و کسر لام و آن به معنای تحیر و دهشت می باشد یعنی

ص: 218

1- بقره /30، انعام /53 و 117، اسراء/84

2- انعام/58

3- انعام /119

4- یونس /40

5- اعلی /1 و لیل /20

6- علق /3

7- ناس /3

در عقلا- حقیقت ذات حق تعالی متحیرند و یا مأخوذ از «اله» به فتح همزه و لام است یعنی معبود حقیقی. بعضی گفته اند اله به معنای سکون است زیرا که به ذکر حق قلوب مطمئن می گردد. (1) کلام مشهور و معروف این است که الله اسم معبود بحق است که مستجمع تمام صفات جلال و جمال و دارای همه کمالات می باشد. در کتاب شریف مصباح کفعمی برای اسم شریف الله نسبت به سایر اسماء ده امتیاز قائل شده بدین شرح: 1. مشهورترین اسماء الله است. 2. در قرآن بالاترین جایگاه را دارد. 3. در دعا بالاترین اسماء است. 4. مقدم بر همه اسماء و پیشوای همه نامها می باشد. 5. کلمه اخلاص به این اسم اختصاص دارد، (لا اله الا الله) 6. شهادت مسلمان فقط به این اسم تحقق می پذیرد. 7. این اسم علم است و مخصوص ذات مقدس خداست و بر غیر او نه از روی حقیقت و نه از روی مجاز اطلاق نمی شود. 8 این اسم شریف دلالت دارد بر این که ذات مقدس حق به تمام کمالات موصوف است اما سایر اسماء هر یک بر کمالی خاص دلالت دارند. 9. اسم جلاله الله هرگز صفت واقع نمی شود. بر خلاف سایر اسماء و صفات این اسم هرگز خبر واقع نمی شود و پیوسته مبتدا است. 10. تمام اسماء الحسنی به اسم جلاله الله ملحق می شوند نه بر عکس مثل این که گفته می شود، شکور یا صبور از اسماء الله است و هرگز گفته نمی شود که الله اسمی است از اسماء شکور یا صبور. بعضی گفته اند اسم مبارک الله، اسم اعظم الهی است. همچنین باید دانست علما برای اسم الله خواص بسیاری ذکر کرده اند از جمله: الف) این اسم مبارک چهار حرف است که اگر حرف اول یعنی حمزه را حذف کنی آن چه باقی می ماند باز هم دارای همان معنا می باشد، (لله)، (ولله کل شیء) یعنی (هر چیزی از او است). و اگر حرف دوم یعنی لام را حذف کنی و همزه را بگذاری (اله) می شود (و هو اله کل شیء) یعنی (او معبود هر چیزی است) و اگر حرف سوم یعنی لام و همزه را حذف کنی (له) می شود (وله کل شیء) یعنی (و همه چیز از آن اوست. و سرانجام اگر لام دوم را هم حذف کنی باقی می ماند (هاء)، (فهو هو وحده لا شریک له) یعنی (پس اوست که یگانه است و شریکی برای او نیست) و (هو) لفظی است که دلالت دارد بر سرچشمه عزت و جلال احدی، (قل هو الله أحد)، «هاء» در «هو» اشاره به تثبیت و توجه دادن به مطلب است، «واو» ضمیر غایب است و اشاره دارد به موجود غایب از دید چشمها و دور از لمس حواس.

ص: 219



از امیرالمؤمنین حضرت علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود: ( در شب جنگ بدر «خضر(علیه السلام)» را در خواب دیدم، از او خواستم چیزی به من یاد دهد که به کمک آن بر دشمنان پیروز شوم. گفت: بگو (یا هو، یا من الا هو الا هو)، هنگامی که صبح شد جریان را خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) عرض کردم، فرمود: یا علی، علمت الاسم الاعظم (ای علی اسم اعظم به تو تعلیم شده). سپس این جمله ورد زبان من در جنگ بدر بود. «هو» مرکب است از دو حرف «هاء» و «واو» و هاء اصل واو است چون واو از اشباع ضمه هاء پیداشده پس در واقع هو یک حرف است و دلالت دارد بر وحدت حق عزوجل. هاء اول مخارج حروف است و واو آخر مخارج حروف می باشد، (هو الأول و الآخر والظاهر والباطن). (1)

الله اسم خاص برای خداوند است که به تمام صفات جلال و جمال او اشاره دارد و به همین جهت آن اسم اعظم الهی نامیده شده است. برخی گفته اند «وله» اصل و ریشه کلمه «الله» است به معنی تحیر، چرا که عقل ها در ذات پاک او حیران است. حضرت علی (علیه السلام) فرموده اند: (الله مفهومی معبودی است که خلق در او حیرانند و به او عشق می ورزند، الله همان کسی است که از درک چشمها مستور است و از افکار و عقول خلق محجوب). گاه نیز الله را از ریشه «الاهه» (بر وزن و به معنی «عبادت» دانسته اند و در اصل «الاله» است به معنی تنها معبود به حق. این نام مقدس قریب هزار بار در قرآن مجید تکرار شده و هیچ اسمی از اسماء مقدس او این اندازه در قرآن نیامده است. (2)

20. أَهْلُ التَّقْوَى: سزاوار ترس. خداوند اهل تقوا است یعنی شایسته است که همگان از عقاب او بترسند و از این که چیزی را شریک او قرار دهند. بپرهیزند. (3)

21. أَهْلُ الْمَغْفَرَةِ: آمرزنده گناهکاران، او اهل آمرزش است و شایسته است که همگان به آمرزش خداوند امیدوار باشند. (اهل التقوی و اهل المغفرتها اشاره به این دارد که انسان باید هم دارای خوف

ص: 220

1- حدید / 3

2- اخلاص / 1 و 2

3- مدثر / 56

باشد و هم دارای رجاء). (1)

22. اول: نخست، آن که همیشه بوده. او اول است چون پیش از همه آفریده ها بوده، اول است به ازلیت، اول است به عطا، اول است به هدایت، اول است به نعمت و اولی است که هیچ موجودی بر او سبقت ندارد. (2)

23. باری: آفریدگار، خداوند، خالق. هر چیزی که از عدم به سوی وجود خارج می شود اولاً نیازمند به تقدیر است ثانیاً نیازمند به ایجاد بر طبق تقدیر است و ثالثاً نیازمند به تصویر و صورت گری بعد از ایجاد است و خدای تعالی خالق است از آن حیث که تقدیر کننده امور است و باری است از آن حیث که مرتب کننده صورت های مخترعات و موجودات به نیکوترین ترتیب است. (3)

24. باطن: نهان، آن که ذاتش از ابصار و اوهام پوشیده است. خداوند باطن است از آن جهت که عالم به هر موجودی است و پوشاننده گناهان می باشد و نیز از همه اوهام خلاق پنهان است و همه پنهانی ها و پوشیده ها را می داند و به صمدیت خود باطن است. (4)

25. بدیع السماوات والأرض: پدید آورنده و هستی بخش و ایجاد کننده همه آسمانها و زمین خداوند است. (ابداع به معنی ایجاد است، بنابراین بدیع به معنی هستی بخش و به وجود آورنده می باشد). (5)

26. بر: نیکو کار این اعتراف بهشتیان است که خداوند را از قبل به عنوان نیکو کار می خوانده و می ستودند و روشن است که این واقعیت در بهشت بسیار آشکار تر احساس می شود. (6)

27. بصیر: بینا، بینای پنهان و آشکار، دانا و آگاه به همه دیدنی ها و همه اعمالی که انسان انجام می دهد. (7)

28. تعالی: برتر، بسیار برتر. خداوند بسیار برتر و بالاتر است از آن چه در مورد او می اندیشند. (8)

ص: 221

1- همان منبع

2- حدید / 13

3- بقره / 54 و حشر / 24

4- حدید / 3

5- بقره / 117 و انعام / 101

6- طور / 28

7- بقره / 96 و مائده / 71 و انفال / 39

8- اسراء / 43

29. ثواب: بخشایشگر، توبه پذیر. خداوند بسیار توبه پذیر و بسیار بازگشت کننده به رحمت به سوی گناهکاران است و با این بازگشت به رحمت خود، گناه گناهکاران را می بخشد و آنان را مورد آمرزش قرار می دهد، اگر گناهکاران نیز توبه کنند و به سوی خداوند باز گردند. (1)

30. جبار: قاهر، مسلط بر همه کس و همه چیز، عظیم و صاحب عظمت، عظیم الشان در ملک و سلطنت، اصلاح کننده، بی نیاز کننده فقیر و اصلاح کننده و جبران کننده شکسته ها و کاستی ها و خلل های قاهر بر همه مردم آن چنان که اراده خدا را بر همه هستی و انسان ها نفوذ می دهد و آنچه را بخواهد تحقق می بخشد و هیچ مانعی بر سر راه اراده او نیست. (2)

31. جامع الناس: گردآورنده مردم. خداوند انسانها را در روزی که در آن تردیدی نیستیغنییدر روز قیامت جمع خواهد نمود. (3)

32. جامع المنافقین و الکافرین: گردآورنده منافقان و کافران. خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ گردهم آورده و جمع می کند. (4)

33. حافظ: نگاهبان، نگاهدارنده، پاسدار قرآن از تحریف، حفظ کننده انسان از حوادث و مهالک و اگر مراقبت الهی از انسان نباشد هر لحظه حیات انسان در معرض هلاکت و نابودی است. همچنین اعمال انسان به طرق مختلف مثبت و ضبط و حفظ می شود. (5)

34. حسیب: حسابرس، حسابگر و محاسبه کننده کردار و رفتار و حالات و اندیشه مخلوقات. (6)

35. حقی: مهربان، نواز شگر. خداوند نسبت به بندگان خود بسیار رحیم، لطیف و مهربان است. (7)

36. حفیظ: نگاهبان، حافظ و نگاهدارنده موجودات. بی شک خداوند حافظ و نگاهدارنده همه چیز و هر گونه حساب و کتاب و رفتار و اعمال است. (8)

ص: 222

1- بقره /37 و نساء /16 و نور /10

2- حشر /23

3- آل عمران /9

4- نساء /140

5- حجر /9 و طارق /4 و انفطار /10 و11 و12

6- نساء /6 و86، احزاب /39

7- مریم /47

8- هود /57 و سبأ /21 و شوری /6

37. حق: راست، درست، سزاوار، حقیقی، ضد باطل، ثابت، مطابق و موافق با واقعیت. چون خداوند در ذات و صفاتش ثابت و غیر قابل زوال است و از سوی دیگر اراده و امر و فرمان او خالی از هر گونه باطل است لذا او حق است. (1)
38. حکیم: دانا، کامل در حکمت و خرد. خداوند حکیم است چون همه اعمال او از روی علم و تدبیر و تشخیص و مصلحت است و همه کارهای او محکم و مستحکم و استوار است و هیچ فعل عبث و بیهودهای از او صادر نمی شود بلکه همه اعمال خداوند حکیمانه، غایتمند و هدفدار است. (2)
39. حلیم: بردبار، بردبار بر ادامه روزی بندگان خاطی، مهلت دهنده خدا چاره ساز و مهلت دهنده است، به گناهکاران مهلت می دهد و در عذاب آنها عجله نمی کند. خداوند حلیم است یعنی در عقوبت عجله نمی کند و در هر نادانی بنده غضب نمی کند. (3)
40. حمید: ستوده، شایسته. حمید ممکن است به معنی فاعل باشد یعنی ستاینده و ممکن است به معنی مفعول باشد یعنی ستوده. خداوند بی نیاز و ستوده است. (4)
41. حی: زنده، جاودان، مداوم و ثابت. حیات خداوند عین ذات اوست، حیات همه موجود از خداست و از آنها قابل انفکاک است ولی حیات خدا با دوام و ثابت است و از خدا قابل انفکاک نیست. خداوند زنده ای است که هرگز مرگ ندارد و زنده واقعی و حقیقی اوست. (5)
42. خالق: آفریننده، آفریدگار. خداوند است که خالق و آفریننده همه مخلوقات و موجودات استو غیر از او خالق مستقلی وجود ندارد. (6)
43. خبیر: آگاه، آگاه بر نهانی ها و ضمائر و اندیشه ها، دانا. خداوند بر همه چیز و همه کس با جزئیات کامل آگاه است. (7)

ص: 223

- 
- 1- انعام/62 و طه/114 و حج/6  
 2- بقره/32 و آل عمران/6 و نساء/26  
 3- بقره/225 و نساء/12 و توبه/114  
 4- بقره/267 و نساء/131  
 5- بقره/225 و آل عمران/2 و طه/111  
 6- انعام/102 و رعد/16 و زمر/62  
 7- بقره/271 و 234، مائده، 8، انعام/18

44. خَلَّاق: آفریننده. خداوند آفریننده ای دانا و آگاه است. (1)

45. خیر: نیکوتر، بهتر، دلپسند. خداوند از همه چیز و همه کس بهتر و باقی تر است اوست که نیکوترین است. (2)

46. خیر الحاکمین: بهترین داوران، بهترین حکم کنندگان، بهترین حاکمان. (3)

47. خیر الراحمین: بهترین بخشندگان، بهترین رحم کنندگان. خداوند نسبت به بندگان خود بسیار آمرزنده و بخشنده است. (4)

48. خیر الرازقین: بهترین روزی دهندگان تنها خداوند است که قدرت و توانایی آن را دارد که بندگان خود را روزی دهد و امر است که بهترین رزق و رزق حسن و نیکو را به بهترین بندگان خود می دهد. (5)

49. خیر الفاتحین: بهترین گشاینندگان، بهترین داوران. خداوند بهترین حکم ها را می کند و بهترین حلال مشکلات و گرفتاری ها است. (6)

50. خیرُ الفاصِلین: نیکوترین جداکنندگان (درست از نادرست)، بهترین داوران، بی شک خداوند بهترین کسی است که می تواند حق را از باطل جدا کند زیرا او علمش از همه بیشتر است و حق و باطل برای او کاملاً روشن است و این قدرت را نیز دارد، علم و قدرت خداوند بی حد و انتها است. (7)

51. خیر الغافرین: نیکوترین آمرزندگان. رحمت و بخشش خداوند بی انتها و نامحدود است از این رو او بهترین آمرزنده است. (8)

ص: 224

1- . حجر/86 و یس/81

2- طه/73 و نمل/59

3- اعراف/87 و یونس/109 و یوسف/80

4- مؤمنون/109 و 118

5- مائده/114 و حج/58

6- اعراف/89

7- انعام/57

8- اعراف/155

52. خَيْرُ الْمَاكِرِينَ: نيكوترين چاره جويان، بهترين تدبير كنندگان. «مكر» در لغت عربي به هر نوع چاره انديشي اطلاق مي شود. (1)
53. خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ: بهترين ميزبانان، بهترين پذيرندگان، بهترين نازل كنندگان، بهترين فرود آورندگان. (2)
54. خَيْرُ النَّاصِرِينَ: نيكوترين ياري دهندگان، بهترين ياوران. خداوند ياور و ياري دهنده اي است كه هرگز مغلوب نمي شود و هيچ قدرتي با قدرت او برابري ندارد. (3)
55. خَيْرُ الْوَارِثِينَ: بهترين بازماندگان، بهترين وارثان. (4)
56. خَيْرُ ثَوَابًا: بهترين ثواب دهنده، نيكوترين پاداش دهنده نيكي. خداوند برترين پاداش را دارد و آن را به برترين بندگان خود مي دهد. (5)
57. خَيْرُ حَافِظًا: بهترين نگهدار، نيكوترين نگهبان، بهترين حافظ. (6)
58. خَيْرُ عَقَبًا: بهترين سرانجام دهنده، بهترين كيفر دهنده كار بد و خطا. خداوند بهترين عاقبت را براي مطيعان خود فراهم مي سازد. (7)
59. ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ: داراي جلال و ارجمندي، صاحب عظمت و اكرام. جلال به معني بالاترين عظمت و شان است. بي شك اين صفت تنها شايسته و لايق خداوند است زيرا خداوند از همه چيز و همه كس با عظمت تر است. (8)
60. ذُو الرَّحْمَةِ: صاحب رحمت، داراي بخشايش و گذشت، رحيم و مهربان. (9)

ص: 225

1- آل عمران / 54 ، انفال / 30

2- مؤمنون / 29

3- آل عمران / 150

4- انبياء / 89

5- كهف / 44

6- يوسف / 64

7- كهف / 44

8- الرحمن / 27 و 78

9- انعام / 133 و كهف / 58

61. ذورحمه واسعه: دارای بخشش بسیار، دارای رحمت وسیع. خداوند به دلیل رحمت وسیع و بی اندازه خود راه بازگشت را به سوی خود برای همه حتی گناهکاران گشوده تا اگر کمترین آمادگی برای بازگشت و توبه دارند به سوی خدا باز گردند. (1)
62. ذوالعرش: خدای عرش، صاحب عرش بزرگوار. خداوند دارای تخت حکومت و سریرسلطنت است و عرش خداوند تمام جهان هستی است. (2)
63. ذوالعرش المجید: صاحب عرش بزرگ. عرش به معنی تخت قدرت و حکومت مطلقه برعالم هستی و صاحب مجد و عظمت است. (3)
64. ذوالفضل العظیم: دارای برتری و بخشایشگری بزرگ، صاحب بخشش و فضل عظیم. خداوند هر کس را بخواهد و شایسته ببیند از رحمت های ویژه خود، او را برخوردار می سازد و هیچ کس نمی تواند خداوند و رحمت او را محدود سازد، مواهب بزرگ و فضل عظیم تنها از آن خداست. (4)
65. ذوالقوه: دارای نیرو، توانا. صاحب قدرت، صاحب قوت. (5)
66. ذوالقوة المتین: صاحب نیروی استوار، صاحب قوت و قدرت. «ذوالقوه» به اصل قدرت خداوند اشاره می کند و «متین» به کمال قدرت او. (6)
67. ذوانتقام: انتقام گیرنده، صاحب انتقام. انتقام در عربی به معنی کیفر دادن و مجازات کردن است. چون خداوند دارای حکمت و عدالت است پس انسانها را بر اساس عدالت و هماهنگی با استحقاق آنها و نتیجه اعمالشان مجازات می کند. (7)

ص: 226

- 
- 1- انعام / 147  
 2- غافر / 15  
 3- بروج / 15  
 4- بقره / 105 و آل عمران / 74 و انفال / 29  
 5- ذاریات / 58  
 6- ذاریات / 58  
 7- آل عمران / 4 و مائده / 95 و ابراهیم / 47

68. ذوقعاب الیم: خداوند کیفرهای بزرگ، صاحب کیفر دردناک. خداوند، کافران و کسانی را که آیات الهی را تکذیب می کنند و به پیامبران و افراد صالح تهمت می زنند و به مخالفت با خداوند بر می خیزند به عذاب سخت و دردناکی دچار می کند. (1)
69. ذو فضل عظیم: دارای کرم بزرگ، صاحب فضل و بخشش عظیم و بزرگ. خداوند فضل و انعام بزرگی دارد که در انتظار مؤمنان واقعی و مجاهدان راستین است. (2)
70. ذو فضل علی العالمین: دارنده فضل و برتری بر جهانیان، بخشنده بر همه جهانیان. خداوند نسبت به جهانیان لطف و مرحمت دارد که جلو همه گیر شدن و همگانی شدن فساد را در روی زمین می گیرد. (3)
71. ذو فضل علی المؤمنین: داری فضل و بخشش بر گروندگان و مؤمنان. (4)
72. ذو فضل علی الناس: بخشایشگر نسبت به مردم، صاحب کرم با مردم. خداوند فضل و رحمت گسترده ای بر مردم دارد. (5)
73. ذو مغفره: خداوند آمرزش آمرزشگر، دارای مغفرت و آمرزش. خداوند بندگان صالح و نیکو کار و نیز توبه کار را مورد آمرزش خود قرار می دهد. (6)
74. ذی الطول: بی نیاز و توانگر و برتر، صاحب فضل و قدرت. (7)
75. ذی العرش: خداوند عرش، صاحب عرش، صاحب تحت حکومت. (8)
79. ذی المعارج: دارنده درجات عالی، خداوندی که صاحب آسمان هایی است که فرشتگان بر آن صعود می کنند و به سوی قرب خدا پیش می روند. (9)

ص: 227

1- فصلت/43

2- آل عمران/174

3- بقره/251

4- آل عمران/152

5- بقره/243 و یونس/60 و نمل/73

6- فصلت/43

7- غافر/3

8- اسراء/42

9- معارج/3



77. ذی انتقام: کین ستان، صاحب انتقام، انتقام گیرنده. (1)

78. رؤف: بخشاینده و پر مهر، سخت مهربان. خداوند نسبت به مؤمنان رؤف و مهربان است. (2)

79. رؤف بالعباد: بسیار مهربان به بندگان خداوند نسبت به بندگان خود مهربانی و لطافت دارد و این امر به بندگان امید می دهد. (3)

80. ربّ: خداوند، پروردگار، مالک امور بندگان، تربیت کننده. رب به طور مطلق فقط بر خداوند اطلاق می گردد چون او متکفل به اصلاح موجودات است. خداوند پرورش دهنده تمام موجودات است هم خلقت از جانب اوست و هم تربیت. خالق و مربی و معبود فقط خدای سبحان است. (4)

81. رَبُّ ابَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ: پروردگار پدران پیشین شما، پروردگار نیاکان شما، پروردگار پدران نخستین شما. (5)

82. رَبُّ الْأَرْضِ: خداوند و خالق زمین. «رب» به معنی مالک و مدبر، حاکم و مصلح است پس هر خیر و برکتی از ناحیه ذات پاک خداوند است، او خداوند زمین است و تمامی نعمتهای زمینی مخلوق اویند. (6)

83. رَبُّ السَّمَاوَاتِ: خداوند و خالق آسمانها. هر چه در آسمانهاست همه مخلوق و آفریده خداوند سبحان است، او خالق و پروردگار آسمان ها است. (7)

86. رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّعِيَّةِ: پروردگار هفت آسمان، خداوند آسمان های هفتگانه. (8)

85. رب السماوات والأرض: پروردگار و خالق، آسمانها و زمین، مالک و تدبیر کننده امور آسمانها و زمین. (9)

ص: 228

1- زمر/37

2- بقره/143 و توبه 117 ، 128

3- بقره/207 و آل عمران/30

4- نمل/26 و رعد/16 و اعراف 54

5- دخان/8

6- جاثیه/36

7- جاثیه/36

8- مؤمنون/86

9- زخرف/82 و دخان 7

86. رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا: خالق و پروردگار آسمانها و زمین و هر آنچه میان آنها است. خداوند مالکی این جهان با عظمت و مدبر و مربی آن است. (1)

87. رَبُّ الشَّمْسِ: آفریدگار ستاره شعری. شعریکی از درخشنده ترین ستارگان آسمان است که گروهی از اعراب مشرک آن را می پرستیدند. (2)

88. رَبُّ الْعَالَمِينَ: خداوند و خالق جهانیان. خداوند خالق و آفریننده و مربی جهانیان است. (3)

89. رَبُّ الْعَرْشِ: خداوند و خالق عرش. عرش مجموعه عالم هستی است که تخت حکومت خداوند می باشد. (4)

90. رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ: خداوند عرش عظیم، پروردگار عرش بزرگ. عرش و عالم بالا و جهان ماوراء طبیعت با آن همه عظمتی که دارد در قبضه قدرت و تحت حمایت و کفالت خداوند است. (5)

91. رَبُّ الْعِزَّةِ: خداوند توانایی و برتری، خداوند عزت و قدرت خداوند، پروردگاری است که صاحب عزت و قدرت است و از ازل قادر و عالم و عزیز بوده است. (6)

92. رَبُّ الْفَلَقِ: پروردگار و خالق پگاه، خالق سپیده دمان، پروردگار سپیده صبح. (7)

93. رَبُّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ: پروردگار خاوران و باختران، خداوند مشرقها و مغربها. (8)

94. رَبُّ الْمَشْرِقِينَ: پروردگار دو خاور، خداوند دو مشرق. (9)

95. رَبُّ الْمَغْرِبِينَ: پروردگار دو باختر، خداوند دو مغرب. خورشید هر روز از نقطه تازهای طلوع و در نقطه تازه ای غروب می کند بنابراین به تعداد روزهای سال مشرق و مغرب داریم که در این میان دو مشرق و دو مغرب ممتاز هستند یکی در آغاز تابستان یعنی حداکثر اوج خورشید در مدار شمالی و یکی

ص: 229

1- . نبأ/ 37

2- نجم/ 49

3- فاتحه/ 1 و بقره/ 131 و مائده/ 28 و یونس/ 10

4- زخرف/ 82

5- توبه/ 129 و انبیاء/ 22 و مؤمنون/ 86

6- صافات/ 180

7- فلق/ 1

8- معارج/ 40

9- الرحمن/ 17

در آغاز زمستان یعنی حداقل پائین آمدن خورشید در مدار جنوبی. جالب این که دو مشرق و دو مغرب دیگر هم داریم که آنها را مشرق و مغرب اعتدالی می نامند. یعنی در اول بهار و اول پائیز که روز و شب در تمام دنیا برابر است. (1)

99. رب موسی و هارون: پروردگار موسی و هارون. خداوند، پروردگار همه جهانیان است از جمله پروردگار همه انبیاء همچون موسی و هارون و جز او پروردگار یوجود ندارد. (2)

97. رب کل شیء: پروردگار و خالق همه چیز. خداوند مالک، مربی و پروردگار همه چیز است و حکم و فرمان او در تمام ذرات جهان جاری است. (3)

98. رب الناس: پروردگار مردم. خداوند، پروردگار همه مردم و همه انسانها می باشد. (4)

99. رحمان: روزی دهنده مخلوقات، فراخ بخشایش، احساس کننده و نعمت دهنده. رحمان اسم خاص خداوند است و غیر خدا با آن توصیف نمی شود. این اسم بیانگر مبالغه در رحمت است و دلالت بر کثرت رحمت خداوند دارد و صیغه مبالغه می باشد و بنابراین خداوند بر مؤمن و کافر رحمان است و رحمت عام خود را به هم موجودات افاضه می کند. (5)

100. رحیم: مهربان، آمرزنده مؤمنان، بخشاینده مهربان به مؤمنان حتی در آخرت. کلمه مبارک رحیم اسم عام با صفت خاص است. رحیم، رحمت مخصوص اهل ایمان است. این صفت برای غیر خدا هم جایز است. رحیم صفت مشبیه است و دلالت بر ثبوت رحمت دارد و رحمت اخروی خداوند می باشد. (6)

101. رزاق: روزی دهنده، بسیار روزی بخش. خداوند رازق و روزی دهنده همه موجودات می باشد، چون او آفریننده همه چیز است بنابراین رزاق مطلق همه موجودات اوست و اگر

ص: 230

1- الرحمن / 17

2- اعراف / 122 و شعراء / 48

3- انعام / 164

4- ناس / 1

5- حمد / 1 و بقره / 163 و طه / 108,90 و فرقان / 63

6- احزاب / 43 و حمد / 2 آیه تسمیه که در قرآن 113 بار در اول همه سوره ها به کار رفته است.

به غیر از خدا رازق یا رزاق گفته شود ذاتی نیست بلکه بالعرض و به واسطه است. (1)

102. رفیع الدرجات: بلند دارنده پایگاهها. خداوند درجات بندگان صالح را بالا می برد، اگر رفیع را به معنی رافع و بالا برنده تفسیر کنیم. ولی بعضی گفته اند رفیع به معنی مرتفع است، بنابراین رفیع الدرجات، اشاره به اوصاف بلند و عالی خدا دارد زیرا او در علم و قدرت و در تمام اوصاف کمال و جمالش آن قدر مرتفع و بالا است که همای بلند پرواز عقل و دانش بشری هرگز به اوج آن نمی رسد. (2)

103. رقیب: نگاهبان و پاسدار. نگاهدارنده همه مخلوقات در همه حال و حافظ اعمال انسان. خداوند حافظی است که هیچ چیز از او پوشیده نیست و به همه هستی و اعمال موجودات از جمله انسان عالم و آگاه است. (3)

104. شبهان: پاک و منزّه، پاک و دور از هر پلیدی و بدی. سبحان مانند قفران و به معنی تسبیح است و سبحان الله یعنی من خدا را از هر بدی به طور کامل به دور و بر کنار می دانم. بنابراین خداوند پاک و منزّه از هر عیب و نقص و زشتی می باشد. (4)

105. سَرِيعُ الْحِسَابِ: زود حساب، خدایی که روز قیامت در یک چشم بر هم زدن به حساب هرکس رسیدگی می کند. خداوند از همه حسابگران، در حسابرسی سریع تر و تند کارتر و دقیق تر است. (5)

109. سَرِيعُ الْعِقَابِ: زود کیفر. خداوند در برابر کسانی که از آزمون های الهی سیه روی بیرون می آیند سریع العقاب است و آنان را به سرعت و به زودی کیفر می دهد، زیرا پروردگار کسانی را مستحق مجازات هستند سریع مورد عقاب قرار می دهد و آنان را به سرعت مجازات می کند. (6)

107. سلام: آرامش بخش، ایمن کننده، سالم و سلامت. علت توصیف خداوند به سلام آن است که عیوب و آفات به حضرتش راه ندارد و بندگان از ظلمش سالم اند. خداوند سلامت دهنده و سالم از

ص: 231

---

1- ذاریات/58 و نساء/5 و حج/5

2- مؤمن/15

3- مائده/117 و احزاب/52 و نساء/1

4- اعلیٰ/1 و حدید/1

5- مؤمن/17 و بقره/202 و آل عمران/19 و 199

6- انعام/165 و اعراف/167

هر عیب است. سلام کسی است که با تو به سلامت و عافیت ملاقات کند بدون شر و ضرر. معنی سلام یا سلامت دهنده و ایمن کننده و یا سالم از هر عیب است، که در صورت اول از صفات فعل و در صورت دوم از صفات جلال است. (1)

108. سمیع: شنوا، دانا و شنوای هر مسموع و راز و پنداری بذاته سمیع صیغه مبالغه و از صفات ذات خداوند است، یعنی خدا به همه شنیدنی ها عالم و آگاه می باشد. (2)

109. سمیع الدعاء: شنوای نیایش، شنوای درخواست ها، اجابت کننده دعا، خداوند به دعایدرخواست کنندگان آگاه و عالم است و دعای آنها را اجابت می کند. (3)

110. شاکر: شکرپذیر، سپاس پذیر. شکر در مورد خدا یعنی پاداش عمل و شاکر بودن خداوند، یعنی این که خداوند پاداش عمل صالح بندگان خود را می دهد. خداوند در برابر اطاعت و انجام کار نیک به وسیله پاداش نیک از اعمال بندگان خود تشکر می کند. (4)

111. شدید العذاب: سختگیر، سخت کیفر. خداوند در مورد ظالمان و کافران مجازات شدیدمقرر فرموده است و برای آنها سختگیر و سخت کیفر است. (5)

112. شدید العقاب: سخت کیفر، سخت جزا. خداوند در مورد کافران و مشرکان سخت کیفر است و آنان را به واسطه اعمال و رفتارشان مجازات می کند. (6)

113. شدید المحال: سخت قوت، سخت مکر. خداوند قدرتی بی انتها و مجازاتی دردناک و کیفری سخت دارد. (7)

114. شفیع: واسطه، فیض رسان به مخلوقات بدون واسطه، شفاعت کننده. توحید خالقیت دلیل بر توحید حاکمیت است و توحید دلیل بر توحید ولی و شفیع و معبود. پس ولی و شفیع انسان، تنها خداوند

ص: 232

1- حشر/23

2- انفال/61 و بقره/127

3- آل عمران/38 و ابراهیم/39

4- بقره/158

5- بقره/165

6- 196 و مائده/2

7- رعد/13

است. شفاعت هر چند می تواند از ناحیه پیامبران و اولیاء الهی هم باشد ولی باز هم به ذات پاک خداوند بر می گردد و همه شفیعان باید به اجازه او شفاعت کنند، خواه شفاعت برای آمرزش گناهان باشد و یا برای رسیدن به نعمت های الهی. (1)

115. شکور: بسیار سپاس پذیر، پاداش دهنده بسیار به مختصر طاعت و خدمت. خداوند کسانی را که ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام میدهند را مشمول شکر خود قرار می دهد زیرا که خداوند شکور است یعنی خدا از اعمالشان تشکر می کند و برترین جزا و پاداش را به آنها می بخشد. (2)

116. شهید: بیننده آگاه بر هر چیز، اندک و بسیار و نهان و آشکار. شهید وقتی که به خداوند سبحان اطلاق شود به معنی حاضر، بیننده و حافظ است. شهید آن است که هیچ چیز از علمش غایب نیست و این تنها در مورد علم خداوند صادق است. (3)

117. صادق (صادقون): درست گفتار، راستگو. خداوند صادق است و تمام سخنان و احکامی که از طرف خداوند نازل شده است، صدق، راست و حقیقت است. (4)

118. صمد: بی نیاز جاوید، پناه نیازمندان. «الله الصمد» یعنی خدا همان مصمود و مقصود همه است که در حوائج به او رو می آورند و او را قصد می کنند و به او محتاجند پس خداوند بی نیاز است زیرا آنکه همه او را قصد می کنند و به او پناه می برند باید خود بی نیاز باشد. (5)

119. ظاهر: پیدا، نمایان. خداوند از هر ظاهر و آشکاری، ظاهرتر است و آشکارتر، زیرا قدرت خداوند بر هر چیزی احاطه دارد. خداوند ظاهر است یعنی او محیط به تمام اشیاء است و ظهور همه چیز از خداست پس چگونه ممکن است چیزی که خدا آفریده از خود خدا ظاهرتر باشد؟ پس هر چیزی که وجود دارد ظهوری است از خدا و نشانه و دلیلی است بر وجود او در نتیجه خداوند ظاهر است و آشکار. (6)

ص: 233

1- انعام/70 و سجده/4

2- فاطر/30 و 34 و شوری/23

3- مائده/117 و حج/17 و مجادله/6

4- انعام/146

5- اخلاص/2

6- حدید/3

120. عَالِمُ الْغَيْبِ: دانای رازها، داننده نهان. خداوند از تمام امور پنهانی با خبر است و به اندازه سنگینی ذره ای در تمام آسمانها و نه در زمین از حوزه علم بی پایان خدا بیرون نخواهد بود. علم به غیب تنها مخصوص خداوند است و خدا هر کس را بخواهد قدری از این علم آگاه می کند. (1)

121. عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ: داننده نهان و آشکار. بدون شک کسی که می خواهد تدبیر امور آسمان و زمین کند و حاکم بر آنها باشد و عهده دار مقام ولایت و شفاعت و خالقیت باشد باید از همه چیز، آشکار و پنهان، آگاه باشد چون که بدون آگاهی و علم گسترده هیچیک از این امور امکان پذیر نیست. خداوند با علم بی پایان خود از هر چیزی آگاه است. (2)

122. عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: دانای پنهان و راز آسمانها و زمین. خداوند به واسطه علم بی کران خود و احاطه کامل به جهان از امور پنهان در آسمانها و زمین آگاه است و هیچ چیز از نظر علم او دور نیست. (3)

123. عزیز: برتر، ارجمند پرتوان، نیرومند، توانا و قادری که هرگز مغلوب نمی شود. خداوند در عین عزت و توانایی، کارهایش از روی حکمت و مصلحت است و در عین حال، مهربان، بخشاینده، وهاب دانا، پسندیده است. (4)

126. عَظِيمٌ: بزرگتر، بزرگتر از وهم و ادراک و اندیشه. عظیم در مورد خداوند بیانگر عظمت واقعی و معنوی است، عظمت و بزرگی که عقل بشری از درک آن عاجز و ناتوان است. (5)

125. عَفْوٌ: بخشاینده، بسیار با گذشت. خداوند بسیار بخشنده و با گذشت است و افراد توبه کار و پشیمان از گناه را مورد بخشش و گذشت خود قرار می دهد. (6)

126. عَلَامُ الْغُيُوبِ: دانای غیب ها و آگاه به رازها. خداوند به واسطه علم بی پایان خود از تمام رازها و غیب ها و پنهانها آگاه و با خبر است. (7)

ص: 234

1- سبأ/3 و جن/26

2- انعام/73 و رعد/9 و سجده/6

3- فاطر/38

4- بقره/209، 129 و شعرا/9 و ابراهیم/1 و نمل/78

5- بقره/255 و شوری/4 و حاقه/33 و 52 و واقعه/74 و 96

6- نساء/43 و 99 و مجادله/2 و حج/60

7- مائده/109 و 116 و توبه/78

127. عَلَوًّا كَبِيرًا: بسیار برتر. خداوند از آن چه انسانها در مورد او می اندیشند بسیار برتر و بالاتر است. عظمت مقام خداوند بسیار برتر از خیال و قیاس و گمان است و در دامنه درک انسان نمی گنجد. (1)

128. عَلِيٌّ: برتر، والا، غالب بر همه هستی هابه ذات خداوند برتر و بالاتر از شبیه و شریک و هرگونه کمبود و عیب و نقصان است، او عظیم و بزرگ و بی نهایت است، هیچ کاری برای او مشکل نیست و هیچ گاه از اداره و تدبیر جهان هستی خسته و ناتوان و غافل و بی خبر نمی گردد و علم او به همه چیز احاطه دارد. (2)

129. عَلِيمٌ: دانای، بسیار دانا، دانای رازها، علم خداوند بی پایان است و هیچ علمی نمی تواند به اندازه علم خداوند باشد، پس تنها خداست که علیم است و از هر چیزی آگاه و از هر کس داناتر است. (3)

130. عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ: دانا به کار ستمگران، دانا به احوال ستمکاران، خداوند به احوال، اعمال و سرانجام ظالمین و ستمگران آگاه و دانا است. (4)

131. عَلِيمٌ بِالْمُتَّقِينَ: دانا به کار، احوال و اعمال پرهیزگاران. خداوند به همه چیز آگاه است به اعمال و رفتار پرهیزگاران و سرانجام آنها نیز آگاه است و اعمال نیک آنها کم باشد یا زیاد هرگز ضایع نمی شود. (5)

132. عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ: آگاه به اعمال تبهکاران. (6)

133. عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ: دانا به آن چه در سینه هاست، دانای رازها و نهانی ها. خداوند اسرار درون سینه ها و نیت ها را می داند و تنها به اعمال و رفتار ظاهری مردم نگاه نمی کند بلکه قلوب آنها را نیز می آزمايد. (7)

ص: 235

1- اسراء/ 43

2- بقره/ 255 و نساء/ 34 و حج/ 62

3- بقره/ 32

4- بقره/ 95 و جمعه/ 7

5- آل عمران/ 115

6- آل عمران/ 63

7- آل عمران/ 119، 154 و مائده/ 7



134. غَافِرُ الدَّنْبِ: آمرزنده گناه. خداوند نسبت به توبه کاران آمرزنده است و گناهان آنها را می بخشد. (1)

135. غَفَّارٌ: بسیار آمرزنده، پوشاننده عیوب و گناهان بندگان. غفاریت خداوند نشان دهنده کثرت آمرزش اوست و این که درهای بازگشت را به روی گنهکاران می گشاید و باران رحمتش را بر آنها می باراند. (2)

136. غفور: خیلی بخشنده، پوشنده زشتیها، آمرزنده. خداوند پروردگاری آمرزنده و مهربان است. غفور از حیث کیفیت مبالغه است یعنی غفور، آمرزنده گناهان بزرگ است و غفار از حیث کمیت، مبالغه است یعنی غفار آمرزنده گناهان بسیار است. (3)

137. غنی: بی نیاز، بی نیاز از هر چیز و هر کس در هر حال و همیشه. غنی در مورد خداوند بیانگر بی نیازی مطلق اوست و در مورد غیر خدانسیبی است. خداوند غنی بالذات است و در حقیقت وست که از همه چیز بی نیاز است و بی نیازی در مورد بشر در واقع سرابی بیش نیست. (4)

138. غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ: بی نیاز از همه جهانیان. خداوند وجودی است نامتناهی از هر نظر و هیچ نیازی ندارد که به وسیله عبادت یا اطاعت بندگان بر طرف شود. کمبودی ندارد که دیگران به او بدهند، بلکه این بندگان هستند که نیازمند و محتاج اند و هر چه دارند از خداست. (5)

139. فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ: آفریدگار آسمانها و زمین، شکافنده و برآورنده آسمانها و زمین. آفریننده همه چیز خداوند است، او بدون اتکاء به قدرت دیگری سراسر جهان هستی را به وجود آورده و همه مخلوق اویند و در تمام لحظات وجود و زندگی به او نیازمندند. فاطر به معنی شکافنده است. طبق تحقیقات دانشمندان همه جهان در آغاز توده واحدی بوده که بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته شده و کهنکشان ها و منظومه ها و کرات به وجود آمدند. (6)

ص: 236

1- مؤمن / 3

2- ص 66 و مؤمن / 42 و زمر / 5

3- بقره / 173 و سبأ / 15

4- . بقره / 263، 267 و آل عمران / 97 و نساء / 131

5- آل عمران / 97 و عنکبوت / 6

6- انعام / 14 و یوسف / 101 و ابراهیم / 10

140. فَالْتِ الْإِصْبَاحَ: دمنده بامدادان، شکافنده صبحگاهان. روشنایی سپیده دم به تدبیر و اذن خداوند تاریکی شب را چاک زده از هم می شکافد و نوید آمدن صبح را می دهد. (1)

141. فَالْتِ الْحَبِّ وَالنَّوَى: شکافنده دانه و هسته، رویانده دانه و پوست سخت. مهمترین لحظه، در حیات یک گیاه همان شکافتن دانه و هسته است که همانند لحظه تولد یک طفل، زمان انتقال از یک عالم به عالم دیگر محسوب می شود به اذن و اراده و فرمان خداوند حکیم. جوانه بسیار لطیف و ظریفی که در درون هسته و دانه شکل گرفته و پرورش میابد، آن چنان قدرت و نیرویی پیدا می کند که می تواند دیواره سخت و محکم هسته و دانه را بشکافد و از میان آن قد بر افروزد. (2)

142. فَتَّاحُ الْعَلِيمِ: داور، گشاینده بسیار دانا، داور و جدا کننده آگاه. این عبارت از دو نام از اسماء الله تشکیل شده که یکی اشاره به قدرت خدا بر مسأله جداسازی صفوف حق از باطل می کند و دیگری اشاره به علم بی پایان خداوند دارد. فتح در اصل به معنی از بین بردن پیچیدگی و اشکال است و نیز به معنی داوری کردن و گشودن مشکل نزاع. فاتح بیانگر قدرت پروردگار بر گشودن هر مشکل و از میان بردن هر اندوه و غم و فراهم ساختن اسباب هر فتح و پیروزی است، در واقع هیچ کس جز خداوند، فاتح نیست. علیم بیان گر علم و دانش بی پایان خداوند است که بر همه چیز احاطه کامل دارد. (3)

143. فَعَالٌ لِّمَا يُرِيدُ: کننده آن چه بخواهد و اراده کند. خداوند هر کاری را اراده کند انجام می دهد و این از لوازم حاکمیت مطلقه است که تنها شایسته خداوند است. این صفت در مجموع قدرت الهی را بر مسأله معاد و زنده کردن مردگان و کیفر و مجازات جباران و شکنجه گران نشان می دهد و بیانگر این واقعیت است که حکومت جهان هستی از آن خداوند است. (4)

144. قَابِلُ التَّوْبِ: توبه پذیر. خداوند توبه، توبه کاران و پشیمانان و آنان که از راه خلاف به سوی راه حق بازگشته اند را می پذیرد و آنها را مورد لطف خود و بخشش خود قرار میدهد. (5)

ص: 237

1- انعام/96

2- انعام/95

3- سبأ/26

4- هود/107 و بروج/16

5- مؤمن/3

145. قادر: توانا بر همه چیز در همه احوال، نیروبخش به دیگران. خداوند بر انجام هر چیزی توانا و قادر است چون قدرت و علم خداوند بی پایان است، اوست که خالق همه چیز است و قدرت و توانایی هر چیزی از اوست. او قادری است که هرگز مغلوب نمی شود. (1)
146. قاهر: توانا و خشم کننده، مستولی بر جمیع موجودات. خداوند بر تمام موجودات قاهر و مسلط است. قاهریت به معنی غلبه و تسلط کامل بر چیزی است به همراه توانایی و قدرت، به طوری که هیچ گونه توانایی مقاومت در طرف مقابل نباشد. خداوند از تمام اعمال بشر اطلاع دارد و نسبت به بندگان خود تسلط کامل دارد. (2)
147. قدّوس: پاکیزه از عیبها، مبرا از هر عیب و نقصی، آنچه در آسمانها و زمین است پیوسته تسبیح خداوند می گویند و او را از تمام نقایص و عیوب پاک می شمردند. او خداوندی است که مالک و حاکم آسمانها و زمین است و از هر عیب و نقصی مبرا می باشد. (3)
148. قدیر: توانا، محیط بر همه موجودات. خداوند آن چه را بخواهد مطابق مقتضای حکمت انجام میدهد نه زیاد و نه کم بنابراین خداوند قدیر است. (4)
149. قریب: نزدیک، نزدیک به مردم و دانا بر وسوسه های قلبی مخلوقات خداوند به بندگان خود بسیار نزدیک است، نزدیکتر از آن چه تصور کنیم، نزدیکتر از ما به خودمان و حتی نزدیکتر از رگ گردن ما. نزدیک و قریب بودن خدا معنوی است نه زمانی و مکانی. خداوند بر همه چیز محیط است و لازمه محیط بودن، نزدیک بودن است و این خود دلیل لامکان بودن خداوند است. (5)
150. قوی: نیرومند، توانا بر همه چیز. خداوند نیرومند و توانایی است که هرگز مغلوب نمی شود و شکست نمی خورد. (6)

ص: 238

1- . انعام /65، 37 و اسراء/ 99 و معارج /40

2- انعام / 18 و 16

3- حشر/23 و جمعه /1

4- بقره/20

5- بقره/186 و هود/61 و سباء /50

6- انفال /52 و حج / 40، 74 و احزاب /25

151. قَوِيُّ العَزِيزِ: توانایی برتر، توانایی غالب. خداوند قوی و قادر بر همه چیز و مسلط به هر کاری است و هیچ چیز برای او محال نیست و هیچ قدرتی توانایی مقابله و برابری با اراده او را ندارد و قدرت او هرگز شکست نمی خورد. (1)

152. قِیُومٌ: پایدار، بی زوال، پاینده به ذات خود، نگهدارنده همه هستی ها. قیوم صیغه مبالغه از ماده قیام به معنی پایدار، استوار و پاینده است، بنابراین منظور قیام به آفرینش و تدبیر و نگاهداری می باشد. تنها خداوند است که همه موجودات را آفریده و نگاهداری و تربیت آنها را به عهده گرفته است، هیچ گاه از انجام این کار غفلت نمی کند و به طور دائم و بدون هیچ گونه وقفه، قیام به این امور دارد، در نتیجه قیوم در واقع اساس تمام صفات فعال الهی است. منظور از صفات فعال، صفاتی است که ارتباط خداوند را با یکی از موجودات بیان می کند مانند آفریننده، روزی دهنده، زنده کننده، هدایت کننده و امثال اینها، پس قیام به خلقت و تدبیر موجودات جهان همه این امور را شامل می شود. (2)

153. قَهَّارٌ: توانا، مستولی بر جمیع موجودات، قهر کننده به ستمکاران، خداوند یکتا، بسیار غالب و توانا است او بر همه چیز مسلط و غالب است. (3)

154. کَافِیٌ: کفایت کننده. خداوند که قدرتش برتر از همه قدرتها است و از نیازها و مشکلات بندگانش بخوبی آگاه است و نسبت به آنها نهایت لطف و مرحمت را دارد برای آنها کافی است و دیگر بندگان نیاز به کس دیگری ندارد. خداوند تنها آنها را کفایت می کند، یعنی انسان با خداوند بی نیاز می شود. (4)

155. کَبِیرٌ: بزرگوار، با جلال و جبروت، بزرگتر از حد و وصف. قدرت خداوند بالاتر از همه قدرتهاست و احاطه خداوند همه چیز را در بر می گیرد. خداوند عظیم القدر و کبیر است. (5)

ص: 239

---

1- هود/66 و شوری/19

2- بقره/255 و طه/111

3- یوسف/39 و رعد/16

4- زمر/36

5- نساء/34 و رعد/9 و حج/62

156. کریم: پاک و نیکو، بخشنده گناهان، با گذشت. اگر کرم وصف خداوند واقع شود مراد از آن احسان و نعمت آشکار خداوند است. و خداوند کریم و سخاوتمندی که انسان و موجودات را آفرید نعمت های خود را به آنها ارزانی داشت، او که بخشنده و مهربان است. (1)

157. لطیف: باریک دادن، مهربان، نیکی کننده به بندگان، مدارا کننده ریزبین، ظریف بین، خبیر، نهان بین. خداوند مصالح بندگان را می داند و از نیازهای آنها با خبر است و به مقتضای لطفش با آنها رفتار می کند. خدا کانون لطف است و هر چیز را بخواهد لطف می کند. کارهای بندگان را تدبیر و مشکلات آنها را سهل و آسان می سازد. (2)

158. مَالِكِ الْمَلِك: فرمانروای بی چون و چرای هستی، دارای همه جهان، توانا بر جباران و گردن کشان، مالک حکومتها. مالک ملک ها خداوند است و خیر در دست اوست، او توانای مطلق است و در همه حال باید به او پناه برد. زیرا مالک حقیقی موجودات آن کسی است که خالق و پروردگار آن هاست. اوست که ملک ها و حکومت ها را به هر کس بخواهد می بخشد یا می گیرد، عزت می دهد یا بر خاک ذلت می نشاند، همه این ها در قبضه قدرت او و تحت سیطره فرمان او است. (3)

159. مَالِكِ يَوْمِ الدِّين: دارنده و فرمان روای روز پاداش، مالک روز جزا، مالک روز قیامت خداوند است روزی که همه انسانها در دادگاه بزرگ الهی برای حساب حاضر می شوند و در برابر مالک حقیقی خود قرار می گیرند. آن کس که موجودات را آفریده و تحت حمایت خود پرورش می دهد و لحظه به لحظه فیض وجود و هستی به آنها می بخشد، مالک حقیقی موجودات است که بروز و ظهور مالکیت خداوند در قیامت بیشتر خواهد بود چرا که در آن روز همه پیوندهای مادی و مالکیت های اعتباری بریده می شود روزی که هیچ کس مالک هیچ چیز برای کمک به دیگران نیست و همه کارها به دست خداوند است. (4)

ص: 240

1- مؤمنون / 116 و نمل / 40 و انفطار / 5

2- انعام / 103 و یوسف / 100

3- آل عمران / 26

4- فاتحه / 1

160. ماهدون: گستراننده. ماهدون تعبیر لطیفی است که نشان می‌دهد خداوند زمین را با تمام وسایل استراحت برای زندگی انسانها ممه‌د و آماده ساخته است. «ماهی» از ماده «مه‌د» به معنی گاهواره و یا هر محلی است که برای استراحت آماده کنند، چنین محلی باید آرام، مطمئن، محفوظ و گرم و نرم باشد و تمام این شرایط در کره زمین حاصل است. (1)

161. مُبتلی (مُبتلین): آزمایش کننده. خداوند در هر عصر و زمانی انسانها را آزمایش می‌کند و در این آزمایش‌ها آنها که خار راه تکامل بشوند از سر راه برداشته می‌شوند تا بشریت به سیر تکاملی خود همچنان ادامه دهد. (2)

162. مبین: روشن، روشنگر، آشکار کننده، استوار. خداوند حق مبین است و در روز قیامت نشانه‌های عظمت و قدرت و حقانیتش آن چنان واضح می‌شود که سرسخت‌ترین لجوجان را به اعتراف وادار می‌کند. (3)

163. متعال: برتر، بلندپایه، بزرگوار. خداوند بزرگ و متعالی است و مسلط بر هر چیز، و به همین دلیل در همه جا حضور دارد و چیزی از دیدگان علم او پنهان نیست. (4)

164. متکبر: باشکوه، با کبریا، تکبر کننده بر ستمکاران و طاغیان، با عظمت. این صفت تنها در خداوند صادق است زیرا کبریا و عظمت حقیقی از آن اوست نه کس دیگر. (5)

165. متین: استوار، متقن و محکم، توانا، با قدرت و قوت. واژه متین از واژه متن گرفته شده است و در اصل به معنای دو عضله نیرومند است که در دو طرف ستون فقرات قرار گرفته، پشت انسان را محکم می‌سازد و برای تحمل فشارهای سنگین آماده می‌کند و به همین مناسبت این کلمه به معنی قدرت و قوت کامل آمده است. بدیهی است که قدرت خداوند همانند سایر صفات او در اوج کمال است و به همین سبب خداوند متین است یعنی در کمال قوت و قدرت است. (6)

ص: 241

1- ذاریات/48

2- مؤمنون/30

3- نور/25

4- رعد/9

5- حشر/23

6- ذاریات/58

166. مُجِيب: روا دارنده، برآورنده، اجابت کننده. خداوند به بندگان خود نزدیک است و درخواست آنها را اجابت می کند. از آن جایی که خداوند به همه بندگان خود نزدیک است و هیچ فاصله و مانع و حجابی میان خداوند و بندگان وجود ندارد، بنابراین هر گاه بندگان مؤمن، او را بخوانند و از او سوال کنند و هر خواسته ای را از درگاه او طلب نمایند خداوند از روی لطف و فضل و رحمت و کرم خود به آنها پاسخ داده، خواسته و سوال آنها را اجابت می کند، پس خداوند مجیب است. (1)

167. مجید: بزرگوار، نیک. برتر و منزّه از زمان و مکان. مجید به کسی گفته می شود که حتی قبل از استحقاق، نعمت می بخشد و این تنها از صفات خداوند است و جز خداوند کسی نمی تواند مجید باشد. (2)

168. مُحْيِ الْمَوْتَى: زنده کننده مردگان. خداوند، آن کسی که این زمین مرده را دوباره زنده می کند، هم مردگان را در قیامت زنده می کند و او بر هر چیزی توانا است. خداوند همان طوری که روزی انسان را از قطره بیارزشی به وجود آورد، دوباره در روز قیامت اجزاء بدن او را که متلاشی شده اند گرد هم می آورد و او را که مرده بود زنده می کند. (3)

169. محیط: فراگیر، مستولی. آنچه در زمین و آسمان هاست ملک خدا است و او به همه چیز احاطه و تسلط دارد و از اعمال و رفتار و کارهای بندگان با خبر است و به آنها محیط. (4)

170. مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ: برآورنده مرده از زنده. این مورد اشاره به نظام مرگ و حیات و تبدیلیکی به دیگری دارد. خداوند گاهی از مواد آلی بی جان انواع چهره های حیات و زندگی در دل اقیانوس ها و اعماق جنگل ها و صحراها و بیابان ها بیرون می فرستد و از ترکیب موادی که هر کدام به تنهایی سم کشنده ای هستند مواد حیات بخش می سازد و گاهی به عکس با دگرگونی مختصری موجودات زنده نیرومند و پر قدرت را به موجود بی جانی تبدیل می کند. (5)

ص: 242

1- هود/ 61

2- هود/ 73

3- روم/ 50 و فصلت/ 39

4- بقره/ 19 و نساء/ 126 و انفال/ 47

5- انعام/ 95

171. مُخزِي الكافِرِين: خوار کننده کافران، پست کننده ناسپاسان. خداوند کافران مشرک و بت پرستان و ناسپاس را سرانجام خوار و رسوا خواهد ساخت و آنان را به جزای اعمالشان خواهد رساند و تنها خداوند است که می تواند کافران را به سزای اعمالشان برساند. (1)
172. مُسْتَعَان: پاور، کمک خواسته شده. خداوند خالق و آفریننده همه جهان است، او تنها یاری کننده شکست ناپذیر است، پس تنها خداوند شایسته آن است که انسان از او یاری و کمک بخواهد. در مواقع نیاز انسان دست یاری و نیاز به سمت خداوند دراز می کند. (2)
173. مَصُور: صورت بخش، پدیده آورنده صورتهای مختلف، صورت دهنده. خداوند کسی که همه چیز را خلق کرده و به آنها شکل و صورت بخشیده است، حتی به جنین در شکل مادر هم شکل می دهد. (3)
174. مقتدر: توانا. خداوند بر هر چیزی توانا بوده و هست و بر هر کسی مسلط و مقتدر و توانا و قادر است. (4)
175. مُقِيت: نگهبان، حافظ. «مقیت» در اصل از ماده «قوت» به معنی غذایی است که جان انسان را حفظ می کند، بنابراین مقیت که اسم فاعل از باب افعال است به معنی کسی است که قوت دیگری را می پردازد و به او قوت می بخشد از آن جا که چنین کسی حافظ حیات است پس مقیت به معنی حافظ به کار می رود و نیز چون شخصی که قوت می دهد حتما توانایی بر این کار را دارد پس مقیت به معنی مقتدر و توانا آمده است. در نتیجه این صفت شایسته خداوند است و بس. (5)
176. مَلِك: شاه، فرمانروا بر همه مخلوقات، سلطان. خداوند ملک و سلطان بر حق است و او فرمانروا و مالک همه عالم هستی، که جز حق از او صادر نمی شود. (6)

ص: 243

- 
- 1- توبه / 2
  - 2- یوسف / 18 و انبیاء / 112
  - 3- حشر / 24
  - 4- کهف / 45 و زخرف / 42 و قمر / 55
  - 5- نساء / 85
  - 6- طه / 114 و مؤمنون / 116 و حشر / 23



177. مَلِكُ النَّاسِ: فرمانروای مردم، مالک و حاکم مردم. خداوند خالق و آفریننده همه مردم است و سرپرست و حاکم و فرمانروای آنها است و تنها اوست که شایسته اطاعات و عبادت کردن است. (1)

178. ملیک: خداوندگار، صاحب حکومت، مالک جهان و حاکم آن. (2)

179. منتقم (منتقمون): انتقام گیرنده از بدکاران، جزا دهنده. انتقام در لغت عربی به معنی مجازات کردن است. خداوند مجرمان بی ایمان را از روی حکمت مجازات می کند. (3)

180. مُوسَى عُون: توانا، وسعت بخش. خدا در قرآن می فرماید: ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و پیوسته آن را وسعت می بخشیم. خداوند آسمان را آفریده و دائماً گسترش می دهد.

علم در این مورد می گوید: نه تنها کره زمین، بر اثر جذب مواد آسمانی تدریجاً فربه و سنگین تر می شود، بلکه آسمان ها نیز در گسترشند، یعنی ستارگانی که در یک کهکشان قرار دارند به سرعت از مرکز آن دور می شوند و باعث گسترده‌گی آسمان می شوند. (4)

181. مولی: نگهبان، یار، دوست. خدا به عنوان مولی و کسی که عهده دار سرپرستی و پرورش انسان ها است تنها کسی است که می تواند آن ها را برابر دشمنان گوناگون پیروز گرداند. خداوند پشتیبان و سرپرست بندگان خود است او بهترین یاوران است، یاور و سرپرستی که هرگز مغلوب نمی شود و هیچ قدرتی با قدرت او برابری ندارد. (5)

182. مُؤْمِن: نگهدار ایمان، وفا کننده وعده ها، پناه دهنده بندگان، آن که بندگان در کف حمایت او در امان هستند. خداوند کسی است که وعده هایش را تحقق می بخشد و ایمان به ذاتش را از طریق آیات و نشانه ها و عجائب تدبیر و لطائف تقدیرش در دل ها ایجاد کرده و بندگان را از ظلم و جور در امان می دارد و مؤمنان را از عذاب ایمنی می بخشد. (6)

ص: 244

1- ناس/ 2

2- قمر/ 55

3- سجده/ 22 و دخان/ 16

4- ذاریات/ 47

5- بقره/ 286 و آل عمران/ 150

6- شرا/ 23

183. مُهْلِك (مهلكون): كشنده، نابود كننده. هيچ آبادي در روي زمين نيست مگر اين كه خداوند آن را قبل از روز قيامت هلاك مي كند يا به عذاب شديدی گرفتار مي سازد، بدكاران ستمگر و طاغيان گردنكش را به وسيله عذاب نابود مي كند و ديگران را با مرگ طبيعي و يا حوادث معمولي، تا بالاخره اين جهان پايان گيرد. (1)

184. مهيمن: نگاهدارنده، باشكوه، داناي رازها. گواه بر كارها و گفتار و كردار بندگان، شاهد و گواه و حافظ بر همه چيز. خداوند تمام اعمال و رفتار و كردار بندگان خود را ثبت و حفظ مي كند و به واسطه علم بي پايانش و احاطه كامل او بر جهان حتي از كوچكترين عمل و مخفي ترين عمل بندگان خود آگاه است. (2)

185. نَصِير: مددكار، ياور. جز خداوند هيچ سرپرست و يابوري وجود ندارد. او است بهترين مددكاران و شكست ناپذيرترين ياوران. (3)

186. نِعَمَ المولى: دوست خوب، بهترين سرور، بهترين سرپرست. خداوند بهترين و عالي ترين مولى و سرپرست و رهبر است. (4)

187. نِعَمَ النصير: ياور نيك، بهترين ياور. خداوند شايسته ترين يار و ياور انسان است. (5)

188. نِعَمَ الوكيل: كارگزار نيكو، نيكو مددكار و حامی. خداوند انسان را كافي است و او بهترين

مدافع و حامی است. (6)

189. نور السماوات و الأرض: روشنايي آسمانها و زمين، خدائي كه خلقت آسمانها و زمين روشنگر خلاقيت اوست. خداوند روشني بخش عالم هستي و فرمان دهنده و هدايت كننده آن هاست. نور به معني هدايت كننده، روشن كننده و زينت بخش است. نور در معني وسيع يعني هر چيزي كه ذاتش ظاهر و آشكار باشد و ظاهر كننده غير، در اين معني كه خدا نور است در ذات پاك خدا تشبيهي وجود

ص: 245

1- سراء/ 58

2- حشر/ 23

3- بقره / 107، 120، و نساء 45، 123

4- انفال / 40 و حج/ 78

5- انفال / 40 و حج/ 78

6- آل عمران/ 173

ندارد چرا که چیزی در عالم خلقت از او آشکارتر نیست و تمام آن چه غیر اوست از برکت وجود او آشکار است. نور خدا همان نوری است که آسمانها و زمین را روشن ساخته و از کانون قلب مؤمنان سر بر آورده و تمام وجود و هستی آنها را روشن و نورانی می کند. (1)

190. واحد: یگانه، آفریدگار و یکتا. یکتا در ذات و صفات. خداوند در ذات یکتاست، در صفات یکتاست و در افعال یکتاست، یکتایی خدا عقلاً قابل تعدد نیست.

او یکتایی است ازلی و ابدی، یکتایی است که حوادث در یگانگی او اثر نمی کند، یکتایی او هم در ذهن است و هم در بیرون ذهن، او در یکتایی خود هم یکتاست. (2)

191. وارث (وارثون): ارث برنده، بازستاننده، باقی، ابدی. وارث همه زمین و تمام این جهان خداوند است. زندگی و مرگ خود دلیل این است که موجودات این عالم از خود چیزی ندارند و هر چه دارند از ناحیه آفریدگار است و سرانجام وارث همه آنها خداوند است، اوست که باقی و ابدی است و مالک حقیقی همه چیز. (3)

192. واسع: محیط بر همه چیز، فراگیر، گشایش دهنده، روزی دهنده، آن که رحمت و فضلش به همه می رسد.

خداوند وجودی است وسیع و بی پایان و فضل و بخشش او نیز همچون وجودش بی پایان و واسع است. (4)

193. واسعُ المَغْفِرَة: فراخ بخشش، منعم. آمرزش و بخشش پروردگار گسترده وسیع است. (5)

ص: 246

1- نور/35

2- بقره/163 و نساء/171 و مائده/73

3- حجر/23 و قصص/58

4- بقره/247، 261 و آل عمران/73

5- نجم/32

194. وال: دوست، نگهدار، سرپرست. هیچ کس غیر خدا نمی تواند والی و ناصر و یاور انسان ها باشد. (1)

195. وحده: تنها، یکتا، یگانه، بی همتا. خداوند آفریدگار یکتا و بی همتایی است که جهان را با درایت و حکمت آفریده است. (2)

196. وُدود: دوستدار، مهربان، دوستدار مطیعان. «ودود» صیغه مبالغه از «ود» به معنی محبت است و به نهایت محبت خداوند اشاره دارد. خداوند نسبت به مؤمنان و بندگان صالح بسیار با محبت و مهربان است. (3)

197. وکیل: مرجع همه کارها، نگهبان، نماینده، پیش برنده کارها، مدافع، خداوند بهترین یار و مددکار و مدافع است. آنچه در زمین و آسمان هاست ملک خداست و خدا آنها را محافظت و نگهبانی و اداره می کند. (4)

198. ولی: یار، دوست، سرپرست، نگهدار. خداوند در احکام حاکمیت حقیقی دارد و بر تشخیص همه مصالح بندگان خود قادر و توانست بنابراین ولی و سرپرست حقیقی او است. (5)

199. ولیّ المؤمنین: یاور گروندگان، ولی و سرپرست مؤمنان. خداوند بهترین ولی و سرپرست و یاور است او حافظ و سرپرست مؤمنان و ایمان آورندگان است. (6)

200. ولیّ الْمُتَّقِينَ: پاور پرهیزگاران. خداوند ولی و سرپرست پرهیزگاران است، او یآوری است که هرگز شکست نمی خورد و بهترین یاوران و سرپرستان است. (7)

ص: 247

1- رعد/11

2- اعراف/70 و اسراء/46

3- هود/90 و بروج/14

4- نساء/81 و 132 و انعام/102

5- بقره / 107، 120 و نساء/45

6- آل عمران/68

7- جاثیه /19

201. وَهَاب: خیلی بخشنده و کرامت دهنده عطایا. «وهاب» صیغهی مبالغه به معنی بسیار بخشنده است. خداوند به مقتضای وهاب بودنش هر چه را بخواهد و به هر کس صلاح بداند می بخشد. (1)

202. هاد: راهنما، خداوند افرادی را که ایمان آورده اند، به سوی صراط مستقیم و راه حق هدایت و راهنمایی می کند. (2)

203. هادی: راهنما، پیدا کننده، راهبر، یاور. خداوند انسانها را خلق کرده و خودراهنما و هدایت کننده آنها است. (3)

204. هو: او (خدا). «هو» در مورد خداوند رمز و اشاره ای به این واقعیت است که ذات مقدس خداوند در نهایت خفاء است و از دسترس افکار محدود انسان ها بیرون، هر چند آثار او آن چنان جهان را پر کرده که از همه چیز ظاهرتر و آشکارتر است. او خداوند یگانه و یکتا است. (4)، (5)

ص: 248

---

1- آل عمران/8 و ص.9، 35

2- حج/54

3- فرقان / آیه 31

4- اخلاص / 1

5- منابع مورد استفاده در این بحث: 1. 27 جلد تفسیر نمونه زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی / 2. قاموس قرآن 7 جلد، علی اکبر قرشی / 6. پیام قرآن، ج 4، آیت الله مکارم شیرازی صفحات 41 تا 60/4 نام ها و صفت های خدای رحیمدر قرآن کریم، دکتر محمد تقی مقتدری / 5. سیر و سلوک، بانو امین اصفهانی صفحات 279 تا 281 و 34 و 342

## فصل چهارم: آیات مَعْنَوَن قرآن کریم

اشاره

ص: 249



## آیاتی که نام خاص دارند

بعضی آیات قرآن بنا بر مناسبت یا خصوصیتی که آنها را شاخص کرده است دارای نام با عنوان ویژه ای شده اند. این آیات به شرح زیر می باشند:

1. آیه آمن الرسول (1): این آیه بیانگر اعتقاد و ایمان قاطع و مستحکم پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به مرام و مکتب الهی خویش است.

2. آیه أخوت (2): این آیه بر این مطلب تأکید دارد که مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین در میان برادران باید صلح را برقرار کرد.

3. آیه ایهاذن / آیه تصدیق (3): این آیه در مورد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است که می فرماید، آن حضرت به سخنان مخالفان و منافقان گوش فرا می داده و عذر آنان را می پذیرفته، زیرا او کاملاً به خدا ایمان داشته و مؤمنان را تصدیق می کند و مایه رحمت برای اهل ایمان بوده است. اما کسانی که او را آزار می دهند مستحق عذاب دردناکی هستند.

4. آیه اذن جهاد (4): در این آیه خداوند متعال نخستین فرمان جهاد را علیه مشرکان صادر فرموده است. البته بعضی از مفسران آیه 190 سوره بقره، و برخی دیگر از مفسران آیه

ص: 251

1- بقره/285

2- حجرات/10

3- توبه/61

4- حج/39



111 سوره توبه، اولین آیه را آغاز دستور جهاد دانسته اند. اما لحن آیه 39 سوره حج برای این موضوع تناسب بیشتری دارد زیرا در آن آیه تعبیر «اذن» صریحاً آمده است و در این جهت این آیه منحصر به فرد است.

5. آیه اذن واعیه(1): این تعبیر به معنای گوش های شنوا و نگه دارنده حقایق می باشد. در بسیاری از کتب تفسیر و حدیث آمده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «من از خدا خواستم که گوش علی را از این گوش های شنوا و نگهدارنده حقایق قرار دهد» و از حضرت علی (علیه السلام) نیز نقل شده است که فرمود: «من هیچ سخنی بعد از نزول آن آیه و فرمایش رسول خدا، نشنیدم که آن را فراموش کنم بلکه همیشه آن را به خاطر داشتم».

6. آیه ارث یا موارث یا میراث(2): در این آیات ارث به عنوان یک حق طبیعی و منطقی و شرعی مطرح شده است و سرچشمه های سه گانه آن یعنی ارتباطات نسبی و سببی و ولایی مورد سفارش و وصیت الهی قرار گرفته است. البته باید دانست وارثان هنگامی می توانند مال را در میان خود تقسیم کنند که شخص میت در آن مورد وصیتی نکرده باشد و یا بدهکاری بر عهده او نباشد. بنابراین ارث بعد از وصیت و دیون می باشد. و نیز باید دانست که انسان فقط می تواند درباره یک سوم از مال خود وصیت کند و بیش از آن باید با اجازه ورثه صورت گیرد.

7. آیه از لام(3): از لام به معنی چوبه های تیر است که ابزاری برای قرعه کشی و بخت آزمایی به شما میرفته اند. گاهی برای ذبح حیوانات نیز از این شیوه یعنی انتخاب به وسیله از لام و به صورت قرعه کشی استفاده می شده است. و یا برای تعیین سهم افراد از گوشت حیواناتی که ذبح می کردند از این طریق استفاده می گردید. به هر حال قرآن کریم این شیوه را که جنبه قمار و بخت آزمایی دارد تحریم فرموده است.

ص: 252

1- حاقه / 12

2- . نساء / 11، 12

3- مائده/ 3 و 90

8. آیه استدرج (1): استدرج یعنی چیزی را تدریجا گرفتن و یا چیزی را در هم پیچیدن. استدرج نوعی مجازات و عذاب است که شامل حال بندگان سرکش گناهکاری می شود که آن چنان غرق غفلت می شوند که توبه را فراموش می کنند و از کیفر الهی در اثر غرور و حب دنیا غافل می شوند، اما ناگهان عذاب خداوند آنها را می گیرد و از میان ناز و نعمت به کام عذاب و بلا فرو می فرستد. لذا انسان باید به هنگام روی آوردن نعمت های الهی مراقب باشد. زیرا احتمال دارد این امر که ظاهرا نعمت است برای او عذاب استدرج گردد. عوامل استدرج عبارتند از: غرور بر اثر نعمت های الهی، پرده افکنده شدن بر گناه. گناهکاران تا حدی که موجب فراموشی آنها شود، فریب خوردن از ستایش مردم و خلاصه فراموش کردن توبه و طلب استغفار از درگاه خدای غفار.

9. آیه استرجاع (2): این آیه بیانگر این است که انسان مؤمن باید در برابر آزمونهای الهی هرچند مشکل و سخت باشند، صبر و مقاومت و پایداری کند و یقین داشته باشد که همه هستی و نعمتها و خوشی ها و گرفتاری ها و مصیبت ها، از خدا و به اراده خدا می باشد و در نهایت نیز به سوی خدا همه چیز و همه کس باز خواهد گشت و مراجعت خواهد نمود. به عبارت دیگر این آیه بیانگر این است که نظام هستی تک محوری می باشد یعنی محور همه هستی، از خوب بد و زشت و زیبا و نعمت و نکبت، خداوند متعال است. همان خدایی که هم مبداء عالم است و هم معاد آن، (هو الأول و الآخر).

10. آیه استعاذه (3): این آیه در مورد یکی از آداب قرائت و تلاوت قرآن مجید می باشد. آن عبارت است از، پناه بردن از شر شیطان رجیم به خداوند رحمان و رحیم و گفتن جمله «اعوذُ بالله من الشیطان الرجیم» در آغاز خواندن قرآن. البته تنها نباید به این ذکر قناعت کرد، بلکه باید این ذکر را تبدیل به فکر و سپس تبدیل به یک حالت درونی کنیم.

ص: 253

1- اعراف/ 182 و قلم/ 44

2- بقره/ 156

3- نحل/ 98

11. آیه استغاثه(1): استغاثه به معنی یاری خواستن و طلب باری است. بعضی ریشه این کلمه «غوث» به معنی یاری و نصرت دانسته اند و بعضی آن را از «غیث» یعنی بارانی که در وقت حاجت می آید، دانسته اند. البته غوث هم آن نصرتی است که در شدت حاجت و نیاز می آید. آیه فوق در مورد ظالمان و ستمگران می باشد که در جهنم تقاضای آب می کنند اما آبی برای آنان آورده می شود که همچون فلز گداخته صورت ها را بریان می کند و این چه بد نوشیدنی می باشد.

12. آیه استیدان(2): این آیه خطاب به مؤمنین می فرماید، کسانی که قبل از نماز فجر و در نیمروز هنگامی که لباس های معمولی خود را بیرون می آورید و بعد از نماز عشاء می خواهند بر شما وارد شوند باید از شما اجازه بگیرند، در حقیقت این آیه و آیات بعد از آن در مورد آداب ورود به خانه، محل و جایگاه مخصوص پدر و مادر است و افراد بالغ قطعاً باید در همه اوقات اجازه بگیرند.

13. آیه استهزاء(3): این آیه در مورد پاسخ منافقینی است که هرگاه افراد با ایمان را ملاقات می کنند، می گویند ما ایمان آورده ایم ولی هنگامی که با شیاطین خود خلوت می کنند، می گویند ما با شما هستیم، ما آنها را مسخره می کنیم. این آیه می فرماید که خداوند آنها را استهزاء و مسخره می کند و آنها را در طغیان نشان نگه می دارد تا سرگردان شوند.

14. آیه اطاعت / آیه اولی الامر(4): این آیه به مردم با ایمان دستور می دهد که از خداوند اطاعت کنند و در مرحله بعد فرمان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می دهد. پیامبری که معصوم است و هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی گوید و پیامبری که نماینده خدا در میان مردم است و سخن او سخن خداست. اطاعت از خداوند بی شک مقتضای خالقیت و

ص: 254

1- کهف/29

2- نور/58

3- بقره/15

4- نساء/59

حاکمیت او است. ولی اطاعت از پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناشی از فرمان پروردگار است. این آیه در مرحله سوم فرمان به اطاعت از اولی الامر می دهد. همه مفسرین شیعه در این زمینه اتفاق نظر دارند که منظور از «اولی الامر»، «امامان معصوم (علیه السلام)» می باشند، که رهبری مادی و معنوی جامعه اسلامی در تمام شئون زندگی از طرف خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنها سپرده شده است.

15. آیه اعتصام(1): در این آیه مسأله اتحاد و وحدت و مبارزه با هر گونه تفرقه مطرح شده است و می فرماید: همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و از هم پراکنده نشوید. در مورد اینکه منظور از «حبل الله» (ریسمان الهی) چیست، احتمالات مختلفی ذکر شده است از جمله، قرآن، اسلام و خاندان پیامبر و ائمه معصومین (علیهم السلام). اما باید گفت که ارتباط با خدا معنی وسیعی از حبل الله می باشد که شامل همه موارد فوق می تواند باشد.

16. آیه افک(2): افکت به معنای تهمت عظیم و دروغ بزرگی است که مسأله ای را از صورت اصلی اش دگرگون می سازد، و بنابراین کلمه «افک» خود بیانگر این نکته است که داستان و ماجرای دروغین روی داده است. این آیه بیانگر شایعه و تهمتی است که به یکی از زنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) (عایشه) زده شده که قرآن آن را گناه بزرگی دانسته، می فرماید: چرا هنگامی که مؤمنان این تهمت را شنیدند نسبت به خود گمان خیر و نیک نبردند؟ زیرا مؤمنان باید نسبت به یکدیگر حسن ظن داشته باشند و همه آنان به منزله نفس واحد هستند یعنی اگر اتهامی به یکی از آنان متوجه شود گویی به همه متوجه شده است.

17. آیه اکمال / آیه اکمال دین(3): در این آیه از روزی سخن گفته شده است که: کافران از زوال آیین اسلام مأیوس شدند و دین اسلام کامل گردید و نعمت الهی تکمیل شد و در این روز خداوند متعال از اسلام به عنوان یک آیین جاوید و کامل اعلام رضایت فرمود. در این که مقصود از «الیوم» (امروز) چه روزی است، اختلاف نظر وجود دارد. اما همه مفسرین و محدثین شیعه اتفاق نظر دارند که مقصود از الیوم، روز غدیر خم

ص: 255

1- آل عمران/103

2- نور/11

3- مائده /3

است، روزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، امیر مؤمنان علی (علیه السلام) را به فرمان خداوند بزرگ، رسماً برای جانشینی خود، در اجتماع بزرگ حجاج معرفی فرمودند.

18. آیه امانات(1): این آیه بیانگر دو قانون مهم اسلامی است. اول این که می فرماید: امانت ها را به صاحبان آنها بدهید. روشن است که در این آیه، کلمه امانت آن هم به صورت جمع معنی وسیعی دارد و شامل هر گونه سرمایه مادی و معنوی می شود. این آیه به طور مطلق امر به رساندن امانتها به صاحبانشان داده است. در این که در این آیه فرمان داده شده که میان مردم از روی عدالت، قضاوت و حکومت کنید. این دو قانون مهم اسلامی یعنی ادای امانت ها و اجرای عدالت در حکومت و قضاوت، زیر بنای یک جامعه سالم انسانی است.

19. آیه امانت(2): این آیه می فرماید ما امانت خود را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم اما از حمل این امانت اظهار ناتوانی کردند و هراس داشتند ولی در این میان انسان این امانت را بر دوش کشید اما از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد و قدر خود را شناخت و آنچه را شایسته حمل این امانت بود انجام نداد. این سوال پیش می آید که امانت چیست؟ در پاسخ، بعضی آن را «ولایت الهیه» و بعضی دیگر «اختیار و آزادی اراده» و عده ای «عقل» و عده ای دیگر اعضای «پیکر انسان»، گروهی «امانت های رایج بین مردم و وفای به عهده ها»، گروهی دیگر «معرفت الله»، جمعی «واجبات و تکالیف الهی» و جمعی دیگر آن را مقام خلیفه الهی» دانسته اند. اما باید گفت همه این مصادیق درست هستند زیرا انسان و انسانیت شامل همه مفاهیم فوق می شود، گذشته از آنها «تعهد و قبول مسئولیت» و «استعدادهای بی نظیر و خدادادی انسان» و نیز «قبول ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فرزندان بزرگوار آن حضرت و پذیرش عهد و میثاق الهی در عالم دربر اساس آیه 172 سوره اعراف

ص: 256

1- نساء/58

2- احزاب / 72

مبتنی بر قبول و پذیرش توحید الهی بر پایه سرشت و فطرت الهی انسان» نیز از این دیگر مصادیق امانت در این آیه به شمار می روند.

20. آیه امتحان(1): این آیه در مورد روی آوردن زنان با ایمان به عنوان حجرت کردن و مهاجرت در نزد مؤمنین است، می فرماید: آنها را از خود نرانید بلکه آنها را آزمایش کنید تا از ایمان آنها اطمینان حاصل کنید و هر گاه دانستید که آنها مؤمن هستند، آنها را نزد خود نگه دارید و به نزد کفار باز نگردانید. این امتحان برای این بوده که آشکار شود آنها فقط در ظاهر شهادتین را بر زبان جاری نمی کردند بلکه در دل هم به آن باور و ایمان و یقین داشتند و به عبارت دیگر ظاهر و باطن آنها هماهنگی بوده است.

21. آیه املاء(2): املاء نقطه مقابل استدراج و به معنی مهلت دادن می باشد. خداوند می فرماید: ما تکذیب کنندگان آیات خود را مهلت می دهیم زیرا طرح و نقشه من قوی و حساب شده است و بسیار محکم و دقیق می باشد و هیچ کس را قدرت فرار از آن نیست. این مهلت به این جهت است که شاید از خواب غفلت بیدار گشته و توبه کنند و لطف الهی شامل حالشان شود و اگر هم این لطف شامل حالشان نشد و بیدار نگردیدند و توبه نکردند مجازات بسیار سختی در انتظار آنان می باشد. به هر حال خدای بزرگ به وسیله سنت املاء به منکران و معاندان فرصت و مهلت کافی برای بیداری و توبه می دهد تا شاید از غرور و غفلت و عناد و لجاجت در برابر خدا و آیات الهی دست بردارند.

22. آیه املاق(3): از این آیه بر می آید که عربهای دوران جاهلیت نه تنها دختران خویش را به خاطر تعصب های غلط زنده به گور می کردند بلکه پسران خود را نیز از ترس فقر و تنگدستی به قتل می رسانیدند. خداوند در این آیه آنها را به خوان گسترده نعمت رازق بی چون که حتی ضعیف ترین موجودات را نیز رزق و روزی می رساند، توجه داده و آنها را از این کار زشت نهی فرموده، باز می دارد.

ص: 257

1- ممتحنه/ 10

2- اعراف/ 183 و قلم/ 45

3- انعام/ 151

23. آیه اَمَّنْ يُجِيبُ(1): در این آیه خطاب به مشرکان می فرماید، آیا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را بر طرف می سازد و شما را خلفای زمین قرار می دهد، آیا معبودی دیگر با خدا وجود دارد؟ کمتر متذکر می شوید!

آری تنها خداوند است که دعای مضطر و درمانده را به اجابت می رساند و گرفتاری و بلا را بر طرف می کند. او تنها کسی است که قفل های مشکلات و بن بست ها را می گشاید و دلها را به نور امید نورانی می سازد و شما را سرانجام خلفای خود در روزی زمین قرار می دهد.

در این آیه یکی از شرایط اجابت دعا مطرح شده است و آن «مضطر» بودن است. یعنی هر گاه انسان از عالم اسباب و مسیبات به کلی قطع امید کنید و تمام قلب و روحش را در اختیار خداوند قرار دهد مهمترین شرط اجابت دعا را فراهم ساخته است. در روایتی از امام باقر(علیه السلام) آمده است: «به خدا سوگند گویا من مهدی (عج) را می بینم که پشت به حجر الاسود زده و خدا را به حق خود می خواند. به خدا سوگند مضطر در کتاب الله در آیه اَمَّ يُجِيبُ او است». امام صادق (علیه السلام) نیز در روایتی فرموده این آیه در مورد مهدی آل محمد(صلی الله علیه و آله) نازل شده است، به خدا سوگند مضطر او است، هنگامی که در مقام ابراهیم دو رکعت نماز به جای می آورد و دست به درگاه خدای متعال بر می دارد، دعای او را اجابت می کند ناراحتی ها را بر طرف می سازد و او را خلیفه خود روی زمین قرار می دهد.

24. آیه امهال(2): امهال به معنای مهلت دادن با املاء به معنای کمک دادن، متشابه هستند. زیرا امهال نیز نوعی کمک دادن محسوب می شود. این آیه هشدار و اختاری است به کافران و طغیانگران که تصور نکنند مهلتی که خداوند به آنان می دهد به سود آنها است بلکه بر عکس این مهلت موجب می شود که آنان بر گناهان خود بیافزایند و مستحق عذاب خوار کننده شوند. جالب است بدانیم حضرت زینب (علیها السلام) در شام و در برابر یزید ستمگر به

ص: 258

1- نمل/62

2- آل عمران/178

این آیه استدلال کرد و او را چنین هشدار داد که: این فرصت و آزادی را خداوند به این خاطر به تو داده تا پشتت از بار گناه سنگین گردد و عذاب دردناک در انتظار تو است.

25. آیه انذار / آیهیوم الدار(1): این آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که: خویشاوندان نزدیکت را انذار کن و از شرکت و مخالفت فرمان پروردگار بترسان. در سال سوم بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت آشکار خود را شروع کرد و با این آیه مأمور ابلاغ این دعوت شد و با نزول آیه 94 سوره حج و آیه فوق این امر عینیت یافت پیامبر (صلی الله علیه و آله) همه اقوام و عشیره نزدیک خود را که در حدود چهل نفر بودند به خانه ابوطالب دعوت کرد، در این میهمانی عموهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ابوطالب و همزه و ابولهب و سایر بزرگان از فرزندان عبدالمطلب حضور داشتند. پس از مراسم میهمانی و صرف غذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) دعوت خویش را بیان نمود و به آنان گفت کدامیک از شما مرا در این کار یاری خواهید کرد، تا برادر و وصی و جانشین من باشید. جمعیت همگی سر باز زدند جز علی (علیه السلام) که از همه کوچکتر بود برخاست و عرض کرد: ای پیامبر خدا، من در این راه یار و یاور توام. پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست بر گردن علی (علیه السلام) نهاد و فرمود: «ان هذا اخي و وصی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوه»: این برادر و وصی و جانشین من در شما است، سخن او را بشنوید و فرمانش را اطاعت کنید.

26. آیه انصات(2): این آیه به همگان دستور می دهد که در هنگام خوانده شدن قرآن گوش فرا دهید و خاموش باشید تا مشمول رحمت خدا شوید. کلمه «انصات» به معنای سکوت توأم با گوش فرا دادن است. آنچه از این آیه استفاده می شود عمومیت و همگانی بودن این حکم است. البته فقها بر استحبابی بودن این حکم نظر داده اند. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: (بر تو واجب است که در نماز و غیر نماز در برابر شنیدن قرآن سکوت و استماع کنی و هنگامی که نزد تو قرآن خوانده شود، لازم است سکوت کردن و گوش فرا دادن به آن).

ص: 259

1- شعرا/214

2- اعراف/204



27. آیه انفاق (1): این آیه در یک حکم کلی چگونگی و کیفیت و طرق انفاق را شرح می‌دهد، «انفاق در شب و روز، انفاق پنهانی و آشکار»، و وظیفه انفاق کنندگان را مشخص می‌سازد و در پایان مؤده و اجر و پاداش شایسته آنها را نیز توضیح می‌دهد. در اسلام بر اساس ایمان به وعده های الهی و توجه به اهمیت و آثار اجتماعی و اقتصادی انفاق، مؤمنین بدون هیچ گونه ترس و وحشتی از آینده خویش و با تکیه بر فضل پروردگار به وظیفه مهم انفاق عمل می‌کنند. نکته مهم در مورد آیه فوق این است که در احادیث بسیاری چنین وارد شده است که: «این آیه در مورد علی (علیه السلام) نازل شده است، زیرا آن حضرت همی در شب، و همی در روز، و همی آشکار، و همی در نهان انفاق می‌کرد.»

28. آیه انفال (2): مقصود از انفال، اقسام غنائم و هر گونه مال بدون مالک مشخص می‌باشد. پس از جنگ بدر این آیه نازل شده است و صریحه غنائم جنگی را متعلق به پیامبر (صلی الله علیه و آله) معرفی کرده، یعنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) هر گونه بخواد می‌تواند در آنها دخل و تصرف کند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم غنایم را به طور مساوی در بین جنگجویان تقسیم کرد و از مشاجره میان آنان جلوگیری نمود و دستور داد میان برادران دینی صلح و اصلاح شود. این آیه می‌فرماید اگر ایمان دارید، تقوا پیشه کنید و در میان خود اصلاح کنید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید. بنابراین تنها ایمان با اقرار زبانی و سخن نیست بلکه جلوه‌گاه ایمان، اطاعت بی قید و شرط در همه مسائل زندگی از فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

29. آیه اولوالارحام (3): این آیه می‌فرماید، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسبت به مؤمنین به طور مطلق دارای اولویت است. یعنی در کلیه اختیاراتی که انسان نسبت به خویشان دارد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) از خود انسان نیز اولی تر است. این مسأله در آیه 36 سوره احزاب نیز آمده است. دلیل مطلب بسیار روشن است، زیرا خداوند هرگاه امر به اطاعت مطلق از کسی را می‌دهد حتماً آن فرد دارای مقام عصمت است و هرگز هوا و هوس و تمایلات بر او حکومت نمی‌کند. در همین

ص: 260

1- بقره / 274

2- انفال / 1

3- احزاب / 6

مورد آیه 3 و 4 سوره نجم چنین می گوید: این پیامبر هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی گوید بلکه آن چه را می گوید وحی الهی است. بی شک این اولویت در جهت منافع و خیر و مصالح مردم و نیز در جهت حکومت توحیدی و عادلانه جامعه اسلامی می باشد. قسمت دیگر این آیه می فرماید: همسران پیامبر به منزله مادر برای همه مؤمنان محسوب می شوند. یعنی همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پدر روحانی و معنوی امت است همسران آنبزرگوار نیز مادر روحانی و معنوی امت محسوب می شوند بنابراین حفظ احترام آنان واجب و ازدواج با آنها حرام می باشد. در قسمت آخر این آیه می فرماید: اولوالارحام دارای اولویت نسبت به یکدیگر هستند و در برابر بیگانگان، خویشاوندان دارای اولویت هستند، یعنی خویشاوندان از نظر ارث بردن از بعضی دیگر اولویت دارند.

در روایات زیادی از ائمه اهل بیت (علیه السلام) در تفسیر اولوالارحام آمده است که منظور «ارث خلافت و حکومت» در خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه اهل بیت (علیه السلام) است. در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: این آیه درباره فرزندان حسین (علیه السلام) نازل شده، و هنگامی که راوی سوال کرد آیا این درباره ارث اموال نیست؟ امام (علیه السلام) فرمود: نه، درباره حکومت و ولایت است.

بدیهی است منظور از این گونه احادیث، نفی مسأله ارث اموال نیست بلکه منظور توجه دادن به این نکته است که ارث مفهوم وسیعی دارد به طوری که هم ارث اموال را شامل می شود و هم ارث خلافت و ولایت را.

30. آیه بر (1): بر به معنی توسعه، وسعت و انواع نیکیهها و خوبی ها و احسان ها می باشد. این آیه اصول و اساس و ریشه نیکي ها را به شرح زیر دانسته است:

1. ایمان به مبدء و معاد و برنامه های الهی و پیامبران و فرشتگان و کتاب های آسمانی.

2. انفاق و ایثار و بخشش های مالی به یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان بر اساس محبت و برای رضای خدا.

ص: 261

3. برپا داشتن نماز با شرایط و حدود آن همراه با اخلاص و خضوع.

4. پرداخت زکات و حقوق واجب مالی.

5. وفای به عهد و پیمان.

6. صبر و استقامت در هنگام محرومیت و فقر و بیماری و درد و رنج و در هنگام جنگ و در برابر دشمن و در مقابل همه سختی ها و مصیبتها.

جالب است بدانیم قرآن در آیات 5 تا 22 سوره انسان (دهر) به بررسی ویژگی های ابرار و پاداش عظیم آنان پرداخته است که ما در این جا تنها به ذکر ویژگی های ابرار می پردازیم.

1. ابرار به نذر خود وفا می کنند.

2. آنان از روزی که عذاب و شر آن گسترده است بیمناک اند، (منظور این است که آنها به سبب ایمان به مبدء و معاد و احساس مسئولیت شدید در برابر خدا و فرمان های او از شر روز قیامت خائف هستند. همچنان که خوف الهی وجودشان را لبریز کرده است)

3. آنان اهل ایثار هستند و بر اساس عشق و علاقه و به خاطر رضا و خشنودی خدا، غذای خود را در عین این که خودشان به آن نیازمندند و دوست دارند به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می دهند.

4. صفت برجسته ابرار را قرآن، اخلاص دانسته. از قول آنها می فرماید: ما شما را تنها برای خدا اطعام می کنیم، نه پاداشی از شما می خواهیم و نه تشکری.

5. در آخرین توصیف «ابرار» قرآن از قول آنها می فرماید: ما از پروردگارمان خائفیم از آن روز که عبوس و شدید است. نکته قابل توجه این که در این آیات دوبار مسأله خوف مطرح شده است، در اولین مورد تنها سخن از خوف روز قیامت است و در مورد دوم خوف از پروردگار به سبب روز قیامت است.

ابن عباس می گوید: حسن و حسین (علیه السلام) بیمار شدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) به عیادتشان آمدند و به علی (علیه السلام) گفتند: خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می کردی. علی (علیه السلام)، فاطمه (علیه السلام) و فضه، نذر کردند که اگر آنها شفا یابند سه روز روزه بگیرند، حسن و حسین (علیه السلام) نیز گفتند

ما هم نذر می کنیم روزه بگیریم. چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند. علی (علیه السلام) سه من جو قرض نمود و فاطمه (علیها السلام) یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت، هنگام افطار سائلی بر در خانه آمد، آنها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند و آن شب جز آب ننوشتند. روز دوم همچنان روزه گرفتند و موقع افطار وقتی غذا را آماده کرده بودند (همان نان جوین) یتیمی بر در خانه آمد، آن روز نیز ایشار کردند و غذای خود را به او دادند. در سومین روز اسیری به هنگام غروب آفتاب بر در خانه آمد باز سهم خود را به او دادند. در این هنگام جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل گشت و گفت: خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می گوید، سپس سوره «هل اتی» را بر او خواند. بعضی گفته اند که از آیه «ان الابرار» تا آیه «کان سعیکم مشکورا» که مجموعاً هجده آیه است در این موقع نازل گشت. بنابر این منظور از الابرار در این آیات خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشند.

31. آیه برزخ(1): این آیه می فرماید: کسی که بمیرد امکان برگشت او به این جهان وجود ندارد و پشت سر آن ها برزخی است تا روزی که برانگیخته می شوند. البته این آیه در مورد کسانی است که در دنیا به راه غلط خود همچنان ادامه می دهند تا مرگ آنها فرا برسد، لذا پس از مرگ تقاضای بازگشت به دنیا می کنند تا این که عمل صالحی در برابر آن چه ترک کرده اند، انجام دهند اما به آنها پاسخ «کلا» داده می شود یعنی این که هرگز برای شما راه بازگشتی وجود ندارد. برزخ در لغت به چیزی می گویند که در میان دو شئی، حایل می شود و مقصود از آن عالمی است که میان دنیا و آخرت واقع شده است که گاهی از آن تعبیر به «عالم قبر» و یا «عالم ارواح» شده است که دلایل نقلی فراوانی وجود و وقوع و بروز و ظهور آن را اثبات می کند مانند آیات مربوط به حیات شهیدان(2) و آیات مربوط به عذاب طغیانگری همچون فرعون و یارانش(3) که صراحت بر وجود عالم برزخ دارند.

ص: 263

---

1- مؤمنون/100

2- آل عمران/169 و بقره/154

3- مؤمن/46

32. آیه بقیة الله (1): مقصود از بقیة الله در این آیه سرمایه و سود حلال و اندک است که می فرماید: چون خداوند آن را برای شما باقی گذارده برایتان بهتر است، زیرا می دانیم تحصیل حلال موجب دوام نعمت و بقای برکت الهی می شود، همچنین بقیة الله می تواند اشاره به پاداش و ثواب های معنوی باشد که تا ابد باقی می ماند و خداوند متعال در آیه 46 سوره کهف به آن اشاره کرده است. به هر حال بقیة الله را تنها اهل ایمان درک می کنند. هر موجود نافع که از طرف خداوند برای بشر باقی مانده و مایه خیر و سعادت او گردد «بقیه الله» محسوب می شود. تمام پیامبران الهی و پیشوایان بزرگ «بقیه الله» اند. و از آنجا که مهدی موعود (علیه السلام) آخرین پیشوا و بزرگترین رهبر انقلابی پس از قیام پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است، یکی از روشن ترین مصادیق بقیة الله می باشد و از همه به این لقب شایسته تر است. به خصوص که تنها باقی مانده و ذخیره الهی برای هدایت و نجات بشریت بعد از تمام پیامبران و اولیاء معصوم الهی می باشد.

در روایات متعددی به بقیة الله بودن حضرت مهدی (عج) اشاره شده است. از جمله، امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «نخستین سخنی که مهدی (عج) پس از قیام خود می گوید این آیه است (بقیه الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین) سپس می گوید: (انا بقیه الله و حجه و خلیفه علیکم)، سپس هیچ کس بر او سلام نمی کند مگر اینکه می گوید: السلام علیکیا بقیه الله فی ارضه».

33. آیه بیعت رضوان (2): در ماجرای حدیبیه سفرایی میان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قریش رد و بدل شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) عثمان بن عفان را به عنوان نماینده نزد مشرکان مکه و اشراف قریش فرستاد تا به آنها بگوید که مسلمانان هدفشان زیارت خانه خدا و احترام کعبه است، اما قریش عثمان را موقتاً توقیف گردد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فرمود من از این جا حرکت نمی کنم تا با این گروه پیکار کنم، سپس به زیر درختی که در آنجا بود آمد و با مردم مؤمن و

ص: 264

1- هود / 86

2- فتح / 18

مسلمان تجدید بیعت کرد، و از آنها خواست که در پیکار با مشرکان کوتاهی نکنند. خداوند در این مورد در آیه فوق می فرماید: خداوند از مؤمنانی که در زیر درخت با تو بیعت کردند راضی و خشنود شد.

34. آیه تبدیل(1): این آیه در پاسخ مشرکانی است که هر گاه آیهای نازل می شد و نسبت به آیه ای که قبل از آن نازل شده بود و فرمان ساده تری را دربر داشت به عنوان اعتراض و اشکال می گفتند پیامبر (صلی الله علیه و آله) اصحاب خود را مسخره می کند زیرا امروز به چیزی دستور می دهد و فردا آن را نهی می کند. این آیه می فرماید: هنگامی که آیه ای را به آیه دیگر تبدیل کنیم، خدا بهتر می داند چه حکمی را نازل کند اما آنها که حقیقت را نمی دانند می گویند توبه خدا دروغ می بندی! حال آن که همه قرآن توسط جبرئیل امین و از سوی خدا و به حق نازل شده است.

35. آیه تبلیغ(2): این آیه با خطاب یا ایها الرسول، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مأمور تبلیغ آن چه از طرف پروردگار بر او نازل شده، می نماید و تأکید می کند که اگر از این کار خودداری کنی، رسالت خدا را تبلیغ نکرده ای و سپس می گوید از مردم در ادای این رسالت وحشتی نداشته باش. در مورد مسأله مورد تبلیغ در این آیه اختلاف نظر فراوان است اما اجماع محدثین و مفسرین شیعه این آیه است که آیه در روز غدیر خم نازل شده و پیامبر (صلی الله علیه و آله) را مأمور می کند که امامت و ولایت علی (علیه السلام) را به همگان ابلاغ کند. بی شک جریان غدیر خم و خطبه غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در آن روز و حدیث غدیریکی از قطعی ترین روایات متواتر است که در آن هیچ شک و تردیدی راه ندارد. در ضمن خطبه غدیر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) در جمله ای چنین می فرماید: ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین من انفسهم؟ سپس فرمود: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبته و ابغض من ابغضه وانصر من نصره و اخذول من خذله و ادر الحق معه حيث دار. سپس فرمود: الا فليبلغ الشاهد

ص: 265

1- نحل/101

2- مائده/67

الغائب. لازم به یادآوری است پس از خطبه پیامبر (صلی الله علیه و آله) جبرئیل مجدد نازل شد و آیه (الیوم اکملت لکم دینکم) را بر پیامبر خواند.

36. آیه تثبیت(1): مفهوم این آیات تثبیت الهی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مقام عصمت آن حضرت می باشد، یعنی این آیات دالّ بر عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می باشند. از این آیات به دست می آید که عصمت پیامبر ناشی از لطف ویژه خداوند نسبت به آن حضرت است. همچنین آشکار می گردد که معصوم بودن آن حضرت اجباری و اضطراری نبوده بلکه همراه با آگاهی و اختیار و آزادی اراده بوده است. آیات فوق از جمله آیاتی است که شأن نزول هایی برای آنها بیان شده است که اکثر آنها نادرست بوده و با مقام عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) ناسازگاری و تعارض دارند.

37. آیه تحریم(2): این آیه در مورد تحریم ازدواج با محارم است. محارم یعنی زنانی که ازدواج با آنها حرام و ممنوع است. محرمیت گاهی از طریق ولادت که به آن ارتباط نسبی می گویند و گاهی از طریق ازدواج است که به آن ارتباط سببی می گویند و گاهی از طریق شیر خواری است که به آن ارتباط رضاعی می گویند. محارم نسبی هفت دسته اند که عبارتند از: (مادران، دختران، خواهران، خاله ها، دختران برادر و دختران خواهر). محارم رضاعی عبارتند از: مادرانی که شما را شیر می دهند و خواهران رضاعی، البته طبق روایات تمام کسانی که از نظر ارتباط نسبی حرامند از نظر شیر خواری نیز حرام می شوند.

محارب سببی عبارتند از: (مادران همسران، دختران همسران که در دامان شما بوده به شرط آن که با آن همسر آمیزش جنسی پیدا کرده باشید، در غیر این صورت دخترانشان بر شما حرام نیستند. همسران فرزندانان که از نسل شما هستند، این تأکید به این معنی است که فرزند خواندگی و احکام آن در اسلام به کلی مردود و بی اساس است، و برای شما جمع میان دو خواهر ممنوع است، یعنی ازدواج با دو خواهر در زمان واحد مجاز نیست.)

ص: 266

---

1- اسراء/73 تا 75

2- نساء/23

38. آیه تحریم خمر(1): این آیه با صراحت فوق العاده ای که دارد شراب و قمار و بتها و ازلام را که یک نوع بخت آزمایی بوده، پلید و از اعمال شیطان می داند و امر به دوری از آنها می نماید. در روایت وارد شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: شراب خوار همانند بت پرست است. قرآن نیز می فرماید: شیطان می خواهد از طریق شراب و قمار در میان شما تخم عداوت و دشمنی بپاشد و شما را از نماز و ذکر خدا باز دارد.(2)

39. آیه تحویل قبله(3): می دانیم که بیت المقدس قبله نخستین و موقت مسلمانان بود لذا پیامبر (صلی الله علیه و آله) انتظار می کشید که فرمان تغییر قبله صادر شود و همه مسلمانان از سرزنش یهودیان نجات یابند و در امور عبادی به استقلال کامل برسند. نقل است که رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به همراه مسلمین سیزده سال در مکه و نوزده ماه در مدینه به طرف بیت المقدس نماز خواندند. سرانجام آن حضرت در حال نماز ظهر در مسجد بنی سالم بود که پیک وحی الهی، بازوان پیامبر (صلی الله علیه و آله) را گرفته و از بیت المقدس به سوی کعبه برگردانید، و فوراً مسلمانان به پیروی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صفوف خود را تغییر دادند. به همین جهت مسجد نامبرده را، مسجد ذوقبلتین می گویند و در کتب پیشین نیز یکی از نشانه های پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را این دانسته اند که او به سوی دو قبله نماز می خواند.

40. آیه تداین / آیه دین(4): این آیه طولانی ترین آیات قرآن است و مشتمل بر هجده دستور فقهی و حقوقی در مورد داد و ستد مالی می باشد. به طوری که می توان گفت این هجده دستور در زمینه تنظیم اسناد تجاری، یکی از جامع ترین و کامل ترین دستورات حقوقی و تجاری به شما می رود، خصوصیت این که آیه بعدی همین سوره در تکمیل دستورات هجده گانه آیه مذکور، چهار فرمان دیگر را نیز بیان می کند که این جامعیت را به حدّ اعلاّی خود می رساند.

ص: 267

1- مائده/90

2- مائده/91

3- بقره/144

4- بقره/282



41. آیه تراب(1): این آیه در تعبیری گویا و فشرده می فرماید: ما همه شما را از خاک به وجود آورده ایم، و همه را به خاک باز می گردانیم و بار دیگر همه را از خاک برانگیخته می سازیم. این آیه با توجه به کیفیت خلقت اولیه انسان معاد و حیات اخروی را بر اساس علم و اراده و قدرت الهی، اثبات می نماید و نیز مشتمل بر اخطار و تذکری اخلاقی و بیدارگر است که شاید انسان های مغرور و متکبر، با یادآوری اصل خویشتن به خود آمده، از غرور و گردنکشی و طغیان دست بردارند. ضمناً از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت در پاسخ سوال از علت دو سجده در یک رکعت نماز، آیه فوق را تلاوت فرمودند.

42. آیه تَرَبُّص / آیه عَدَّة وفات(2): این آیه می فرماید: کسانی که شوهران خود را از دست می دهند و به هر شکلی شوهران آنها می میرند لازم است مدت ( چهارماه و ده روز) عده نگاه داشته و از ازدواج خودداری نمایند. آنان موظفند در این مدت شکل سوگواری خود را حفظ کنند، یعنی مطلقاً آرایش نکنند و ساده باشند. تشریح این حکم قبل از هر چیز به خاطر حفظ احترام و حریم زوجیت است. اگر چه مسأله های بارداری احتمالی زن، در این قانون مسلماً مورد توجه بوده است.

43. آیه تزکیه نفس(3): از نظر قرآن مجید رستگاری بدون تهذیب نفس ممکن نیست به طوری که این کتاب الهی در سوره شمس پس از یازده سوگند پی در پی به این مسأله مهم تصریح فرموده است. تزکیه در اصل به معنی نمو و رشد دادن است و زکات نیز به همین معنا است، زیرا با پرداخت زکات، اموال انسان رشد و نمو مییابد. سپس این واژه به معنی تطهیر و پاک کردن نیز به کار رفته است. منظور از تزکیه نفس، پاک سازی نفس و روح از آلودگی ها و خُلُق و خوی شیطانی و گناه و عصیان و کفر و شرک و سایر رذیلت ها است.

ص: 268

1- طه / 55

2- بقره / 234

3- شمس / 9 و 10

44. آیه تسمیه / آیه بسمله (1): نامی است برای بسم الله الرحمن الرحيم آغاز همه سورهها به جز سوره توبه و نیز به عنوان بخشی از آیات 30 سوره نمل و 41 سوره هود. می دانیم که سوره مبارکه علق که پنج آیه اول آن اعلان بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است و در حقیقت آغاز تبلیغ دین اسلام است با نام خدا آغاز شده است. (اقرء باسم ربك). یکی از تعالیم و دستورات مهم در اسلام این است که هر امر و هر کاری را باید با نام خدا آغاز کرد و در ارتباط و پیوند معنوی و اعتقادی با او در همه امور و حتی مشکلات باید وارد شد تا به سرانجام رسید به طوری که پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (کل امر ذي بال لم يذكر فيه اسم الله فهو اتي).

45. آیه تطهیر (2): در این آیه به عصمت اهل بیت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تصریح شده است، می فرماید: به اراده تکوینی پروردگار، شما اهل بیت از مطلق رجس یعنی پلیدی ظاهری و باطنی و انواع گناه و شرک و عقاید باطل و رذایل اخلاقی مانند بخل و حسد پاک و منزّه هستید. طبق روایات بسیاری که در منابع اسلامی وارد شده مخاطب این آیه منحصرأ پنج نفراند یعنی: پیامبر (صلی الله علیه و آله)، علی (علیه السلام)، فاطمه (علیها السلام)، حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام). که در اصطلاح به آنان خمسه طیبه گفته می شود.

46. آیه تعاون (3): این آیه به وحدت و اتحاد و همکاری و مشارکت اهل ایمان در راه نیکی ها و خیرات و خوبی ها و تقوای الهی امر می نماید و از هر گونه همکاری در کارهای ظالمانه و تعدی بر دیگران و گناه نهی فرموده است و به شدید العقاب بودن خدا همه راهشدار داده است.

47. آیه تعدد زوجات (4): این آیه دلیل آشکاریاست بر مسأله جواز تعدد زوجات با شرط رعایت عدالت. جای تردید نیست که حداکثر زوجات، آن هم با فراهم شدن

ص: 269

1- حمد/1

2- احزاب/33

3- مائده/2

4- نساء/3

شرایط خاصش که از جمله آنها عدالت می باشد، بیش از چهار نفر نیست.

48. آیه تغابن(1): در این آیه خداوند متعال دو نام از نام های قیامت را بیان فرموده است که عبارتند از: (یوم الجمع و یوم التغابن)، که اولی به معنای روز اجتماع و گردهم آمدن همه انسانها در قیامت است دومی به معنای روزی است که معلوم می شود چه کسانی در آن روز مغبون شده اند. بنابراین قیامت روز تغابن یعنی روز ظهور غبن ها و بازنده ها و مغبونها است.

49. آیه تلاعن(2): این آیه می فرماید: آن چه غیر از خدا، در دنیا مایه دوستی و محبت باشد در قیامت موجب لعن و نفرین یکدیگر می شود. مقصود از این آیه نفی شدید بتها و بت پرستان است. آنانی که معبودهای دروغین انتخاب می کنند تا به وسیله آنها کسب دوستی و محبت نمایند، اما بسیاریاز دوستان در قیامت دشمنان یکدیگر هستند مگر پرهیزکاران(3)، مؤمن حقیقی کسی است که روابط، دوستی ها و محبت های او بر اساس توحید و خدا پرستی و اطاعت از فرمان حق می باشد. این است که مؤمنان در قیامت برای یکدیگر استغفار و شفاعت می کنند در حالی که مشرکان به لعن و نفرین کردن یکدیگر مشغولند.

50. آیه تمنی(4): این آیه می فرماید: ما هیچ رسول و پیامبری را پیش از تو نفرستادیم مگر این که هر گاه آرزو می کرد و طرحی برای پیشبرد اهداف الهی خود می کشید، شیطان القائاتی در آن طرح می کرد، اما خداوند پیامبر خود را هیچ گاه در برابر هجوم القائات شیطانی تنها می گذاشت و القائات شیطان را به کلی از میان می برد و سپس آیات خود را استحکام می بخشید. آن چه مسلم است همه انبیاء الهی دارای مقام عصمت بودند و با نیروی غیبی و امداد الهی تقویت می شدند و اگر گاه خطورات و القائات شیطانی برای انحراف

ص: 270

1- تغابن/9

2- عنکبوت/25

3- زخروف/67

4- حج/52

افکار عمومی از طریق فعالیت شیطان در لابه لای گفتار و افکار آنان امکان‌بروز می‌یافت به سرعت از صفحه گفتار و افکارشان، به سبب مقام عصمت و نیروی غیبی و امداد الهی، محو می‌گشت.

51. آیه توبه(1): این آیه در مورد سه نفر از مسلمانان به نام (کعب بن مالک و مراره بن ربیع و هلال بن امیه) است، که از شرکت در جنگ تبوک و همراهی با پیامبر، به خاطر سستی و تبلی، سرباز زدند، اما چیزی نگذشت که پشیمان شدند و شهر را ترک کردند و به قله کوه های اطراف مدینه پناه بردند. آنان مدتی در این حالت عجیب و غرق در پشیمانی به سر بردند و پیوسته در انتظار توبه خود بودند، سرانجام پس از پنجاه روز خلوت و راز و نیاز و تضرع به پیشگاه الهی توبه آنان قبول شد و آیه فوق در این زمینه نازل گردید و آنان مشمول لطف و رحمت الهی قرار گرفتند.

52. آیه توارث بالایمان(2): از این آیه به همراه سه آیه بعدی آن یعنی آیات (72 و 73 و 74 و 75) سوره انفال، گروه بندی چهارگانه جامعه اسلامی به دست می‌آید. این گروه ها عبارتند از: مهاجرین نخستین، انصار و یاران مدینه، آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند، و در نهایت آنها که بعدا ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند. این گروه ها دارای این صفات بودند: 1. ایمان 2. هجرت 3. جهاد مالی و اقتصادی 4. جهاد با خون و جان در راه خدا، وانصار هم متصف به پناه دادن و یاری کردن مؤمنان می‌باشند. خلاصه این که همه در برابر یکدیگر از نظر قرآن متعهد و مسئول بوده و بر یکدیگر ولایت داشته اند. و لذا در میان آنها قانون توارث و ارث بردن بر اساس پیمان اخوت اسلامی و ایمانی وجود داشت. توضیح این که، در آغاز اسلام که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش (یعنی یا از طریق نسبت یا از طریق پسرخواندگی، یا از طریق عهد و پیمان، مردم از یکدیگر ارث می‌بردند) عمل می‌شد، اما به زودی مسأله اخوت اسلامی،

ص: 271

1- توبه / 118

2- انفال / 72

جای آن را گرفت و تنها مهاجران و انصار که با یکدیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یکدیگر ارث می برند، پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد و ارث انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت و قانون نهایی ارث نازل گشت.

53. آیه تهلکه(1): خداوند در این آیه امر به انفاق می فرماید و هشدار می دهد که با ترک انفاق خود را به دست خود به هلاکت نیفکنید. آشکار است که قانون انفاق اگر به درستی ادراک و اجرا شود افراد جامعه را از هلاکت نجات می دهد، زیرا قانونی کلی و عام میباشد به طوری که شامل زکات و انواع آن و خمس و انواع صدقات می شود. و لذا اگر به درستی اجرا شود، خصوصا اگر به همراه احسان و نیکویی عمل گردد جامعه را از بن بست های اقتصادی یعنی از محرومیت و انباشت ثروت رهانیده، به سوی تعدیل ثروت می کشاند.

54. آیه تیمم(2): حکم تیمم برای انسان های معذور است، یعنی برای کسانی که بیمار هستند یا در سفر هستند و آب به اندازه کافی ندارند یا به طور کلی آب در اختیار آنها نیست و یا آب برای آنها ضرر دارد. در این صورت شارع مقدس و قرآن مجید دستور به تیمم را صادر فرموده، یعنی در این مواقع باید با خاک پاکیزه های که در اختیار می باشد تیمم کرد، یعنی صورت و دست های خود را با آن خاک پاکیزه باید مسح نمود. البته باید دانست که برای تیمم گرفتن از تمام چیزهایی که سطح کره زمین را پوشانیده اعم از خاک، ریگ، سنگ و غیره مشروط به پاک بودن آنها، می توان استفاده کرد، البته بهتر است در این موارد پدیده هایی را انتخاب کرد که در روی زمین قرار گرفته و در معرض ریزش باران و تابش آفتاب و وزش باد باشند.

55. آیه جزاء فحشا(3): این آیه اشاره به مجازات زنان شوهرداری است که آلوده فحشا می شوند، و می گوید: اگر همسران شما آلوده به زنا شدند، چهار نفر را به عنوان شهود

ص: 272

1- بقره/195

2- نساء/43 و مانده/6

3- نساء/15

بر این کار دعوت کنید، اگر چهار نفر به این موضوع گواهی دادند، آنها را در خانه‌ها محبوس سازید تا مرگ آنها فرا رسد و یا این که خداوند راهی برای آنها قرار بدهد. از این تعبیر استفاده می‌شود که این حکم، یک حکم موقت بوده و از همان آغاز اعلام شده است که در آینده (پس از آماده شدن محیط و افکار) حکم جدیدی درباره آنها نازل خواهد شد. باید دانست قانون رجم (سنگسار کردن)، برای مرتکبین زنای محصنه، در احادیث پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به طور مستم وارد شده است. اگر چه در قرآن به آن اشاره‌ای نگردیده است.

56. آیه جلاب(1): این آیه می‌گوید: ای پیامبر به همسران و دخترانت و زنان مؤمنین بگوروسری‌های بلند خود را بر خویش فرو افکنند تا شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند. با این دستور خداوند متعال راه هر گونه بهانه و مستمسکی را از دست مزاحمان هرزه و مفسده جویان گرفته است. از سوی دیگر هشدار شدید داده که مسلمانان در امر رعایت حجاب و پوشش کامل اسلامی سهل‌انگار و بی‌اعتنا نباشند. نکته مهم در این آیه واژه جلاب است که مفسران و ارباب لغت معانی چندی برای آن به این شرح ذکر کرده‌اند:

1. ملحفه (چادر) و پارچه بزرگی که از روسری بلند تر است و سر و گردن و سینه‌ها را می‌پوشاند.

2. مقنعه و خمار (روسری)

3. پیراهن گشاد آن چه بیشتر به نظر می‌رسد این است که منظور از «جلاب» پوششی است که از روسری بزرگ تر و از چادر کوچکتر است. تأکید این است که زنان جلاب خود را به بدنشان نزدیک سازند تا درست آنها را محفوظ دارد نه این که آن را آزاد بگذارند به طوری که گاه و بیگاه کنار رود و بدن آشکار گردد.

ص: 273

57. آیه جمعه(1): این آیه خطاب به همه مؤمنین می فرماید: هنگامی که برای نماز روز جمعه اذان گفته می شود به سوی ذکر خدا (شنیدن خطبه ها و خواندن نماز) بشتابید و خرید و فروش را رها کنید. کلمه جمعه را به خاطر اجتماع مردم در این روز برای نماز، برای این روز نامگذاری کرده اند. در یکی از سال ها که مردم مدینه گرفتار خشکسالی و گرسنگی بودند، دحیه با کاروانی از شام فرارسید و با خود مواد غذایی آورده بود، در حالی که روز جمعه بود و پیامبر (صلی الله علیه و آله) مشغول خطبه نماز جمعه بود. طبق معمول برای اعلام ورود کاروان طبل زدند، مردم با سرعت خود را به بازار رساندند. در این هنگام مسلمانانی که در مسجد برای نماز اجتماع کرده بودند خطبه را رها کردند و به سوی بازار شتافتند و تنها دوازده مرد و یک زن در مسجد باقی ماندند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر این گروه اندک هم می رفتند از آسمان سنگ بر آنها می بارید.

58. آیه حج(2): قرآن کریم دستور انجام حج را به همه مردم داده و از آن تعبیر به یک بدهی و دین الهی که بر ذمه عموم مردم می باشد، کرده است. از خطبه قاصعه نهج البلاغه به خوبی استفاده می شود که فریضه حج از زمان آدم(علیه السلام) تشریح شده بود، ولی رسمیت یافتن آن بیشتر مربوط به زمان ابراهیم (علیه السلام) است که در آیه 27سوره حج در این مورد می فرماید: و مردم را دعوت عمومی به حج کن تا پیاده و سواره بر مرکب های لاغر از هر راه دور(به سوی خانه خدا) بیابند. طبق آیه 97 آل عمران، تنها شرطی که برای وجوب حج ذکر شده (استطاعت) می باشد. البته در روایات اسلامی و کتب فقهی، استطاعت به معنی «داشتن زاد و توشه و مرکب و توانایی جسمی و باز بودن راه و توانایی بر اداره زندگی به هنگام بازگشت از حج» تفسیر شده است، ولی در حقیقت همه این ها در آیه فوق مندرج است زیرا استطاعت در اصل به معنی

ص: 274

1- جمعه 9/

2- آل عمران/97 و حج/271

59. آیه حجاب / آیه خمار(1): این آیه به مؤمنان دستور می دهد که نگاه خود را به نامحرم کم و کوتاه کنند و پاک دامنی خود را حفظ کنند و سپس خطاب به زنان مؤمن می فرماید: آنها نباید زینت خود را آشکار سازند مگر آن مقداری که به طور طبیعی آشکار است در ادامه می فرماید: آنها باید خمارهای خود را بر سینه های خود بیفکنند. مقصود از خمار در اصل به معنی پوشش است، به چیزی گفته می شود که زنان با آن سر خود را می پوشانند، آن چه از این آیه استفاده می شود این است که قرآن دستور می دهد که زنان روسری خود را بر گریبان خود بیفکنند تا هم سر و گردن و هم سینه آنها به طور کامل مستور و پوشیده گردد و خلاصه این که زنان نباید زینت خود را برای بیگانه و نامحرم آشکار سازند و حتی در هنگام راه رفتن نیز مواظب باشند که پاهای خود را به زمین نزنند به گونه ای که زینت های پنهانشان آشکار شود و جلب توجه بیگانه را بنماید، (یکی از رسوم زنان عرب این بوده که خلخال بر پای خود می بستند.) بسیاری عقیده دارند که پوشاندن وجه و کفین از حکم حجاب مستثنی است و بر این امر به ظواهر آیه فوق استناد می کنند زیرا این آیه زینت ظاهر را استثنا کرده است و دیگر آن که دستور داده که زنان مقنعه خود را به روی گریبان خود بیندازند که مفهومی پوشانیدن تمام سر و گردن و سینه است و سخنی از پوشانیدن صورت در آیه وجود ندارد. البته روایات متعددی نیز این مدعا را اثبات می کند. قرآن می فرماید: زنان نباید زینت خود را آشکار سازند، مگر: 1. برای شوهرانشان 2. برای پسرانشان 3. پدران شوهرانشان 4. پدرانشان 5. پسران همسرانشان 6. برادرانشان 7. پسران برادرانشان 8 پسران خواهرانشان 9. زنان هم کیششان 10. بردگانشان 11. پیران و طفلان و افراد سفیه و ابهلی که میل جنسی ندارند، 12. کودکانی که از امور جنسی آگاه نیستند. باید دانست که محرمیت دو جانبه است یعنی هنگامی که مثلا



از یک سو فرزندان خواهر و فرزندان برادر انسان بر او محرم شدند، طبیعی است که از سوی دیگر و در طرف مقابل عمو و دایی نیز محرم می باشند.

60. آیه حجات(1): این آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: کسانی که از پشت حجره ها، تورا بلند صدا می زنند اکثرشان نمی فهمند. به راستی این چه عقلی است که انسان در برابر بزرگترین سفیر الهی رعایت ادب نکنند و با صدای بلند و نامؤدبانه، همچون اعراب بنی تمیم» پشت خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیایند و فریاد زند: یا محمد! یا محمد! اخرج الینا. و آن کانون مهر و عطوفت پروردگار را به این وسیله ایذاء و آزار نماید. آری اکثر اینان عقل و خرد ندارند.

61. آیه حدّ زنا(2): این آیه می فرماید: زن و مرد زناکار را هر یک صد تازیانه بزنید و هرگز نباید در اجرای این حد الهی گرفتار رافت و محبت کاذب و دروغین شوید، اگر به خدا و روز جزا ایمان دارید و باید در هنگام اجرای حکم گروهی از مؤمنان حضور داشته باشند و مجازات آن دورا مشاهده کنند. باید دانست که حد زناى محصن و محصنه با تحقق شرایطش، اعدام است و نیز زناى با محارم و زناى به عنف و جبر، دارای حکم اعدام است. از آیه 15 و 16 سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زنا کاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است (فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت) و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فاذوهما). ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنابراین حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است.

62. آیه جذر(3): این آیه به اهل ایمان دستور می دهد که آمادگی و بیداری و مراقبت خود را در برابر دشمن و هر گونه خطری پیوسته حفظ کننده و با کمال دقت مراقبت کنند

ص: 276

1- حجات / 4

2- نور / 2

3- نساء / 71

که دشمن هرگز آنها را غافلگیر نسازد. باید دانست که معنی «حذر»، بسیار وسیع است و شامل هر گونه ابزار و وسیله مادی و معنوی و هر گونه آمادگی در مقابل دشمن می شود.

63. آیه حَرث(1): در این آیه خداوند متعال زنان را به مزرعه تشبیه کرده است و آنان را مرکز بذر افشانی معرفی نموده است. و به این وسیله ضرورت وجود زن را در اجتماع در جهت حفظ حیات نوع بشر اثبات نموده است. بنابراین زن از نظر اسلام فقط یک ابزار نیست و هدف از ازدواج نیز در این مکتب فقط لذت جویی نیست، بلکه آن چه در این میان ارزشمند است تولد و تربیت فرزندان شایسته و مؤمن و در نهایت به وجود آوردن اجتماعی شایسته و مؤمن و خدمتی مقدس و ذخیره ای معنوی برای دنیا و آخرت انسان می باشد. این است که قرآن پیوسته هشدار می دهد که در انتخاب همسر اصولی را رعایت کنید که نتیجه آن پرورش فرزندانی صالح و تهیه ذخیره های با ارزش، معنوی، اجتماعی و انسانی در جهت سعادت دنیا و آخرت شما باشد.

64. آیه حشر(2): در این آیه می فرماید: خداوند کسی است که کافران اهل کتاب را در اولین اجتماع و برخورد با مسلمانان از خانه هایشان بیرون کرد.

حشر در اصل به معنی حرکت دادن جمعیت و خارج ساختن آنها از قرارگاهشان به سوی میدان جنگ و مانند آن است و منظور از آن در این جا اجتماع و حرکت مسلمانان از مدینه به سوی قلعه های یهود و یا اجتماع یهود برای مبارزه با مسلمین است. و از آنجا که این نخستین اجتماع در نوع خود بود در قرآن به عنوان «الاول الحشر» نامیده شده است.

65. آیه حفظ(3): در این آیه خداوند وعده به حفظ قرآن داده است و ضمن دلداری به پیامبر (صلی الله علیه و آله) به همه مؤمنان اطمینان خاطر داده که قرآن را در برابر انواع خطرهای کفار و دشمنان پاسداری و محافظت نماید، محافظت از هرگونه تحریف، فنا و نابودی

ص: 277

1- بقره/223

2- حشر/1

3- حجر/9

و سفسطه ها و توطئه های ضد قرآنی دشمنان و سوسه گر. به هر حال آنچه در میان همه دانشمندان اسلامی معروف و مشهور است این است که قرآن یعنی کلام خدا و کتاب الهیکه معلول و مخلوق علم و اراده خدا است و برای هدایت و کمال و سعادت بشر نازل شده است درست همان قرآنی است که بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده و حتی یک کلمه و یک حرف از آن کم و زیاد نگردیده و هیچ گونه تحریفی در آن روی نداده است.

66. آیه حکمت(1): این آیه حکمت را دانشی الهی و خیر کثیر دانسته است. مفسران برای حکمت معانی مختلف گفته اند از جمله: آگاهی از حقایق قرآن، رسیدن به حق از نظر گفتار و عمل و سرانجام معرفت و شناسایی خدا. این گونه دانش و بینش بر اثر پاکی و مجاهده و تقوا به انسان داده می شود و بر جسته ترین انسان ها، یعنی صاحبان عقل و خرد و کسانی که در پرتو چراغ عقل و خرد خود زندگی می کنند این حقایق را درک می کنند، باید دانست که حکمت در اصل به معنی منع کردن به قصد اصلاح است و معمولاً به همراه کتاب در قرآن به کار رفته است، که منظور از کتاب همان قرآن و منظور از حکمت سخنان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تعلیمات او است که سنت نام دارد. در هر صورت کتاب و حکمت همان عقل و وحی می باشد که دو سرچشمه بزرگ معرفت و شناخت هستند. در بعضی روایات نیز حکمت را معرفت امام معصوم (علیه السلام) دانسته اند.

97. آیه حیض(2): در این آیه قرآن می فرماید: و از تو (پیامبر (صلی الله علیه و آله)) درباره خون حیض سوال می کنند، بگو: چیز زیانبار و آلوده ای است لذا در حالت قاعدگی از زنان کناره گیری نمائید و به آنها نزدیک نشوید تا پاک شوند و هنگامی که پاک شدند، از طریقی که خدا به شما فرمان داده با آنها آمیزش کنید، خداوند توبه کنندگان را دوست دارد و پاکان را نیز دوست دارد. زنان در هر ماه به مدت حداقل 3 روز و حداکثر 10 روز، قاعده می شوند و آن عبارت از خونی است که با اوصاف خاصی که در کتب فقه آمده، از رحم زن خارج

ص: 278

1- بقره/269

2- بقره/222

می‌گردد، زن را در چنین حال، حائض و آن خون را حیض می‌گویند. در جمله‌های اول این آیه امر به گوشه‌گیری و اعتزال و نهی از نزدیک شدن و آمیزش با زنان حائض می‌کند که مراد از گوشه‌گیری و نزدیک نشدن، فقط دوری از آمیزش جنسی است. اسلام راه میانه را در مورد عادت ماهیانه زنان پیموده است و روش اسلام همه جا راه میانه است و از افراط و تفریط برکنار است. و به این ترتیب ضمن حفظ احترام و شخصیت زن و ترک تحقیر او، از کارهایی که زیان‌های بهداشتی فراوانی برای مرد و زن دارد پیشگیری نموده است و جمله «فاذا تطهروا» که با فاء تفریع شروع شده این مفهوم را می‌رساند که پس از پاک شدن این ممنوعیت بر طرف می‌گردد

68. آیه خاتم(1): این آیه به طور آشکارا خاتمیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را اثبات می‌نماید. بنابراین حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) خاتم انبیاء و خاتم رسولان الهی است، در نتیجه پس از آن حضرت، کسی که ادعای نوبت و رسالت نموده یا بنماید، قطعاً کاذب و کذاب است. و از آن جایی که آن حضرت خاتم پیامبران است آئین و دین و کتاب او نیز، ابدی، همیشگی، جاودان است.(2)

69. آیه خطاب جاهل(3): آیات 63 تا پایان آیه 76 سوره فرقان مشتمل بر بیان صفات ویژه بندگان خاص خدا می‌باشد (عباد الرحمن). این ویژگی‌ها عبارتند از:

1. با آرامش و بی‌تکبر بر روی زمین راه می‌روند.

2. هنگامی که جاهلان آنها را مورد خطاب قرار می‌دهند و به جهل و جدال و سخنان زشت می‌پردازند در پاسخ آنها «سلام» می‌گویند، یعنی دارای صفت حلم و بردباری هستند و سلام آنها نشانه بی‌اعتنایی همراه با بزرگواری است، سلامی است که نشانه وداع گفتن با جاهلان و سخنان جاهلانه آنان است.

ص: 279

1- احزاب/40

2- انعام/19 و فرقان/1 و توبه/28 و اعراف/158

3- فرقان/63

3. عبادت خالصانه پروردگار، خصوصاً شبانگاه را به سجده و قیام برای پروردگار اختصاص می دهند.

4. خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی.

5. اعتدال در امور و دوری کردن از هر گونه افراط و تفریط به خصوص در هنگام انفاق کردن.

6. موحد بودن و دارای توحید خالص و به دور از هر گونه شرک بودن.

7. پاکی از آلودگی به خون بیگناهان.

8. عفت و پاک دامنی.

9. پرهیز از شهادت دادن به باطل و حضور در مجالس غنا و خوانندگی و مجالسی که در آنها آلات موسیقی نواخته می شود.

10. داشتن چشم بینا و گوش شنوا در برخورد با آیات و نشانه های الهی.

11. توجه خاص به تربیت فرزندان و خانواده خویش.

12. طلب امامت و پیشوایی پرهیز کاران از خدای متعال، یعنی طلب الگو بودن برای اهل تقوا.

70. آیه خمس<sup>(1)</sup>: این آیه می فرماید: هر گونه غنیمتی نصیب شما می شود یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر و ذی القربی (امامان اهل بیت) و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه (از خاندان پیامبر) می باشد. باید دانست میان این آیه و آیه انفال تضادی وجود ندارد زیرا به مقتضای آیه انفال، غنائم جنگی متعلق به پیامبر است اما پیامبر چهار پنجم آن را به جنگ جویان می بخشید و یک پنجم آن را برای مصارفی که در آیه تعیین شده نگاه می داشت. منظور از ذی القربی در آیه فوق طبق روایات متواتر و قطعی فقط امامان اهل بیت هستند. در نتیجه از آن جایی که امامان اهل بیت، جانشینان پیامبر و رهبران حکومت اسلامی هستند، در مسأله خمس، «سهم خدا» و «سهم پیامبر» و «سهم ذی القربی» هر سه متعلق به

ص: 280

رهبر حکومت اسلامی» است و او موظف است که این سهام از خمس را در مخارج گوناگونی که لازمه مقام رهبری امت است، یعنی در نیازهای جامعه و مردم مصرف نماید. از آن جایی که زکات بر نیازمندان بنی هاشم به طور قطعی و مسلم حرام است، بنابراین منظور از یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه، تنها بنی هاشم و سادات می باشند که خداوند زکات را بر آنان حرام و خمس را حلال نموده است. باید دانست غنیمت در اصل معنی وسیعی دارد و به طور کلی هر چیزی را که انسان بدون مشقت فراوانی به آن دست میابد، شامل می شود. علمای شیعه معتقدند که خمس در هر گونه فایده ای که برای انسان فراهم می گردد واجب است اعم از این که از طریق کسب و تجارت باشد، یا از طریق گنج و معدن و یا آن که با غواصی از دریا خارج کنند و سایر اموری که در کتب فقهی آمده است و می توان از آیه بر این مدعی استدلال کرد، زیرا در عرف لغت به تمام اینها غنیمت» گفته می شود.

71. آیه دخان(1): قرآن در تهدید منکران لجوج و سرسخت، در حالی که روی سخن را به پیامبر کرده، می گوید: منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید می آورد، دودی که تمام مردم را فرا می گیرد و سپس به آنها گفته می شود این عذاب دردناک الهی است. در معنای دخان در آیه فوق بعضی گفته اند، کنایه از شر و بلای فراگیر است مانند تشنگی، گرسنگی، جنگ و سایر شرور. بعضی دیگر گفته اند معنی دخان معنی حقیقی آن است و منظور از آن دود غلیظی است که در پایان جهان و در آستانه قیامت آسمان را می پوشاند و سر آغاز عذاب اخروی برای ظالمان و مفسدان است.

72. آیه دین اسلام(2): این آیه می فرماید که دین در نزد خدا، اسلام (تسلیم در برابر حق) است و آنها که کتاب آسمانی داشتند، اختلافی در آن ایجاد نکردند مگر بعد از آگاهی و علم آن هم به خاطر ظلم و ستم در میان خود، و هر کس به آیات خدا کفر

ص: 281

1- دخان/10

2- آل عمران/19

ورزد (خدا به حساب او می رسد، زیرا خداوند سریع الحساب است. طبق این آیه آیین حقیقی در پیشگاه خدا، اسلام، یعنی همان تسلیم در برابر فرمان او، و در برابر حقیقت است. لذا روح دین در همه زمان ها چیزی جز تسلیم در برابر حقیقت نبوده است. اما از آن جا که آیین پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) عالی ترین نمونه تسلیم در برابر خدا بوده است، نام «اسلام» برای آن انتخاب شده و از آنجایی که تسلیم در برابر فرمان خدا، حقیقتی است ما فوق نژاد و زبان و قومیت و ملیت و رنگ و مانند آن، لذا آنها که غیر از این واقعیت را به عنوان آیین بپذیرند، یعنی تسلیم در برابر فرمان خدا نشوند، هرگز آیین آنها پذیرفته نخواهد شد. بلکه آنان در آخرت از زیانکاران خواهند بود. (1)

73. آیه ربا(2): در این آیه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا بپرهیزید و آنچه از (مطالبات) ربا باقی مانده رها کنید اگر ایمان دارید. نقل شده است که پس از نزول این آیه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: آگاه باشید تمام مطالبات ربایی که در زمان جاهلیت مردم از یکدیگر داشته اند همگی باید فراموش شود و نخستین مطالبات ربوی که من آن را به دست فراموشی می سپارم مطالبات عباس ابن عبدالمطلب است. از این سخن به خوبی استفاده می شود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هنگامی که قلم سرخ بر مطالبات ربوی زمان جاهلیت می کشید از بستگان خودش شروع کرد و اگر در میان آنها افراد ثروتمندی مانند عباس بودند که در زمان جاهلیت همچون دیگر ثروتمندان آلوده به رباخواری بودند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) نخست مطالبات آنها را ممنوع کرد. در آیه بعد قرآن با شدت به رباخواران حمله کرده و به آنها اخطار می کند که اگر به کار خود ادامه دهند و در برابر حق و عدالت تسلیم نشوند و همچنان به مکیدن خون مردم محروم مشغول باشند پیامبر ناچار است با توسل به نیروی نظامی جلوی آنها را بگیرد و آنها را در برابر حق تسلیم گرداند و این در حقیقت اعلان جنگی پیامبر به آنها است.

ص: 282

1- آل عمران / 85

2- بقره / 278

74. آیه [رصد\(1\)](#): خداوند عالم الغیب است، او هیچ کس را بر اسرار غیبش آگاه نمی سازد مگر رسولی که او را برگزیده و از او راضی شده، سپس مراقبین و نگهبانانی از پیش رو و پشت سر همراه او می فرستند. منظور فرشتگانی است که خداوند بعد از نزول وحی به آنها دستور می دهد پیامبرش را از هر سو احاطه کنند و از شر شیاطین جن و انس و وسوسه های آنها و آنچه اصالت وحی را خدشه دار می کند، محافظت و پاسداری نمایند، تا پیام الهی بی کم و زیاد و بدون کمترین خدشه ای به بندگان ابلاغ گردد. و این خود یکی از دلایل معصوم بودن پیامبران است که با نیروهای غیبی و امدادهای الهی و مراقبت فرشتگان او، از لغزشها و خطاها مصون و محفوظند. «رصد» در اصل معنی مصدری دارد و به معنی آمادگی برای مراقبت از چیزی است و در مفرد و جمع هر دو به کار می رود، یعنی به یک فرد مراقب و نگهبان مراقبین و نگهبانان یا جمعیت هر دو اطلاق می شود.

75. آیه روح [\(2\)](#): روح در قرآن دارای موارد استعمال فراوانی است از جمله:

1. روح مقدسی که پیامبران را در انجام رسالتشان تأیید و تقویت می کرده. [\(3\)](#)

2. نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تأیید و تقویت می کند. [\(4\)](#)

3. فرشته مخصوص وحی که با صفت «امین» توصیف شده است. [\(5\)](#)

4. فرشته بزرگوار فرشتگان خاص خداوند یا مخلوقاتی برتر از فرشتگان. [\(6\)](#)

5. قرآن یا وحی آسمانی. [\(7\)](#)

6. روح انسانی، که موجب می شود انسان دارای شرافت و کرامت باشد و موجب گردیده که ملائک به او سجده کنند. [\(8\)](#)

ص: 283

1- جن 26 و 27

2- اسراء 85

3- بقره 253

4- مجادله 22

5- شعرا 193

6- قدر 4 و نبا 38

7- شوری 52

8- سجده 9 و حجر 29 و اسراء 85



لازم به ذکر است که روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه ای از روح که در پیامبران و امامان همواره بوده و آنان را از هر گونه انحرافی باز می داشته مرتبه فوق العاده والایی است که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علوم فوق العاده است و مسلماً چنین مرتبه ای از روح از همه فرشتگان حتی از جبرئیل و میکائیل برتر می باشد. نکته دیگر این که روح حقیقتی است غیر مادی و غیر جسمانی و غیر طبیعی و به عبارت دیگر روح از سنخ عالم ملکوت و از عالم قدرت خداوند است و مخلوقی از مخلوقات خداست که بینایی و قدرت و قوت و حیات دارد بلکه منشأ همه این هاست.

79. آیه زکات/ آیه صدقات(1): این آیه به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده و آن را در هشت مصرف خلاصه می کند: 1. فقراء 2.

مساکین

3. عاملان و جمع آوری کنندگان زکات این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع آوری زکات و اداره بیت المال اسلام تلاش و کوشش می کنند.

4. مؤلفه قلبیبهیم یعنی کسانی که انگیزه معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند و با تشویق مالی می توان تألیف قلب و جلب محبت آنان نمود.

5. آزاد ساختن بردگان، یعنی سهمی از زکات، تخصیص به مبارزه با بردگی و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی، داده می شود.

6. اداء دین بدهکاران و آنها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده اند.

7. در راه خدا، منظور تمام راه هایی است که به گسترش و تقویت آئین الهی منتهی شود، اعم از مسأله جهاد و تبلیغ و مانند آن.

8 و اماندگان در راه، یعنی مسافرانی که بر اثرعلتی در راه مانده و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند، هر چند افراد فقیر و بی بضاعتی نباشند.

ص: 284

در روایات می خوانیم هنگامی که مردم زکات خود را خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آوردند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) با جمله اللهم صل علیهم به آن ها دعا می کرد. این نشان می دهد که حتی در برابر انجام وظایف واجب باید از مردم تشکر و تقدیر کرد و مخصوصا از طریق معنوی و روانی آنها را تشویق نمود. چرا که از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آن ها نازل می شود.

77. آیه سجده(1): این آیه در مورد کسانی است که خداوند آنان را مشمول نعمت قرار داده، یعنی پیامبران از فرزندان آدم (علیه السلام) و کسانی که با نوح بر کشتی سوار شدند و از دودمان ابراهیم (علیه السلام) و یعقوب (علیه السلام)، همانها که خدا آن ها را هدایت کرد و مورد گزینش قرار داد. ویژگی مهم این ها، آن است که وقتی که آیات خداوند رحمان بر آنها خوانده شود بر خاک می افتند و سجده می کنند و سیلاب اشکشان جاری می شود. در روایتی از امام زین العابدین (علیه السلام) وارد شده که آن حضرت به هنگام تلاوت این آیه می فرمود: «نحن عنینا بها» مقصود از این آیه ما هستیم. لازم به یادآوری است که آنانی که مشمول نعمت های خداوند می باشند طبق آیه 69 سوره نساء عبارتند از: انبیاء، صدیقین و شهدا. و به راستی اینان کسانی هستند که خداوند آنان را هدایت فرموده و مورد گزینش خود قرار داده است. نکته مهمتر این که تعبیر فوق شامل حال بزرگوارانی همچون حضرت فاطمه زهرا(علیها السلام) و حضرت مریم صدیقه (علیها السلام) نیز می شود.

78. آیه سخره(2): در این آیه می فرماید: پروردگار شما خداوندی است که آسمان ها و زمین را در شش روز (شش دوران) آفرید، سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت، با (پرده تاریک) شب، روز را می پوشاند و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید در حالی که مسخر فرمان او هستند، آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) برای او (و به فرمان او) است. پر برکت (و زوال ناپذیر) است خداوندی که

ص: 285

1- مریم/58

2- اعراف/54

پروردگار جهانیان است. این آیه معبود حقیقی و واقعی را با ذکر صفات خاصش معرفی می کند و می فرماید: معبود حقیقی کسی است که جز آفریدگار آسمانها و زمین نیست، همان آفریدگاری که زمام رهبری و اداره همه جهان نیز به دست اوست. یعنی همان گونه که خالق جهان اوست، هستی بخش و بقا بخش و استمرار دهنده هستی عالم نیز اوست، همان خدایی که بر عرش تدبیر جهان احاطه دارد و بر همه مخلوقات خود تسلط و فرمانروایی کامل دارد به طوری که همه پدیده های عالم مانند شب و روز، خورشید و ماه و ستارگان و آن چه در عالم امر و مجردات و ماوراء ماده بوده و آفرینش آنها جنبه دفعی و فوری دارد، تحت تسخیر و سلطه و امر و فرمان خداوند پر برکتی است که پروردگار همه عالمیان است.

79. آیه سقایه الحاج(1): این آیه در قالب استفهام می فرماید: آیا سیراب کردن حجاج و آباد ساختن مسجد الحرام را همانند (عمل) کسی قرار دادید که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه او جهاد کرده است، این هر دو (هرگز نزد خدا مساوی نیستند، و خداوند گروه ظالمان را هدایت نمیکند. در روایات وارد شده که: شیبه و عباس هر کدام بر دیگری افتخار می کردند، که علی (علیه السلام) از کنار آنها گذشت و پرسید به چه چیز افتخار می کنید؟ عباس گفت: من به مسأله آب دادن به حجاج خانه خدا. شیبه گفت: من به تعمیر کردن و کلیدداری خانه خدا. علی (علیه السلام) گفت: با این که از شما حیا می کنم و با این که سن من کم است، دارای افتخاری هستم که شما ندارید. پرسیدند: کدام افتخار؟ علی (علیه السلام) فرمود: من با شمشیر جهاد کردم تا شما ایمان به خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله) آوردید. عباس این جریان را به عرض پیامبر (صلی الله علیه و آله) رسانید، آن حضرت از علی (علیه السلام) ماجرا و علت وقوع آن را پرسید، علی (علیه السلام) فرمود: من حقیقت را بیان کردم و گفتار من حق بوده است، در این هنگام جبرئیل نازل شد و گفت ای محمد! پروردگارت به تو سلام می فرستد و می گوید این آیات را بر آنها بخوان «اجعلتم سقایه الحاج و ..»

ص: 286

80. آیه سوال(1): این آیه فرمان می دهد، اگر در مورد وحی و نبوت چیزی نمی دانید از اهل ذکر» پرسید. مسلماً یکی از راه های کسب علم و آگاهی و غلبه بر جهل و نادانی، سوال کردن و پرسیدن از آگاهان و اهل علم می باشد، که این آیه نیز بدان فرمان می دهد. در روایات متعددی که از طریق اهل بیت (علیه السلام) وارد شده، آمده است که اهل ذکر «امامان معصوم (علیه السلام) هستند، از جمله امام رضا(علیه السلام) می فرماید: نحن اهل ذکر و نحن المسؤولون: ما اهل ذکریم و از ما باید سوال شود. اما باقر (علیه السلام) نیز در این باره می فرماید: الذکر القرآن، و آل الرسول اهل الذکر، و هم المسؤولون: ذکر، قرآن است، و اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اهل ذکرند و از آنها باید سوال کرد. به هر حال آیه فوق بیانگر یک اصل اساسی اسلامی در تمام زمینه های زندگی مادی و معنوی است و به همه مسلمانان تأکید می کند که آن چه را نمی دانند از اهل اطلاعش بپرسند و پیش خود در مسائلی که آگاهی ندارند دخالت نکنند. اما باید دانست، تأکید اسلام این است که باید به متخصصان و عالمان و صاحب نظرانی مراجعه کرد که صداقت و درستی و بی نظری آنها ثابت و محقق است، لذا در مباحث مربوط به تقلید و مرجعیت، صفت عدالت را در کنار اجتهاد و یا اعلیت قرار داده اند، یعنی مرجع تقلید هم باید عالم و آگاه به مسائل اسلامی باشد و هم با تقوا و پرهیز کار. البته بر مسلمانان لازم است که در هر عصر و زمان و در هر موردی به متخصصان عالم و آگاه و صاحب نظر مراجعه کنند.

81 آیه شتاء / آیت صیف(2): این آیه می فرماید: خداوند قریش را در سفرهای زمستانه و تابستانه الفت بخشید. قریش در فصل زمستان به سوی جنوب یعنی سرزمینیمن که هوای آن گرم بود روی می آوردند و در فصل تابستان به سوی شمال یعنی سرزمین شام که هوای ملایمی داشت می رفتند. ممکن است منظور از الفت بخشیدن قریش در آیه مذکور این باشد که آنها در طول سفر تابستانه و زمستانه خود عشق و علاقه به سرزمین مقدس مکه را از یاد و دل نبرند و به خاطر امنیتش به سوی آن باز گردند، نکند تحت تأثیر مزایای زندگی

ص: 287

1- نحل / 43

2- قریش / 2

سرزمین یمن و شام واقع شوند و مکه را خالی کنند. و یا این که منظور ایجاد الفت میان قریش و سایر مردم در طول این دو سفر بزرگی است.

82. آیه شرط (باقی ماندن بر بیعت و عهد و پیمان)<sup>(1)</sup>: این آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: کسانی که با تو بیعت می کنند در حقیقت با خدا بیعت می کنند و دست خدا بالای دست آنها است، هر کس پیمان شکنی کند به زبان خود پیمان شکسته است و آن کس که نسبت به عهدی که با خدا بسته وفا کند، خدا به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد. شرط موجود در آیه در همین نکته است که قرآن مجید به همه بیعت کنندگان هشدار می دهد که اگر بر سر پیمان و عهد خود بمانند پاداش عظیمی خواهند داشت، اما اگر پیمان خود را بشکنند زیانش متوجه خود آنان است. تصور نکنند به خدا ضرری می رسانند، بلکه بقای جامعه و عظمت و سربلندی و قوت و قدرت و حتی موجودیت خویش را به خاطر پیمان شکنی و نقض بیعت به خطر می افکنند. در حدیث جالبی از علی (علیه السلام) آمده است: در جهنم شهری است به نام حصینه، که دست های پیمان شکنان در آن شهر است.

83. آیه شعوب / آیه شعوبیه / آیه تقوا<sup>(2)</sup>: این آیه تمامی جامعه انسانی را مخاطب خود قرار داده، برای آنان میزان و معیار واقعی تمیز ارزش ها از ضد ارزش ها را بیان می دارد و ضمن تأیید این نکته که انسان ها گروه گروه، قبیله قبیله و شعبه شعبه آفریده شده اند. تأکید می کند که ای انسانها همه شما را با همه اختلافات ظاهریتان از یک مرد و زن آفریدیم، پس سعی کنید که همدیگر را خوب بشناسید و بدانید که این گونه اختلافات موجب فخر و مباهات نمی شود بلکه آن چه شایسته فخر و مباهات و عامل برتری و کرامت انسان در نزد خداوند می باشد «تقوی الهی» است. به این ترتیب قرآن کریم بر تمامی امتیازات ظاهری و مادی و افتخارات و مفاخرات عصر جاهلی همچون تفاخر به قبیله و نژاد و تیره و نظایر

ص: 288

1- فتح/10

2- حجرات/13

این ها خط بطلان کشیده است.

86. آیه شفاء(1): در این آیه خداوند متعال نزول قرآن را برای مؤمنان مایه شفا و رحمت دانسته است اما برای ستمگران موجب افزایش خسران معرفی شده است. قرآن از آن جهت مایه شفا است که وجود آدمی را از انواع بیماری های فکری و اخلاقی، روحی و روانی پاکسازی می کند و رذایل و عیوب و نواقص و بیماری های باطنی او را درمان می نماید. و نیز از آن جهت مایه رحمت است که فضائل را در وجود آدمی شکوفا نموده، او را به مرحله تخلق به اخلاق الهی می رساند. به عبارت دیگر مقصود از شفا بودن قرآن اشاره به پاکسازی و تخلیه انسان است و مقصود از رحمت بودن قرآن اشاره به نوسازی و تخلیه باطنی انسان است.

85. آیه شق القمر(2): در این آیه می فرماید: قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت. در این آیه به دو حادثه مهم اشاره شده است، یکی نزدیک شدن قیامت که عظیم ترین دگرگونی را در عالم آفرینش به همراه دارد، و حادثه دیگر معجزه بزرگ شق القمر است که هم دلیلی است بر قدرت خداوند بزرگ بر هر چیز و هم نشانه ای است بر صدق دعوی پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله). ذکر این دو حادثه با هم به خاطر آن است که اصولاً ظهور پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) که آخرین پیامبران الهی است خود از نشانه های نزدیکی قیامت است، چنان که پیامبر (صلی الله علیه و آله)، خود می فرماید: بعثت أنا و الساعة کھاتین: مبعوث شدن من و قیامت همچون این دو است پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دو انگشت مبارکش که در کنار هم قرار گرفته بودند، اشاره کرد. از سوی دیگر شکافته شدن ماه خود دلیلی است بر امکان از هم پاشیدن نظم و انتظام کلی عالم طبیعت که از حوادث قطعی وقوع قیامت می باشد.

86. آیه شهادت / آیه شهد الله(3): در این آیه نخست به شهادت پروردگار به یگانگی ذاتش اشاره شده و سپس به شهادت و گواهی فرشتگان و بعد دانشمندان و کسانی که با نور

ص: 289

1- اسراء/ 82

2- قمر/ 1

3- آل عمران/ 18

علم و اندیشه جهان را می نگرند، (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ). جمله (لا اله الا هو) به عنوان ادای حق تعظیم خداوند و اظهار توحید است، به دو اسم «عزیز» و «حکیم» (توانا و دانا) ختم شده است، زیرا قیام به عدالت نیازمند به قدرت و حکمت است، تنها خداوندی که بر هر چیز قادر و به همه چیز آگاه است، می تواند عدالت را در جهان هستی برقرار سازد. این آیه از آیاتی است که همواره مورد توجه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده و مکرر در مواقع مختلف آن را تلاوت می فرمود.

87. آیه صفح(1): قرآن در این آیه می فرماید: بسیاری از اهل کتاب به خاطر حسد، دوست داشتند شما را بعد از ایمان، به کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آنها کاملاً آشکار شده است، شما آنها را عفو کنید و گذشت نمائید تا خدا فرمان خود را بفرستد، زیرا خدا بر هر چیزی توانا است. این در واقع یک دستور تاکتیکی است که به مسلمانان داده شده که در برابر فشار شدید دشمن در آن شرایط خاص از سلاح عفو و گذشت استفاده کنند و به ساختن خویشتن و جامعه اسلامی بپردازند و در انتظار فرمان خدا باشند. منظور از فرمان خدا در این جا به گفته بسیاری از مفسران «فرمان جهاد» است که در آن هنگام هنوز نازل نشده بود شاید به این علت که هنوز آمادگی همه جانبه را برای جهاد نداشتند. کلمه «صفح» در اصل به معنی دامنه کوه، پهنی شمشیر و یا صفحه صورت است و این جمله معمولاً به معنی روی گرداندن و صرف نظر کردن به کار می رود و با قرینه جمله فاعفوا معلوم می شود که این روی برگرداندن به خاطر قهر و بی اعتنایی نیست بلکه به خاطر گذشت بزرگوارانه است. ضمناً روشن می گردد که در برابر دشمن هرگز نباید خشونت، نخستین برنامه باشد، بلکه اخلاق اسلامی ایجاب می کند که نخستین برنامه عفو و گذشت باشد، اگر مؤثر نشد آن گاه متوسل به خشونت شوند.

ص: 290

88- آیه صلح(1): این آیه می فرماید: اگر دشمنان تمایل به صلح نشان دادند، تو نیز به صلح تمایل نشان بده و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است. این آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دستور می دهد که در قبول پیشنهاد صلح تردیدی به خود راه ندهد.

یعنی اگر شرایط صلح منطقی و عاقلانه و عادلانه بود آن را بپذیرد و بر خداوند توکل کند و در عین حال به پیامبر (صلی الله علیه و آله) هشدار می دهد که مواظب باشد شرایط و پیشنهادهای صلح دشمن همراه با خدعه و نیرنگ و مقدمه ی برای غافلگیری و ضربه زدن و تجدید قوا و فراهم کردن نیروهای بیشتر نباشد.

89. آیه صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)(2): در این آیه می فرماید: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوئید و تسلیم فرمانش باشید. مقام پیامبر (صلی الله علیه و آله) آن قدر عظیم است که آفریدگار عالم و تمامی فرشتگان او بر او درود می فرستند پس ای ایمان آورندگان شما نیز هماهنگی در اطاعت از خدا و همگام با فرشتگان بر او درود بفرستید و سلام بگوئید و در برابر فرمان او تسلیم باشید. در روایتی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل شده است، آن حضرت فرموده است: هرگز بر من صلوات ناقص نفرستید! عرض کردند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: این که فقط بگوئید: «اللهم صل علی محمد» و ادامه ندهید، بلکه بگوئید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و به خاطر همین روایات است که جمعی از فقهای بزرگ اهل سنت اضافه «آل محمد» را بر نام آن حضرت در تشهد نماز واجب می شمردند.

90. آیه صوم / آیه صیام / آیه روزه(3): یکی از مهمترین عبادات در اسلام روزه است، که قرآن بالحن تأکید آمیزی در این مورد می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید، روزه بر شما نوشته شده است، آن گونه که بر امت هایی که قبل از شما بودند نوشته شده بود، شاید پرهیز کار شوید. این آیه فلسفه روزه را انسان سازی و تربیت و پرهیزکاری انسان معرفی

ص: 291

1- انفال/61

2- احزاب/56

3- بقره/183



کرده است. یکی دیگر از وجوه اهمیت روزه این است که در ماه مبارک رمضان مقرر و واجب گردیده است، همان ماهی که قرآن در آن نازل شده است، همان ماهی که شب قدر که برتر از هزار ماه است در آن واقع شده است، همان ماهی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در محراب عبادت در آن ماه به شهادت رسیدند و خلاصه ماهی که پایانش عید بزرگ فطر قرار دارد.

91. آیه طریق دعوت(1): در این آیه می فرماید: با حکمت و اندرز نیکو به سوی، راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن. حکمت به معنی علم و دانش و منطق و استدلال است و در اصل به معنی منع آمده و از آنجا که علم و دانش و منطق و استدلال مانع از فساد و انحراف است به آن حکمت گفته شده است. نخستین گام در دعوت به سوی حق، استفاده از منطق صحیح و استدلالات حساب شده است و به تعبیر دیگر دست انداختن در درون فکر و اندیشه مردم و به حرکت در آوردن آن و بیدار ساختن عقل های خفته نخستین گام محسوب می شود. دومین گام در طریق دعوت به راه خدا به وسیله اندرزهای نیکو است، یعنی استفاده کردن از عواطف انسانها که با تحریک آن می توان توده های عظیم مردم را به طرف حق متوجه ساخت. در حقیقت حکمت از «بعد عقلی» وجود انسان استفاده می کند و موعظه حسنه از «بعد عاطفی». گام سوم استفاده از شیوه «جدل احسن» می باشد و این روش مخصوص کسانی است که ذهن آنها قبلا از مسائل نادرستی انباشته شده و باید از طریق مناظره و جدل، ذهنشان را خالی کرد تا آمادگی برای پذیرش حق پیدا کنند. در این روش باید حق و عدالت و درستی و امانت و صداقت و راستی، حکمفرما باشد و از هر گونه توهین و تحقیر و کذب و دروغ خالی باشد. بنابراین، سه راه «حکمت و استدلال، موعظه و نصیحت، جدل و مناظره» راه های عمده و اساسی در دعوت دیگران به راه حق و هدایت به سوی توحید می باشد.

ص: 292

92. آیه طلاق(1): طبق این آیه تا دو مرتبه طلاق و رجوع صحیح است. اما اگر برای بار سوم طلاق انجام گرفت، دیگر حقی برای رجوع نیست و آخرین طلاق همین طلاق سوم است. بنابراین منظور از جمله «الطلاق مرتان» این است که طلاقی که در آن رجوع ممکن است، دو طلاق بیشتر نیست. همچنین آیه می فرماید: انسان یا باید به طور خوب و شایسته همسر خود را نگاهداری کند و با هم صلح و آشتی نمایند و یا با خوبی و نیکی او را رها کند و از او جدا شود و هیچیک از اصول انسانی را زیر پا نگذارد، زیرا برای یک خانواده ایمانی، تفرقه و جدایی، انتقام جویی و کینه بسیار ناپسند است زیرا مقتضای ایمان، صلح و صفا و صمیمیت و گذشت و ایثار و احسان است و عدالت و محبت همه این ها را به کمال می رساند. در هر صورت اسلام می فرماید: هنگامی که زنان خود را طلاق دادید و به آخرین روزهای «عده» رسیدند، یا به طرز صحیحی آنها را نگاهدارید و با هم آشتی کنید و یا به طرز پسندیده ای آنها را رها سازید و هرگز به آنها زیان نرسانید و ظلم نکنید، حتی صلحی که بر پایه ظلم و ستم باشد نیز روا نیست و مراقب باشید که هرگز به حق خود و حق دیگران ستم نکنید و هرگز از قوانین الهی سوء استفاده نکنید و قوانین الهی را هرگز ناچیز نشمارید و به باد استهزاء نگیرید و فراموش نکنید که خداوند از هر چیزی، حتی نیات انسان آگاه و باخبر است. بنابراین پیوسته تقوای الهی را مراعات کنید.

93. آیه ظن(2): یکی از ریشه های اصلی کفر و شرک و سایر انحرافات فکری پیروی از پندار و ظن و گمان است. در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را به حق نمی رساند. در هر صورت براساس این آیه باید از هر گونه پندارهای بی اساس و گمان های بی پایه و خرافات بی بنیان به طور جدی پرهیز کرد، زیرا ظن و گمان در نزد اهل علم و دانش و خرد هیچ اعتباری ندارد پس هرگز نباید به آن اعتماد و اعتنا نمود.

ص: 293

1- بقره/229

2- یونس/36

94. آیه ظهار(1): ظهار نوعی از طلاق جاهلیت بوده است که نه قابل بازگشت بود و نه زن آزاد می شد که بتواند همسری برای خود انتخاب کند، و آن به این صورت بود که مرد خطاب به زن می گفت: «انت علیکظهر اُمی» تو نسبت به من همچون مادر من هستی. با گفتن این جمله، فکر می کردند که زن برای همیشه نسبت به مرد حرام شده است. سرانجام در لغو این آیین ظالمانه و جاهلی آیات ابتدایی سوره مجادله نازل شد، و کسانی را که ظهار کردند به وسیله کفاره جریمه کرده و اجازه بازگشت مجدد زن و شوهر ظهار کرده را صادر کرد. و از اساس، ظهار را یک سخن و یک عمل خرافی و گزافه و باطل معرفی نمود.

95. آیه عبث(2): این آیه هر گونه احتمال و ادعای بیهوده بودن و پوچ و عبث و لغو بودن خلقت و آفرینش را آشکارا نفی می کند. و در عین حال این آیه یکی از زنده ترین دلایل معاد و روز حساب و جزای عمل به شمار می رود.

اگر به راستی قیامت و معادی در کار نباشد، زندگی دنیا عبث و بیهوده خواهد بود. حال آنکه با مطالعه این جهان با عظمت آگاه می شود که این عالم با همه بزرگی و شکوه و نظم و پیچیدگی عجیب و شگفتی که دارد، مقدمه ای است برای عالمی ابدی و جاودانه، تنها وجود چنین جهانی است که می تواند به زندگی ما مفهوم و معنا ببخشد و آن را از بی هدفی و پوچی خارج نماید. آری چون جهان پوچ و عبث نیست، انسان نیز با مرگ معدوم و نابود نمی شود و مرگ نقطه پایان حیات انسان نیست بلکه نقطه آغاز بازگشت به سوی خداست.

96. آیه عز(3): در این آیه شریف از ساحت مقدس خداوند متعال نفی فرزند، نفی شریک و نفی ولی می شود و به تعبیر دیگر این آیه هر گونه کمک کار و شبیه را از خداوند نفی می کند. چه آن که پائین تر باشد همچون فرزند، و چه آن که همسان باشد همچون شریک، و چه آن که برتر باشد همچون ولی. مرحوم طبرسی در مجمع البیان از بعضی از مفسران که نامشان را صریحا ذکر نکرده، چنین نقل می کند که این آیه ناظر به نفی اعتقاد

ص: 294

1- مجادله / 2

2- مؤمنون / 115

3- اسراء / 111

انحرافی سه گروه است: نخست مسیحیان و یهود که برای خدا فرزند قائل بودند و دیگر مشرکان عرب که برای او شریکی می پنداشتند، و لذا در مراسم صبح می گفتند: لبیک لا شریک لک، الا شریکا هو لک! و دیگر ستاره پرستان و مجوس، چرا که آنها برای خدا ولی و حامی قائل بودند در پایان این آیه قرآن می فرماید: «و کبره تکبیره، بنابراین او را بزرگ دار و به عظمت به انتهایش آشنا شو که او بسیار بزرگی است. باید دانست این سخن تنها به معنای گفتن «الله اکبر» نیست بلکه ما باید او را در باور و اعتقاد خود از هر موجودی برتر و والاتر بدانیم، بدون اینکه او را با چیزی مقایسه کنیم و بنا به فرمایش امام صادق (علیه السلام): الله اکبر یعنی خدا برتر از آن است که به وصف درآید.

97. آیه عده(1): این آیه می فرماید: زنان مطلقه باید به مدت سه مرتبه عادت ماهانه دیدن و پاک شدن انتظار بکشند و عده نگاه دارند. برای عده فلسفه های مختلفی وجود دارد، از جمله پشیمان شدن طرفین پس از طلاق، که در این صورت به سادگی می توانند رجوع کنند و از متلاشی شدن خانواده خود جلوگیری نمایند مخصوصا با دستوری که اسلام درباره خارج نشدن زن از خانه در طول مدت «عده داده است، حس تفکر در او برانگیخته می شود و این خود در بهبود روابط او با شوهر کاملاً مؤثر است. یکی دیگر از فلسفه های عده روشن شدن وضع زن از نظر بارداری است از این رو اسلام تأکید کرده است که زن سه بار عادت ماهانه ببیند و پاک شود تا به طور قطع عدم بارداری او از شوهر سابق برایش روشن گردد و به راحتی بتواند ازدواج مجدد کند.

98. آیه عده طلاق(2): این آیه می فرماید: ای پیامبر هنگامی که خواستید زنان را طلاق دهید آنها را در زمان عده، طلاق دهید. منظور این است که صیغه طلاق باید در زمانی اجرا شود که زن از عادت ماهیانه پاک شده و با همسرش نزدیکی نکرده باشد. زیرا طبق آیه 228 سوره بقره عده طلاق باید به مقدار سه بار پاک شدن باشد و در این جا تأکید می کند

ص: 295

1- بقره/228

2- طلاق/1

که طلاق باید با آغاز عده همراه گردد و این در صورتی ممکن است که طلاق در حال پاکی بدون آمیزش تحقق یابد. و تأکید می کند که حساب عده را نگاهدارید یعنی دقت کنید زن سه بار ایام پاکی خود را به پایان برساند و در این مدت حق نفقه و مسکن زن با مرد است. البته حق رجوع نیز وجود دارد و لذا دستور می دهد که در این مدت شما زنان را از خانه بیرون نکنید و خود زنان نیز از خانه خارج نشوند. این امر علاوه بر حفظ احترام زن، غالباً زمینه را برای صلح و آشتی و بازگشت شوهر از طلاق و تحکیم پیوند زناشویی فراهم می سازد.

99. آیه غار(1): این آیه مربوط به یکی از حساس ترین فرازهای تاریخ اسلام است، زمانی که مشرکان مکه توطئه خطرناکی برای قتل و ترور پیامبر (صلی الله علیه و آله) چیده بودند پیامبر (صلی الله علیه و آله) به فرمان خدا از این جریان آگاه شد و آماده بیرون رفتن از مکه و هجرت به مدینه بود که تصمیم گرفت ابتدا به «غار ثور» واقع در جنوب مکه برود و چنین نیز شد. در این سفر ابوبکر همراه پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بود و تنها آن دو نفر در غار با یکدیگر بودند و در این مدت که سه شبانه روز به طول انجامید، ترس و وحشت یار و همسفر پیامبر را فرا گرفت و پیامبر او را دلداری داد و گفت: «محزون مباش، خدا با ماست» در این هنگام خداوند روح آرامش و اطمینان را بر پیامبرش نازل کرد و او را بالشکرهایی که نمی توانستید آنها را مشاهده کنید یاری کرد.

100. آیه غض بصر(2): قرآن کریم به مردان و زنان مؤمن دستور می دهد که چشمان خود را از نگاه کردن به نامحرم و به آن چه نظر افکندن به آن حرام می باشد، فرو گیرند. غض بصر به معنای کم کردن نگاه است. همچنین به معنای نقصان نگاه و کوتاه کردن نگاه می باشد. این تعبیر لطیف به این منظور است که مؤمن در برابر نامحرم چشم خود را پایین اندازد به طوری که گویی از نگاه خویش کاسته است. بنابراین آیه نمی گوید که مؤمنان

ص: 296

1- توبه / 40

2- نور / 30 و 31

باید چشمان خود را ببندند بلکه می فرماید آنان در برابر آنچه نگاه کردن به آن حرام است، چشمان خود را بر گیرند و نگاه خود را به آن کاهش دهند. یعنی مستقیم و خیره به نامحرم ننگرند

101. آیه غفلت(1): این آیه هشدار می دهد که همه انسانها، مسلمانها و مؤمنین که جهان مادی، جهان حجاب ها و پرده ها است. پرده هایی چون آمال و آرزوها عشق و علاقه به دنیا، زن و فرزند و مال و مقام، هوس های سرکش و حسادت ها، تعصب و جهل و لجابت که به انسان اجازه نمی دهند که فردای قیامت را بنگرد با این که دلایل و نشانه های آن بسیار آشکار است اما گرد و غبار غفلت پس از مرگ فرو می نشیند و قیامت یعنی «یوم البروز» و «یوم الشهود» و «یوم تبلی السرائر» فرا می رسد و انسان چشمانی تیزبین پیدا کرده، حقایق را به خوبی درک می کند. حقایقی که در دنیا از آنها غافل بود. البته در دنیا نیز می توان به بصیرت رسید و چشم و عقل و دل را بر حقایق هستی گشود.

102. آیه فطرت(2): در این آیه می فرماید: نه تنها خداشناسی، بلکه دین و آئین به طور کلی و در تمام ابعاد یک امر فطری است. بنابراین انحراف از دینیک امر عارضی است که با گوهر آفرینش انسان یعنی فطرت منافات دارد. همچنین فطری بودن دین و مذهب امری ثابت و غیر قابل تبدیل است. به همین دلیل این پیوسته در زندگی انسان وجود داشته است. نه تنها دین بلکه علاوه بر حس دینی و حس مذهبی که همان حس عبودیت و پرستش می باشد، حس صداقت و راستی، حس عدالت و نیکی و حس جمال و زیبایی نیز از اعماق سرشت و روح و جان انسان ریشه می گیرند، به همین دلیل است که آدمی از درون مجذوب جاذبه توحید و ربوبیت خدای یگانه است، خدایی که مظهر صدق مطلق، نیکی مطلق، حق مطلق، عدالت مطلق، زیبایی و خیر مطلق می باشد.

ص: 297

1-ق/22

2- روم/30

قرآن کریم در آیه 172 سوره اعراف نیز به گونه ای دیگر به فطری بودن دین و توحید و خداپرستی اشاره کرده است. می فرماید: پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را بر گرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی میدهیم، چرا چنین کرد؟ برای این که در روز رستاخیز نگوئید ما از این غافل بودیم، (واز پیمان فطری توحید و خداشناسی و خدا پرستی بی خبر بودیم. یا نگوئید پدران ما قبل از ما بت پرستی را انتخاب کردند و ما هم فرزندان بعد از آنها بودیم) و چاره ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟

بی شک منظور از این پیمان و از این عالم، همان پیمان فطرت و عالم استعدادها و تکوین و آفرینش است. یعنی خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید را در نهاد و فطرت و سرشت انسان ها به ودیعه گذارده است و هم عقل و خردشان را با استعداد علمی استدلال و برهان بر توحید و خداشناسی آفریده است. بنابراین همه افراد بشر دارای روح توحیدی هستند و خداوند متعال به زبان تکوین و آفرینش و به عبارت دیگر به زبان استعداد و قابلیت با همه انسانها سخن گفته است و بر پروردگاری و ربوبیت خویش از همه انسانها اقرار گرفته است.

103. آیه فیء(1): طبق این آیه یک قانون کلی به دست می آید و آن این است که تمام غنائمی که بدون دردسر و زحمت و رنج و بدون جنگ عائد جامعه اسلامی می شود متعلق به رسول خدا(صلی الله علیه و آله) به عنوان رئیس حکومت اسلامی می باشد. و او هر گونه صلاح بداند در آنها دخل و تصرف می کند و هر گونه که بخواهد آن ها را تقسیم می نماید. البته این تقسیم باید حساب شده باشد به طوری که اموال بزرگ فقط در دست ثروتمندان، دست به دست نشود و نیازمندان از آن اموال نباید محروم شوند. به هر حال مصرف فیء در شش مورد است:

ص: 298

1. سهمی از آن خداوند است.

2. سهمی از آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) است.

3. سهمی از آن ذوی القربی است که خویشاوندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و از بنی هاشم هستند و هرگز از زکات سهمی به آنان نمی‌رسد.

4. سهمی از آن یتیمان است. 5. سهمی از آن مسکینان است. 6. سهمی از آن در راه ماندگان است.

نکته این که در سه مورد آخر میان مفسران بحث است که آیا این سه گروه تنها از

104. آیه قتال / آیه سیف(1): قرآن می‌فرماید: بنی هاشم باشند یا عموم یتیمان و مستمندان و ابن السبیل ها و در راه ماندگان را شامل می‌شود؟ هنگامی که ماه‌های حرام پایان گرفت، بت پرستان را هر کجا یافتید به قتل برسانید و در کمین آنها در هر نقطه ای بنشینید و راهها را بر آنها ببندید و اگر چاره ای جز قتل نبود، آنها را بکشید. این شدت عمل به خاطر آن است که برنامه اسلام ریشه کن ساختن بت پرستی و آئین های منحط خرافی مشتمل بر انحرافات فکری، اعتقادی و عملی است. به همین جهت می‌فرماید: اگر آنها توبه کنند و به سوی حق باز گردند و نماز را بر پا دارند و زکات را پردازند، آنها را رها سازید و مزاحمشان نشوید. خلاصه اینکه اسلام مخالف جهل و نادانی و خرافات و افکار و عقاید پوچ و نامعقول و منحط است. این است که می‌فرماید: با کسانی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارند پیکار کنید تا زمانی که به دست خود و با خضوع و از روی تسلیم به شما جزیه پردازند. نکته مهم این که باید دانست بعضی از یهود و نصاری دارای عقاید باطل و آمیخته با خرافات هستند. مثلاً گروهی از یهود، «زیر» را فرزند خدا می‌دانستند، و مسیحیان عموماً ایمان به الوهیت مسیح (علیه السلام) و اعتقاد به تثلیث (پدر، پسر، روح القدس) به عنوان خدایان سه گانه دارند. دیگر این که کتب دینی آنها تحریف شده است، حتی در بعضی از کلیساها

ص: 299



آئین بخشش گناه و خرید و فروش گناه و بهشت و جهنم وجود دارد. لذا این گونه اعتقادات قطعاً توحیدی نیست. بلکه شرک آلود، خرافی و بی اساس است.

105. آیه قتل(1): در این آیه خداوند می فرماید: هر کس فرد مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، علاوه بر مسأله قصاص که مجازات دنیوی است، چهار کیفر و مجازات شدید اخروی برای او وجود دارد که عبارتند از: 1. خلود، یعنی جاودانه در آتش دوزخ ماندن. 2. خشم و غضب الهی. 3. دوری از رحمت خدا. 4. مهیا ساختن عذاب بزرگی برای او.

106. آیه قذف(2): قذف (بر وزن حذف) در لغت به معنی پرتاب کردن به سوی یک نقطه دور دست است ولی در اصطلاح مانند کلمه «رمی» کنایه از متهم ساختن کسی به یک اتهام ناموسی است. هرگاه قذف با لفظ صریح انجام گیرد، به هر زبان و به هر شکل بوده باشد، حد آن هشتاد تازیانه است، و اگر صراحت نداشته باشد مشمول حکم تعزیر است. البته از آنجا که این حکم مربوط به حق شخص است. چنانچه صاحب حق، مجرم را ببخشد حد او ساقط می شود. از آنجایی که اسلام هرگز راه بازگشت را بر کسی نمی بندد، بلکه در هر فرصتی آلودگان را تشویق به پاکسازی خویش و جبران اشتباهات گذشته می کند، می فرماید: اگر شخص تهمت زننده، از عمل خود توبه کرد و به اصلاح و جبران اعمال خود پرداخت مشمول عفو و بخشش خداوند قرار می گیرد. نتیجه توبه کردن این است که شهادت توبه کنندگان در آینده مقبول است و نیز حکم فسق و فاسق بودن در تمام زمینه ها و احکام اسلامی از آنها برداشته می شود.

107. آیه قصاص(3): قرآن مجید برای حفظ احترام خون ها و جانهای انسان ها ارزش فوق العاده ای قائل است به همین جهت حکم قصاص را در صورت عدم رضایت اولیای مقتول مقرر فرموده است، اما اگر طرفین رضایت بدهند دیه را معین فرموده است. کلمه

ص: 300

1- نساء/93

2- نور/4

3- بقره/178 و 179

قصاص به معنی قتلی است که پشت سر قتل دیگری قرار می‌گیرد و از ماده «قصاص» به معنای جست و جو و پیگیری و پشت سر هم واقع شدن می‌باشد. قرآن مجید قصاص را مایه حیات و زندگی معرفی کرده است و در ضمن حکم به تقوا فرموده است. یعنی هشدار داده است که در قصاص از هر گونه تعدی و تجاوز باید پرهیز شود، البته اجرای حکم قصاص مشروط به عدم عفو و گذشت است و اسلام به هیچ وجه راه عفو گذشت را نبسته است. اولیاء مقتول در برابر قاتل یکی از این سه حکم را حق دارند که اجرا کنند یا خواهان اجرایش باشند:

1. قصاص کردن.

2. عفو کردن بدون گرفتن خون بها و دیه.

3. عفو کردن به همراه گرفتن خون بها و دیه، که در این مورد رضایت قاتل نیز شرط است.

108. آیه قصر در نماز (1): در این آیه قرآن به نماز مسافر اشاره کرده، می‌فرماید: هنگامی که مسافرت کنید مانعی ندارد که نماز را کوتاه کنید، اگر از خطرات کافران بترسید زیرا کافران دشمنان آشکار شما هستند. شکی نیست که با توجه به تفسیر این آیه و روایات فراوانی که وارد شده است آشکار است که نماز مسافر اختصاص به حالت خوف و ترس ندارد و به همین دلیل پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز در مسافرت های خود و حتی در مراسم حج (در سرزمین منا) نماز خود را شکسته می‌خواند. طبق بعضی از روایات نماز قصر، هدیه است که خداوند به اهل ایمان داده است. امام صادق (علیه السلام) نیز از قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) می‌فرماید: افطار در سفر و نماز قصر از هدایای الهی است، کسی که از این کار صرف نظر کند هدیه الهی را رد کرده است. لازم به یادآوری است که نماز قصر در سفرهای کمتر از هشت فرسخ تحقق نمی‌یابد و نیز کسانی که سفرشان، سفر معصیت است مشمول این قانون نمی‌شوند.

ص: 301

109. آیه قطع ید / آیه سرقت(1): قرآن می فرماید: دست مرد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید. سخن در میان فقهای شیعه با استفاده از روایات اهل بیت (علیه السلام) این است که تنها چهار انگشت از دست راست بریده می شود نه بیشتر، البته مجازات سارقان شرایطی دارد که بدون تحقق آن شرایط، این حد اسلامی یعنی قطع ید نباید صورت گیرد. برای شناخت این شرایط به کتب فقهی باید رجوع کرد.

110. آیه کتمان / آیه حرمت کتمان(2): قرآن کریم پنهان نمودن و کتمان کردن حق و حقیقت و واقعیت را به خصوص در مورد مسائل علمی، اعتقادی و آموزشی ممنوع و حرام اعلام فرموده است و می فرماید: کسانی که چنین می کنند یعنی دلایل روشن و آیات الهی را از دیگران پنهان و کتمان می کنند و سد راه هدایت دیگران می شوند، هم خدا و هم تمامی بندگان خدا و همه فرشتگان از کار او بیزارند و او را لعنت می کنند. پس از هیچ صورتی نباید بینات و دلایل روشن الهی را از دیگران پنهان کرد و هرگز نباید دیگران را از بهر مندی از ابزار و وسایل هدایت و آگاهی و بیداری و نجات و سعادت محروم کرد.

111. آیه الكرسي(3): این آیه از دیدگاه پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) اهمیت خاصی دارد به طوری که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابوذر فرمود: برترین آیه ای که بر من نازل گشته، آیه الكرسي است. از علی (علیه السلام) نقل شده که آن حضرت فرمود: اگر بدانید این آیه چه اندازه اهمیت دارد در هیچ حالی آن را ترک نمی کنید. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرموده اند: آیه الكرسي از گنجی که زیر عرش است به من بخشیده شده و پیش از من به هیچ پیامبری داده نشده است. همچنین علی (علیه السلام) فرموده است: از آن وقتی که این سخن را از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) شنیدم، شبی بر من نگذشت که این آیه را نخوانم. آیه الكرسي مشتمل بر معرفی توحید خدای متعال و بعضی از مهمترین صفت خداوند است، مانند صفت حیات، صفت قیوم بودن، صفت

ص: 302

1- مائده/38

2- بقره/159

3- بقره/255

مالکیت مطلق آسمانها و زمین، صفت شفیع بودن خداوند و وسعت کرسی خداوند که کنایه از علم بی انتها و مطلق ربوبی است و نیز کنایه از حکومت و قدرت و فرمانروایی مطلق خداوند می باشد، همان خدایی که بلند مرتبه و برتر و بالاتر و عظیم و بزرگ و والاتر از هر چیزی است. همان خدایی که هیچ گونه سستی و چرت و هیچ گونه خوابی او را فرا نمی گیرد و پیوسته قیوم است و حتی لحظه ای از تدبیر و اداره عالمانه و حکیمانه خلقت، غفلت نمی ورزد زیرا فیض او همانند لطف و رحمت او دائمی است و هرگز منقطع نمی گردد.

112. آیه الکفّ / آیه کفّ (1): این آیه در مورد نکوهش کسانی است که چون در مگه به آنها گفته شد «فعلاً دست از جهاد بردارید و نماز را بر پا کنید و زکات را بپردازید، (اما آنها از این دستور ناراحت بودند) ولی هنگامی که در مدینه فرمان جهاد به آنان داده شد، جمعی از آنها از مردم می ترسیدند همان بیشتر از خدا می ترسیدند و گفتند: پروردگارا چرا جهاد را بر ما مقرر داشتی؟ چرا این فرمان را کمی تأخیر نینداختی؟ به آنها بگو: سرمایه زندگی دنیا ناچیز است و سرای آخرت برای کسی که پرهیز کار باشد بهتر است و کوچکترین ستمی به شما نخواهد شد. به هر حال این آیه در مورد ملامت انسان های مسامحه کار و ترسوئی می باشد که به هر بهانه ای سعی می کنند فرمان جهاد را نادیده بگیرند.

113. آیه کلاله (2): این آیه در مورد ارث خواهران و برادران است، می فرماید: اگر مردی از دنیا برود و فرزندی نداشته باشد و برای او خواهری باشد، نصف اموالی را که به جا گذاشته، او به ارث می برد و اگر خواهری از دنیا برود و وارث او یک برادر باشد، تمام مال را او به ارث می برد در صورتی که شخص متوفی فرزند نداشته باشد، اگر دو خواهر از

ص: 303

1- نساء / 77

2- نساء / 176

متوفی باقی بماند دو ثلث اموال را می برند و اگر برادر و خواهر با هم باشند، تمام اموال را میان خود تقسیم می کنند به این ترتیب که برای هر مذکر دو برابر سهم مؤنث خواهد بود.

باید دانست که این آیه را آیه فرایض نیز گفته اند. به عقیده بعضی این آیه آخرین آیه ای است که درباره احکام اسلامی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. یکی از تفاوت های اساسی میان آیه فوق و آیه 12 سوره نساء که در مورد ارث است این می باشد که آیه 12 سوره نساء، ناظر به برادران و خواهران «مادری» است، ولی آیه مورد بحث درباره خواهران و برادران «پدری و مادری» یا «پدری تنها» سخن می گوید، تفاوت مطلب در این است که: برادران و خواهران مادری به اندازه سهم مادر، ارث می برند که یک سوم است ولی برادران و خواهران پدری، یا پدری و مادری، سهم ارث پدر را می برند که دو سوم است.

116. آیه کنز(1): کنز به معنی گنج است که آن نیز به معنی جمع و جور کردن اجزاء یک چیز است، به همین دلیل به جمع آوری و نگاهداری و پنهان نمودن اموال و یا اشیاء گران قیمت، گنج گفته شده است. این آیه به طور آشکار و صریح، ثروت اندوزی و گنجینه سازی اموال را تحریم کرده است. اما سخن در این است که گنج شامل چه مقدار از اموال یا شامل چگونه مالی می شود؟ در پاسخ دانشمندان فرموده اند: هر مالی که به طور مرتب و هر سال زکات سالانه و مالیات اسلامی آن پرداخت شود دیگر گنج نیست. در روایتی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: هر مال که زکات آن را پرداززی کنز نیست. در روایت دیگری از علی (علیه السلام) چنین آمده است: هر چه از چهار هزار درهم بیشتر باشد کنز است. خواه زکاتش را پردازند یا نه و آن چه کمتر از آن باشد، نفقه و هزینه زندگی محسوب می شود. در روایتی از امام صادق (علیه السلام) چنین آمده است: شیعیان ما فعلا آزادند که از آن چه در دست دارند در راه خیر انفاق کنند (و باقی مانده برای آنها حلال است اما هنگامی که «قائم ما قیام کند کنزها و ثروت های اندوخته را تحریم خواهد کرد تا همه را نزد او آرند و از آن در برابر دشمنان کمک گیرد. خلاصه این که حاکم و حکومت اسلامی می تواند و باید برای

ص: 304

جمع آوری اموال محدودیت قایل شود و البته تصمیمات حاکم اسلامی طبق مصالح و مقتضیات و شرایط و اوضاع و احوال جامعه اسلامی است. زیرا حفظ مصالح مسلمین از مهمترین وظایف حکومت اسلامی است. در هر صورت آیه کنز به ثروت اندوزان هشدار شدید می دهد و می فرماید: کسانی را که طلا- و نقره را گنجینه ( و ذخیره و پنهان می سازد، و در راه خدا انفاق نمی کنند، به مجازات دردناک بشارت بده، روزی که آنها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورتها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند. ) و به آنها می گویند که این همان چیز است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید.

115. آیه لعان(1): کسانی که همسران خود را متهم می کنند و گواهیانی جز خودشان ندارند، هر یک از آنها باید چهار مرتبه به نام خدا شهادت دهد که او از راستگویان است و دربار پنجم بگوید لعنت خدا بر او باد اگر از دروغگویان باشد. به این ترتیب شوهر برای اثبات مدعای خود از یک سوء و دفع حد قذف از سوی دیگر، چهار بار این جمله را تکرار می کند: «أشهد بالله إني لِمَن الصادقين فيما رميتها به من الزنا: من به خدا شهادت می دهم که در این نسبت زنا که به این زن دارم راست می گویم» و در مرتبه پنجم می گوید: ( لعنت الله عَلَيَّ إن كنت من الكاذبين: لعنت خدا بر من باد اگر دروغگو باشم) اگر زن سخنان مرد را تصدیق کند و یا حاضر به نفی این اتهام از خود نشود، مجازات و حد زنا در مورد او ثابت می گردد. اما او نیز می تواند مجازات زنا را از خود به این ترتیب دفع کند که چهار بار خدا را به شهادت طلبد که آن مرد در این نسبتی که به او می دهد از دروغگویان است و در بار پنجم می گوید: غضب خدا بر من باد اگر او راست می گوید.

انجام این برنامه را در فقه اسلامی، (لعان) یا (ملاعنه) می گویند. برای دانستن احکام لعان باید به کتب فقهی مراجعه کرد.

ص: 305

116. آیه ليله المبيت(1): بعضی از مردم جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند و خداوند نسبت به بندگان مهربان است. هنگامی که پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تصمیم گرفت مهاجرت کند، برای ادای دیون خود و تحویل دادن امانت هایی که نزد او بود، علی (علیه السلام) را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که می خواست به سوی غار ثور برود و مشرکان اطراف خانه او را برای حمله به او محاصره کرده بودند، دستور داد علی (علیه السلام) در بستر او بخوابد و پارچه سبز رنگی (بردحضر می) که مخصوص خود پیامبر بود روی خویش بکشد، در این هنگام خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی تر قرار دادم، کدام یک از شما حاضر است ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بخود مقدم دارد، هیچ کدام حاضر نشدند. به آنها وحی شد اکنون علی (علیه السلام) در بستر پیامبر من خوابیده و آماده شده جان خویش را فدای او سازد به زمین بروید و حافظ و نگهبان او باشید. آیه فوق به این مناسبت بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل گردید و برگگی دیگر بر افتخارات معنوی و ربانی علی (علیه السلام) افزود و علاوه بر آن تبریک و تهنیت جبرئیل و میکائیل را برای علی (علیه السلام) در پی داشت. این شب تاریخی به نام «لیله المبيت» معروف گردیده است.

117. آیه لوح(2): قرآن در رد نظر مشرکانی که اصرار در تکذیب قرآن داشته و آن را سحر و کهنات و شعر می خواندند، می فرماید: بلکه آن قرآن مجید و با عظمت و بلند مقام است. کلامی است که در لوح محفوظ ثبت است. بنابر این دست ناهلان و شیاطین و کاهنان هرگز به آن نمی رسد و از هر گونه تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان برکنار می باشد. قرآن از آن جهت مجید است که دارای گستردگی شرافت و جلال است، یعنی محتوای قرآن عظیم و گسترده و معانیش بلند و پرمایه است. در تفسیری از ابن عباس آمده است: «لوح محفوظ طولش به اندازه فاصله زمین و آسمان، و عرضش به اندازه فاصله مغرب و

ص: 306

1- بقره/207

2- بروج/21

مشرق است». به نظر می‌رسد که مراد از لوح محفوظ همان صفحه علم خداوند است که وسعت و گستردگی آن شرق و غرب عالم را فرا گرفته و از هر گونه دگرگونی و تحریف، مصون و محفوظ است. آری قرآن کریم از علم بی‌پایان حق سرچشمه گرفته، نه زائیده فکر بشر است و نه القاء شیاطین، و محتوای ژرف آن شاهد بر این مدعا است. احتمالاً لوح محفوظ همان چیزی است که گاه قرآن مجید از آن به «کتاب مبین» و گاه به «ام‌الکتاب» تعبیر کرده است، چنان که در آیه 39 سوره رعد می‌فرماید: خداوند هر چه را بخواهد محو و هر چه را بخواهد ثابت می‌دارد و ام‌الکتاب نزد اوست. و در آیه 59 سوره انعام می‌فرماید: و هیچ‌تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین ثبت است.

118. آیه مباهله(1): در این آیه خداوند به پیامبر خود دستور می‌دهد که هرگاه کسی پس از بیان استدلال‌ات روشن درباره عیسی با تو گفتگو کند و به جدال برخیزد، به او پیشنهاد مباهله کن که فرزندان و زنان خود را بیاورد و توهم فرزندان و زنان خود را دعوت کن و دعا کنی تا خداوند دروغگو را رسوا سازد. قرار مباهله میان مسیحیان نجران و پیامبر (صلی الله علیه و آله) گذاشته شد، مسیحیان نجران طبق قرار قبلی به میعادگاه رفتند ناگاه دیدند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرزندش حسین را در آغوش دارد و دست حسن را در دست گرفته و علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) همراه او هستند و به آنها سفارش می‌کند هرگاه من دعا کردم شما «آمین» بگوئید. مسیحیان هنگامی که این صحنه را دیدند به حقانیت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) پی بردند و از مباهله با او خودداری کردند و مصالحه نمودند و به شرایط «ذمه» تسلیم شدند.

119. آیه متعه حج(2): این آیه می‌فرماید: «فاذا آمنتم فمن تمتع بالعمرة الى الحج، هنگامی که از بیماری و دشمن آسوده بودید و خواستید حج تمتع انجام دهید باید به اندازه توانایی خود از شتر و گاو و گوسفند قربانی کنید». برنامه حج تمتع مخصوص کسانی است که از حاضران و نزدیکان به مسجدالحرام نباشند. حج تمتع یعنی حجی که نخست با عمره شروع

ص: 307

1- آل عمران/61

2- بقره/196



می شود و بعد از اتمام مراسم عمره از احرام بیرون می آیند و مجدداً برای حج احرام می بندند و مراسم آن را به جای می آورند. به عبارت دیگر حج تمتع عبارت است از این که نخست محرم شوند و پس از انجام مراسم عمره از احرام در آیند و همه چیز مشروع حتی آمیزش جنسی با همسران برای آنها مجاز شود و سپس مجدداً محرم شده و مراسم حج را از روز نهم ذی الحجه انجام دهند. به هر حال اسلام صریح طبق آیه فوق این موضوع را اجازه داده و به آن تصریح کرده است ولی در حدیث معروفی که از عمر رسیده متعه حج به همراه ازدواج موقت تحریم شده است. بدیهی است که در برابر صریح قرآن هیچ سخنی و حدیثی اعتبار ندارد. گذشته از این، هیچ کس جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) حق اعلام نسخ حکمی را ندارد.

120. آیه متعه نساء(1): «فما استمتعتم به منهن فأتوهن أجورهن فریضه» این قسمت از آیه، اشاره به مسأله ازدواج موقت و به اصطلاح «متعه» است و می فرماید: زنانی را که متعه می کنید مهر آنها را به عنوان یک واجب باید پردازید. کلمه «متعه» که «استمتعتم» از آن گرفته شده است در اسلام به معنی ازدواج موقت است، این کلمه با همین معنی در روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله) و کلمات صحابه مکرر به کار برده شده است. بزرگان اصحاب و تابعین مانند ابن عباس دانشمند و مفسر معروف اسلام و ابی بن کعب و جابر بن عبدالله و عمران حصین و سعید بن جبیر و مجاهد وقتاده و سدی و گروه زیادی از مفسران اهل تسنن و تمام مفسران اهل بیت (علیه السلام) همگی از آیه فوق، حکم ازدواج موقت را فهمیده اند. ائمه اهل بیت (علیه السلام) که به اسرار وحی از همه آگاه تر بودند، متفقاً آیه را به همین معنی تفسیر فرموده اند و روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است. قدر مسلم این است که اصل مشروع بودن این نوع ازدواج در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطعی است و هیچ گونه دلیل قابل اعتمادی درباره نسخ شدن آن در دست نیست و جمله مشهوری همکه از عمر نقل شده گواه روشنی بر این است که این

ص: 308

حکم در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نسخ نشده است و بدیهی است که هیچ کس جز پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز حق نسخ احکام را ندارد. بنابر این تحریم عمر بی پایه و بی اساس است.

121. آیه مجاهدان(1): در این آیه قرآن مقایسه ای میان مجاهدان و غیر مجاهدان به عمل آورده می گوید افراد با ایمانی که از شرکت در میدان جهاد خودداری می کنند و بیماری خاصی که آنها را از شرکت در این میدان مانع شود، ندارند هرگز با مجاهدانی که در راه خدا و اعلائی کلمه حق با مال و جان خود جهاد می کنند یکسان نیستند. مجاهدان نقطه مقابل قاعدون هستند و قاعدون افرادی هستند که با داشتن ایمان به اصول اسلام، بر اثر نداشتن همت کافی در جهاد شرکت نکرده و نمی کنند. این آیه سه بار نام «مجاهدان» را بیان کرده، در نخستین بار همراه با هدف و وسیله این نام آمده است (المجاهدون فی سبیل الله باموالهم) و در مرتبه دوم نام مجاهدان فقط با وسیله جهاد ذکر شده (المجاهدین باموالهم و انفسهم) و در مرتبه آخر فقط آن نام به تنهایی ذکر شده است (المجاهدین). به هر حال این آیه می فرماید مجاهدین نسبت به قاعدین به درجات مختلف، فضیلت و برتری دارند و مغفرت و رحمت الهی شامل حالشان است.

122. آیه محاربه(2): این آیه در مورد کیفر متجاوزانی است که بر روی مسلمانان اسلحه می کشند و با تهدید و قتل، اموالشان را به غارت می برند. قرآن در این مورد می فرماید، یکی از چهار مجازات در مورد آنها باید اجرا شود: نخست این که کشته شوند، دیگر این که به دار آویخته شوند، سوم این که دست و پای آن ها به طور مخالف بریده شود، چهارم این که از زمینی که در آن زندگی می کنند تبعید گردند. مگر این که قبل از دست یافتن به آنها، خودشان توبه کنند.

ص: 309

---

1- نساء/ 95

2- مائده/ 33

123. آیه محلل(1): اگر مردی زن خود را بعد از دو طلاق و رجوع مجدد، طلاق داد از آن به بعد زن بر او حلال نخواهد بود مگر اینکه همسر دیگری انتخاب کند، (و با او آمیزش جنسی نماید در این صورت اگر همسر دوم) او را طلاق گفت گناهی ندارد که باز گشت کنند (یعنی زن با همسر اول مجددا ازدواج نماید) در صورتی که امید داشته باشند که حدود الهی را محترم می شمردند و اینها حدود الهی است که برای افرادی که آگاهند بیان می نماید. از آن جایی که این ازدواج جدید، حکم تحریم را بر می دارد لذا به آن «محلل» گفته اند.

124. آیه محو و اثبات(2): قرآن کریم می فرماید: خداوند هر چه را بخواهد «محو» و هر چه را بخواهد «اثبات می کند، و «ام الكتاب» نزد اوست. تحقق موجودات و حوادث جهان دو مرحله دارد، یکی مرحله قطعیت که هیچ گونه دگرگونی در آن راه ندارد و این همان ام الكتاب است و دیگری مرحله غیر قطعی و به تعبیر دیگر مرحله «مشروط» است که در این مرحله دگرگونی و تغییر راه دارد و از آن به مرحله «محو و اثبات» تعبیر می شود. لازم به یادآوری است که مرحله ام الكتاب همان مرحله لوح محفوظ می باشد، یعنی آنچه در آن لوح نوشته شده به هیچ وجه دگرگونی نمی پذیرد و کاملاً محفوظ است. اما در لوح محو و اثبات ممکن است چیزی ثبت و نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری ثبت و نوشته شود. شاید بتوان این دو مرحله را با تعابیر فلسفی همان مرحله تحقق علت تامه حوادث که موجب قطعیت حوادث می شود و نیز مرحله تحقق علت یاعلل ناقصه حوادث دانست.

125. آیه مشارالیه(3): «هو الاول والاخر والظاهر والباطن و هو بكل شیء علیم»، این آیه با ضمیر بارز و منفصل و غایب «هو» و با اشاره به صفات الهی به معرفی پنج صفت از اوصاف

ص: 310

1- بقره / 230

2- رعد / 39

3- حدید / 3

الهی می پردازد، که عبارتند از: اول و آخر بودن که تعبیر لطیفی است از ازلیت و ابدیت خداوند، خداوندی که واجب الوجود و بی انتها و نامحدود و مطلق است. ظاهر و باطن بودن خدا نیز تعبیر دیگری است از احاطه وجودی او نسبت به همه چیز، ظاهر است چون نور وجود و آثار او همه جا را فرا گرفته، باطن است چون گنه ذاتش از همه چیز مخفی تر می باشد. و خدا به همه هستی و همه اشیاء عالم و بر همه چیز علیم و آگاه می باشد و به عبارت دیگر بر همه هستی احاطه علمی دارد.

126. آیه مشیت / آیه استثناء(1): این آیه در یک دستور کلی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هرگز نگو من فلان کار را فردا انجام می دهم. مگر اینکه خدا بخواهد. یعنی در رابطه با اخبار آینده و تصمیم بر انجام کارها، حتما جمله «ان شاء الله» را بگو و بر جملات اضافه کن و هنگامی که خدا را فراموش کردی، بعد که متوجه شدی پروردگارت را به خاطر بیاور و فوری جبران آن فراموشی را بنما و با ذکر و یاد خدا و گفتن «ان شاء الله» حتما آن را جبران کن. گفتن ان شاء الله تنها یک نوع ادب در پیشگاه خداوند نیست بلکه اقرار به این نکته مهم است که ما چیزی از خود نداریم، هر چه هست از ناحیه اوست، مستقل بالذات فقط خداست و ما همه متکی به او هستیم تا خواست و اراده او نباشد هیچ حادثه ای رخ نخواهد داد و زمام امور همه عالم به اراده اوست. این اقرار به هیچ وجه جبر نیست، بلکه اقرار به توحید افعالی است. یعنی «لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم».

127. آیه ملک(2): این آیه می فرماید: مالکیت حکومتها و هستی و مطلق عزت و مالکیت حقیقی موجودات از آن خداوند است و او هر کس را بخواهد حکومت می بخشد، مالکیت می بخشد و به عزت می رساند و از هر کس بخواهد حکومت و مالکیت را سلب می کند و او را به ذلت می رساند و همه خوبی ها و خیرات در اختیار اوست و او بر همه چیز قادر است. البته مشیت و اراده خدا حکیمانه است و بر اساس نظام و مصلحت عمومی جهان

ص: 311

---

1- کهف/23 و 24

2- آل عمران/26

و انسان ها می باشد. اما در هر حال او صاحب وجود، اراده و قدرت مطلق است و بر همین اساس است که تمام خیرها و نیکیها تحت اراده و مشیت او می باشد.

128. آیه منتظرین(1): در این آیه خداوند مشرکان و بت پرستان را از زبان پیامبرش، هود(علیه السلام) به عذابی دردناکی که در انتظار آنهاست هشدار می دهد. و به آنها می گوید: شما در انتظار عذاب دردناک الهی باشید نه در انتظار یاری بت هایتان، زیرا هر چه منتظر بمانید که بت ها شما را یاری کنند، یاری نخواهند کرد اما من منتظر هستم که عذاب الهی بر شما فرود آید. در آیه 20 سوره یونس نیز که آیه های نظیر آیه فوق می باشد، از قول پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خطاب به مشرکان لجوجی که خواهان معجزاتی طبق میل خودشان بودند، می فرماید: به آنها بگو غیب مخصوص خداوند است، در انتظار باشید، من هم با شما در انتظارم، شما در انتظار مجازات الهی باشید، و من در انتظار پیروزی هستم. همچنین در سوره یونس آیه 102، از قول پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خطاب به مشرکان لجوج می فرماید: آیا این گروه لجوج و بی ایمان جز این انتظار دارند که سرنوشتی همانند اقوام طغیانگر که گرفتار مجازات دردناک الهی شده اند، پیدا کنند یا سرنوشتی غیر از سرنوشت فراعنه، نمرودها و شادها را انتظار دارند؟ به آنها بگو: شما در انتظار بمانید ما هم با شما در انتظار خواهیم بود. و سرانجام این انتظار چیزی جز نجات و رهایی رسولان خدا و مؤمنان نیست.

129. آیه مودت/ آیه قریبی(2): در این آیه خداوند به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: به امت خود بگو من هیچ پاداشی بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوستداشتن نزدیکانم. بنابراین مودت اهل بیت (علیه السلام) پاداش رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد، به طوری که محبت آنها وسیله ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصوم (علیه السلام) که از دودمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) هستند و پشتوانه ای برادای رسالت می باشد. همچنین محبت اهل بیت (علیه السلام) که اجر و پاداش رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، عبادتی است که موجب قرب الهی می شود. و بنابراین نتیجه محبت اهل

ص: 312

1- اعراف / 71

2- شوری / 23

بیت (علیه السلام) به سود خود مسلمان ها می باشد، زیرا آنان را به کمال که همان قرب الهی باشد، می رساند. لذا می توان گفت: مودت اهل بیت (علیه السلام) حسنه ای است که بر اعمال نیک مؤمنان می افزاید.

130. آیه میثاق / آیهذکر(1): در این آیه خداوند خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: به خاطر بیاور موقعی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنها را بر گرفت و آشکار ساخت و آنها را گواه بر خویشتن نمود و از آنها پرسید: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنها همگی گفتند: آری، گواهی میدهیم. در این آیه بر نخستین پیمان خداوند از انسانها بر توحید فطری و یکتا پرستی استناد شده است. بی شک منظور از این پیمان، پیمان فطری و پیمانی است که ناشی از استعدادهای روحی و تکوینی انسان در آفرینش است. لذا سوال و جوابی که در آیه فوق وجود دارد و نیز پیمان مزبور، مربوط به فطرت انسان است که امروز از آن به حس مذهبی به عنوان یکی از اصیل ترین احساسات و گرایشات روان ناخود آگاه انسان تعبیر می شود. به عبارت دیگر مفاد این آیه با مفاد آیه 30 سوره روم همسو و هم جهت بوده و در یک راستا هستند.

131. آیه نبأ(2): این آیه می فرماید: هرگاه شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن خبر تحقیق کنید و خبر او را بدون تحقیق نپذیرید، که ممکن است سرانجام پشیمان شوید. جمعی از علمای علم اصول برای حجیت خبر واحد به این آیه استدلال کرده اند، زیرا آیه می گوید: تحقیق و تبیین در خبر فاسق لازم است، و مفهوم آن این است که اگر شخص عادل، خبری دهد بدون تحقیق می توان پذیرفت.

132. آیه نجوی(3): جمعی از اغنیاء خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) می آمدند و با او به طور خصوصی صحبت و نجوی می کردند، این کار آنها علاوه بر این که وقت گران بهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) را

ص: 313

1- اعراف/172

2- حجرات /6

3- مجادله/12

می گرفت مایه نگرانی مستضعفین و موجب امتیازی برای اغنیاء بود، در این هنگام آیه 12 سوره مجادله نازل شد و دستور داد که قبل از نجوی کردن با پیامبر (صلی الله علیه و آله) صدقه ای به مستمندان پردازند. اغنیاء وقتی دیدند چنین آیه ای نازل شده از نجوی خودداری کردند، آیه 13 سوره مجادله نازل شد و آنها را ملامت کرد و حکم آیه قبل را نیز نسخ نمود و اجازه نجوی را به همگان داد. جالب این است که تنها کسی که به آیه نجوی عمل کرد فقط امیر مؤمنان علی (علیه السلام) بود، که این خود فضیلت بزرگی برای علی (علیه السلام) به شمار می رود. خود حضرت علی (علیه السلام) در این باره می فرماید: (آیه ای در قرآن است که احدی قبل از من و بعد از من به آن عمل نکرده است و نخواهد کرد، من یک دینار داشتم، آن را به ده درهم تبدیل کردم و هر زمان می خواستم با رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نجوی کنم در همی را صدقه می دادم). هدف آیه نجوی، آزمایشی بود برای افراد پر ادعایی که از این طریق اظهار علاقه خاصی به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می کردند، و معلوم شد این اظهار علاقه ها تنها در صورتی است که نجوی مجانی باشد. از این گذشته، این حکم به مسلمانان فهماند و نشان داد که تا ضرورتی نباشد نباید وقت گران بهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) و دیگر رهبران بزرگ اسلامی را به نجوی گرفت، بلکه نجوی برای بیان مسائل ضروری و واجبی است که باید پیامبر (صلی الله علیه و آله) بداند.

133. آیه نسخ(1): در این آیه سخن از تبلیغات سوء یهود بر ضد مسلمانان است، آنها گاه به مسلمانان می گفتند دین، دینیهود است و قبله، قبله یهود، و لذا پیامبر شما به سوی قبله ما (بیت المقدس) نماز می خواند، اما هنگامی که حکم قبله تغییر یافت و طبق آیه 144 سوره بقره مسلمانان موظف شدند به سوی کعبه نماز بگذارند این دستاویز از یهود گرفته شد، آنها نغمه تازه‌های ساز کردند و گفتند اگر قبله اولی صحیح بود پس دستور دوم چیست؟ و اگر دستور دوم صحیح است اعمال گذشته شما باطل است. قرآن در این آیه به ایرادهای آنها پاسخ می گوید و قلوب مؤمنان را روشن می سازد و می فرماید: هیچ حکمی را نسخ نمی کنیم و یا نسخ آن را به تأخیر نمی اندازیم مگر بهتر از آن یا همانندش را جانشین

ص: 314

آن سازیم و این برای خداوند آسمان است، آیا نمی دانی که خدا بر همه چیز قادر است. باید دانست نسخ از نظر لغت به معنی از بین بردن و زایل نمودن است و در منطق شرع، تغییر دادن حکمی و جانشین ساختن حکم دیگر به جای آن است.

134. آیه نسیء (1): این آیه اشاره به یک سنت غلط جاهلیعنی مسأله «نسیء» (تغییر دادن جای ماه های حرام) کرده، می گوید: تغییر دادن ماه های حرام کفری است که بر کفر آنها افزوده می شود و با این عمل افراد بی ایمان در گمراهی بیشتر قرار می گیرند، آنها در یک سال ماهی را حلال می شمردند و سال دیگر همان ماه را تحریم می کنند تا به گمان خود آن را با تعداد ماه هایی که خدا تعیین کردن تطبیق دهند. هر چند آن ها طبق امیال و هوس های خود گاهی جای ماه های حرام را تغییر می دادند ولی در اسلام همواره ثابت و لایتنغیر است، ماه های حرام چهار ماه هستند که سه ماه آن پشت سر هم قرار دارد که عبارتند از: (ذی القعدة، ذی الحججه و محرم) و یک ماه جدا است و آن ماه (رجب) است. به هر حال مقصود از (نسیء) این بوده که در عصر جاهلیت و بر اساس سنت و اندیشه جاهلیت، گاهی یکی از ماه های حرام را حذف و ماه دیگری را به جای آن می گذارند تا عدد چهار ماه تکمیل شود در حالی که با این عمل زشت و مسخره، فلسفه تحریم ماه های حرام را به کلی از میان می برند و حکم خدا را بازیچه هوس های خویش می ساختند و از کار خود بسیار هم خشنود بودند زیرا شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان جلوه گر کرده بود.

135. آیه نشوز (2): نشوز به معنای زمین مرتفع و بلند است و در این جا، کنایه از سرکشی و طغیان می باشد. قرآن کریم می فرماید: زنانی را که از طغیان و سرکشی آنها می ترسید موعظه کنید و پند و اندرز دهید، در صورتی که اندرزهای شما سودی نداد، در بستر از آنها دوری کنید و در صورتی که راهی جز شدت عمل باقی نماند، آنها را از طریق تنبیه بدنی به انجام وظایف خویش وادار کنید. البته انجام تنبیه بدنی، آخرین مرحله جلوگیری از

ص: 315

1- توبه 37/

2- نساء/34 و 128



طغیان و سرکشی و نشوز زنان است که آن هم باید کاملاً ملایم و خفیف باشد به طوری که نه موجب شکستگی و نه مجروح شدن و نه باعث کبودی بدن گردد.

در مورد نشوز مردان نیز، قرآن می فرماید: هرگاه زنی احساس کند که شوهرش بنای سرکشی و اعراض دارد، مانعی ندارد که برای حفظ حریم زوجیت، از پاره ای از حقوق خود صرف نظر کند و با هم صلح نمایند. البته مرد نیز برای تحقق صلح باید از پاره ای از حقوق خویش صرف نظر کند و در این مورد هیچ کدام از زوجین بخل نورزند، زیرا بخل ورزیدن سرچشمه بسیاری از نزاع‌ها و کشمکش‌ها می باشد.

136. آیه نقر(1): این آیه می فرماید: در غیر مورد ضرورت، شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند، بلکه گروهی در مدینه باید بمانند و معارف و احکام اسلامی را از پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیاموزند و در دین تَقْوَةً پیدا کنند و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند و با این عمل قوم خود را نیز انداز کنند تا از مخالفت با پروردگار بترسند و خودداری نمایند. باید دانست کلمه (نقر) در این آیه به معنی خروج و رفتن است یعنی (فَلَوْلَا-نَقْر)، در تقدیر (فَلَوْلَا نَقْرٍ اِلَى طَلَبِ الْعِلْمِ) است. این آیه مسلمانان را تحریک و تشویق می کند که به طلب علم از شهر و دیار و وطن خود خارج شده و کوچ و هجرت نمایند تا در دین عالم و فقیه شوند. به عبارت دیگر تحصیل علم و دانش در زمینه مسائل اسلامی و کسب درجه فقاہت و اجتهاد یک واجب کفایی است زیرا طراوت و پویایی دین در گرو تبلیغ احکام و مسائل اعتقادی و اخلاقی آن است. پس پیوسته باید عالمانی وجود داشته باشند تا توده مردم مسلمان از آنان تقلید کنند و برای درک و فهم مسائل دین به آنها رجوع کنند، که این خود یکی از بزرگترین مصادیق جهاد می باشد. یعنی کسب علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی و احراز مقام فقاہت و تقوه در دین و فراگیری همه معارف و احکام است اعم از اصول و فروع دین، بزرگترین جهاد علمی به شمار می آید. به همین دلیل فقیه را مجتهد نیز گفته اند، زیرا او در تطبیق کلیات بر جزئیات، ورد فروع به اصول ورد اصول بر

ص: 316

فروع نهایت کوشش و تلاش و جهد علمی خود را به کار می برد تا در نهایت احکام فرعی جزئی را از منابع فقه یعنی از قرآن و سنت و عقل و اجماع، استنباط نماید.

137. آیه نفی حرج(1): این آیه می فرماید: و در راه خدا جهاد کنید و حق جهادش را ادا نمائید او شما را برگزید و در دین کار سنگین و شاقی بر شما نگذارد. خداوند می گوید اگر برگزیدگان خدا نبودید این مسئولیت ها بر دوش شما گذارده نمی شد و اگر درست بنگرید اینها تکالیف شاقی نیستند، بلکه با فطرت پاک شما هماهنگی و سازگارند و اصولاً وسیله تکامل شما هستند و هر کدام فلسفه و منافع روشنی دارند که عائد خودتان می شود، در ذائقه جانان تلخ نخواهند بود، بلکه کاملاً شیرین و گوارا هستند. کلمه «حرج» به معنای تنگی و زحمت و مشقت است، بنابر این مقصود از نفی حرج این است که اسلام و قرآن برای انسان تنگی و زحمت و مشقت را نخواسته بلکه آنچه را دستور داده در جهت خیر و صلاح انسان است.

138. آیه نفی سبیل(2): این آیه می فرماید: هرگز خداوند برای کافران نسبت به مؤمنان راه تسلطی قرار نداده است. یعنی کافران نه تنها از نظر منطقی بلکه از نظر نظامی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و خلاصه از هیچ نظر بر افراد با ایمان چیزی نخواهند شد و خداوند از این امر نهی فرموده است و بر همین اساس فقها به این آیه برای عدم تسلط کفار بر مؤمنان از نظر حقوقی استدلال کرده اند.

139. آیه نفیرکون(3): این آیه یکی از اساسی ترین برنامه های اجتماعی و سیاسی و نظامی و عقیدتی را بیان می کند و به عنوان یک وظیفه قطعی به مسلمین می گوید: به کسانی که ظلم و ستم کرده اند تکیه نکنید زیرا موجب می شود، عذاب آتش دامن شما را بگیرد. بدیهی است که اعتماد کردن، همکاری کردن، اظهار رضایت کردن، دوستی کردن، خیر خواهی و اطاعت کردن و متکی شدن به ظالمان و ستمگران موجب تأیید و تقویت

ص: 317

1- حج/78

2- نساء/141

3- هود/113

آنها خواهد شد. از سوی دیگر این امر با آزادی و آزادگی و استقلال و خودکفایی جامعه مسلمین منافات دارد و اصولاً تکیه و اعتماد بر دیگران نتیجه ای جز توقف و تسلیم و عدم پیشرفت و بدبختی نخواهد داشت، چه رسد به این که این تکیه گاه ظالمان و ستمگران باشند. قرآن در مورد جامعه مطلوب مثال زیبایی آورده، می فرماید: (فاستوی علی سوقه(1)) یعنی همانند گیاه سرسبزی که روی پای خود ایستاده و برای زنده ماندن و سرفرازی نیاز و وابستگی به چیز دیگری ندارد، باشید.

140. آیه نکاح(2): در این آیه قرآن به ازدواج ساده و آسان و بی ریا و بی تکلف تشویق کرده است و همه طبقات جامعه را مورد بحث قرار داده از جمله: مردان و زنان بی همسر، غلامان و کنیزان صالح و درستکار و زنان بی شوهر و مردان بی همسر، همگی را دستور به نکاح و ازدواج داده است، می فرماید: باید زمینه و مقدمات ازدواج همگان را فراهم کنید و در این امر با یکدیگر مساعدت، همکاری و تعاون نمایید. و در پایان می فرماید: آنهایی که قدرت و وسیله ازدواج ندارند باید عفت پیشه کنند تا خداوند آنان را از فضل خود بی نیاز سازد. البته این آیه تأکید می کند که: خداوند واسع و علیم است، یعنی به همه امور آگاه است و با اراده خود می تواند به زندگی ها وسعت بخشد.

140. آیه نماز خوف(3): این آیه خطاب به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: هنگامی که در میان مسلمانان و در میدان جنگ هستی و برای آنها نماز جماعت برپا می داری باید مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند: نخست عده ای با حمل اسلحه با تو به نماز بایستند. سپس هنگامی که این گروه سجده کردند و رکعت اول نماز آنها تمام شد، تو در جای خود توقف می کنی و آنها با سرعت رکعت دوم را تمام نموده و به میدان نبرد باز می گردند و در برابر دشمن میایستند و گروه دوم که نماز نخوانده اند، جای گروه اول را می گیرند و با تو نماز

ص: 318

1- فتح/29

2- نور/32

3- نساء/102

می گزارند. گروه دوم نیز باید وسایل دفاعی و اسلحه را با خود داشته باشند و بر زمین نگذارند. این طرز نماز خواندن برای این است که دشمن شما را غافلگیر نکند.

141. آیه نور(1): این آیه می فرماید: خداوند نور آسمانها و زمین است. یعنی همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد و او نوری است که مانند او هیچ نوری وجود ندارد. مثل نور خدا مانند چراغی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، و این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی، آن چنان روغش صاف و خالص است که گویی بدون تماس با آتش می خواهد شعله ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خود هدایت می کند و برای مردم متل ها می زند و خداوند به هر چیزی آگاه است. در مورد «نور» در این آیه نظریات مختلفی گفته شده است از جمله: نورهدایت الهی، نور ایمان، نور نبوت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، نور اطاعت و تقوا. «مصباح» را شعله های ایمان و فروغ هدایت اهل ایمان دانسته اند. «زجاجه و حباب» را قلب مؤمن دانسته اند که محل نور و مصباح نورانی ایمان است. «مشکات» را سینه مؤمن و یا به تعبیر دیگر مجموعه شخصیت مؤمن دانسته اند. «شجره مبارکه زیتون» را همان وحی الهی دانسته اند که در نهایت پاکی و نورانیت و صفا است. البته به عنوان بیان مصداق: مشکات را قلب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، مصباح را نور علم، زجاجه را وصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) یعنی علی (علیه السلام)، شجره مبارکه را ابراهیم خلیل (علیه السلام) که ریشه خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت (علیه السلام) است و الاشرقیه و لاغربیه را نفی گرایش های یهود و نصارا، تفسیر کرده اند.

141. آیه وَاَنْ يَكَادُ(2): این آیه می فرماید: ای پیامبر نزدیک است کافران هنگامی که آیات قرآن را می شنوند، تو را با چشمان خود هلاک کنند و می گویند او دیوانه است. این آیه بیانگر خشم و ناراحتی و عداوت کافران نسبت به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن می باشد، به همین

ص: 319

1- نور / 35

2- قلم / 51

سبب چون آیات قرآن را می شنیدند، پیامبر را به جنون و دیوانگی متهم می کردند در حالی که این قرآن، ذکر است، یعنی شرف و مایه بیداری و آگاهی مردم است.

143. آیه وحدت / آیه نفی نزاع(1): در این آیه خداوند به مسأله رهبری و اطاعت از دستور رهبر، همگان را توجه داده است، آن را مایه وحدت و نفی پراکندگی و اختلاف و نزاع و کشمکش معرفی کرده، می فرماید: از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و از پراکندگی و نزاع بپرهیزید، زیرا اختلاف و نزاع موجب سستی و ناتوانی و ضعف شما می شود. و در نتیجه، قدرت و هیبت و عظمت شما از بین می رود. بنابراین صبر و استقامت کنید زیرا خداوند با صابران و استقامت کنندگان است.

144. آیه وذلنون / آیه ذکر یونسیه(2): این آیه می فرماید: وذلنون (یونس) را (به یاد آور) ، در آن هنگام که خشمگین از میان قوم خود رفت و چنین می پنداشت که ما بر او تنگی نخواهیم گرفت، اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت در آن ظلمت های متراکم فریاد زد خداوندا، جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم. این آیه به همگان می آموزد که از طریق یاد خدا و منزّه شمردن او و اعتراف به گناه و تقصیر خویشتن در برابر خدا، می توان از هر گرفتاری و غم و اندوهی نجات پیدا کرد.

145. آیه وراثت مستضعفین(3) : این آیه می فرماید: اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم. این آیه از جمله آیاتی است که به روشنی بشارت ظهور حکومت جهانی مستضعفین را می دهد. لذا در روایات اسلامی می خوانیم که ائمه اهل بیت (علیه السلام) در تفسیر این آیه اشاره به این ظهور بزرگ کرده اند. از جمله در حدیثی حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: ( این گروه - مستضعفان - آل محمد(صلی الله علیه و آله) هستند. خداوند مهدی آنها را بعد از زحمت و فشاری که بر آنان وارد می شود بر می انگیزد و به آنها عزت میدهد و دشمنانشان را ذلیل و خوار می کند).

ص: 320

1- انفال/46

2- انبیاء/87

3- قصص/5

146. آیه وصیت(1): قرآن به عنوان یک حکم الزامی می گوید: بر شما نوشته شده، هنگامی که مرگ یکی از شما فرارسد اگر چیز خوبی (مالی) از خود به جای گذارده وصیت به طور شایسته برای پدر و مادر و نزدیکان کند. این حقی است بر ذمه پرهیزکاران و حتی اگر انسان در مسافرت باشد و مرگ او فرارسد باید دو نفر عادل بر وصیت او گواه باشند و بر آن وصیت شهادت دهند و هرگز حق را کتمان نکنند. البته وصیت هر چند یک عمل مستحبی است اما مستحب بسیار مؤکد است زیرا از این طریق انسان حقوق و دیونی را که به عهده دارد به عنوان خیر و با کمال شایستگی و رعایت تقوا و عدالت به صاحبانش بر می گرداند. البته باید دانست وصیت تا ثلث مال مجاز است و زاید بر آن ممنوع می باشد. دیگر این که در وصیت باید هیچ گونه ظلم و گناه و خلافی راه نیابد و وصیت نباید موجب نزاع و فساد و خونریزی گردد. به هر حال خیانت در وصیت و امانت و امور مالی گناه بزرگی است که شدیداً باید از آن پرهیز کرد.

167. آیه وصیت احسان به والدین(2): این آیه می فرماید: ما به انسان توصیه کردیم نسبت به پدر و مادرش نیکی کند و اگر آن دو تلاش و کوشش کنند و به تو اصرار ورزند که برای من شریکی قائل شوی، که به آن علم نداری از آنها اطاعت مکن. همین توصیه در مورد پدر و مادر در سوره لقمان نیز آمده است، با این اضافه که در آن جا می فرماید: در عین اینکه دعوت آنها را به شرکت پذیر در امور دنیا نسبت به آنها ارفاق کن و در معاشرت با آنها به نیکی عمل نما. مبادا کسی چنین تصور کند که مخالفت با پدر و مادر در مورد دعوت به شرک، دلیل بر بدرفتاری با آنهاست و این نهایت تأکید اسلام رادر مورد احترام به پدر و مادر ثابت می کند.

168. آیه وضو(3): این آیه می فرماید: ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که برای نماز

ص: 321

1- عنکبوت/8

2- بقره / 180 و مائده/106

3- مائده/6

بپا خواستید صورت و دست های خود را تا آرنج بشوئید و قسمتی از سر و همچنین پا را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید. و در ادامه می فرماید اگر دسترسی به آب ندارید با خاک پاکی تیمم کنید و به وسیله آن صورت و دست های خود را مسح کنید. در این آیه خداوند، احکام وضو و تیمم را بیان فرموده است و دستور داده که برای عبادت وضو داشته باشیم. وضو هم سبب پاکی و از بین رفتن آلودگی ها و نجاسات می شود و هم سبب میشود آثار خواب و کسالت از انسان برچیده شود و قلب برای قیام در پیشگاه خداوند نور و صفا یابد.

169. آیه ولایت / آیه زکات به خاتم(1): این آیه می فرماید: ولی و سرپرست و متصرف در امور شما سه کس است: خدا و پیامبر و کسانی که ایمان آورده اند و نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. منظور از «ولی» در آیه فوق، ولایت به معنی سرپرستی و تصرف و رهبری مادی و معنوی است، به خصوص این که این ولایت در ردیف ولایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و ولایت خدا قرار گرفته است. در بسیاری از کتب اسلامی و منابع اهل تسنن، روایات متعددی نقل شده است که همه بیانگر این است که آیه فوق در شأن حضرت علی (علیه السلام) نازل شده است. در روایت است که ابوذر گفت: روزی با رسول خدا در مسجد نماز می خواندم، نیازمندی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد، کسی چیزی به او نداد، سائل دست به آسمان بلند کرد و گفت: خدا شاهد باش که من در مسجد رسول تو، تقاضای کمک کردم ولی کسی به من کمک نکرد. در همین حال علی (علیه السلام) که در حال رکوع بود با انگشت کوچک دست راست خود اشاره کرد، سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) هنگامی که از نماز فارغ شد، سربه سوی آسمان بلند کرد و گفت: (خداوندا، من محمد پیامبر و برگزیده توام، سینه ام را گشاده کن و از خاندانم علی (علیه السلام) را وزیر من گردان تا به وسیله او پشتم قوی و محکم گردد). ابوذر

ص: 322

می گوید: هنوز دعای پیامبر (صلی الله علیه و آله) به پایان نرسیده بود که جبریل نازل شد و آیه 55 سوره مائده را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه کرد. (1)

ص: 323

---

1- منابع مورد استفاده در این بخش: . دانشنامه قرآن و قرآن پژوهشی، جلد اول، ص 73 تا 111 . مجلدات 27 گانه تفسیر نمونه





## فصل پنجم: نام‌ها و اوصاف قیامت در قرآن کریم

ص: 325



بخش بزرگی از معارف قرآن مربوط به مسائل اعتقادی از جمله معاد است، در قرآن برای معرفی قیامت از نام‌ها و اوصاف متعددی استفاده شده است که هر یک از این نام‌ها و اوصاف بیانگر یکی از ابعاد این حادثه بزرگ یعنی قیامت می‌باشد، بدیهی است که هر یک از این نام‌ها و اوصاف دارای معانی خاص و شگفتی هستند که تفکر در آنها معرفت انسان نسبت به قیامت را افزایش داده و عاملی مهم برای بیداری و تربیت دینی و معنوی به شمار می‌رود. ما در این فصل دنبال شمارش کامل نام‌ها و اوصاف قیامت نیستیم بلکه سعی ما بر این است که در حد مقدور بر اساس تفاسیر المیزان و نمونه و کتاب قاموس قرآن به قسمتی از این امر پردازیم و تعدادی از آن‌ها را نام‌ها و اوصاف را معنی کنیم. از آنجائی که معمولاً نام‌ها و اوصاف قیامت به دو واژه (یوم و دار) اضافه شده است، لذا ابتدا این دو واژه را توضیح می‌دهیم.

یوم: یوم عبارت است از طلوع فجر تا غروب آفتاب و نیز مدتی از زمان و وقت را یوم گویند. در نهج البلاغه حکمت 396 امام علی (علیه السلام) می‌فرماید: «الدهر یوم یومان لك و یوم علیک» که مراد از یوم در این جا وقت و زمان است، در قرآن اغلب (یومئذ) (1) برای معرفی قیامت آورده شده که این امر نشانه محقق الوقوع بودن قیامت است. به هر حال به معنی روز، 24 ساعت، زمان، گاه، هنگام و به معنی مدت زمان و وقت معین است، مثلاً- از طلوع فجر تا غروب خورشید را یوم گویند و نیز زمان وقوع حوادث مهم را یوم گفته‌اند، مانند: یوم خلقت، یوم بعثت، یوم قیامت و غیره در مورد قیامت شاید مراد از یوم ظهور یک مرحله و یک عالم جدید از مراحل و عوالم هستی باشد.

ص: 327

دار: دار به معنی خانه و شهر است که محصور بوده، دارای دیوار باشد، جمع آن دیار است. قرآن در مورد قیامت به چند گونه از این کلمه استفاده کرده، مانند: دار الاخره، دار الخلد، دار القرار، دار السلام، دارالبوار که منظور بهشت و جهنم است.

1. دارالاکره: به معنی خانه آخرت، سرای آخرت، سرای دیگر غیر از دنیا، آخرت مقابل دنیا است مقابل اول و اولی است (1). از نظر قرآن حیات دارای دو دوره یا دو مرحله و به عبارتی دیگر دو روز است. یکی دنیا که دوره اول و روز اول حیات است و دیگری آخرت که دوره دوم و روز دوم حیات است، از نظر قرآن، دنیا که روز اول است پایان پذیر می باشد و آخرت که روز دوم است. پایان ناپذیر و جاودانه و ابدی می باشد، خانه آخرت خانه سعادت و حیات اخروی حیاتی است، حقیقی و ثابت که جز متقین را دست نمی دهد. (2)

2. دارالبوار: بوار به معنی هلاکت و کساد مفرط و فساد کسب است و نیز بوار، کساد و ماندن و فاسد شدن متاع است یعنی بی بهره ماندن و زیان کردن و هلاکت. بدیهی است که قیامت برای کفار چنین است و سرانجام و خانه و سرای ابدی اهل ضلالت اعم از پیشوایان ضلالت و پیروان آنها است که همان آتش عذاب الهی و جهنم باشد که چه بدقرار گاهی است. (3)

3. دارالحیوان: به معنی سرای حیات و زندگی واقعی است، آری آن جهان عین حیات و زندگی محض است همه چیز در آنجا از حیات برخوردار است اما حیات دنیا جز لهو و لعب چیز دیگری نیست، حیاتش مجازی است نه حقیقی، زندگی این دنیا جز مشغولیات و بازیچه چیز دیگری نیست و تنها خانه آخرت زنده است، حی است و محل زندگی است و حیات واقعی می باشد، زیرا دیگر مرگی به دنبالش نیست. (4)

4. دارالخلد: به معنی سرای خلود و جاودانگی و بقا و استمرار و دوام است. (5)

ص: 328

1- لیل 13/ و ضحی 4

2- بقره/94 و انعام/32 و اعراف/169 و قصص/83 و..

3- ابراهیم/28

4- عنکبوت/64

5- فصلت/28

5 دارالسلام: به معنی محلی است که از آفات ظاهری و باطنی به دور است، یعنی از مرگ و مرض و فقر و عدم و فقدان و غم و اندوه در آنجا خبری نیست و این همان بهشت است که محل سلامت و امنیت ذاتی است و سلام یکی از اسماء الهی است پس خیر محض است و هیچ شری در آن راه ندارد و بهشت نیز چنین است. (1)

6. سوء الدار: سرانجام اهل لعنت و پیمان شکنان و مطرودین از رحمت و کرامت است، زیرا آنان خود از حق دوری کرده، راه و اعمال باطل و قبیح و زشت و شر را انتخاب کردند و نتیجه چنین انتخابی جز خانه بدبختی و شقاوت ابدی نمی تواند باشد. (2)

7. عاقبه الدار: هم می تواند بهشت باشد که خانه انسانهای سعید است و هم می تواند سرنوشت خوب دنیا باشد، یا آن که مراد از آن هم سرنوشت خوب دنیا و هم بهشت آخرت است. به هر حال عاقبت، سرانجام نهایی هر چیزی را گویند، یعنی رسیدن به مقصد در نتیجه سعی و تلاش. (3)

8. عقبی الدار: سر انجام محمود و پسندیده است، زیرا عاقبت بد در اصل بطلان عاقبت است، پس عاقبت حقیقی همان سرانجام نیک و خیر است و هرگز برای بیان حال کار به کار نرفته است پس عقبی الدار سرانجام اعمال نیک و صالح و خیر است. (4)

9. دار الفاسقین: خانه تبهکاران یعنی جهنم فاسقان، کسانی اند که زیر بار هدایت پیامبران نرفته و دستور خدا را نپذیرفته اند و راه حق را طی نکرده، بنابر این مستحق دارالفاسقینی یعنی جهنم هستند. (5)

10. دار القرار: خانه قرار، سرای استقرار، قرارگاه همیشگی و جاودانه یعنی قیامت که نقطه مقابل دنیای سرای ناپایدار و زوال پذیر و گذرا می باشد. (6)

11. دار المقامه: به معنی اقامت است و آن سرا و منزلی است که بیرون شدن از آن میسر نیست و کسی

ص: 329

1- انعام/127 و یونس/25

2- رعد/25

3- انعام/135 و قصص/37

4- رعد/22 تا 24

5- اعراف/145

6- غافر/39

نمی تواند از آن خانه به جایی دیگر کوچ کند، آنجا سرای اقامت جاویدان است. (1)

12. دار المتقین: سرای ابدی و خانه اخروی اهل تقوی و پرهیزکاران و خوب خانه و سرای است، آری سرای متقین در آخرت، باغهای جاویدان بهشت است، چنین خانه ای از آن انسانهای طیب و پاکیزه و اهل سلامت معنوی و عقیدتی و اخلاقی و عملی است که نهایتاً آنها را به دارالسلام و دارالمتقین و بهشت رهنمون شده و می شود. (2)

13. یوم یاتیهم العذاب: قیامت روزی است که عذاب الهی به سراغ مردم می آید، البته عذاب الهی در آن روز به سراغ ظالمان می آید و پیامبر (صلی الله علیه و آله) در دنیا مأمور است که مردم را نسبت به چنین روزی انداز دهد. (3)

14. یوم الاجل: به معنی مدت معین و آخر مدت و سرآمد مهلت است. مثلاً سرآمد مهلت زندگی دنیا را اجل گویند که همان مرگ باشد. اما در سوره عنکبوت آیه 5 آنجا که می فرماید: (اجل الله لات) به معنی قیامت می باشد یعنی قیامت آمدنی است و حتماً می آید. به هر حال زمان استحقاق، سررسید، وعده و موعد پرداخت و نیز وقت مرگ و پایان زندگی دنیوی را هم اجل میگویند. (4)

15. یوم الاخره: آخر به معنی نهایت و پایان، انجام و فرجام است و آن زندگی پس از مرگ می باشد، پس قیامت چون سرانجام حیات دنیا است آخره نامیده می شود. (5) آخرت، حیات ثانوی و حیات پس از مرگ است، همچنان که دنیا، حیات اول و قبل از آخرت قرار دارد.

16. یوم الأزفه: به معنی نزدیک شونده، نزدیکی و ضیق وقت است، پس قیامت از نظر وقوع نزدیک و نزدیک شونده است اگر چه ما آن را دور بدانیم (6) خلاصه این نام بیانگر نزدیکی و عدم تعد قیامت است. (7) به هر حال (ازف الوقت) یعنی وقت نزدیک شد و وقت سررسید.

ص: 330

1- فاطر/ 35

2- نحل، 30

3- ابراهیم/ 44

4- مرسلات/ 12

5- بقره/ 8 و 126

6- معارج/ 6 و انبیا/ 1

7- نجم/ 57 و غافر/ 18

17. یوم الیم: به معنی مولم و موج یعنی درد آور، رنج آور و پر زحمت و نیز به معنی دردناک و درد شدید است و اگر آن را صفت مشبیه بدانیم دلالت بر دوام و ثبوت عذاب اخروی دارد، زیرا صفت عذاب اخروی است و به هر حال برای کافرین قیامت روز بسیار دردناکی است. (1)

18. یوم مآب: از (اوب) گرفته شده به معنی محل بازگشت و مرجع است، هم اسم زمان است و هم اسم مکان، پس به معنی زمان و مکان بازگشت و رجوع است، به هر حال قیامت بازگشت و بازگشتن رجوع و برگشتن به محل اول و شئی و مکان اول است، دقیقاً مطابق آیه شریفه (انا لله و انا الیه راجعون). (2)

19. الف: یوم التأویل: (از اول) به معنی رجوع و برگشت دادن و برگشتن است، تأویل عبارت است از برگشت هر چیز به اصل خویش، به عبارت دیگر تأویل: وقوع عینی وعده های قرآن از جمله حتمی و عینی قیامت است. (3)

ب: یوم البطش: بطش به معنی گرفتن چیزی با شدت است و بر اساس آیه 12 سوره بروج، انتقام و عذاب الهی است که بسیار سخت است. بنابراین هم به معنی انتقام و هم به معنی عذاب است زیرا در هر دو اخذ به شدت وجود دارد. منظور از روزی که خدا کفار را به بطشی بزرگ بطش می کند. بنابر تفسیر دوم آن روز قیامت است و ای بسا توصیف بطشه با کلمه «کبری» مؤید همین تفسیر دوم باشد و چنین بطشهای همان بطشه روز قیامت است که عذابش از هر عذابی سخت تر است کما این که پاداش قیامت هم بزرگترین پاداش است. (4)

20. یوم تبدل الأرض: در قیامت این زمین به زمین دیگری تبدیل می شود و همچنین آسمان ها. همه چیز پس از ویرانی، نو می شود و انسان با شرایط تازه در عالم نو گام می نهند، عالمی که نسبت به دنیا همه چیزش حتی زمین و آسمانش عوض شده است، یعنی همه چیز حیات و شعور و ادراک دارد، همه چیزش شاهد است و شهادت می دهد، ناطق است و سخن می گوید (یومئذ تحدث اخبارها) (5)

ص: 331

1- بقره/104 و زخرف/65 و هود/26

2- حج/7 غاشیه/25 و رعد/36

3- اعراف/53

4- دخان/16

5- زلزله/4



21. یوم البروز: به معنی آشکار شدن، ظهور و از میان رفتن حاجب و مانع است قیامت چون چیزی بر خدا پوشیده نیست و همه بر این بروز و ظهور توجه دارند و همه اسرار و اعمال و باطن های مردم علنی و آشکار و نمایان خواهد شد، یوم البروز است. (1)

22. یوم البعث: به معنی برانگیختن، بیدار کردن است که هم برای بعثت انبیاء و هم برای قیامت به کاررفته است که در این صورت مصدر و به معنی اسم مفعول است و برانگیخته شدن معنی می دهد. پس قیامت یعنی روز برانگیخته شدن چنانچه در سوره انفطار آیه 4 میفرماید: (اذا القبور بعثت) که کلمه بعث را مرکب از بعث و اثیر دانسته اند که به معنی پراکنده شد و برانگیخته می باشد. به هر حال این کلمه دلالت دارد که قیامت زمان آشکار شدن و برانگیخته شدن است و نیز زمان بروز و ظهور می باشد. همچنین بعث به معنی خارج کردن، بیرون انداختن، بیدار کردن، زنده کردن، نیروی تازه دادن و دوباره زنده کردن است و تمامی این معانی در مورد قیامت صادق است. (2)

23. یوم تبيض وجوه: قیامت روزی است که صورت هایی سفید و صورت هایی سیاه می گردد. چهره هایی نورانی و چهره هایی تاریک است، در قیامت چهره های واقعی انسانها جلوه گر شده و حقایق باطنی افراد در جسم آنها منعکس خواهد شد. آری سفید رویان در رحمت خدا جاودان هستند و انسانهای گناهکار در پوششی از تاریکی و با چهره هایی سیاه و بسر خواهند برد. (3)

24. یوم لایبیب فیه: قیامت روزی است که نه خرید و فروش در آن است و نه تجارت، یعنی شخص گناهکار چیزی ندارد که بفروشد و خود را از کیفر نجات دهد، کالایی ندارد تا بتواند سعادت را برای خود بخرد. هم چنان که در آن روز دوستی های ظاهری سودی ندارد و شفاعتی از این طریق نصیب هیچکس نخواهد شد زیرا روابط و دوستی های سودگرایانه و دنیوی هیچ اثری در آخرت ندارد و لذا شایستگی شفاعت را همچنین رفاقت هایی دارا نمی باشند و خلاصه قیامت روزی است که در آن خرید و فروش، دوستی و شفاعت وجود ندارد بلکه برعکس بسیاری از دوستان با یکدیگر دشمن بوده و آرزو

ص: 332

1- غافر/16

2- اعراف/14 و حج/5 و مائده/31

3- یونس / 27 و زمر /60 و آل عمران (106)

می کنند که ای کاش فلانی را دوست خود نگرفتم. (1)

25. یوم تبلی السرائر: به معنی کهنه شدن، امتحان شدن، در غم و اندوه افتادن، بلا و سختی است. قیامت روزی است که درونها امتحان شوند، حقیقت افکار و اعمال آدمی ظاهر و آشکار شود لذا تبلی را که از ریشه (بلی بر وزن علم) می باشد آشکار شدن هم گفته اند، چنانکه در سوره یونس آیه 30 می فرماید: (در آنجا هر نفسی آنچه را از پیش فرستاده امتحان می کند و بد و خوبش را آشکار می سازد. به هر حال مراد از سرائر، اعمال و افکار آدمی است و امتحان شدن آنها در قیامت توأم با ظهور حقایق آنها است. (2)

26. یوم الثبور: به معنی هلاکت است و بدیهی است که قیامت برای کفار مسلما روز هلاکت می باشد. (3)

27. یوم ثقیل: به معنی سنگینی است هم در اجسام و هم در غیر اجسام و قیامت روزی است سنگین و ثقیل، چون واقعه‌های مهم و سنگین است. این روز از جهات مختلف معنوی، عقیدتی، اخلاقی و عملی برای مردم سنگین است. مردمی که در دنیا نسبت به اینها کم توجه یا بی توجه یا فاقد بوده‌اند زیرا تنها دنیای زودگذر را دوست می داشتند و روز سخت و سنگین قیامت را نادیده گرفتند. آری قیامت روز ثقیل و سنگین است از جهت مجازات، از جهت محاسبه، از جهت طولانی بودن و از جهت رسوائی و خواری. (4)

28. یوم الجزاء: به معنی مکافات و مجازات است و آن پاداش و یا کیفری است که با عمل، مقابله و برابری کند و در برابر عمل کافی باشد و کفایت کند و هم شامل پاداش و هم شامل کیفر و عذاب هر دو می شود. پس قیامت روز جزاء نیک و بد کردار است و هر نفسی به آن چه عمل کرده جزا خواهد یافت. (5)

29. یوم الجمع: به معنی گرد آمدن، جمع شدن، دور هم آمدن قیامت روزی است که خداوند را به

ص: 333

1- زخرف/67 و فرقان/28 و بقره/254 و ابراهیم/31

2- طارق/9 و 10

3- فرقان/14 و انشقاق/11

4- دهر/27

5- توبه/121 و تحریم/7 و یس/54 و نمل/90 و غافر/17

طور مخصوصی جمع می آورد. آری در آن روز میان ارواح و اجساد، میان انسان و اعمالش، میان ظالم و مظلوم به اذن خدا جمع می شود و خلاصه در آن روز همه خلایق به گرد هم جمع می شوند. (1)

30. یوم مجموع له الناس: یعنی روزی که همه مردم برای آن جمع می شوند و همه در محضر خدا حاضر و به حساب آنها رسیدگی می شود. جالب اینجاست که قرآن فرموده مجموع له الناس و نفرموده مجموع فیه الناس یعنی رستاخیز و قیامت فقط و مکان و زمان اجتماع مردم نیست بلکه یک هدف و یک مقصد تکاملی برای انسان ها است. (2)

31. یوم یجمع الله الرسل: قیامت روزی است که خداوند، پیامبران را جمع می کند و در مورد رسالتشان سؤال می کند و می فرماید: ( مردم در برابر دعوت شما چه جوابی دادند؟) یعنی از این طریق خداوند مردم را مورد سوال و بازخواست قرار می دهد، بنابراین در قیامت گردهمایی انبیاء بر پا می شود و از سویی میان پیامبران و پیروانشان جمع می گردد. (3)

32. یوم الحاقه: حاقه به معنی ثابت شدنی است. کلمه الحاقه از مصدر حق است که به معنی ثابت و مقرر واقعی می باشد، پس قیامت چون روزی است حق و ثابت و غیر قابل تخلف که قطعه واقع می شود و وقوع آن امری یقینی می باشد، لذا به این نام نامیده شده است. آری حاقه یعنی سزاوار کننده و قیامت حاقه است یعنی هر کس را به سزای عمل خود رسانده است. (4)

33. یوم الحافره: به معنی لول شیء و ابتدا کار است و هر گاه گویند بر حافره خود برگشت یعنی به راهی که آمده بود عود کرد. در سوره مبارکه نازعات بصورت استفهام انکاری از سوی منکرین قیامت بکار رفته که می گویند آیا ما به راستی از مرگ به حالت اولمان که همان زندگی است بر می گردیم؟ پس منظور قطعا قیامت و حیات پس از مرگ است. (5)

ص: 334

---

1- شوری 7/ و انعام 12/ و کهف/ 99

2- هود 103/

3- مائده/ 109

4- الحاقه 1 و 2

5- نازعات/ 10

34. یوم الحدید: مرز بین هر شیء را حد گویند. حدید به معنی و دفع است، همچنان که به معنی تیزی است. در قیامت چشم انسان ها تیزبین است که حق را در می یابند البته منظور چشم باطن است یعنی عقل و دل آدمی در قیامت از اسارت حجابها رها شده و حق بین می شوند و حقایق پنهان را آشکارا درک می کنند چون قیامت: (یوم البروز، یوم الشهود، یوم الحق، یوم تبلی السرائر و یوم الحدید) است. (1)

35. یوم الحساب: بکار بردن عدد را حساب گویند پس قیامت روزی است که به حساب های ریز و درشت انسان رسیدگی می شود. روزی است که به حساب زندگی دنیوی و به حساب اعمال بشر به طور دقیق رسیدگی می شود. آری در قیامت جزای اعمال بر اساس محاسبه و ارزیابی دقیق اعمال تعیین می گردد. (2)

36. یوم الحسره: به معنی اندوه، غم و ناگواری بر آنچه از دست رفته و به آنچه عمل نکرده اند، می باشد، حسرت، اندوه توان و نیرو و فرصت از دست رفته است. در قیامت حتی نیکوکاران هم تأسف می خورند که ای کاش بیشتر نیکی می کردند و مسلماً اندوه و تأسف بدکاران بیشتر است زیرا آنان در آن روز حقایق اعمال بدشان بر همگان آشکار می شود.

37. یوم الحشر: به معنی جمع کردن، گرد آوردن، انجمن شدن در یک مکان و بیرون آوردن یک جماعت از مقر آنها می باشد، پس در قیامت همگان جمع می شوند و گردهم می آیند به عبارتی دیگر قیامت روزی است که متقین با همدیگر محشور می شوند و مجرمین هم با یکدیگر محشور می شوند و هر گروهی با رهبر و امام و پیشوای خود اجتماع می کند و خلاصه خداوند تعالی قیامت را یک حکم عمومی دانسته که هیچ کس را از آن گریزی نیست و همگان در قیامت محشور خواهند شد. (3)

38. یوم الحضور: حاضر و حضور ضد غائب و غیبت و به معنی ظهور و آشکار بودن و بروز است. در قیامت هر کس همه اعمال خود را حاضر میابد و هیچ پنهانی و غیبت و اختفایی در آن نیست. چه عمل باشد و چه عقیده، چه جسمانی باشد و چه روحانی، همه حاضر است همراه با جزایش. پس انسان علاوه

ص: 335

1- ق/22

2- ص/16 و غافر/27 و نبا/36

3- کهف/47 و فرقان/17 و مریم/85

بر اعمال، جزای اعمالش را هم که همان حقیقت باطنی اعمالش باشد حاضر می بیند. (1)

39. یوم الحق: قیامت روزی است که ثبوت حتمی دارد و وقوعش تخلف ناپذیر است و هیچ باطلی در آن روز نیست. در آن روز همه حقایق و اصالتها آشکار گشته و حقیقت هر چیزی همانطور که هست ظهور میابد و حکم و قضای حق در آن روز جاری می شود. قیامت روز صدق و راستی و درستی و مطابقت عمل و جزا است. (2)

40. یوم الحکم: به معنی قضاوت و داوری کردن، حق و باطل، عل و ظلم و خوب و بد را تعیین کردن و میان گروههای مختلف و متضاد و متخاصم جدایی انداختن و صفوف و رتبه هر یک را از دیگران مستقل کردن است. حکم به معنی منع کردن برای اصلاح، قضاوت، اتقان و استحکام و استوار کردن و جلوگیری از فساد و اصلاح کردن و رفع اختلافات است. آری در قیامت حاکم حقیقی و مالک حقیقی فقط خداست و اثری از آثار حاکمیت ها و مالکیتهای اعتباری دنیوی نیست. آنجا مالکیت و حاکمیت و حکم مخصوص خداست. (3) قیامت جائی است که آنجا توحید محض و نفی کامل کثر است، حق محض و نفی کامل باطل است، حقیقت محض و نفی کامل اعتبار است و جز خدا حاکم و حکم و مالک و ملکی نیست.

41. یوم یحیی: به معنی حرارت شدید است و آن حرارتی است که از فلزات سرخ کرده و از بدن برخیزد، قیامت روزی است که به آنهایی که طلا- و نقره را جمع و ذخیره و پنهان می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند ندا می شود در آتش گرم و سوزان جهنم که محلولهای فلزات گرانبهای دنیوی آنهاست وارد شوید و بدان وسیله صورتها و پهلوها و پشتهایشان را داغ می کنند و به آنها می گویند این همان چیزی است که خود ذخیره و پنهان کردید، پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید، آری در حقیقت اعمال انسان ها ازین نمی روند و همچنان باقی است و در قیامت برابر انسان مجسم می شوند و مایه سرور و شادی و یا رنج و عذاب او می گردد. (4)

ص: 336

1- نبأ/40 و كهف/49

2- نبأ/39

3- بقره/113، نساء/141 و حج/56 و 69

4- توبه/35

42. یوم خافضه: قیامت خافضه است یعنی فرود آورنده، افکننده و فرو برنده کافران به در کات جهنم می باشد. یعنی قومی را به آتش فرو می برد و این قوم آنهایی هستند که در دنیا به ناحق عزیز و بلند مرتبه می باشند که خداوند آنان را در قیامت پایین می برد و با بردن به آتش ذلیل می گرداند. (1)

43. یوم الحتم: به معنی مهر زدن، پایان دادن به آخر رسیدن، قیامت روزیست که بر دهانها مهر زده می شود و به سخن گفتن ها پایان داده می شود و هیچ احدی قدرت و حق تکلم ندارد مگر به اذن خدای رحمن که آنهم فقط سخن صواب گفته می شود. (2)

44. یوم الخروج: به معنی بیرون شدن، بیرون آمدن و آشکار شدن است و قیامت روزی است کهمردگان از قبرها بیرون می آیند و وارد صحنه حشر و قیامت می شوند. (3)

45. یوم الخسران: به معنی از دست دادن سرمایه، زیان و ضرر چه مربوط به اموال باشد و چه مربوط به خود انسان و از دست دادن منابع وجودی و معنوی، آری قیامت روز خسران کسانی است که اهل باطل اند و از حق گریزان و روی گردان عمر خود را در دنیا به بطالت سپری کرده اند و به استهزاء اهل حق مشغول و در انواع باطل غوطه ور هستند. (4)

46. یوم الخلود: به معنی دوام و بقاء و همیشگی و جاودانگی است به طوری که از فساد نابودی و تغییر بدور باشد. بنابراین قیامت روز جاودانگی است، روز بقاء و دوام است، راحتیا عذاب جاوید، نعمت یا نعمت همیشگی و ابدی است و به هر حال قیامت خانه ابدیت و دارالخلد است چه برای دوستان خدا و چه برای دشمنان او. (5)

47. یوم الدین: به معنی جزا و حساب است از امام باقر (علیه السلام) روایت شده (که دین به معنی حساب است) بنابراین (مالک یوم الدین) یعنی صاحب روز جزا و روز حساب و به همین دلیل دین به معنی محاسب، حساب کننده و جزا دهنده است به هر حال قیامت روز جزا و حساب است و اعمال انسان دقیقاً

ص: 337

1- واقعه / 3

2- یس / 65

3- ق / 42

4- جائیه / 27

5- ق / 34 و نیز رجوع شود به واژه دارالخلد

در آن روز محاسبه شده و هر کس به جزاء اعمال خود می رسد چه کیفر باشد و چه پاداش، دقیقا به آنکه آنچه را مستحق است، داده می شد. (1)

48. یوم الدعوه: قیامت روزی است که شما را از قبرهایتان فرا می خواند و شما چه بخواهید و چه نخواهید دعوت او را اجابت خواهید کرد و شما به حیات ابدی باز خواهید گشت، بنابراین وقوع قیامت قطعی است و هیچ شک و تردیدی نیست و اصولا خود مرگ و مردن قیامت است هر چند قیامت کبری نیست اما یاد آور آن است. (2)

49. یوم التذکر: به معنی به یاد آوردن، یاد آوری کردن پس از فراموشی و غفلت، بنابراین در قیامت اثری از فراموشی و غفلت نیست و سراسر ذکر و تذکر و بیاد آوردن و یادآوری کردن است. (3)

50. یوم الراجفه: به معنی لرزیدن و لرزانیدن و اضطراب شدید است. همچنین راجفه به صیحه های عظیمی تفسیر شده که در آن تردد و اضطرابی باشد. به هر حال: (یوم ترجف الراجفه) برای جواب قسمتی است که در کلام نیامده تا بر عظمت آن دلالت کند و بفهماند که آن قدر شدید است که قابل گفتن نیست. (4)

51. یوم الرادفه: به معنی لاحق شدن و نزدیک شدن است همچنین به معنای تبعیت و تابع بودن است و به عبارت دیگر رادفه به معنی متأخر و تابع است، مفسرین (و یوم ترجف الراجفه تتبعها الرادفه) را با دو نفخه صدر تطبیق کرده اند که نفخه صور اول موجب اما ته و نفخه صور دوم موجب احیاء می شود. (5)

52. یوم الرافعه: به معنی بالا برنده است و قیامت را از آن جهت رافعه می گویند که مردمی را بالا می برد یعنی قومی را به بهشت وارد می کند و به عبارت دیگر مردمی را که در دنیا خوار و ذلیل بودند با ورود به بهشت عزیز و بلند مرتبه می نماید، به هر حال قیامت حادثه ایزیر و روکننده است، به طوری که نظام آن را زیر و رو می کند. مثلا باطن دلها را که در دنیا پنهان

ص: 338

---

1- فاتحه 40 و حجر 35 و ذاریات 6

2- اسراء 52

3- نازعات 35

4- نازعات 6

5- نازعات 6

بود ظاهر می کند و آثار اسباب که در دنیا ظاهر بود در قیامت پنهان می شود. یعنی اسباب دنیوی به کلی در قیامت از اثر می افتند. (1)

53. یوم الرجوع: به معنی برگشتن و برگرداندن است و قیامت رجوع بسوی خداست و بازگشت نهایی بسوی پروردگار است به عبارت دیگر قیامت مرجع نهایی همگان است. (2)

54. یوم لا-مرد له: یعنی روزی که برگرداننده ای برای آن نیست. مرد به به معنی برگرداندن است و قرآن کریم قیامت را در سوره مبارکه غافر آیه 34 این گونه معرفی فرموده: (و آن مردنا الی الله) به راستی بازگشت ما بسوی خداست. هم چنان که در آیه 43 سوره مبارکه روم آن را این گونه معرفی کرده است، (یوم لا-مرد له من الله) و کلمه (مرد) مصدر میمی از (رد) و به معنای برگرداننده است و مراد به روزی که برگرداننده ای برای آن نیست و کسی نیست که آن را از خدا برگرداننده روز قیامت است. (3)

55. یوم الرویه: به معنی دیدن، روبرو شدن، نگاه کردن، دانستن است. ترائی به معنی همدیگر را دیدن است و در قیامت هر انسانی اعمال خود را می بیند و تعبیر از آگهی از جزاء عمل به واثه رؤیت تعبیری است که در سوره آل عمران آیه 30 نیز آمده است. به هر حال در قیامتاهل سعادت و شقاوت اعمال خود را می بینند و جزای اعمالشان را نشانشان می دهند. (4)

56. یوم لاریب فیه: ریب به معنی شک است آن هم بدترین نوع شکن که موجب تهمت و تشویش و اضطراب قلب می شود و قرآن می فرماید: (در تحقق قیامت هیچ جای ظن و گمان و شک و تردیدی نیست) یعنی حتما و قطعاً روی می دهد. روزی است که اعراض بردار نیست. (5)

57. یوم یقوم الروح: قیامتروزی است که روح و ملائکه قیام کرده و بر می خیزند تا آن که اهلیت دارد به اذن خدا شفاعت کنند و از شر عذاب دوزخ رهایی بخشند زیرا در قیامت همه حتی ملائکه و روح که اعظم ملائک است مقهور قدرت و سطوت حقند و کسی مالک و مالکیتی بر چیزی ندارد

ص: 339

1- واقعه 3/

2- بقره 156/ و مجادله 19/ و انعام 108/ و مائده 105/ و علق 8/

3- روم 43/ و غافر 34/

4- زلزله 6/

5- انعام 12/ و آل عمران 25/



58 یوم السؤال: به معنی سؤال عقوبت و مورد مواخذه واقع شدن است تا آنکه را اهل است محکومیت و استحقاق عقوبتش روشن گردد، به هر حال منظور از سؤال در قیامت کسب خیر از مجهول نیست چون که در قیامت هیچ چیز پنهان و مجهول نیست بلکه منظور این است که حد و حدود و میزان جریشان را برای آنها روشن سازد و نوعی سرزش و مجازات روانی است. این است که در سر راه جهنم امر می شود که (وقفوهم) ایشان را نگهدارید که باید بازخواست و بازپرسی شوند. (2)

59. یوم الاستسلام: از ماده سلامت است و به معنی طلب سلامت کردن که معمولاً به هنگام قرار گرفتن در برابر یک قدرت بزرگ با حالت خضوع می باشد و قیامت روز تسلیم و انقیاد و خضوع در برابر قدرت بزرگ و مطلق و قاهره حق به طوری که هیچکس قدرت اظهار وجود ندارد، تا چه رسد به مخالفت. آری در آن روز همه در برابر حکم خدا تسلیم و خاضعاند و ذلیل و کسی قدرت ابراز وجود ندارد تا چه رسد به این که تکبر کند. (3)

60 یوم یقودالاشهاد: یعنی قیامت روزی است که شاهدان و گواهان قیام می کنند، اشهاد جمع شاهد و یا شهید است و به معنی گواهان می باشد و منظور گروههایی هستند که گواهان اعمال انسان می باشند که عبارتند از: 1. فرشتگان مراقب اعمال انسان 2. پیامبران که گواهان امتهایشان هستند. 3. ائمه (علیه السلام) و مؤمنین 4. خداوند متعال که شاهد مطلق است و اعمال همگان را می بیند، همچنان که ملائکه و رسول و ائمه (علیه السلام) و مؤمنین اعمال بشر را می بینند. (4)

61. یوم الساعه: ساعه جزئی از زمان است، بعضی آن را حال حاضر دانسته اند. به هر حال قیامت را قرآن به الساعه تعبیر کرده، هر چند بعضی آن را وقت مرگ دانسته اند اما آنچه روشن است و آیه 42 سوره نازعات و آیه 46 سوره قمر بر آن دلالت دارد این است که (الساعه)، (یوم الساعه)، (یوم تقوم الساعه) روزی است که زمان برپایی و ساعت قیام قیامت است. علت انتخاب نام (ساعه) برای قیامت یا به خاطر

ص: 340

1- نیأ/38

2- صافات/24

3- صافات/26

4- غافر/51

آن است که در ساعتی برق آسا مردم از جهان برزخ منتقل به عالم قیامت می شوند و خلاصه این که ساعه) در لغت عرب به معنی جز کمی از زمان است. (1)

62. یوم الساهره: به معنی زمین هوشیار، آگاه و بیدار، خالی از گیاه و هموار است، آری قیامت این چنین است که زمین آن درخشان و نورانی و با اراده الهی حی و مدبرک و با شعور و هشیار است این زمین مرده، دنیا در قیامت متبدل به زمینی زنده، هشیار و نورانی و گویا می گردد. (2)

63. یوم الشهاده: به معنی حضور، گواهی دادن، حاضر شدن و شهادت دادن است، پس قیامت روزی است که زبان ها و دستها و پاها بر ضد انسان نسبت به اعمالی که مرتکب شده گواهی میدهند و همه چیز را فاش کرده و صریحاً و بطور آشکار اعتراف می کنند به طوری که جایی برای انکار نمی ماند. (3) آری قیامت روز شهود و حضور است و هیچ چیز غیب و پنهان نیست بلکه همه چیز بالعیان آشکار است.

64. یوم مشهود: قیامت روزی است که همه آن را مشاهد می کنند، هر چند در دنیا و آخرت مشهود همگان نبوده و نمی باشد یعنی غیب نسبی است اما پس از مرگ دیگر قیامت غیب نیست بلکه مورد مشاهده، عموم خلایق است و همه انسانها در آن روز حضور دارند و مجتمع هستند و آن را می بینند. (4) به هر حال قرآن قیامت را مشهد و محل شهادت و گواهی و مورد شهود و حضور دانسته. (5)، زیرا در آن روز آشکار می شود که همه چیز مضبوط و محفوظ بوده و حوادث و اعمال و پدیده ها و مکانها و زمانها و ملائکه و رسولان و کتب آسمانی و ائمه و مؤمنین و حتی اعضای بدن و در رأس همه خدای متعال بر اعمال ظاهری و باطنی انسان گواه و شاهده بوده اند و همه این شهود و گواهان از جمله نفس انسان در آن روز عظیم برای شهادت دادن قیام می کنند و به پا می خیزند.

65. یوم تشخیص فیه الابصار: از ماده شخوص و به معنی خیره شدن چشم است و به عبارت دیگر به معنی از حرکت افتادن چشم و به نقطه ای خیره شدن است. مجازات های قیامت آن قدر سنگین و

ص: 341

---

1- اعراف /187 و قمر/46 و نازعات /42 و روم/55

2- نازعات /14

3- هود /103

4- نور/24

5- مریم، 37

وحشتناک است که از شدت هول آن ستمگران حتی قدرت بهم زدن پلک های چشمهایشان را ندارند و پلکهای چشمهایشان بی حرکت می نماید در حالی که چشمهایشان باز است و به یک نقطه دوخته و خیره شده و در اوج نگرانی و پریشانی هستند. (1)

66. یومئذ لاتنفع الشفاعة: یعنی در آن روز شفاعت هیچ کس سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی است. لازمه توحید محض حق تعالی و حکم اولی قرآن این است که در آخرت همه امور حتی شفاعت منحصرأ در اختیار خداست و احدی حق مداخله ندارد مگر به اذن خدا، بنابراین در آخرت بدون اذن خدا هیچ شفاعتی مسموع و مفید فایده نیست مگر پس از اذن خدا و خداوند به کسی اذن شفاعت می دهد که از سخن گفتش راضی باشد. والا تصریح قرآن در آیه 28 سوره انبیاء و 26 سوره نجم، ملائکه در قیامت حق شفاعت دارند، لیکن شفاعتشان برای کسی مفید و سودبخش است که خدا از آن کس راضی باشد و به شفاعت آن شافی نیز اذن دهد مانند حضرت رسول (صلی الله علیه و آله)، ائمه اطهار، ملائکه، حضرت زهرا (علیها السلام)، علما، مؤمنین و شهداء. (2)

67. یومئذ زرقاً: زرق به معنی کبود و ازرق است و مقصود این است که در قیامت مجرمین یا با بدنهای کبود محشور می شوند که به سبب خستگی و تشنگی آنها است یا به این معنی که آنها در قیامت کور محشور می شود چنان که قرآن کریم در سوره اسراء آیه 97 به این مسأله، تصریح فرموده است. (3)

68. یوم الصاخه: فریادی است شدید که از شدتش گوشها کر می شود، به عبارت دیگر صاخه صیحه شدیدی است که شدتش گوش ها را کر می کند و منظور از آن همان نفخه صور در قیامت است. این نام بیانگر هول و عظمت و هیبت روز قیامت است. (4)

69 یوم الطامة الكبرى: طامه به معنی غلبه و تجاوز است و چون قیامت بر همه چیز غلبه و برتری و احاطه دارد و از سوی دیگر حادثه ای است عظیم و بزرگ که بر همه چیز غالب است، لذا طامه الكبرى

ص: 342

1- ابراهیم /42 و انبیا /97

2- طه /109 و مریم /87 و سبأ /23

3- طه /102

4- عبس /33

نامیده شده است، بعبارت دیگر قیامت حادثه ای است غلبه کننده، فراگیرنده و اندوه بار و بلایی است که از هر بلای دیگری عظیمتر، عالیت و غالبتر است. (1)

70. یوم عبوس قمطیرا: عبوس به معنی ترش رو، درهم کشیده و شدید است و قمطیر به معنی شیئی جمع شده می باشد. بنابراین قیامت روزی است که آن قدر حوادثش سخت و ناگوار است که نه تنها انسانها عبوسند بلکه گویی خود آن روز نیز عبوس و درهم کشیده است زیرا روز غم و ناراحتی از بیم عذاب و روز غمگینی چهره ها به سبب سختی ها و مصائب است، روز در هم و غمگین و روز گرفته و سیاه و دردناک است روزی که هر صاحب نفسی از ناگوارش ناراحت و چهره درهم کشیده است. روزی است که همه شرور در آن روز روی هم جمع و انباشته شده است. (2)

71. یوم العداوه: به معنی دشمنی، تجاوز قلبی و کینه قلبی است همچنین خصومت و دوری نیز معنی میدهد. قیامت روز دشمنی است، روزی است که هر دسته ای که به جهنم وارد می شود دسته دیگر را لعنت می کند، روزی است که دوستی های دنیاگرایانه در چهره دشمنی ها ظاهر می شود. (3)

72. یوم العذاب: عذاب به معنی عقوبت و استمرار رنج و درد است، به عبارت دیگر هر آنچه برای انسان دشوار است و او را از رسیدن به مرادش منع می کند و عذاب است و قیامت نسبت به کفار چنین است روز شکنجه روز استمرار درد و رنج و الم، زیرا برای کار در آن روز از گوارایی اثر و خبری نیست و آنها از آسایش و راحتی منع می شوند. (4) قرآن کریم عذاب را با الفاظی چون عظیم، مهین، الیمن مقیم، حریق، شدید و غیره توصیف کرده است.

73. یوم عسر: به معنی دشواری و نقطه مقابل پسر است، (یوم عسر) به معنی روز دشوار و شوم و ناگوار است و مسلماً قیامت برای کافرین بسیار سخت و دشوار است. (5)

74. یوم عسر: یعنی روز سخت و صعب و دشوار، روز تنگی و سختی، روز بسیار پر مشقت که برای

ص: 343

1- نازعات/34

2- دهر/10

3- اعراف/38 و زخرف/67

4- معارج/11 و بقره/7

5- قمر/8

کفار آسان نیست، روز بسیار دردناک و مصیبت بار و طاقت فرسا که بدیهی است قیامت برای کفار دارای چنین ویژگی‌هایی باشد. (1)

75. یوم بعض الظالم: روزی که ظالم از شدت اندوه و ندامت دو دستش را گاز می‌گیرد و به اصطلاح از شدت حسرت دو دست خود را به دندان می‌گزد. آری قیامت روزی است که ظالمان پشت دست خود را به سبب حسرت و ندامت به دندان گرفته و گاز می‌گیرند. به هر حال این تعبیر بیانگر شدت تأسف و حسرت انسانهای گناهکار و خطاکار نسبت به حیات گذشته خویش در دنیا است. (2)

76. یوم العظیم: به معنی روز بزرگ و با عظمت قیامت است. در عظمت و بزرگی قیامت همین بس که محضر و مشهود عام و همگانی خلایق در برابر دادگاه عدالت پروردگار است. عظیم همچنان که یکی از نام‌های قیامت است، یکی از نام‌های حسنا‌ی پروردگار نیز است و این خود دلیل دیگر است بر وصف ناپذیری عظمت و بزرگی روز قیامت. (3)

77. یوم عقیم: روزنازا، روز خشکیده، روز جبران ناپذیر، روزی که هیچ کس دیگر قادر به جبران گذشته خود نیست، زیرا قیامت ابدی است و پس از آن روز دیگری نیست تا بتوان در آن روز قیامت را جبران کرد. قیامت روزی است که برای زیانکاران خیر و سروری در آن نیست و خوشحالی و شادمانی برای آنان بیار نمی‌آورد به همین دلیل آن روز، روز عقیم است و نیز عقیم بودن روز این است که دیگر فردایی از آن متولد نمی‌شود و قیامت روزی است که ناگهانی می‌رسد و کسی را مهلت چاره جوئی نمی‌دهد و فردایی از آن متولد نمی‌شود تا جبران کارهای زشت گذشته خود را کنند. (4)

78. یوم معلوم: یعنی روز معین، روزی که معلوم و مشخص شده است، روزی که واضح و آشکار است. لازم به تذکر است که منظور از معلوم بودن قیامت، معلوم بودن آن در نزد پروردگار است و گر نه هیچ کس حتی انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین از وقت وقوع قیامت آگاه نیستند. (5)

ص: 344

1- مدثر/9

2- فرقان/27 و رجوع شود به کلمه یوم الحسره

3- مریم/37 و مطففین/5

4- حج/55

5- واقعه/50

79. یوم المعاد: این کلمه اسم زمان و مکان از (عود) به معنی رجوع و برگشتن به شیء اول است که همان اعاده و برگرداندن می باشد بطوریکه در آیه 55 سوره طه می فرماید: (از زمین خلقتان کردیم و در آن شما را بر می گردانیم). کلمه معاد در قرآن فقط یکبار به کار رفته که مفسرین در معنای آن اختلاف کرده اند، اغلب آن را وعده الهی در برگرداندن دوباره پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مکه پس از هجرت دانسته اند اما به هر حال متکلمین اسلامی بر همین اساس یکی از نام های قیامت را معاد گفته اند که اتفاقاً معروفترین نام های آن است و آن عبارت است از بازگشت و عود مجدد و دوباره روح به بدن پس از مرگ با بازگشت به حیات دوباره پس از مردن و به عبارتی یعنی بازگشت مجدد خلایق بسوی حق که قرآن درباره اش می فرماید: (انا لله و انا الیه راجعون) (1)

80. یوم التغابن: به معنی روز غبن، روز زیان و ضرر و بی بهره ماندن و روز افسوس و اندوه بر گذشته است، روزی که توانگران دنیا خود را بی چیز خواهند یافت و هیچ اندوخته دنیایشان به کارشان نمی آید آری روز قیامت آشکار می شود که انسانها در تجارتخانه دنیا مغرور شده فریب خورده اند، همدیگر را عمری فریب داده و گول زده اند، به طوری که آخرتشان تباه شده، بهشت الهی را از دست داده و غرق در کسب دنیا و نهایتاً مستحق جهنم گردیده اند این است که قیامت یوم التغابن است همچنان که یوم الحسره است، حسرت و اندوه، مغبون بودن، بازنده بود، خسران دیدن و زیانکار بودن. (2)

81. یوم غد: به معنی فردا، مطلق زمان آینده که نقطه مقابل امروز و زمان حال است. به هر حال قیامت نسبت به دنیا مانند فردا است نسبت به امروز. (3)

82. یوم الغاشیه: به معنی پوشاننده و فراگیرنده است، قیامت حادثه ای آنچنان عظیم است که همه چیز و همه کس را می پوشاند، فرار می گیرد و شامل می شود پس قطعاً عذاب هولناک آن همه دوزخیان را تحت پوشش قرار خواهد داد و همه آنها را فرا خواهد گرفت و خواهد پوشاند. (4) به هر حال قیامت را از این جهت غایبه گویند که عموم مردم را فرا می گیرد و احدی را از آن گریزی نیست.

ص: 345

---

1- قصص/85 و بقره/156 و حج/7

2- تغابن/9

3- حشر/17

4- غاشیه/1

83. یوم الغیب: به معنی پنهان، نهفتن و آنچه از چشم و ادراک بشر پنهان است، خلاصه ایمان به غیبیگی از اصول دینت اسلام است و البته مصادیق متعددی دارد که خدا، وحی، ملائکه، روح و قیامت از جمله آنها هستند. پس قیامت چون بطور عادی با چشم دیده نمی شود بلکه با حس ظاهر و علوم ظاهری قابل ادراک نیست لذا غیب است و متعلق ایمان است نه علم (1)، آری عذاب و ثواب قیامت در دنیا از انسان غائب است و انسان چیزی از آن را به ظاهر مشاعر خود ادراک نمی کند، پس یوم الغیب است. (2) البته غیب مطلق و غیب الغیوب تنها ذات مقدس خداست و بس.

84. یوم لایغنی مولى عن مولى شیئاً: در روز قیامت هیچ مولایی، مولای خود را بی نیاز نمی کند و اصولاً کسی به درد کسی نمی خورد و همه روابط دنیوی گسیخته می شود و حتی دوستان و خویشاوندان هم گرهی از کار یکدیگر نمی گشایند زیرا در آن روز هیچکس و هیچ چیز نمی تواند مستقلاً و به تنهایی امری را عهده دار شود و روابط میان همگان قطع شده است. (3) همه از اسباب و مسببات بریده می گردند (4) و تمامی روابط و اسباب و مسببات دنیوی از کار می افتد. (5)

85. یوم لایعتی عنهم کیدهم شیئاً: در روز قیامت چاره جوئی ها و کیدها هیچ مشکلی را حل نمی کند و هیچ نیازی را مرتفع نمی سازد. پس قیامت روزیست که نقشه های انسانی هیچ سودی ندارد و از اثر و کارآیی می افتد و تمام راههای فرار به روی انسان بسته می شود. (6)

86. یوم الفرار: روز گریز از همدیگر، فرار کردن و گریختن که نتیجه شدت بی میلی و عدم رضایت از چیزیست که انسان از آن می گریزد. شدت روز قیامت بحدی است که انسان از نزدیکترین خویشان و یاران و دوستان خود نیز می گریزد یعنی هول قیامت نمی گذارد که انسان به حال دیگری متوجه شود، مصیبت و بلای قیامت آن چنان عظیم است که انسان از همه چیز منصرف می شود که مبادا اعمال دیگران

ص: 346

1- بقره /3

2- مائده /94

3- . یونس 28

4- بقره /166

5- دخان/41

6- طور/46

حتی برادر، مادر، پدر و همسر گریبان او را بگیرد لذا به یک باره همه علائق، عواطف و روابط فرو می ریزد و بیگانگی و انفراد و گریز جای آن را می گیرد. (1)

87. یوم الفصل: قیامت روز جدایی است، جدایی همه پیوندها و نسبتها و روابط اعتباری دنیا، روز جدایی مؤمن از کافر است روز فاصله افتادن، روز بریدن و قطع کردن ارتباطهای صوری و کاذب است، همچنان که روز داوری و قضاوت نهایی است، یعنی روزیست که هر طایفه ای به آنچه با عملش بدان استحقاق پیدا کرده خواهد رسید، روزیست که در آن روز اختلافات و خصومتها حل و فصل شده پایان مییابد و صفوف افراد و گروه ها بر اساس آنچه لایق و قابل هستند از هم کاملاً جدا و متمایز می شود. (2)

88. یوم الفاقره: روز کمرشکن، روزی که حوادث و وقوعش کمرشکن است، روزی که از شدت و هول و عظمت آن ستون فقرات و پشت انسان شکسته می شود، آری قیامت داهیهای بزرگ و بلائی سترگی است که عمق مصیبت آن پشت انسان را می شکند و او را به زانو در می آورد. (3)

89. یوم القارعه: به معنی روز کوبنده و خرد کننده است و قیامت قارعه است یعنی حادثه ای کوبنده، خرد کننده و هلاک کننده است به عبارت دیگر در قیامت همه چیز کوبیده و خرد شده است و قیامت همه چیز را می کوبد و خرد می کند، بعضی گفتهاند قیامت را خداوند قارعه نامیده چون دل ها را با فرغ شدیدش و دشمنان خدا را با عذابش بشدت و بسیار سخت می زند و در هم می کوبد. (4) همچنین هر حادثه مهم و سخت را قارعه گویند و قیامت هم مهم و سخت است و هم مصیبت بار و ناگهانی و عظیم و در هم شکننده و در هم کوبنده آنچنان که قابل تصور و ادراک نیست.

90. یوم القسط: قسط به معنی عدم تبعیض و نیز به معنی عدالت بطور مطلق است، قیامت روزیست که عادلانه به حساب اعمال انسان رسیدگی می شود و به هیچ احدی کمترین ستمی نمی شود بلکه نصیب و

ص: 347

1- عبس/ 34

2- مرسلات/ 12 و انبیاء/ 16 و نبا/ 17 و صافات/ 21

3- قیامت/ 25

4- قارعه/ 3 و رعد/ 31



بهره عادلانه اعمال هرکس به او داده می شود. (1)

91. یوم القضاء: یعنی روز فیصله دادن به مشاجرات و مخاصمات، روز حکم کردن و داوری نمودن بطور قطعی و مستحکم و متقن. آری قیامت روزی است که سرانجام طعم مجازات و مزه عدالت را به انسانهای بهانه جو، اختلاف انگیزه، فتنه جو و منکر حق و حقیقت خواهد چشاند. (2)

92. یوم التقلب: روز زیر و رو شدن، روز دگرگون شدن، روز انقلاب و تحول عمیق در دلها و چشم ها، در ظاهر و باطن، روزی که همه چیز و همه کس در آن زیر و رو، دگرگون و متحول می گردد به طوری که گویی همه چیز در آن روز جدید است زیرا به باطن امور آشکار گشته، ظواهر از کنار رفته و آنچه اصل است و روزی پنهان بوده، رو شده از زیر و باطن بیرون آمده و رو و ظاهر شده است. (3)

93. یوم یقول کن فیکون: قیامت روزی است که به فرمان خدا برپا می شود، همچنان که آغاز خلقت به فرمان خدا تحقق پذیرفت به هر حال منظور این است که در بر پا شدن قیامت تنها اراده خدا حاکم است و به محض اراده حق تعالی قیامت به طور ناگهانی و یک دفعه برپا خواهد شد. (4)

94. یوم یقوم الناس: قیامت روزی است که همه مردم برای پروردگار به پا می خیزند و از قبرها سر بر می آورند یعنی مجددا زنده می شوند و در پیشگاه خداوند برای حکم و داوری و قضاوت قیام می کنند. (5)

95. یوم کان مقداره خمسين الف سنه: قیامت روزی است که مقدار و مدتش پنجاه هزار سال است به عبارت دیگر قیامت پنجاه موقوف دارد که هر موقوف آن به اندازه یک هزار سال طول می کشد، به هر حال تعبیر پنجاه هزار سال از این نظر است که آن روز بر حسب سال های دنیا تا این حد ادامه مییابد و بعضی هم گفته اند عدد پنجاه هزار سال برای تکثیر است نه تعداد، یعنی آن روز بسیار طولانی است. (6) و الا روشن است که در قیامت سال و ماه و روز و ساعت و گردش خورشید در کار نیست.

ص: 348

1- انبیا/47 و یونس/4

2- یونس/93 و جاثیه/17

3- نور/37

4- انعام/73

5- مطففین/6

6- معارج/4 و سجده/5

96. یوم القیامه: به معنی روز برخاستن، قیام کردن و قیامت روز است که مردگان از قبرها به پا می‌خیزند و مجدداً زنده می‌شوند، به هر حال قیامت، قیام و برپاخواستن بطور دفعی و ناگهانی است. در تعالیم اسلامی قیامت توقف کردن و وقوف در پیشگاه با عظمت عدل الهی است، ثابت و دائمی است، واقع شدند و قابل تحقق است، قطعاً و حتماً و حقا دارای ظهور و بروز قطعی و حتمی است و خلاصه نهایت تکامل مخلوقات از جمله انسان است که حیات دنیوی به تدریج رو به سوی آن دارد و قیامت مقصد و غایت نهایی حیات دنیوی است. (1)

97. یوم کان شره مستطیر: قیامت روزی است که عذاب و شر آن گسترده، عام و فراگیر است یعنی وسیع، عظیم، متنوع و گوناگون است که البته شامل حال بدکاران و گناهکاران است اما ایمان به چنین امری قطعاً در تربیت و اعمال و تقویت ایمان مؤمنین بسیار موثر و سازنده است. (2)

98. یوم الحمی: روز حرارت شدید، حرارتی که از فلزات داغ و سرخ کرده‌ها از بدن اهل جهنم بر می‌خیزد، آتشی که بسیار گرم و سوزنده و گدازنده است. چنین عذاب و آتشی مخصوص ثروت اندوزان و کسانی است که اموال خود را اندوخته می‌کنند و از آن در راه خدا انفاق نکرده‌اند و به همان وسیله پیشانی و پشت و پهلویشان را داغ کرده می‌سوزانند و به این طریق تمام وجود آنها را آتش گدازان فرار می‌گیرد. (3)

99. یوم یکشف عن ساق: روزی که ساق پاها از وحشت و شدت و هول و وخامت اوضاع انسان در قیامت برهنه می‌گردد و کار بر انسان به نهایت اشکال می‌رسد و بحران روحی و عذاب و وحشت انسان به اوج شدت می‌رسد و اصل و اساس و ریشه و بنیاد وجودی شخصیت و اعمال و افکار و نیات آدمی برملا و آشکار می‌گردد. (4)

100. یوم کبیر: روز بزرگ، روز با عظمت و عظیم القدر، روز ظهور عظمتها و حوادث بزرگ و دارای کبریا و بزرگی، زیرا وقوعش بزرگی است، عذابش بزرگی است، پاداش و نعمتش هم بزرگی

ص: 349

---

1- قیامت/1 و بقره 85 و 174 و زمر/67

2- دهر/7

3- توبه/35

4- قلم/42

است و خلاصه بزرگ است و کبیر چون حضور در پیشگاه با عظمت عظیم مطلق و کبیر مطلق است همان کبیر و عظیمی که بر پا دارنده دادگاه بزرگ عدالت است. (1)

101. یوم لقاء الله: روز ملاقات و دیدار، ملاقات و دیدار با خدا، یعنی رسیدن به ثواب و عقاب الهی، آری قیامت روز ملاقات و دیدار با خدا، ملاقات با اعمال خویشتن و حقیقت و باطن خویشتن، روز دیدار با ملائکه، دیدار با انبیاء و اولیاء و مؤمنین است، روز شهود باطنی و قلبی و روز گشوده شدن چشم باطن است و این همه دیدارها و ملاقات ها این گونه صورت می گیرید. (2) و آدمی همه صحنه های قیامت و پاداش و جزای خود را ملاقات می کند.

102. یوم محیط: قیامت روز احاطه کننده و فراگیر و شامل است، روزی است که مجازات آن فراگیر است و همه کفار را فرا می گیرد و احاطه می کند. (3)

103. یوم الامتیاز: روز جدا کردن، روز فصل، روز تکه تکه شدن، پس قیامت روز جدا شدن صف مجرمین و گناهکاران از دیگران است به طوری که آنان در چهره اصلی خود ظاهر شده و دیگر نمی توانند خود را در صف نیکان و مؤمنین داخل کنند. (4)

104. یوم فزع الأکبر: روز خوف بزرگ، روز وحشت بزرگ، مسلم خوف و وحشت قیامت از هر خوف و وحشتی بزرگتر و عظیمتر است. (5)

105. یوم الأنباء: روز خبر، روز خبر بزرگ، خبری که فایده بزرگی دارد، خبری که مفید علم یا ظن است بلکه قیامت خبری است که مفید علم و یقین است چون لاریب فیه، خبری که صدق است و از کذب بدور است، آری قیامت مهمترین و عظیم ترین خبرها است، قیامت و خبر دادن از قیامت برای همگان آگاهی بخش، هشدار دهنده و هشکاری آفرین و بیدار کننده است، خبر از حادثه ای بی سابقه است، حادثه ای که کافر انتظار وقوع و انتظار شنیدن خبر آن را ندارد، به هر حال قیامت یوم الانباء است،

ص: 350

1- هود/3 و لقمان/34

2- بقره/46 و انعام/31 و کهف/105

3- غافر/15

4- هود/84

5- توبه/35

یوم النباء العظیم است زیرا در آن روز پروردگار متعال انسان را از حقیقت آنچه در دنیا عمل کرده خبر می دهد و آگاه می سازد. (1) آری بقاء و حیات پس از موت، ابدیت و جاودانگی پس از زوال دارای شأن و عظمت و بزرگی خاصی است و قطعاً خبر از آن همان (النباء العظیم) است خبری بس بی سابقه بزرگ و تکان دهنده و هشیار کننده.

106. یوم الندامه: روز پشیمانی و تأسف بر گذشته و بر هر فرصت و قدرت و استعداد فوت شده، در قیامت ندامت اهل دنیا و تأسف و اندوه و پشیمانی اهل غرور آشکار می شود به طوری که ظالم دو دست خود را روز تأسف و ندامت گاز می گیرد. (2)

107. یوم النداء: روز ظهور صدا و فریاد، روزی که منادی از مکان نزدیک با بلند ترین صدا فریاد می زند، که منظور همان صیحه دوم است که با آن قیامت و حشر آغاز می گردد و در حقیقت در آن روز منادی، ندای قیامت را سر می دهد، روزیکه به اصحاب بهشت با کلمه مقدسه سلام علیکم ندا می شود و خلاصه قیامت روزی است که ندایا مالک گروهی صحنه محشر را به خود متوجه می کنند. (3)

108. یوم التناد: روزی که اهل عذاب یکدیگر را به صدای بلند می خوانند، روزی که اهل بهشت و اهل جهنم یکدیگر را ندا می کنند. (4) و خلاصه قیامت روز صیحه زدن، فریاد کردن، دعا کردن و کسی را براییاری طلب خواندن است آن هم خواندن با صدای بلند. (5)

109. یوم النسیان: روز فراموشی و فراموش کردن، روز اهمال و بی اعتنایی، قیامت روزی است که خداوند به کفار اعتنایی نمی کند، به مخالفین انبیاء نظری نمی اندازد، به کسانی که دین خدا را به بازیچه گرفتند توجهی نمی کند و با آنان مانند فراموشکاران عمل می کند زیرا آنان به دنیا مغرور شدند و خدا و قیامت و خودشان را فراموش کردند و لذا در قیامت هم خدا آنان را فراموش می کند. (6)

ص: 351

1- نبأ/1

2- یونس/54

3- ق/41 و اعراف/46 و زخرف/27

4- اعراف/47/48

5- غافر/32

6- اعراف/51

110. یوم لا ینطقون: قیامت روزی است که به سبب هول و ترس و وحشتش کسی جرأت و قدرت سخن گفتن را ندارد و کسی سخن نمی گوید چون اصولاً بر دهانشان مهر زده می شود و دست و پا و پوست انسانها سخن می گوید. (1)

111. یوم ینفع فی الصور: روزی که در صور دمیده میشود و دمیدن در صور از امور مربوطه به قیامت است که مردن دسته جمعی و زندن شدن دسته جمعی مردم بدان وسیله آغاز می گردد یعنی دمیدن در صور را خداوند ابزار بازگشت ارواح به اجساد در قیامت قرار داده است که این دمیدن به اذن خدا و توسط اسرافیل (علیه السلام) انجام می شود و کنایه از احضار کردن و فراخواندن و قیام و بازخواستن از قبرها است. (2)

112. یوم النفع: روز فایده و سود برای انسانهای مؤمن و صالح و صادق که در دنیا گفتار و اعمالشان از روی صدق و درستی و پاکی و ایمان است، آری قیامت برای چنین انسانهایی روز منفعت و سود است. (3)

113. یوم لا ینفع: قیامت روز ضرر است، روز خسران و زیان برای کسانی که در پی کسب دنیا بودند و امور دنیوی در قیامت هیچ نفعی ندارد، مال و فرزند به تنهایی هیچ فایده ای ندارد، هیچ سود و خیر و بهره ای در آنها برای انسان نیست زیرا این ها امور دنیوی هستند و آنجا آخرت و متاع دنیا در بازار آخرت خریداری ندارد. (4)

114. یوم الانتقام: روز عقوبت منکرین، زیرا نقم به معنی انکار است و انتقام به معنی انکار اعمال بد بوسیله عقوبت کردن فاعل آن است. پس قیامت روز انتقام است یعنی در آن روز خداوند بدکاران را با عقوبت مجازات می کند و به عبارت دیگر با مجازات اعمال بد بدکاران را انکار می کند. (5)

ص: 352

1- مرسلات / 35 و یس / 65

2- کهف / 99 و حاقه / 13

3- مائده / 119

4- شعراء / 88

5- سجده / 22

115. یوم الهون: روز خواری و ذلت شدید، قیامت روزی است که عذاب آن مهانت بار و خوار کننده و ذلت بار است به عبارت دیگر عذاب آخرت خواری شدید در پی دارد. (1)

116. یوم الواجفه: روز اضطراب، قیامت دلها را مضطرب و لرزان می کند، اضطراب و لرزشی سریع و سرعتی لرزان و اضطراب آخرین، و این همه ناشی از هول و هراسی است که در قیامت وجود انسان را پر می کند. (2)

117. یوم تجدد کل نفس: روزی که انسان عمل خود را حاضر میابد، عمل خود را پیدا می کند، به عمل خود دست میابد، در قیامت هر عملی را که از نیک و بد، از کوچک و بزرگ باشد صاحبش آن را مشاهده خواهد کرد و خواهد یافت. (3)

118. یوم المیزان: روزی که اعمال انسان توزین می شود و بر اساس عدل و قسط محاسبه می شود، بر پایه حق و صدق سنجیده می شود اما ابزار توزینیعی میزان اعمال در قیامت علاوه بر حق و عدل و قسط، ولایت استو نماز، قرآن است و پیامبر (صلی الله علیه و آله). (4)

119. یوم الموعود: روزی که وعده داده شده، وعده خیر و شر، و قیامت چنین است زیرا برای آن روز به مؤمنین وعده خیر و به کافران وعده شر داده شده است، آنان را به نفع و ضرر وعده داده اند، آری قیامت یوم المیعاد است، روزی است که خداوند به وقوع آن وعده داده است و خداوند هرگز به وعده اش تخلف نمی کند. (5)، قیامت مکان و زمان وعده خداوند و وعده گاه الهی است، روزی است که در آن روز به هشدارها و تهدیدها و اعلام خطرهای انبیاء عمل می شود، بنابراین قیامت یوم الوعید است و آن عبارتست از: روزی که وعده های شر به کفار در آن روز داده شده است. (6)

120. یوم الوفا: وفا کردن و ایفاء کردن بدون کم و کاست است و توفیه به معنی تمام دادن حق است، کامل پرداختن حق است و قیامت روزی است که جزای کامل اعمال انسان بطور کامل و تمام و بی کم

ص: 353

1- انعام/93

2- نازعات/8

3- آل عمران/30

4- آل عمران / 30

5- رعد/31

6- بروج/2/3 و 20

و کاست داده می شود. (1)

121. یوم المیقات: روزی که وقت آن معین گردیده است و قیامت، میقات است چون روزی است که خداوند آن را برای محاسبه اعمال بشر مقرر و معین کرده است، روز میقات است چون سر آمد و سر رسید وعده خدا در محاکمه و حسابرسی بشر برای جدا کردن و امتیاز آنها از یکدیگر است. (2)

122. یوم الواقعة: روز ثبوت و وجوب و وقوع حادثه و وقوع شدائد و ناگواریها و روز پدید آمدن قیامت و واقعه با این که صفت توصیف حوادث است اما برای قیامت مطلق به کار رفته و لذا جزء نامهای قیامت است. (3)

123. یوم الوقوف: روز توقف، حبس شدن و حبس کردن، متوقف شدن و متوقف کردن و روز بازداشت کردن برای محاسبه و محاکمه و برای بازپرس، برای بازجویی و بازخواست از اعمال و کرداری که بشر در دنیا انجام داده است، آری قیامت روز بازداشت برای محاکمه است. (4)

ص: 354

---

1- نور/25 و آل عمران/185

2- نبأ/17

3- واقع/1

4- صافات/24







(لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ). (1) (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعِنَا بِمَا قَالُوا) (2)

قرآن قوم یهود را قوم مغضوب علیهم، قوم متکبر، مغرور، سرکش و شجره ملعونه، پراکنده خدا ناشناس، بهانه جو، از خود راضی، قومی با دل‌های بی خبر و مستور، قومی بلند پرواز با ادعاهای پوچ و توخالی، قومی که هر ذلت بر آنها زده شده، سودپرست و دنیا طلب، منکر معاد، دارای خیال‌های باطل، مفسد و فسادگر، تحریف‌گر، سازشکار، نفاق افکن، و اختلاف افکن. تابع اصالت قدرت، پیمان شکن، قومی که حتی در احکام خدا تبعیض رواج می‌دارد، نژاد پرست و استثمارگر، جنایتکار و آدم کش، قاتل پیامبران خدا، دارای قساوت قلب، مدعی فرزند خدا بودن، توطئه‌گر، گوساله پرست و مسخ شده معرفی کرده است.

### وجه تسمیه قوم یهود

برخی گفته اند یهود از کلمه (هود) به معنی بازگشت، توبه و به اطاعت خدا در آمدن می باشد. برخی گفته اند کلمه یهودیک نوع مدح است و یادآور بازگشت این قوم به سوی خدا است. برخی گفته اند یهود که از کلمه هود گرفته شده شامل هر نوع بازگشتی می شود چه از خیر به سوی شر و چه از شر به سوی خیر. بنابراین متضمن مدح نیست بلکه بیانگر نوعی ناپایداری روحی و فکری و اخلاقی در این قوم است

ص: 357

1- مائده/82

2- مائده/64

برخی گفته اند کلمه یهود از ماده (یهوذا) گرفته شده و سپس ذال به دال تبدیل گردیده است و یهودی اسم منسوب است که به معنی منسوب به یهودا بوده و یهودایکی از فرزندان حضرت یعقوب می باشد.

از آنجایی که یکی از نام های حضرت یعقوب، اسرائیل می باشد لذا قوم یهود را بنی اسرائیل نیز می گویند، صاحب مجمع البیان نوشته است، اسرائیل همان یعقوب فرزند اسحاق پسر حضرت ابراهیم (علیه السلام) است و کلمه اسرائیل، کلمه ای مرکب از دو جزء (اسر) و (ئیل) که به معنی عبدالله است، می باشد. اما خود یهودیان که به تعبیر استاد مطهری قهرمان تحریف هستند، همین اسم را نیز تحریف کرده می گویند: اسرائیل به معنی کسی است که در کشتی گرفتن با خدا، بر خدا پیروز و مظفر و غالب گردیده و چون یعقوب در مصاف با خدا پیروز شد به اسرائیل ملقب گردیده است؟

به هر حال اگر به قاموس کتاب مقدس تألیف مسترهاکس و یا به تورات کنونی رجوع شود آشکار می گردد که خرافات، جعلیات و تحریفات در متون مقدس یهود از چه جایگاه والایی برخوردار است مانند همین وجه تسمیه اسرائیل برای جناب یعقوب که با خدا کشتی گرفته!

آیا با خدا کشتی گرفته؟ آیا با فرشته خدا کشتی گرفته تا به این لقب مفتخر گردیده است؟ یا چون ثبات و استقامت و ایمان خود را آشکار ساخت به این نام تغییر نام یافت؟ یا تمامی اینها و همیات و اسطوره است و حق، نظریه دانشمندان و مفسران قرآن کریم است؟

## دو خصیصه برجسته

قرآن یهود را با دو صفت برجسته مال اندوزی و نژادپرستی معرفی می کند. روحیه دنیاطلبی و حرص و حسد توأم با حق گریزی و نفی عدل و معاد از شاخصه های روانی یهودیان است و همین دو صفت موجب غرور و تکبر گردیده، با پیدایش روحیه اشرافی موجبات تمسخر دیگران و زمینه تحقیر اهل ایمان و عیب جوئی و استهزاء دیگران به عنوان یک سرگرمی فراهم می شود. (1)

ص: 358

و همه اینها صفات انسان منافق است، انسان های میمون صفت(1) و خوراکشان هم فاسدترین و پلیدترین خوراکی است یعنی (أكل سُحت) مال حرام، آن هم از پلید ترین حرامها.(2)

آری مال اندوزی و حب دنیا اساس همه جنایات و ستمگری ها است، اساس همه شیطان صفتی ها و فریب ها و مکرها و خود برتر بینی ها است و سوره های مسد، ماعون، نکاثر و همزه، همه بیانگر چهره دنیا طلب یهود صفتان است.

مال پرستی و ماده گرایی و دنیا طلبی یهود شاخصهای اساسی برای این قوم نژادپرست و مغرور و متکبر است. حرص یهود در دنیا طلبی موجب انکار آخرت از سوی آنان گردیده و حتی موجب ترس از مرگ و بیزاری از مردن گردیده است. لذا در جمع مال دنیا از طریق باطل اقدام می کنند طرقي چون ربا، رشوه، خیانت و سرقت و معاملات باطل و حرام.(3)

غرور و تکبر و برتری قومی و نژاد پرستی یهود موجب گردیده که نسبت به سایر نژادها و ملتها به دیده تحقیر بنگرند، خود را قوم برگزیده خدا دانسته و بر دیگران هر گونه تعدی و تجاوز را مجاز بدانند و به همین سبب گناهان خود را ناچیز و بی اهمیت می دانند زیرا مدعی هستند که آنان پسران و دوستان خدا هستند اما قرآن شدیداً این ادعای پوچ بود این قوم مدعی را همچون سایر ادعاهای دروغین آنان نفی می کند.(4)

اصولاً قرآن هر گونه نژاد پرستی و برتری قومی و نژادی را صریحاً نهی فرموده تنها ملاک و معیار فضیلت را (ایمان، عمل صالح و تقوی) می داند.(5)

قرآن کریم یهودیان را قومی ترسو اما صاحب آرزوهای دراز و طولانی می داند و این دو صفت حکایتگریک تضاد روحی و شخصیتی در قوم یهود است زیرا داشتن آرزوهای طولانی با جبون بودن ناسازگار است. با ترس و بُزدلی که نمی توان به آرزوهای دراز جامه عمل پوشاند! یهودیان به سبب داشتن همین آرزوهای بلند پروازانه و دست نیافتنی است که دائم در التهاب و اضطراب و ترس و وحشت به سر

ص: 359

1- بقره/65 و اعراف/166

2- مائده/42 و 62 و 63

3- بقره/96 و ممتحنه/13 و نساء/160 و 161

4- مائده/18

5- حجرات و عصر

می برند، پس به ناچار از راه مکر و حيله و خیانت و جنایت وارد می شوند تا جبران بزدلی های خود را بنمایند و همه این ها طبیعی است. دنیاپرستی و لذت گرایی و نفی معاد و عدالت، نتیجه اش همین ورود به عالم مکر و خدعه و خیانت و تزویر و دروغ و فریب و جعل و تحریف است. نتیجه اش ترس و وحشت از مرگ و مردن است.(1)

آرزوهای باطل و دروغین است که یک قوم را به انحراف و گناه و زشتکاری می کشاند همین بلایی که قرنها است بر سر این قوم ذلیل و خوار وارد شده و آنها را به ذلت دچار ساخته است، ذلتی عمیق که پیوسته موجب طرد آنان گردیده است.(2) لذا بی جا نیست اگر بگوئیم امروزه پلید ترین قوم همین قوم است که غرق در انواع ناهنجاری های انحرافات، گناهان و گمراهی ها است اما در عین حال مدعی نجات جاودانی است. سیادت ظاهری و پوشالی این قوم به سبب وابستگی او به قدرت های غربی و اروپایی و انگلستان و آمریکا و اعمارشان می باشد و به تعبیر قرآن این قوم توسط (وحبل من الناس) است که خود را بالا کشیده و دارای قدرت و دولتی غاصبانه و اشغالگرانه شده اند. بنابراین اهداف استعماری استعمارگران جهانی و مصالح امپریالیستها اقتضاء می کرده که این قوم ذلیل بر فلسطین، جابرا نه مسلط شوند.(3) و چنین شد که آنان خریدار غضب الهی گردیدند و از رحمت حق سرباز زدند.

از دیدگاه قرآن کریم یهودیان تبهکارانی جنگ افروز و جنایتکارانی تفرقه افکن هستند، واقعیات عینی و تاریخی نیز این صفات را برای قوم یهود تأیید می کند، اگر فردی پروتکل های صهیونیست را مطالعه کند، اگر کسی تاریخ اجتماعی و سیاسی قوم یهود را در جهان بررسی کند یا حتی اگر کسی کتب مقدس یهودیان را مطالعه نماید به آنچه قرآن کریم بیان نموده اعتراف خواهد کرد و هم صدای با قرآن اعلام خواهد کرد که یهودیان مجرمند و جرمشان کشتن انبیاء است، بزرگترین جنایت تاریخ بشری(4)، اعلام خواهد کرد که یهودیان، تبهکاران زمین هستند زیرا آنان بنیان اعتقادات و اخلاقیات بشری

ص: 360

1- سوره جمعه در این مورد بسیار مهم است، آل عمران/ 112

2- بقره/ 60 تا 65 و آل عمران/ 111 و نساء/ 122 و 123 و اعراف/ 169 و 168

3- آل عمران/ 112

4- مائده/ 70

را سست و متزلزل کرده‌اند و کوشش آنان فساد در روی زمین است. (1)

قطعا برای همه آگاهان عالم واضح است که صهیونیسم ریشه اصلی انواع مفسد و جنایات بشری و مروج و مبلغ انواع فحشاء در جهان کنونی است. همه اختلافات میان ملل عرب و ملل مسلمین و حتی ملل غیر عرب و غیر مسلمان منطقه و جهان یک عاملش صهیونیسم است زیرا با این تفرقه افکنی، جنگ افروزی می کند و گویا با جادوگری و سحرانگیزی، فتنه آفرینی می کند. همان وصفی که در قرآن برای یهودیان تأیید شده، می فرماید: یهودیان سحر و جادوگری خود را به حضرت سلیمان و دو ملک بابل نسبت می دادند، عمل جادوگری و سحر توسل به شیاطین برای ایجاد فتنه) می باشد. لذا قرآن کریم آن را صریحا نهی فرمود و هشدار می دهد که سرانجام این عمل به کفر منتهی خواهد شد. (2)

نقش امروز صهیونیسم نیز نقش فتنه انگیزی است، نقش ساحران و جادوگران است، نقش مخفی کارترین تشکیلات سری جهان است در سازمان های بین المللی، در سازمان های جهانی و منطقه ای، در فراماسونری جهانی و صدها تشکیلات وابسته به آن، که از طریق علمی، فرهنگی، هنری و سیاسی و اقتصادی و نهایتا نظامی، تمام امیال و مقاصد و اهداف شوم خودشان را به همه جهانیان القا می کنند. همچون شیطان خناس و وسواس، در هر جا که اراده کنند توطئه و دسیسه ایجاد می کنند، تفرقه ایجاد می کند، انحراف و فساد و کینه و عداوت ایجاد می کنند و به حق، اینان به سبب زشتکاری خود مستحق لعن و نفرین الهی هستند. (3)

همچون ابلیس از رحمت الهی به دور هستند، چون سرکش و تجاوزگرند و با خدا و انبیاء خدادشمن و با احکام الهی ضدیت دارند و هرگز امر به معروف و نهی از منکر نمی کنند و پیوسته عهد شکنی و پیمان شکنی می کنند، ایشان هرگز به عهد و پیمان الهی وفا نکرده و به همین سبب مطرود رحمت الهی

ص: 361

1- مائده /64

2- بقره/102

3- مائده/78 و 80

می باشند. (1) اینان حق را پنهان و کتمان می کنند، آیات و تعالیم الهی را کتمان می کنند، به همین جهت از سوی خدا و ملائکه و تمام جن و انس مورد لعنت واقع شده اند. (2)

سنگدلترین قوم و خشن ترین ملت و قسی القلب ترین افراد مردم جهان قوم یهود هستند. هیچ گونه رحمت و محبت و شفقت و انفعال در روح و روان اینها نیست به طوری که سخنان الهی انبیاء در آنان هیچ اثر و نفوذی نداشته به سادگی از توحید موسوی به گوساله پرستی سامری روی آوردند چون دل اینان از سنگ سخت تر و شدید می باشد. (3) به همین جهت است که آنان هر جنایتی را به راحتی مرتکب میشوند.

از نظر قرآن یهودیان و علمای آنها اولاً از هدایت الهی بی بهره و ثانیاً از شریعت الهی رویگردان و متمرد هستند یعنی تعالیم تورات در آنها تأثیر نداشته و به احکام آن عمل نمی کردند در حالی که حامل تورات بودند تا چه رسد به قرآن که صریحاً و عملاً در برابر قرآن و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و مسلمین خصومت و دشمنی ورزیدند و به همین سبب مستحق خشم و غضب و انتقام الهی گردیده از رحمت حق مطرود شدند و به هر صورت خداوند در مورد آنان تمثیل الاغ را مطرح فرموده است. (4)

و از همه مهمتر شاید تحریفگری قوم یهود است. تحریف یعنی منحرف کردن یک چیز از مسیر و وضع اصلی خودش. قوم یهود در طول تاریخ تحریفات فراوانی انجام داده، شگرد و روش و تخصص یهود در تحریف و قلب و جعل است. امروزه اکثر خبرگزاریهای جهان، اکثر رسانه های تبلیغی و مطبوعات مهم جهان، اکثر کمپانی های فیلمسازی و هنری جهان در دست یهودیان و صهیونیسم است و از این طریق فکر و اندیشه و هنر و فرهنگ جهان را کنترل می کنند، جهت می دهند و تغذیه می کنند. بر اساس جعل و تحریف و قلب و تزویر و دروغ و فریب افکار، اینان حتی سخن خدا را تحریف کردند. با این که شاهد آنان موسی (علیه السلام) بود، سخنان خدا را به نفع خودشان و بر اساس امیال و اهواء نفسانی خودشان تغییر داده و از مسیر اصلی خود منحرف می کردند تا چه رسد به سخنان غیر خدا و در عصری که

ص: 362

1- مائده/12 و 13

2- بقره/159 و آل عمران/187

3- بقره/74

4- جمعه/5

موسی (علیه السلام) هم علی الظاهر شاهد آنان نیست. به هر حال قرآن در این مورد مسلمین را شدیداً هشدار می دهد که مواظب تحریفات یهودیان باشند. (1) آن هم در این عصر و زمان که یهودیان صهیونیست با استعمارگران جنگ طلب و جنگ افروزان جنگهای صلیبی علیه امت اسلام متحد گردیده اند.

بنابراین مناسب است که برخی از ویژگی های یهودیان را از زبان قرآن بشنویم تا دقیق تر و عمیق تر به شخصیت این دشمن دیرینه اسلام و بشریت پی ببریم:

1. حریص نسبت به حیات دنیا. (2)
2. آرزومند عمر هزارساله. (3)
3. دشمنی با جبرئیل و میکائیل و ملائکه و پیامبران و خداوند. (4)
4. فاسق اند. (5)
5. عهد شکن اند. (6)
6. کتاب الهی را پشت سر می اندازند. (7)
7. تابع شیطان و اهل سحر هستند. (8)
- 8 مخالف هرگونه خیر و برکت برای مسلمین هستند همانند مشرکین اند، نباید با آنان دوستی کرد، کینه و حسادت دارند. (9)
9. هرگز آرزوی مرگ نمی کنند و به سبب ستمگری شان. (10)
10. خود را فرزند و محبوب خدا می دانند. (11)

ص: 363

-1

-2 بقره/ 75

-3 بقره/ 96

-4 بقره/ 96

-5 بقره/ 98

-6 بقره/ 99

-7 بقره/ 100

-8 بقره/ 101

-9 بقره/ 102



10- بقره/95

11- مائده/18

11. خود را اهل بهشت می دانند. (1)

12. جز چند روزی خود را مستحق عذاب نمی دانند. (2)

13. گوساله پرست ظالم و ستمگر. (3)

14. قتل انبیاء. (4)

15. خریدار غضب الهیه. (5)

16. اقرار به وجود غلاف بر روی دلهاشان و عدم درک دعوت حق. (6)

17. استکبار و تکذیب و قتل انبیاء. (7)

18. آخرت را به دنیا فروخته اند. (8)

خلاصه این که یهود در طول تاریخ قومی انحصار طلب، نژادپرست و متکبر و مستکبر بوده است.

### صهیونیست و فراماسونری

یکی از خطرناک ترین تشکیلات مخفی جهانی و بین المللی که در خدمت اهداف یهودیت جهانی و صهیونیسم بین المللی قرار دارد و به دنبال درهم ریختن ارکان اسلام و مسیحیت و سایر شریعت های الهی تلاش می کند تشکیلات فراماسونری است. محافل فراماسونری با این اهداف بوجود آمده است: حفاظت کامل از یهودیت، از میان بردن ادیان دیگر، و ترویج اندیشه های الحاد و اباحی گری یعنی نفی ارزش های اخلاقی و خانوادگی و پاکی و طهارت نسلها.

در اندیشه های مکتب فراماسونری رهبران این فرقه مظهر پادشاهی یهود و اعضای این فرقه همچون کارگزاران حاکمیت یهود می باشند.

ص: 364

1- بقره/111

2- بقره/80

3- بقره/92

4- بقره/91

5- بقره/90

6- بقره/88

7- بقره/87

8- بقره/86

تلاش های مالی، فکری، فرهنگی، سیاسی و جاسوسی فراماسونها همه در جهت حفظ منافع صهیونیسم است. ستاره شش پر یا پنج پر، برگ زیتون، شمعدان هفت شاخه، مثلث، ستون های دوگانه یا سه گانه، دایره، گونیا، شاقول، پرگار، خواندن بخش هایی از تورات در محافلشان همچون بند 18 مز مور72، از مزامیر داود و بند 25 سفر اعداد و بند 38 مز مور 10، همه و همه علائم و قرائن و نشانه های قطعی پیوند و اتصال فراماسونری به یهودیت و صهیونیسم است.

همان هایی که از کلمه معمار بزرگ برای نامیدن بزرگان خود همچون قابیل و داود و سلیمان و کوروش به عنوان ماسون اول یعنی بنیاد گذاران معبد مقدس یهودیان استفاده می کنند و خدا را نیز معمار بزرگ عالم می خوانند همانهایی که رنگ آبی، سفید، قرمز و زرد و کبوتر سفید و عقاب و مار را سمبل خود قرار داده اند. و با هر نوع ملیت و دینی مخالفند چون یهودیان آواره و فاقد وطن اند پس بنام انترناسیونالیسم و کاسموپولیسم به نفی و تخریب سنت ها و آداب و رسوم ملی و دینی جوامع دیگر می پردازند.

حربه آنان اقتصاد است، سرمایه داری جهانی است، علم و فن و صنعت و تکنولوژی است، هنر و سینما و تئاتر است، امپریالیسم خبری است، سازمانهای بین المللی است.

آرمان یهودیت از طریق یک حکومت مخفی مرکب از 30 یهودی پیوسته تعقیب می شده است از طریق نفوذ اقتصادی و مالی و نفوذ فرهنگی و خبری و هنری و علمی در تمامی اروپا، از زمانی که انگلستان قدرت بی رقیب اروپا شد، روچیلدها، روترها، لویدها و دیسرایلی ها عملاً همه کاره انگلستان و اروپا و جهان شدند و تشکیلات فراماسونری را گسترش دادند تا در همه جهان جاسوس داشته باشند و به تضعیف حکومت ها و دولت ها و ادیان و اخلاقیات پرداخته، مهره های وابسته خود و بلکه همه جهانیان را تغذیه فکری کنند اما در چهره های علمی، آزادیخواهانه، برادرانه و به طور یکسان و در عین تساوی و برابری؟! وسایل خبری و ارتباط جمعی فرهنگی و هنری را در اختیار گرفتند و از طریق فیلم، سینما، تئاتر، کتاب، روزنامه و بنگاه های خبری به استعمار جهانیان پرداختند. و از این طریق ثروت ملل به بانک های یهودیان سرازیر شد، با فراهم شدن قدرت مالی و اقتصادی و با در دست گرفتن وسایل خبری و فرهنگی و هنری و علمی و تغذیه فراماسون ها و تشکیلات فراماسونری در سطح جهان توانستند دولت اسلامی

عثمانی را از یک سو و دولت تزاری روسیه را از سوی دیگر از میان بردارند، و در جنگ های صلیبی بیشترین بهره ها را برند از فاشیسم و نازیسم بهترین نتایج را بدست آورند و در دو جنگ جهانی کاملاً نقش بازی کنند، در پیدایش جامعه ملل و سپس سازمان ملل و سایر نهادهای جهانی زیرکانه دخالت کنند و همه این نهادها را برده و نوکر خویش کنند.

زیرا همگی زیر سلطه فراماسونری هستند، و هم اینک از طریق فراماسونها بر عقول و اندیشه ها و آرمانهای مردم جهان حکومت می کنند. اگر به صاحبان مکاتب بنگرید این ادعا روشن می شود، مگر مارکس، نیچه، سارتر و راسل چه می گویند؟

بدیهی است می گویند خدا نیست، دین افیون مردم است، اخلاق نسبی است، حق با اقویا است.

مگر فروید و شاگردانش و پیروانش چه می گویند؟ اخلاق، عفت، غیرت، پاکی و تقوی موجب عقده می شوند پس این ها را باید نفی کرد. به راستی این چهره ها چگونه ساخته می شوند؟

ثروتمندان صهیونیست، علماییهودی، هنرمندان بی دین و بی هویت، نویسندگان ادبی و صاحب سبک!؟ به راستی چرا دست های پنهان یهودیت، صهیونیسم و فراماسونری را نمی شود دید؟

چرا صهیونیسم جنایتکار و شیطان بزرگ امریکا همه کاره جهان هستند و حتی سازمان ملل برای آنها حتی ارزش صوری هم ندارد؟ چرا همه خبرها، هنرها، صنایع، دلارها از لندن و پاریس و نیویورک سه پایتخت اصلی فراماسونری صادر می شود؟

آیا زورگویان و قلدران و قدرت طلبان و سلطه جویان با هماهنگی و همکاری مزدوران و فریبکاران و منافقان و نیرنگبازان بر جهان حکومت نمی کنند؟ آیا همه اینها صفت یهودیت نیست؟ صفت صهیونیست ها و فراماسونها نیست؟

نژاد پرستی و حکومت جهانییهود به پایتختی بیت المقدس سه عنصر اصلی صهیونیسم است که همه فراماسون ها هم به آن عقیده دارند و در آن جهت می کوشند کوششی، پنهانی، مخفی، تدریجی، عمیق در قالب کوشش اقتصادی، علمی، فرهنگی، فکری، هنری نظایر اینها.

فراموش نکنیم که یهودی یعنی سامری گوساله ساز و گوساله پرست، امروزه ثروت و طلا را گوساله خود قرار داده و می پرستد، یهود منافق و تفرقه افکن امروزه از طریق فرقه سازی تفرقه افکنی می کند و

توسط فرقه های عقیدتی و سیاسی، از طریق جعل و تحریف و شایعه و ترویج آن به تخریب اذهان و افکار می پردازد.

فراموش نشود که یهودیت آرمان خود یعنی جهانی را به ماری بزرگ تشبیه می کند که از سال 70 میلادی برای نابودی جهان و سلطه بر آن در حرکت است. بدیهی است که این سلطه ابزار میخواهد و ابزار آن اروپا و آمریکا است. البته غفلت یا جهالت یا خیانت ملل دیگر هم در این امر دخالت دارد لیکن عوامل این غفلت و جهالت را نیز صهیونیستها و ایادی پنهانشان یعنی فراماسون ها فراهم می کنند. همین الان در اوج کشتار مسلمین و اشغال قدس شریف اغلب مردم جهان سرگرم تماشا و تحلیل و پیش بینی بازی های جام جهانی فوتبال و صدها پدیده سرگرم کننده و غفلت زای دیگر هستند، همان غفلتی که مسلمین را از اسپانیا بیرون راند، دولت عثمانی را تجزیه کرد و موجب آن همه جنایت در جنگهای صلیبی گردید. یهودیت جهانی منشأ اغلب مفاسد است از طرفی چون تجارت شراب و مواد مخدر، تجارت زن های فاسد، چاپ و نشر کتب و مجلات فاسد کننده، ترویج موسیقی های مهیج، مست کننده و مخدر، و از طریق تئاترها و سینماها و کمپانی های خاص هر یک همچون هالیوود، سازمان تامانی و بنیادهای خیریه های چون راکفلر، دیل کارنگی، سازمان کهیلا، کابینه یهودی آمریکا و غیره.

به هر حال هماهنگونه که قرآن می فرماید نیرو و توان و قدرت و نشاط یهودیت وابسته به حمایت و کمک و پشتیبانی دیگران است که قطعا پایدار نخواهد بود و مجددا دوران ذلت و مسکنت یهود باز خواهد گشت زیرا اینان نسبت به آیات الهی کافر و قاتل انبیاء خدا بوده، عصیانگر و تجاوز کار هستند. (1)

اما بدیهی است که حقانیت این کلام الهی از هیچ کس سلب مسئولیت نمی کند، مسئولیتی که عبارتست از شناخت و مبارزه با آنچه نشان و اثری از صهیونیسم و فراماسونری دارد. اما فراماسونری چیست؟

این کلمه در لغت به معنای بنای آزاد است اما در اصطلاح نام حزب و گروهی است جهانی بین المللی و مخفی که دارای عقاید، رموز و اشارتی است که ریشه در یهودیت دارد، هدف این حزب که با دین و علمای دین سرسخت مخالف است کنترل و مهار دولت ها در جهت اهداف صهیونیسم است. یهودیت

ص: 367

بر اساس آرمان های کتاب تلمود دارای برنامه ها و سازمانهای سی و پنهانی است همچون بالا و کمال و فراماسونری و در حقیقت صهیونیسم، فراماسونری و یهودیت جهانی یک چیز است در قالب پوشش سه چیز، بنابراین یهودیت جهانی بر فراماسونری تکیه دارد یعنی صهیونیسم پوشش خارجی یهودیت و فراماسونری تکیه گاه آن است به همین سبب فراماسونری به دو نوع یهودی و غیر یهودی تقسیم می شود که دومی آلت دست و ابزار تحقیق آرمان ها و مقاصد اولی است.

فراماسونری از قرن 17 میلادی به عنوان یک سازمان صنفی بوجود آمد و بتدریج صاحبان قدرت اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و علمی و فلسفی را جذب کرد اما سنتها و سمبل های صنفی را همچنان حفظ کرد. در غرب سعی شده است که جمعیت های فراماسونری را جزء گروههای خیرخواهانه و با اهداف انسان دوستانه نشان دهند اما نقش موثر اینها را در تحولات اجتماعی و سیاسی همچون سقوط دولتها و انقلابها و عزل و نصب ها نمی توان نادیده گرفت، لیکن در شرق فراماسونری قطعا پایگاه فرهنگی، فکری، سیاسی و اقتصادی استعمار به شمار می رود یعنی فراماسونری در شرق نقش عامل نفوذی فرهنگ و سیاست اروپا و آمریکا را ایفاء می کند.

منابع فکری فراماسونری عبارتند از:

1. یهودیت، فرهنگ، آداب و سنن و علائم و سمبل ها و نشانهای فراماسونری همه از متون دینی یهود اقتباس شده است.
2. تکیه بر علوم جدید همچون زیست شناسی و زمین شناسی و جانورشناسی و دیر شناسی به خصوص داروینیسیم و اصل تکاملی انواع و لذا کهنه و ارتجاعی دانستن اصول ثابت دین و اخلاق.
3. لیبرالیسم و آزادی فردی، اجتماعی و اقتصادی و رهایی از همه قیود دینی، اخلاقی و دولتی را اساس اندیشه خود دانسته و بر این مبنا از اقتصاد و تجارت آزاد و نظام سیاسی مبتنی بر آزادی های فردی در همه ابعاد حمایت می کنند لذا سکولاریسم و کاپیتالیسم از لوازم لاینفک اندیشه فراماسونری است.
4. اعتقاد به نظام رفرمیسم و اصلاحات و مخالفت با نظام انقلابی و اصول گرا.
5. مخالفت با هویت و اصالت ملی و اعتقاد به کاسموپولیتیسم متکی بر نهان روشی مخفی کاری.
6. مخالفت با هرگونه تعصب دینی، اخلاقی و ملی و اعتقاد به تساهل و تسامح.

7. اعتقاد به جمیع باورهای ناشی از اندیشه های اومانیستی و جمع و تألیف و پیوند همه آنها با یکدیگر. به هر حال استیلاي جهانی امپریالیسم، قلع و قمع نهضت های آزادی بخش و استقلال طلب با شعارهای فریبنده اومانیستی همچون حقوق بشر، برادری، برابری، آزادی، صلح جهانی و غیر تحت لوای سازمانها و بنگاه های بشر دوستانه جهانی و بین المللی مهمترین اهداف فراماسونری را تشکیل میدهد.

فراماسونری از لحاظ تشکیلات و سازماندهی بر دو گونه است مخفی و آشکار، اساس تشکیلات و سازماندهی و اعضای آن کاملاً مخفی و پنهان است اما تشکیلات علنی آنها که دارای فعالیت رسمی نیز هستند تحت پوشش های جذاب مؤسسات خیریه، فرهنگی، هنری، تفریحی، علمی و ادبی و معنوی و نظایر اینها اداره می شوند مانند جمعیت برادری جهانی، کلوپ روتاری، باشگاه لائیز، جمعیت تسلیح اخلاقی، که هر یک چندین جمعیت، گروه و باشگاه دیگر را مدیریت می کرده اند.

در ایران اولین محفل یا لژ فراماسونری را میرزا ملکم خان برپا نمود و پس از او لژهای گوناگون اروپایی و آمریکایی و مصری فعالیت می کردند و با پیروزی انقلاب اسلامی شکوهمند ملت مسلمان ایران به رهبری امام خمینی (ره) به این فعالیت ها پایان داده شد. اما از آنجایی که نهان روشنی اساس کار فراماسون ها است و معمولاً تشکیلات علنی آنها است که کشف و منحل می شود و یا تغییر هویت و تغییر نام پیدا می کند بعید نیست اکنون نیز فعال باشند و حتی تشکیلات علنی و رسمی کشف نشده داشته باشند. به هر حال عملکرد یهودیت جهانی و صهیونیسم بین المللی و فراماسونری دارای لایه های پنهان و مخفی فراوانی است و در اصل نفاق حقیقی صفت این ها است و منافقان واقعی این ها هستند، آری اندیشه و نظام حاکم بر جهان اندیشه و نظام نفاق است پوست عوض کردن، چهره عوض کردن، عمل کردن و عقیده داشتن، عقیده داشت و عمل نکردن، وعده دادنهای پوچ، اولویت دادن به منفعت، قربانی کردن حقیقت، ایجاد یأس و دلهره و بدبینی، رواج پوچگرایی، نفی ارزش های ثابت عقیدتی و اخلاقی، بی وفایی، فریبکاری، دوست را دشمن معرفی کردن و دشمن را دوست جلوه دادن از شگردهای فراماسونری است لذا کمونیسم را ایجاد کرده، صهیونیسم را بوجود آورده، بعضی از فرقه های صوفیه را تحت پوشش داشته، بسیاری از سیاستمداران، علما و دانشمندان، شاهان و شاهزادگان، رؤسای جمهوری وزرا، وکلا، تجار و سرمایه داران و روحانیون ادیان را جذب و در مسیر اهداف پلید خود هدایت کرده اند

و به فرقه سازی های سیاسی، مطبوعاتی، حزبی و مذهبی دست زده اند. بهائیت مصداق آشکار این مدعا می باشد. بهائیت همچون سازمانی جهانی است که مرکز آن در اسرائیل است و تمامی تعالیم، سنن و سمبل های آن از یهودیت گرفته شده است. به طوری که برخی بهائیت را فراماسونری دینی گفته اند که تعالیمش ترکیبی است از سنن یهودیت و ماتریالیسم که هم داعیه جهان شمولی و جهان وطنی دارد و هم با اسلام و مسیحیت ضدیت دارد و همبه آزادی از قید شریعت و اخلاق معتقد است. پس تعجب آور نیست که ظهور سیدعلی محمد باب و تأسیس اولین لژ فراماسونری ایران در یک عصر بوده است، عصر مشروطیت، عصر ناصرالدین شاه و تأثیر و دخالت همه اینها در امور مختلف سیاسی و اقتصادی و فرهنگی ایران تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی ایران همچنان ادامه داشته است و جالب این که برخی از بهائیان در ایران عضو برجسته ساواک بوده اند و برخی در تشکیلات جاسوسی اسرائیل عضویت داشته اند. به هر حال فراماسونری در ایران کانون تجمع همه گروههای افراد و احزابی بوده است که با هویت مستقل و اصیل ایرانی و اسلامی مخالف بوده و با آن مبارزه سیاسی و فرهنگی داشته اند از جمله طرفداران انگلیسی اروپا، آمریکا، بهائیان، فراماسونها، سوسیالیست های کمونیستها، ناسیونالیست های طرفدار ایران باستان و آته ئیستها و دئیست ها را می توان در این زمینه معرفی کرد و آنچه همه اینان در آن مشترکند عبارتست از عدم استقلال ایران، عدم اصالت هویت اسلامی ایرانیان، حرمت شکنی، قداست زدائی، مرزشکنی، ایجاد تردید در اصالت ها، ایجاد شک در اعتقادات و ایجاد تردید در اخلاقیات و قوانین از جمله اهداف محوری تشکیلات مخفی و جاسوسی فراماسونری است، آنان وظیفه دارند از هر چیزی تفسیر لیبرالیستی به عمل آورند تا بهت و شآن و حرمت آن چیز شکسته شود و مطبوعات کشورها مهمترین ابزار اجرای این وظیفه هستند.

یهود از قرن اول میلادی که تلمود را نوشت آن را همچون سپری برای حفظ خویش قرار داد، تلمود آرمان یهود و دنیای یهود است. اسطوره قوم برگزیده، تمجید از عصر داود و سلیمان عامل امید یهود به بقای خود شد، بخصوص اینکه یهودیان بهترین ایام خود را در پناه دولت عباسی عراق، ایوبی مصر و اموی اندلس و مغرب به امنیت و آسایش سپری کردند و پس از صدها سال پراکندگی و تعقیب و گریز در کشورهای اروپایی با شروع جنگ های صلیبی و مبارزه با قلمرو پاپ به تدریج وارد عصر جدید شدند



و در حوادثی نظیر سلطه انگلستان، فروپاشی عثمانی و انقلاب فرانسه و روسیه و آمریکا شرکت کردند و در همه این حوادث دستهای پنهان و ناپنهان صهیونیسم و فراماسونری فعال بوده است.

بدانیم تا بهتر بیندیشیم:

1. دکترین صهیونیسم را تئودور هرتزل در سال 1882 میلادی طراحی کرد و در سال 1894، آن را در کتاب دولت یهود مدون ساخت و در اولین کنگره صهیونیست جهانی که در شهر بال سوئیس در سال 1897 تشکیل شد اجرای آن را شروع کرد، در این کنگره این تصمیمات گرفته شد:

الف) تأیید و توصیف حکومت در اجرای مطلقه یهود.

ب) نبرد و جنگ برای اطمینان یهودیان در تحقق حکومت مطلقه.

ج) پیشگویی جدی در اجرای نقشه یهود در فلسطین که پل ارتباطی سه قاره اروپا، آسیا و آفریقا است و در نزدیکی خلیج فارس و تنگه سفر و تنگه دار دانیل و کانال سوئز واقع شده است.

2. ظهور و تقویت صهیونیسم علل گوناگونی دارد که علاوه بر تلاش یهودیان چون دیزرائیلی، هرتزل، روچیلد و دیگران می توان به این موارد نیز اشاره کرد:

الف) رقابت های استعماری و منافع انگلستان در قرون شانزدهم، هفدهم، هجدهم و نوزدهم میلادی. ب) سابقه تاریخی و مذهبی فلسطین برای یهودیان، مسیحیان و مسلمانان به علل گوناگون

ج) تلاش سرمایه داری و ناسیونالیسم یهود و آلت دست شدن یهودیان برای تحقق منافع اروپا به خصوص با توجه به نفوذ استعمار انگلستان آن دوران در آفریقا، مصر، هندوستان و ایران و رقابت های دولت های استعمارگر و اشغالگر برده دار و برده فروش.

4. اعتقادات اساسی صهیونیسم:

الف) برگزیده بودن قوم یهود به عنوان فرزندان و دوستان خدا.

ب) بازگشت یهودیان به سرزمین موعود و احیای مجدد حکومت داود و سلیمان.

ج) بهره گیری کامل از خشونت توراتی و تلمودی.

د) تحقق بخشیدن به آرمان توسعه قلمرو ملت اسرائیل از نیل تا فرات.

4. آرمانهای صهیونیسم:

الف) تشکیل اسرائیل بزرگ به پایتختی بیت المقدس به قوه قهریه و خشونت کامل.

ب) توسعه ارضی و عدم خروج از سرزمین های اشغالی.

ج) توسعه شهرکهای صهیونیستی در مناطق اشغالی.

د) مخالفت و ممانعت جدی از تشکیل هرگونه حکومت فلسطینی.

ه) -مخالفت با صلح مبنی بر باز پس دادن سرزمین های اشغالی.

و) فراخوانی یهودیان از سراسر جهان بسوی اسرائیل برای تشکیل اسرائیل بزرگ.

ز) تحقق صلح با همسایگان به شرط پذیرش حکومت اسرائیل بزرگ و تحقق امنیت آن.

5. طرق اعمال نفوذ صهیونیسم:

الف) در اختیار داشتن انحصاری آژانس ها و بنگاه های خبری، مطبوعات و وسایل ارتباط جمعی و بزرگترین کمپانی های فیلمسازی.

ب) تسلط بر منابع مالی و اقتصادی جهان و مهمترین بانک ها و کارتل ها و تراست های جهان.

ج) تسلط و نفوذ کامل در تشکیلات، محافل و لژهای فراماسونری در سراسر جهان.

د) استفاده از شبکه های جاسوسی جهانی.

ه) برخورداری از تسلیحات اتمی.

و) بهره مندی از علم و تکنولوژی.

ز) تسلط و نفوذ در مجامع جهانی و بین المللی و تمامی تشکیلات سازمان ملل متحد.

6. مهمترین ابزارهای فرهنگی صهیونیسم:

الف) چهار بنگاه خبرگزاری جهان قطعا در کنترل صهیونیسم و در اختیار منافع سلطه گران اروپایی و آمریکایی است که عبارتند از: 1.

خبرگزاری رویتر، 2. خبرگزاری فرانسه، 3. خبرگزاری آسوشیتدپرس، 4. خبرگزاری یونایتدپرس)

ب) سلطه بر شبکه های رادیو تلویزیونی (N.B.C ، C.B.S ، A.B.S)

ج) نفوذ بر شرکت های مطبوعاتی وال استریت جورنال، نیویورک تایمز، واشنگتن پست، نیوزویک، تایم، لایف،

تایمز میروور، هرالدتریبیون، مک گروهیل.



د) تسلط بر کمپانی های تولید فیلمهای سینمایی، تلویزیونی، کارتون های کودکان، اسباب بازی، مجامع ورزشی و تفریحی و اخیرا سلطه بر تولیدات کامپیوتری و ماهواره.

به راستی سود ناشی از این همه تولیدات متنوع رادیویی، تلویزیونی، سینمایی، کامپیوتری و ماهواره‌های از آن چه کسانی است؟ قطعا یهودیان همچون مورگان ها و راکفلرها و همانهایی که بیش از 80 درصد تمامی هالیود را در اختیار دارند. به راستی پیام فکری و فرهنگی این رسانه ها چیست؟ قطعا تبلیغ جهان شمولی فرهنگ اباحیگری غرب، قطعا نفی فرهنگ خودی ما شرقی های ما ایرانی ها و ما مسلمان ها و ما شیعیان، قطعا تحقیر فرهنگ های غیر غربی، تخدیر، تحمیق، سرگرمی و غفلت، غفلت از جنایات اسرائیل غاصب و اشغالگر، غفلت از آرمان های امام راحل و شهدای بزرگوار، غفلت از قرآن و پیام امامت و خدایی ناکرده رسیدن به مرحله تجزیه و مسخ فرهنگی، پس خطر صهیونیسم جدی است و بقول جلال آل احمد (راستش را بخواهید صهیونیسم است که خطرناک است چرا که پشت سکه نازیسم و فاشیسم است و به همان طریقه می رود) و به فرمایش استاد شهید علامه مطهری (ره): (اینها ضمن این که نژاد باهوش و متقلب دنیا هستند همیشه دستشان روی شاهرگهای اقتصادی و شاهرگهای فرهنگی جامعه بشریت است الان خبرگزاری های دنیا بدست یهود می چرخد. زیرا خبرگزاری یکی از شاهرگهای بسیار حساس است. برای این که قضایا را تا حدی که برایشان ممکن است به آن نحو که دلخواه خودشان هست به دنیا تبلیغ کنند و برسانند. اصولا در هر مملکتی اگر بتوانند شاهرگ ها را اشغال می کنند و مطبوعات و وسائل ارتباط جمعی را می گیرند و در مراکز پراپا پیدا می کنند که فکرها را به واسطه آنها می توان تغییر داد و یا شاهرگهای اقتصادی دنیا را می گیرند و اینها کارهایی است که یهود از قدیم الایام داشته و در عصر حاضر هم دارد) (1)

7. سمبل مار در صهیونیسم: سرگئی نیلوس نویسنده روسی در مقدمه ای که در سال 1905 بر کتاب پروتکل های جلسات علمای صهیونیست نوشته در مورد سمبل مار در نظر یهودیان می گوید: (مطابق سوابق و اسرار صهیونیسم در زمان سلیمان، حکمای یهود در سال 929 قبل از میلاد به این فکر افتادند که با روش صلح آمیز بر جهان غلبه کنند، این طرح سالیانی دراز مطالعه و بررسی شد و سرانجام جزئیات آن

ص: 373

آماده گردید. حکمای یهود در قرن های بعد تصمیم گرفتند آن را اجرا کنند. آنان مکاری و زیرکی مار را به عنوان سمبل قوم یهود برگزیدند چنان که رهبران قوم، سر مار باشند و عامه یهودیان، بدن مار. نام رهبران برای همیشه حتی از خود یهودیان هم مخفی نگهداشته می شود. مطابق این طرح مار، قلب ملتها نفوذ کرده دولت های غیریهودی را می بلعد و در طول سفرش مسیری دایره ای طی می کند تا سرش مجدداً به کوه صهیون در اورشلیم برسد. وقتی گردش مار پایان یافته و یک حلقه کامل بوجود آمد، تمام کشورهای اروپا در حلقه مار محصور می شوند و این به معنی محاصره سراسر دنیا است).

لازم است بدانیم به ضمیمه چاپ انگلیسی کتاب پروتکل ها مربوط به سال 1920 که توسط ویکتور مارسدن ترجمه گردیده نقشه ای هست که سیر حلقه وار مار یهودیت و در حقیقت نقشه اسرائیل بزرگ را که جزء آرمان های خیالی و پنداری صهیونیسم است نشان می دهد، مرزهای خیالی و رویایی اسرائیل بزرگ با ماری تصویر شده که سمبل و آرم صهیونیسم است و تمامی منطقه خاورمیانه را شامل می شود این سرزمین توهمی به دریای مدیترانه و دریای سرخ و خلیج فارس متصل می باشد و تمامی اردن و کویت و عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و صحرای سینا را شامل می شود. جالب است بدانیم بر روی بدن این مار، مثلث هایی رسم شده که چشم فراماسونری و سمبل یهودیت است، احتمالاً مسیر حرکت این مار بیانگر نفوذ افکار یهودیت و صهیونیسم در جهان و منطقه خاورمیانه از طریق عمال خائن و جاسوس آنها یعنی اعضای لژهای فراماسونری می باشد. (1)

### مبانی دینی جنایات صهیونیسم

دیوید بن گوریون، یکی از بانیان دولت یهودی اسرائیل در فلسطین است، وی رهبر حزب سوسیالیست (ماپای) و اولین نخست وزیر اسرائیل بوده است. خانه ای که بن گوریون در لهستان ایام کودکی را در آن گذرانده، محل تجمع تشکیلات صهیونیستی به نام (صهیونیست هاسکالا) بوده است. خلاصه اهداف این تشکیلات به شرح زیر بوده است:

ص: 374

(ما دیگر به ادامه زندگی در گتو تکیه نکنیم، مقدرات خودمان را خود تعیین کنیم و در اراضی موعود با حضور نسل برتر جهان، بر روی خاکهایی که ساکنان آن، توسط قوم یهود نابود خواهند شد، دولت جوان اسرائیل را تشکیل دهیم).

ابتدا باید یهودیان در فلسطین جمع شوند و سپس با تأسیس و راه اندازی سازمانهای مخوف تروریستی شروع به از بین برده، کوچاندن و یا اسیر نمودن صاحبان اصلی اراضی مذکور نموده، پس از آن، دولت اسرائیل را بر روی اجساد ملت بی گناه فلسطین بنا نهند.

در زمانی که هیتلر، یهودی های غیر عبرانی نژاد را قتل عام می کرد، عبرانی ها در مقام کمک سیاسی و مالی به هیتلر بر آمدند. همان طور که روزنامه آلمانی زبان اشپیگل افشا نموده است، روی کار آمدن و به قدرت رسیدن نازی ها را در آلمان، صهیونیست ها برای خود یک فرصت غیرقابل تصور و یک موفقیت بی نظیر می دانستند و از آن کمال بهره و استفاده را تا کنون برده اند.

بسیار طبیعی است، یک اسرائیلی که از بدو تولد، خود را در محیط یهودی میابد و در یک شکل بخصوص از اوان کودکی، به طور فشرده، تورات تحریف شده، تالمود و قباله تعلیم می گیرد، متدین بار آمده و اجرای احکام به اصطلاح الهی کتاب های مذکور را بدون تأمل و هرگونه شک و شبهای بر خود واجب دانسته، با وجدان آسوده وحشتناک ترین جنایات و قتل عامها را، بدون ترحم و احساس دلسوزی و به عنوان ادای فریضه دینی و با منطق عبادت کردن مرتکب می شود. افکار و عقاید انحرافی انتخاب یهود از طرف خدا به عنوان نژاد برتر، لزوم پیکار با افراد غیر یهودی و نابود کردن آنها، اطاعت از احکام خداوندی برای حصول اراضی موعود، از همان سالهای اول زندگی در مغزوی جان داده شده است. با چنین تعلیمات، تلقینات و تحریفات، بسیار بدیهی است کسی که به عنوان ادای وظیفه دینی مرتکب قتل می شود انسان های مقابل خود را به شکل حیوان می بیند و برابر آیه های تورات، بدون تأمل و تفکر، زن و مرد، پیر و جوان، کودک شیرخواره و زن حامله را به دیار عدم می فرستد.

احکام کشتار در تورات و آیات مربوط به اراضی وعده داده شده:

ارمیا، باب 49 آیه 22: (خداوند چنین می گوید: برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید).

اعداد، باب 24 آیه 8: (امتهای دشمنانش را خواهد بلعید و استخوانهای آنان را خواهد شکست و ایشان را به تیره‌های خود خواهد دوخت).

دوم پادشاهان، باب 13 آیه 17: (اهالی سوریه را، تا محو و نابودی آنان، خواهی زد).

تثویه، باب 20 آیه 3: (خدایت که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند. ایشان را هلاک خواهد کرد و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت. پس ایشان را اخراج نموده به زودی هلاک خواهی نمود چنان که خداوند به تو گفته است).

تثویه، باب 20 آیه 13/17: (جمع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمام غنیمتش را برای خود به تاراج ببر. به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امت ها نباشند چنین رفتار نما. اما از شهرهای این امت ها که یهوه خدایت تو را به ملکیت می دهد هیچ جاننداری را زنده مگذار. بلکه ایشان را یعنی حتی حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و بیوسیایان را، چنان که یهوه خدایت تو را امر فرمود است با لکل هلاک ساز).

حزقیال، باب 39، آیه 20 و 18: (گوشت بخورید و خون بنوشید. گوشتجباران را خواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید، از قوچها و برهها و گاوها که همه آنان از پروارهای شان هستند و از قربانی که من برای شما ذبح می نمایم پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید خورد تا مست شوید).

اشعیاء باب 65 آیه 12: (پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختیم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد).

اشعیاء، باب 34 و آیه 3: (و کشتگان ایشان دور افکنده می شود و عفونت لاشه های ایشان بر می آید و از خون ایشان کوهها گداخته می گردد).

میکاه، باب 5 آیه 9: (دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید).

ارمیا، باب 16، آیه 4: (به بیماری مهلک خواهند مرد، برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد، بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود).

ارمیا، باب 26، آیه 35 و 32: (ویهوه خدایت می فرماید از قومی به قوم دیگر بلا نازل خواهد شد. از چهار گوشه گیتی طوفان به پا خواهد خاست، روی زمین پر از اجساد کشتگانی خواهد شد که یهوه

خدایت آن را هلاک خواهد ساخت. برای آنان کسی ماتم نخواهد گرفت. آنها دفن نخواهند شد، بر روی زمین رها شده و تبدیل به کود خواهند شد).

ارمیا، باب 16 آیه 4: (مرگ تلخی در انتظار آنان است و به شمشیر قحط تباه خواهند شد و لاشه هایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهند بود).

ارمیا، باب 12 آیه 13: (ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین کن).

تتیه، باب 32 آیه 25: (شمشیر از بیرون و دهشت - وحشت - از اندرون، ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را، ریش سفید و شیرخواره را هلاک خواهد ساخت).

ارمیا، باب 51 آیه 23 و 19: (تو برای من کوپال و اسلحه جنگی هستی، پس از تو امت ها را خورد خواهم ساخت و از تو اربه و سوارانش را خورد خواهم کرد و از تو مرد و زن را خورد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را خورد خواهم ساخت).

ارمیا، باب 51 آیه 5 و 3: (پس از الآن برو و عمالیق را شکست داده، جمیع ما یملک ایشان را با لکل نابود ساز و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و تسترو الاغ را بکش).

اشعیا، باب 13 آیه 15: (و هر که یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد).

حزقیال، باب 9 آیه 6 و 5: (پیر و جوان، دختران نابالغ و کودکان و زنهارا به قتل رسانید و ترحم ننمائید).

اشعیا، باب 23 آیه 12: (شما از کاه حامله شده خس خواهید زائید و قومها مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آن آتش مشتعل گردد خواهند شد).

حزقیال، باب 23 آیه 25: (بینی و گوش هایت را خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد).

اشعیا، باب 26 آیه 11: (آتش، دشمنان تو را فرو خواهد برد).



اشعیا، باب 13 آیه 19 و 18 و 15: (هر که یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. اطفال ایشان نیز در پیش چشم ایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند).

یوشع، باب 13 آیه 16: (سامره - سامری ها - متحمل گناه خواهند شد زیرا به خدای خود فتنه انگیزخته است. ایشان به شمشیر خواهد افتاد و اطفال ایشان خورد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد).

دوم پادشاهان، باب 3 آیه 19: (تمامی شهرهای حصاردار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد).

پیدایش، باب 17، آیه 8 و 6: (تورا بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو پدید می آیند و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم و خدای ایشان خواهم بود).

اعداد، باب 34 آیه 1/13 : ( و خداوند موسی را خطاب کرده و گفت: بنی اسرائیل را امر فرموده به ایشان بگو، چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش، آن گاه حد جنوبی شما از بیابان صین بر جانب ادم خواهد بود و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف شرق خواهد بود. و حد شما از جنوب گردنه عقربیم دور خواهد زد و به سوی صین خواهد گذشت و انتهای آن به طرف جنوب قادش بر نیع خواهد بود و نزد حصر دار بیرون رفته تا عصمون خواهد گذشت و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده انتهایش نزد دریا خواهد بود. و اما حد غربی، دریای بزرگ حد شما خواهد بود. و حد شمالی این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید، از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید و انتهای این حد نزد صدد باشد و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش حصر عینان باشد و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید و این حد از شفام تاربله به طرف شرقی عین برود سپس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد و این حد تا به اردن برسد و انتهایش بحرالملح باشد. این

زمین بر حسب حدود به هر طرف زمین شما خواهد بود). در اصل سرزمین داخل مرزهای فوق به نام کشور کنعان در تورات مشخص گردیده است.

پیدایش، باب 15 آیه 20 و 18: (در آن روز خداوند با ابرام عهدبست و گفت: این زمین را از نهر مصر تا نهر عظیم یعنی نهر فرات به نسل تو بخشیده ام. یعنی قینان و قتریان و قدمونیان و حتیان و فرزندان و رفائیان و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیایان را).

عاموس، باب 9 آیه 12: (تا ایشان بقیه ادوم و همه امت ها را که اسم من برایشان نهاده شده، به تصرف آورند، خداوند که این آیه را به جا می آورد تکلم نموده است).

خروج، باب 23 آیه 31: (و حدود تو را از بحر قلزم تا بحر فلسطین و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم، زیرا ساکنان آن زمین را به دست شما خواهم سپرد، و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند).

تثنیه، باب 1 آیه 8 و 7: (کوچ کنید و به کوهستان آموریان و جمیع حوالی آن، از عربه و کوهستان و هامون و جنوب و کناره دریا. یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگی که نهر فرات باشد داخل شوید. اینک زمین را پیش روی شما گذاشتیم، پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید).

مزامیر، باب 135 آیه 12 و 10: (خدای ما برتر است از جمیع خدایان، کهنخست زادگان مصر را کشت که امت های بسیار را زد، و پادشاهان عظیم را کشت، (سیمون) پادشاه اموریان و (عوج) پادشاه پادشاهان و جمیع ممالک کنعان را و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود، اسرائیل). دیار کنعان، تمامی کشورهای فلسطین، اردن، سوریه، لبنان، عراق و قسمتی از ترکیه و مصر را در بر می گیرد.

پیدایش، باب 13 آیه 14: (سپس خداوند به ابراهیم گفت: اکنون چشمانت را باز کن، از همان جا که هستی به شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر، زیرا تمام این زمین را به تو و ذریت تو تا ابد خواهم بخشید).

مزامیر، باب 2 آیه 8 (امتها را به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید، ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست).

روشن است که اراضی موعود، منحصر به دیار کنعان نمی باشد. بنا به اعتقادات قوم یهود، تمام جهان به عنوان ملک و میراث، روزی به دست آنها خواهد افتاد و نحوه تصرف بلاد و چگونگی اجرای برنامه های تهاجم، قتل عام و کشتارهای فجیع و ضد بشری قوم یهود، در آیات تورات به تفصیل ذکر گشته است.

خروج، باب 20 آیه 5: (زیرا، من که یهوه خدای تو می باشم انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می گیرم).

تنیه، باب 7 آیه 2 و 1: (چون یهوه خدایت تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می روی، در آورد و امت های بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزندان و حویان و یبوسیان هفت امت بزرگ تر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید. چون یهوه خدایت ایشان را به دست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی. آن گاه ایشان را کلا هلاک کن و با ایشان عهد مبند و برایشان ترحم منما).

مزامیر، باب 137 آیه 9 و 8 (ای دختر بابل، که خراب خواهی شد خوشا به حال آن که تو را جزا دهد، خوشا به حال آن که اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره ها بزند).

اشعیا، باب 14 آیه 25: (یهوه صباوت قسم خورده می گوید. آشور را در زمین خودم خواهم کشت و او را بر کوههای خویش پامیال خواهم کرد).

صفنیا، باب 2 آیه 5: (زیرا که غزه متروک می شود و آشقلون ویران می گردد. وائل آشدود را وقت ظهر اخراج می نمایند و عقرون از ریشه کنده می شود. وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکن اند. ای کنعان، ای زمین فلسطینیان، کلام خداوند به ضد شماست و من تو را چنان هلاک می کنم که کسی در تو ساکن نشود).

تنیه، باب 32 آیه 43 و 42: (از دشمنان خود انتقام خواهید کشید، تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت و شمشیر من گوشت را خواهد خورد، از خون کشتگان و اسیران با رؤسای سروران دشمن، ای امت ها با قوم او آواز شادمانی سردهید، زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است).

ارمیا، باب 11 آیه 24 و 23: ( یهوه صبايوت چنين می گوید: اينک براي ايشان عقوبت خواهم رسانيد و جوانان ايشان به شمشير خواهند مرد و پسران و دختران ايشان از گرسنگی هلاک خواهند شد و برای ايشان بقیه ای نخواهد ماند. زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ايشان بلایی خواهم رسانيد).

صفنیا، باب 2 آیه 13: ( و شما نیز ای حبشیان، به شمشیر من کشته خواهید شد).

اشعیا، باب 11 آیه 14: ( و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده بنی مشرق را با هم غارت نموده و دست خود را بر آدوم و موآب دراز کرده بنی عمون، ايشان را اطاعت خواهند کرد).

اشعیا، باب 14 آیه 21: «برای پسرانش، سبب گناه پدران ايشان، قتل را مهیا سازيد. تا ايشان بر نخيزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربعمسکون را از شهرها بر نسازند. يهود صبايوت می گوید: من به ضد ايشان خواهم برخاست و خداوند می گوید اسم و بقیه را و نسل و ذريت را از بابل منقطع خواهم ساخت).

اعداد، باب 23 آیه 24: ( اينک، قوم مثل شير ماده بر خواهند خاست و مثل شير نر خويشتن را بر خواهد انگيخت و تا شکار را نخورد و خون کشتگان را ننوشد نخواهد خوابيد).

مزامير، باب 2 آیه 9 و 8: ( از من درخواست کن و امت ها را به ميراث تو خواهم داد و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانيد. ايشان را با عصای آهنين خواهی کشت، مثل کوزهی کوزه گر آنها را خرد خواهی نمود).

ارمیا، باب 51 آیه 20 و 19: ( يهوه صبايوت به ذات خود قسم خورده است که من ترا از مردمان مثل ملخ بر خواهم ساخت او که نصيب يعقوب است مثل آنها نمی باشد، زیرا او سازنده تمام موجودات است. اسرائيل عصال ميراث وی است و اسم او يهوه صبايوت می باشد).

مزامير، باب 149 آیه 9 و 7 و 2: ( اسرائيل در آفريننده خود شادی کنند و پسران صهيون در پادشاه خويش وجد نمایند و شمشير دودمه در دست ايشان، تا از امت ها انتقام کشند و تأديبها بر طوايف نمایند و پادشاهان، ايشان را به زنجيره بندند و سروران ايشان را به پايبندی آهنين و داوری را که مکتوب است بر ايشان اجرا نمایند).

اشعیا، باب 24 آیه 8 و 2: ( زیرا که غضب خداوند بر تمامی امت ها و خشم وی بر جميع لشکريان ايشان است پس ايشان را به هلاکت سپرده، به قتل تسليم نموده است زیرا خداوند را روز انتقام و سال

عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود).

صفنیا، باب 3 آیه 8: (خداوند می گوید برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من این است که امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم که تمامی جهان به آتش غیرت من خواهد سوخت).

اشعیا، باب 14 آیه 26: (تقدیری که بر تمام جهان مقدر گشته این است و دستی که بر جمیع امتهای دراز شده همین است).

ارمیا، باب 1 آیه 10: (بدان که امروز تو را به امت ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی).

یوشع، باب 8 آیه 29، 24: (در واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عال در صحرا و در بیابانی که ایشان را تعاقب می نمودند، فارغ شدند و همه آنها از دشمشیر افتاده هلاک گشتند. تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند، دوازده هزار نفر بودند، یعنی تمامی مردمان عای، زیرا یوشع دست خود را که بر مزارق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عادی را هلاک کرد. لکن بهایم و غنایم آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند، موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت تا امروز باقی است و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید و در وقت غروب آفتاب یوشع فرمود تا لاش او را پایین آورده او را نزد دهنده دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است).

استر، باب 9 آیه 5: (پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده کشتند و با ایشان هر چه خواستند به عمل آوردند).

دوم تواریخ ایام، باب 36 آیه 17: (پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان، به شمشیر کشت بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد).

یوشع، باب 6 آیه 21: (هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و پیر و جوان، حتی گاو و گوسفند و الاغ همه از دم تیغ گذشتند).

داوران، باب 1 آیه 6 و 4: (و یهودا بر آمد و خداوند، کنعانیان و فرزانشان را به دست ایشان تسلیم کرد و ده هزار نفر از ایشان را در بازی کشتند و آدون بازق را در بازق یافته با او جنگ کردند و کنعانیان و فرزانشان را شکست دادند و آدون بازق فرار کرد و او را گرفتند و شستهای دست و پایش را بریدند).

داوران، باب 13 آیه 15, 31: ( چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد بر آوردند خداوند برای ایشان نجات دهنده ای، یعنی ایهود بن جیرای بنیامین را، که مرد چپ دستی بود بر پا داشت و بنی اسرائیل به دست او برای عجلون پادشاه مواب ارمغانی فرستاد و ایهود خنجر دودمی که طولش یک ذراع بود برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بران راست خود بست و ارمغان را نزد عجلون عرضه داشت و گفت: ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم. چون جمیع حاضران بیرون رفتند ایهود داخل شد و گفت کلامی از خدا برای تو دارم و دست چپ خود را دراز کرده خنجر را از راه راست کشیده در شکم عجلون فرود برد و دسته آن با تیغه اش نیز فرورفت و بنی اسرائیل را از کوه افرایم فراخواند. در آن وقت به ده هزار نفر از موایبان یعنی هر زورآور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت. بعد از او شمجرین عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت و او نیز اسرائیل را نجات داد).

از زبان حضرت داود (علیه السلام): دوم سموئیل، باب 22 آیه 38/51: (دشمنان خود را تعاقب کرده ایشان را هلاک خواهد ساخت تا دیگر برنخیزند و زیر پاهایم خواهند افتاد، زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من برخیزند در زیر در زیر من خم خواهی ساخت و دشمنان مرا منهدم خواهی ساخت. فریاد می زنند، اما رهاننده نیست. پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می کنم. و مثل گل کوچه ها پایمان میسازم. ای خدایی که برای من انتقام می کشی و برای مسیح خویش رحمت را پدید می آورد، به جهت داود و ذریت وی تا ابدالابد).

خاخام های تحریف گر تورات، احکام و فرامین مربوط به کشتار و قتل عام ها را از زبان پیغمبران بیان کرده اند. و یهودیان را به جنایات و خونریزی های بی ترحم، مکلف کرده اند.

ارمیا، باب 48 آیه 10: (ملعون باد کسی که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیر خود را از خون باز دارد).

کسانی که از خونریزی و کشتار مردم بی گناه و معصوم خودداری نمایند، با لعنت خدا تهدید شده اند. داستان خونریزی و قتل عام های گذشته قوم یهود، به طرز بیانی شده که حس غرور و مباحات قوم بنی اسرائیل را برانگیزد و این تعلیمات در گشت و کشتارهای امروزی دولت اسرائیل الگو قرار داده شده است.

تثیبه، باب 6: (خداوند این دیار را، که سنگ های آن آهن و کوه های آن مس است، به تو خواهد بخشید، تا آنها را به کار گیری و از آنها استفاده کنی).

یوشع، باب 9 آیه 21: (رؤسا به ایشان گفتند بگذارید زنده بمانند. سپس برای تمام جماعت هیزمشکنان و سقایان آب شدند).<sup>(1)</sup>

در بخش عمده ای از قرن بیستم هیچ مسأله‌های به اندازه مسأله فلسطین توجه جهان اسلام را به خود جلب نکرده است. فلسطین امروزه کانون بحران در خاورمیانه می باشد و در عین حال مسائل مربوط به آن مسأله‌ای است جهانی. عناصر مؤثر در مسأله فلسطین را نیز خود مردم فلسطین، اعراب و تمامی مسلمانان و دول بزرگ و پیروان مذاهب اسلام و مسیحیت و یهودیت و نیز عدالت طلبان و انسان دوستان و نژاد پرستان تشکیل می دهند. حضور این عوامل متضاد و متفاوت با یکدیگر در یک بحران، بیش از هر چیز نشانگر عمق و وسعت مسأله و نیز حساسیت آن است. چنانکه نه تنها پیدایش دولت صهیونیستی موجب تحولات مهمی در خاورمیانه گردیده بلکه ادامه حیات آن نیز یکی از ابعاد مهم سیاست جهانی و بین المللی گردیده است. در عین حال مسأله فلسطین را نبایستی یک مسأله‌ی واحد دانست چرا که مسائل فلسطین در طول زمان و گاه همزمان، در مجموعه ای از مسائل اعم از جنگ و صلح، اقتصاد و سیاست، حقوق بشر و نژادپرستی و متجلی شده و مکررا نیز متحول گردیده است. بدین جهت اگر چه آوارگی فلسطینی ها و تشکیل دولت صهیونیستی امر مشخص و معلوم بوده است، اما هیچگاه صورتی واحد و یکسان نداشته است. این مسأله در ابتدای تشکیل دولت صهیونیستی به انگلستان مربوط میشد و سپس به آمریکا و شوروی مربوط گشت. در بدو امر دولت اردن و سپس دیگر دول عربی

ص: 384

مدعی هدایت امور مربوط به فلسطین بودند. پس از چندی مصر و سپس سوریه مدعی هدایت امور فلسطین شدند.

فلسطینی ها خود نیز همواره هدف و روش واحدی را تعقیب نکرده اند. زمانی به امید دول عرب نشستند اما پس از چندی دریافتند که خود بایستی دست به کار شوند. آنان چند صباحی را به مهاجرت و سپس به مقاومت و روزگاری را به مبارزه نظامی می گذراندند و آن گاه به عملیات سیاسی متوسل شدند. بدینسان فلسطینی ها در این راه از افراط تا اعتدال، از گرایش به شرق تا تمایل به غرب را آزمودهاوند. فلسطینی ها از نظر شیوه و سطح زندگی نیز وضع یکسانی ندارند جمعی در فلسطین اشغالی، گروهی در اردوگاه های اردن و لبنان و جماعتی در دیگر کشورهای عربی به سر می برند. با وجود این احوال همچنان مسأله فلسطین اساس مسائل خاورمیانه را تشکیل می دهد به حدی که بدون یافتن راه حلی برای آن به نظر نمی آید که بحران خاورمیانه فروکش کند و صلحی پایدار در این منطقه برقرار شود.

### شجره خبیثه صهیونیسیم

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ (1)

صهیونیسیم به معنی جنبش بازگشت، یهودیان جهان به ارض موعود می باشد این کلمه از صهیون گرفته شده است. «صهیون» نام کوهی (تپه ای) است که در اورشلیم (بیت المقدس) واقع است و (هیکل) کاخ داود سلیمان بر روی آن بنا شده، مسجدالاقصی نیز در آنجا واقع است لذا این کوه یا تل را سمبل قرار داده و نام جنبش خود را از آن گرفته اند. سکنه قدیمی بیت المقدس (اورشلیم)، طایفه ای از کنعانیان بودند که به آنها یبوسیایان می گفتند و اسرائیلیان مأمور هلاک نمودن آنها بودند و این مأموریت از زمان یوشع آغاز گردید لیکن موفق نشدند حتی در حکومت داود نیز این امر عملی نشد و پیوسته گروهی از یبوسیایان کنعانی که عموزادگان اعراب هستند در بیت المقدس ساکن بوده اند.

ص: 385



لذا قرن‌ها پیش از بنی اسرائیل، اکثریت مردم فلسطین را کنعانیان تشکیل می‌دادند. اما واژه صهیونیسم بتدریج و به مرور زمان مفهوم حکومت دینی‌هود را پیدا کرد و اولین تشکیلات صهیونیستی در دوران تزارهای روسیه در داخل آن کشور بوجود آمد که (دوستداران صهیون) نام داشت و حتی برای نابودی حکومت تزاری روسیه هم اقداماتی را انجام داد و برجسته‌ترین یهودیان روسیه عضو این تشکیلات بودند، این تشکیلات وحشتناک و مخوف که در نیمه دوم قرن گذشته بوجود آمد اولین تشکیلاتی بود که عملاً زمینه مهاجرت یهودیان غیر فلسطینی را به فلسطین مهیا کرد. معروفترین اعضای تشکیلات (دوستداران صهیون) عبارت بودند از: 1. پدر وایزمن 2. بن گوریون 3. کیش 4. نورمن نینویچ 5. سوکولوف. این تشکیلات به تدریج حوزه فعالیت خود را به سایر ممالک اروپا و آمریکا توسعه داد.

صهیونیسم معتقد به حکومت داودی‌هودیان جهان می‌باشد و از ابزارهایی چون فراماسونری جهانی برخوردار است، جالب این که اولین پروتکل هاییهودیان که توسط نخبگان علمی صهیونیسم تهیه شده و اولین بار پس از جنگ جهانی اول به انگلیسی ترجمه گردید در اصل به زبان روسی بوده است. این پروتکل ها بیانگر آرمان استیلا یهود بر جهان است و همه محتوای آن بر گرفته از کتاب تلمود است. کتابی که سرشار است از درس خیانت و نیرنگ و خشونت و جنایت و ناسیونالیسم یهود، این است که صهیونیسم معجونی است از فاشیسم، نازیسم، ماکیاولیسم و نژادپرستی حاد و افراطی، صهیونیسم پیوسته، با ادعاهای دروغین و وعده های فریبکارانه به صحنه آمده است، پیوسته مظلوم نمایی کرده است، پیوسته پنهان کاری و مخفی کاری کرده است، خود را قربانی تروریسم، نگون بخت، قوم سرگردان و آواره خوانده، و از سویی دیگر خشونت، جنایت، ویرانی و اشغالگری را پی گرفته است، شیوه صهیونیسم مبنی بر نیرنگی است، به نام آرامسازی جلیله، عملیات حمله به لبنان را آغاز کرد، به نام تقویت نیروی دفاعی حملات وحشیانه اش را به صدا و صور و صبرا و شاتیلا سازمان داد، به نام مبارزه با خرابکاران، خون آشامی به نام آریل شارون را به صحنه آورد، و اینک تحت پوشش دروغین مذاکرات صلح چه جنایت ها که نمی‌کند؟ به طور علنی و آشکار جنبش صهیونیسم در سال 1880 شکل گرفت و اولین کنگره رسمی آنان به ریاست تئودور هرتزل در سال 1897 در شهر «بال» سوئیس برگزار شد، در سال 1917، اعلامیه لرد بالفور صادر گردید، در سال 1920 قیمومت فلسطین توسط انگلستان تحقق یافت و

در سال 1948 رسماً تأسیس دولت اسرائیل اعلام گردید و در سال 1967 بیت المقدس اشغال شد. بدیهی است که همه این حوادث نگین تاریخ بشریت پیوسته با تأیید و سکوت جامعه ملل و سپس سازمان ملل همراه بوده است و بی شک سازشکاری ها، خیانت ها و وابستگی های دولتهای عربی و مسلمان را نیز در این روند مؤثر می توان دانست. راحت طلبی ها، سست عنصری ها، قدرت طلبی ها قطعاً موجبات سکوت و سازش و تسلیم و زبونی و خیانت و حقارت را به دنبال دارد. به قول جلال آل احمد در کتاب ولایت عزرائیل: (تجربه کوبا، الجزایر و چین نشان داده که دست استعمار را فقط با تبر می توان برید نه با وعده و وعید و قول و قرار و اصول بشری و انسان دوستی!). صهیونیسم به دنبال منافع و منابع جهان است، دنیاگرایی، سودجویی و پول پرستی از اصول عقیدتی یهودیت جهانی و سازمان جهنمی فراماسونری است. قتل و غارت و خون آشامی جزء مرام صهیونیسم و نابودی غیریهودی آرمان آنان است. برتری قومی و نژادی یهود، کوشش برای ایجاد حکومت جهانی یهود و تلاش برای بازگشت همه یهودیان جهان به سرزمین موعود خصلت ذاتی صهیونیسم است. سازمانهای جهانی و بین المللی، قدرتهای بزرگ جهانی و مسیحیت از ابزارهای عملی فراماسونری است، دستگاهها خبری، سازمان های علمی و خیریه و بشر دوستانه، مراکز هنری بزرگ جهانی، مراکز ورزشی و تفریحی جهانی، مراکز عمده اقتصادی جهان همه و همه به نوعی بازوان عملی و رد پای حضور صهیونیسم و فراماسونری در سطح جهان به شمار می روند. لذا به نظر می رسد غفلت عمده بشریت در این بین، غفلت از فرهنگی صهیونیسم است، غفلت از افکار، عقاید، آمال و اخلاقیات و اهداف فراماسونری است این غفلت جهانی نیز معلول همان فرهنگ و عقاید است که بشریت را به طرق مختلف سرگرم و گرفتار کرده اند، تا سران یهودی جنگهای مکاتب جهانی و سیاستمداران و اقتصاددانهای جهانی و صاحبان تجارت های جهانی را که اکثراً دارای آرمان صهیونیسم بوده و از اعضای فراماسونری بوده شناسند.

روحیه یهودیت جهانی را باید شناخت، فرهنگ و عقاید صهیونیسم را باید مطالعه کرده، صهیونیسم و فراماسونری و پروتکل های یهود را باید درک کرد، کتاب تلمود را باید خواندن کتاب روشنائی و قباله را که عصاره تلمود و بیانگر شخصیت صهیونیسم است باید فهمید تا دانسته شود که هدف صهیونیسم فقط فلسطین نیست بلکه هدف جهانی دارند تا دانسته شود که جنگ و تروریسم سرپوشی است بر اهداف

پنهان آنان، اهدافی چون کنترل جهان، وابسته کردن جهان، هرج و مرج در جهان، دین زدایی در جهان، اخلاق زدایی در جهان، عقب نگه داشتن جهان و استعمار و استثمار جهان برآستی آیا ما مسلمین دیدگاه قرآن پیرامون بنی اسرائیل را با دقت و عبرت بررسی کرده ایم؟ آیا اندیشیده ایم و درسی گرفته ایم که چرا بیشترین آیات قرآن پس از بیان و معرفی مشرکین از نظر شأن نزول در مورد بیان و معرفی قوم یهود است؟ بدیهی است راه حل مشکلات و مصائب و فتنه ها تنها و تنها در قرآن است و تنها بشریت و از جمله ما مسلمین در پرتو تمسک علمی و عملی به قرآن می توانیم از میان مشکلات و مصائب و فتنه ها به سلامت عبور کنیم.

## برخی دیگر از صفات یهود در نگاه قرآن کریم

همانطوری که بیان شد در مورد ریشه و معنای کلمه یهود نظریاتی هست از جمله:

1. کلمه یهود از تهود به معنی تحرک گرفته شده زیرا یهودیان هنگام قرائت تورات خود را حرکت می دهند.

2. کلمه یهود از هدنا الیک به معنی توبه کردن از عبادت گوساله می باشد.

3. کلمه یهود، از یهودا فرزند چهارم حضرت یعقوب گرفته شده و یهودی منسوب به یهودا می باشد که یکی از دوازده فرزند اسرائیل که همان یعقوب است می باشد. اما بنی اسرائیل به معنای فرزندان اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب است کلمه اسرائیل به معنی بنده خدا (عبدالله) می باشد. یعقوب فرزند اسحاق و اسحاق فرزند حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) است و می دانیم که اسماعیل فرزند دیگر حضرت ابراهیم یکی از اجداد پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. کتاب مقدس یهودیان تورات است، کتابی که بر موسی (علیه السلام) نازل گردیده اما یهودیان آن را تحریف کرده اند و اینک کتابی است بشری نه الهی، سراسر خرافات و لغویات، کتابی است که بدست بشر یهودی برای بدست آوردن ثمن قلیل نوشته شده و سپس به دروغ آن را به خدا نسبت داده اند. (1)

ص: 388

بزرگترین اهانت‌ها و دروغ‌ها را به خدا و پیامبران خدا کتاب تورات روا داشته و نسبت داده است، نسبت‌های زشت، قبیح و خلاف اخلاق، خلاف توحید، خلاف عصمت و عدالت. کتاب یهودیان آنان را دنیا پرست، طمع‌ورز، بی‌رحم و دارای قساوت معرفی می‌کند. شرح‌ها و تفسیرهای گوناگونی از سوی علمای یهود در طول تاریخ بر تورات نوشته شده است که معروفترین آنها تلمود نام دارد کتابی که مملو است از آرمان‌های ضدالهی، ضدبشری و ضددینی و ضد اخلاقی یهودیان. یهودیان در پی رسیدن به اهداف نژادپرستانه و ستمکارانه خود حزبی مخفی و تشکیلاتی پنهانی را به نام (ماسیونیسیم) بوجود آوردند محل فراماسونری در قرن 17 میلادی با اهداف زیر بوجود آمد:

1. محافظت از آرمان‌های یهود در سراسر جهان 2. نابود کردن همه ادیان و حاکمیت بخشیدن به بی‌دینی در سراسر جهان از طرق مختلفی چون مکتب‌سازی، فرقه‌سازی، تبلیغات کذب و منفی، هنر بی‌هویت، روح‌اعتیاد، بی‌بند و باری اخلاقی و نابود کردن روحیه دیانت و دمیدن روح الحاد و بیدینی در همه ملت‌ها. سلطه اقتصادی، سلطه علمی و سلطه تبلیغاتی نیز از مهمترین ارکان یهودیسم جهانی است.

در کنار همه این‌ها صهیونیسم بوجود آمد که جنبشی خشن، ارتجاعی، نژادپرستانه و اشغالگرانه است و آرمان آن تأسیس حکومتی است اسرائیلی، یهودی به مرکزیت بیت المقدس که از رود نیل مصر تا رود فرات عراق را شامل می‌شود و تا کنون ده‌ها تشکیلات تروریستی جهانی مخفی در این راستا در اروپا و آمریکا و خاورمیانه وارد میدان اعمال جنایت آفرین شده‌اند، سازمان‌ها و تروریسم تشکیلاتی یهود در اکثر حوادث مهم بین‌المللی از جمله جنگ اول و دوم جهانی و سایر فجایع تا کنون نقش داشته‌اند. اصول آرمانی و اجرایی یهودیان به نام پروتکل‌های علمای صهیون مشهور است که بارها به زبان‌های مختلف نیز ترجمه شده است.

به برخی از ویژگی‌های یهود از زبان قرآن اشاره کردیم، حال به برخی دیگر از ویژگی‌های یهود را در آئینه قرآن نگاه می‌کنیم:

1. قساوت قلب و وحشی گری و درنده خوئی. (1)
2. قتل و کشتار، و در رأس همه قتل و کشتار انبیاء در نهایت سنگدلی. (2)
3. تحریف کلام الهی و جعل و کذب و دروغ در آیات الهی. (3)
4. سعی و تلاش در گمراه کردن همگان. (4)
5. آمیختن حق و باطل برای اشتباه انداختن خود دیگران و کتمان کردن و پنهان نمودن حق و حقیقت. (5)
6. مکر و خدعه و نیرنگ و تزویر با دیگران. (6)
7. ادعای دروغین ایمان در حالیکه ایمان ندارند. (7)
8. مال اندوزی و کنز و ثروت اندوزی و حرام خواری و رباخواری که قطعا بزرگترین معبود یهودیان ثروت و مال و کنز و طلا و پول و دنیا است. (8)
9. انحراف از توحید و گوساله پرستی، آن هم پس از آن همه معجزاتی که از ناحیه موسی (علیه السلام) دیدند. (9)
10. پیمان شکنی و نقض عهد و پیمان، از همان صدر اول اسلام نسبت به پیامبر اسلام و مسلمین. (10)
11. فساد اخلاقی، مهمترین عامل حیاتی قوم یهود اشاعه فساد است، قمار، بی عفتی، فیلمهای قبیح، آزادی های حیوانی، بی بند و باری اخلاقی، عدم اعتقاد به پاکی روابط حتی

ص: 390

---

1- بقره/74 و مائده/13

2- بقره/87 و بقره/91 و مائده/70

3- بقره/74 و نساء/46 و مائده/40

4- آل عمران/69

5- آل عمران/69

6- آل عمران/54

7- مائده/41

8- مائده/62 و نساء/160. 161

9- اعراف/148

10- نساء/155

در درون یک خانواده، مشروبات الکلی، مواد مخدر، تجارت انسان های فاسد و صدها عامل دیگر فساد آفرین از سوی یهودیسم جهانی ترویج می شود و هرگز از منکر نهی نمی کنند بلکه به آن امر می کنند. (1)

12. ملعون خدا و ملعون داود و عیسی بن مریم واقع شده اند. (2)

13. حریص ترین مردم نسبت به دنیا یهودیان هستند. (3)

14. دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنین و مسلمین یهودیان هستند. (4)

15. یهودیان نژاد پرست و متکبرند حتی در مقابل خدا و پیامبران خدا ایستادگی کرده اند لذا به پیامبران غیر یهودی معتقد نیستند و اسلام و مسیحیت و پیامبران آنها را به رسمیت نمی شناسند، بررسی تاریخ انبیای الهی نشان می دهد که یهودیان حضرت زکریا و حضرت یحیی (علیه السلام) را به قتل رسانده اند، به کشتن حضرت مسیح اقدام کرده اند اما موفق نشدند و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را مسموم کرده اند و بر اساس همین خوی انحصار طلبی حیوانی پیوسته به تخریب مساجد و معابد غیر یهودی پرداخته اند و حتی کتاب مقدس خود را تحریف و در عمل به مخالفت با حکم آن پرداخته اند و چون مشرکان حضرت عزیر را پسر خدا دانسته، خدا را اولیاء خدا خوانده و دروغها به خدا بسته اند. (5)

16. فتنه انگیزند و دارای کفر باطنی هستند، اختلاف انگیزند و پیوسته دروغ می گویند و به دروغ اظهار ایمان می کنند، حتی نسبت به انبیاء و بخصوص نسبت به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله). (6)

17. خداوند در قرآن به طور صریح و با تأکید از دوستی با یهود نهی می کند، پس از هر گونه دوستی، همکاری و ارتباط با یهودیان بر خلاف فرمان صریح خداوند است. (7)

ص: 391

1- مائده /79

2- مائده /78

3- بقره /96

4- مائده /82

5- بقره /79 و 30 و 75 و 211، آل عمران /78، جمعه /5

6- مائده /41 و بقره /91

7- مائده /51

18. قرآن یهود را قوم غضب شده و خریداران خشم و غضب خداوند معرفی می کند. (1)

19. یهودیان در ردیف مشرکان و منافقان و بدگمانان به خدا هستند. (2)

20. یهودیان در ردیف کافران بوده، سرکش و متعدی و تجاوزگر و طاغی هستند. (3)

21. بسیار ترسو، تن پرور و مرگ گریز و جزء حزب قاعدین هستند. (4)

22. در دین خود غلو کرده، غلوی باطل، انحراف آمیز و گمراه کنند. (5)

23. دیگران را به نیکی سفارش کرده اما خودشان را فراموش می کنند. (6)

24. بارها مسیر انحراف را پیش گرفتند اما خدا آنان را عفو فرمود. (7)

25. نسبت به حضرت موسی و جناب هارون تعرض کردند، بی ادبی کردند، عصیان نمودند و به انکار پیامبر خود پرداختند از روی عناد و لجاج و بهانه جوی های نامعقول و ایرادهای احمقانه در مقابل موسی ایستادند و از او خواستند تا خدا را به چشم آنان آشکارا نشان دهد. (8)

این است که آنان بارها به فساد در زمین پرداختند، و خدا نیز عذاب آسمانی بر آنان نازل کرد و مهر ذلت بر آنان زد لذا دائما در دلهره و اضطراب و تفرقه و خواری و ذلت هستند، برخی از آنان را خداوند به شکل بوزینه مسخ کرد، آنانی که آیات الهی را مسخ کردند، و دین خدا را تحریف کردند، آنان مطرود و مغضوب و مقهور حق واقع شدند و این سزای

ص: 392

1- بقره/61

2- نساء/116 و فتح/6

3- آل عمران/112. 110

4- انفال/16، مائده/24، جمعه/5

5- مائده/77

6- بقره/44

7- بقره/51. 52

8- بقره/55 50

آن همه گستاخی و بی ادبی و پیمان شکنی و کفر و شرک و نقض عهد و نقض شریعت الهی بوده است. (1)

آیا شایسته نیست با دقت در قرآن کریم و شناختن چهره یهودیان که سمبل آنان قارون است، اسوه و الگوی آنان سامری است، یکی سمبل زراندوزی و ثروت اندوزی و دیگری مظهر تزویر و فریب و انحراف و گمراهی و فساد و انحراف از حق، به خود آئیم که نکند ما نیز در روش زندگی خود دنیا را هدف قرار دهیم، جعل و تحریف و دروغ و شایعه و تزویر را پیشه سازیم و به خرافات و یاوه ها و افسانه ها دلخوش کنیم، آیات الهی را فراموش کنیم و عهد و پیمان دینی، مذهبی و اسلامی و شیعی خود را نقض کنیم و در برابر حق و مظاهر حق بهانه بیاوریم، اشکال بتراشیم یا معنویت و اخلاق و باطن و روح و روان خود را فراموش کنیم و ده ها بلکه صدها نکند دیگر. از جمله وحدت، اخوت، قرآن و عترت، و ولایت و عدالت و دعا و ذکر و توبه و شکر و سپاس احدیت به جهت ایمان، هدایت، تشیع، ولایت و نعمت بزرگ انقلاب اسلامی و رهبری ولایت فقیه به عنوان نیابت از امام زمان (عج) را نکند فراموش کنیم و نادیده بگیریم و فراموش نکنیم که بنی اسرائیل را جناب موسی از اسارت فرعون نجات داد اما آنان قدر و ارزش رهایی و آزادی را نشناختند و در مسیر رهایی خود چهل سال به سرگردانی طی کردند و پس از آن هم که به حکومت رسیدند پس از چندی به ذلت دچار شدند، ذلتی که هنوز هم ادامه دارد. البته بحث یهود و قرآن بسیار وسیع و گسترده است بررسی نقش یهود در تاریخ اسلام نیز خود بسیار آگاهی بخش است. که در این مختصر نمی گنجد، از سوی دیگر نقش یهود در تاریخ جهان، در دین زدائی، در تحریف مسیحیت، در اروپا و آمریکا، در حوادث جنگ جهانی اول و دوم، در فروپاشی امپراطوری عثمانی و در نهایت در حوادث پنجاه ساله اخیر خاورمیانه همه و همه ضرورت بررسی و شناسایی دارد.

ص: 393



کفار دوست دارند که شما نیز همانند آنان کافر شوید. (1)

کفار و مشرکین هیچ خیری را برای شما دوست ندارند. (2)

کفار دوست دارند که با آنان سازش کنید. (3)

کفار دوست دارند شما را منحرف کنند. (4)

کفار دوست دارند شما در رنج قرار گیرید. (5)

ای مؤمنین هرگز دشمنان من و دشمن خویش را دوست خود قرار ندهید حتی پنهانی نیز نباید با آنان دوستی کنید، این امر انحراف و گمراهی است و آنان دوست دارند که شما هم کافر شوید و از اسلام به کفر برگردید. (6)

کفار اهل کتاب از یهود و نصاری همچون مشرکان نسبت به مؤمنین حسد و کینه و عداوت دارند، لذا در عین استکبار و نژادپرستی از طریق خرافات و جعلیات و کذب و شایعات و حقایق قلب شده و کتمان شده و تحریف حقایق و از طریق عوام فریبی که شیوه فرهنگی و تبلیغی آنان است از نشر توحید و گسترش ندای حق پیوسته جلوگیری می کنند. آنان خواستار هیچ خیری برای اهل ایمان نیستند بلکه خواهان کفر و ارتجاع و عقبگرد مسلمین و یا سازش و سکوت و سستی آنان و همکاری آنان با کفار هستند لذا پیوسته سعی در غفلت مسلمین دارند، سعی در سرگرمی مسلمین دارند. روحیه نژادپرستی و انحصار

ص: 394

1- نساء/ 89

2- بقره/ 105

3- قلم/ 9

4- آل عمران/ 69

5- آل عمران/ 118

6- ممتحنه/ 2 و 1

طلبی و حسادت آنان پیوسته محرک آنها در دشمنی باطنی با مسلمین است پس مسلمین باید متوجه باشند فریب نخورند و هرگز به آنان تمایل پیدا نکنند. (1) آنان چون خودشان از نعمت هدایت و توحید بی بهره اند دوست دارند که مؤمنین نیز به کفر باز گردند. زیرا حسادت وجودشان را اشتغال کرده لذا حق را هرگز نمی پذیرند و تحمل نمی کنند هر چند برای آنان آشکار و روشن است. پس پیوسته در توطئه اند، طرح شبهات و سؤالات نا به جا، القاء و سوسه های فکری، عقیدتی، اخلاقی، عملی و اجرایی در دستور کار آنان است که با شما را به سازش و تسلیم بکشانند یا در شما تردید ایجاد کنند، بدگمانی و سوء ظن به وجود آورند اما شما تکیه و توکل و اعتماد تان را بر خدا تقویت کنید و منتظر امر و فرمان و خیر و نصرت الهی باشید که خدا بر هر کاری توانا است. (2) گروهی از اهل کتاب دوست دارند، که مسلمین هم، چون آنان در مسیر گمراهی زندگی کنند، شبیخون فرهنگی جهان استکباری غرب، توطئه های فرهنگی، مکتبی، ایدئولوژیکی، هنری، ورزشی و اقتصادی غرب نشان از خیره سری و لجاجت و حق پوشی آنان دارد. قرآن آنان را اهل کتمان حق معرفی کرده، کفر و پوشاندن حق، آن هم به شیوه - های مدرن تبلیغاتی، واژگون و تحریف و مسخ کردن حقایق موجب جهالت عمومی شده، بی خبری و تزلزل فکر و اندیشه و عقاید مردم جهان را در پی خواهد داشت. پس باید دشمن را کاملاً شناخت و فریب ظاهر متمدن و خیر خواهانه و انسان دوستی فریبکارانه او را نخورد تا از آسیب های احتمالی او در امان ماند. آنان تمایل باطنی و درونی و قلبیشان، انحراف دیگران است زیرا حيله گرند، منافق و کینه توزند و اهل تهمت و توطئه هستند. آنان خواهان ترویج انحراف اخلاقی و فکری و عقیدتی در میان مسلمانان هستند به هر شیوه ممکن، و عده دروغ، و سوسه و ایجاد تردید، اختلاف افکنی و ایجاد شکاف میان دل‌های متحد مسلمین، اظهار نظرهای منافقانه ..

ص: 395

1- بقره/105

2- بقره/109

آنان خود تحریف گران ماهر و با سابقه ای هستند، تکذیب گران خبره ای هستند، تورات و انجیل را چگونه تحریف کردند، توحید موسوی را با گوساله سامری چگونه تعویض کردند، توحید عیسوی را مگر به تثلیث فلسفی فیلون یهودی تغییر نداده اند پس اینان به آیات الهی کافرنند، حق و باطل را آمیخته و حق را می پوشانند. عالمند ولی علم به تنهایی کفایت نمی کند، بلکه علم برای انسان مستکبر ابزار استبداد و استکبار و استعمار دیگران می گردد. کعب الاحبار و کعبالاشرف و اذناب مستشرق، آنان که به نام مورخ و اسلام شناس و شرق پژوه معروفند مگر عالم نیستند پس چرا حق را نپذیرفته اند بلکه چهره حق را با فکر آلوده خود آلوده جلوه داده اند، سیمای نورانی اسلامی را به گونه ای تحریف کرده اند که کسی به آن ایمان نیاورد. مگر در صدر اسلام اسرائیلی ها را در فرهنگ روایی اسلام به جا نگذاشتند، مگر در جنگهای بزدلانه جاسوسی و نفاق افکنی و تفرقه افکنی نمی کردند مگر قرآن کریم بارها دسیسه های آنان را افشاء نکرده است.

پس بدانیم خنجرهای از پشت را چه کسانی می کشند، زودباور و ساده اندیش نباشیم، تلقین پذیر و اثر پذیر نباشیم مگر چهره ستمدیده بیش از 50 ساله فلسطین و مذاکرات و قطعنامه و دیپلماسی های کذایی در مقابل چشم ما نیست، آری خداوند در مقاطع حساس توطئه ها را آشکار می سازد به شرط بیداری فکر و دل، بشرط اعتماد و تکیه بر خدا، بشرط ایمان خالصانه، بشرط پیروی از حق و عدل و معنویت، بشرط حمایت از دین خدا، فراموش نکنیم، که دشمنان اسلام در توطئه علیه اسلام متحد هستند، در پنهان کاری استادند، و هرگز به غیر خودشان اعتماد ندارند پس ما نیز نباید به آنان اعتماد کنیم. (1) و خود ما نیز مانند آنان نباشیم دنیا طلب و حریص نباشیم، نژاد پرست و خود بزرگ بین نباشیم، فریب کار و توطئه گر و اختلاف انگیز نباشیم، از استثمار و استعمار یکدیگر بپرهیزیم، ارزش های الهی و مکتبی و دینی خود را اصالت حفاظت کنیم، دین و ارزش های دینی، انقلاب و ارزش های

ص: 396

انقلاب را ابزار ثروت و قدرت و سلطه خود بر دیگران قرار ندهیم، هرگز خلفای خودمان را توجیه نکنیم بلکه آنها را بپذیریم و اصلاح کنیم و امانتدار باشیم، مسئولیتها امانت است، انقلاب امانت است، ولایت و رهبری امانت است، امنیت و آزادی و استقلال و جمهوری اسلامی و قانون اساسی امانت است. تقوای سیاسی و اجتماعی یعنی وفای به عهد خداوند، در عمل پیرو عهد خدا باشیم، شعار زده نشویم، در همه مراحل عهد الهی را عمل کنیم. عهد الهی چیست؟ اسلام، قرآن و عترت و ولایت، انقلاب اسلامی، خون شهدا، ارزش هایی که برای آنها انقلاب شده، رهبری و ولایت، وحدت و همدلی ارکان اساسی انقلاب و دولت اسلامی همه و همه عهد الهی هستند، حقوق مردم، عدالت اجتماعی، آزادی های مشروع و قانونی، حرمت و کرامت مردم همه و همه عهد الهی هستند، تقوای الهی در این بحث یعنی وفای به این عهد و پیمان ها. اری نقض پیمان صنعت زشت یهود است، کنزواتراف و اسراف و حب دنیا و جمع حطام دنیوی و پول دوستی صفت زشت یهود است، استکبار روحی، نژادپرستی، خود بزرگ بینی، میرا دانستن خویش و اتهام و توطئه علیه دیگران صفت زشت یهود است. این قرآن بزرگترین عهد الهی در مقابل ما است، برادری، وحدت، اخوت، همدلی فرمان خداوند است، ولایت پذیری شیوه مردان خداست، عوام فریبی و توجیه بدی ها صفت علمای یهود است. نباید از مقدسات دینی وسیله بسازیم، بدعت، تحریف، التقاط، توجیه مغرضانه، قضاوت هایی که بدون انصاف است، پذیرش سخن دانشمندان بدون اعتقاد بزرگترین خطر فکری و فرهنگی است، جامعه را باید عقلانینمود، از رشد احساسی، عاطفی و هیجانی مردم جدا باید پرهیز کرد، تا همگان دشمن شناس بشوند، دوست شناس بشوند تا فریب نخورند. مگر این فریاد قرآن نیست که ای مؤمنین از بیگانگان همراز انتخاب نکنید، رازدار باشید، دشمن بدنبال تحریف افکار و اندیشه ها و اعتقادات و اخلاقیات شماست آنها رنج بردن شما را دوست دارند، بر شما فشار می آورند، از نفاق و فساد بر علیه شما استفاده می کنند، آنان بغض شما را در دل دارند، علیه شما تبلیغ می کنند، پس اسرار خود را حفظ کنید، از فتنه جوها، جاسوس ها و سادهانیش های میان

خودتان بپرهیزید، کار و دوستان و معاشران کفار قابل اعتماد نیستند پس هرگز از این امور غافل نباشید، در مقابل دشمن سازش و نرمش نشان ندهید، که اگر چنین کردید شما را به عقب بر میگرداند به سیر ارتجاعی و قهقراپی و اداری می کند. پس دوستی با کفاری که خواهان ذلت شما هستند حرام است، ممنوع است، ساده نباشید، غافل نباشید که فریب خواهید خورد، آنان هرگز دوست شما نیستند، هرگز شما را دوست نخواهند داشت زیرا آنان غیظ شما را دارند. (1) پس باید دقیق بود روحیات دشمن را شناخت، انگیزه های آنان را شناخت و دانست که آنان هرگز خیر و خوبی مؤمنین را نمی خواهند، هرگز پیشرفت و عزت و استقلال مسلمین را نمی خواهند، هرگز با شادی مؤمنین شاد نمی شوند. منافقان نیز چنین هستند و خواستار کافر شدن مسلمین هستند پس آنان را هم نباید به دوستی برگزید، زیرا دوستی آنان همانند دوستی کفار و مشرکین و یهود، دروغین و فریبکارانه است. (2)

### قدس شریف

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى» (3) سرزمین فلسطین و شهر باستانی بیت المقدس از کهن ترین مراکز روحانی و مقدس جهانی است که در تاریخ ادیان آسمانی اسلام، مسیحیت و یهود نیز پیروان این ادیان پایگاهی معتبر و مقامی بسیار شامخ دارد. در نزد مسلمانان این اهمیت دو چندان می باشد، چرا که پیش از آن که مسجد الحرام در مکه معظمه قبله مسلمانان شود، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تا حدود هفده ماه پس از هجرت به سوی مسجد الاقصی نماز می گذارد و همچنین رابطه رویداد اسراء یا معراج رسول الله (صلی الله علیه و آله) با مسجد الاقصی و قبه الصخره را در شمار اماکن متبرکه اسلامی و زیارتگاه مسلمانان قرار داد. با گسترش دامنه فتوحات اسلام، در زمان عمر

ص: 398

1- آل عمران / 119

2- نساء / 89

3- اسراء / 1

بن الخطاب خلیفه دوم، شهر قدس در سال 15 یا 16 هجری (637م) از قلمرو روم شرقی جدا شد و به تصرف سپاه اسلام در آمد. خلیفه دوم برای عقد پیمان صلح با مسیحیان، راهی آن دیار شد و پیروان دیگر ادیان در پناه اسلام حاکمیت مسلمانان را پذیرفتند. هنگام وقوع جنگهای صلیبی که مورخان آن را متشکل از 9 جنگ دانسته اند، به کرات بیت المقدس بین مسلمانان و صلیبیان دست به دست شد ولی نهایت این شهر در دست مسلمانان باقی ماند. با حضور سلاطین عثمانی و نفوذ آنان در کشورهای اسلامی، بیت المقدس نیز به تصرف آنها در آمد. این وضعیت تا سال 1917 ادامه داشت که در این سال انگلستان با همکاری نیروهای متفقین و سربازان عربی آنجا را تصرف کردند و بر اساس توافق «سایکس پیکو» با فرانسه جزو قلمرو استعماری خود محسوب نمودند. این سلطه استعماری تا زمان پیدایش صهیونیسم و بعد خروج انگلستان از سرزمین فلسطین ادامه داشت و بعد از آن، این سرزمین به تدریج زیر سلطه صهیونیست ها قرار گرفت و تا سال 1973 تمامی سرزمین فلسطین از جمله بیت المقدس به اشغال آنها در آمد.

### اهمیت اجتماعی و سیاسی بیت المقدس

بیت المقدس به جهت دارا بودن قبه الصخره، مسجد الاقصی و اماکن مقدس دیگر نزد ادیان سه گانه دنیا اسلام، مسیحیت، یهود) از اهمیت بالایی برخوردار است. بدین جهت برای دستیابی و حاکمیت بر آن در طول تاریخ، به عنوان عامل تنش زا در خاورمیانه طرح نموده اند که این امر موجب جنگهای بسیاری شده است.

2. خارج شدن بیت المقدس از بحث حاکمیت مسلمانان و ضربه حیثیتی که بدین لحاظ بر مسلمانان وارد شده است توانسته به عنوان عامل اتحاد اسلامی و نقطه اشتراک و همسویی در سیاست خارجی کشورهای اسلامی نسبت به اشغالگران آن در طول تاریخ، مطرح باشد.

3. بیت المقدس جزو سرزمین های اسلامی است که به اشغال دشمنان در آمده و بیشترین اماکن مقدس این شهر مربوط و متعلق به مسلمان ها است. همچنین این منطقه در بیشترین

دوره زمانی در طول تاریخ، تحت حاکمیت مسلمانان بوده و بیشترین و اکثریت ساکنان آن در طول تاریخ، عرب و مسلمان بودند.

4. اسامی و نام های بیت المقدس عبارتند از: بیت المُقَدَّس، قدس، قدس شریف، مدینه مقدسه و بیت المَقَدِس، و این الفاظ مختلف در نزد ادیان و فرهنگ های گوناگون حاکی از تأثیر موقعیت این شهر کهن و تاریخی بر روند صلح و دوستی و همزیستی مسالمت آمیز میان مردم از اقوام و ادیان و فرهنگ های گوناگون بوده است.

5. بیت المقدس مرکز حکومت حضرت داود و محل نزول وحی بر پیامبر بزرگوار اسلام (صلی الله علیه و آله) و همچون چهار راهی در میان شرق و غرب بوده است که باعث عبور و مرور مسافران و در نتیجه اهمیت آن بوده است این شهر به ارض موعود معروف می باشد.

6. تاریخ نشان می دهد که این شهر در طی قرون دست کم بیست بار تحت محاصره شدید واقع شده، و دوبار به دست مهاجمان به طور کلی ویران شده و بر جایش شخم زده اند. هجده بار ساختمان شده، سه بار معبد آن بازسازی و مرمت شده و مردمش شش بار وادار به تغییر دین و مذهب شده اند.

### اهمیت مذهبی و دینی و اعتقادی بیت المقدس

«سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (1): (پاک و منزّه است خدایی که بنده اش را در یک شب از مسجدالحرام به مسجد اقصی که گرداگردش را پر برکت ساختیم برد، تا آیات خود را به او نشان دهیم، او شنوا و بیناست). مسجدالاقصی علاوه بر این که خود، سرزمین مقدسی است اطراف آن نیز سرزمین مبارک و پربرکتی است و این ممکن است اشاره به برکات ظاهری آن باشد چون بیت المقدس در منطقه ای سرسبز و خرم و مملو از درختان و نهرهای آب های جاری و آبادیها واقع شده

ص: 400

است و نیز ممکن است اشاره به برکات معنوی آن باشد زیرا این سرزمین مقدس در طول تاریخ کانون پیامبران بزرگ خدا و خاستگاه نور توحید و خدا پرستی بوده است. در میان دانشمندان اسلام این مشهور و معروف است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به هنگامی که در مکه بود در یک شب از مسجد الحرام به مسجد اقصی در بیت المقدس به قدرت پروردگار آمد و از آنجا به آسمانها صعود کرد و آثار عظمت خدا را در پهنه آسمان مشاهده نمود و همان شب به مکه بازگشت. و نیز مشهور و معروف آن است که این سیر زمینی و آسمانی را با جسم و روح توأم انجام داد. در اهمیت مذهبی و دینی بیت المقدس همین بس که این شهر برای پیرامون هر سه دین ابراهیمی مقدس است. قبله یهود بیت المقدس است و رو به آن نماز می خوانند. قبله نصاری به طرق مشرق است و رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز مدت سیزده سال در مکه و مدتی در مدینه به طرف بیت المقدس نماز خواند سپس به طرف کعبه برگشت. تغییر قبله یکی از کارهای بس مهم بود مخصوصاً که آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) اکثر زمان رسالت را به قبله اول نماز خوانده بود، آن حضرت جمعاً چهارده سال و پنج ماه به طرف بیت المقدس نماز خوانده است.

بیت المقدس یک بار در زمان داود و سلیمان ساخته شد و نخستین کسی که بر بنی اسرائیل هجوم آورد و بیت المقدس را ویران کرد، بخت النصر، پادشاه بابل بود و هفتاد سال بیت المقدس به همان حال باقی ماند. تا اینکه سرانجام کوروش پادشاه هخامنشی ایران، بابل را تسخیر کرد و یهودیان را نیز آزاد کرد. در نتیجه یهودیان بیت المقدس را نوسازی کردند.

دومین کسی که بر یهودیان هجوم برد و به تخریب بیت المقدس پرداخت قیصر روم، اسپانوس بود، وی وزیر خود طیطوس یا طرطوز را مأمور این کار کرد. این حادثه حدود یکصد سال قبل از میلاد رخ داد. بیت المقدس در عصر خلیفه دوم به دست مسلمانان فتح شد و از هر جهت رو به آبادانی و رشد گذاشت. عمر در محل هیکل سلیمان مسجد اقصی



را بر پا ساخت. نقل است که، پیش از این که حضرت سلیمان هیکل و معبد یهودیان را بنا کند یعنی در محل فعلی مسجد الاقصی، پیروان حضرت یحیی که به صابئین معروفند، در همین محل تمثال ستاره زهره را نصب کرده بودند.

باید دانست که بنای قبه الصخره که منتهی الیه اسراء پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد، یکی از معظم ترین بناهای قرون اول هجری و نمونه ای از شکوه تمدن اسلامی به شمار می رود. آن چه فعلا- به نام مسجد الاقصی معروف است کنیسه ای بوده که در سال 550 میلادی به نام مریم عذرا ساخته شده بود و توسط مسلمین به صورت مسجد درآمد که در جنگ های صلیبی ویران گردید و سرانجام توسط صلاح الدین ایوبی تجدید بنا شد. (1)

ص: 402

---

1- اعلام قرآن ص 595 و 593 و تفسیر نمونه ج 12، ص 270 و تاریخ اورشلیم (بیت المقدس) ص 242 و قاموس قرآن ج 5، 227 و 226

## فصل هفتم: تشبیهات و مثال های قرآن

اشاره

ص: 403



مثال های مناسب نقش فوق العاده حساس و غیر قابل انکاری برای روشن ساختن حقایق و دلنشین کردن مطالب مختلف دارد، گاه می شود ذکر یک مثال مناسب آن چنان راه را نزدیک و میان ترمی کند که زحمت استدلال فلسفی زیادی را از دوش گوینده و شنونده بر می دارد و مهمتر این که برای تعمیم و گسترش مطالب پیچیده علمی در سطح عموم راهی جز استفاده از مثال های مناسب نیست. نقش مثال را در خاموش کردن افراد لجوج و بهانه گیر نیز نمی توان انکار کرد. به هر حال تشبیه «معقول» به «محسوس» یکی از طرق مؤثر تفهیم مسائل عقلی است، البته مثال باید مناسب باشد و گر نه گمراه کننده و به همان اندازه خطرناک و دور کننده از مقصد خواهد بود. روی همین جهت در قرآن به مثال های زیادی برخورد می کنیم که هر یک از دیگری جالب تر و شیرین تر و مؤثرتر است، چرا که قرآن کتابی است برای همه انسانها در هر سطح و هر پایه ای از تفکر و معلومات، کتابی است در نهایت فصاحت و بلاغت. (1) از آن جا که قرآن یک کتاب انسان سازی و تربیت است در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال می شود و گاهی موضوعاتی را که آغاز و انجامش، سالها طول می کشد در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد. بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یکصد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست. اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان که در چند ماه خلاصه

ص: 405

می شود (از تولید و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی) در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آئینه شفاف بیند. (1)

البته به هیچ وجه لزومی ندارد که اصرار به وجود همه مثال ها و تشبیهات در خارج داشته باشیم، تشبیهات زیادی در زبانهای مختلف داریم که اصلا وجود خارجی ندارد. مثلا- می گویم: قرآن همچون آفتابی است که غروب ندارد (در حالی که می دانیم آفتاب همیشه غروب دارد) و یا این که هجران من همچون شبی است که پایان ندارد، (در حالی که هر شبی پایان دارد).

به هر حال از آنجا که هدف از تشبیه مجسم ساختن حقایق و قرار دادن مسائل عقلی در قالب محسوس است، این گونه تشبیهات هیچ گونه مانعی ندارد، بلکه کاملا دلنشین و مؤثر و جذاب است. (2)

نقش مثال در توضیح و تفسیر مباحث، نقش انکارناپذیری است و به همین دلیل در هیچ علمی بی نیاز از ذکر مثال برای اثبات حقایق و روشن ساختن و نزدیک نمودن آنها به ذهن نداریم، گاه می شود یک مثال بجا که درست هماهنگی و منطبق با مقصود است، مطلب را از آسمان به زمین می آورد و برای همه قابل فهم می سازد.

1. مثال، مسائل را حسی می کند، از آنجا که انس انسان بیشتر با محسوسات است و حقایق پیچیده عقلی از دسترس افکار نسبتا دورتر است، مثال های حسی آنها را از فاصله دور دست نزدیک می آورد و در آستانه حس قرار می دهد و درک آن را دلچسب و شیرین و اطمینان بخش می سازد.

2. مثال، راه را نزدیک می کند، گاه می شود که برای اثبات یک مسأله عمیق منطقی و عقلانی باید انسان به استدلالات مختلفی متوسل گردد، که باز هم ابهام اطراف آن را گرفته است ولی ذکر یک مثال روشن و کاملا هماهنگ با مقصود چنان راه را نزدیک می سازد که تأثیر استدلال ها را افزایش می دهد و از ضرورت استدلالات متعدد می کاهد.

3. مثال، مسائل را همگانی می سازد، بسیاری از مباحث علمی است که در شکل اصلی خود تنها برای خواص قابل فهم است و توده مردم استفاده چندانی از آن نمی برند ولی هنگامی که با مثال آمیخته و به این

ص: 406

---

1- تفسیر نمونه، ج 8، ص 264 و 265

2- تفسیر نمونه، ج 10 ص 334

وسيله قابل فهم گردد مردم در هر حد و پايه ای از علم و دانش باشند از آن بهره می گیرند، بنابراین مثال ها به عنوان یک وسيله تعمیم علم و فرهنگي کاربرد غير قابل انکاری دارند.

4. مثال، درجه اطمینان به مسائل را بالا می برد، کلیات عقلي هر قدر مستدل و منطقی باشند مادام که در ذهن هستند اطمینان کافی نمی آفریند، چرا که انسان همواره اطمینان را در عینیت جستجو می کند، مثال به مسائل ذهنی عینیت می بخشد و کاربرد آنها را در عالم خارج روشن می سازد.

5. مثال، لجوجان را خاموش می سازد، بسیار می شود که ذکر کلیات مسائل به صورت مستدل و منطقی برای خاموش کردن یک فرد لجوج کافی نیست، اما هنگامی که مسأله در قالب مثال ریخته شود راه را چنان بر او می بندد که دیگر مجال بهانه گیری برای او باقی نمی ماند. (1)

بعضی ایراد می گیرند که چگونه ممکن است، خدایی که آفریننده زمین و آسمان است به عنکبوت و مگس و حشرات و مانند این ها مثال بزند. قرآن در پاسخ این افراد می گوید: این ها مثال هایی است که ما برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند. (2)

اهمیت و ظرافت مثال در بزرگی و کوچکی آن نیست، بلکه در انطباق آن بر مقصود است، گاه کوچک بودن یک مثال بزرگترین نقطه قوت آن است. مثلاً هنگامی که سخن از تکیه گاه های سست و بی اساس است، باید مثال را از تار عنکوبت انتخاب کرد که بهتر از هر چیز می تواند این سستی و ناپایداری و عدم ثبات را منعکس کند، این عین فصاحت و بلاغت است. این جاست که می گوید تنها عالمان هستند که ریزه کاری های مثال های قرآن را درک می کنند. (3)

### تشبيه و مثال های قرآن کریم

### تشبيه ایمان و کفر به نور و ظلمت

خداوند ولی و سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند، آنها را از ظلمت به سوی نور بیرون می برد،

ص: 407

---

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 173 و 174

2- عنکوبت/43

3- تفسیر نمونه، ج 16، ص 281

اما کسانی که کافر شدند اولیای آنها طاغوت می باشد که آن ها را از نور به سوی ظلمت ها بیرون می برد، آنها اهل آتش اند و همیشه در آن خواهند بود. (1)

تشبیه ایمان به نور و کفر به ظلمت رساترین تشبیهی است که در این مورد به نظر می رسد و در این آیه بیان شده است، نور منبع حیات و همه برکات و آثار حیاتی و سرچشمه رشد و نمو و تکامل و جنبش و تحرک است، نور آرام بخش و مطمئن کننده و آگاه کننده و نشان دهنده است در حالی که ظلمت رمز سکوت و مرگ، خواب و نادانی، ضلالت و وحشت می باشد. (2)

### تشبیه ایمان به نور

الر، این کتابی است که بر تو نازل کردیم تا مردم را از تاریکی های شرکت به سوی روشنایی ایمان بفرمان پروردگارشان در آوری، به سوی راه خداوند عزیز و حمید. (3)

با توجه به این که نور لطیف ترین موجود جهان ماده است و سرعت سیر آن بالاترین سرعتها و آثار و برکات آن در جهان ماده بیش از هر چیز دیگر است، به طوری که می توان گفت: سرچشمه همه مواهب و برکات مادی نور است. روشن می شود که تشبیه ایمان و گام نهادن در راه خدا، به آن تا چه اندازه پر معنی است. نور مایه جمعیت و ظلمت عامل پراکندگی است، نور نشانه زندگی و ظلمت نشانه مرگ است. (4)

### تشبیه مؤمنین و غیر مؤمنین به بینا و شنوا و نابینا و کر

الف) حال این دو گروه (منکران و مؤمنان) حال نابینا و کر و بینا و شنوا است، آیا این دو همانند یکدیگرند؟ آیا فکر نمی کنید؟ (5) آنها که بر اثر لجاجت و دشمنی با حق و گرفتار بودن در چنگال تعصب و خودخواهی و خود پرستی، چشم و گوش حقیقت بین را از دست داده اند هرگز نمی توانند حقایق مربوط به عالم غیب و اثرات ایمان و

ص: 408

1- بقره/257

2- تفسیر نمونه، ج 2، ص 10

3- ابراهیم/1

4- تفسیر نمونه، ج 10، ص 265

5- هود/24

لذت عبادت پروردگار و شکوه تسلیم در برابر فرمان او را درک کنند، این گونه افراد به کوران و کرانی می مانند که در تاریکی مطلق و سکوت مرگبار زندگی دارند، در حالی که مؤمنان راستین با چشم باز و گوش شنوا هر حرکتی را می بینند و هر صدایی را می شنوند و با توجه به آن راه خود را به سوی سرنوشتی سعادت آفرین می گشایند. (1)

ب) هرگز نابینا و بینا مساوی نیستند، همچنین کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند با بدکارانیکسان نخواهند بود، اما کمتر متذکر می شوید. (2)

نابینا همان آدم نادان و بی خبری است که پرده های کبر و غرور بر چشمش افتاده و اجازه درک حقایق را به او نمی دهد، به همین جهت گرفتار خطا و گناه می شود، و بینا کسی است که در پرتو نور علم و استدلالات منطقی، حق را مشاهده می کند و به موقعیت و قدر خویش واقف است و آلوده گناهن می شود. ایمان و عمل صالح چشم دل را بینا می کند، کفر و اعمال زشت، آدمی را نابینا می سازد و حس تشخیص را از باطل از او می گیرد. (3)

دو مثال برای مؤمن و کافر

خداوند مثالی زده: برده مملوکی را که قادر بر هیچ چیز نیست و انسان با (ایمانی) را که رزق نیکو به او بخشیده است و او پنهان و آشکار از آن چه خدا به او داده انفاق می کند، آیا این دو نفر یکسانند؟ شکر خدا را است، ولی اکثر آنها نمی دانند. و خداوند مثالی (دیگر) زده است: دو نفر را که یکی از آن دو گنگ مادر زاد است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد، او را به سراغ هر کاری بفرستد عمل خوبی انجام نمی دهد، آیا چنین انسانی با کسی که امر به عدل و داد می کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟ (4) در نخستین مثال، قرآن کریم، مشرکان را به برده مملوکی که توانایی هیچ چیز را ندارد و مؤمنان را به

ص: 409

---

1- تفسیر نمونه، ج 9، ص 67

2- مؤمن/58

3- تفسیر نمونه، ج 20، ص 141

4- نحل/75 و 76



انسان غنی و بی نیازی که از امکانات خود همگان را بهره مند می سازد تشبیه می کند.

دگر بار مثال گویای دیگری برای بندگان بت و مؤمنان راستین می زند و آنها را به ترتیب به گنگ مادر زادی که در عین حال برده و ناتوان است و یک انسان آزاده گویا که دائماً به عدل و داد دعوت می کند و بر صراط مستقیم قرار دارد تشبیه می نماید.

مقایسه این دو گروه (مؤمن و کافر) بیانگر فاصله زیادی است که در میان طرز فکر بت پرستی و خداپرستی وجود دارد و روشن کننده تفاوت این دو برنامه و پرورش یافتگان این دو مکتب است. (1)

چند مثال جالب برای مؤمن و کافر

نابینا و بینا هرگز مساوی نیستند، و نه ظلمتها و روشنایی، و نه سایه (آرامبخش) و باد داغ و سوزان، و هرگز مردگان و زندگان یکسان نیستند. خدا پیام خود را به گوش هر کس بخواهد می رساند و تو نمی توانی سخن خود را به گوش آنها که در قبر خفته اند برسانی. (2) در این آیات کافر به نابینا و مؤمن به بینا تشبیه شده، کافر به ظلمت و باد داغ و سوزان و مرده و مؤمن به نور و سایه آرامبخش و زنده.

تاریکی عامل سکون و رکود و انواع خطرات است اما روشنایی منشاء حیات و زندگی و حرکت و جنبش و رشد و نمو و تکامل می باشد. مؤمن در سایه ایمانش در آرامش و امن و امان به سر می برد، اما کافر به خاطر کفرش در ناراحتی و رنج می سوزد. مؤمنان زندگانند و دارای تلاش و حرکت و رشد، شاخه برگ، گل و میوه دارند، اما کافر همچون چوب خشکیده ای است که نه طراوتی، نه برگی، نه گلی و نه سایه ای دارد و جز برای سوزاندن مفید نیست. کسانی که بر اثر اصرار در گناه و غوطه ور شدن در تعصب و عناد و ظلم و فساد. روح انسانی خود را از دست داده اند مسلماً آمادگی پذیرش دعوت الهی را ندارند آنان چون مردگانی در قبر خفته اند. (3)

ص: 410

1- تفسیر نمونه، ج 11، ص 326 تا 328

2- فاطر 19/ و 20 و 21 و 22

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 229 تا 231

## تشبیه کافران به افتادگان و مؤمنان به راست قامتان

آیا کسی که به رو افتاده حرکت می کند به هدایت نزدیک تر است یا کسی که راست قامت در صراط مستقیم گام بر می دارد؟(1)

طبق آیات قبل این سوره در مورد کافران و مؤمنان در این آیه قرآن کریم به بیان وضع و حال آنان پرداخته است. در این آیه افراد بی ایمان و ظالمان لجوج مغرور به کسی تشبیه شده اند که از جاده های ناهموار و پر پیچ میگذرد در حالی که به رو افتاده و با دست و پا، یا سینه حرکت می کند، نه راه را به درستی می بیند و نه قادر بر کنترل خویش است، نه از موانع با خبر است و نه سرعتی دارد. کمی راه می رود و درمانده می شود. و مؤمنان را به افراد راست قامتی تشبیه می کند که از جاده ای هموار و صاف و مستقیم، با سرعت و قدرت و آگاهی تمام به راحتی پیش می رود.(2)

## تشبیه کافران به آل فرعون

الف - عادت کافران همچون عادت آل فرعون و کسانی که پیش از آنها بودند، می باشد، آیات ما را تکذیب کردند و خداوند آنها را به کیفر گناهانشان گرفتار کرد و خدا شدید العقاب است.(3)

در این آیه حال کافران تشبیه به عادت مستمر و سیره نادرست آل فرعون و اقوام پیش از آنها شده است که آیات خدا را تکذیب کردند و خداوند آنان را به گناهانشان گرفتار کرد و در همین جهان به مجازات سختی گرفتار شدند.(4)

ب حال مشرکان همانند حال نزدیکان فرعون و کسانی است که پیش از آنها بودند، آنها آیات خدا را انکار کردند، خداوند هم آنان را به گناهانشان کیفر داد، خداوند قوی و کیفرش شدید است.(5)

این درست به حال فرعونیان و کسانی که پیش از آنها بودند می ماند که آیات پروردگارشان را تکذیب کردند و ما هم به خاطر گناهانشان آنها را هلاک نمودیم. فرعونیان را غرق کردیم و همه این

ص: 411

1- ملک/22

2- تفسیر نمونه، ج 24، ص 349

3- آل عمران/ 11

4- تفسیر نمونه، ج 2، ص 332

5- انفال/ 52

گروههای ظالم و ستمگر بودند. (1)

در این آیات به یک سنت همیشگی الهی اشاره شده است. آنان که به انکار آیات الهی و لجابت در برابر حق و درگیری با رهبران راستین انسانیت می پردازند و جزء مشرکان و کافران هستند گرفتار کیفرگناهانشان خواهند شد، این یک قانون جاودان الهی است که اقوام نیرومندتر و قوی تر همچون فرعونیان و اقوام ضعیف تر را نیز در بر می گیرد. (2)

### تشبیه اعمال کافر به خاکستر در برابر باد

اعمال کسانی که به پروردگارشان کافر شدند همچون خاکستری است در برابر تندباد در یک روز طوفانی، آنها توانایی ندارند کمترین چیزی از آنچه را انجام داده اند به دست آورند و این گمراهی دور و درازی است. (3)

همان گونه که خاکستر در برابر تند باد، آن هم در یک روز طوفانی آن چنان پراکنده می شود، که هیچ کس قادر بر جمع کردن آن نیست، همین گونه منکران حق، توانایی ندارند که چیزی از اعمالی را که انجام داده اند بدست آورند و همگی بر باد می رود و دست هایشان خالی می ماند. (4)

### تشبیه اعمال کافران به سراب

و کسانی که کافر شدند اعمالشان همچون سرابی است در یک کویر، که انسان تشنه آن را از دور آب می پندارد اما هنگامی که به سراغ آن می آید چیزی نمیابد! و خدا را نزد آن مییابد و حساب او را صاف می کند و خداوند سریع الحساب است. (5)

کافران همانند کسانی هستند که در بیابان خشک و سوزان زندگی به جای آب به دنبال سراب می روند

ص: 412

1- انفال/54

2- تفسیر نمونه، ج 7، ص 206 و 207

3- ابراهیم/18

4- تفسیر نمونه، ج 10، ص 308

5- نور/39

و از تشنگی جان می دهند. (1)

مثال دیگری برای اعمال کافران

یا اعمال کاران همچون ظلماتی است در یک دریای پهناور که موج آن را پوشانیده و بر فراز آن موج دیگری است و بر فرازی آن ابری تاریک، ظلمت هایی است یکی بر فراز دیگر، آن چنان که هرگاه دست خود را خارج کند ممکن نیست آن را ببیند و کسی که خدا نوری برای او قرار نداده، نوری برای او نیست. (2) نور آفتاب که قویترین نورهاست تا حد معینی می تواند در دریا نفوذ کند، به طوری که اعماق دریا بیشتر ظلمت دائم و شب جاویدان حکم فرماست و نوری به آنجا نفوذ نمی کند. حال اگر بر این امواج خروشان دریا ابری تیره و تاریک سایه افکند ظلمتی که از آن حاصل می شود ظلمتی است فوق العاده مترکم. ظلمت اعماق آب از یک سو، ظلمت امواج خروشان از سوی دیگر و ظلمت ابر تاریک از سوی سوم، ظلماتی هستند که بر روی یکدیگر قرار گرفته اند و بدیهی است که در چنین ظلمتی نزدیکترین اشیاء قابل رؤیت نخواهد بود، حتی اگر انسان دست خود را نزدیک چشمش قرار دهد آن را نمی بیند. ظلمت منبع زشتی های مرگ و نیستی، سکون و سکوت می باشد. (3)

### تشبیه افراد بی ایمان به چهارپایان

خداوند کسانی را که ایمان آوردند و عمل حاصل انجام دادند وارد باغهایی از بهشت می کند که نهر از زیر درختانش جاری است، در حالی که کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می گیرند و همچون چهارپایان میخورند و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنها است. (4)

مؤمنان هدفشان از زندگی انجام عمل صالح است، اعمالی مفید و سازنده و برای جلب خشنودی پروردگار. ولی کافران تمام هدفشان خوردن و خوابیدن و تمتع بردن از لذات حیات است. مؤمنان حرکتی آگاهانه دارند و کافران بی هدف زندگی می کنند و بی هدف می میرند درست مانند چهارپایان. مؤمنان در

ص: 413

1- تفسیر نمونه، ج 14 و ص 490

2- نور/40

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 492 تا 494

4- محمد/12

بهره گیری از مواهب حیات قید و شرط فراوان قائلند و در مشروعیت و طرق تحصیل آن و چگونگی مصرفش دقیقاً می اندیشند اما کافران چون چهارپایانند که برای آنها تفاوت نمی کند این علف از زمین صاحب آنهاست یا غضب و یا حق یتیم و بیوه زنی؟ (1)

دو مثال جالب برای ترسیم حال منافقان

منافقان همانند کسی هستند که آتشی افروخته (تا در بیابان تاریک راه خود را پیدا کند) ولی هنگامی که آتش اطراف خود را روشن ساخت خداوند طوفانی می فرستد و آن را خاموش می کند و در تاریکی وحشتناکی که چشم کار نمی کند آن ها را رها می سازد. آن ها گر، گنگ و کورند بنابراین از راه خطا باز نمی گردند. (2)

منافقان با انتخاب راه نفاق چنین می پنداشتند که می توانند در همه حال، موقعیت خود را حفظ کنند و از هر خطر احتمالی مصون بمانند و از سوری که به دو طرف می رسد، استفاده کنند. منافقان گر چه تظاهر به نور ایمان دارند اما باطنشان، نار و آتش است و اگر هم نوری باشد ضعیف است و کوتاه مدت. این نور مختصر یا اشاره به فروغ وجدان و فطرت توحیدی است و با اشاره به ایمان نخستین آنهاست، که بعداً بر اثر تقلیدهای کورکورانه و تعصب های غلط و لجاجت ها و عداوت ها، پرده های ظلمانی و تاریک بر آن می افتد، نه تنها یک ظلمت بلکه به تعبیر قرآن ظلمات. و همین هاست که چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویا را سرانجام از آنها خواهد گرفت چرا که ادامه راه غلط تدریج نیروی تشخیص و درک انسان را ضعیف می کند تا آنجا که گاهی حقایق را دارد وارونه می بیند. (3)

### تشبیه داستان منافقان به داستان شیطان

منافقان همانند شیطان است، که به انسان گفت کافر شو، و چون او کافر شد، گفت من از تو بیزارم

ص: 414

1- تفسیر نمونه، ج 21، ص 433

2- بقره 17/18

3- تفسیر نمونه، ج 1، ص 109 و 110

من از خدا می ترسم که رب العالمین است. (1)

مثل بی وفایی و خلف وعده منافقین نظیر مثل شیطان است، او انسان را به سوی کفر می خواند و با وعده های دروغین فریض داده، به کفر وادارش می کند و در آخر بعد از یک عمر کفر ورزیدن و اطاعت شیطان کردن، در روزی که بسیار به کمک نیازمند است تنهائش می گذارد و از او بیزاری می جوید. (2)

### تشبیه منافقان به چوبهای خشک

هنگامی که منافقان را می بینی جسم و قیافه آنان تو را در شگفتی فرو می برد و اگر سخن بگویند به سخنانشان گوش فرا میدهی، اما گویی چوب های خشکی هستند که بر دیوار تکیه داده شده، هر فریادی از هر جا بلند شود بر ضد خود می پندارند، آنها دشمنان واقعی تو هستند از آنان بر حذر باش . خداوند آنها را بکشد چگونه از حق منحرف می شوند؟! (3)

منافقان اجسامی بی روح و صورت هایی بی معنی و هیكل هایی تو خالی دارند. نه از خود استقلالی، نه در درون نور و صفایی، و نه اراده و تصمیم محکمو ایمانی دارند، درست همچون چوب های خشک تکیه زده بر دیواره آنها چنان تو خالی و فاقد توکل بر خدا و اعتماد بر نفس هستند که هر فریادی از جا بلند شود آن را بر ضد خود می پندارند. ترس و وحشتی عجیب همیشه بر قلب و جان آنها حکم فرماست و یک حالت سوءظن و بدبینی جانکاه سرتاسر روح آنها را فراگرفته که حتی از سایه خود می ترسند. (4)

### تشبیه فعل منافقان امروز به فعل منافقان پیشین

شما منافقان همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند و راه نفاق پوئیدند. اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانند. (5)

ص: 415

1- حشر / 16

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 38، ص 82 81

3- منافقین / 4

4- تفسیر نمونه، ج 24، ص 153

5- توبه / 69

این آیه برای بیدار ساختن گروه منافقان آینه تاریخ را پیش روی آنها می گذارد و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردش کشان پیشین، عبرت انگیز ترین درس ها را به آنها می دهد. (1)

تشبیهی برای سستی کار منافقان

آیا کسی که مسجدی به نیت تقوا تأسیس کرده و رضای حق را طالب است مانند کسی است، که بنایی سازد بر پایه سستی در کنار لبه پرتگاه دوزخ که زود به ویرانی کشد و عاقبت او را به آتش دوزخ در افکند؟ و خدا هرگز ستمگران را هدایت نخواهد فرمود. (2)

این تشبیه با نهایت روشنی و وضوح بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آنها را روشن می سازد. مؤمنان به کسی می مانند، که برای بناییک ساختمان زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پردوام و مطمئن بنا می کند، اما منافقان به کسی می مانند، که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر لحظه آماده سقوط است می سازد. همان گونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا، چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده. این ساختمان هر لحظه ممکن است فرو بریزد. مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد. (3)

### این جهان همچون بازار تجارت است

آنها (منافقین) کسانی هستند که در تجارت خانه این جهان، هدایت را با گمراهی معاوضه کرده اند و این تجارت برای آنها سودی ندارد و هدایت نیافته اند. (4) فعالیت های انسان در این دنیا به یک نوع تجارت تشبیه شده است و در حقیقت همه ما در این جهان تاجرانی هستیم که با سرمایه های فراوان خدادادی (عقل، فطرت، عواطف و ...) گام در این تجارت خانه

ص: 416

---

1- تفسیر نمونه، ج 8 ص 32

2- توبه / 109

3- تفسیر نمونه، ج 8، ص 141

4- بقره/ 16

بزرگ (دنیا) می گذاریم، گروهی سود می برند و پیروز و سعادت مند می شوند مانند مجاهدان راه خدا و مؤمنان و صالحان، گروهی نه تنها سودی نمی برند بلکه اصل سرمایه را نیز از دست داده و به تمام معنی ورشکست می شوند مانند منافقان و مشرکان. (1)

### تشبیه زن و شوهر به لباس برای یکدیگر

همسرانشان لباس شما هستند و شما لباس آنها ( هر دوزینت یکدیگر هستید و باعث حفظ یکدیگر). (2)

لباس از یک سو انسان را از سرما و گرما و خطر برخورد اشیاء به بدن حفظ می کند و از سوی دیگر عیوب او را می پوشاند و از سوی سوم زینتی است برای تن آدمی، این تشبیه در آیه مذکور به همه این نکات اشاره دارد. دو همسر یکدیگر را از انحرافات حفظ می کنند، عیوب هم را می پوشانند، وسیله راحت و آرامش یکدیگرند و هر یک زینت دیگری محسوب می شود. این تعبیر نهایت ارتباط معنوی مرد و زن و نزدیکی آنها را به یکدیگر و نیز مساوات آنها در این زمینه کاملاً روشن می سازد. (3)

### تشبیه افراد گمراه به کسی که میخواهد به آسمان بالا رود

آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه اش را برای پذیرش اسلام گشاده می سازد و آن کس را که بخواهد گمراه سازد ( به خاطر اعمال خلافش) سینه اش را آن چنان تنگ می سازد که گویا می خواهد به آسمان بالا برود، این چنین خداوند پلیدی را برای افرادی که ایمان نمی آورند قرار می دهد. (4)

تشبیه افراد گمراه به کسی که میخواهد به آسمان بالا رود از این نظر است که صعود به آسمان کار فوق العاده مشکلی است و پذیرش حق برای آنها نیز چنین است. (5)

ص: 417

1- بقره 187/

2- بقره 187/

3- تفسیر نمونه، ج 1، ص 650

4- انعام 125/

5- تفسیر نمونه، ج 5، ص 435



## تشبیه افراد بد طینت به زمین های شوره زار و نامساعد

و سرزمین پاکیزه و شیرین گیاهش به فرمان پروردگار می روید اما سرزمین بر طینت و شوره زار جز گیاه ناچیز و بی ارزش از آن نمی روید، این گونه آیات را بر آنها که شکر گزارند بیان کنیم. (1)

در آیه 57 سوره اعراف (آیه قبل از آیه مذکور) می فرماید: همان گونه که باران با آب حیات بخش خود زمین های مرده را زنده می کند، مردگان را نیز در قیامت زنده می کنیم. اما نباید گمان کرد که یکنواخت بودن باران دلیل آن است که همه سرزمینها یکسان زنده می شوند، بلکه استعدادها و آمادگی های متفاوت سبب استفاده ها و بهره مندی های مختلف از مواهب الهی می شود. همچنین است فرمان رستاخیز، این فرمانگرچه سبب حیات و جان گرفتن انسان ها می گردد ولی همه انسانها یکسان وارد محشر نمی شوند، آنها نیز همانند زمین های شیرین و شوره زار با هم متفاوتند، تفاوتی که از اعمال و عقاید و نیا تشان سرچشمه می گیرد. (2)

## تشبیهی برای دانشمندان منحرف

او همچون سگ هار است که اگر به او حمله کنی دهانش را باز و زبانش را برون خواهد کرد و اگر او را به حال خود واگذاری باز همین کار را می کند این مثل جمعیتی است که آیات ما را تکذیب کردند. (3) دانشمندی که به جای این که با استفاده از علوم و دانش خویش هر روز مقام بالاتری را طی کند به پستی گرائید و بر اثر پیروی از هوا و هوس مراحل سقوط را طی کرد مانند سگی است که همیشه زبان خود را همانند حیوانات تشنه بیرون می آورد. او بر اثر شدت هواپرستی و چسبیدن به لذات جهان ماده یک حال عطش نامحدود و پایان ناپذیر به خود گرفته که همواره دنبال دنیا پرستی می رود، نه به خاطر نیاز و احتیاج بلکه به شکل بیمار گونه ای همچون یک سگ هار که بر اثر بیماری هاری حالت عطش کاذب به او دست

ص: 418

1- اعراف/58

2- تفسیر نمونه، ج6، ص 215 و 216

3- اعراف/176

می دهد و در هیچ حال سیراب نمیشود این همان حالت دنیاپرستان دون همت است که هر قدر بپندوزند باز هم احساس سیری نمی کنند. (1)

### تشبیه غافلان بی خبر به چهار پایان

الف- به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دلها و عقل هایی دارند که با آن اندیشه نمی کنند و نمی فهمند و چشمانی دارند که با آن نمی بینند و گوش هایی دارند که با آن نمی شنوند، آنها همچون چهارپایانند، بلکه گمراه تر، اینان همانا غافلانند (زیرا با این که همه گونه امکانات هدایت دارند باز هم گمراهند). (2) کسانی که با داشتن استعداد تفکر و تعقل همچون حیوانات و چهار پایان هستند و از آن بهره نمی گیرند. چشمهای روشن و حقیقت بین دارند اما با آنها چهره حقایق را نمی نگرند و همچون نابینایان از کنار آنها می گذرند، با داشتن گوش سالم، سخنان حق را نمی شنوند، این ها در حقیقت همچون چهارپایانند، چرا که امتیاز آدمی از چهار پایان در فکر بیدار و چشم بینا و گوش شنواست که آنها همه را از دست داده اند. ولی در حقیقت آنها از چهار پایان گمراه تر و پست تر می باشند چون چهار پایان دارای این استعدادها و امکانات و توانایی ها نیستند ولی افراد غافل و بی خبر و گمراه با داشتن عقل سالم و چشم بینا و گوش شنوا، هیچ استفاده ای از آنها نمی کنند و بر اثر هواپرستی و گرایش به پستی ها این استعدادها را بدون استفاده می گذارند. (3)

ب - آیا گمان می بری اکثر آنها می شنوند یا می فهمند؟ آنها فقط همچون چهار پایانند بلکه گمراه تر. (4) اگر چهارپایان چیزی نمی فهمند و گوش شنوا و چشم بینا ندارند دلیلش عدم استعداد آنهاست، اما از آنها بیچاره تر انسانی است که خمیره همه سعادتها در وجودش نهفته است و آن قدر خدا به او استعداد داده که می تواند نماینده و خلیفه الله در زمین گردد ولی کارش به جایی می رسد که تا سر حد یک چهارپا

ص: 419

---

1- تفسیر نمونه، ج 7، ص 13 و 14

2- اعراف/179

3- تفسیر نمونه، ج 7، ص 21

4- فرقان /44

سقوط می کند، تمام شایستگی های خود را به هدر داده و از اوج مسجود بودن فرشتگان الهی به حضيض نکبت بار شیاطین سقوط می کند. (1)

### تشبیه مشترک به کسی که از آسمان سقوط کرده

و هر کس شریکی برای خدا قرار دهد گویی از آسمان سقوط کرده و پرندگان او را می ربایند و یا تندباد او را به مکان دوری پرتاب می کند. (2) در حقیقت آسمان کنایه از توحید است و شرکت سبب سقوط از این آسمان می گردد، طبیعی است در این آسمان ستارگان می درخشند و ماه و خورشید می تابند و خوشا به حال کسی که اگر در این آسمان همچون آفتاب و ماه نیست لااقل همانند ستاره درخشانی است، اما هنگامی که انسان از این علو و رفعت سقوط کند گرفتار یکی از دو سرنوشت دردناک می شود: یا در وسط راه قبل از آن که به زمین سقوط کند طعمه پرندگان لاشخور می گردد و به تعبیر دیگر با از دست دادن این پایگاه مطمئن در چنگال هوا و هوس های سرکش گرفتار می شود و نابود. و یا اگر از دست آنها جان سالم بدر برد به دست طوفان مرگباری می افتد که او را در گوشه ای دور دست آن چنان بر زمین می گوید که بدنش متلاشی و هر ذره ای از آن به نقطه های پرتاب می شود و این طوفان گویا کنایه از شیطان است. (3)

### مثالی برای سرنوشت مشرک و موحد

خداوند مثالی زده است: مردی را که مملوک شرکایی است که درباره او پیوسته به مشاجره مشغولند و مردی را که تنها تسلیمیک نفر است آیا این دو یکسان اند؟ حمد مخصوص خداست ولی اکثر آنها نمی دانند. (4)

مشرک همچون برده ای است دارای چند ارباب که هر کدام او را به کاری دستور می دهد، او در این میان سرگردان و حیران است. و از آن بدتر این که برای تأمین نیازهای زندگی، این یکی

ص: 420

---

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 107

2- حج/31

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 95

4- زمر/29

او را به دیگری می دهد و آن دیگر به این، و از این نظر نیز محروم و بیچاره و بی نواست. و موحد کسی است که تنها تسلیمیک نفر است، خط و برنامه او مشخص و صاحب اختیار او معلوم است. او با روحی آرام گام بر می دارد و با اطمینان خاطر به پیش می رود و تحت سرپرستی کسی قرار دارد که در همه چیز و همه حال و همه جا از او حمایت می کند. موحدان دل در گرو عشق خداوند یکتا دارند و در همه حال به سایه لطف او که ما فوق همه چیز است پناه می برند. (1)

### تشبیه جالبی از حال بت پرستان لجوج

الف - دعوت حق از آن اوست و کسانی که غیر از خدا را می خوانند به دعوت آنها پاسخ نمی گویند، آنها همچون کسی هستند که کفهای (دست) خود را به سوی آب می گشاید تا آب به دهانش برسد و هرگز نخواهد رسید و دعای کافران جز در ضلال و گمراهی نیست. (2) برای این آیه سه تفسیر نقل شده است: اول این که آنها که غیر خدا را می خوانند به کسی می مانند که برکنار آبی که سطح آن از دسترس او دور است نشسته و به آن اشاره می کند به این امید که به دهان او برسد و هرگز نمی رسد، چه خواب و پندار بیهوده ای دارد که میخواهد آب را با اشاره به دهان خود بفرستد. دیگر این که آیه بت پرستان را به کسی تشبیه می کند که کف دستان خود را کاملاً صاف و افقی گرفته وارد آب می کند و انتظار دارد آب در دست او بند شود در حالی که به محض این که دست را از آب بیرون آورد قطرات آب از لابلاهای انگشتان و کف دست او بیرون می ریزد و چیزی باقی نمی ماند. سوم این که بت پرستان که برای حل مشکلات خود به سراغ بتها می روند مانند کسی هستند که می خواهد آب را در مشت خود نگاه دارد که هرگز نمی تواند، و این ضرب المثلی است برای کسی که کوشش بیهوده می کند. (3)

ب - ما در گردنهای آنها (مشرکان بت پرست) غلهایی قرار دادیم که تا چانه ها ادامه

ص: 421

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 444

2- رعد/ 14

3- تفسیر نمونه، ج 10، ص 155

دارد و سرهای آنها را به بالا نگاه داشته است. (1)

چه جالب است این تشبیه که از حال بت پرستان لجوج به چنین انسانهایی شده، آنها طوق تقلید و زنجیر عادات و رسوم خرافی را بر گردن و دست و پای خود بسته اند و محل های آنها آن قدر پهن و گسترده است که سر آنها را بالا نگاه داشته و از دیدن حقایق محروم ساخته، آنها اسیرانی هستند که نه قدرت فعالیت و حرکت دارند و نه قدرت دید. (2)

### تشبیهی گویا برای کسانی که غیر از خدا را معبود خود برگزیدند

کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود برگزیدند، همچون عنکبوتند که خانه ای برای خود انتخاب کرده و سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است اگر می دانستند! (3)

هر حیوان و حشره ای برای خود خانه و لانه ای دارد اما هیچ یک از این خانه ها به سستی خانه عنکبوت نیست. اگر نسیم ملایمی بوزد تار و پودش را در هم می ریزد و کمترین شعله آتشی به آن برسد نابودش می سازد. کسانی که غیر خدا را تکیه گاه خود قرار دهند، تکیه آنها بر تار عنکبوت است، تخت و تاج فرعونها، اموال بی حساب قارونها، قصرها و گنجهای شاهان همه مانند تارهای عنکبوت، بی دوام، سست و غیر قابل اعتماد و ناپایدار است. (4)

### تشبیه جالبی درباره همه مخالفان

الف - آنها می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز اینمی خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران کراهت داشته باشند. (5) اسلام و تعالیم آن به نور و روشنایی تشبیه شده، همان طور که نور سرچشمه حیات و جنبش و نمو و آبادی در روی زمین و منشأ هر گونه زیبایی است، اسلام نیز آئینی است

ص: 422

1- یس 8/

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 322

3- عنکبوت/41

4- تفسیر نمونه، ج 16، ص 278

5- توبه/32

تحرك آفرين كه جامعه انساني را در مسير تكامل ها به پيش مي برد و سرچشمه هر خير و بركت است. تلاش ها و كوشش هاي دشمنان نيز به دميدن و فوت كردن با دهان تشبيه شده . چقدر مضحك است كه انسان نور عظيمي همچون نور آفتاب را بخواهد با فوت كردن خاموش كند. و براي مجسم كردن حقارت تلاش هاي مخالفان و دشمنان تبيري از اين رساتر به نظر نمي رسد و در واقع كوشش هاي يك مخلوق ناتوان در برابر اراده بي پايان و قدرت بي انتهاي حق غير از اين نخواهد بود.(1) ب - به آنها مي خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش سازند، ولي خدا نور خود را كامل مي كند هر چند كافران خوش نداشته باشند.(2)

مخالفان و دشمنان حق به كسي مي مانند كه مي خواهند نور آفتاب عالمتاب را با پف كردن خاموش سازد، آنها خفاش هاي هستند كه گمان مي كنند اگر چشم از آفتاب فروپوشند و خود را در پرده هاي ظلمت شب فرو برند مي توانند به مقابله با اين چشمه نور برخيزند.(3)

### مثالی جالب برای مقام والای مجاهدان

خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خريداري مي كند كه بهشت براي آنان باشد كه در راه خدا پيكار مي كنند، مي كشند و كشته مي شوند اين وعده حقي است بر او كه در تورات و انجيل و قرآن ذكر فرموده.(4) در اين مثال خداوند خود را خريدار و مؤمنان را فروشنده معرفي مي كند، و از آن جايي كه هر معامله پنج ركن اساسي دارد كه عبارتند از: خريدار، فروشنده، متاع، قيمت و سند معامله، خداوند در اين آيه به تمام اين ارکان اشاره کرده است: خودش را خريدار و مؤمنان را فروشنده و جانها و اموال ايشان را متاع و بهشت را بها برای اين معامله قرار داده است.

ص: 423

1- تفسير نمونه، ج 7، ص 368

2- صف/8

3- تفسير نمونه، ج 24، ص 82

4- توبه /111

طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می کند: آنها (مجاهدان در راه خدا پیکار می کنند و دشمنان حق را می کشند و یا در این راه کشته می شوند و شربت شهادت را می نوشند. به دنبال آن به اسناد معتبر و مهم این معامله یعنی رکن پنجم اشاره می کند که این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آمده است. (1)

### تشبیه جالبی برای آثار پیری

زکریا گفت: پروردگرم، استخوانم سست شده و شعله پیری تمام سرم را فراگرفته. (2) تشبیه آثار پیری به شعله ای که تمام سر را فرا می گیرد، تشبیه جالبی است زیرا از یک سو خاصیت شعله آتش این است که زود گسترده می شود و هر چه در اطراف آن است فرا می گیرد و از سوی دیگر شعله های آتش درخشندگی خاصی دارد و از دور جلب توجه می کند و از سوی سوم هنگامی که آتش محلی را فراگرفت چیزی که از آن باقی می ماند همان خاکسترهاست. زکریا فراگیری پیری و سفیدی تمام موی سرش را به شعله ور شدن آتش و درخشندگی آن و خاکستر سفیدی را که بر جای می گذارد، تشبیه کرده است و این تشبیهی است بسیار رسا و زیبا. (3)

### تشبیهی برای حالت آرامش انسان

وبال هایت (دست هایت) را بر سینه است بگذار تا ترس و وحشت از تو دور شود. (4) تعبیر جناح (بال) به جای دست، تعبیر زیبایی است که شاید هدف از آن تشبیه حالت آرامش انسان به حالت پرنده ای باشد که به هنگام مشاهده امر وحشتناک بال و پر می زند اما وقتی آرامش خود را بازیافت بال و پر خود را جمع می کند. هنگامی که عصا تبدیل به مار

ص: 424

---

1- تفسیر نمونه، ج 8، ص 148

2- مریم / 84

3- تفسیر نمونه، ج 13، ص 8

4- قصص / 32

شد موسی (علیه السلام) ترسید و دست خود را گشود تا از خویشتن دفاع کند اما خداوند به او دستور داد دستت را جمع کن و نترس، نیازی به دفاع نیست. (1)

### تشبیه دنیاپرستان به کران و کوران

آیا تو می توانی سخن خود را به گوش کران برسانیا کوران و کسانی را که در ضلال مبین هستند هدایت کنی. (2) خداوند دنیا پرستان لجوج و هدایت ناپذیر را به کران و کوران تشبیه کرده است. این تعبیر به خاطر آن است که قرآن برای انسان دو نوع گوش و چشم و حیات قائل است، گوش و چشم ظاهر و گوش و چشم باطن و مهم بخش دوم از درک و دید است که وقتی از کار بیفتد نه پند و اندرز مفید خواهد بود و نه انذار و هشدار. (3)

### تشبیه و مثالی برای نزدیکی خدا به انسان

ما انسان را آفریدیم و وسوسه های نفس او را می دانیم و ما به او از رگ قلبش نزدیکتریم. (4) چه تعبیر جالب و تکان دهنده ای، حیات جسمانی ما وابسته به رگی است که خون را به طور مرتب از یک سو وارد قلب و از یک سو خارج کرده به تمام اعضا می رساند که اگر یک لحظه در عمل آن وقفه رخ دهد فوراً مرگ به سراغ انسان می آید و خداوند از رگ قلب ما نیز به ما نزدیکتر است، او نزدیکترین دوست و همراه انسان است. (5)

ص: 425

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 77

2- زخرف/40

3- تفسیر نمونه، ج 21، ص 69

4- ق/16

5- تفسیر نمونه، ج 22، ص 244



## تشبیهی برای زنده شدن دلها به وسیله آیات الهی

آیا وقت آن نرسیده که دل های مؤمنان در برابر ذکر خدا و آن چه از حق نازل شده است خاشع گردد؟ بدانید که خداوند زمین را بعد از مرگ آن زنده می کند ما آیات خود را برای شما بیان کردیم شاید اندیشه کنید. (1) زنده شدن قلب های مرده با ذکر الهی و پیدا کردن حیات معنوی در پرتو خشوع و خضوع در مقابل قرآن که از آسمان پاک وحی بر قلب محمد (صلی الله علیه و آله) نازل شده است، همانند زنده شدن زمین های مرده به برکت قطرات حیات بخش باران است. (2)

## مثالی برای یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) در انجیل

و توصیف پیامبر و یارانش در انجیل همانند زراعتی است که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و به قدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی دارد. (3)

در این توصیف پنج وصف عمده برای مؤمنان و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) ذکر شده است که عبارتند از: جوانه زدن، کمک کردن برای پرورش، محکم شدن، برپایی خود ایستادن و نمو چشمگیر و اعجاب انگیز که این اوصاف بیانگر حرکت و نمو و رشد آنها در جنبه های مختلف است.

آنها انسان هایی هستند با صفات والا که آتی از حرکت باز نمی ایستند، همواره جوانه می زنند و جوانه ها پرورش می یابد و بارور می شود. همواره اسلام را با گفتار و اعمال خود در جهان نشر می دهند و روز به روز خیل تازه ای بر جامعه اسلامی می افزایند. (4)

ص: 426

---

1- حدید/16 و 17

2- تفسیر نمونه، ج 23، ص 342

3- فتح/29

4- تفسیر نمونه، ج 22، ص 117

## تشبیه از بین رفتن قوم عاد به تنه های نخل ریشه کن شده

ما بادی سخت طوفانی در روزی نحس پیوسته بر قوم عاد گسیل داشتیم، بادی که مردم را مانند نخلی که از ریشه در آید از زمین بر کند. (1)

معنای آیه روشن است و چیزی که از آن استفاده می شود این است، که قوم عاد مردمی قوی هیکل بوده اند که قرآن در این آیه جریان نابودی آنها را به کنده شدن تنه های درخت خرما به وسیله تندباد مانند کرده است. (2)

## تشبیه نابودی قوم ثمود به گیاه خشک شده

ما فقط یک صیحه بر قوم ثمود فرستادیم، همگی چون برگ خشکیده و هیزمی که باغبان جمع می کند، روی هم انباشته شدند. (3)

قوم ثمود بر اثر صیحه آسمانی همچون چوب های خشک، شکسته شدند و به عذاب الهی گرفتار گردیدند. (4)

## تشبیه قارئین تورات به چهار پای که کتاب حمل می کند

کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نمودند مانند دراز گوشی هستند که کتاب هایی را حمل می کند، قومی که آیات الهی را تکذیب کردند مثال بدی دارند و خداوند جمعیت ظالمان را هدایت نمی کند. (5)

حیوان از کتاب چیزی جز سنگینی احساس نمی کند و برایش تفاوت ندارد که سنگ و چوب بر پشت دارد یا کتاب هایی که دقیق ترین اسرار آفرینش و مفید ترین برنامه های زندگی در آن است. قوم یهود، این قوم از خود راضی که تنها به نام تورات یا تلاوت آن قناعت کردند، بی آن که اندیشه در محتوای آن داشته باشند و عمل کنند همانند همین دراز گوش هستند، که در حماقت و نادانی ضرب المثل و مشهور خاص و عام است. این

ص: 427

1- قمر/19 و 20

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 37، ص 140 و 141

3- قمر/ 31

4- ترجمه تفسیر المیزان، ج 37، ص 161 و 162

5- جمعه 5/

گویا ترین مثالی است که برای عالم بی عمل می توان بیان کرد که سنگینی مسئولیت علم را بر دوش دارد بی آن که از برکات آن بهره گیرد. (1)

### چند مثال جالب برای انفاق کنندگان

الف - کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند بذری هستند، که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه یکصد دانه باشد و خداوند آن را برای هر کس بخواهد دو یا چند برابر می کند و خدا از نظر رحمت وسیع و به همه چیز داناست. (2)

تشبیه افراد انفاق کننده به دانه های پربرکت تشبیه جالب و عمیقی است، قرآن می خواهد بگوید عمل هر انسانی پرتوی از وجود اوست و هر قدر عمل توسعه پیدا کند وجود آن انسان در حقیقت توسعه یافته است. به عبارت روشن تر قرآن عمل انسان را از وجود او جدا نمی داند و هر دو را اشکال مختلفی از یک حقیقت معرفی می کند. (3)

ب - کار کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و تثبیت ملوک انسانی در روح خود انفاق می کنند همچون باغی است که در نقطه بلندی باشد و باران های درشت به آن برسد و از هوای آزاد و نور آفتاب به حد کافی بهره گیرد و میوه خود را دو چندان دهد و اگر باران درشتی بر آن نبارد باران های ریز و شبنم بر آن می بارند و همیشه شاداب و با طراوت است و خداوند به آن چه انجام می دهد بیناست. (4)

کسانی که اموال خود را برای خشنودی خدا و استوار شدن ایمان و یقین در قلب و جان خویش انفاق می کنند همانند باغ سرسبز و حاصل خیز و پربرکتی است که محصولی پر برکت و مفید و پر ارزش خواهد داشت. انفاق کنندگان واقعی کسانی هستند که تنها به خاطر خشنودی خدا و پرورش فضایل انسانی و تثبیت این صفات در درون جان خود و

ص: 428

1- تفسیر نمونه، ج 24، ص 115

2- بقره/ 261

3- تفسیر نمونه، ج 2، ص 234

4- بقره/ 265

همچنین پایان دادن به اضطراب و ناراحتی هایی که بر اثر مسئولیت در برابر محرومان در وجدان آنها پیدا می شود اقدام به انفاق می کنند. (1)

### مثالی برای انفاق های ریاکارانه

الف - ای کسانی که ایمان آورده اید بخشش های خود را با منت و آزار باطل نسازید، همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم انفاق می کند و ایمان به خدا و روز رستاخیز نمی آورد. و کار او همچون قطعه سنگی است که بر آن قشر نازکی از خاک باشد و بذرهایی در آن افشاندن شود و باران درشت به آن برسد و همه خاکها و بذرها را بشوید و آن را صاف رها کند. آنها از کاری که انجام داده اند چیزی بدست نمی آورند و خدا جمعیت کافران را هدایت نمی کند. (2)

قرآن اعمال ریاکارانه و انفاق های آمیخته با منت و آزار را که از دل های قساوتمند سرچشمه می گیرد تشبیه به قشر خاکی می کند که روی سنگ سختی را پوشانده است و هیچ گونه بهره ای از آن نمی توان برد، بلکه زحمات باغبان و برزگر را بر باد می دهد. افراد ریاکار باطن خشن و بی ثمر خود را با چهره ای از خیرخواهی و نیکوکاری می پوشانند و اعمالی که هیچ گونه ریشه ثابتی در وجود آنها ندارد انجام می دهند اما حوادث زندگی به زودی این پرده را کنار می زند و باطن آنها را آشکار می سازد. (3)

ب - آیا هیچ کس از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن نهرها در جریان باشند و برای او در باغ از هر گونه میوه ای وجود داشته باشد در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندان کوچکی و ضعیف دارد، در این هنگام گردبادی کوبنده که در آن آتش سوزانی است به آن برخورد کند و شعله ور گردد و بسوزد، این گونه است حال کسانی که انفاق های خود را با ریا و منت و آزار باطل می کنند.

ص: 429

---

1- تفسیر نمونه، ج 2، ص 242 و 243

2- بقره/264

3- تفسیر نمونه، ج 2، ص 242

این چنین خداوند آیات خود را آشکار می سازد شاید بیندیشید. (1)

حال کسانی که عمل نیکی انجام می دهند و سپس با ریا کاری یا منت و اذیت و آزار، آن را از بین می برند همانند کسی است که زحمات فراوانی کشیده و به هنگامی که نیاز شدیدی به بهره برداری از آن دارد، نتیجه کار او به کلی از میان می رود و جز حسرت و اندوه چیزی برای او باقی نمی ماند. از آنجا که سرچشمه همه بدبختی های بشر از بکار نینداختن اندیشه و تفکر سرچشمه می گیرد، خداوند در پایان آیه مردم را به تفکر و اندیشه دعوت می کند. (2)

ج - آن چه کافران در این زندگی دنیا انفاق می کنند همانند باد سوزانی است که به زراعت قومی که بر خود ستم کرده اند بوزد و آن را نابود سازد. خدا به آنها ستم نکرده بلکه آنها خودشان ستم به خویشان کرده اند. (3)

قرآن انفاق کردن ریاکارانه کافران را به باد شدید و سوزان و یا باد فوق العاده سرد و خشک کننده ای تشبیه می کند که به کشت و زرع بوزد و آن را نابود کند. طبع باد و نسیم، احیا کننده است ولی اگر تبدیل به طوفان مرگ بار و سوزنده و یا فوق العاده سرد گردد به هر گل و گیاهی که بوزد آن را می سوزاند و خشک می کند. انفاق نیز اگر از سرچشمه اخلاص و ایمان به وجود آید بسیار مفید و سودبخش است ولی افراد بی ایمان و آلوده چون انگیزه صحیحی در انفاق خود ندارند روح خودنمایی و ریا کاری همچون باد سوزان و خشک کننده ای بر مزرعه انفاق آنها می وزد و آن را بی اثر می سازد. (4)

### تشبیه یهود بنی نضیر به تاریخ گذشتگان

کار این گروه از یهود همانند کسانی است که قبل از آنها بودند، طعم تلخ کار خود را

ص: 430

1- بقره / 266

2- تفسیر نمونه، ج 2، ص 245

3- آل عمران / 117

4- تفسیر نمونه، ج 3، ص 59 و 60

چشیدند و برای آنها عذاب دردناک است.(1)

کاریهود بنی نضیر به ماجراییهود بنی قینقاع می ماند که قبل از آنها بوده اند. بنی قینقاع مانند بنی نضیر افرادی ثروتمند و مغرور و در میان خود جنگجو بودند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مسلمانان را با نیرو و قدرت خود تهدید می کردند ولی سرانجام چیزی جز بدبختی و دربدری در دنیا و عذاب الیم آخرت نصیبشان نشد.(2)

### تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی

و زندگی دنیا چیزی جز بازی و سرگرمی نیست، و سرای آخرت برای آنها که پرهیزگارند بهتر است آیا نمی اندیشید.(3)

آنها که تنها به دنیا دل بسته اند و جز آن نمی جویند و نمی طلبند و در واقع کودکان هوس بازی هستند که یک عمر به بازی و سرگرمی پرداخته و از همه چیز بی خبر مانده اند. تشبیه زندگی دنیا به بازی و سرگرمی از این نظر است که بازی ها و سرگرمی ها معمولاً کارهای توخالی و بی اساس هستند که از متن زندگی حقیقی دورند. زندگی حقیقی زندگی دنیا نیست بلکه زندگی در سرای آخرت است زیرا حیاتی است جاودان و فناپذیر.(4)

### تشبیه دنیا به آب

زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهارپایان از آن می خورند، رویند، تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را در پرتو آن پیدا کرده و تزئین می شود و اهل زمین مطمئن می شوند که می توانند از مواهب این گیاهان بهره گیرند، اما ناگهان فرمان ما می رسد، سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا

ص: 431

1- حشر / 15

2- تفسیر نمونه، ج 23، ص 536

3- انعام / 32

4- تفسیر نمونه، ج 5، ص 206 و 207

طوفان درهم کوبنده ای بر آنها مسلط می گردد و آنها را چنان دور می کنیم که گویا هرگز نبوده اند، این چنین آیات خود را برای افرادی که تفکر می کنند شرح می کنیم. (1) آنچه در آیه بیان شده ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امنیت و سلامت می باشد. (2)

### تشبیهی برای زندگی دنیا

زندگی را برای آنها به آبی تشبیه کن که از آسمانی فرو می فرستیم و به وسیله آن گیاهان زمین سرسبز و در هم فرو می روند اما بعد از مدتی می خشکند به گونه ای که بادهای آنها را به هر سو پراکنده می کنند و خداوند بر هر چیز توانا است. (3)

آیه به انسان ها می گوید آغاز و پایان زندگی شما همه سال در برابر چشمانتان تکرار می شود، اگر شصت سال عمر کرده اید شصت سال این صحنه را تماشا نموده اید، هر سال شاهد دیدن آمدن بهار و زمستان هستید. آری شما هم یک روزی کودکی بودید همچون غنچه نو شکوفه، بعد جوانی می شوید همچون گلی پر طراوت، سپس پیر و ناتوان می شوید، به مانند گل های پژمرده خشکیده و برگهای زرد و افسرده، و سپس طوفان اجل شما را درو می کند و بعد از چند صبحی خاک های پوسیده شما به کمک طوفان به هر سو پراکنده می گردد. (4)

### تشبیه دنیا و آخرت به مزرعه

کسی که زراعت آخرت را بخواهد به او برکت می دهیم و بر حاصلش می افزاییم و آنها

ص: 432

1- یونس / 24

2- تفسیر نمونه، ج 8 ص 264

3- کهف / 45

4- تفسیر نمونه، ج 12، ص 447

که فقط کشت دنیا را می طلبند کمی از آن به آنها می دهیم اما در آخرت هیچ نصیبی ندارند. (1)

این آیه تشبیه جالبی است، انسان ها همگی زارعند و این جهان مزرعه ماست، اعمال ما بذره‌های آن و امکانات الهی بارانی است که بر آن می بارد اما این بذرها بسیار متفاوت است، بعضی محصولش نامحدود، جاودانی و درختانش همیشه خرم و سرسبز و پرمیوه، اما بعضی دیگر محصولاتش بسیار کم، عمرش کوتاه و زودگذر و میوهایی تلخ و ناگوار دارد. (2)

### مثالی برای آغاز و پایان دنیا

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و تفاخر در میان شما، و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد سپس خشک می شود به گونه ای که آن را زرد رنگ می بینی، سپس تبدیل به کاه می شود، و در آخرت یا عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی و زندگی دنیا چیزی جز متاع غرور نیست. (3)

طبق آیه فوق، غفلت و سرگرمی و تجمل و تفاخر و تکاثر، دوران های پنجگانه عمر آدمی را تشکیل می دهد. نخست دوران کودکی است که زندگی در هاله ای از غفلت و بی خبری و لعب و بازی فرو می رود. سپس مرحله نوجوانی فرا می رسد و سرگرمی جای بازی را می گیرد و در این مرحله انسان به دنبال مسائلی است که او را به خود سرگرم سازد و از مسائل جدی دور دارد.

مرحله سوم مرحله جوانی و شور و عشق و تجمل پرستی است، از این مرحله که می گذرد مرحله چهارم فرا می رسد و احساسات کسب مقام و فخر در انسان زنده می شود. و سرانجام به مرحله پنجم می رسد و در این مرحله به فکر افزایش مال و نظریات و جمع ثروت می افتد.

ص: 433

1- شوری 20/

2- تفسیر نمونه، ج 20، ص 398

3- حدید/20



در ادامه آیه با ذکر مثالی آغاز و پایان زندگی دنیا را در طبیعت و رخدادهای طبیعی در برابر دیدگان انسان ها مجسم می سازد. آن گاه می گوید دنیا متاع غرور است، یعنی وسیله و ابزاری است برای فریبکاری، فریب دادن خویشتن و دیگران، البته این در مورد کسانی است که دنیا را هدف نهایی خود قرار دهند و به آن دل بندند. (1)

### تشبیه لطیفی نسبت به پیچیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا

در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می پیچیم، سپس همانگونه که آفرینش را آغاز کردیم آن را باز می گردانیم. این وعده ای است که ما داده ایم و قطعاً آن را انجام خواهیم داد. (2)

در این آیه تشبیهی لطیف نسبت به در نوردیدن طومار عالم هستی در پایان دنیا شده است، در حال حاضر این طومار گشوده شده و تمام نقوش و خطوط آن خوانده می شود و هر یک در جایی قرار دارد، اما هنگامی که فرمان رستاخیز فرا رسد این طومار عظیم با تمام خطوط و نقوشش درهم پیچیده خواهد شد. البته پیچیدن جهان به معنی فنا و نابودی آن نیست، بلکه به معنی در هم کوبیده شدن و جمع و جور شدن آن است، یعنی شکل جهان به هم می خورد و تغییر شکل می دهد اما مواد آن نابود نمی شود. (3)

### تشبیه آسمان به خیمه

خداوند کسی است که زمین را برای شما جایگاه امن و مطمئن قرار داد و آسمانی را همچون خیمه و قبه ای بالای سرتان. (4)  
چه تعبیر جالبی است که آسمان را به خیمه ای تشبیه کرده که اطراف زمین را گرفته، البته منظور از آسمان در این آیه بیشتر همان جو و هوای فشرده ای است که گرداگرد زمین را فرا گرفته و همچون خیمه ای بر تمام کره زمین کشیده شده است. (5)

ص: 434

---

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 351 تا 354

2- انبیاء/104

3- تفسیر نمونه، ج 13، ص 513

4- مؤمن/64

5- تفسیر نمونه، ج 20، ص 159

## تشبیه هلال ماه به خوشه خرما

و برای ماه منزلگاه هایی قرار دادیم و به هنگامی که این منازل را طی کرد سرانجام به صورت شاخه کهنه قوسی شکل و زرد رنگ خرما در می آید. (1)

در آغاز ماه، نوکهای هلال ماه رو به طرف بالاست و در پایان ماه، نوک های هلال ماه رو به طرف پایین است. در پایان ماه، ماه به صورت هلال ضعیف کمرنگی در می آید که نوک های هلال آن رو به طرف پایین است. خرما به صورت خوشه بر درخت ظاهر می شود، پایه این خوشه به چوب قوسی شکل زرد رنگی است. هنگامی که خوشه نخل را می برند این پایه قوسی شکل بر درخت باقی می ماند و وقتی که خشکیده و پژمرده شد کاملاً شبیه هلال ماه در روزهای پایانی می شود، چوبی خمیده، و پژمرده و زرد رنگی که نوکهای این چوب خمیده رو به طرف پائین است. (2)

## تشبیه حرکت کوهها به حرکت ابرها

کوه ها را می بینی و آنها را ساکن و جامد می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند. (3)

تشبیه حرکت کوهها به ابرها نشان دهنده حرکت یکنواخت و نرم و بدون سروصدای کوه ها است، در عین این که ظاهر کوهها ساکن اند در واقع در همان حال به سرعت حرکت می کنند و این ها بیانگر حرکتی مداوم و آهسته و بدون سر و صدا در طول زمان است. حرکت کوه های عظیم و سنگین بدون شک همراه حرکت کره زمین است چون کوه ها به زمین متصل اند. بنابر این حرکت کوه ها با این عظمت و سنگینی به فرمان خدا همراه زمین، بهترین نمونه قدرت خالق هستی است. علم در اواخر قرن 16 و اوایل قرن 17 میلادی به مسأله حرکت زمین پی برد در حالی که قرآن مجید حدود یک هزار سال قبل از این

ص: 435

1- یس/39

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 384 و 385

3- نمل/88

واقعیت پرده برداشت و حرکت زمین را به صورت آیه فوق به عنوان یک نشانه توحید مطرح ساخت. (1)

### تشبیه زیبایی برای ابرها و بادها

ما بادها را برای تلقیح ابرها و بهم پیوستن و بارور ساختن آنها فرستادیم و به دنبال آن از آسمان آبی فرو فرستادیم. (2)

این تعبیر از زیباترین تعبیراتی است که در مورد ابرها و تولد باران گفته شده است. قرآن ابرها را به مادران و پدرانی تشبیه کرده که به کمک بادها آمیزش می کنند و باردار می شوند و فرزندان خود، دانه های باران را به زمین می دهند. (3)

### تشبیه امواج عظیم دریا به ابرهای سایه افکن

هنگامی که انسانها بر کشتی سوار شوند و در وسط دریا قرار گیرند و دریا طوفانی شود و امواج کوه پیکر همچون ابرها بالای سر آنان قرار گیرند، خدا را با اخلاص می خوانند. (4)

امواج عظیم دریا آن چنان بر می خیزد و اطراف را احاطه می کند که گویی ابری بر سر ساکنان کشتی سایه افکنده است، سایه ای وحشتناک و هول انگیز. در این لحظه است که انسان به تمام قدرت های ظاهری که برای خویش جلب و جذب کرده، خود را ضعیف و ناچیز و ناتوان می بیند و هیچ روزنه ای از امید برای او باقی نمی ماند جز نوری که از درون جان او از عمق فطرتش میدرخشد این جاست که توحید خالص همه قلب او را احاطه می کند و به خدای خود پناه می برد. (5)

ص: 436

---

1- تفسیر نمونه، ج 5، ص 568 و 569

2- حجر / 22

3- تفسیر نمونه، ج 11، ص 61

4- لقمان / 32

5- تفسیر نمونه، ج 17، ص 87

## تشبیه صبح به موجود زنده

و سوگند به صبح هنگامی که تنفس می کند. (1) چه تعبیر جالبی، صبح را به موجود زنده ای تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می شود و روح حیات در همه موجودات می دهد، گویی در زیر دست و پای لشکر زندگی شب نفسش بریده بود و با درخشیدن اولین شعاع نور از زیر چنگال او آزاد می شود و نفس تازه می کند. (2)

## تشبیه تاریکی شب به پرده ضخیم

او شکافنده صبح است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله قرار داده است، این اندازه گیری خدای تواناست. (3)

تاریکی شب به پرده ضخیمی تشبیه شده که روشنایی سپیده دم آن را چاک زده از هم می شکافد. (4)

## تشبیه شب به لباس

او (خدا) کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و روز را مایه حرکت و حیات. (5)

شب این پرده ظلمانی نه تنها انسانها بلکه تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آن ها را همچون لباس، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند، او را در بر می گیرد. (6)

## تشبیه قبرها به خوابگاه

در صور دمیده می شود ناگهان آن ها از قبرها شتابان به سوی پروردگارشان می روند. می گویند وای

ص: 437

1- تکویر 18/

2- تفسیر نمونه، ج 26، ص 192

3- انعام 96/

4- تفسیر نمونه، ج 5، ص 358

5- فرقان، 47

6- تفسیر نمونه، ج 15، ص 113

برما، چه کسی ما را از خوابگاه مان برانگیخت؟(1)

قبرها به خوابگاه تشبیه شده و رستاخیز هنگام بیدار شدن از خواب و برانگیخته شدن از خوابگاه، که این موضوع بیانگر این واقعیت است که انسان ها در عالم برزخ در حالتی شبیه به حالت خواب فرو می روند. البته برزخ نسبت به اکثریت مردم که در حالتی متوسط از ایمان و کفر قرار دارند بی شباهت به حالت خواب نیست در حالی که مؤمنان پیشرو و کافران فوق العاده بد کار در آن جا کاملاً هوشیارند و متنعم به نعمت ها و یا گرفتار انواع عذابند. بعضی نیز در مورد این آیه احتمال داده اند که هول و وحشت قیامت به اندازه‌های است که عذاب برزخ در مقابل آن همانند خواب آرامی بیش نیست. (2)

### تشبیه قیام قیامت به یک نگاه

غیب آسمانها و زمین از آن خداست و امر قیامت درست همانند چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر است که خدا بر هر چیزی تواناست. (3)

بعضی از منکران معاد می گویند چه کسی توانایی بر این کار دارد، این کار، کار فوق العاده مشکلی است. قرآن در پاسخ آنان می گوید: برای شما که قدرت ناچیزی دارید این برنامه مشکل به نظر می رسد اما برای خداوندی که قدرتش بی پایان است آن قدر ساده است همانند یک چشم بر هم زدن شما که هم سریع است و هم بسیار آسان. (4)

### تشبیه خروج انسان ها از قبر به ملخ های پراکنده

آنها ( افراد لجوج که ایمان نیاورده اند از قبرها خارج می شوند در حالی که چشم هایشان از وحشت به زیر افتاده و بی هدف همچون ملخ های پراکنده به هر سو می روند. (5)

ص: 438

1- یس / 51 و 52

2- تفسیر نمونه ، ج 18، ص 412

3- نحل / 77

4- تفسیر نمونه، ج 11، ص 330

5- قمر / 7

تشبیه کافران و افراد لجوج به ملخ های پراکنده به تناسب این است، که توده ملخها بر خلاف بسیاری از پرندگان که به هنگام حرکت دسته جمعی بانظم و تربیت خاصی حرکت می کنند، هرگز نظم و تربیتی ندارند، در هم فرو می روند و بی هدف هر سو روانه می شوند، به علاوه آنها همچون ملخ ها در آن روز موجوداتی ضعیف و ناتوانند. (1)

### تشبیه آسمان به هنگام وقوع قیامت به منظره روغن مذاب

در آن هنگام که آسمان شکافته شود و همچون روغن مذاب گلگون گردد. (2) در روز قیامت نظام کنونی جهان به کلی در هم می ریزد، کرات آسمانی از هم می شکافند و به رنگ قرمز و به صورت مذاب همچون روغن در می آیند، در نتیجه آسمان به صورت روغن مذاب گلگون می شود. این تشبیهات تنها می تواند شبیحی از آن صحنه هولناک را در روز قیامت مجسم سازد چرا که در واقع این حادثه هیچ شباهتی به هیچ حادثه ای از حوادث این دنیاندارد و تا کسی نبیند نمی داند که چگونه است. (3)

### تشبیه مردم در قیامت به پروانه های پراکنده

روزی که مردم مانند پروانه های پراکنده به هر سو می روند. (4)

تشبیه به پروانه به خاطر آن است که پروانه ها معمولا خود را دیوانه وار به آتش می افکنند و می سوزانند، بدکاران نیز خود را در آتش جهنم می افکنند. این احتمال نیز وجود دارد که تشبیه به پروانه اشاره به حیرت و سرگردانی خاصی است که در آن روز بر همه انسانها مستولی می شود و

ص: 439

---

1- تفسیر نمونه، ج 33، ص 23

2- الرحمن / 37

3- تفسیر نمونه، ج 23، ص 153 و 154

4- قارعه / 4

این حیرت و سرگردانی و پراکندگی و وحشت و اضطراب بر اثر حوادث هولناک پایان جهان و قیامت است. (1)

### تشبیه کوهها به هنگام قیامت به پشم های حلاجی شده

و کوهها مانند پشم رنگین حلاجی شده می گردد. (2)

کوهها در آستانه قیامت نخست به حرکت در می آیند بعد درهم کوبیده و متلاشی می گردند که در این آیه آن را تشبیه به پشم های رنگین حلاجی شده کرده است، پشم هایی که همراه تندباد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها نمایان باشد و این آخرین مرحله متلاشی شدن کوه ها است. که این از مراحل نخستین قیامت، یعنی مرحله ویرانی و پایان جهان است. (3)

### تشبیه اعمال مجرمان در آخرت به ذرات غبار پراکنده در هوا

و ما به سراغ اعمالی که گناهکاران انجام دادند می رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می کنیم. (4)

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آن ها به قدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلا گویی عملی وجود ندارد هر چند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند. دلیل منطقی آن هم روشن است، زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد نیت و انگیزه و هدف نهایی عمل است، و افراد بی ایمان غالبا گرفتار تظاهر و ریا کاری و تقلب و غرور و خود بینی هستند. (5)

ص: 440

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 262

2- قارعه / 5

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 263

4- فرقان / 23

5- تفسیر نمونه، ج 15، ص 59 و 60

## تشبیه پهنه بهشت به پهنه آسمان و زمین

بریکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و

زمین است. (1)

در حقیقت مغفرت پروردگار کلید بهشت است همان بهشت عظیم و گسترده و بزرگی که پهنه آسمان و زمین را فرا می گیرد. که این تشبیه بیانگر گستردگی بهشت است که عرضش چنان بزرگ است که مانند عرض و پهنه آسمان و زمین است. (2)

## مثالی برای باغ های بهشتی

مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده است نهرهای آب از زیر درختانش جاری است، میوه های آن همیشگی و سایه هایش دائمی است، این سرانجام کسانی هستند که پرهیزگاری پیشه کردند و سرانجام کافران آتش است. (3)

تعبیر به مل، شاید اشاره به این نکته باشد که باغها و سایر نعمتهای سرای دیگر برای ساکنان این جهان محدود که در برابر عالم پس از مرگ فوق العاده کوچک است که قابل توصیف با هیچ بیانی نیست تنها مثل و شبیحی از آن را می توان برای مردم این جهان ترسیم کرد، همان گونه که اگر بچه ای که در عالم جنین است عقل و هوش می داشت، هرگز نمیشد نعمت های این دنیا را برای او توضیح داد، جز با مثال های ناقص و کم رنگ. (4)

## تشبیه همسران بهشتی

و نزد بهشتیان همسرانی است که جز به شوهران خود عشق نمی ورزند و چشمانی درشت دارند. گویی از لطافت و سفیدی همچون تخم مرغهایی هستند که در زیر بال و پر مرغ پنهان مانده و دست انسانی هرگز

ص: 441

1- حدید/21

2- تفسیر نمونه، ج 23، ص 359 و 360

3- رعد/35

4- تفسیر نمونه، ج 10، ص



آن را لمس نکرده است. (1) قرآن پاکی و ظرافت و سفیدی و صفای همسران بهشتی را به تخم مرغ هایی شبیه میداند که نه دست انسان را لمس کرده و نه گرد و غباری بر آن نشسته است. این تشبیه قرآن هنگامی به درستی روشن می شود که انسان در آن لحظاتی که تخم از مرغ جدا می شود و هنوز دست انسانی به آن رسیده و زیر بال و پر مرغ قرار دارد آن را نزدیک بنگرد که شفافیت و صفای عجیبی دارد. به هر حال تعبیرات قرآن در بیان حقایق به قدری عمیق و پر محتوا است که با یک تعبیر کوتاه و لطیف مطالب زیادی را با لطافت خاصی منعکس می کند. (2)

### تشبیه همسران بهشتی به مروارید پنهان در صدف

و بهشتیان همسرانی از حورالعین دارند. همچون مروارید در صدف پنهان. (3)

«حور» به کسی می گویند که سیاهی چشمش کاملاً مشکی و سفیدش کاملاً شفاف است و «عین» به معنی درشت چشم است. از آنجایی که بیشترین زیبایی انسان در چشمان اوست قرآن نیز برای بیان زیبایی همسران بهشتی روی این مسأله تکیه کرده است. این آیه همسران بهشتی را همانند مروارید پنهان در صدف می داند زیرا مروارید به هنگامی که در صدف قرار دارد و هیچ دستی به آن نرسیده از همیشه شفافتر و زیبا است. (4)

### تشبیه شکوفه های زقوم (درخت جهنم) به کلههای شیاطین

زقوم، درختی است که از قعر جهنم می روید. شکوفه های آن مانند کلمه های شیاطین است. (5)

ص: 442

1- صافات/48 و 49

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 56 و 57

3- واقعه / 22 و 23

4- تفسیر نمونه، ج 23، ص 215

5- صافات/64 و 54

تشبیه میوه ها و شکوفه های درخت زقوم به کله های شیاطین برای بیان نهایت زشتی و پلیدی و چهره تنفر آمیز آن است. با این که انسان ها چهره و کله شیاطین را ندیده اند ولی آن را پلید و نفرت بار می دانند زیرا انسان از چیزی که متنفر باشد در ذهن خود برای آن قیافه ای زشت و وحشتناک ترسیم می کند و به هر چه علاقه مند است برای آن قیافه های زیبا و دوست داشتنی . لذا مردم برای فرشتگان زیباترین چهره ها را ترسیم می کنند و برای شیاطین و دیوان بدترین چهره ها را، در حالی که نه فرشته را دیده اند و نه دیورا. (1)

### یک مثال زیبا و دقیق برای نور الهی

خداوند نور آسمانها و زمین است، مثل نور خداوند همانند چراغدانی است، که در آن چراغی پرفروغ باشد، آن چراغ در حبایی قرار گیرد، حبایی شفاف و درخشنده همچون یک ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود، که از درخت پر برکت زیتونی گرفته شده که نه شرقی است نه غربی، آن چنان روغنش صاف و خالص است که نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود، نوری است بر فراز نور، و خدا هر کس را بخواهد به نور خدا هدایت می کند و خداوند به هر چیزی آگاه است. (2)

نور زیباترین و لطیف ترین موجودات در جهان ماده است و سرچشمه همه زیبایی ها و لطافت ها است. نور بالاترین سرعت را در جهان ماده دارد، نور وسیله تبیین اجسام و مشاهده موجودات جهان است و بدون آن چیزی را نمی توان دید، نور هم ظاهر است و هم مظهر و ظاهر کننده.

نور آفتاب که مهمترین نور در دنیای ما است پرورش دهنده گل ها و گیاهان و رمز بقای همه موجودات است، تمام انرژی های موجود در محیط ما همه از نور آفتاب سرچشمه می گیرد، نور آفتاب نابود کننده انواع میکروب ها و موجودات موذی است.

اگر بخواهیم برای ذات پاک خدا تشبیه و تمثیلی از محسوسات بیاوریم، گرچه مقام با عظمت او از هر شبیه و نظیری برتر است، از چیزی جز نور نمی توان استفاده کرد. خدایی که پدید آورنده تمام جهان هستی

ص: 443

---

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 72

2- نور / 35

است و اگر لحظه ای چشم لطف خود را از مخلوقات بازگیرد همگی در ظلمت و فنا و نیستی فرو می روند. هر موجودی به هر نسبت با او ارتباط دارد به همان اندازه نورانیت و روشنایی کسب می کند: قرآن نور است چون کلام اوست. آئین اسلام نور است، چون آئین او است. پیامبران نورند چون فرستادگان اویند. امامان معصوم انوار الهی هستند چون حافظان آئین او بعد از پیامبرانند. ایمان نور است چون رمز پیوند با اوست. علم نور است چون سبب آشنایی با او است. بنابراین: الله نور السماوات و الأرض. به این ترتیب همه انوار هستی از نور او مایه می گیرد و به نور ذات پاک او منتهی می شود. قرآن بعد از این حقیقت با ذکر مثال زیبا و دقیق چگونگی نورالهی را مشخص می کند که با توجه در آیه می فهمیم که برای استفاده از این نور کامل به چهار عامل دیگر نیاز داریم: مشکاه: چراغانی که آن را از هر سو محافظت کند بی آنکه از نورش بکاهد و نور را متمرکز تر سازد و زجاجه: حبایی که گردش هوا را بر گرد شعله تنظیم کند اما آن قدر شفاف باشد که به هیچ وجه مانع تابش نور نگردد و مصباح: چراغی که مرکز پیدایش نور بر فتیله آن است.

و بالاخره ماده انرژی زای صاف و خالص و زلال که آن قدر آماده اشتعال باشد که گوی بدون تماس با شعله آتش می خواهد شعله ور شود، مانند روغن زیتون که یکی از بهترین روغن ها برای اشتعال است آن هم از درختی که تمام جوانب آن به طور مساوی در معرض تابش نور آفتاب باشد، نه در جانب شرق باغ و کنار دیواری قرار گرفته باشد و نه در جانب غرب باشد که تنها یک سمت آن آفتاب بیند و در نتیجه میوه آن نمی رسیده و نمی نارس و روغن آن ناصاف گردد: «يوقد من شجرة مباركة زيتونه لا شرقية ولا غربية.» بعضی مفسران گفته اند منظور از این تشبیه همان نور هدایتی است که خداوند در دل های مؤمنان بر افروخته و ایمانی است که در سراج قلب مؤمنان جایگزین شده است. در نتیجه این نکته روشن می شود که اگر در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) که در تفسیر این آیه رسیده است، مشکاه گاهی به قلب پیامبر اسلامی (صلی الله علیه و آله) و مصباح نور علم و زجاجه وصی پیامبر، علی (علیه السلام) و شجره مبارکه به ابراهیم خلیل که ریشه این خاندان از او است و جمله لا شرقیه و لا غربیه به نفی گرایش های یهود و نصاری تفسیر شده است، در حقیقت چهره دیگری از همان نور هدایت الهی و ایمان، و بیان مصداق روشنی از آن است. (1)

ص: 444

## تشبیه نور به مرکب

آیا کسی که خدا سینه اش را برای اسلام گشاده کرده و بر فراز مرکبی از نور الهی قرار گرفته همچون کوردلانی است که نور هدایت به قلبشان راه نیافته، وای بر آنها که قلب هابی سخت در برابر ذکر خدا دارند، آنها در گمراهی آشکارند. (1)

نور و روشنایی هدایت الهی به مرکبی تشبیه شده که مؤمنان بر آن سوار می شوند، سرعت سیرش عجیب و مسیرش روشن است و قدرت جولانش همه جهان را فرا می گیرد. (2)

## تشبیه مسئولیت به بار سنگین

آنها که لقای پروردگار را انکار کردند مسلم زیان دیدند، و این کار ادامه مییابد تا هنگامی که ناگهان قیامت فرا می رسد می گویند: ای افسوس که درباره آن کوتاهی کردیم و آنها بار سنگین گناهانشان را بر دوش می کشند، چه بد باری بر دوش خواهند داشت. (3) این آیه مسئولیت اعمال و رفتار انسان را همچون باری بر دوش او می داند، که مسئولیت انسان در برابرگناهانش و اعمال ناشایستش بسیار سنگین است و از آن به بار سنگینی تعبیر شده.

## تشبیه تقوا به لباس

ای فرزندان آدم، لباسی برای شما فرو فرستادیم که اندام شما را می پوشاند و مایه زینت شماست و لباس پرهیزگاری و تقوا بهتر است، این ها از آیات خداست شاید متذکر شوند. (4)

تشبیه تقوا و پرهیزگاری به لباس، تشبیه بسیار رسا و گویایی است زیرا همان طور که لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می کند و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها و هم عیوب جسمانی را می پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوا و پرهیزگاری نیز علاوه بر پوشاندن بشر از

ص: 445

1- زمرد/ 22

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 426

3- تفسیر نمونه، ج 19، ص 426

4- اعراف/ 26

زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می شود، زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می افزاید. (1)

### یک تشبیه زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب

او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را بینا قرار داد (روشنی بخش قرار داد) این نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند. (2)

معنی آیه این می شود که خدا روز را بینا قرار داد در حالی که روز بینا کننده است نه بینا، این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است. (3)

### تشبیه شدت غضب به فوران آتش

تا فرمان خدا فرا رسید و تنور جوشیدن گرفت. (4)

گروهی از مفسران احتمال داده اند که تنور در این آیه در معنی مجازی و کنایی استعمال شده و اشاره دارد به این که تنور خشم و غضب پروردگار فوران پیدا کرد و به معنی نزدیک شدن عذاب کوبنده الهی است. (5)

### ذکر دو مثال نابینا و بینا و ظلمات و نور

بگو چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو الله، بگو به آن ها غیر خدا را اولیاء و تکیه گاه و معبود خود قرار داده اید؟ با این که این بت ها حتی نسبت به خودشان مالک و سود و زیانی نیستند. بگو آیا نابینا و بینایکسان است؟ آیا ظلمات و نور یکسانند؟ آیا آنها شریکانی برای خدا قرار دادند به خاطر این که

ص: 446

---

1- تفسیر نمونه، ج 6، ص 132

2- یونس 67/

3- تفسیر نمونه، ج 8، ص 344

4- هود/40

5- تفسیر نمونه، ج 9، ص 97

آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینش ها بر آنها مشتبّه شد، بگو خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز. (1)

ذکر دو مثال نابینا و بینا و ظلمات و نور گویا اشاره به این حقیقت است که برای مشاهده یک واقعیت عینی دو چیز لازم است هم چشم بینا و هم اشعه نور، که با نفی هر یک از این دو مشاهده صورت نمی گیرد حال کسانی که از هر دو محرومند هم از بینایی و هم از نور، مصداق واقعی آنان مشرکان هستند، هم چشم عقلشان کور است و هم محیط زندگی شان را ظلمت کفر و بت پرستی فرا گرفته است. (2)

### مثالی برای حق و باطل

خداوند از آسمان آبی فرستاد و از هر دره و رودخانه ای به اندازه آنها سیلابی جاری شد، سپس سیل بر روی خود کفی حمل کرد، در فلزاتی که به وسیله آتش ذوب می شوند تا از آن زینت آلات یا وسایل زندگی بسازند آنها نیز کف هایی همانند کف های آب دارند، این گونه خداوند برای حق و باطل مثال می زند، اما کف ها به کنار می روند و اما آبی که برای مردم مفید و سودمند است در زمین می ماند، این چنین خداوند مثال هایی می زند. (3)

قرآن در این آیه در مثالی نشانه های حق و باطل را چنین بیان می کند:

الف - حق همیشه مفید و سودمند است همچون آب زلال که مایه حیات و زندگی است اما باطل بی فایده و بیهود است همچون کف، نه کف های روی آب هرگز کسی را سیراب می کنند و نه کف هایی که در کوره های ذوب فلزات ظاهر می شود، از آنها فقط می توان وسایل پست و بی ارزش زینتی ساخت.

ب - باطل همواره مستکبر، بالانشین، پر سر و صدا، پر قال و غوغا ولی تو خالی و بی محتوا است، اما حق متواضع، کم سر و صدا، اهل عمل و پر محتوا و سنگین وزن است.

ص: 447

1- رعد/16

2- تفسیر نمونه، ج 10، ص 162

3- رعد/17

ج - حق همیشه متکی به نفس است، اما باطل از آبروی حق مدد می گیرد و سعی می کند خود را به لباس او در آورد و از حیثیت او استفاده کند.

هنگامی که حق به خروش افتاد، باطل همچون کف های روی دیگی که به خارج پرتاب می شود بیرون می افتد، پس جوشش و خروش حق باعث نابودی باطل می شود. (1)

### یک مثال جالب و پر معنی از تجسم حق و باطل، طیب و خبیث

آیا ندیدی چگونه خداوند کلمه طیبه و گفتار پاکیزه را به درخت پاکیزه های تشبیه کرده، که ریشه آن در زمین ثابت و شاخه آن در آسمان است؟ و کلمه خبیثه را به درخت ناپاکی تشبیه کرده که از زمین برکنده شده و قرار و ثباتی ندارد. (2)

طیب هر گونه پاک و پاکیزه است در نتیجه این مثال هر سنت و دستور و برنامه و روش و هر عمل و هر انسان و خلاصه هر موجود پاک و پربرکت و حقی را شامل می شود و همه اینها همانند یک درخت پاکیزه است با رشد و نمو و حرکت که نظام حساب شده ای ریشه ای دارد و شاخه هایی که کدام وظیفه ای دارند، اصل و ریشه آن ثابت و مستحکم است و شاخه هایش نه تنها محدود نیستند بلکه آسمان جایگاه آن هاست و درختی است پر بار و پرثمر که در هر فصلی دست به سوی شاخه هایش دراز کنی محروم بر نمی گردی و این میوه دادن او نیز بی حساب نیست بلکه به اذن پروردگارش است و میوه های خود را به همگانی ارزانی می دارد.

کلمه خبیثه همان کلمه کفر و شرک، همان گفتار زشت و شوم، همان برنامه های گمراه کننده و غلط همان انسانهای ناپاک و آلوده و خلاصه هر چیز خبیث و ناپاکی و باطلی است. بدیهی است درخت زشت و شومی که ریشه آن کنده شده، نه نمو و رشد دارد نه ترقی و تکامل، نه گل و میوه و نه سایه و منظره و نه ثبات و استمرار، قطعه چوبی است که جز به درد سوزاندن و آتش

ص: 448

---

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 167 و 170

2- ابراهیم / 24 و 26

زدن نمی خورد، مانع راه است و مزاحم رهروان و گاه گزنده است، مجروح کننده و مردم آزاد. (1)

### تشبیه ترس و گرسنگی به لباس

اما سرانجام ساکنان آبادی کفران نعمت خدا کردند و خدا لباس گرسنگی و ترس را به خاطر اعمالشان بر اندام آنها پوشانید. (2) این تعبیر اشاره به آن است که آن چنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود و بدنشان را لمس می کرد و این قحطی و ناامنی آن چنان برای آنها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می چشیدند و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند. (3)

### تشبیه قرآن به نسخه شفابخش

قرآن را نازل می کنیم که شفا و رحمت برای مؤمنان است و ستمگران را جز خسران نمی افزاید. (4)

چه تشبیه جالب و پرمایه ای، قرآن نسخه حیاتبخشی است برای آنها که می خواهند با جهل و کبر و غرور و حسد و نفاق به مبارزه برخیزند، قرآن نسخه شفابخشی است برای برطرف ساختن ضعفها و زبونی ها و ترس های بی دلیل، اختلاف ها و پراکندگی ها، برای آنها که از بیماری عشق دنیا، وابستگی به مادیات و تسلیم بی قید و شرط در برابر شهوتها رنج می برند. (5)

### مثالی روشن برای بیان ضعفها

ای مردم مثلی زده شده است گوش به آن فرا دهید: کسانی که غیر از خدا می خوانید هرگز نمی توانند مگسی بیافرینند هر چند برای این کار اجتماع کنند و دست به دست یکدیگر

ص: 449

1- تفسیر نمونه، ج 10، 332 تا 335

2- نحل/112

3- تفسیر نمونه، ج 11، ص 434

4- اسراء/82

5- تفسیر نمونه، ج 12، ص 239



بدهند، اگر مگس چیزی از آن را برآید نمی‌تواند آن را باز پس گیرند، هم این طلب کنندگان و عابدان و ناتوانند و هم آن مطلوبان و معبودان. (1)

این مثال گر چه در برابر مشرکان عرب ذکر شده ولی با توجه به این که مخاطب قرآن همه مردم جهانند، اختصاصی به بت‌های سنگی و چوبی ندارد بلکه تمام معبودهایی را که جز خدا می‌پرستند در این مثال شرکت داده شده‌اند، اعم از فرعون‌ها و نمرودها و بت‌های شخصیت‌های کاذب و قدرت‌های پوشالی و مانند آن. آنها نیز بر این مثال منطبق هستند، آنها هم اگر دست به دست هم بدهند و تمام لشکر و عسکرشان را جمع و جور کنند و اندیشمندان و فرزانشان را دعوت کنند قادر به خلق مگسی نیستند و حتی اگر مگسی ذره‌ای از سفره آنها برگیرد توانایی به بازگرداندن آن را ندارند. (2)

### مثالی به عنوان دلیل بر نفی شرک

خداوند مثالی از خودتان برای شما زده: آیا این مملوک‌هایتان هرگز شریک شما در روزی‌هایی که به شما داده ایم می‌باشند آن چنان که هر دو مساوی باشید و از تصرف مستقل و بدون اجازه آنها بیم داشته باشید، آن گونه که در مورد شرکای آزاد بیم دارید؟ این چنین آیات خود را برای کسانی که تعقل می‌کنند شرح می‌دهیم. (3)

انسانها نه مالک واقعی بردگان‌اند و نه مالک واقعی اموالشان، چرا که همه از آن خدا است، اما با این حال آنها حاضر نیستند اموال مجازی خود را به مملوک‌های مجازی خود واگذار کنند و آنها را شریک خود بشمارند حال چگونه می‌توانند مملوک‌های حقیقی خدا را که ذات و وجودشان متعلق و وابسته به خداست را به عنوان شریک او قرار دهند. قرآن می‌گوید با ذکر مثال‌هایی روشن از متن زندگی خود شما حقایق را برایتان بازگو می‌کنیم تا اندیشه خود را به کار

ص: 450

1- حج/73

2- تفسیر نمونه، ج 14، ص 174

3- روم/28

اندازید و لااقل چیزی را که حتی برای خود نمی پسندید برای پروردگار جهان قائل نشوید. (1)

### تشبیه لطیفی در «فقد استمسك بالعروه الوثقی»

کسی که قلب و جان خود را تسلیم خدا کند و در آستان پروردگار سر تسلیم و اطاعت فرود آورد در حالی که محسن و نیکوکار باشد به دستگیری محکمی چنگ زده است. (2)

چنگ زدن به دستگیره محکم تشبیه لطیفی از این حقیقت است که انسان برای نجات از قعر درهی مادیگری و ارتقاء به بلندترین قله های معرفت و معنویت و روحانیت نیاز به یک وسیله محکم و مطمئن دارد، این وسیله چیزی جز ایمان و عمل صالح نیست، غیر آن، همه پوسیده و پاره شدنی و مایه سقوط و مرگ است، علاوه بر این آن چه باقی می ماند این وسیله است و بقیه همه فانی و نابود شدنی است. (3)

### ذکر مثال جالب و ترسیمی برای بی نهایت

اگر آن چه روی زمین از درختان است قلم شوند و دریا برای آن مرکب گردد و هفت دریا به آن افزوده شود، اینها همه تمام می شوند اما کلمات و علم خدا پایان نمی گیرد، خداوند عزیز و حکیم است. (4)

آیا ترسیمی برای بی نهایت از این جالب تر و زیباتر به نظر می رسد؟ این عدد به قدری زنده و گویا است که امواج فکر انسان را در افق های بی کران و نا محدود با خود همراه می برد و غرق در حیرت می کند. با توجه به این بیان گویا و روشن انسان احساس می کند که معلوماتشان در برابر آنچه در علم خداست همچون یک صفر است در برابر بی نهایت، و تنها می تواند بگوید: دانش من به آنجا رسیده که به نادانی خود پی برده ام. حتی تشبیه به قطره و دریا برای بیان این واقعیت

ص: 451

---

1- تفسیر نمونه، ج 16، ص 413 و 414

2- لقمان 22/

3- تفسیر نمونه، ج 17، ص 68

4- لقمان 27/

## تعقیب شیاطین به وسیله شهاب ثاقب

ما آسمان پایین را با ستارگان تزیین کردیم. و آن را از هر شیطان خبیثی حفظ نمودیم، آنها نمی توانند به سخنان فرشتگان عالم بالا گوش فرا دهند و هرگاه چنین بخواهند از هر سو هدف تیرها قرار می گیرند. آنها به شدت به عقب رانده می شوند و برای آنان عذاب دائم است. مگر آنها که در لحظه ای کوتاه برای استراق سمع به آسمان نزدیک شوند که شهاب ثاقب آنها را تعقیب می کند. (2)

بعضی مفسران معتقدند این آیات از قبیل تشبیه معقول به محسوس است و مصداق آیه 43 سوره عنکبوت می باشد که می فرماید: این ها مثال هایی است که برای مردم می زنیم و جز عالمان آن را درک نمی کنند. منظور از نزدیک شدن شیاطین به آسمان و استراق سمع و طرد شدن آن ها به وسیله شهاب این است که این شیاطین هرگاه بخواهند به عالم فرشتگان نزدیک شوند تا از اسرار خلقت و حوادث آینده با خبر گردند به وسیله نور ملکوت که طاقت تحمل آن را ندارند طرد می شوند. (3)

## مثال گویایی برای غیبت

ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید، چرا که بعضی از گمانها گناه است و هرگز در کار دیگران تجسس نکنید و هیچیک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است. (4)

ص: 452

---

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 77

2- صافات/6 تا 10

3- تفسیر نمونه، ج 19، ص 21

4- حجرات/12

آبروی برادر مسلمان همچون گوشت تن اوست و ریختن این آبرو به وسیله غیبت و افشای اسرار پنهانی او همچون خوردن گوشت تن او است و تعبیر به مرده به خاطر آن است که غیبت در غیاب افراد صورت می گیرد که همچون مردگان قادر به دفاع از خویشتن نیستند، این تشبیه بیانگر زشتی فوق العاده غیبت و گناه عظیم آن است. (1)

### تشبیهی در کلمه سدره المنتهی

بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را مشاهده کرد. و این شهود در کنار سدره المنتهی روی دارد. (2)

تعبیر سدره المنتهی اشاره به درخت پر برکت و پر سایه ای است که در اوج آسمانها، در منتها الیه عروج فرشتگان و ارواح شهداء و علوم انبیاء و اعمال انسان ها قرار گرفته، جایی که ملائکه پروردگار از آن فراتر نمی روند و جبرئیل نیز در سفر معراج به هنگامی که به آن رسید متوقف شد. درباره سدره المنتهی در قرآن توضیحی نیامده ولی در اخبار و روایات اسلامی توصیف های گوناگونی پیرامون آن آمده و همه بیانگر این واقعیت است که انتخاب این تعبیر به عنوان یک تشبیه، برای بیان واقعیتی بزرگ است. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: من بر هر یکی از برگ های آن (سدره المنتهی) فرشته ای دیدم که ایستاده بود و تسبیح خداوند را می گفت. (3)

### تشبیه قاطعیت فرمان الهی به لمح بصر (یک چشم بر هم زدن)

و فرمان ما یک امر بیش نیست، همچون یک چشم بر هم زدن. (4)

خداوند می فرماید، آن روز که فرمان بر پاشدن قیامت را صادر می کنیم با یک چشم بر هم زدن همه چیز در مسیر رستخیز قرار می گیرد و حیات نوین در کالبدها دمیده می شود، همچنین آن روز که اراده کنیم که مجرمان را به وسیله صاعقه ها و صیحه های آسمانی یا زمین لرزه ها و طوفان ها و تندبادها مجازات کنیم و یا اراده عذاب آنها داشته باشیم یک

ص: 453

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 184 و 185

2- نجم / 13 و 14

3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 497

4- قمر / 50

فرمان بیشتر لازم نیست، بلافاصله همه اینها حاصل می شود. این ها همه هشدار است برای گناهکاران تا بدانند خداوند در عین حکیم بودن قاطع است و در عین قاطعیت، حکیم و از مخالفت فرمایش بر حذر باشند. (1)

### تشبیهی در آیه 21 سوره حشر

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم می دیدی که در برابر قرآن خشوع می کند و از خوف خدا می شکافد، و این ها مثال هایی است که برای مردم می زنیم تا در آن بیندیشند. (2)

بسیاری از مفسران آیه فوق را به صورت تشبیه تفسیر کرده اند و گفته اند هدف این است که این کوه ها با همه صلابت و استحکامی که دارند اگر عقل و احساس داشتند و این آیات به جای قلب انسان ها بر آنها نازل میشد چنان به لرزه در می آمدند که از هم می شکافتند، اما گروهی از انسانهای قساوتمند و سنگدل می شنوند و کمتر تغییری در آنها رخ نمی دهد. (3)

### تشبیه در « کَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنفِرَةٌ »

گویی آنها گورخرانی هستند رمیده که از شیر فرار کرده اند. (4)

گورخر، وحشت عجیبی از شیر دارد، حتی موقعی که صدای شیر را می شنود چنان وحشتی بر او مستولی می شود که دیوانه وار به هر سو می دود. این آیه تعبیری است بسیار رسا و گویا از وحشت و فرار مشرکان از آیات روح پرور قرآن، آنها را به گورخر تشبیه کرده که هم فاقد عقل و شعور است و هم به علت وحشی بودن گریزان از همه چیز، در حالی که در برابر آنها چیزی جز تذکره (وسیله یاد آوری و بیداری و هوشیاری) قرار ندارد. (5)

ص: 454

---

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 77

2- حشر / 21

3- تفسیر نمونه، ج 23، ص 550

4- مدثر/ 50 و 51

5- تفسیر نمونه، ج 25، ص 263

## تشبیه جرقه های آتش دوزخ، به کاخ عظیم

آتش جهنم، جرقه هایی از خود پرتاب می کند مانند یک کاخ. (1)

قرآن در توصیف آتش سوزان جهنم می گوید جرقه هایی از خود بیرون می دهد مانند کاخ عظیم، نه همچون جرقه های آتش این دنیا که گاه به اندازه سرسوزنی بیش نیستند. تعبیر کاخ و قصر در این آیه، تعبیر بسیار پر معنایی است، شاید تصور شود مناسبتر این بود که گفته شود جرقه هایی همچون کوه، ولی نباید فراموش کرد کوه ها منبع انواع برکات هستند و سرچشمه های آب فرات و گوارا و این قصرهای ستمکاران هستند که منشأ شعله های سوزان و آتشیهای شرر بارند. (2)

## تشبیه جرقه های آتش دوزخ به شتران زرد رنگ

آتش دوزخ جرقه هایی از خود پرتاب می کند که گویی در سرعت و کثرت همچون شتران زرد رنگی هستند که به هر سو پراکنده می شوند. (3)

در آیه قبل جرقه های آتش جهنم از نظر حجم به کاخ بزرگ تشبیه شده و در این آیه از نظر کثرت و رنگ و سرعت حرکت و پراکنده شدن به هر سو، به گروهی از شتران زرد رنگ تشبیه شده که به هر سو روانند. آتشی که جرقه های این چنین دارد، پیداست که خود آن آتش سوزان چگونه است. (4)

ص: 455

1- مرسلات 32/

2- مرسلات 33/

3- تفسیر نمونه، ج 25، ص 419

4- تفسیر نمونه، ج 25، ص 419 و 420









قرآن کریم برای این که مردم را به آیات و مخلوقات توجه بدهد، به انواعی از مخلوقات قسم می خورد، از جمادات گرفته تا نباتات و حیوانات و تا انسان و انسان کامل.

سوگند به هر چیزی علامت محترم و بزرگ و عزیز شمردن و بزرگ شمردن آن چیز است. هر کسی وقتی می خواهد قسم بخورد، مثلاً به جان فرزند خودش سوگند می خورد، یعنی به جان کسی سوگند می خورد که او را عزیز و محترم می دارد و الا اگر انسان به جان دشمن خودش سوگند بخورد این اعتباری ندارد.

سوگند خوردن دو گونه است: یک وقت انسان به چیزی که همه می دانند در نظر او عزیز و محترم است سوگند می خورد برای این که مطلب خودش را تأکید کند. مثل این که بگویید به جان فرزندم سوگند که چنین، چون همه می دانند او فرزندش را عزیز می دارد. گاهی انسان سوگند می خورد مخصوصاً برای این که مردم بدانند که این موضوع محترم است و یکی عظمت و عزت و احترامی دارد.

و وقتی که خدا سوگند یاد می کند این گونه است. در قرآن وقتی سوگند یاد می کند که به این خورشید و به نور خورشید سوگند، به ماه سوگند (1)، به روز سوگند، به شب سوگند (2)، به آسمان سوگند، به زمین سوگند (3)، به جان آدمی سوگند، به روح آدمی سوگند، به تعدیل و عدالت و توازن روح آدمی

ص: 459

---

1- شمس / 2 و 1

2- شمس / 3 و 4

3- . شمس / 5 و 6

سوگند (1) همه اینها نشان دادن، متوجه کردن و ارائه دادن عظمت این موضوعات است که اینها را کوچک نگیرد، تمام اینها آیات پروردگار هستند و برای بشر باید محترم باشد. در قرآن کریم سوگندهایی دیده می شود که برای کسانی که با این کتاب الهی آشنایی درستی ندارند موجب تعجب می گردد، زیرا وقتی آنها را با قسم های معمول میان مردم و یا با قسمهای شرعی مقایسه می کنند اختلافشان را زیاد می بینند.

## فواید سوگندهای قرآن

سوگندهای قرآن، سوگندهایی پرمعنا و اندیشه انگیز است که فکر انسان را همراه خود به جوانب مختلف این جهان می کشاند و به آن آمادگی برای پذیرش حقایق می دهد.

درست است که خداوند از همه راستگویان راستگوتر است و نیازی به سوگند ندارد، به علاوه سوگند اگر برای مؤمنان باشد که آنها بدون سوگند تسلیمند و اگر برای منکران باشد که آنها اعتقادی به سوگند های الهی ندارند. پس فایده این سوگندها چیست؟

1. اهمیت چیز و امری که برای اثبات آن، قسم یاد شده است تا مردم در آن نیک بیندیشند و به آن بی توجه نباشند.

2. متوجه ساختن بشر به منافع و فواید فراوان چیزهایی که به آنها سوگند یاد می شود. مانند خورشید، ماه، ستارگان، شب، روز، انجیر و زیتون و.

3. واقعیت داشتن مورد قسم که مورد انکار بوده یا در آن شک و تردید داشته یا وهم و خیالش می پنداشته اند. مانند فرشتگان، قیامت، روان و وجدان انسان و.

4. رد افکار خرافی و اعتقادات جاهلانه های که بشر وحشی و حتی انسان متمدن امروز نسبت به بعضی امور داشته و دارد مانند عقیده به خدایی ستارگان و غیره، و مثل آن که عرب جاهلی بعد از ظهر را ناخجسته و برای کسب و کار نامبارک می دانست و بر اثر چنین اعتقاد جاهلانه ای زیانهای اقتصادی و اجتماعی و اخلاقی فراوان به وی می رسید. نسل معاصر نیز مانند اهل هر عصر از دوره و زمانه خود شکایت داشته، عمل

ص: 460

خیر را در آن ناممکن می‌پندارد. جمیع این اوهام را خداوند با سوگند یاد کردن به عصر(1) که هم به معنی بعد از ظهر و هم به معنی دوره و زمانه است، مردود شناخت.

5. تعظیم مورد قسم تا مردم بر اثر بزرگداشت آن به عبادت و جهاد و دیگر اعمال خیر تشویق شوند مانند سوگند به اسبان مجاهدین و اوقات فرضیه حج.

و از همه مهمتر: 6. همیشه سوگند به امور پر ارزش و مهم یاد می‌بود، بنابراین سوگندهای قرآن دلیل بر عظمت و اهمیت اموری است که به آنها سوگند یاد شده و همین امر سبب اندیشه هر چه بیشتر به این امور اندیشه ای که انسان را به حقایق تازه می‌رساند.

7. سوگند همیشه برای تأکید است و دلیل بر این است که اموری که برای آن سوگند یاد شده از امور کاملاً جدی و مؤکد است.

از این گذشته هر گاه گویند، سخن خود را قاطعانه بیان کنند از نظر روانی در قلب شنونده بیشتر اثر می‌گذارد، مؤمنان را قوی تر و منکران را نرم تر می‌سازد

سوگندهای قرآن عموماً دو مقصد را تعقیب می‌کند: نخست اهمیت مطلبی که سوگند به خاطر آن یاد شده و دیگر اهمیت خود این امور که مورد سوگند است، چرا که سوگند همیشه به موضوعات مهم یاد می‌شود، به همین دلیل این سوگندها فکر و اندیشه انسان را به کار می‌اندازد، تا درباره این موضوعات مهم عالم خلقت بیندیشد و از آن‌ها راهی به سوی خدا بگشاید. سوگندهای قرآن چهار نوع اند:

1. سوگند برای اثبات توحید، مثل آیه 1 تا 4 سوره صافات.

2. سوگند بر حقیقت قرآن، مثل آیه 75 تا 17 سوره واقعه.

3. سوگند بر حقیقت رسول اکرم(صلی الله علیه و آله)، مثل آیه 1 تا 3 سوره یس.

4. سوگند بر اثبات جزا و وعده و وعیدش، مثل آیه 1 تا 6 سوره ذاریات.

ص: 461

## اموری که قرآن به آنها سوگند یاد کرده است:

1. سوگند به قرآن

الف) سوگند به قرآن حکیم (1)

در این آیه به قرآن سوگند یاد شده و صفت حکیم برای آن مورد استفاده قرار گرفته است در حالی که حکمت معمولاً صفت شخص زنده و عاقل است و گویی خداوند قرآن را موجودی زنده و عاقل و رهبر و پیشوا معرفی می کند که می تواند درهای حکمت را به روی انسان بگشاید. (2)

ب) ص، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است ( که این آیات اعجاز الهی است) (3)

قرآن هم خودش ذکر است و هم دارای ذکر، ذکر به معنی یاد آوری و زدودن زنگار غفلت از صفحه دل، یاد خدا، یاد نعمت های الهی، یاد دادگاه بزرگی و رستاخیز و یاد هدف خلقت انسان است. (4)

ج) سوگند به کتابی (قرآن) که حقایقش آشکار است. (5)

قرآن کتابی است که حقایقش آشکار و مفاهیمش روشن و دلائل صدقش نمایان است و راههای هدایتش واضح و مبین و آشکار است. (6)

د) سوگند به این کتاب آشکار. (7)

قرآن کتابی است که محتوایش روشن، معارفش آشکار، تعلیماتش زنده، احکامش سازنده و برنامه هایش حساب شده است، کتابی که خود دلیل حقانیت خویش است، آفتاب آمد دلیل آفتاب. (8)

ه) ق، سوگند به قرآن مجید. (9)

ص: 462

1- یس/1

2- یس/2

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 315 و 316

4- ص/1

5- تفسیر نمونه، ج 19، ص 208

6- زخرف/2

7- دخان/2

8- تفسیر نمونه، ج 21، ص

9- ق/1

«مجید» از ریشه «مجد» به معنی شرافت گسترده است و از آنجا که قرآن عظمت و شرافتی بی پایان دارد کلمه مجید از هر نظر سزاوار آن است، ظاهرش زیبا، محتویاتش عظیم، دستورات آن عالی و برنامه هایش آموزنده و حیاتبخش است. (1)

2. سوگند به حق

فرمود: به حق سوگند، و حق می گویم. (2)

خداوند در پاسخ به ابلیس که تهدید کرد تمام انسانها را به جز مخلصین اغوا می کند فرمود: به حق سوگند، و حق می گویم، که جهنم را از تو و پیروانت همگی پر خواهم کرد. (3) خداوند خود حق است و جز حق و حقیقت نمی گوید.

3. سوگند به خداوند خالق

الف) سوگند به پروردگار آسمان و زمین (4)

خداوند برای اطمینان دادن به بندگان شکاک و دیر باور و ضعیف النفس و حریص سوگند یاد می کند که آن چه به شما در زمینه رزق و روزی و وعده های ثواب و عقاب قیامت وعده داده شده همه حق است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست. (5)

ب) و سوگند به کسی که آسمان را بنا کرده. (6)

اصل خلقت آسمان با آن عظمت خیره کننده از شگفتی های بزرگ خلقت است و بناء و پیدایش این همه کواکب و اجرام آسمانی و نظامات حاکم بر آنها شگفتی دیگر و از آن مهمتر خالق این آسمان است. (7)

ج) و سوگند به کسی که زمین را گسترانیده. (8)

ص: 463

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 227

2- ص 84 /

3- تفسیر نمونه، ج 19، ص 350

4- ذاریات/23

5- تفسیر نمونه، ج 22، ص 336

6- شمس /5

7- تفسیر نمونه، ج 27، ص 42

8- شمس/6

زمین گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است که با تمام شگفتی‌ها: کوهها و دریاها، درهها و جنگل‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها، معادن و منابع گران بهایش، که هر کدام به تنهایی آیتی است از آیات حق، آیت و نشانه‌ی روشن خداوند است و از آن برتر و بالاتر خالق این زمین و کسی است که آن را گسترانیده. (1)

د) و سوگند به نفس آدمی و کسی که آن را منظم ساخته. (2)

همان انسانی که عصاره عالم خلقت و چکیده جهان ملک و ملکوت و گل سرسبد عالم آفرینش است، این خلقت بدیع که مملو از شگفتی‌ها و اسرار است آن قدر اهمیت دارد که خداوند به خودش و خالق آن یکجا قسم یاد کرده است، خداوند خالقی که نفس انسان را آفرید و آن را منظم و مرتب ساخت و قوا و نیرو و استعدادهای آن را تعدیل و تسویه نمود. (3)

ه) و سوگند به آن کسی که جنس مذکر و مؤنث را آفرید. (4) خداوند همه موجودات عالم، اعم از انسان و حیوان و نبات را از دو جنس مذکر و مؤنث آفرید و این یکی از نشانه‌ها و آیات بزرگ و روشن خداوند در آفرینش می‌باشد. (5)

4. سوگند به حروف الفبا: حم (6)

بعضی از مفسران در این جا «حم» را به عنوان سوگند تفسیر کرده اند که با سوگند دیگری که در آیه بعد می‌آید: (سوگند به این کتاب آشکار) دو سوگند پی در پی و متناسب را تشکیل می‌دهد، سوگند به حروف الفبا همچون حم، و سوگند به این کتاب مقدس که از این حروف تشکیل یافته است. (7)

5. سوگند به طوفان‌ها و ابرهای باران‌زا

سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می‌آورند (و گرد و غبار و بذرها را گیاهان را)، و سپس سوگند به ابرهایی که بار سنگینی از باران باخود حمل می‌کنند. (8) خداوند با سوگند به بادها و ابرها فکر

ص: 464

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 43

2- شمس 7/

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 44

4- لیل 3/

5- تفسیر نمونه، ج 27، ص 72

6- دخان 1/

7- تفسیر نمونه، ج 21، ص 146

8- ذاریات 1 و 2

انسان را به آنها و ارتباط بین آنها متوجه می کند، بادهایی که ابرها را تولید می کند و آنها را بر دوش خود حمل می نماید و به هر سو می راند، ابرهایی که حامل باران اند، بارانی حیات بخش و زنده کنند، بارانی که زمین مرده را جان می دهد. (1)

6. سوگند به کشتی ها

و سپس سوگند به کشتی هایی که به آسانی به حرکت در می آیند. (2)

خداوند به کشتی هایی که بر رودخانه های عظیم و صفحه دریاها به آسانی به حرکت در می آیند سوگند یاد می کند و توجه انسان را به آن و تفکر در علت و اهمیت آن جلب می کند.

7. سوگند به فرشتگان

الف) و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند. (3)

این تقسیم کار که به فرشتگان نسبت داده شده است ممکن است مربوط به کل تدبیر این عالم باشد که گروه هایی از فرشتگان الهی به فرمان خدا تدبیر امور را بر عهده دارند و نیز با توجه به آیات قبل ممکن است این تقسیم کار مربوط به ارزاق و یا تقسیم قطرات باران بر مناطق روی زمین باشد. (4)

ب) سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدن هایشان بر می کشند، و فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند، و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند، و سپس بر یکدیگر سبقت می گیرند، و آنها که امور را تدبیر می کنند. (5) منظور از این سوگندها در مجموع فرشتگان است، در رابطه با اجرای کل فرمان های الهی که اجرای این فرمان ها در پنج مرحله تحقق مییابد، اول حرکت شدید نخستین به دنبال تصمیم گیری قاطع و بعد مرحله راه افتادن آرام و سپس سرعت گرفتن و پیشی جستن و در نهایت تدبیر امور و سامان دادن به کارها است که برنامه فرشتگان در زمینه قبض ارواح کفار و مؤمنان یکی از مصادیق مفهوم کلی است. (6)

ص: 465

---

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 308

2- ذاریات / 3

3- ذاریات / 4

4- تفسیر نمونه، ج 22، ص 308

5- نازعات / 1 تا 5

6- تفسیر نمونه، ج 26، ص 78



الف) قسم به آسمان که دارای چین و شکن های زیباست. (1)

تعبیر چین و شکن های آسمان یا به خاطر اشکال مختلف توده های ستارگان و صورت های فلکی، یا به خاطر موج های جالبی است که در ابرهای آسمانی پیدا می شود و گاه به قدری زیباست که مدت ها چشم های انسان را متوجه خود می سازد و یا توده های عظیم کهکشان هاست که همچون پیچ و خم های موهای مجعد بر صفحه آسمان ظاهر می شود. بنابراین قرآن به آسمان و این کهکشان های عظیم که در آن روز چشم تیزبین علم و دانش بشر هنوز به آن نیفتاده بود سوگند یاد می کند. (2)

ب) و سوگند به سقف بر افراشته. (3)

منظور از سقف بر افراشته، آسمان است. تعبیر به سقف ممکن است از این نظر باشد که ستارگان و کرات آسمانی آن چنان سراسر آسمان را پوشانده اند و به سقفی می مانند، و نیز ممکن است اشاره به جو اطراف زمین باشد که قشر فشرده ای از هوا همچون سقف محکمی اطراف آن را فرا گرفته و آن را در برابر هجوم سنگ های آسمانی و اشعه زینبار کیهانی به خوبی حفظ می کند. (4)

ج) سوگند به آسمان که دارای برج های بسیار است. (5)

برج در اصل به معنی قصر است و یا شیء ظاهر و آشکار. برج های آسمان یا به معنی ستارگان درخشان و روشن است یا به معنی صورت های فلکی، که در هر دو معنی حکایت از عظمت آن می کند، عظمتی که در آن زمان از نظر عرب دور بود ولی امروز شناخته شده است. (6)

د) سوگند به آسمان و کوبنده شب، و تونمی دانی کوبنده شب چیست؟ همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی ها. (7)

ص: 466

1- ذاریات 7/

2- . تفسیر نمونه، ج 22، ص 313

3- طور/ 5

4- تفسیر نمونه، ج 22، ص 413

5- بروج / 1

6- تفسیر نمونه، ج 26، ص 328

7- طارق/ 1 و 2 و 3

منظور از کوبنده شب (طارق) که خداوند به آن سوگند یاد کرده همان ستاره درخشان (نجم الثاقب) است. قرآن خودش طارق (شخصی که در شب وارد می شود و در را می کوبد) را تفسیر کرده، می گوید: این مسافر شبانه، همان ستاره درخشانی است که بر آسمان ظاهر می شود و به قدری بلند است که گویی می خواهد سقف آسمان را سوراخ کند و نورش بقدری خیره کننده است که تاریکی ها را می شکافد و به درون چشم آدمی نفوذ می کند. (ثاقب از ماده ثقب به معنی سوراخ کردن است) برخی عقیده دارند منظور از نجم الثاقب، ستاره زحل یا کیوان است. (1)

ه) سوگند به آسمان پر باران. (2)

«رجع»، از ماده «رجوع» به معنی بازگشت است و عرب به باران، رجع می گوید به خاطر این که آبی از زمین و دریاها برخاسته، از طریق ابرها و باران به سوی زمین بر می گردد، یا این که در فواصل مختلف بارش باران تکرار می شود. بعضی دیگر در مورد آیه «و السَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ» می گویند، و آن تکرار گردش کواکب آسمان و بازگشت آنها به حالت نخستین در طی دوران های مختلف است. در این آیه خداوند به آسمان که صاحب باران است سوگند یاد می کند. (3)

و) و قسم به آسمان و کسی که آن را بنا کرده (4)

خداوند به آسمان با عظمت و پرشگفتی و خالق این شگفتی عظیم و خیره کننده، سوگند یاد می کند.

9. سوگند به ستارگان آسمان

الف) سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند. (5)

این آیه سوگند به همه ستارگان آسمان است که از نشانه های بارز عظمت خداوند و از اسرار بزرگ جهان آفرینش و از مخلوقات فوق العاده عظیم پروردگار است و تکیه بر غروب آنها در حالی که طلوع آن بیشتر جلب توجه می کند به خاطر آن است که غروب

ص: 467

1- تفسیر نمونه، ج 26، ص 360 و 361

2- طارق / 11

3- تفسیر نمونه، ج 26، ص 372 و 373

4- شمس / 5

5- نجم / 1

ستارگان دلیل بر حادث آنها می باشد و نیز دلیلی است بر نفی عقیده ستاره پرستان. (1)

ب) سوگند به ستارگانی که باز می گردند، حرکت می کنند و از دیده ها پنهان می شوند. (2) اگر در چند شب متوالی چشم به آسمان بدوزیم متوجه می شویم که ستارگان آسمان گروهی، تدریج طلوع می کنند و با هم غروب می نمایند. بی آن که تغییری در فواصل آنها به وجود آید. تنها پنج ستاره است که از این قانون کلی مستثناء اند، اینها عضو خانواده منظومه شمسی اند. (عطارد، زهره، مریخ، مشتری و زحل)، یعنی در لابلای ستارگان حرکت می کنند و حرکات آنها به خاطر نزدیکیشان به ما است و گرنه سایر ستارگان هم دارای حرکاتی هستند، ولی به خاطر فاصله دورشان از ما، حرکاتشان برایمان نامحسوس است. حرکات آنها روی خط مستقیم نیست و به نظر میرسد که مدتی سیر می کنند بعد کمی بر می گردند، دو مرتبه به سیر خود ادامه می دهند و سرانجام به هنگام طلوع سپیده صبح و آفتاب پنهان می شوند. قرآن می خواهد با این سوگندهای پر معنی و آمیخته با ابهام اندیشه ها را به حرکت در آورد و متوجه وضع خاص و استثنایی این ستارگان در میان خیل عظیم ستارگان آسمان کند تا بیشتر در آن تفکر کنند و به عظمت پدید آورنده این دستگاه عظیم آشناتر شوند. (3)

ج) سوگند به آسمان و کوبنده شب. و تونمی دانی کوبنده شب چیست؟

همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکی ها (4)

10. سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها

مطلب آن قدر روشن است که نیاز نیست به این که به سقوط ستارگان سوگند یاد کنیم، ولی یاد می کند. (5)

ص: 468

---

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 478

2- تکویر / 15 و 16

3- تفسیر نمونه، ج 26، ص 189 تا 191

4- طارق / 1 و 2 و 3

5- واقعه / 75 و 76

خداوند به جایی که هر ستاره در آسمان دارد، یا به سقوط ستارگان در روز قیامت و یا به محل سقوط، طلوع و غروب ستارگان سوگند می خورد. (1)

11. سوگند به دریای برافروخته

و سوگند به دریای مملو و برافروخته. (2)

دریای برافروخته (بحر مسجور) یا اقیانوس های کره زمین است که در آستانه قیامت برافروخته می شود و سپس منفجر می گردد و یا دریایی از مواد مذاب است که در دل کره زمین قرار داد. (3)

12. سوگند به کوه طور

سوگند به کوه طور. (4)

کوه طور همان سینا است کوهی که در آنجا وحی بر حضرت موسی (علیه السلام) نازل می شد، که یکی از مکان های مقدس روی زمین است که وحی الهی در آن جا نازل می گشت. (5)

13. سوگند به کتابی که نوشته شده است

و سوگند به کتابی که نوشته شده است، در صفحه ای گسترده. (6) بعضی کتاب نوشته شده را اشاره به لوح محفوظ، و بعضی به قرآن مجید، و بعضی به نامه اعمال و بعضی به تورات که بر موسی (علیه السلام) نازل شد می دانند، ولی به تناسب آیات دیگر این تعبیر یا اشاره به تورات است و یا همه کتب آسمانی. (7)

14. سوگند به بیت المعمور

و سوگند به بیت المعمور. (8)

ص: 469

---

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 37، ص 280 و 281

2- طور/6

3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 414

4- طور/1

5- تفسیر نمونه، ج 22، ص 411

6- طور/2 و 3

7- تفسیر نمونه، ج 22، ص 411

8- طور/4

بعضی بیت المعمور را اشاره به خانه ای میدانند که در آسمانها محاذی خانه کعبه است و با عبادت فرشتگان، معمور و آباد است، طبق روایتی هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می آیند و هرگز بار دیگر به سوی آن باز نمی گردند. بعضی آن را به کعبه و خانه خدا در زمین تفسیر کرده اند که به وسیله زوار و حاجیان همواره معمور و آباد است و کعبه نخستین خان های است که برای عبادت در روی زمین ساخته و آباد شده است. و بعضی دیگر گفته اند منظور از آن خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا، آباد است. (1)

15. سوگند به قلم

نون، سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند. (2)

این آیه سوگند به همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمام تمدنهای انسانی و پیشرفت و تکامل علوم و شکل گرفتن مذهبها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است. روزگاری که این آیات نازل گشت نویسندگان و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت، سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد. بعضی از مفسران قلم را در این آیه به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمان را با آن می نویسند و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند، (3)

16. سوگند به آن چه می بینید و آن چه نمی بینید

سوگند می خورم به آن چه می بینید، و آن چه نمی بینید. (4) آنچه را انسان ها می بینند و نمی بینند به تعبیری سراسر عالم شهود و غیب را شامل میشود، یا به معنی عالم خلقت و خالق عالم است، یا نعمت های ظاهری و باطنی، یا انسانها و فرشتگان، یا اجسام و ارواح و یا دنیا و آخرت است. (5)

17. سوگند به شب و اوصافش

الف) و سوگند به شب هنگامی که دامن برچیند و پشت کند. (6)

ص: 470

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 412

2- قلم / 1

3- تفسیر نمونه، ج 24، ص 369 و 370

4- حاقه / 38 و 39

5- تفسیر نمونه، ج 24، ص 475

6- مدثر / 33

شب گرچه آرام بخش است و خاموش و هنگام راز و نیاز عاشقان حق، اما این شب تاریک آن زمان جالب است که پشت کند و رو به صبح و روشنی پیش رود. (1)

ب) و قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد. (2)

شب یکی از مواهب بزرگ الهی است، هم مایه آرامش روح و جسم است و هم سبب تعدیل حرارت آفتاب و ادامه حیات موجودات، ولی تکیه روی پایان شب ممکن است به خاطر این باشد که رو به سوی روشنایی و نور می رود و از این گذشته بهترین زمان برای نیایش و عبادت پروردگار است و آغاز حرکت و جنبش در عالم حیات. (3)

ج) و سوگند به شب و آن چه را جمع آوری می کند. (4)

سوگند به شب به خاطر آثار و اسرار زیادی است که در آن نهفته شده است. بازگشت انواع حیوانات و پرندگان و حتی انسان ها به خانه ها و لانه های خود به هنگام شب است که نتیجه آن آرامش و آسایش عمومی جانداران می باشد و یکی از اسرار و آثار پر اهمیت شب محسوب می شود. (5)

د) و سوگند به شب های دهگانه. (6)

منظور از شب های ده گانه به نقل مشهور همان شب های ده گانه ذی الحجه است که شاهد بزرگترین و تکان دهنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است. بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب های قدر در آن است تفسیر کرده اند و بعضی آن را به شب های آغاز ماه محرم.

ص: 471

---

1- تفسیر نمونه، ج 25، ص 247

2- تکویر/ 17

3- تفسیر نمونه، ج 26، ص 192

4- انشقاق/ 17

5- تفسیر نمونه، ج 26، ص 314

6- فجر/ 2

در بعضی از روایاتی که اشاره به بطون قرآن می کند فجر(1) به وجود حضرت مهدی (عج) و لیال عشر" (2) به ده امام قبل از او و شفع (3) که در آیه بعد می آید به حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) تفسیر شده است.

به هر حال سوگند به این شب های ده گانه به هر تفسیری که باشند دلیل بر اهمیت فوق العاده آنها است چرا که همیشه سوگند به امور مهم یاد می شود.(4)

ه) و سوگند به شب هنگامی که به سوی روشنایی روز حرکت می کند، که پروردگارت در کمین ظالمان است.(5)

گویی شب موجود زنده است و دارای حس و حرکت که در تاریکی خود گام بر میدارد و به سوی صبحی روشن حرکت می کند. قسم به آن تاریکییاد شده که رو به سوی روشنایی است، تاریکی متحرک نه ایستاده و ثابت، تاریکی آن گاه وحشتناک است که به صورت ثابت در آید، اما اگر در آن حرکتی باشد به سوی نور، پر ارزش است.(6)

و) و قسم به شب آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند.(7)

شب با تمام حرکات و آثارش که از یک سو حرارت آفتاب روز را تعدیل می کند و از سوی دیگر مایه آرامش و استراحت همه موجودات زنده است، همچون پرده ای است که بر صفحه زمین می افتد که اگر تاریکی شب نبود و آفتاب پیوسته می تابید آرامشی وجود نداشت، زیرا حرارت سوزان آفتاب همه چیز را نابود می کرد.(8)

ز) قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند.(9)

ص: 472

1- فجر /1

2- فجر /2

3- فجر /3

4- تفسیر نمونه، ج 26، ص 443

5- فجر /4

6- تفسیر نور، ج 26، ص 446

7- شمس /4

8- تفسیر نمونه، ج 27، ص 41

9- لیل /1

تاریکی شب همچون پرده ای بر نیمی از کره زمین می افتد و آن را زیر پوشش خود قرار می دهد و چهره روز و آفتاب عالم تاب را می پوشاند. (1)

ح) و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد. (2)

آنچه در شب مهم است همان آرامشی است که بر آن حکم فرما است و طبعاً اعصاب و روح انسان را در آرامش فرو می برد و برای تلاش و کوشش فردا و فرداها آماده می سازد و از این نظر نعمت بسیار مهمی است که شایسته است به آن سوگند یاد شود. (3)

18. سوگند به صبح و اوصافش

الف) و سوگند به صبح هنگامی که چهره بگشاید. (4)

طلوع صبح که پایانگر شب تاریک است بسیار زیبا و دل انگیز است که هر انسانی را به وجد و نشاط می آورد و غرق در نور و صفا می کند. (5)

ب) و قسم به صبح هنگامی که تنفس کند. (6)

قرآن صبح را به موجود زنده‌های تشبیه کرده که نخستین تنفسش با طلوع سپیده آغاز می شود و روح حیات در همه موجودات می دهد. و به خاطر این عظمت صبح است که به آن سوگند یاد شده است. (7)

ج) به سپیده دم سوگند. (8)

از آنجا که نور صبح تاریکی شب را می شکافد از آن تعبیر به فجر شده است، آغاز حاکمیت نور و پایان گرفتن ظلمت و تاریکی، آغاز جنبش و حرکت موجودات زنده و پایان یافتن خواب و سکوت است و به خاطر این حیات خداوند به صبح سوگند یاد می کند.

ص: 473

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 70

2- ضحی 2/

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 97

4- مدثر/ 34

5- تفسیر نمونه، ج 25، ص 247

6- . تکویر / 18

7- تفسیر نمونه / ج 26، ص 192

8- فجر / 1



برخی این آیه را به معنی فجر آغاز محرم که آغاز سال جدید است و بعضی به فجر روز عید قربان که مراسم مهم حج در آن انجام می گیرد و بعضی دیگر به صبحگاهان ماه مبارک رمضان و یا فجر صبح جمعه، تفسیر کرده اند. (1)

19. سوگند به ماه

الف) سوگند به ماه. (2)

ذکر سوگند به ماه به خاطر آن است که یکی از آیات بزرگ الهی است، هم از نظر خلقت و هم گردش منظم، و هم نور و زیبایی، و هم تغییرات تدریجی که خود تقویم زنده ای برای مشخص ساختن روزهاست. (3)

ب) و سوگند به ماه آن گاه که بدر کامل می شود. (4)

کمال نور ماه در شب چهاردهم است که ماه در این حالت جلوه فوق العاده ای دارد که تمام چشم ها را به سوی خود جلب می کند، نور و فروغ آن صفحه زمین را روشن می کند، روشنایی کم رنگی که مزاحم آرامش شب نیست و در عین حال راه را برای رهروان شب می گشاید، لذا آیتی از آیات بزرگ خداوند است و به همین دلیل خداوند در قرآن به آن سوگند یاد می کند. (5)

ج) و سوگند به ماه در آن هنگام که بعد از آن (خورشید) در آید. (6)

این تعبیر در حقیقت اشاره به ماه در موقع بدر کامل یعنی شب چهاردهم است، زیرا ماه در شب چهاردهم تقریباً مقارن غروب آفتاب سر از افق مشرق بر می دارد و چهره پر فروغ

ص: 474

---

1- تفسیر نمونه، ج 26، ص 442 و 441

2- مدثر/ 32

3- تفسیر نمونه، ج 25، ص 246

4- انشقاق/ 18

5- تفسیر نمونه، ج 26، ص 315

6- شمس/ 2

خود را ظاهر کرده و سلطه خویش را بر پهنه آسمان تثبیت می کند و چون از هر زمان جالب تر و پر شکوهتر است به آن سوگند یاد شده است. (1)

20. سوگند به روز رستاخیز

الف) سوگند به روز قیامت (2)

به روز قیامت سوگند یاد شده که قیامت و رستاخیزی هست و مسأله قیامت و رستاخیز آن چنان مسلم شمرده شده که حتی در برابر منکران می توان به آن سوگند یاد کرد.

ب) و سوگند به آن روز موعود. (3)

منظور از روز موعود، روز قیامت و رستاخیز است، همان روزی که تمام انبیاء و پیامبران الهی آن را وعده داده اند و صدها آیه قرآن مجید از آن خبر می دهد، همان روزی که میعاد و وعده گاه همه، اولین و آخرین است و روزی است که باید حساب همگان تصفیه شود. (4)

21. سوگند به شفق

سوگند به شفق (5)

آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب در آغاز شب را شفق گویند، از آن جا که ظهور و شفق خبر از یک حالت تحول و دگرگونی عمیق در جهان می دهد و اعلام پایان روز و آغاز شب است، به علاوه جلوه و زیبایی خاصی دارد و از همه گذشته وقت نماز مغرب است، خداوند به آن سوگند یاد فرموده تا همگان را وادار به اندیشه در این پدیده زیبای آسمانی کند. (6)

22. قسم به شاهد و مشهود

و سوگند به شاهد و مشهود. (7)

ص: 475

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 40

2- قیامت / 1

3- بروج / 2

4- تفسیر نمونه، ج 26، ص 329

5- انشقاق / 16

6- تفسیر نمونه، ج 26، ص 313 و 314

7- بروج / 3

در مورد شاهد و مشهود تفسیرهای بسیار فراوانی ذکر کرده اند که مهمترین آنها چنین است: شاهد شخص پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است (1) و مشهود همان روز قیامت است (2) و یا شاهد گواهان عمل انسانند، مانند اعضای پیکر او (3) و مشهود انسانها و اعمال آنها هستند. (4)

23. سوگند به زمین و اوصافش الف) سوگند به زمین پر شکاف (که گیاهان از آن سر بر می آورنده) (5)

این آیه اشاره به شکافتن زمین های خشک و سخت و بعد از نزول باران و رشد و نمو گیاهان از دل زمین دارد. در حقیقت این سوگند اشاره ای است به احیای زمین های مرده به وسیله باران (6) و دلیلی است روشن بر مسأله رستاخیز. (7)

ب) قسم به زمین و کسی که آن را گسترانید. (8)

زمین گاهواره زندگی انسان و تمام موجودات زنده است و نشانه ای از قدرت و عظمت خداوند خداوند سبحان.

26. قسم به زوج و فرد

و سوگند به زوج و فرد. (9)

در مورد زوج (شفع) و فرد (وتر) قول های فراوانی آورده شده که مهمترین آنها چنین است:

ص: 476

1- احزاب/45

2- هود/103

3- نور/24

4- تفسیر نمونه، ج26، ص 329 تا 332

5- طارق/12

6- طارق/12 و 13

7- تفسیر نمونه، ج26، ص 373

8- شمس/6

9- فجر/3

الف) خداوند به کل اعداد که از زوج و فرد تشکیل شده است سوگند یاد کرده، اعدادی که همه محاسبات و نظام ها بر محور آن می چرخد و سراسر عالم هستی را فرا می گیرد.

ب) منظور از شفع مخلوقات است چرا که همه آنها دارای زوج و قرینی هستند و منظور از وتر خدا است که هیچ شبیه و نظیر و مانندی ندارد، به علاوه ممکنات همگی مرکب از ماهیت و وجود هستند و تنها هستی بی انتها و بدون ماهیت ذات پاک خداوند است.

ج) منظور نمازها است که بعضی از نظر تعداد رکعات زوج است و بعضی فرد، یا اینکه منظور همان نماز شفع و وتر است که در آخر نافله شب خوانده می شود.

د) منظور از شفع روز «ترویه» (هشتم ماه ذی الحجه است که حاجیان آماده کوچ به عرفات می شوند) و وتر روز عرفه است که حاجیان در عرفاتند. یا شفع روز عید قربان و وتر روز عرفه است. (1)

25. سوگند به شهر مقدس مکه

الف) قسم به این شهر مقدس (مکه). (2)

شرافت و عظمت سرزمین مکه ایجاب می کند که خداوند به آن سوگند یاد نماید، چرا که نخستین مرکز توحید و عبادت پروردگار یعنی خانه کعبه در آن ساخته شده و انبیای بزرگ الهی گرد این خانه طواف کرده اند. (3)

ب) و قسم به این شهر امن (مکه). (4)

مکه سرزمینی است که حتی در عصر جاهلیت به عنوان منطقه امن و حرم خدا شمرده می شد و کسی در آن جا حق و تعرض به دیگری نداشت. حتی مجرمان و قاتلان وقتی به آن سرزمین می رسیدند در امنیت بودند. این سرزمین در اسلام اهمیت فوق العاده ای دارد،

ص: 477

---

1- تفسیر نمونه، ج 26، ص 444 و 445

2- بلد/ 1

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 8

4- تین / 3

حیوانات و درختان و پرندگان تا رسد به انسان ها، باید از امنیت خاصی در آن جا برخوردار باشند. (1)

26. قسم به پدر و فرزندش

و سوگند به پدر و فرزندش. (2)

در مورد پدر و فرزند، تفسیرهایی ذکر کرده اند، از جمله: نخست این که، منظور از پدر، حضرت ابراهیم خلیل (علیه السلام) و از پسر حضرت اسماعیل ذبیح است.

دیگر این که، منظور آدم و فرزندانش می باشد. سوم این که، منظور آدم و پیامبرانی هستند که از دودمان او برخاسته اند. چهارم این که، منظور سوگند به هر پدر و فرزند است. که از این موارد، مورد اول مناسبتر است. (3)

27. سوگند به روز و اوصافش

الف) و سوگند به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد. (4)

قسم به روز هنگامی که خورشید را ظاهر می کند، سوگند به این پدیده مهم آسمانی به خاطر تأثیر فوق العاده آن در زندگی بشر و تمام موجودات زنده است، چرا که روز رمز حرکت و جنبش و حیات است و تمام تلاش ها و کوشش های زندگی معمولاً در روشنایی روز صورت می گیرد. (5)

ب) و قسم به روز هنگامی که تجلی کند. (6)

سپیده صبح پرده ظلمانی شب را می شکافد و تاریکی ها را به عقب می راند و بر تمام پهنه آسمان حاکم می شود و همه چیز را غرق نور و روشنایی می کند، همان نوری که عامل حرکت و حیات و مایه پرورش تمام موجودات زنده است. (7)

ص: 478

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 140 و 141

2- بلد 3/

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 9

4- شمس 3/

5- تفسیر نمونه، ج 27، ص 41

6- لیل 2/

7- تفسیر نمونه، ج 27، ص 71

ج) قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید (و همه جا را فرا گیرد) (1)

«ضحی» به معنی اوایل روز است آن موقعی که خورشید در آسمان بالا بیاید و نور آن بر همه جا مسلط شود و این در حقیقت بهترین موقع روز است. (2)

28. سوگند به خورشید

به خورشید و گسترش نور آن سوگند. (3)

خورشید مهمترین و سازنده ترین نقش را در زندگی انسان و تمام موجودات زنده زمینی دارد، زیرا علاوه بر این که منبع نور و حرارت است و این دو از عوامل اصلی زندگی انسان به شمار می رود، منابع دیگر حیاتی نیز از آن مایه می گیرند. گسترش نور آفتاب در هنگامی است که خورشید از افق بالا بیاید و نور آن همه جا را فرار گیرد، زمانی که موقع سلطه نور آفتاب بر زمین است. (4)

29. سوگند به نفس آدمی

الف) و سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامت گر (که رستاخیز حق است) (5)

یکی از دلایل وجود معاد، وجود محکمه وجدان و نفس لوامه در درون جان انسان است که به هنگام انجام کار نیک روح آدمی را مملو از شادی و نشاط می کند و از این طریق به او پاداش می دهد و به هنگام انجام کار زشت یا ارتکاب جنایت روح او را سخت در فشار قرار داده و مجازات و شکنجه می کند. (6)

ب) و سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم ساخته. (7)

در این آیه مناسبتر است که نفس را شامل هم جسم و هم روح انسان بدانی، چرا که شگفتی های قدرت خداوند هم در جسم است و هم در جان و اختصاص به یکی از این دو

ص: 479

1- ضحی/1

2- تفسیر نمونه، ج 27، ص 96

3- شمس/1

4- تفسیر نمونه، ج 27، ص 39

5- قیامت/2

6- تفسیر نمونه، ج 25، ص 275 و 276

7- شمس/7

ندارد. این آیه اشاره به عظمت و اهمیت نفس آدمی دارد، عظمتی ما فوق تصور و آمیخته با ابهام که انسان را به صورت یک موجود ناشناخته معرفی می کند. (1)

30. قسم به تین و زیتون

قسم به انجیر و زیتون. (2)

بعضی آیه را اشاره به همان دو میوه معروف انجیر و زیتون می دانند که خواص غذایی و درمانی فوق العاده زیادی دارد، بعضی معتقدند که منظور از آن دو کوهی است که شهر دمشق و بیت المقدس بر آن ها قرار گرفته اند، بعضی تین را اشاره به دوران آدم (علیه السلام) دانسته اند، چرا که لباسی که آدم و حوا در بهشت پوشیدند از برگ درختان انجیر بود و زیتون را اشاره به دوران نوح (علیه السلام) می دانند، زیرا در آخرین مراحل طوفان، نوح (علیه السلام) کبوتری را رها کرد تا درباره پیدا شدن خشکی جستجو کند او با شاخه زیتونی بازگشت و نوح فهمیده که طوفان پایان گرفته و خشکی از زیر آب ظاهر شده است. (لذا شاخه زیتون رمز صلح و امنیت است) (3)

31. قسم به طور سینین

و سوگند به طور سینین. (4)

طور سینین همان طور سیناء است که واقع در صحرای سیناء می باشد و در آن جا درختان پر بار زیتون وجود دارد، همان کوهی که موسی (علیه السلام) به هنگام مناجات به آن جا می رفت.

32. قسم به جهادگران و اوصافشان

الف) سوگند به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند. (5)

سوگند به اسب هایی که با سرعت به سوی میدان جهاد پیش می روند و از آنجایی که جهاد امر مقدسی است این حیوانات نیز در این مسیر مقدس آن چنان ارزش پیدا می کنند

ص: 480

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 44 و 45

2- تین / 1

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 139 و 140

4- تین / 2

5- عادیات / 1

که شایسته است به آنها سوگند یاد شود. (1)

ب) و سوگند به آن اسب هایی که بر اثر برخورد سَمّشان به سنگ های بیابان جرقه های آتش افروختند، و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند، و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند. (2)

اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که از اثر برخورد سم آنها به سنگ های بیابان جرقه ها می پرد. (3)

جهد آن چنان عظمتی دارد که حتی نفس های اسب های مجاهدین، شایسته سوگند است و همچنین جرقه های ناشی از برخورد سم شان به سنگها و همچنین گرد و غباری که در فضا پخش می کنند. آری گرد و غبار صحنه جهاد هم پر ارزش و با عظمت است. (4)

33. قسم به عصر

به عصر سوگند. (5)

در تفسیر این آیه مفسران احتمالات زیادی گفته اند، از جمله مهمترین آنها عبارتند از:

1. آیه اشاره به همان وقت عصر (بعد از ظهر) دارد، به قرینه این که در بعضی از آیات قرآن به آغاز روز سوگند یاد شده است. چرا که عصر زمان دگرگونی نظام زندگی و حیات است و کارهای روزانه پایان می گیرد.

2. آیه اشاره به سراسر زمان تاریخ بشریت دارد که مملو از درس های عبرت و حوادث تکان دهنده و بیدارگر است و روی همین جهت عظمتی دارد که شایسته سوگند الهی است.

ص: 481

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 243

2- عادیات / 2 و 3 و 4

3- تفسیر نمونه، ج 27، ص 241

4- تفسیر نمونه، ج 27، ص 247

5- عصر / 1



3. بعضی روی قسمت خاصی از این زمان مانند عصر قیام پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یا عصر قیام مهدی (عج) که دارای ویژگی و عظمت خاصی در تاریخ بشر بوده و هست انگشت گذارده و سوگند را ناظر به آن می دانند. (1). (2)

ص: 482

---

1- تفسیر نمونه، ج 27، ص 293 و 294

2- منابع مورد استفاده در این بحث: مجلدات 18 و 19 و 21 و 22 و 24 و 25 و 26 و 27 تفسیر نمونه - آشنایی با قرآن شهید مطهری ج 8 ص 241 و ج 10 ص 179 و 180 ترجمه تفسیر المیزان ج 39، ص 395 و 396 - تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی ج اول ص 54 تا 56 - پرتوی از قرآن، آیت الله طالقانی، جاول از جز سی ص 77 و 78





عالم غیب: یکی از پایه های مهم جهان شناسی اسلامی، تفکیک میان عالم غیب و عالم شهادت است. غیب و شهادت به معنای پنهان و آشکار است. مقصود از غیب، چیزی است که از حوزه ادراک و آگاهی خارج باشد، بر خلاف شهادت که قابل ادراک است. از اینجا روشن می شود که معنای غیب و شهادت معنایی نسبی است. یعنی ممکن است شیء واحدی نسبت به شخص خاص با قوه ادراکی خاصی، غیب باشد و نسبت به شخصی دیگر با قوه ادراکی دیگری شهادت، تلقی گردد.

مقصود از عالم غیب، بخشی از هستی است که از حیطه حواس بشر خارج است و با ادراک حسی متعارف قابل درک نیست. در بینش اسلامی، بخشی از هستی برای انسان غیب است و چنین نیست که همه واقعیت های جهان و موجودات خارج از وجود انسان، محسوس باشند و بتوان از طریق تجربه حسی به شناخت آنها دست یافت. ذات اقدس الهی، فرشتگان، پدیده وحی، ملکوت، جبروت، لاهوت، روح، برزخ و قیامت نمونه هایی از عالم غیب اند. قرآن کریم ایمان به غیب را نخستین ویژگی پرهیزگاران و پیش شرط هدایت یابی آدمیان می داند. (1)

البته بخش غیبی عالم تنها برای موجوداتی که علم و آگاهی آنان محدودیت دارد، مطرح است و در نتیجه برای خداوند که دانای مطلق است، چنین تفکیکی بی معنا است. از همین رو قرآن مجید خداوند را «عالم الغیب والشَّهاده» (2) و «عالم الغیوب» (3)

ص: 485

1- بقره/2 و 3

2- توبه /94

3- توبه /78

می شناساند و معرفی می کند. تفکیک غیب از شهادت بدین معنا است که هستی در عالم طبیعت محدود نمی گردد، بلکه عالم محسوسات تنها یکی از عوالم هستی و در واقع پست ترین آنها از حیث رتبه وجودی است و عوالم برتری وجود دارد که ادراک حسی در نمی آیند مانند عالم لاهوت و جبروت و ملکوت. قرآن در مقام تأکید بر وجود عالم نا محسوس در ورای جهان طبیعت به هر دو سوگند یاد می کند: سوگند یاد می کنم به آنچه می بینید و آنچه نمی بینید. (1)

غیب و شهود دو نقطه مقابل یکدیگرند، عالم شهود، عالم محسوسات است و جهان غیب، ماوراء حس، زیرا غیب در اصل به معنی چیزی است که پوشیده و پنهان است و چون عالم ماوراء محسوسات از حس پوشیده است به آن غیب گفته می شود، قرآن کریم می فرماید: خداوندی که به غیب و شهود، پنهان و آشکار دانا است و او است خداوند بخشنده و رحیم (2). پس عالم غیب و شهود در برابر علم بی پایان خداوند یکسان است. ایمان به غیب درست نخستین نقطه ای است که مؤمنان را از غیر آنها جدا می سازد. مؤمنان مرز جهان ماده را شکافته و خویشتن را از چهار دیواری آن گذرانده اند، آنها با این دید وسیع با جهان فوق العاده بزرگتری ارتباط دارند در حالی که مخالفان آنها اصرار دارند انسان را همچون حیوانات در چهار دیواری جهان ماده محدود کنند. (3)

در قرآن می خوانیم: آگاه باشید که عالم خلق و امر از آن خداوند است (4)، بعضی از فلاسفه مایلند که عالم خلق را عالم ماده و عالم امر را عالم ماوراء ماده، بدانند زیرا عالم خلق جنبه تدریجی دارد و این خاصیت جهان ماده یا شهود است و عالم امر جنبه دفعی و فوری دارد و این خاصیت جهان ماوراء ماده یا غیب است. (5)

عالم شهود همان عالم طبیعت است که عناصر و موجودات گوناگون و متنوعی چون آسمان، زمین، اجرام آسمانی، پدیده های زمینی، گیاهان و انسان را شامل می شود.

ص: 486

1- حاقه / 38 و 39

2- حشر / 22

3- تفسیر نمونه، ج 1، ص 70 و 71

4- اعراف / 54

5- تفسیر نمونه، ج 6، ص 207

آفرینش عالم شهود و جهان طبیعت از پاره‌های آیات قرآن کریم چنین بر می‌آید که جهان طبیعت در طی شش روز آفریده شده است که این بحث در هفت مورد از آیات قرآن آمده است. (1) حال این سوال مطرح می‌شود که قبل از آفرینش زمین و آسمان، شب و روزی وجود نداشت که آسمان و زمین در آن آفریده شود چون شب و روز از گردش زمین به دور خود و در برابر نور آفتاب به وجود می‌آید. به علاوه پیدایش مجموعه جهان در شش روز، یعنی کمتر از یک هفته چیزی است بر خلاف علم، زیرا علم می‌گوید، میلیاردها سال طول کشید تا زمین و آسمان به وضع کنونی در آمد.

ولی با توجه به مفهوم وسیع کلمه «یوم» (روز) و معادل آن در زبانهای دیگر، پاسخ این سوال روشن است، زیرا بسیار می‌شود که یوم به معنی یک دوران به کار می‌رود، خواه این دوران یک سال باشد یا صدسال یا یک میلیون سال و یا میلیاردها سال. شواهدی که این حقیقت را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد یکی از معانی یوم همان دوران است، فراوان می‌باشد:

1. در قرآن صدها بار کلمه یوم و ایام به کار رفته است و در بسیاری از موارد به معنی شبانه روز معمول نیست، مثلاً تعبیر از عالم رستاخیز به «یوم القیامه» نشان می‌دهد که مجموعه رستاخیز که دورانی است بسیار طولانی، به عنوان «روز قیامت» شمرده شده است، از تعدادی از آیات قرآن استفاده می‌شود که روز رستاخیز و محاسبه اعمال مردم پنجاه هزار سال طول می‌کشد. (2)

2. در متن کتب لغت نیز می‌خوانیم که یوم گاهی به مقدار زمان میان طلوع و غروب آفتاب گفته می‌شود و گاهی به مدتی از زمان، هر مقدار گفته می‌شود.

3. در روایات و سخنان پیشوایان دینی نیز کلمه یوم به معنی دوران، بسیار آمده است، چنان که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در نهج البلاغه می‌فرماید: دنیا برای تو دو روز است، روزی به سود تو است و روزی به زیان تو.

ص: 487

---

1- یونس/3، هود/7، فرقان/59، اعراف/54، سجده/4، ق/38، حدید/42

2- معارج/488

4. در گفتگو روزمره و اشعار شعرا در زبانهای مختلف کلمه یوم و معادل آن نیز به معنی دوران، زیاد دیده می شود. مثلاً می گوئیم، کره زمینیک روز گداخته و سوزان بود و روز دیگر سرد شد و آثار حیات در آن آشکار گردید، در حالی که دوران گداختگی زمین به میلیاردها سال بالغ می شود.

پس در نتیجه خداوند مجموعه زمین و آسمان را در شش دوران متوالی آفریده است، هر چند این دورانها گاهی به میلیونها یا میلیاردها سال بالغ شده است. این دوران های ششگانه احتمالاً به ترتیب ذیل بوده است:

1. روزی که همه جهان به صورت توده گازی شکلی بوده که با گردش به دور خود از هم جدا گردید و کرات را تشکیل داد.

2. این کرات تدریجاً به صورت توده مذاب و نورانی و یا سرد و قابل سکونت در آمدند.

3. روز دیگر منظومه شمسی تشکیل یافت و زمین از خورشید جدا شد.

4. روز دیگر زمین سرد شد و آماده حیات گردید.

5. سپس گیاهان و درختان در زمین آشکار شدند.

6. سرانجام حیوانات و انسان در روی زمین ظاهر گشتند.

خداوند پس از آفرینش و زمین، زمام و رهبری آنها را بدست گرفت. (1)

پس جهان هم در آفرینش و هم در بقا و ادامه هستی خود نیازمند خداوند است. (2)

## هفت آسمان

طبق برخی آیات قرآن، خداوند هفت آسمان آفریده است. (3)

در آیه 12 سوره فصلت می خوانیم: آنها را به صورت هفت آسمان در دوروز آفرید. این آیه اشاره به وجود در دوران در آفرینش آسمانها دارد که هر دورانی از آن شاید میلیونها یا میلیاردها سال به طول

ص: 488

1- اعراف/ 54

2- تفسیر نمونه، ج 6، ص 200 تا 203

3- طلاق/ 12

انجامیده و هر دوران به نوبه خود به ادوار دیگری تقسیم می شود. این دودوران ممکن است، دوران تبدیل مواد به گازهای فشرده به مایع و مواد مذاب و دوران تبدیل مذاب به جامد بوده باشد.

طبق ادامه آیه که می فرماید: وآن چه را می خواست در هر آسمانی مقدر فرمود و آسمان پائین را با چراغها و ستارگان زینت بخشیدیم و با شهاب ها از استراق سمع شیاطین حفظ کردیم، این است تقدیر خداوند دانا. (1) تمام کواکب و ستارگان ثابت و سیارات جزء آسمان اول می باشند. به این ترتیب عالم آفرینش از هفت مجموعه بزرگ تشکیل یافته که تنها یک مجموعه آن در برابر دیدگان انسانها قرار گرفته است و دستگاه های علمی و تحقیقاتی انسان به ماوراء منطقه یعنی غیر از آسمان اول نفوذ نکرده است. (2)

در این که مقصود از آسمان های هفتگانه چیست، تفسیرهای مختلفی وجود دارد:

بعضی آسمان های هفتگانه را همان سیارات سبع میدانند (عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل، و ماه و خورشید) که به عقیده دانشمندان فلکی قدیم، جزء سیارات بودند.

بعضی دیگر معتقدند که منظور طبقات متراکم، هوای اطراف زمین است و قشرهای مختلفی که روی هم قرار گرفته اند. بعضی دیگر می گویند، عدد هفت در این موارد به معنی عدد تعدادی (عدد مخصوص) نیست بلکه عدد تکثیری است، که به معنی زیاد و فراوان می باشد.

آنچه صحیح تر به نظر می رسد این است که مقصود از «سماوات سبع» همان معنی واقعی آسمانهای هفتگانه است، تکرار این عبارت در آیات مختلف قرآن، نشان می دهد که عدد سبع در این آیات به معنی تکثیر نیست بلکه اشاره به همان عدد مخصوص است. تمام کرات و ثوابت و سیاراتی را که ما می بینیم همه جزء آسمان اول است. (3) و شش عالم دیگر وجود دارد که از دسترس و دید ما و ابزارهای علمی امروز بیرون است و برای ما به صورت مجهول باقی است. (4)1.

ص: 489

1- فصلت/ 12

2- تفسیر نمونه، ج 20، ص 229 و 230

3- فصلت/ 12 و صافات/ 6

4- تفسیر نمونه، ج 1، ص 166 تا 168



در جای دیگری از قرآن می خوانیم: خداوند کسی است که هفت آسمان را آفرید و از زمین نیز همانند آن را. (1) یعنی همان گونه که آسمان ها هفتگانه اند، زمین ها نیز هفتگانه می باشند، و این تنها آیه ای از قرآن مجید است، که اشاره به زمین های هفتگانه می کند. بعضی از مفسران گفته اند، که زمین های هفتگانه ممکن است اشاره به طبقات مختلف کره زمین باشد، زیرا امروز ثابت شده که زمین از قشرهای گوناگونی تشکیل یافته و یا ممکن است اشاره به اقلیم های هفتگانه روی زمین باشد، چرا که هم در گذشته و هم امروز کره زمین را به هفت منطقه تقسیم می کردند، البته طرز تقسیم در گذشته و امروز متفاوت است. امروز زمین به دو منطقه منجمد شمالی، جنوبی، دو منطقه معتدله، دو منطقه حاره و یک منطقه استوایی تقسیم می شود، اما در گذشته اقلیم های هفتگانه به شکل دیگری تقسیم می شدند. (2)

در روایتی از امام رضا (علیه السلام) پرسیدند معنای «والسماوات الحبک» (3) چیست؟ و حضرت در پاسخ ابتدا دست چپ را پهن کرده، فرمودند: این زمین اول است، بعد دست راست را بالای آن قرار داده، فرمودند: این آسمان است، سپس دست چپ را بالای دست راست قرار داده، فرمودند: بالای آسمان اول، زمین دوم است و بالای زمین دوم آسمان دوم است و همین طور تا هفت زمین و هفت آسمان. (4)

### پدیده های زمینی

در قرآن آیات زیادی از پدیده های طبیعی زمین سخن می گویند، کوهها به مثابه لنگرگاهها یا میخ هایی معرفی شده اند که سبب آرامش و استقرار زمین گردیده، از لرزش آن جلوگیری می کنند. (5) و نیز می توانند پناهگاه مناسبی برای انسان ها باشند. (6) در پاره ای

ص: 490

1- طلاق/12

2- تفسیر نمونه، ج 24، ص 261

3- ذاریات/7

4- تفسیر تسنیم، ج 2، ص 616 به نقل از نورالثقلین، ج 5، ص 366

5- رعد/3 و انبیاء/31 و نبا/7

6- نحل/81

آیات نیز به این واقعیت اشاره شده است که هر چند کوه ها ثابت و استوار به نظر می رسند، هم چون ابرها در حرکت و جنبش اند. (1) که این تعبیر می تواند اشاره به حرکت وضعی انتقالی زمین باشد. شماری از آیات قرآن به نقش باران در پیدایش آبهای ساکن (دریاها) (2)، چشمه های روان (3)، رویش گیاهان (4) اشاره می کنند. علاوه بر این، قرآن بیان می دارد، که خدا دریاها را مسخر انسان ها گردانیده است تا هم در آن کشتی برانده (5)، هم از منابع غذای دریا و زیور آلات نهفته در آن مانند مروارید بهره مند شوند. (6)، دریاتی نیز به نقش باد و ابرو منافع آنها برای انسان ها اشاره شده است. (7)

قرآن به نظام زوجی گیاهان (نرو ماده بودن) اشاره و بر موزونی و زیبایی آنها تأکید می کند. (8) از دیدگاه قرآن، خداست که با نزول باران دانه ها را می رویند و درختان میوه را به ثمر می نشاند و از این رهگذر آذوقه انسان و حیوانات اهلی و خانگی را فراهم می آورد. (9)، هم چنین تنوع و گوناگونی گیاهان آیه ای از آیات الهی به شمار می آید. (10)

قرآن شناوری پرندگان را در هوا، فعل خداوند می داند و این پدیده را از آیات الهی می شمارد (11)، در شماری از آیات نیز به منافع حیوانات اهلی (جایجایی بار، منبع مواد غذایی و پوشاک و ..) اشاره شده است. (12) همچنین فرآیند تولید شیر در بدن حیوانات اهلی شیرده، مایه عبرت و درس آموزی دانسته شده است. (13)

ص: 491

- 
- 1- نمل / 88
  - 2- مؤمنون / 18
  - 3- زمر / 21
  - 4- عبس / 25 و 26 - اعراف / 57
  - 5- جاثیه / 12
  - 6- نحل / 14
  - 7- اعراف / 57، روم / 48 و فاطر / 9
  - 8- رعد / 3 و وق / 7 و شعراء / 7، حجر / 19
  - 9- عبس / 32. 25
  - 10- انعام / 99
  - 11- نحل / 79 و ملک / 19
  - 12- نحل / 58
  - 13- نحل / 66 و معارف اسلامی 1، ص 133 و 134

حیوانات، گیاهان و انسانها و معادن زمین، عناصر و پدیده های زمین را تشکیل می دهند که هر کدام آفریده خداوند هستند و برای بقا و ادامه حیات و تکامل خود نیازمند و وابسته به اویند.

موجودات و پدیده های جهان ماوراء طبیعت را ملائکه و فرشتگان، جن و شیطان و ابلیس تشکیل میدهند که در ادامه بحث به آن ها اشاره می کنیم.

## فرشتگان

در قرآن کریم سخن صریحی درباره ماهیت و چیستی فرشتگان و خمیر مایه خلقت آنان نیامده است، آن چه مسلم است بخشی از عالم خلقت به موجودات فرا طبیعی اختصاص دارد در نتیجه فرشتگان ماهیتی مغایر با انسان و دیگر مخلوقات دارند.

آیات زیادی از قرآن درباره صفات، ویژگی ها، مأموریتها و وظایف فرشتگان سخن می گوید، حتی قرآن، ایمان به ملائکه را در ردیف ایمان به خدا و انبیاء و کتب آسمانی قرار داده است. این دلیل بر اهمیت بنیادی این مسأله است: پیامبر اسلام به آنچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده ایمان آورده و مؤمنان نیز به خدا، فرشتگان او، کتاب ها و رسولانش همگی ایمان دارند. (1)

بدون شک وجود فرشتگان از امور غیبی های است که برای اثبات آن راهی جز ادله نقلیه نیست و به حکم ایمان به غیب، آنها را باید پذیرفت.

قرآن ویژگی های فرشتگان و ملائکه را چنین بر می شمرد:

1. فرشتگان موجوداتی عاقل و با شعورند و بندگان گرامی خدا هستند. (2)

2. آنها سربر فرمان خدا دارند و هرگز معصیت او نمی کنند. (3)

3. آنها وظایف مهم و بسیار متنوعی از سوی خداوند بر عهده دارند:

گروهی حاملان عرشند. (4)

ص: 492

---

1- بقره/285

2- انبیاء/26

3- انبیاء/27

4- حاقه/17

و گروهی مدبران امرند. (1)

و گروهی فرشتگان قبض ارواحند. (2)

و گروهی نیز نگاهبان دوزخ و دوزخیان هستند. (3)

و گروهی مراقبان اعمال بشرند. (4)

گروهی حافظان انسان از خطرات و حوادثند. (5)

و گروهی مأمور عذاب و مجازات اقوام سر کشند. (6)

گروهی امدادگران الهی نسبت به مؤمنان در جنگ ها هستند. (7)

و بالاخره گروهی مبلغان وحی و آورندگان کتب آسمانی برای انبیاء می باشند. (8)

4. آنها پیوسته مشغول تسبیح و تقدیس خداوند هستند، چنان که در آیه 5 سوره شوری می خوانیم: *والملائکه یُسبحون بحمدهم و یستغفرون لمن فی الأرض*: فرشتگان تسبیح و حمد پروردگار خود را به جا می آورند و برای کسانی که در زمین هستند استغفار می کنند.

5. با این حال انسان به حسب استعداد تکامل از آنها برتر و والاتر است تا آن جا که همه فرشتگان بدون استثنا به خاطر آفرینش آدم به سجده افتادند و آدم معلم آنها گشت. (9)

6. آنها گاه به صورت انسان در می آیند و بر انبیاء و حتی غیر انبیاء ظاهر می شوند، چنان که در سوره مریم می خوانیم: فرشته بزرگ الهی به صورت انسان موزون بر مریم ظاهر شد. (10)

در جای دیگر به صورت انسانهایی بر ابراهیم (علیه السلام) و بر لوط (علیه السلام) ظاهر شدند. (11)

ص: 493

1- نازعات / 5

2- اعراف / 37

3- مدثر / 20، طبق آیه عدد نگهبانان دوزخ نوزده نفر یا نوزده گروه و لشکر از فرشتگان است.

4- انفطار / 10 تا 13

5- انعام / 61

6- هود / 77

7- احزاب / 9

8- نحل / 2

9- بقره / 30، 34

10- مريم/17  
11- هود/69 و 77

حتی از ذیل این آیات استفاده می شود که قوم لوط (علیه السلام) نیز آنها را در همان اشکال موزون انسانی دیدند.

7. از روایات اسلامی استفاده می شود که تعداد آنها به قدری زیاد است که به هیچ وجه قابل مقایسه با انسان نیست، چنان که در روایاتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم، هنگامی که از آن حضرت پرسیدند آیا عدد فرشتگان بیشترند یا انسانها؟ فرمود: سوگند به خدایی که جانم به دست او است فرشتگان خدا در آسمانها بیشترند از عدد ذرات خاکهای زمین و در آسمان جای پای نیست مگر این که در آنجا فرشته ای تسبیح و تقدیس خدا می کند.

8. فرشتگان به غذا می خورند و نه آب می نوشند و نه ازدواج دارند، چنان که در حدیثی از امام

صادق (علیه السلام) می خوانیم: فرشتگان غذا نمی خورند و آب نمی نوشند و ازدواج نمی کنند بلکه با نسیم عرش الهی زنده اند.

9. آنها نه خواب دارند نه سستی و غفلت، چنان که علی (علیه السلام) در حدیثی چنین می گوید: در آنها نه سستی و نه غفلت و نه عصیان خواب بر آنها چیره نمی گردد و عقل آنها گرفتار سهو و نسیان نمی شود، بدن آنها به سستی نمی گراید و در صلب پدران و رحم مادران قرار نمی گیرند.

10. آنها مقامات مختلف و مراتب متفاوت دارند، بعضی همیشه در رکوعند و بعضی همیشه در سجود. هر یک از ما مقام معلومی داریم، ماهواره صف کشیده منتظر فرمان او هستیم و پیوسته تسبیح او می گوئیم. (1)

امام صادق (علیه السلام) می گوید: خداوند فرشتگانی دارد که تا روز قیامت در رکوعند و فرشتگانی دارد که تا قیامت در سجودند. (2)

در کتب اسلامی معمولاً چهار فرشته مقرب خدا را جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل شمرده اند که از میان این ها جبرئیل از همه برتر است. در منابع یهود نیز سخن از جبرئیل و میکال آمده است، از جمله

ص: 494

---

1- صافات/ 164. 166

2- تفسیر نمونه، ج 18، ص 173 تا 176

در کتاب دانیال جبرئیل به عنوان مغلوب کننده رئیس شیاطین و میکائیل به عنوان حامی قوم اسرائیل معرفی شده اند. (1)

جبر در لغت سریانی به معنی بنده و ایل به معنی خداست و میک به معنی بنده کوچک است. پس معنای جبرئیل، بنده خدا و معنی میکائیل، بنده کوچک خدا است.

جبرئیل آورنده وحی الهی است، پیک وحی، روح القدس و روح الامین همه القاب جبرئیل هستند که در نزد خدا مکان دارد و در میان ملائکه، مطاع و پیش خدا امین است. (2)

میکائیل به ارزاق و حکمت و معرفت نفوس مأمور است. (3) میکائیل با گروهی از ملائکه که تحت فرمان دارد مأمور رساندن رزق و روزی و حکمت و معرفت به آفریدگان و مخلوقات زمین است.

گروهی از فرشتگان الهی، فرشتگان قبض ارواحند که در رأس آنها عزرائیل یا همان ملك الموت قرار دارد. (4)

اسرافیل مأمور دمیدن در صور است، در روایات آمده است که شیپور اسرافیل یک سر دو شاخه دارد که فاصله میان این دو شاخه با یکدیگر مانند فاصله آسمان تا زمین است.

هنگامی که در صور دمیده می شود همه کسانی که در آسمان و زمین هستند در وحشت فرو می روند. (5) و در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خداوند بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود، ناگهان همگی بپا می خیزند و در انتظار حساب و جزا می مانند. (6) طبق آیات و روایات وارد شده واضح است که صور (شیپور) اسرافیل یک شیپور معمولی نیست. در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: صور شاخی است از نور که در آن

ص: 495

---

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 364

2- قاموس قرآن، ج 2، ص 5 و 6

3- قاموس قرآن، ج 6، ص 268

4- نحل/28 و 33 - سجده/11

5- نمل/87

6- زمر/68

سوراخ هایی به تعداد ارواح بندگان است. (1)

فرشتگان معصوم اند، سرشت آنان گوهری تمام عقلانی است و در وجود آنان از امیال نفسانی و خواست های شهوانی خبری نیست از این رو همواره به تسبیح و تنزیه پروردگار مشغول هستند و هرگز راه مخالفت و عصیان را نمی پیمایند. (2)

در آیه 11 سوره رعد می خوانیم: (برای انسان مأمورانی است که پی در پی او را از پیش روی و از پشت سر، از حوادث (غیر حتمی) حفظ می کنند).

آیه 17 و 18 سوره ق: ( به یاد بیاورید هنگامی را که دو فرشته راست و چپ که نگهبان انسان هستند اعمال او را دریافت می کنند. هیچ سخنی را انسان بر زبان نمی آورد مگر این که نزد آن فرشته ای که مراقب و آماده برای انجام مأموریت است).

آیه 10 و 11 و 12 سوره انفطار: ( و بدون شک نگاهبانان پیر شما گمارده شده. بلند مرتبه و نویسنده اعمال نیک و بد شما. آنها می دانند شما چه می کنید).

بدون تردید انسان در زندگی خود در معرض آفتها و بلاهای زیادی است، حوادثی از درون و برون، انواع بیماری های میکروبیها، حوادث و خطراتی که از زمین و آسمان می جوشد، انسان را احاطه کرده اند، مخصوصا به هنگام کودکی که آگاهی انسان از اوضاع اطراف خود بسیار ناچیز است و هیچ گونه تجربه ای ندارد. در بسیاری از مواقع، حوادث خطرناک برای انسان پیش می آید و او معجزه آسا از آنها رهایی مییابد به طوری که احساس می کند همه این ها تصادف نیست بلکه نیروی محافظی از او نگهبانی می کند.

در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر آیه 11 سوره رعد فرمودند: حفظ می کنند به فرمان خداوند انسان را از این که در چاهی سقوط کند یا دیواری بر او بیفتد یا حادثه دیگری برای او پیش بیاید تا زمانی که مقدرات حتمی فرارسد، در این هنگام آنها کنار می روند و او (انسان) را تسلیم حوادث می کنند، دو فرشته در شب و دو فرشته در روز از انسان محافظت می کنند دائما این

ص: 496

---

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 534 تا 542

2- انبیاء/ 26 و 27 تحریم/ 6



وظیفه را انجام می‌دهند. (1)

علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مأمور ثبت و ضبط اعمال اویند که از راست و چپ او را مراقبت می‌کنند، پیوسته با او هستند و لحظه ای جدا نمی‌شوند. در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست نویسنده نیکی هاست و فرشته سمت چپ نویسنده بدی هاست، و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می‌نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می‌خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می‌گوید: عجله نکن. بنابراین او هفت ساعت به او مهلت می‌دهد، اگر انسان پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی‌نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می‌نویسد. (2)

### نکاتی در مورد فرشتگان طبق آیات قرآن کریم:

1. احسان و نیکی حقیقی هر مکلفی آن است که پس از اعتقاد به مبدأ و معاد به فرشتگان معتقد شود (چه آنها که مظهر اتم جلال و جمال الهی در آفاق و انفس، و سپاهیان پیروز و شکست ناپذیر حضرت حق هستند و شناخت آنان مقدمه که شناخت خدا و ادراک شئون و به وسیله معرفت صفات الله است)

2. خداوند به ذات اقدس خود و صاحبان دانش به یگانگی و توحید الله شهادت می‌دهند. (3)

3. پیامبر به الله و همه مومنان و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و رسولان حق ایمان دارند. (4)

4. کسی که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و روز واپسین کافر شود حقا که سخت گمراه گردیده است. (5)

5 آن کس که با خدا و فرشتگان و پیامبران او و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد خدا نیز با او دشمن خواهد بود. (6)

ص: 497

---

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 143 و 144

2- تفسیر نمونه، ج 22، ص 247، 248

3- آل عمران، 18

4- بقره/ 285

5- نساء/ 136

6- بقره/ 98

6. درباره صدق و حقانیت آنچه بر پیامبر اسلام نازل گشته، نخست خداوند و سپس آنها (فرشتگان) شهادت می دهند. (1)
7. آنها را همانند مسیح پیامبر امتناع و تکبری از این که بنده خدا باشند، نیست.
8. آنها از ترس پروردگار به تسبیح ذات مقدس او مشغولند. (2)
9. آنها از فراز آسمانها تسبیح و حمد گویند و برای ساکنان پهنه زمین طلب آمرزش می کنند. (3)
10. خداوند در اعصار قبل از انتخاب جانشین زمینی خود تصمیم این انتخاب را با آنها در میان گذاشت. (4)
11. خداوند بر آنها اجزاء عالم هستی و جوهر موجودات را بدان جهت که آن نام ها را بازگو کنند عرضه داشت. (5)
12. بر آنها تکلیف شد در برابر انسان سجده کنند همگی به جز شیطان سجده کردند. (6)
13. آنها به خدای خود همانند سایر جنبنندگان که در آسمانها و زمین اند سجده می کنند و ابداً تکبر نمی ورزند. (7)
14. خداوند از فرشتگان و آدمیان رسولان خود را بر می گزیند. (8)
15. خداوند آنها را فرستادگانی دارای دو و سه و چهار بال و پر دارد و اگر بخواهد در آفرینش می افزاید. (9)
16. خداوند آنها را همراه روح به امر خود بر هر بنده ای که خواهد می فرستد. (10)

ص: 498

- 
- 1- نساء/ 166
  - 2- رعد/ 13
  - 3- شوری/ 5
  - 4- بقره/ 31
  - 5- بقره/ 31
  - 6- بقره/ 34
  - 7- نحل/ 59
  - 8- حج/ 75
  - 9- فاطر/ 1
  - 10- نحل/ 2

17. آنها چون ارواح مؤمنان پاک را از بدن بر گیرند نخست بر آنها سلام و تحیت عرضه دارند. (1)
18. فرشتگان به سوی آنان که اعتراف به توحید الله کرده اند و بر آن گفته استوارند، به هنگام مرگ بر آنان نازل گردد که اندوه بر خود راه ندهید، شما را بر بهشت موعود بشارت باد. (2)
19. آنها به هنگام قبض ارواح کافران، بر صورتها و پشت آنان تازیانه خواهند زد. (3)
20. آنها وقتی که ارواح ستمگران را از کالبدشان بر گیرند نخستین سؤالشان آن است که در چه حالی زندگی می کردید؟ (4)
21. آنها در آن حال که ظالمان را سكرات مرگ فرا گیرد دست ها به سوی آنها گشایند که روان خود از کالبد درآید. (5)
22. آنها بودند که زکریا را در حالی که به حراب عبادتش مشغول نماز بود برای بشارت به تولد فرزندش یحیی ندا در دادند. (6)
23. آنها بودند که مریم را بشارت به اصطفا و پاکی دادند. (7)
24. آنها به مریم مژده تولد کلمت الله را از طرف حق آوردند. (8)
25. آنها همراه خدا و مومنان در حق کسانی که به حال کفر از دنیا می روند لعنت می فرستند. (9)
26. خداوند آنها را جز برای انجام مأموریت حق، نازل نکند و چون چنین دستور را داد آنها بی مهلت طغیان کنندگان را سرکوب و نابود سازند. (10)
27. آنها همراه روح در شب قدر به دستور پروردگار درباره هر امری از مقدرات فرود آیند، سلام

ص: 499

1- نحل/32

2- فصلت/30

3- انفال/50

4- نساء/97

5- انعام/93

6- آل عمران/39

7- آل عمران/42

8- آل عمران/45

9- بقره/161

10- . حجر/8

گویند و این عمل تا طلوع صبح صادق ادامه یابد. (1)

28. خداوند و فرشتگان، مؤمنان را درود فرستند تا آنها را از تاریکی و انحراف نجات داده و به سوی نور علم و ایمان هدایت کننده. (2)

29. آنها همراه خداوند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درود می فرستند. (3)

30. در غزوه بدر خداوند درخواست مؤمنان را اجابت کرد و هزار تن از آنان را در ردیف هم به یاری مؤمنان اعزام داشت، به اعزامی ها وحی فرمود که من همراه شمایم، قدم های مؤمنان را ثابت بخشید و کافران را بر فرق بکوبید و انگشتان قطع نمائید. (4)

31. آنها در پهنه گیتی و آسمانها ساکن اند و در روز واپسین شفاعت عده ای را به عهده دارند. (5)

32. آنها جانهای هر زنده ای را به هنگام مرگ قبض کنند و استیفاء نمایند. (6)

33 کسانی که ایمان به خدا ندارند آنها را دختران خداوند می نامند. (7)

34. جبرئیل و نیکان مؤمنان و فرشتگان دیگر یاوران پیامبر اسلامند. (8)

35. آنها همراه روح در روزی که طولش پنجاه هزار سال باشد به سوی خدا بالا روند. (9)

36. در روز واپسین آنها همراه روح صف خواهند کشید. (10)

37. در آن روز فرمان خداوند به همراه سایه بانی از ابر تیره رنگ همراه فرشتگان نازل گردد. (11)

38. در آن روز خواهی دید که آنها اطراف عرش الهی را احاطه کرده، تسبیح و تحمید بر

ص: 500

1- قدر / 4

2- احزاب / 13

3- احزاب / 56

4- انفال / 12

5- فاطر / 26

6- سجده / 11

7- سجده / 11

8- تحریم / 4

9- اعراف / 4

10- . نباء 387

11- بقره / 210

39. آنها در آن روز در اطراف آسمان ها خواهند بود و سریر عظمت حق را هشت نفرشان به دوش خواهند کشید. (2)

40. آنها چون در آن روز با متقین ملاقات کنند چنین گویند، امروز روز شما است که در دنیا به شما وعده می دادند. (3)

41. آنها در آن روز از هر دری بر بهشتیان در آیند و سلام و تحیت و شادباش گویند. (4)

42. نوزده تن از آنان بر آتش دوزخ موکل هستند و جز از آن جنس احدی را خداوند بر اداره امور دوزخ انتخاب نکرده است. (5)

43. گروهی از آنان که بس سخت دل و قوی و مستحکم اند بر آتش جهنم موکل اند و فرمان حق را دربارہ شکنجه دوزخیان به هیچ گونه مخالفت نکنند و بی درنگ اجرا دارند. (6)

## جن

کلمه جن در اصل به معنی چیزی است که از حس انسان پوشیده باشد، مثلاً می گوئیم، جنه الیل یا فلما جن علیه الیل، یعنی هنگامی که پرده سیاه شب او را پوشاند. به همین دلیل «مجنون» به کسی که عقلش پوشیده و «جنین» به طفلی که در رحم مادر پوشانده شده و «جنت» به باغی که زمینش را درختان پوشانده اند و «جنان» به قلب که در درون سینه پوشانده شده و «جنه» به معنی سپر که انسان را از ضربات دشمن می پوشاند، آمده است. (7)

جن موجودی فرا طبیعی است که در شرایط عادی قابل تجربه حسی نیست. وجود جن از اصول

ص: 501

1- زمر/ 57

2- حاقه/ 17

3- انبیاء/ 103

4- رعد/ 23

5- مدثر/ 31

6- تحریم/ 6 و تفسیر سوره صاد، علی مشکینی، ص 265. 269

7- تفسیر نمونه، ج 11، ص 79

مسلم جهان شناسی اسلامی است. بر خلاف فرشتگان، قرآن صریحاً از دست مایه آفرینش جن سخن گفته: *وَحَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ مِنْ نَارٍ*؛ و جن را از تشعشعی از آتش خلق کردیم. (1) البته چندان روشن نیست که آیا مقصود از آتشی که جن از آن آفریده شده، همان آتشی است که بر اثر احتراق اجسام پدید می آید. این احتمال وجود دارد که مقصود گونهای از انرژی باشد که با ابزار سنجشی که تاکنون در اختیار ما است، قابل اندازه گیری نیست و در صورت متراکم شدن به صورت ماده محسوس در می آید. آن چه مسلم است سرشت آتشین جن، این موجود را توانمند می سازد تا مسافت های طولانی را با سرعت شگفت آوری طی کند و کارهایی را که انسان عادی، بدون ابزار، قادر بر انجام آن نیست، انجام دهد. (2)

بنابراین جن در عرف قرآن موجودی است با شعور و اراده که باقتضای طبیعتش از حواس بشر پوشیده می باشد و مانند انسان مکلف و مبعوث در آخرت و مطیع و عاصی و مؤمن و مشرک و ... است و بارزترین و مهمترین فرقش با انسان آن است که انسان محسوس و جن غیر محسوس است.

### ویژگی های جن

1. جن و انس دو موجود پر ارزش «ثقلان» روی زمین اند. تأمل در آیات سوره رحمن که بیشتر از سی بار به صورت «فَبَآئِ الْاِءِ رَبُّكُمَا تُكَذِّبَان» جن و انس را مخاطب قرار داده این مطلب را روشن تر می کند.
2. جن از آتش (نیرو و حرارت مخصوص) آفریده شده همچنان که انس به تدریج از خاک. انسان را از گل خشک، از گل سیاه بدبو و کهنه آفریدیم و جن را بیشتر، از آتش نافذ آفریده ایم (3)، طبق آیه آفرینش بر خلقت انسان مقدم است.
3. جن مانند انسان مکلف به اعمال است. جنیان از شعور، اراده و اختیار برخوردار هستند و از این رو

ص: 502

1- رحمن / 15

2- معارف اسلامی 1، ص 8

3- حجر / 27

مانند آدمیان مکلف اند. گروهی از آنان اهل ایمان و صلاح و رستگاری و گروهی دیگر به دلیل انحراف از مسیر حق، اهل دوزخ و آتش جهنم هستند. (1)

خداوند در میان جن پیامبرانی را برانگیخته تا آیات الهی را بر آنان عرضه کنند، رسول خدا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیز برای آنان پیامبر است. (2)

خداوند هدف خلقت دو گروه جن و انس را عبادت و پرستش خداوند یکتا میداند: «و ما خلقتُ الجنَّ و الإنسَ إلاَّ ليعبدون: و جن و انس را نیافریدیم جز برای آن که مرا پرستند. (3)

4. گناهکاران و کفار جن همچون انسانها اهل جهنم اند و در عذاب خواهند بود. (4)

5. جن همچون انسان می میرد و از بین می رود و گروهی جای گروهی را می گیرند. (5)

6 جن ما را می بیند ولی ما آنها را نمی بینیم. درباره بر حذر داشتن بنی آدم از شیطان و اتباع او در آیه 27 سوره اعراف آمده: او و همجنسانش شما را از جایی می بینند که شما آنها را نمی بینید. و طبق آیه 50 سوره کهف متوجه می شویم که ابلیس یا همان شیطان از خانواده جن است.

7. جنیان مانند آدمیان کار می کنند و قدرت کار دارند. حضرت سلیمان به امر خدا آنها را مسخر کرده بود و آنها برای او کار می کردند. (6)

8. با توجه به آیه 56 سوره رحمن و آیه 50 سوره کهف می توان حدس زد که تکثیر جن به وسیله مقاربت جن نر و ماده می باشد، پس جن دارای دو جنس نر و ماده است، جنیان داری خانواده و ذریه و فرزند هستند.

9. جنیان بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایمان آوردند و چون ما سخن می گویند و یکدیگر را به نیکوکاری دعوت کرده و از عذاب خدا می ترسانند. (7)

ص: 503

1- جن / 14 و 15

2- انعام / 130 - احقاف / 29 و 32

3- ذاریات / 56

4- اعراف / 179 و هود / 119 و سجده / 13

5- فصلت / 25 و احقاف / 18 و اعراف / 38

6- سباء / 12 و 13 و نمل / 17 تا 39 و انبیاء / 82

7- احقاف / 29 و 31. جن / 1 و 15

10. درباره نر و ماده بودن جن آیات 36 پس و 49 ذاریات قابل دقت هستند، که در هر دو آیه بیان می کند که نر و ماده بودن در تمام اشیاء عمومیت دارد.

و در سوره جن آیه آمده است: مردانی از آدمیان به مردانی از جن پناه می بردند. (1)

### شیطان، ابلیس

شیطان یعنی دور شده و متمرّد. این کلمه به صورت مفرد هفتاد بار و به صورت جمع، شیاطین، هجده بار در قرآن مجید آمده است. (2)

مراد از ابلیس در قرآن مجید، موجودی است زنده، با شعور، مکلف، نامرئی و فریبکار که از امر خدا سر پیچیده کرد و به آدم سجده نکرد در نتیجه رانده شد و مستحق عذاب و لعن گردید. او در قرآن اکثراً به نام شیطان خوانده شده و فقط در یازده محل کلمه ابلیس به کار رفته است. (3)

شیطان وصف است به معنی روح شریر و به مناسبت دوری از خیر و رحمت حق تعالی، وصف شیطان بر هر فرد از گروه انس و جن که از رحمت خدا دور باشد اطلاق می شود. به انسانهای پست و خبیث و طغیانگر نیز شیطان گفته می شود اما ابلیس اسم خاص است برای شیطانی که بر آدم سجده نکرده و در حقیقت او رئیس همه شیاطین است.

طبق آیه 50 سوره کهف ابلیس از جنس فرشتگان نیست بلکه در صف آنها قرار داشت.

او از طائفه جن که موجودی مادی است، می باشد، «فسجدوا الا ابلیس کان من الجن»: «همگی سجده کردند جز ابلیس که از طائفه جن بوده» (4)

در هفت سوره از سوره های قرآن اشاره به آفرینش انسان و چگونگی خلقت او شده است، در این سوره ها با تعبیرات مختلف، آفرینش انسان از خاک و سجود فرشتگان برای او و سرکشی شیطان و سپس موضع گیرش در برابر نوع انسان آمده است.

ص: 504

1- قاموس قرآن، ج 2، ص 62 تا 68 - معارف اسلامی 1، ص 138 و 139

2- قاموس قرآن، ج 4، ص 32

3- قاموس قرآن، ج 1، ص 226

4- کهف/50



در آیه 11، سوره اعراف خداوند می گوید: «ما شما را آفریدیم و سپس صورت بندی کردیم، بعد از آن به فرشتگان فرمان دادیم برای آدم جلد نخستین شما سجده کنند، همگی این فرمان را به جان و دل پذیرفتند و برای آدم سجده کردند، مگر ابلیس که از سجده کنندگان نبود». باید توجه داشت که سجده فرشتگان برای آدم به معنی «سجده پرستش» نبوده است، زیرا پرستش مخصوص خداست، بلکه سجده در این جا به معنی خضوع و تواضع است یعنی در برابر عظمت آدم خضوع کردند و یا به معنی سجده برای خداوندی است که چنین مخلوق موزون و با عظمتی آفریده است.

انگیزه شیطان در این مخالفت، کبر و غرور و تعصب خاصی بود که بر فکر او چیره شد، او چنین می پنداشت که از آدم برتر است و نمی بایست دستور سجده بر آدم به او داده شود، بلکه او باید مسجود باشد و آدم بر او سجده کند.

شیطان نخستین کسی بود که قیاس کرد (منظور از قیاس این است که موضوعی را به موضوع دیگر که از بعضی جهات با آن شباهت دارد مقایسه کنیم و همان حکمی که درباره موضوع اول است درباره موضوع دوم نیز اجرا شود)، او آفرینش خود را از نظر مادی با آفرینش آدم، مقایسه نمود و برتری آتش را در پاره ای از جهات بر خاک، دلیل برتری همه جانبه گرفت، بدون این که به سایر امتیازات خاک و از آن بالاتر به امتیازات روحانی و معنوی آدم توجه کند و به اصطلاح از طریق «قیاس اولویت» حکم به برتری خود بر آدم نماید و حتی فرمان خدا را به خاطر همین قیاس باطل زیر پا بگذارد.

در روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیه السلام) به ما رسیده قیاس کردن احکام و حقایق دینی به شدت محکوم شده است. از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) که در کتب شیعه و اهل تسنن هر دو نقل

شده، می خوانیم: «کسی که امر دین را با قیاس بسنجد، خداوند در روز قیامت او را با ابلیس قرین خواهد کرد»

مقایسه موضوعی بر موضوعی دیگر بدون آگاهی از تمام اسرار آن نمی تواند دلیل بر اتحاد حکم آنها شود و اگر پای قیاس به مسائل مذهبی کشیده شود، ضابطه ای برای احکام باقی نمی ماند، زیرا ممکن است یک نفر موضوعی را طوری قیاس کند و حکم تحریم آن را صادر نماید و دیگری آن را با موضوع دیگر قیاس کرده و حلال بشمرد.

### **یک سؤال: چگونه شیطان که از فرشتگان نبود، با خدا سخن گفت، مگر وحی بر او نازل میشده است؟**

در پاسخ باید گفت که گفتگوی خدا همیشه جنبه وحی ندارد، بلکه وحی عبارت از پیام رسالت و نبوت است، و هیچ مانعی ندارد که خداوند با شخص دیگری نه به عنوان وحی و رسالت، بلکه از طریق الهام درونی، یا به وسیله بعضی از فرشتگان سخن بگوید، خواه این شخص از صالحان و پاکان باشد مانند مریم و مادر موسی و یا از ناصحان باشد مانند شیطان.

شیطان از روز اول، خلقتی پاک داشت مانند همه موجودات دیگر، انحراف و انحطاط و بدبختی و شیطنت با اراده و خواست خودش به سراغش آمد، بنابراین خداوند ابلیس را از روز اول شیطان نیافرید، او خودش خواست شیطان باشد ولی درعین حال شیطنت او نه تنها زبانی به بندگان حق طلب نمی رساند بلکه نردبان ترقی آنها است، همان طور که می دانیم و در قبل نیز گفته شد عالم دنیا میدان آزمایش و امتحان است، آزمایشی که وسیله پرورش و تکامل انسان هاست و می دانیم آزمایش جز در برابر دشمنان سرسخت و طوفان ها و بحران ها امکان پذیر نیست، البته اگر شیطان هم نبود هوای نفس و وسوسه های نفسانی، انسان را در بوته آزمایش قرار می داد اما با وجود شیطان این تنور آزمایش داغتر شد چرا که شیطان عاملی از برون و هوای نفس عاملی است از درون.

ابلیس نخستین پایه گذار مکتب جبر است، همان مکتبی که بر خلاف وجدان هر انسانی است و یکی از دلایل مهم پیدایش آن، تبرئه کردن انسانهای گنه کار در برابر اعمالشان است. در آیه 39 و 40 سوره حجر میخوانیم که ابلیس برای تبرئه خویش و اثبات این که حق دارد در گمراهی فرزندان آدم بکوشد

به همین دروغ بزرگ متوسل شد و گفت: خداوندا تو مرا گمراه کردی و من هم به همین خاطر فرزندان آدم را جز مخلصان گمراه خواهم کرد.

نکته قابل توجه آن که نفوذ وسوسه های شیطانی در انسان یک نفوذ نا آگاه و اجباری نیست بلکه ما به میل خویش وسوسه های او را به دل راه میدهیم و گرنه حتی خود شیطان هم می داند که بر مخلصان آنها که خویشتن را در پرتو تربیت، خالص کرده اند و زنگار شرکت را از روح و جان زدوده اند راه ندارد. به تعبیر دیگر رابطه شیطان و گمراهان، رابطه «پیشوا» و «پیرو» است نه رابطه «اجبار کننده» و «اجبار شونده».

مهمترین نکته ای که از داستان ابلیس و آفرینش آدم که در سوره های مختلف قرآن آمده است، بدست می آید همان سقوط وحشتناک ابلیس است از آن مقام والایی که داشت به خاطر کبر و غرورش. او با این که از فرشتگان نبود ولی آن چنان ارتقاء مقام در سایه اطاعت فرمان خدا پیدا کرده بود که در صفوف فرشتگان قرار داشت، حتی بعضی می گویند معلم فرشتگان بود و طبق آنچه از خطبه قاصعه در نهج البلاغه استفاده می شود هزاران سال پرستش خدا را کرده بود. اما همه این مقامات را به خاطر یک ساعت تکبر و غرور از دست داد و آن چنان گرفتار تعصب و خودپرستی شد که حتی در مقام عذرخواهی و توبه برنیامد. (1)

شیطان به روش های گوناگونی برای گمراه ساختن انسانها توسل می جوید، یکی از روشهای او ایجاد وسوسه در انسان برای انجام گناه است. به گواهی قرآن شیطان از طریق وسوسه کردن آدم و حواء آنان را به خوردن از شجره ممنوعه راغب کرد و با سوگند دروغ، آنان را فریب داد. (2) از دیگر کارهای او، زیبا جلوه دادن کارهای زشت در نظر آدمی است. (3) شیطان لذت گناهان را در دید گناهکاران بیش از آن چه هست نشان می دهد تا از این رهگذر آنان را به دام معصیت کشاند.

علاوه بر این شیطان وعده های گوناگونی به پیروان خود می دهد، وعده هایی که هیچ کدام محقق نمی گردد. او برای بازداشتن مردم از انفاق، آنان را از خطر فقر و تنگدستی می هراساند و آدمیان را از یاد

ص: 507

1- تفسیر نمونه، ج 1، ص 182 تا 186 - ج 6، ص 98 تا 105 - ج 11، ص 74 تا 77 - ج 19، ص 346 و 347

2- اعراف/20. 21

3- حجر/39

خدا غافل می کند، خلاصه آن که شیطان بزرگترین برانگیزاننده بیرونی انسان به سوی کارهای زشت و ناپسند است. (1)

نکته مهمی که نباید از نظر دور داشت و قبلاً هم به آن اشاره شد این است که هیچ یک از روش های اغواگری و فریبکاری شیطان به گونه ای نیست که به سلب اختیار آدمی انجامد، بلکه در نهایت این خود انسان است که ولایت شیطان را بر خویش می پذیرد و طوق پیروی او را بر گردن می اندازد و دعوت او را لبیک می گوید: قرآن در تصویر صحنه ای از رستاخیز بیان می کند که شیطان خطاب به دوزخیان می گوید. و مرا بر شما هیچ تسلطی نبود جز این که شما را دعوت کردم و اجابتم نمودید، پس مرا ملامت نکنید و خود را ملامت کنید. (2)

بنابراین وجود شیطان و اغواگریااور منافاتی با اختیار آدمی و مسئولیت های او در برابر اعمال خویش ندارد.

### شیطان در برخی آیات قرآن و نهج البلاغه

1. شیطان آدم و حو را از ناحیه شجره ممنوعه بلغزانید و در نتیجه آنها را از ناز و نعمتی که در آن بودند بیرون کرد. (3)
2. ای مردم به دنبال گام های شیطان گام نهدید چرا که او برای شما دشمنی است آشکار. (4)
3. شیطان شما را در (هنگام انفاق) از فقر و نداری می ترساند و شما را به انجام کارهای زشت فرمان می دهد. (5)
4. آن شیطان است که دوستان خود را از کفار می ترساند، شما از آنها نترسید و از من بترسید اگر چنان چه به حقیقت مؤمنید. (6)

ص: 508

---

1- نور/ 20 و بقره/ 268. 2. ابراهیم / 22

2- ابراهیم / 22

3- بقره / 36

4- بقره/ 168

5- بقره/ 268

6- آل عمران / 175

5. کسی که شیطان رفیق و قرینش باشد، بد به حال او از نظر چنین رفیقی. (1)

6. شیطان اراده دارد مردم را به گمراهی سختی در افکند. (2)

7. کسی که شیطان را به ولایت گیرد و نه خدا را، حقا که زبانی بس آشکار کرده است. (3)

8. او مردم را وعده و نوید می دهد و آرزو می کند، لکن نوید وی جز غرور و فریب نیست. (4)

9. او می خواهد میان شما آدمیان از راه شراب و قمارعداوت و کینه ایجاد کند. (5)

10. ای آدمیان! به هوش باشید که شما را شیطان در فتنه و عذاب نیفکند. (6)

11. او فکر یوسف را از یاد خدا فراموش داشت تا آن که اندکی از سال در زندان مکث نمود. (7)

12. ما به ملت های قبل از تو پیامبرانی ارسال کردیم لکن شیطان کردار زشت آنها را در نظرشان

زینت داد. (8)

13. در هنگام تلاوت قرآن از شر شیطان رجیم به خدای خود پناهنده شو. (9)

14. او به خدای خود سخت کفران کننده است. (10)

15. او در مقابل خدای رحمان سخت عصیانگر است. (11)

16. ای پیامبر قبل از تو نیز هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آن که هنگامی که خواست اهداف خویش را در میان مجتمع پیاده کند شیطان

موانعی در راه هدف وی القاء کرد، سپس خداوند القائنات او را باطل کرد و نشانه های توحید خود را تثبیت فرمود. (12)

ص: 509

1- نساء/ 38

2- نساء / 60

3- نساء/ 119

4- نساء / 120

5- مائده/ 91

6- اعراف / 27

7- یوسف / 42

8- نحل / 63

9- نحل / 98

10- اسراء/27

11- مريم/44

12- حج/52

17. آن کس که پیروی از گام های شیطان کند متوجه شود که او فرمان به زشتی و ناروا میدهد. (1)
18. پیوسته شیطان به خذلان و خواری افکندن انسان مشغول است. (2)
19. او با شما دشمن است شما نیز او را دشمن دارید. (3)
20. ای آدمیان آیا من به شما (به حکم فطرت و زبان پیامبران) پیام ندادم که شیطان را نپرستید؟ چرا که او دشمن آشکار شماست. (4)
21. هرگاه از ناحیه شیطان تو را رنج و آسیبی برسد به خداوند خویش پناه ببر. (5)
22. آنها که پس از روشن شدن راه هدایت عقب گرد کردند، همانا بر اساس تسویل و املاء شیطانی بود. (6)
23. شیطان بر کفار مستولی شد تا یاد خدا را از دلهایشان بیرون برد، آنان حزب شیطان هستند و همانا حزب شیطان زیان کارانند. (7)
24. هر آن کس که چشم بصیرتش از یاد خداوند کور شود، شیطان را همواره رفیق و قرینش سازیم. (8)
25. برای هر پیامبری دشمنانی از شیطان های انسی و جنی قرار دادیم. (9)
26. همانا شیطان ها به دوستان خود الهام می دارند که با شما مؤمنین به مجادله برخیزند. (10)
27. به راستی ما شیطان را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند. (11)

ص: 510

1- نور / 21

2- . فرقان / 29

3- فاطر / 6

4- یس / 60

5- فصلت / 36

6- محمد / 25

7- مجادله / 19

8- زخرف / 36

9- انعام / 112

10- انعام / 121

11- اعراف / 27

28. ما کفار و شیاطین را در روز واپسین محشور می کنیم. (1)

29. مگر نمی بینی که ما شیطانها را بر کافران رها کردیم که آنها را تحریک کنند. (2)

30. بگو پروردگارا از وسوسه های شیطانی به ساحت تو پناهنده می شوم و پناه می برم از این که در نزد حضور یابند. (3)

31. آیا شما را به کسی که شیطان ها بر او فرو می آیند مطلع کنم؟ آنها بر شخصی که دروغ پرداز و گنهکار باشد نازل می شوند. (4)

32 در روز واپسین آن هنگام که حکم به پایان رسد شیطان به اتباع خویش خواهد گفت، خداوند در دنیا به شما وعده حق داد و من وعده بر خلاف حقیقت، من در آنجا بر شما تسلط و زور نداشتم جز آن که شما را به سوی عصیان خواندم و شما به اختیار پذیرفتید، پس نه مرا، بلکه خویشتن را ملامت کنید، امروز نه من توان فریادرسی به شما را دارم و نه شما قدرت نجات من، و به راستی من پیش از این به آن چه که شریک خدا می شمردید کافر بودم. (5)

33. آن گاه که فرمان سجده فرشتگاه برای آدم از خدا صادر شد ابلیس را تعصب و حمیت فرا گرفت و شقاوت غالب شد، به خلقتش از آتش تکبر و وزید و خلقت آدم را از گل خوار شمرد سپس خداوند مهلتش داد تا خود را استحقاق غضب حق دریابد و امتحانش کامل شود و وعده گذشته سررسد. (6)

34. آن دشمن الله، پیشوای تعصب جویان و پیشرو متکبران بود، کسی که بنیاد تعصب باطل بنهاد و با خدای خود در لباس تجبر و عظمت به نزاع بر خواست، زره تکبر و عزت طلبی بر تن کرد و لباس

ص: 511

1- مریم / 68

2- مریم / 83

3- مؤمنون / 97

4- شعراء / 221

5- ابراهیم / 22

6- نهج البلاغه، خطبه 1



خضوع بیرون نمود، نمی بینید چگونه در ازاء خود بینی، کوچکش شمرد و به واسطه بلند پروازی وی را فرو نهاد، در دنیا مطرود ساخت و آتش سعیر برای آخرتش مهیا نمود. (1)

## روح

روح در لغت به معنی (نفس) و (دمیدن) است. بعضی تصریح کرده اند که روح و ریح (باد) هر دو از یک معنی مشتق شده است و اگر روح انسان که گوهر مستقل مجردی است به این نام نامیده شده به خاطر آن است که از نظر تحرک و حیات آفرینی و ناپیدا بودن همچون فس و باد است. روح به معنی روان و مقابل جسم است و جوهر مجرد است. (2)

### موارد استعمال روح در قرآن بسیار متنوع است:

گاهی به معنی روح مقدسی است که پیامبران را در انجام رسالتشان تقویت می کرده، مانند آیه 253 سوره بقره: (ما دلائل روشن در اختیار عیسی بن مریم قرار دادیم و او را با روح القدس تقویت نمودیم).

گاه به نیروی معنوی الهی که مؤمنان را تقویت می کند اطلاق شده، مانند آیه 22 سوره مجادله: (آنها کسانی هستند که خدا ایمان را در قلبشان نوشته و به روح الهی تأییدشان کرده است).

زمانی به معنی فرشته مخصوص وحی آمده و با عنوان «امین» توصیف شده، مانند آیه 193 سوره شعرا: (این قرآن را روح الامین بر قلب تو نازل کرد تا از انذار کنندگان باشی).

و گاه به معنی فرشته بزرگی از فرشتگان خاص فاصله خدا، یا مخلوقی برتر از فرشتگان آمده، مانند آیه 4 سوره قدر: (در شب قدر فرشتگان و روح به فرمان پروردگارشان برای تقدیر امور نازل می شوند).

و یا مانند آیه 38 سوره نباء: (در روز رستاخیز روح و فرشتگان در یک صف قیام می کنند).

و گاه به معنی قرآن یا وحی آسمانی آمده است، مانند آیه 52 سوره شوری: (این گونه وحی به سوی تو فرستادیم، روحی که از فرمان ما است).

ص: 512

---

1- نهج البلاغه، خطبه 192 و تفسیر سوره صاد، ص 273 تا 277

2- قاموس قرآن، ج 3، ص 131

و بالا-خره زمانی هم به معنی روح انسانی آمده است، چنان که در آیات آفرینش آدم می خوانیم مانند آیه 9 سوره سجده: (پس آدم را نظام بخشید و از روح خود در آن دمید).

و همچنین آیه 29 سوره حجر: (هنگامی که آفرینش آدم را نظام بخشیدم و از روحم در او دمیدم برای او سجده کنید).

در آیه 85 سوره اسراء می خوانیم: از تو درباره «روح» سوال می کنند، بگو: روح از فرمان پروردگار من است و جز اندکی از دانش به شما داده نشده است. از مجموع قرائن موجود در آیه و خارج آن چنین استفاده می شود که پرسش کنندگان از حقیقت روح آدمی سوال کردند، همین روح عظیمی که ما را از حیوانات جدا می سازد و برترین شرف ما است و تمام قدرت و فعالیت ما از آن سرچشمه می گیرد و به کمکش زمین و آسمان را جولانگاه خود قرار می دهیم، اسرار علوم را میشکافیم و به اعماق موجودات راه می یابیم. و از آنجا که روح، ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اصول حاکم بر آن غیر از اصول حاکم بر ماده و خواص فیزیکی و شیمیایی آن است، پیامبر (صلی الله علیه و آله) مأمور می شود در یک جمله کوتاه و پر معنی بگوید: روح از عالم امر است یعنی خلقتی اسرار آمیز دارد. سپس برای این که از این پاسخ تعجب نکنند، اضافه می کند بهره شما از علم و دانش بسیار کم و ناچیز است.

روح آدمی مراتب و درجاتی دارد، آن مرتبه ای از روح که در پیامبران و امامان است مرتبه فوق العاده والایی است که از آثارش معصوم بودن از خطا و گناه و نیز آگاهی و علم فوق العاده است و مسلماً چنین مرتبه ای از روح از همه فرشتگان برتر خواهد بود حتی از جبرئیل و میکائیل.

تعلق روح به بدن انسان تعلقی از قبیل حلول و فی المثل مانند ورود باد در مشک نیست، بلکه یک نوع ارتباط و پیوندی است بر اساس حاکمیت روح بر تن و تصرف و تدبیر آن که بعضی آن را تشبیه به تعلق «معنی» به «لفظ» کرده اند.

در این که انسان با سنگ و چوب بی روح فرق دارد شکی نیست، زیرا ما به خوبی احساس می کنیم که با موجودات بی جان و حتی با گیاهان و حیوانات تفاوت داریم، ما می فهمیم، تصور می کنیم، تصمیم می گیریم، اراده داریم، عشق می ورزیم، متنفر میشویم و... و این تفاوت اصولی ما با دیگر موجودات، داشتن روح انسانی است. روح و روان در حقیقت جدا از هم نیستند بلکه مراحل یک واقعیت اند.

آنجا

که سخن از ارتباط روح با جسم است و تأثیر متقابل این دو در یکدیگر بیان می‌شود نام «روان» بر آن می‌گذاریم و آنجا که پدیده‌های روحی جدای از جسم مورد بحث قرار می‌گیرند نام «روح» را به کار می‌بریم. دانشمندان الهی و فلاسفه روحیون معتقدند غیر از مواردی که جسم انسان را تشکیل می‌دهد، حقیقت و گوهر دیگری در او نهفته است که از جنس ماده نیست اما بدن آدمی تحت تأثر مستقیم آن قرار دارد، به عبارت دیگر: روح یک حقیقت ماورای طبیعی است که ساختمان و فعالیت آن غیر از ساختمان و فعالیت جهان ماده است، درست است که دائماً با جهان ماده ارتباط دارد ولی ماده یا خاصیت ماده نیست. (1)

## عرش و کرسی

کلمه «عرش» در لغت به معنی «سقف» یا «تخت پایه بلند» است و در مقابل «کرسی» که به معنی «تخت پایه کوتاه» آمده است. این کلمه در مورد تخت قدرت خداوند به عنوان عرش پروردگار به کار رفته است.

در این که منظور از عرش خدا چیست و این کلمه کنایه از چه معنایی می‌باشد؟ مفسران و محدثان و فلاسفه سخن بسیار گفته‌اند.

گاهی عرش را به معنی «علم بی پایان پروردگار» تفسیر کرده‌اند.

و گاه به معنی «مالکیت و حاکمیت خدا».

و گاه به معنی هر یک از صفات کمالیه و جلالیه خداوند، چرا که هر یک از این اوصاف بیانگر

عظمت مقام او می‌باشد. آری خداوند دارای عرش علم، عرش قدرت، عرش حرمانیت و عرش رحیمیت است.

طبق این تفسیرها مفهوم «عرش» بازگشت به صفات ذات پاک پروردگار می‌کند نه یک وجود خارجی دیگر. بعضی مفسران با الهام گرفتن از روایات گفته‌اند: منظور از عرش مجموعه عالم هستی است و گاه گفته‌اند مجموعه این زمین و آسمان در درون کرسی قرار دارد، و این که آسمان و زمین در

ص: 514

برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان پهناور و کرسی در برابر عرش نیز همچون حلقه انگشتری است در یک بیابان وسیع.

و گاه «عرش» را بر قلب انبیاء و اوصیا و مؤمنان کامل اطلاق کرده اند، چنان که در حدیث آمده است: «ان قلب المؤمن عرش الرحمن»: «قلب مؤمن عرش بزرگی خدا است».

و نیز در حدیث قدسی نقل شده است: «لم یسعی سمائی ولا ارضی و وسعی قلب عبدی المؤمن»: «آسمان و زمین من وسعت وجود مرا ندارد ولی قلب بنده مؤمن من جایگاه من است»

اما برای درک حقیقت معنی عرش بهترین راه این است که موارد استعمال آن را در قرآن مجید دقیقاً مورد بررسی قرار دهیم:

در آیات زیادی از قرآن این تعبیر به چشم می خورد: «ثم استوی علی العرش»: «خداوند (بعد از پایان گرفتن خلقت جهان) بر عرش تسلط یافت». (1)

و در بعضی از آیات پشت سر این تعبیر جمله «یدبر الامر» و یا تغییراتی که حاکی از علم و تدبیر پروردگار است دیده می شود.

در بعضی دیگر از آیات قرآن توصیف هایی برای عرش دیده می شود مانند توصیف به «عظیم» آنجا که می فرماید: «و هو رب العرش العظیم». (2) گاه سخن از حاملان عرش است: «الذین یحملون العرش»: فرشتگانی که حاملان عرش هستند» (3) و «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه»: «و آن روز عرش پروردگارت را هشت فرشته بر فراز همه آنها حمل می کنند». (4)

البته در آیات فوق صریحاً تعیین نشده که حاملان عرش، فرشتگانند. جالب این است که در روایتی آمده است «حاملان هشتگانه عرش خدا در قیامت چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین هستند، اما چهار نفر از اولین انوح و ابراهیم و موسی و عیسی (علیه السلام) می باشند و چهار نفر از آخرین «محمد (صلی الله علیه و آله) و علی (علیه السلام) و

ص: 515

1- اعراف/54 و یونس/3 و رعد/2، فرقان/59 و سجده/4، حدید/4

2- توبه/129 و تفسیر نمونه، ج 20، ص 35 و 36

3- مؤمن/7

4- حاقه/17

حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) هستند. (1)

گاه سخن از ملائکه ای است که گرداگرد عرش را گرفته اند: «وتری الملائکه حافین من حول العرش». (2)

و گاه می گوید: «عرش خدا روی آب قرار گرفته»: «وکان عرشه علی الماء».

از مجموع این تعبیرات و تعبیرات دیگری که در روایات اسلامی وارد شده به خوبی می توان نتیجه گرفت که عرش بر معانی مختلفی اطلاق شده هر چند ریشه مشترکی دارند.

یکی از معانی عرش همان مقام «حکومت و مالکیت و تدبیر عالم هستی» است.

دیگر از معانی عرش «مجموعه عالم هستی» است چرا که همگی نشانه عظمت او است و گاه عرش به معنی «عالم بالا» و کرسی به معنی «عالم پائین» به کار می رود.

و گاه عرش به معنی «عالم ماوراء طبیعت» و کرسی به معنی «مجموع عالم ماده اعم از زمین و آسمان» استعمال می شود چنان که در آیه الکرسی آمده است: «وسع کرسیه السماوات والارض» و از آن جا که مخلوقات و معلومات خداوند از ذات پاک او جدا نیستند گاهی عرش بر «علم خدا» اطلاق شده است.

و اگر به قلب پاک بندگان با ایمان «عرش الرحمان» گفته شود به خاطر این است که جایگاه معرفت ذات پاک خداوند و نشانه ای از نشانه های عظمت و قدرت اوست.

بنابراین در هر مورد باید از قرائن فهمید که منظور از عرش کدامیک از معانی آن است ولی در هر حال همه معانی عرش در این امر مشترکند که عرش بیانگر بزرگی و عظمت خداوند است. (3)

«کرسی» از نظر ریشه لغت از «کرس» (بر وزن ارث) گرفته شده که به معنی اصل و اساس می باشد و گاهی نیز به هر چیزی که به هم پیوسته و ترکیب شده است گفته می شود و به همین جهت به تختهای کوتاه «کرسی» می گویند، و چنان که قبلا هم اشاره شد نقطه مقابل آن «عرش» است که به معنی چیز مسقف» و یا خود «سقف» و یا «تخت پایه بلند» می آید. و از آنجا که استاد و معلم به هنگام تدریس و تعلیم بر کرسی می نشینند گاهی کلمه کرسی کنایه از «علم» می باشد و نظر به این که کرسی تحت

ص: 516

1- تفسیر نمونه، ج 24، ص 451

2- زمر 57/

3- تفسیر نمونه، ج 20، ص 37 و 38

اختیار وزیر نفوذ و سیطره انسان است گاهی به صورت کنایه از «حکومت و قدرت و فرمانروایی بر منطقه ای به کار می رود.

پس کرسی به چند معنی می تواند باشد:

1. منطقه قلمرو و حکومت: یعنی خداوند بر همه آسمانها و زمین ها حکومت می کند و منطقه نفوذ او همه جا را در بر گرفته و به این ترتیب کرسی خدا مجموعه عالم ماده اعم از زمین و ستارگان و کهکشان ها و سحابی ها است.

طبیعی است که «عرش» طبق این معنی باید مرحله ای بالاتر و عالیتر از جهان ماده بوده باشد و در اینصورت معنی عرش، عالم ارواح و فرشتگان و جهان ماوراء طبیعت خواهد بود.

2. منطقه نفوذ علم: یعنی علم خداوند به جمیع آسمانها و زمین احاطه دارد و چیزی از قلمرو نفوذ علم او بیرون نیست (کرسی گاهی کنایه از علم میباشد). در روایات متعددی نیز روی این معنی تکیه شده است از جمله «حفص بن غیاث» از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند که از آن حضرت پرسیدم منظور از «وسع کرسیه السماوات والارض» چیست؟ فرمود: منظور علم خداوند است.

3. موجودی وسیع تر از تمام آسمانها و زمین: که از هر سو آنها را احاطه کرده است یعنی کرسی خداوند همه آسمانها و زمین را در بر گرفته است.

در حدیثی از امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام) آمده است: «کرسی احاطه بر زمین و آسمانها و آن چه ما بین آنها و آن چه در زیر اعماق زمین قرار گرفته است، دارد» و همان گونه که قبلا هم اشاره شد در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «آسمانها و زمین در برابر کرسی همچون حلقه انگشتری است در وسط یک بیابان و کرسی در برابر عرش همچون حلقه ای است در وسط یک بیابان»

البته بدیهی است که تفسیرهای سه گانه ی بالا هیچ منافاتی با هم ندارند و تخت حکومت و قدرت پروردگار همه آسمانها و زمین را فرا گرفته و کرسی علم و دانش او به همه این عوالم احاطه دارد و چیزی از قلمرو حکومت و نفوذ علمی او بیرون نیست. (1)

ص: 517

«كُلُّ فِي كِتَابٍ مَّبِينٍ»: «تمام این حقایق با همه حدود و مرزهایش در کتاب مبین و لوح محفوظ علم خدا ثبت است.» (1)

کتاب مبین» به معنی نوشته آشکار است و اشاره به مرحله ای از علم وسیع پروردگار می باشد که گاهی از آن تعبیر به «لوح محفوظ» می شود.

ممکن است این تعبیر اشاره به این باشد که هیچ کس نباید برای به دست آوردن روزی خود کمترین نگرانی به خویش راه دهد و تصور کند ممکن است در گرفتن سهم خویش به اصطلاح از قلم بیفتد چراکه نام همگی در کتاب آشکاری ثبت است، کتابی که همه را احصاء کرده و آشکارا بیان می کند. (2)

«وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مَّبِينٍ»: «هیچ تر و خشکی نیست مگر این که در کتاب مبین ثبت شده است.

این جمله با عباراتی کوتاه وسعت بی انتهای علم خدا را به همه موجودات بیان می کند و هیچ چیز از آن مستثنی نخواهد بود، زیرا منظور از «تر» و «خشک» معنی لغوی آن نیست بلکه این تعبیر معمولاً کنایه از عمومیت می باشد.

در مورد کتاب مبین احتمالات مختلفی از ناحیه مفسران داده شده است ولی بیشتر به نظر می رسد که منظور از «کتاب مبین» همان مقام علم پروردگار است یعنی همه موجودات در علم بی پایان او ثبت می باشند و تفسیر آن به «لوح محفوظ» نیز قابل تطبیق بر همین معنی است چه این که بعید نیست که لوح محفوظ نیز همان صفحه علم خدا باشد. (3)

«كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا»: «و این یک اصل مسلم و قطعی است که در کتاب الهی ثبت است» (4)

لوح محفوظ همان علم بی پایان پروردگار و همان مجموعه قوانین تخلف ناپذیر خداوند در جهان

ص: 518

1- هود/6

2- تفسیر نمونه، ج 9، ص 17

3- تفسیر نمونه، ج 5، ص 271

4- اسراء/58

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ»؛ «ما همه چیز را در کتاب آشکار احصا کرده ایم» (2) غالب مفسران «امام مبین» را در این آیه به عنوان «لوح محفوظ» همان کتابی که همه اعمال و همه موجودات و حوادث این جهان در آن ثبت و محفوظ است تفسیر کرده اند.

و تعبیر به «امام» ممکن است از این نظر باشد که این کتاب در قیامت رهبر و پیشوا است برای همه مأموران ثواب و عقاب و معیاری است برای سنجش ارزش اعمال انسانها و پاداش و کیفر آنها. (3)

«وعندنا کتاب حفیظ»؛ «و نزد ما کتابی است که همه چیز در آن محفوظ است» (4)

«کتاب حفیظ» به معنی کتابی است که حافظ اعمال تمام انسان ها و غیر آن است و اشاره به لوح محفوظ و علم بی پایان خداست.

در تفسیر «و کتاب مسطور»؛ «و سوگند به کتابی که نوشته شده است» (5) نیز احتمالات گوناگونی داده اند از جمله این که بعضی آن را اشاره به لوح محفوظ می دانند. (6)

«يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»؛ «خداوند هر چیزی را بخواهد محو می کند همان گونه که به مقتضای اراده و حکمت خویش اموری را اثبات می نماید و کتاب اصلی و ام الكتاب نزد او است» (7)

تحقق موجودات و حوادث مختلف جهان دو مرحله دارد، یکی مرحله قطعیت که هیچ گونه دگرگونی در آن راه ندارد و در آیه ای اشاره به ام الكتاب، «کتاب مادر» شده است و دیگری مرحله غیر قطعی به تعبیر دیگر «مشروط» است که در این مرحله دگرگونی در آن راه دارد و از آن تعبیر به مرحله محو و اثبات می شود.

گاهی نیز از این دو، تعبیر به «لوح محفوظ» و «لوح محو و اثبات می شود، گویی در یکی از این دو

ص: 519

1- تفسیر نمونه، ج 12، ص 168

2- یس / 12

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 332

4- ق / 4

5- طور / 2

6- تفسیر نمونه، ج 27، صص 230 و 411

7- رعد / 39



لوح آن چه نوشته شده است به هیچ وجه دگرگونی در آن راه ندارد و کاملاً محفوظ است و اما دیگری ممکن است چیزی در آن نوشته شود و سپس محو گردد و به جای آن چیز دیگری نوشته شود. و اما حقیقت امر این است که گاهی یک حادثه را با اسباب و علل ناقصه آن در نظر می‌گیریم مثلاً سم کشنده ای را که مقتضای طبیعتش نابود کردن یک انسان است، این سم یک «ضد سم» هم دارد که اثر آن را خنثی می‌کند، در این مثال حادثه مرگ به خاطر خوردن سم جنبه قطعی ندارد و به اصطلاح جای آن در لوح محو و اثبات است که تغییر و دگرگونی با توجه به حوادث دیگر (خوردن ضد سم) در آن راه دارد. ولی اگر حادثه را با علت تامه اش یعنی وجود مقتضی و اجتماع همه شرایط را از میان رفتن همه موانع در نظر بگیریم در این جا دیگر حادثه قطعی است و به اصطلاح جایش در لوح محفوظ و ام‌الکتاب است و هیچ دگرگونی در آن راه ندارد.

علم خداوند دارای دو مرحله است «علم به مقتضیات و علل ناقصه» و «علم به علل تامه» آن چه مربوط به مرحله دوم است تعبیر از آن به ام‌الکتاب و لوح محفوظ می‌شود و آن چه مربوط به مرحله اول است تعبیر به لوح محو و اثبات می‌گردد. (1)

اسرار غیب در دو جا ثبت است: در «لوح محفوظ» که همان خزانه مخصوص علم خداوند است که هیچ گونه دگرگونی در آن رخ نمی‌دهد و هیچ کس از آن آگاه نیست و «لوح محو و اثبات» که علم به مقتضیات است نه علت تامه و به همین دلیل قابل دگرگونی است.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «خداوند علمی دارد که جز خودش نمی‌داند و علمی دارد که فرشتگان و پیامبران را از آن آگاه ساخته، آنچه را به فرشتگان و پیامبران و رسولانش داده ما میدانیم» (2)

## قلم

به معنی آلت نوشتن است، قلم زبان دوم بشر است که با آنچه را در ضمیر خویش دارد اظهار و

ص: 520

---

1- تفسیر نمونه، ج 10، ص 241 و 242

2- تفسیر نمونه، ج 24، ص 148

آثار گذشته را ضبط و حفظ می کند، سوره علق اولین سوره نازل شده بر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) است و ذکر قلم و تعلیم در اولین سوره حکایت از اهمیت قلم و تعلیم در اسلام و دنیای بشریت دارد. (1) « ن والقلم و مایسطرون»: «ن، سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند». (2)

چه سوگند عجیبی؟! آنچه به آن در این آیه سوگند یاد شده است ظاهراً موضوع کوچکی است: یک قطعه نی، و یا چیزی شبیه به آن و کمی ماده سیاه رنگ و سپس سطوری که بر صفحه کاغذ ناچیز رقم زده می شود.

اما در واقع همان چیزی است که سرچشمه پیدایش تمدن های انسانی و پیشرفت و تکامل علوم و بیداری اندیشه ها و افکار و شکل گرفتن مذاهبها و سرچشمه هدایت و آگاهی بشر است تا آنجا که دوران زندگی بشر را به دو دوران تقسیم می کند «دوران تاریخ» و «دوران قبل از تاریخ». دوران تاریخ بشر از زمانی شروع می شود که خط اختراع شد و انسان توانست ماجرای زندگی خود را بر صفحات نقش کند و یا به تعبیر دیگر دورانی است که انسان دست به قلم گردید و از او «مایسطرون» یادگار ماند. قرآن هم به ابزار و هم به محصول ابزار سوگند یاد می کند. عظمت این سوگند هنگامی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم آن روزی که این آیات نازل گشت نویسنده و ارباب قلمی در آن محیط وجود نداشت و اگر کسانی مختصر سواد خواندن و نوشتن را داشتند، تعداد آنها در کل سرزمین مکه که مرکز عبادی و سیاسی و اقتصادی حجاز بود به بیست نفر نمی رسید، آری سوگند به قلم یاد کردن در چنین محیطی عظمت خاصی دارد.

بعضی از مفسران «قلم» را در این آیه به قلمی تفسیر کرده اند که فرشتگان بزرگ خدا وحی آسمانی را با آن می نویسند و یا نامه اعمال آدمیان را با آن رقم می زنند.

قابل توجه این که در نخستین آیاتی که در «جبل النور» و غار «حرا» بر قلب پاک پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد نیز به مقام والای قلم اشاره دارد، آن جا که می فرماید: «اقرأ باسم ربك الذي خلق - خلق الانسان من علق - اقرأ وربك الاكرم - الذي علم بالقلم - علم الانسان ما لم يعلم»: «بخوان به نام پروردگارت که مخلوقات را

ص: 521

1- قاموس قرآن، ج 6، ص 32

2- قلم/1

آفرید، و انسان را خون بسته ای ایجاد کرد، بخوان به نام پروردگار بزرگت، هم او که انسان را به وسیله قلم تعلیم داد، و آنچه را نمی دانست به او آموخت» (1).

طبق آیات فوق خداوند نوشتن و کتاب را به انسان آموخت و قدرت و توانایی این کار عظیم را که مبدأ تاریخ بشر و سرچشمه تمام علوم و فنون و تمدن هاست در او ایجاد کرد.

موضوع بسیار جالب این جاست که در عین این که پیامبر (صلی الله علیه و آله) «امی» و درس نخوانده بود و محیط حجاز یک محیط جهل و نادانی بود در نخستین آیات وحی تکیه بر مسأله «علم» و «قلم» است که بلافاصله بعد از نعمت بزرگ خلقت و آفرینش در این آیات ذکر شده است.

در حقیقت این آیات نخست از تکامل «جسم انسان از یک موجود بی ارزش مانند علقه» خبر می دهد و از سوی دیگر از تکامل «روح» به وسیله تعلیم و تعلم مخصوصاً از طریق قلم سخن می گوید. (2)

در بعضی از روایات آمده است که: «ان اول ما خلق الله القلم»: «نخستین چیزی را که خدا آفرید قلم بود. این حدیث را محدثان شیعه از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده اند.

در حدیثی از پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: «ثلاث تخرق الحجب و تنهی الی ما بین یدی الله: صریر اقلام العلماء، و وطی اقدام المجاهدین، و صوت مغازل المحصنات»: «سه صدا است که حجاب ها را پاره می کند و به پیشگاه با عظمت خدا می رسد: صدای گردش قلم های دانشمندان به هنگام نوشتن و صدای قدم های مجاهدان در میدان جهاد و صدای چرخ نخ ریزی زنان پاکدامن» (3)

قابل توجه این که طبق نقل بسیاری از مفسران «ادریس» جد پدر نوح است، نام او در تورات «اخنوخ» و در عربی «ادریس» می باشد که بعضی آن را از ماده «درس» می دانند، زیرا او اولین کسی بود که با قلم خط نوشت، او علاوه بر مقام نبوت به علم نجوم و حساب و هیئت احاطه داشت و نخستین کسی بود که طرز دوختن لباس را به انسانها آموخت. (4)

ص: 522

1- علق 1/ 5 و تفسیر نمونه، ج 24، ص 1369 370

2- تفسیر نمونه، ج 27، ص 158 و 159

3- تفسیر نمونه، ج 24، ص 375 و 377

4- تفسیر نمونه، ج 13، ص 102

«والطُّور - و کتابِ مسطور - في رِقِّ منشور - والبيِّتِ المَعْمور» : «سوگند به کوه طور دو کتابی که نوشته شده است» - در صفحه ای گسترده و سوگند به بیت المعمور»(1)

در مورد «بیت المعمور» تفسیرهای گوناگونی شده، بعضی آن را اشاره به خانهای میدانند که در آسمانها محاذی خانه کعبه است و با عبادت فرشتگان، معمور و آباد است، این معنی در روایات متعددی که در منابع مختلف اسلامی آمده است دیده می شود، در مورد این که «بیت المعمور» در کدام آسمانهاست روایات مختلف است در بسیاری از آنها آسمان چهارم و در بعضی آسمان نخست آسمان دنیا و در بعضی آسمان هفتم آمده است. طبق روایتی هر روز هفتاد هزار فرشته به زیارت آن می آیند و هرگز بار دیگر به سوی آن باز نمی گردند. بعضی آن را «کعبه» و خانه خدا در زمین تفسیر کرده اند که بوسیله زوار و حاجیان همواره معمور و آباد است و نخستین خانه ای است که برای عبادت در روی زمین ساخته و آباد شده است. بعضی نیز گفته اند منظور از «بیت المعمور» خانه قلب مؤمن است که با ایمان و ذکر خدا، آباد است.

در حدیثی در مورد نزول قرآن می خوانیم: «هي ليلة القدر، انزل الله عزوجل القرآن فيها الى بيت المعمور جمله واحده، ثم نزل من البيت المعمور على رسول الله (صلى الله عليه و آله) في طول عشرين سنة» : «منظور از این شب مبارک شب قدر است که خداوند همه قرآن را یک جا در آن شب به «بیت المعمور» نازل کرد، سپس در طول بیست سال از «بیت المعمور» بر رسول الله تدریجا نازل فرمود».

باید توجه کرد که نزول قرآن در شب قدر به طور کامل به بیت المعمور هرگز منافاتی با آگاهی پیامبر (صلى الله عليه و آله) از آن ندارد چرا که او را به لوح محفوظ که مکنون علم خداست راه نیست، اما به عوالم دیگر آگاهی دارد و قلب مبارکش از «بیت المعمور» آگاه است.(2)

ص: 523

1- دخان/ 4.1

2- تفسیر نمونه، ج 21، ص 150 تا 152 - ج 22، ص 412 - ترجمه تفسیر المیزان، ج 37، ص 11

آدم کلمه ای است غیر عربی، که در برخی آیات قرآن آدم، علم شخص است و نام یک فرد یعنی حضرت آدم (علیه السلام)، اولین پیامبر، می باشد مانند آیاتی که در مورد قصه زوج حضرت آدم است، بقره آیات 35 و 36، اعراف آیه 19 و طه آیات 117 تا 121 و

و در برخی آیات آدم، مثل انسان و بشر، نوع است مانند آیات: بقره آیات 30 تا 33 و اعراف آیه 11 و.. کلمه ی «آدم» 17 بار و «بنی آدم» 8 بار در قرآن به کار رفته است. با توجه به آیاتی که «انسان» در آنها بکار رفته خواهیم دید که مراد از آن جسد ظاهری و صورت ظاهری نیست بلکه باطن و نهاد و استعداد و انسانیتو عواطف او در نظر است.

کلمه «انسان» 65 بار در قرآن بکار رفته است.

انسان از گل خشک شده، از لَجَن سیاه و بدبو و کهنه آفریده شده: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِّنْ حَمَإٍ مَّسْنُونٍ» (1)

انسان نسبت به ذاتش و جنبه حیوانیتش، ضعیف آفریده شده و ستمگر، ناسپاس، عجول، تنگ چشم، مجادله کن، نادان، خودپسند، کم صبر، پر طمع و طاغی است. ولی نسبت به جوهره انسانیت و ایمان و درک و تربیت و عقلش، یک موجود بسیار عالی و پر ارزش است او و جن دو موجود پر ارزش روی زمین و حامل امانت و تکلیف خداوندی اند و قرآن از آن دو به «ثقلان» (دو چیز پر قیمت و وزین) تعبیر می کند. (2)

بشر نیز به معنی انسان است. همان طور که گفته شد آدمی را نسبت به فضایل و کمالات و استعدادهایش «انسان» و نسبت به جسد و ظاهر بدن و شکل ظاهرش «بشر» می گویند. در قرآن هر کجا که از انسان، جسد و شکل ظاهر مراد است لفظ بشر به کار رفته است: فرقان آیه 54، ص آیه 71، فصلت آیه 6 و...

بَشَر جمع بشره است که به معنی ظاهر پوست است و انسان را از آن سبب بشر گویند که پوستش ظاهر است و مانند حیوانات از پشم و مو و گُرک پوشیده نیست. (3)

ص: 524

1- حجر/26

2- رحمن/31

3- قاموس قرآن، ج 1، صص 38 تا 41 و 132 و 133 و 192 و 193

طبق آیه 1 سوره نساء: «ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید، آن خدایی که همه شما را از یک انسان (مَنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ) آفرید و همسر او را از جنس او آفریده و از آن دو، مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت» می فهمیم که منظور از نفس واحده، یک فرد شخصی است و اشاره به نخستین انسانی است که قرآن او را به نام «آدم» پدر انسان های امروز معرفی کرده است و تعبیر «بنی آدم» که در آیات فراوانی از قرآن آمده نیز اشاره به همین است.

قابل توجه است که بعضی از مفسران از این تعبیر: «همسر آدم از او آفریده شد»، چنین فهمیده اند که همسر آدم، حوا، از بدن آدم آفریده شده و پاره ای از روایات غیر معتبر و جعلی را که می گوید: حوا از یکی از دنده های آدم آفریده شده، را شاهد بر آن گرفته اند، در فصل دوم از سفر تکوین تورات نیز به این معنی تصریح شده است).

ولی با توجه به سایر آیات قرآن هر گونه ابهامی از تفسیر این آیه برداشته می شود و معلوم می شود که منظور از آن این است که خداوند همسر او را از جنس او (جنس بشر) آفرید: «از نشانه های قدرت خدا این است که همسران شما را از جنس شما قرار داد تا به وسیله آنها آرامش بیابید»، (1) «خداوند همسران شما را از جنس شما قرار داد» (2)

طبق آیات فوق روشن است که خداوند همسر شما را از جنس شما آفرید نه از اعضای بدن شما. (3)

### مراحل شگفت انگیز آفرینش انسان طبق آیات قرآن

«خداوند آغاز آفرینش انسان را از گل قرار داد» (4)

او انسان را از گل خشکیده ای که همچون سفال بود آفرید: «خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ» (5)

«ما انسان را از گل خشکیده که از گل بدبوی آفریده شده بود گرفتیم» (6)

ص: 525

1- نحل/ 27

2- . تفسیر نمونه، ج 3، ص 245 و 246

3- تفسیر نمونه، ج 3، ص 245 و 246

4- سجده/ 7

5- رحمن/ 14

6- حجر/ 26

«صلصال»، در اصل به معنی «رفت و آمد صدا در اجسام خشک» است، سپس به خاکهای خشکیده گفته می شود. «فار» از ماده «فخر» گرفته شده و به معنی کسی است که بسیار فخر می کند و از آنجا که این - گونه اشخاص آدمهایی تو خالی و پر سر و صدا هستند این کلمه به کوزه و هر گونه سفال اطلاق می شود.

از آیات مختلف قرآن و تعبیرات گوناگونی که درباره مبدأ آفرینش انسان آمده به خوبی استفاده می شود که انسان در آغاز خاک بوده، (1) سپس با آب آمیخته شده و به صورت گل در آمده (2) و بعد به صورت گل بدبو (لجن) در آمده (3) سپس حالت چسبندگی پیدا کرده (4) و بعد به صورت خشکیده در آمده و حالت «صلصال کالفخار» به خود گرفته است. (5)

از مجموع آیات چنین بر می آید که آفرینش آدم به صورت یک خلقت مستقل، از خاک و گل به وجود آمده است.

سپس خداوند نسل او را از عصاره ای از آب ناچیز و بی قدر قرار داد: «ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِّنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ» (6)

«جعل» در این جا به معنی آفرینش و «نسل» به معنی فرزندان و نوه ها در تمام مراحل است. کلمه «مهین» به معنی ضعیف و حقیر و ناچیز، به وضعظاهری اشاره دارد و گرنه این آب از اسرار آمیز ترین موجودات است و از نشانه های عظمت پروردگار و علم و قدرت او محسوس میشود.

«سلاله» در اصل به معنی عصاره و فشرده خالص هر چیز است و منظور از آن در این آیه نطفه آدمی است که در حقیقت عصاره کل وجود او می باشد و مبدأ حیات و منشأ تولد فرزند و ادامه نسل است. آیه و سوره سجده اشاره به مراحل پیچیده تکامل انسان در عالم رحم دارد، می فرماید: «سپس اندام انسان را موزون ساخت و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و چشمان و دل ها قرار داد، اما کمتر شکر

ص: 526

1- حج/6

2- انعام/2

3- حجر/26

4- صافات/11

5- تفسیر نمونه، ج 23، ص 118

6- سجده/8

نعمت های او را به جا می آورید»: «ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (1)

تعبیر به «نفخ» (دمیدن کنایه ای است برای حلول روح در بدن آدمی، گویی تشبیه به هوا و تنفس شده است، هر چند نه این است و نه آن. در آغاز که نطفه منعقد می شود تنها داراییک نوع «حیات نباتی» است یعنی فقط تغذیه و رشد و نمو دارد ولی از حس و حرکت که نشانه «حیات حیوانی» و همچنین قوه ادراکات که نشانه «حیات انسانی» است در آن خبری نیست. اما تکامل نطفه در رحم به مرحله ای می رسد که شروع به حرکت می کند و تدریجاً قوای دیگر انسانی در آن زنده می شود و این همان مرحله ای است که قرآن از آن تعبیر به نفخ روح می کند. قابل دقت و توجه است که اضافه «روح» به «خدا» به اصطلاح اضافه تشریفی است مثل «خانه خدا». یعنی یک روح گران قدر و پر شرافت که سزاوار است روح خدا نامیده شود در انسان دمیده شده و بیانگر واقعیت است که انسان گر چه از نظر بعد مادی از خاک تیره و یا آب بی مقداری است ولی از نظر بُعد معنوی و روحانی حامل روح خداست. (2)

در آیه 67 سوره مؤمن در مورد مراحل خلقت انسان چنین می فرماید: «او کسی است که شما را از خاک آفرید، سپس از نطفه، بعد از علقه (چیزی شبیه به خون منعقد). بعد شما را به صورت طفلی از شکم مادر بیرون می فرستد، سپس به مرحله کمال و قوت و توانایی می رسید بعد از آن به مرحله پیری، هر چند گروهی از شما پیش از رسیدن به این مرحله می میرند و هدف آن است که به سر آمد عمر خود برسید، شاید تعقل کنید».

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «این انسان جرم صغیری است که عالم کبیری در او خلاصه شده است.»

آنچه در عالم کبیر وجود دارد نمونه ای از آن در درون جسم و جان او است. خصلت ها و صفاتش معجونی است از خصایل و صفات مجموعه جنبندگان و موجودات زنده و تنوع خلقتش عصاره های است از مجموعه حوادث این جهان بزرگ. ساختمان یک سلول او به اندازه ساختمان یک شهر عظیم صنعتی اسرار انگیز است و آفرینشیک موی او با ویژگی ها و خصوصیات مختلفی که با سرپنجه علم و دانش

ص: 527

1- سجده 9/

2- تفسیر نمونه، ج 17، ص 124 تا 128 - ج 20، ص 165 تا 167



کشف شده است خود آیتی بزرگ از آیات الهی است. وجود هزاران کیلومتر رگ های کوچک و بزرگ و مویرگ های فوق العاده ظریف و هزاران کیلومتر رشته های ارتباطی و سیم های مخابراتی سلسله اعصاب و .. همه و همه نشانه ای از علم و حکمت و قدرت بی پایان مبدأ آفرینش است. (1)

## ستایش های قرآن از انسان

آدمی نه تنها بر حیوان برتری دارد، که در سایه پارهای ویژگی ها و امتیازات خویش، در کل جهان آفرینش از موقعیتی ممتاز و منزلتی والا برخوردار است. از جمله:

1. خلیفه خداوند در زمین: انسان تنها موجودی است که به دلیل ظرفیت شگرف وجود خود، به مقام خلافت الهی بار یافته است. قرآن کریم در نقل گفت و گوی خداوند با فرشتگان، از آفرینش آدم به عنوان قرار دادن جانشین بر روی زمین یاد می کند: «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت.» (2)

از قرائن موجود در آیه بالا، روشن می شود که مقام خلافت الهی اختصاص به حضرت آدم (علیه السلام) ندارد، بلکه شامل همه انسان ها می گردد. از سوی دیگر با دقت در معنای خلیفه آشکار می گردد که آدمیگانه موجودی است که می تواند به بهترین صورت ممکن نمایان گر صفات کمالی خداوند و مظهر خیر و جمال مطلق او، در عالم آفرینش باشد. چرا که خلیفه یا قائم مقام در همه شئون نماینده و نمودار مقامی است که از سوی او به منصب خلافت گمارده شده است، بنابراین، گزینش انسان برای احراز این مقام، از استعدادهای تکوینی و قابلیت های غیر متناهی او برای وصول به کمال حکایت می کند. اوست که شما انسانها را جانشین های خود در زمین قرار داده تا شما را در مورد سرمایه هایی که داده است در معرض آزمایش قرار دهد.» (3)

2. برترین ظرفیت های علمی، قرآن کریم بیان می دارد که خداوند دانش خاصی را به آدم آموخت در حالی که فرشتگان به آن جاهل بودند، «و خدا همه معانی نام ها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر

ص: 528

1- تفسیر نمونه، ج 21، ص 229 و 230

2- بقره. 30

3- انعام/ 165

فرشتگان عرضه نمود و فرمود: (اگر راست می گوئید از اسامی این ها به من خبر دهید) گفتند: (منزهی تو، ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم) فرمود: (ای آدم ایشان را از اسامی آنان خبر ده).<sup>(1)</sup>

این نکته که حقیقت دانستن اسماء چیست بر ما پنهان است. با این حال چنین می نماید که دانستن اسماء، نه صرفاً شناسایی پاره ای واژه ها بلکه آگاهی از حقایق کلی است که همه دانش های بشری در آن حقایقی ریشه داشته و دسترسی به آن برای آفریدگان ممکن است. آیه بالا از ظرفیت های شگرف انسان حکایت می کند، استعدادی که از یک سو او را شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین می گرداند و از سوی دیگر او را تا مرتبه آموزگاری فرشتگان بالا می برد.

3. امانتدار الهی: انسان تنها موجودی است که بار سنگین امانت الهی را بر دوش کشیده است. «ما امانت الهی و بار تکلیف را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت، راستی او ستمگری نادان بود». <sup>(2)</sup> بسیاری از مفسران، امانت را اختیاریا تکلیف یا کمالی دانسته اند که آدمی در سایه ی گزینش های اختیاری خویش به آن دست می یابد. آدم مختارانه در گزینشیک و بد آزاد است و از این رو مسئولیت کارهای ارادی اش بر عهده خود اوست.

انسان شخصیتی مستقل و آزاد دارد، امانتدار خداست، رسالت و مسئولیت دارد، از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را اختیار کند: «ما انسان را از نطفه ای مرکب و ممزوج آفریدیم تا او را مورد آزمایش قرار دهیم پس او را شنوا و بینا قرار دادیم، همانا راه را به او نمودیم او خود یا سپاسگذار است و یا کافر نعمت»<sup>(3)</sup>

4. جهان، کار گزار آدمی: خداوند سراسر گیتی را کارگزاران آدمیان و مسخر آنان گردانیده: «آیا ندانسته اید که خدا آنچه را که در آسمانها و آنچه را که در زمین است مسخر شما ساخته و نعمتهای

ص: 529

1- بقره / 31 تا 33

2- احزاب / 72

3- دهر / 2 و 3

ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است».(1)

فلسفه وجودی عالم امکان آن است که زمینه ای برای نیل انسان به کمالات شایسته خود و قرب اختیاری او به خداوند حاصل گردد. همه عالم برای آدمی است تا او برای خدا و به یاد خدا باشد. همانا اوست که آنچه را در زمین است برای شما آفرید».(2)

آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است مسخر او قرار داده است (پس او حق بهره گیری مشروع از همه این ها را دارد)».(3)

5. مسجود فرشتگان: خداوند پس از آفریدن آدم، فرشتگان را فرمان می دهد که در پیشگاه او سجده آورند و چون فرشتگان را فرمودیم: «برای آدم سجده کنید»، به سجده در افتادند».(4)

از آنجا که آدم تجلی تمام قابلیت ها و استعداد های وجودی انسان است، سجود فرشتگان در واقع جلوه ای از این حقیقت است که انسان به لحاظ ظرفیت بی کرانش، حتی بر فرشتگان نیز برتری دارد.

و کرامت ذاتی انسان، انسان از یک کرامت ذاتی و شرافت ذاتی برخوردار است، خدا او را بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری داده است. او آن گاه خویشتن واقعی خود را درک و احساس می کند که این کرامت و شرافت را در خود درک کند و خود را برتر از پستیها و دنائت ها و اسارتها و شهوترانی ها بشمارد: «همانا ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم و آنان را بر صحرا و دریا (خشک و تر) مسلط کردیم و در بسیاری از مخلوقات خویش برتری دادیم».(5)

بی گمان مقصود از این کرامت عمومی، کرامتی ذاتی است که به لحاظ توانایی های ویژه انسان شامل همه آدمیان می گردد. بر این اساس، انسان در پیشگاه خدا موجودی والا و بلند مرتبه است.(6)

ص: 530

1- لقمان 20/

2- بقره/29

3- جاثیه 13/

4- بقره/34

5- اسراء/70

6- معارف اسلامی 1، ص 100 تا 102 و انسان در قرآن، استاد مطهری، ص 8 تا 13

قرآن کریم آیاتی در نکوهش آدمی و بیان کاستیو ناراستی های او دارد، از جمله: «او بسیار ستمگر و بسیار نادان است». (1) «او نسبت به پروردگارش بسیار ناسپاس است». (2) «او آن گاه که خود را مستغنی می بیند طغیان می کند». (3) «او عجول و شتابگر است». (4) «او هر گاه به سختی بیفتد و خود را گرفتار ببیند ما را در هر حال می خواند، همین که گرفتاری را از او بر طرف کنیم گویی چنین حادثه ای پیش نیامده است». (5)

«او تنگ چشم و ممسک است». (6) «او مجادله گر ترین مخلوق است». (7) «او حریص آفریده شده است». (8). «اگر بدی به او رسد جزع کننده است و اگر نعمت به او رسد بخل کننده است». (9)

حقیقت آن است که میان ستایش ها و نکوهش های قرآن از انسان تعارضی نیست، چرا که هر کدام به بعدی از وجود او نظر دارد. انسان یگانه موجودی است که از جامعیت وجودی برخوردار است، زیرا در او هم جنبه های ملکوتی و هم جنبه های حیوانی وجود دارد. این جامعیت که از سرشت و ذات انسان بر می خیزد، او را بر صدر کائنات می نشاند زیرا این امکان برای او فراهم است که با فعلیت بخشیدن به بعد ملکوتی و علوی خود و در اختیار گرفتن بعد حیوانی و سفلی اش، به بالاترین مراحل کمال دست یابد. این مدح و ذم از آن نیست که انسان یک موجود دو سرشتی است، نیمی از سرشتش ستودنی است و نیم دیگر نکوهیدنی، نظر قرآن به این است که انسان همه کمالات را بالقوه دارد و باید آنها را به فعلیت برساند و این خود

ص: 531

1- احزاب/72

2- حج/66

3- علق/6 و 7

4- اسراء/11

5- یونس/12

6- اسراء/100

7- کهف/54

8- معارج/19

9- معارج/20 و 21

اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد، شرط اصلی وصول انسان به کمالاتی که بالقوه دارد «ایمان» است. از ایمان، تقوا و عمل صالح و کوشش در راه خدا بر می خیزد. به وسیله ایمان است که علم از صورت یک ابزار ناروا در دست نفس اماره خارج می شود و به صورت یک ابزار مفید در می آید. پس انسان حقیقی که خلیفه الله است، مسجود ملائکه است، همه چیز برای اوست و بالاخره دارنده همه کمالات انسانی است، انسان به علاوه ایمان است نه انسان منهای ایمان، انسان منهای ایمان، کاستی گرفته و ناقص است. چنین انسانی حریص است، خونریز است، بخیل و ممسک است، کافر است و از حیوان پست تر است.

«سوگند به عصر، همانا انسان در زبان است، مگر آنان که ایمان آورده و شایسته عمل کرده و یکدیگر را به حق و صبر و مقاومت توصیه کرده اند» (1).

«همانا بسیاری از جنیان و آدمیان را برای جهنم آفریده ایم، زیرا دلها دارند و با آنها فهم نمی کنند، چشم ها دارند و با آنها نمی بینند، گوش ها دارند و با آنها نمی شنوند، اینها مانند چهارپایان بلکه راه گم کرده ترند» (2).

### قلب، فؤاد، صدر

قلب همان عضو معروف در بدن و تنظیم کننده و جریان دهنده خون است که در سینه قرار گرفته. یکی از معانی قلب، عقل است و یکی از معانی صدر، ذات و سرشت انسان است. به اعتبار آن که قلب در سینه قرار دارد به آن صدر گفته می شود. قلب مظهر عواطف است و هر گاه برقی از عواطف و ادراکهایی که مایه حرکت و جنبش است در روح انسان آشکار شود نخستین اثرش در قلب جسمانی، ظاهر می گردد، ضربان قلب دگرگون می شود، خون با سرعت به تمام ذرات بدن انسان می رسد و نشاط و نیروی تازه ای به آن می بخشد، بنابراین اگر پدیده های روحی به قلب نسبت داده می شود به خاطر آن است که نخستین مظهر آن در بدن انسان، قلب او است (3).

ص: 532

1- سوره عصر

2- اعراف/179 و معارف اسلامی 1، ص 100 تا 103 و انسان در قرآن، ص 15 تا 17

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 131

چیزهایی که قرآن مجید به قلب نسبت می دهد بیشتریا همه آنها را امروزه به مغز نسبت می دهند. مانند موارد زیر:

1. قلب غلیظ می شود و سخت تر از سنگ می گردد. (1)

2. قلب مریض می شود نه فقط از لحاظ طبیعی بلکه از لحاظ عدم استقرار ایمان و بودن هواهای شیطانی در آن. (2)

3. قلب زنگ می زند و تیره می شود البته در اثر اعمال بد. (3)

4. قلب مهر زده می شود و چیزی نمی فهمد. (4)

5. قلب محل ترس و خوف است. (5)

6. قلب گناهکار می شود. (6)

7. قلب می فهمد و نمی فهمد، محل عقیده و انبار علوم است. (7)

8. قلب مخزن رأفت و رحمت و اطمینان و سکینه است. (8)

9. و آیاتی در مورد صدر، مانند سوره شرح آیه 1، سوره انعام آیه 125.

قرآن به قلب تکیه ای عجیب دارد و منشأ خیر و شر را قلب میداند. (9)

قلب را از آن جهت فؤاد گویند که در آن توقد و دلسوزی هست، «فؤاد» به معنی حرکت و تحریک و به معنی بریان کردن است و علت این تسمیه تأثیر و تحول قلب است. (10)

قلب در قرآن به معانی گوناگونی آمده است، از جمله:

ص: 533

1- آل عمران/159 و بقره/74

2- احزاب/32 و بقره/10

3- مطففین/14

4- بقره/7 و اعراف/101

5- آل عمران/151 و نازعات/8

6- بقره/283 و بقره/225

7- اعراف/179 و آل عمران/154 و انفال/70 و احزاب/5 و 51 و حجرات/14 و مجادله/22

8- حدید/27 و شعرا/89 و بقره/260 و رعد/28 و فتح/4 ..... 534

9- مجادله/22 و انفال/2 و قاموس قرآن، ج 6، ص 25 تا 27، ج 4 ص 113 تا 115



1. به معنی عقل و درک چنان که در آیه 37 سوره ق می خوانیم: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ»: «در این مطالب تذکر و یادآوری است برای آنان که نیروی عقل و درک داشته باشند».

2. به معنی روح و جان، چنان که در آیه 10 سوره احزاب آمده است: «وَإِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ»: «هنگامی که چشم ها از وحشت فرومانده و جانها به لب رسیده بود».

3. به معنی مرکز عواطف، که آیه 12 سوره انفال شاهد این معنی است: «سَأَلْتَنِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ»: «به زودی در دل کافران ترس ایجاد می کنم». در وجود انسان دو مرکز نیرومند به چشم می خورد:

1. مرکز ادراکات که همان «مغز و دستگاه اعصاب» است و لذا هنگامی که مطلب فکری برای ما پیش می آید احساس می کنیم با مغز خویش آن را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهم.

2. مرکز عواطف که عبارتست از همان قلب صنوبری شکل که در بخش چپ سینه قرار دارد و مسائل عاطفی در مرحله اول روی همین مرکز اثر می گذارد، اولین جرقه از قلب شروع می شود.

ما بالوجدان هنگامی که با مصیبتی رو به رو می شویم فشار آن را روی این قلب صنوبری احساس می کنیم و همچنان وقتی که به مطلب سرور انگیزی بر می خوریم فرح و انبساط را در همین مرکز احساس می کنیم.

درست است که مرکز اصلی ادراکات و عواطف همگی روان و روح آدمی است ولی تظاهرات و عکس العمل های جسمی آنها متفاوت است، عکس العمل درک و فهم نخستین بار در دستگاه مغز آشکار می شود ولی عکس العمل مسائل عاطفی از قبیل محبت، عداوت، ترس، آرامش، شادی و غم در قلب انسان ظاهر می گردد به طوری که به هنگام ایجاد این امور به روشنی اثر آنها را در قلب خود احساس می کنیم. (1)

ص: 534



مفسران برای «قلب سلیم، تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله اشاره می کند:

قلبی که پاک از شرکت باشد.

قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق بوده باشد.

قلبی که از عشق دنیا تهی باشد زیرا که حب دنیا سرچشمه همه خطاهاست.

و بالاخره قلبی که جز خدا در آن کسی نباشد.

«سلیم» از ماده سلامت است و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود

قرآن مجید درباره منافقان می گوید: «فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا»: «در دلهای آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز (بر اثر لجاجت و گناهمشان بر این بیماری می افزاید)» (1)

جالبترین تفسیر را برای «قلب سلیم، امام صادق (علیه السلام) بیان فرموده: «قلب سلیم، قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد».

و نیز در روایات دیگری از ایشان آمده است که فرمود: «کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند». درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره شعرا آیه 88 و 89 از زبان حضرت ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: «روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی بخشند، آن کسی که با قلب سلیم در پیشگاه خداوند سود می برد.» (2)

علائق شدید مادی و دنیاپرستی، انسان را به هر انحراف و گناه می کشاند چرا که «حب الدنیا رأس کل خطیئه»: «عشق به دنیا سرچشمه هر گناهی است و لذا قلب سلیم، قلبی است که خالی از حب دنیا

ص: 535

1- بقره/10

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 87 تا 89

باشد، همان گونه که امام صادق (علیه السلام) فرمود: این قلبی است که از عشق دنیا سالم باشد.

با توجه به آیه 197 سوره بقره: «توشه بر گیرید که بهترین توشه برای آن جهان پرهیزگاری است» روشن می شود که قلب سلیم، قلبی است که بر اثر سلامت سرچشمه تقوای الهی گردد. (1)

قلب در اصطلاح قرآن به معنی روح، عقل و جان آدمی است، بنابراین قلب سلیم به روح پاک و سالمی گفته می شود که از هر گونه شرک و شک و فساد خالی است.

همان گونه که سلامت قلب ظاهری، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضا می شود و تغذیه تمام سلول های بدن به وسیله خونی انجام می گیرد که به کمک قلب به تمام قسمت های بدن فرستاده می شود، سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق. امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «قلب ها چهار گونه است».

و قلبی که در آن نفاق و ایمان است.

و قلبی که وارونه است. و قلبی که مهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود.

و قلبی که نورانی است و خالی از غیر خدا».

سپس افزود: «قلب نورانی قلب مؤمن است، هرگاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می کند، اما قلب وارونه قلب مشرکان است همان گونه که خداوند فرموده: «آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام بر می دارد؟!»

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق می شوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است». (2)

ص: 536

---

1- تفسیر نمونه، ج 15، ص 274

2- تفسیر نمونه، ج 15، ص 275

قرآن مجید بعضی از قلوب را به عنوان «قاسیه» (قساوت‌مند) توصیف کرده است. (1)

و گاهی قلوبی را به عنوان «ناپاک» معرفی نموده. (2)

قلب‌هایی را «نیمار» معرفی می‌کند. (3)

و قلب‌هایی را «مهر خورده» و بسته. (4)

و در مقابل آنها «قلب سلیم» را مطرح می‌کند که هیچیک از این عیوب در آن نیست، هم پاک است و هم نرم و پر عطوفت، هم سالم است و هم انعطاف‌پذیر در مقابل حق. این همان قلبی است که به عنوان «حرم خدا» در روایات توصیف شده، چنان‌که در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم: «القلب حرم الله فلا تسکن فی حرم الله غیر الله»: «قلب، حرم خدا است غیر خدا را در حرم خدا ساکن مکن».

این همان قلبی است که می‌تواند حقایق غیب را ببیند و به ملکوت عالم بالا نظر کند، چنان‌که در حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) آمده است: «لولا أن الشیاطین یحومون علی قلوب بنی آدم انظروا إلی المملکوت»: «اگر شیاطین قلوب فرزندان آدم را احاطه نکنند می‌توانند به جهان ملکوت نظر افکنند».

در هر حال بهترین سرمایه برای نجات در قیامت «قلب سلیم» است و همان بود که ابراهیم (علیه السلام) با آن به بارگاه پروردگارش شتافت و فرمان رسالت را دریافت کرد. (5)

## حیات و مرگ دلها

انسان دارای چند نوع حیات و مرگ است. نخست حیات و مرگ «نباتی» که مظهرش همان نمو و رشد و تغذیه و تولید مثل است و از این نظر با تمام گیاهان همگام می‌باشد.

دیگر حیات و مرگ «حیوانی» است که نشانه بارز آن «احساس» و «حرکت» است و در این دو ویژگی نیز با تمام حیوانات همراه است.

ص: 537

1- مائده/13

2- مائده/41

3- بقره/6

4- توبه/87

5- صفات، 83 و 84 و تفسیر نمونه، ج 19، ص 97 و 98

اما نوع سومی از حیات است که مخصوص انسانها است و آنها را از گیاهان و حیوانات دیگر جدا می کند و آن حیات انسانی و روحانی است، این همان چیزی است که در روایات اسلامی از آن به عنوان «حیات القلوب» تعبیر شده است که منظور از «قلب» در این جا همان «روح و عقل و عواطف» انسان است.

در سخنان امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در خطبه ها و کلمات قصار نهج البلاغه روی این مسأله بسیار تکیه شده است، در خطبه های درباره قرآن می گوید: «تفقهوا فيه فانه ربيع القلوب»: «درباره قرآن بیندیشید که بهار حیات بخش دل ها در آن است». (1) و در جای دیگر درباره حکمت و دانش می فرماید: «هي حياه للقلب الميت: حکمت مایه حیات دل های مرده است». (2)

گاه بیماری قلب را در برابر بیماری بدن قرار داده، می فرماید: «واشد منمرض البدن مرض القلب» «بدتر از بیماری تن بیماری دل است». (3)

و زمانی می گوید: «هر کس روح و روح در او کم شود قلبش می میرد»: «و من قل ورعه مات قلبه». (4)

از سوی دیگر قرآن مجید برای انسان نوع خاصی از بینایی و شنوایی و درک و شعور غیر از بینایی و شنوایی و شعور ظاهر قائل شده چنان که درباره کافران می فرماید: «صُمُّ بَكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ»: «آنها کران، لالان و کورانند و به همین دلیل چیزی نمی فهمند». (5)

در جای دیگر منافقان را بیمار دلانی می نامند که خداوند بر بیماری آنها می افزاید: «افِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا». (6)

و کسانی را که ترس از خدا در وجودشان نیست سنگدلانی معرفی کرده که قلبشان از سنگ خارا نیز سخت تر است: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً». (7)

ص: 538

1- نهج البلاغه، خطبه 100

2- نهج البلاغه، خطبه 133

3- کلمات قصار، کلمه 388

4- کلمات قصار، کلمه 349

5- بقره/ 171

6- . بقره/ 10

7- بقره/ 74

و درباره گروهی از کافران تعبیری دارد که ضمن آن، آنها را به عنوان «ناپاکدلان» معرفی می کند، می گوید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ»: «آنها کسانی هستند که خدا نمی خواهد دل های آنها را پاک سازد»(1)

در جای دیگر می گوید، دعوت تو را تنها زندگانی که گوش شنوا دارند اجابت می کنند نه مردگان: تنها کسانی که گوش شنوا دارند دعوت را اجابت می کنند اما مردگان را خدا در قیامت بر می انگیزد سپس به سوی او باز می گردند»(2)

از مجموع این تعبیرات و تعابیر فراوان دیگری که مشابه آنها است به خوبی روشن می شود که قرآن محور حیات و مرگ راهمان محور انسانی و عقلانی می شمرد، چرا که تمام ارزش انسان نیز در همین قسمت نهفته شده است.

عوامل مرگ و حیات روحانی بسیار زیاد است ولی قدر مسلم این است که «نفاق، کبر، غرور، عصبیت، جهل و گناهان بزرگ» قلب را می میراند.(3)

## نفس

نفس سه معنی دارد یکی به معنی روح، دیگری به معنی تأکید، سوم به معنی ذات و اصل.

نفس در قرآن مجید در چند معنی به کار رفته است:

1. روح.(4)

2. ذات و شخص.(5)

3. تمایلات نفسانی و خواهش های وجود انسان و غرایز او(6)

ص: 539

1- مائده/41

2- انعام/36

3- تفسیر نمونه، ج18، ص 442 تا 445

4- بقره/42

5- بقره/48

6- شمس/9 و 10، قیامت/2، نازعات/40، مائده/30

4. قلوب و باطن. (1)

5. بشر اولیه. (2)

با توجه به قرآن مجید روح و نفس انسان دارای سه مرحله است:

1. «نفس اماره» یعنی روح سرکش که پیوسته انسان را به زشتیها و بدیها دعوت می کند و شهوات و فجور را در برابر او زینت می بخشد. در آیه 53 سوره یوسف از زبان همسر عزیز مصر میخوانیم: «من هرگز نفس خود را تبرئه نمی کنم چرا که نفس سرکش همواره به بدیها فرمان می دهد».

2. «نفس لوامه» روحی است بیدار و نسبتاً آگاه، هر چند هنوز در برابر گناه مصونیت نیافته، گاه لغزش پیدا می کند و در دامان گناه می افتد اما کمی بعد بیدار می شود، توبه می کند و به مسیر سعادت باز می گردد. انحراف درباره او کام ممکن است ولی موقتی است نه دائم. گناه از او سر می زند اما چیزی نمی گذرد که جای خود را به ملامت و سرزنش و توبه می دهد. این همان چیزی است که از آن به عنوان «وجدان اخلاقی» یاد می کنند در بعضی از انسانها بسیار قوی و نیرومند است و در بعضی بسیار ضعیف و ناتوان. انسان با کثرت گناهان خود آن را به کلی از کار می اندازد.

3. «نفس مطمئنه» یعنی روح تکامل یافته ای که به مرحله اطمینان رسیده، نفس سرکش را رام کرده و به مقام تقوای کامل و احساس مسئولیت رسیده که دیگر به آسانی لغزش برای او امکان پذیر نیست. که در آیه 27 و 28 سوره فجر می خوانیم: «یا ایتهال نفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیه مرضیه»: «ای نفس مطمئنه! به سوی پروردگارت باز گرد در حالی که هم تواز او خشنودی و هم او از تو». تعبیر به «مطمئنه» اشاره به آرامشی است که در پرتو ایمان پیدا و حاصل شده، چنان که قرآن می گوید: «الا بذکر الله تطمئن القلوب: تنها با ذکر خدا دلها آرام می گیرد. (3)

ص: 540

1- احزاب/37، یوسف/77، طه/67، اسراء/25، اعراف/5 و 2

2- انعام/98، اعراف/189، زمر/6 و قاموس قرآن، ج 7، ص 94 و 96

3- رعد/28

چنین نفسی هم اطمینان به وعده های الهی دارد، و هم به راه و روشی که برگزیده مطمئن است، هم در اقبال دنیا و هم در ادبار دنیا، هم در طوفان ها و هم در حوادث بلاها و از همه بالاتر در آن هول و وحشت و اضطراب عظیم قیامت نیز آرام است.

همان طور که گفتیم «نفس لوامه» رستاخیز کوچکی است در درون جان هر انسان که بعد از انجام یک کار نیک و یا بد، بلافاصله محکمه آن در درون جان تشکیل می گردد و به حساب و کتاب او می رسد. (1)

## فطرت

فطرت در اصل از ماده «فطر» (بر وزن بذر) به معنی شکافتن چیزی از طول است و به معنی خلقت نیز بکار می رود، گویی به هنگام آفرینش موجودات، پرده عدم شکافته می شود و آنها آشکار می گردند.

از نخستین روزی که انسان قدم به عالم هستی می گذارد این نور الهی در درون جان او شعله ور است. (2)

«فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»، (3) یعنی آن گونه خاصی از آفرینش که ما به انسان داده ایم، یعنی انسان به گونه ای خاص آفریده شده است. اگر ما برای انسان یک سلسله ویژگی ها در اصل خلقت قائل باشیم، فطرت انسان یعنی همین ویژگی هایی که در اصل خلقت و آفرینش انسان است. (4)

«فَطْر» یعنی ابتدا و اختراع، یعنی خلقت ابتدایی، مقصود از خلقت ابتدایی، یعنی خلقت غیر تقلیدی، کار خدا قطر است، اختراع است ولی کار بشر معمولاً تقلید است حتی در اختراعی هم که بشر می کند عناصر تقلید وجود دارد. فطرت یعنی حالت خاص و نوع خاصی از آفرینش. (5)

فطرت را در مورد انسان به کار می بریم، فطرت مانند طبیعت و غریزه، یک امر تکوینی است، یعنی

ص: 541

1- تفسیر نمونه، ج 25، ص 280 تا 282 - ج 26، ص 476 و 477

2- تفسیر نمونه، ج 16، ص 419

3- . روم / 30

4- فطرت، استاد مطهری، ص 19

5- فطرت، مطهری، ص 20 و 21

اكتسابی نیست، یعنی جزء سرشت انسان است، امری است که از غریزه آگاهانه تر است، انسان یک سلسله فطریات دارد و می داند که چنین فطریاتی دارد. (1)

بدون شک همان گونه که دلایل عقلی و منطقی به انسان جهت می دهد در درون جان او نیز کشش ها و جاذبه هایی وجود دارد که گاهی آگاهانه و گاه ناخود آگاه برای او تعیین جهت می کند. فلسفه وجودی آنها همین است که در مسائل حیاتی انسان همیشه نمی تواند به انتظار عقل و منطق بنشیند چرا که این کار گاهی سبب تعطیل هدف های حیاتی می شود. باید توجه داشت که این کشش ها و جاذبه ها بر دو گونه است: بعضی نا آگاهانه است یعنی نیاز به وساطت عقل و شعور ندارد، همان گونه که حیوان بدون نیاز به تفکر به سوی غذا و جنس مخالف جذب می شود. اما گاهی تأثیر آن به صورت آگاهانه است یعنی این جاذبه درونی در عقل و اندیشه اثر می گذارد و او را وادار به انتخاب طریق می کند. معمولاً قسم اول را «غریزه» و قسم دوم را «فطرت» می نامند.

خدانگرای و خدا پرستی به صورت یک فطرت در درون جان همه انسان ها قرار دارد. دوام اعتقاد مذهبی و ایمان به خدا در طول تاریخ پر ماجرای بشر، خود نشانه ای بر فطری بودن آن است، چرا که اگر عادت بود، نه جنبه عمومی و همگانی داشت و نه دائمی و همیشگی بود، این عمومیت و جاودانگی آن دلیلی است بر این که ریشه فطری دارد. قرآن مجید در آیات فراوانی از مشکلات و سختی ها به عنوان یک وسیله ظهور و بروز فطرت انسانی سخن می گوید و شاید را زمینه ساز شکوفایی فطرت می داند، مانند: «هنگامی که به انسان زبانی می رسد و دستش از همه جا کوتاه می شود، دست به سوی ما دراز می کند و ما را در همه حال، در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسته یا ایستاده است می خواند». (2)

خاصیت مشکلات و حوادث دردناک، کنار رفتن حجابها از روی فطرت پاک آدمی است، در کوره حوادث تمام قشرهای سیاهی که روی این فطرت را پوشانده است می سوزد و از میان می رود

ص: 542

1- همان، ص 33

2- یونس/ 12



و برای مدتی هر چند کوتاه درخشش این نور توحیدی آشکار می گردد. (1)

قرآن دست مشرکان را گرفته و به درون فطرتشان می برد و در آن مخفی گاه اسرار آمیز نور توحید و یکتاپرستی را به آنها نشان می دهد، «و به پیامبر دستور می دهد به آنها این چنین بگوید: چه کسی شما را از تاریکی های بر و بحر رهایی می بخشد؟» (2)

ظلمت و تاریکی گاهی جنبه حسی دارد و گاهی جنبه معنوی؛ ظلمت حسی آن است که نور به کلی قطع شود یا آن چنان ضعیف شود که انسان جایی را نبیند یا به زحمت بیند، و ظلمت معنوی همان مشکلات و گرفتاری ها و پریشانی هایی است که عاقبت آنها تاریک و ناپیدا است. جهل ظلمت است، هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی و نابسامانی های فکری و انحرافات و آلودگی های اخلاقی که عواقب شوم آنها قابل پیش بینی نیست و یا چیزی جز بدبختی و پریشانی نمی باشد همگی ظلمتند. (3)

فرق دیگری که فطریات یا غریزه دارد این است که غریزه در حدود مسائل مادی زندگی حیوان است و فطریات انسان مربوط می شود به مسائلی که ما آنها را مسائل انسانی، مسائل ماوراء حیوانی، می نامیم. (4)

### گرایش های فطری انسان

1. حقیقت جویی: حس حقیقت جویی یا حس کاوش، گرایش به کشف واقعیت ها و درک اشیاء در جهان و هستی آن چنان که هستند. و اساساً آن چیزی که به نام «حکمت» و «فلسفه» نامیده می شود هدفش همین است. اصلاً اگر بشر دنبال فلسفه رفته است برای همین حس بوده است که می خواسته حقیقت را و حقایق اشیاء را درک کند. کسانی که از این حس استفاده کرده و این حس را در خود زنده نگه داشته اند به مرحله ای می رسند که لذت کشف حقیقت برای آنها برتر از هر لذت دیگری است و به عبارت دیگر لذت علم برایشان از هر لذتی بالاتر است. نفس دانایی و آگاهی برایشان مطلوب و لذت

ص: 543

---

1- تفسیر نمونه، ج 8 ص 238، ج 16، ص 422 و 423 و 343 و 344

2- انعام/ 63

3- تفسیر نمونه، ج 5، ص 78

4- فطرت، ص 34

بخش است. انسان طبعا از جهل فرار می کند و به سوی علم می شتابد.

2. گرایش: خیر و فضیلت: انسان به بسیاری از امور گرایش دارد به حکم آن که منفعت و سود است، اما اموری هست که انسان به آنها گرایش دارد نه به دلیل این که منفعت است بلکه به خاطر فضیلت و «خیر عقلانی» است. منفعت، خیر حسی است و فضیلت، خیر عقلی. فضیلت مانند گرایش انسان به راستی از آن جهت که راستی است و در مقابل تنفر از دروغ؛ گرایش انسان به تقوا و پاکی. به طور کلی اینگونه گرایش ها که فضیلت است دو نوعاند، بعضی فردی و بعضی اجتماعی. فردی مانند گرایش به نظم و انضباط، گرایش به تسلط بر نفس، بر خود مسلط بودن، شجاعت و قوت قلب، و اجتماعی مانند گرایش به تعاون، کمک دیگران بودن، با یکدیگر یک کار اجتماعی کردن، گرایش به احساس و نیکوکاری و گرایش به فداکاری. این که وجدان انسان حکم می کند «پاداش احسان، احسان است» (1) و هم این که وجدان انسان حکم می کند که «پاداش دهنده نیکی را به نیکی، باید آفرین گفت و بی اعتنا را باید مورد ملامت و شماتت قرار داد» از وجدان اخلاقی ناشی می شود. خیر اخلاقی از مختصات انسان است و برای حیوان مفهوم ندارد.

3. گرایش به جمال و زیبایی: در انسان گرایش به جمال و زیبایی، چه به معنی زیبایی دوستی و چه به معنی زیبایی آفرینی که نامش هنر است، به معنی مطلق وجود دارد. انسان زیبایی های طبیعت را دوست دارد، از مناظر خیلی عالی طبیعی لذت می برد، از منظره آسمان، از افق، از کوه ها، از همه این ها لذت می برد، یعنی این ها را زیبا می بیند و از زیبایی لذت می برد. هنر و خلق زیبایی از خیلی قدیم مورد توجه است. قرآن نیز یکی از جهات آیت بودنش مقوله زیبایی و فصاحت و بلاغت است و یکی از بزرگترین دلایل جهانی کردن قرآن عامل زیبایی یعنی فصاحت و بلاغت فوق العاده آن است.

4. گرایش به خلاقیت و ابداع: انسان می خواهد خلق کند و بیافریند و چیزی را که نبوده است به وجود بیاورد. علم هم برای ذات انسان مطلوب است و هم وسیله ای است برای حل مشکلات بشر، از آن جهت که علم و کشف حقیقت مطلوب با لذات است و از آن جهت که در عین حال قدرت است و توانایی و (توانا بود هر که دانا بود) و وسیله ای است برای حل مشکلات زندگی، مطلوب بالغیر است.

ص: 544

5. به عشق و پرستش: یکی از پایدارترین و قدیمی ترین تجلیات روح آدمی و یکی از اصیل ترین ابعاد وجود آدمی، حس نیایش و پرستش است. مطالعه آثار زندگی بشر نشان می دهد هر زمان و هر جا که بشر وجود داشته است، نیایش و پرستش هم وجود داشته است. چیزی که هست شکل کار و شخص معبود متفاوت بوده است. پیامبران پرستش را نیاورده اند و ابداع نکرده اند بلکه نوع پرستش را، یعنی نوع آداب و اعمالی که باید پرستش به آن شکل صورت گیرد، به بشر آموختند و بشر را از پرستش غیر ذات یگانه (معبود حقیقی) منع کردند.

عبادت و پرستش نشان دهنده یک «امکان» و یک «میل» در انسان است: امکان بیرون رفتن از مرز امور مادی و میل پیوستن به افق بالاتر و وسیع تر است، چنین میلی و چنین عشقی از مختصات انسان می باشد. از این روست که پرستش و نیایش یکی از ابعاد معنوی و فطری روح انسان است. (1)

## نامه اعمال

«ما روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند»: «وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا» (2)

روشن است که منظور از کتاب در این آیه چیزی جز کارنامه عمل انسان نیست، همان کارنامه ای که در این دنیا نیز وجود دارد و اعمال او در آن ثبت می شود

آن گاه به او (انسان) گفته می شود نامه اعمال را خود بخوان: «اقْرَأْ كِتَابَكَ»

کافی است که خود امروز حسابگر خویش باشی: «كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» (3)

یعنی آن قدر مسائل روشن و آشکار است و شواهد و مدارک زنده که جای گفت و گو نیست و هر کس این نامه عمل را بنگرد می تواند قضاوت و داوری کند.

در بسیاری از آیات و روایات سخن از نامه اعمال انسانها است، از مجموع این آیات و روایات استفاده می شود که همه اعمال آدمی با تمام جزئیات در نامه ای ثبت می شود و روز رستاخیز اگر انسان

ص: 545

---

1- انسان در قرآن، استاد مطهری، ص 19 تا 25 و فطرت، ص 74 تا 86

2- اسراء/ 13

3- اسراء/ 14

انیکو کار باشد نامه اعمالش را بدست راست او و اگر بدکار باشد نامه اعمالش را بدست چپ او می دهند.

در سوره کهف آیه 49 میخوانیم: «نامه های اعمال بنی آدم گسترده می شود، در آن هنگام مجرمان را می بینی از آنچه در آن ثبت است بیمناک اند و می گویند: ای وای بر ما، این چه نامه ای است که هیچ گناه صغیره و کبیره ای نیست مگر آن را ثبت و احصاء کرده است؟! و آن چه را انجام داده اند حاضر می یابند و پروردگارت به احدی ظلم نمی کند».

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «در آن روز انسان آنچه را انجام داده و در نامه عمل او ثبت است همه را به خاطر می آورد، گویی همان ساعت آن را انجام داده است، لذا فریاد مجرمان بلند می شود و می گویند: این چه نامهای است که هیچ صغیره و کبیره ای را فرو گزار نکرده است».

بدون شک این نامه اعمال از جنس کتاب و دفتر و نامه های معمولی نیست و لذا بعضی از مفسران گفته اند این نامه عمل چیزی جزء روح انسان، نمی باشد که آثار همه اعمال در آن ثبت است زیرا ما هر عملی انجام می دهیم خواه ناخواه اثری در روح و جان ما می گذارد. یا این که این نامه عمل، اعضای پیکر ما حتی پوست تن ما و از آن بالاتر زمین و هوا و فضایی است که در آن اعمال خود را انجام می دهیم، چرا که اعمال ما گذشته از این که در جسم و همه ذرات پیکر ما نقش می بندند در هوا و زمین منعکس می شوند. (1)

## انواع کتابهای ثبت اعمال

با توجه به آیات قرآن مجید که اعمال انسان در چند کتاب ثبت و ضبط می گردد تا به هنگام حساب هیچ گونه عذر و بهانه ای برای کسی باقی نماند.

نخست نامه اعمال شخصی، کتاب واحدی که برای حساب اعمال همگان گذارده می شود و در واقع همه اعمال اولین و آخرین در آن ثبت است، این نامه ثبت کننده تمام کارهای یک فرد در سراسر عمر او

ص: 546

است، این همان کتابی است که «نیکوکاران آن را دست راست دارند و بدکاران در دست چپ» (1).

دوم کتابی است که نامه اعمال امتها است، یعنی اعمال یک امت در آن درج است همان گونه که در سوره جاثیه آیه 28 سوره است: «و هر امتی به کتاب و نامه اعمالش خوانده می شود و سومین کتاب همان کتاب نامه جامع و عمومی، لوح محفوظ است که نه تنها اعمال همه انسان ها از اولین و آخرین، بلکه همه حوادث جهان در آن یک جا ثبت است و گواه دیگری در آن صحنه بزرگ بر اعمال آدمی است و در حقیقت امام و رهبر برای فرشتگان حساب و ملائکه پاداش و عقاب است» (2).

هر امتی به سوی کتابش خوانده می شود و به آنها می گویند: امروز جزای آن چه را انجام می دادید به شما می دهند» (3).

این کتاب همان نامه اعمالی است که تمام نیکبها و بدبها، زشتی ها و زیبایی های گفتار و کردار انسان ها در آن ثبت است. بار دیگر از سوی خداوند به آنها خطاب می شود: «این کتاب ما است که به حق با شما سخن می گوید و اعمال شما را بازگویی کند» (4).

طبق آیه 49 سوره کهف: «... وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا»: «و همه اعمال خود را حاضر می بینند»، در می یابید که علاوه بر ثبت اعمال انسانی در کتب ویژه، خود اعمال نیز در آنجا تجسم میابند و حضور پیدا می کنند. اعمالی که به صورت انرژی های پراکنده در این جهان از نظرها محو و نابود شده اند در حقیقت از بین نرفته اند (و علم امروز نیز ثابت کرده که هیچ ماده و انرژی هرگز از میان نخواهد رفت بلکه دائماً تغییر شکل می دهد).

آن روز این انرژی های گم شده، به فرمان خداوند، تبدیل به ماده می شوند و به صورت های مناسبی تجسم می یابند، اعمال نیک به صورت های جالب و زیبا و اعمال بد در چهره های زشت و ننگین ظاهر می گردند و این اعمال با ما خواهند بود و به همین دلیل در آخر آیه 49 سوره کهف می فرماید: «وَلَا يَظَلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»: «و خداوند به بندگان ستم نمی کند، چرا که پاداش ها و کیفرها محصول و نتیجه اعمال

ص: 547

1- حاقه 19 و 25

2- تفسیر نمونه، ج 12، ص 455 و 456، ج 18، ص 333 و 334

3- جاثیه 28

4- جاثیه 29

«به خاطر بیاورید هنگامی را که دو فرشته سمت راست و چپ انسان که مراقب و ملازم او هستند اعمال او را گرفته و ضبط می کنند». (2)

یعنی علاوه بر احاطه علمی خداوند به ظاهر و باطن انسان، دو فرشته نیز مأمور حفظ و نگهداری حساب اعمال اویند که از طرف راست و چپ از او مراقبت می کنند، پیوسته با او هستند و لحظه ای جدا نمی شود، تا از این طریق اتمام حجت بیشتری شود و تأکیدی باشد بر مسأله نگهداری حساب اعمال. در روایات اسلامی آمده است که فرشته سمت راست، نویسنده حسنات است و فرشته سمت چپ نویسنده سیئات و فرشته اول فرمانده فرشته دوم است، هنگامی که انسان عمل نیکی انجام دهد، فرشته سمت راست ده برابر می نویسد و هنگامی که عمل بدی از او سرزند و فرشته سمت چپ می خواهد آن را بنویسد، فرشته اول می گوید: عجله نکن، لذا او هفت ساعت به تأخیر می اندازد، اگر پشیمان شد و توبه کرد چیزی نمی نویسد و اگر توبه نکرد تنها یک گناه برای او می نویسد. (3)

«وَكُلُّ لُ شَدِيءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ»: «هر کاری را انجام دادند در نامه های اعمالشان ثبت است» (4) در این آیه «زبر» جمع «زبور» به معنی «کتاب» است، اشاره به نامه اعمال آدمیان می باشد، بعضی نیز احتمال داده اند که منظور از آن «لوح محفوظ» باشد. (5)

«كَأَنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِي سَجِّينٍ» - وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ: «چنین نیست که آنها درباره رستاخیز می پندارند که حساب و کتابی در کار نیست، بلکه نامه اعمال فاجران در سجین است - توجه میدانی سجین چیست؟ - نامه ای است رقم زده شده» (6)

منظور از کتاب همان نامه اعمال انسان ها است که هیچ کار کوچک و بزرگ و صغیره و کبیره ای نیست مگر این که آن را احصاء کرده و همه چیز بی کم و کاست در آن ثبت است. و منظور از سجین

ص: 548

---

1- تفسیر نمونه، ج 21، ص 279، ج 12، ص 457

2- ق/ 17

3- تفسیر نمونه، ج 22، ص 246 تا 248 و ج 26، ص 227 تا 230

4- قمر/ 52

5- تفسیر نمونه، ج 23، ص 78

6- مطففین/ 7 و 8 و 9

کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسان ها به طور مجموعی در آن گردآوری شده و به تعبیر ساده مانند دفتر کلی است که حساب هر یک از بستانکاران و بدهکاران را در صفحه مستقلی در آن ثبت می کنند، «سجین» از ماده «سجن» به معنی زندان و حبس گرفته شده و معانی مختلفی دارد: زندان سخت و شدید، هر موجود صلب و محکم، وادی بسیار هولناکی در قعر جهنم، محلی که نامه های اعمال بدکاران در آنجا گذارده می شود و آتش دوزخ.

سجین همان دیوان کل است که نامه اعمال همه بدان در آن جمع می باشد و تعبیر از آن به عنوان سجین، شاید به خاطر این باشد که محتویات این دیوان سبب زندانی شدن آنها در جهنم است یا خود این دیوان در قعر جهنم جای دارد به عکس کتاب ابرار و نیکان که در اعلیٰ علیین بهشت است.

«كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيَيْنَ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ» : «چنان نیست که آنها درباره معاد می پندارند، بلکه نامه اعمال ابرار نیکان در علیین است. و توجه میدانی علیین چیست؟ - نامهای است رقم زده شده و سرنوشتی قطعی». (1)

منظور از کتاب ابرار نامه اعمال نیکان و پاکان و مؤمنان است و هدف، بیان این نکته است که نامه اعمال آنها در یک دیوان کل که بیانگر تمام اعمال مؤمنان است قرار دارد، دیوانی که بسیار بلند مرتبه و والا مقام است. با این که نامه اعمال آنها بر فراز آنها در شریفترین مکان یا بر فراز بهشت در بلندترین مقام جای دارد و همه اینها نشان می دهد که مقام خود آنها فوق العاده بلند و والا است. در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) آمده است: «منظور از «علیین» آسمان هفتم و زیر عرش خدا است و این درست نقطه مقابل نامه اعمال «فجار» است که در پست ترین محل یا پائین ترین طبقات دوزخ قرار گرفته است». (2)

## عقل و لب

عقل یعنی فهم، معرفت و درک، با بررسی آیات قرآن خواهیم دید که عقل در قرآن به همین معانی به کار رفته است. به نیرویی که آماده قبول علم است و همچنین به علمی که به وسیله این نیرو بدست می آید،

ص: 549

1- مطففین/ 18 و 19 و 20

2- تفسیر نمونه، ج 26، ص 253 تا 256 و ص 271 و 272

عقل به معنی اسمی در قرآن نیامده و فقط به صورت فعل بکار رفته است.

لب در لغت به معنی مغز است مانند مغز بادام و گردو و در قرآن مقصود از آن عقل است. لُبّ به معنی عقل خالص و ناآلوده و به قولی آن عقل پاک شده است، هر لب، عقل است ولی هر عقل، لب نیست.

پس مراد از «اولی الألباب» در قرآن، صاحبان تفکر و اندیشه و درک است. الباب جمعاً 16 بار در کلام الله بکار رفته است. (1)

«می گویند: اگر ما گوش شنوا داشتیم و عقل خود را به کار می گرفتیم هرگز از دوزخیان نبودیم اینجاست که به گناه خود اعتراف می کنند، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا». (2) در این آیات ضمن بیان سرنوشت وحشتناک دوزخیان، انگشت روی علت اصلی بدبختی آنها گذارده شده است، می گوید از یک سو خداوند گوش شنوا، عقل و هوش داده و از سوی دیگر پیامبرانش را با دلایل روشن فرستاده، اگر این دو با هم ضمیمه شوند سعادت انسان تأمین است. ولی هنگامی که انسان گوش دارد اما با آن نمی شنود و چشم دارد و نمی بیند و عقل دارد و نمی اندیشد اگر تمام پیامبران الهی و کتب آسمانی به سراغ او آیند اثری ندارد.

در روایتی آمده است که جمعی در محضر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، مدح و ستایش از مسلمانان کردند، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: عقل او چگونه است؟ عرض کردند: ای رسول خدا، ما از تلاش و کوشش او در عبادت و انواع کارهای خیر سؤال می کنیم، شما از عقلش سؤال می فرمائید؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مصیبتی که از ناحیه حماقت احمق حاصل می شود بدتر است از فجور فاجران و گناه بدکاران، خداوند فردای قیامت بندگان را به مقدار عقل و خرد آنها بالا می برد و بر این اساس به قرب خداوند نائل می گردند. اسلام اساس خداشناسی و سعادت و نجات را بر عقل و خرد می نهد و روی سخنش در همه جا با اولوالالباب» و «اولوالبصار» و اندیشمندان و دانشمندان است. در منابع اسلامی آن قدر روایت در زمینه

ص: 550

1- قاموس قرآن، ج 5، ص 28 - ج 6، ص 176

2- ملک/10 و 11



ارزش والای عقل و خرد وارد شده که از حساب بیرون است، از جمله: در حدیثی از حضرت علی (علیه السلام) آمده است: جبرئیل بر آدم نازل شد و گفت من مأمورم که تو را میانیکی از این سه موهبت مخیر کنم تا یکی را برگزینی و بقیه را رها کنی، آدم گفت: آنها چیست؟ جبرئیل در پاسخ گفت: عقل، حیاء و دین.

آدم گفت: من عقل را برگزیدم، جبرئیل به حیاء و دین گفت او را رها کنید و به دنبال کار خود بروید، گفتند ما مأموریم همه جا با عقل باشیم و از آن جدا نشویم، جبرئیل گفت: حال که چنین است به مأموریت خود عمل کنید، سپس به آسمان صعود کرد.

این لطیف ترین تعبیری است که ممکن است درباره عقل و خرد و نسبت آن با حیاء و دین گفته شود، چرا که اگر عقل از دین جدا گردد با اندک چیزی بر باد می رود یا به انحراف کشیده می شود و اما حیاء که مانع انسان از ارتکاب زشتیها و گناهان است آن نیز ثمره شجره معرفت و عقل و خرد است. (1)

### میزان اعمال

آیه 47 سوره انبیاء اشاره به حساب و جزای دقیق و عادلانه قیامت می کند تا افراد بی ایمان و ستمگر بدانند به فرض که عذاب این دنیا دامانشان را نگیرد مجازات آخرت حتمی است و دقیقاً تمام اعمالشان مورد محاسبه قرار می گیرد، می فرماید: «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم» این ترازوی سنجش آن چنان دقیق و منظم است که گویی عین عدالت می باشد، به همین دلیل، بلافاصله در ادامه می فرماید: «به هیچ کس در آنجا کمترین ظلم و ستمی نمی شود، نه از پاداش نیکوکاران چیزی کاسته می شود و نه به مجازات بدکاران افزوده می گردد. اما این نفی ظلم و ستم، مفهومی نیست که در حساب دقت نمی شود بلکه « اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل کار نیک و بدی باشد ما آن را حاضر می سازیم» و مورد سنجش قرار می دهیم « و همین قدر کافی است که ما حسابگر اعمال بندگان باشیم.»

خردل، گیاهی است که دارای دانه سیاه بسیار کوچکی است و ضرب المثل در کوچکی و حقارت می باشد نظیر این تعبیر در جای دیگر قرآن به عنوان «مقال ذره»: «سنگینی یک ذره»، (یک مورچه بسیار

ص: 551

کوچک یا جزء کوچک از خاک و غبار) آمده است. (1)

قابل توجه این که در قرآن مجید در شش مورد تعبیر به «مثقال ذره» و در دو مورد تعبیر به «مثقال حبه من خردل» شده است.

همه اینها دلیل بر این است که حساب روز قیامت فوق العاده دقیق و خالی از هر گونه ظلم و ستم می باشد. در این که منظور از ترازوی سنجش چیست؟ بعضی چنین پنداشته اند که در آنجا ترازوهایی همچون ترازوهای این دنیا نصب می شود و دنبال آن چنین فرض کرده اند که اعمال انسان در آنجا دارای سنگینی و وزن است تا قابل توزین با آن ترازوها باشد. ولی حق این است که «میزان» در اینجا به معنی «وسیله سنجش» است و می دانیم که هر چیزی وسیله سنجش متناسب با خود دارد، میزان الحارثه (گرما سنج)، میزان الهوا (هوا سنج) و میزان های دیگر که هر یک هماهنگ با موضوعی است که می خواهند آن را به وسیله آن بسنجند. (2)

بنابراین آن چه مسلم است این است که در روز رستاخیز اعمال انسان با وسیله خاصی سنجیده می شود نه با ترازوهایی همانند ترازوهای دنیا و چه بسا آن وسیله همان وجود انبیاء و امامان و افراد صالح باشد. و در روایاتی که از طریق اهل بیت (علیه السلام) به ما رسیده این مطلب به خوبی دیده می شود. در بحار الانوار از امام صادق (علیه السلام) در پاسخ تفسیر آیه 47 سوره انبیاء «و نضع الموازين القسط» چنین می خوانیم: «میزان سنجش در آن روز پیامبران و اوصیای آنها هستند و از مردم کسانی می باشند که بدون حساب وارد بهشت می شوند» یعنی کسانی که در پرونده اعمال آنها نقطه تاریکی وجود ندارد.

و در روایت دیگری چنین می خوانیم: «امیر مؤمنان و امامان فرزندانشان از ترازوهای سنجش هستند» و در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: «السلام علی میزان الاعمال»: «سلام بر میزان سنجش اعمال».

و از این تفاسیر روشن می شود که چرا «موازين» جمع بسته شده است، زیرا اولیای حق که ترازوی

ص: 552

1- زلزال / 7

2- تفسیر نمونه، ج 13، ص 419 و 420

وی با این احتمال نیز وجود دارد که هر کدام از آنها در صفتی ممتاز بوده اند، بنابراین هر یک میزان سنجش یکی از صفات و اعمال آدمی هستند و چون اعمال و صفات انسان ها مختلف است. الگوها و ترازوهای سنجش نیز باید مختلف باشد. (1)

«و وزن کردن اعمال و سنجش ارزش آنها در آن روز حق است، کسانی که میزان های عمل آنها سنگین است رستگارانند و کسانی که میزان های عمل آنها سبک است افرادی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظلم و ستمی که به آیات ما می کردند از دست داده اند». (2)

«اما کسی که ترازوهای عملش سنگین است او در یک زندگی سراسر رضایت بخش خواهد بود - و اما کسی که ترازوهایش سبک است به جایگاه و پناهگاهش دوزخ است. و تو چه دانی هاویه و دوزخ چیست؟ - آتشی است سوزان». (3)

بدیهی است منظور از سبکی و سنگینی میزان اعمال، سبکی و سنگینی خود میزان نیست بلکه ارزش و وزن چیزهایی است که با میزان سنجیده می شود و بدون شک ارزش همه اعمال نیک صالحان یکسان نیست و با هم تفاوت زیادی دارند و به همین جهت در روایات اسلامی روی پاره ای از اعمال خیر تکیه بیشتری شده است و آنها را اسباب سنگینی میزان و ترازوی عمل در قیامت شمرده اند. از جمله در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می خوانیم که در تفسیر «لا اله الا الله» فرمودند: «لا اله الا الله اشاره به وحدانیت خداوند است و هیچ عملی بدون آن پذیرفته نمی شود و این کلمه تقواست که ترازوی سنجش اعمال را در قیامت سنگین می کند». و در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: «هر کس ظاهرش از باطنش بهتر باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود». (4)

در آن روز مردم به صورت گروههای مختلف از قبرها خارج شده، در عرصه محشر وارد می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود. پس کسی که به اندازه سنگینی ذرهای کار خیری

ص: 553

1- تفسیر نمونه، ج 6، ص 92 و 93

2- اعراف/ 8.9

3- قارعه/ 6 تا 11

4- تفسیر نمونه، ج 27، ص 267 و 268

انجام داده آن را می بیند و هر کس به اندازه سنگینی ذره‌های کار بد کرده آن را می بیند»<sup>(1)</sup>.

این آیه از آیاتی است که پشت انسان را می لرزاند و نشان می دهد که حسابرسی خداوند در آن روز فوق العاده دقیق و حساس است و ترازوهای سنجش عمل در قیامت آن قدر ظریف است که حتی کوچکترین اعمال انسان را وزن می کنند و به حساب می آورند، در آیه 16 سوره لقمان نیز چنین می خوانیم: «پسرم، اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی عمل نیک یابد باشد و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمانها یا زمین پنهان گردد، خداوند آن را در قیامت برای حسابرسی می آورد، خداوند دقیق و آگاه است»

بنابراین بعد از قیام قیامت نخستین مسأله، مسأله سنجش اعمال است با میزان مخصوصی که در آن روز برای این کار تعیین شده، گروهی اعمال پر وزنی دارند که ترازوی اعمال را سنگین می کند، خدا درباره این گروه می فرماید: «کسانی که ترازوهایشان سنگین است آن ها رستگارانند اما آن ها که بر اثر نداشتن ایمان و عمل صالح میزان اعمالشان سبک یا بی وزن است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده و زیان کردند و در جهنم جاودانه خواهند بود»<sup>(2)</sup>.

طبق آن چه گفته شد نیازی به این نداریم که مسأله توزین اعمال را در قیامت از طریق تجسم اعمال تفسیر کنیم و بگوئیم عمل آدمی در آنجا تبدیل به جسم صاحب وزنی می شود چرا که توزین معنی وسیعی دارد و هر گونه سنجش را در بر می گیرد، مثلاً در مورد افراد بی شخصیت می گوئیم آدم های بی وزنی هستند و یا سبک می باشند در حالی که منظور کمبود شخصیت آنها است نه وزن جسمانی در آیات 103 کهف و 70 انبیاء در مورد گروه «اخصرین اعمالاً» می گوید: «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد، لذا روز قیامت میزانی برای آنها بر پا نخواهیم کرد، آیا این با آیاتی که می گوید: «والوزن یومئذ الحق»: «وزن در آن روز حق است»<sup>(3)</sup> منافات دارد؟

ص: 554

1- زلزال / 6 تا 8

2- مؤمنون، 102 و 103، تفسیر نمونه، ج 27، ص 228 و 229 - ج 14، ص 328 و 329

3- اعراف 18

مسلمانان، زیرا توزین در مورد کسانی است که کار قابل سنجشی انجام داده اند، اما کسی که تمام وجودش و افکار و اعمالش حتی به اندازه بال یک مگس وزن ندارد چه نیازی به سنجش دارد. لذا در روایت معروفی از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) می خوانیم: « در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای را در دادگاه خدا حاضر می کنند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست چرا که در این جهان اعمالشان، افکارشان و شخصیتشان همه تو خالی و پوک بود. و از این جا روشن می شود که مردم در آنجا چند دسته اند:

1. گروهی به قدری از نظر حسنات و اعمال صالح پر بارند که نیازی به توزین و حساب در کارشان نیست و بی حساب وارد بهشت می شوند.

2. گروهی دیگر آن چنان اعمالشان حبیط و باطل شده و یا به کلی فاقد عمل صالح هستند که باز نیازی به توزین ندارند، آنها نیز بی حساب وارد دوزخ میشوند.

3. اما گروه سوم آنهایی هستند که دارای حسنات و سیئات می باشند، کارشان به وزن و حساب کشیده می شود و شاید اکثر مردم داخل در این قسم سوم هستند. (1)

### سعد و نحس ایام

در میان مردم معمول است که بعضی از روزها را روز سعد و مبارک و بعضی را روز شوم و نحس می شمارند، هر چند در تعیین آن اختلاف بسیار است، سخن این جاست که این اعتقاد عمومی تا چه حد در اسلام پذیرفته شده و یا از اسلام گرفته شده است؟

البته این از نظر عقل محال نیست که اجزاء زمان با یکدیگر تفاوت داشته باشند، بعضی دارای ویژگی های نحوست و بعضی ویژگی های ضد آن، هر چند از نظر استدلال عقلی راهی برای اثبات یا نفی چنین مطلبی در اختیار نداریم. در آیات قرآن تنها در دو مورد اشاره به « نحوست ایام » شده است، یکی در آیه 19 سوره قمر که در مورد قوم عاد چنین می گوید: « ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنها فرستادیم » و دیگری در آیه 16 سوره فصلت که باز هم درباره ماجرای قوم عاد سخن می گوید: « ما تند بادی سخت و سرد در روزهای شومی بر آنها مسلط ساختیم ». و در نقطه

ص: 555

مقابل، تعبیر « مبارک» نیز در بعضی از آیات قرآن دیده می شود، چنان که درباره شب قدر می فرماید: «انا انزلناه فی لیلہ مبارکہ»: « ما قرآن را در شبی پر برکت نازل کردیم». (1)

نحس» در اصل به معنی سرخی فوق العاده افق است که آن را به صورت «نحاس» یعنی «شعله آتش خالی از دود» در می آورد، برای همین در معنی شوم به کار رفته است.

به این ترتیب قرآن جز اشاره سربسته ای به این مسأله ندارد ولی در روایات اسلامی به احادیث زیادی در زمینه «سعد و نحس ایام» برخورد می کنیم که بعضی از آنها روایات ضعیف است و یا احیاناً آمیخته با بعضی روایات مجعول و خرافات، البته روایات معتبر و قابل قبولی نیز در میان آنها بدون شک وجود دارد.

در رابطه با سعد و نحس بودن ایام می توان مطالب زیر را بیان کرد:

الف) در روایات متعددی سعد و نحس ایام در ارتباط با حوادثی که در آن واقع شده است تفسیر شده، از جمله در روایاتی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم شخصی از امام (علیه السلام) درخواست کرد تا در مورد روز «چهارشنبه» و فال بدی که به آن می زنند و سنگینی آن، بیانی فرماید که منظور کدام چهارشنبه است؟ حضرت فرمود: «منظور چهارشنبه آخر ماه است که در محاق اتفاق افتد و در همین روز هاییل برادرش را کشت و خداوند در این روز چهارشنبه تندباد را بر قوم عاد فرستاد».

در بعضی دیگر از روایات می خوانیم که روز اول ماه روز سعد و مبارکی است چرا که آدم در آن آفریده شد، همچنین روز 26 چرا که خداوند دریا را برای موسی شکافت.

یا این که روز سوم ماه روز نحسی است چرا که آدم و حوا در آن روز از بهشت رانده شدند و لباس بهشتی از تن آنها کنده شد. یا این که روز هفتم ماه روز مبارکی است چرا که نوح سوار بر کشتی شد و از غرقاب نجات یافت.

این گونه تعمیرات در روایات فراوان است که سعد و نحس ایام را با بعضی حوادث مطلوب یا نامطلوب پیوند می دهد، مخصوصاً در مورد روز عاشورا که بنی امیه به گمان پیروزی بر اهل بیت (علیه السلام) آن را روز مسعودی می شمردند و در روایات شدیداً از تبرک به آن روز نهی شده و و حتی دستور داده اند

ص: 556

که آن روز را روز ذخیره آذوقه سال و مانند آن نکنند، بلکه کسب و کار را در آن روز تعطیل کرده و عملاً از برنامه بنی امیه فاصله بگیرند. مجموع این روایات سبب شده که بعضی مسأله سعد و نحس ایام را چنین تفسیر کنند که مقصود اسلام، توجه دادن مسلمین به این حوادث است تا از نظر عمل، خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند و از حوادث مخرب و روش بنیان گذاران آنها فاصله گیرند.

ب) این نکته نیز قابل دقت است که بعضی در مسأله سعد و نحس ایام به اندازه‌های راه افراط را پوئیده اند قبل از این که به هر کاری می‌خواهند دست بزنند به سراغ سعد و نحس ایام می‌روند و عملاً از بسیاری فعالیت‌ها باز می‌مانند و فرصت‌های طلایی را از دست می‌دهند. با اینکه به جای بررسی عوامل شکست و پیروزی خود و دیگران و استفاده از این تجربیات گرانبها در زندگی، گناه همه شکست‌ها را به گردن شومی ایام می‌اندازند همان‌گونه که رمز پیروزی‌ها را در نیکی ایام جستجو می‌کنند.

این یک نوع فرار از حقیقت و افراط در مسأله و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد و در این مسائل نه گوش به شایعات داد و نه سخن فال‌گیران، بلکه باید با تلاش و سعی و کوشش به پیش، محکم گام برداشت و از توکل بر خدا یاری جست و از لطف او استعانت خواست

ج) مسأله توجه به سعد و نحس ایام علاوه بر این که غالباً انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می‌شود، عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی و استمداد از ذات پاک پروردگار و لذا در روایات متعددی می‌خوانیم: در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده، می‌توانید با دادن صدقه و یا خواندن دعا و استمداد از لطف خداوند و قرائت بعضی از آیات قرآن و توکل بر ذات پاک او به دنبال کارها بروید و پیروز و موفق باشید.

امام هادی (علیه السلام) می‌فرماید: «روزها چه گناهی دارند که شما آنها را شوم می‌شمیرید هنگامی که کيفراعمال شما در این روزها دامن‌تان را می‌گیرد».

بنابراین باید توجه داشت که اگر روزها هم تأثیری داشته باشد به فرمان خداست و هرگز نباید برای آنها تأثیر مستقیمی قائل شد و از لطف خدا، خود را بی نیاز دانست و انگهی نباید حوادثی را که غالباً جنبه کفاره اعمال نادرست انسان دارد به تأثیر ایام ارتباط داد و خود را تبرئه کرد. (1)

## سوگندهای قرآن

اموری که قرآن به آنها سوگند یاد کرده است:

1. «سوگند به قرآن حکیم». (2)
2. «ص، سوگند به قرآنی که متضمن ذکر است». (3)
3. «سوگند به این کتابی که حقایقش آشکار است». (4)
4. «سوگند به این کتاب آشکار». (5)
5. «ق، سوگند به قرآن مجید». (6)
6. «فرموده حق سوگند، و حق می گویم». (7)
7. «سوگند به پروردگار آسمان و زمین که این مطلب حق است همان گونه که شما سخن می گوئید». (8)
8. «و سوگند به آسمان که دارای برجهای بسیار است». (9)
9. «و سوگند به آن روز موعود». (10) [روز موعود، روز رستاخیز است].
10. «و سوگند به شاهد و مشهود». (11) [شاهد، پیامبر و گواهان اعمال و مشهود، اعمال امت است].

ص: 558

---

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 41 تا 47

2- یس / 2

3- ص / 1

4- زخرف / 2

5- دخان / 2

6- ق / 1

7- ص / 1

8- ذاریات / 23



9- بروج/1

10- بروج/2

11- بروج/3

11. «به نور خورشید و گسترش نور آن سوگند». (1)
12. «قسم به ماه در آن هنگام که پشت سر خورشید در آید». (2)
13. «و به روز هنگامی که صفحه زمین را روشن سازد سوگند». (3)
14. «قسم به شب، آن هنگام که صفحه زمین را بپوشاند». (4)
15. «به آسمان و آن کسی که آسمان را بنا کرده سوگند». (5)
16. «قسم به زمین و آن کس که زمین را گسترانیده است». (6)
17. «سوگند به نفس آدمی و آن کس که آن را منظم و مرتب ساخت». (7)
18. «قسم به شب در آن هنگام که جهان را بپوشاند». (8)
19. «و قسم به روز هنگامی که تجلی کند». (9)
20. «و قسم به آن کس که جنس مذکر و مونث را آفرید». (10)
21. «قسم به این شهر مقدس». (11) [شهر مکه]
22. «و قسم به پدر و فرزندش». (12) [ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح]
23. «قسم به روز در آن هنگام که آفتاب بر آید». (13)
24. «و سوگند به شب در آن هنگام که آرام گیرد». (14)

ص: 559

1- شمس/1

2- شمس/2

3- شمس/3

4- شمس/4

5- شمس/5

6- شمس/6

7- شمس/7

8- لیل/1

9- لیل/2

10- ليل/3

11- بلد/1

12- بلد/3

13- ضحي/1

14- ضحي/2

25. « قسم به انجیر و زیتون ». (1) [یا قسم به سرزمین شام و بیت المقدس]

26. « و سوگند به طور سینین ». (2) [ظاهراً طور سینین همان طور سیناء است، کوه طور، کوهی معروف در صحرای سینا است، کوهی که موسی به هنگام مناجات به آن جا می رفت]

27. « و قسم به این شهر آمن ». (3) [مکه]

28. « به اسبان دونده ای که نفس زنان (به سوی جهاد) پیش رفتند سوگند ». (4)

29. « سوگند به آنها که جرقه های آتش افروختند ». (5) [اسبان مجاهدانی که چنان با سرعت به سوی میدان نبرد حرکت می کنند که بر اثر برخورد سم آنها با سنگ های بیابان جرقه ها می پرد. « به عصر سوگند ». (6)

31. « سوگند به بادهایی که ابرها را به حرکت در می آورند ». [بادهایی که ابرها را در آسمان به

حرکت در می آورند و گرد و غبار و بذر گیاهان و نطفه های گلها را روی زمین به هر سو می پراکنند] (7)

32. « سوگند به ابرهایی که بار سنگینی از باران با خود حمل می کنند ». (8)

33. « و سوگند به کشتی هایی که بر رودخانه های عظیم و صفحه دریاها به آسانی به حرکت در می آیند ». (9)

34. « و سوگند به فرشتگانی که کارها را تقسیم می کنند ». (10)

35. « قسم به آسمان که دارای چین و شکن های زیباست ». (11)

ص: 560

1- تین / 1

2- تین / 2

3- تین / 2

4- عادیات / 1

5- عادیات / 2

6- عصر 1

7- ذاریات / 1

8- ذاریات / 2

9- ذاریات / 3

10- ذاریات / 4

11- ذاریات / 7

36. « سوگند به کوه طورها» (1).
37. « و سوگند به کتابی که نوشته شده است» (2).
38. « سوگند به بیت المعمور» (3).
39. « و سوگند به سقف بر افراشته» (4).
40. « و سوگند به دریای مملو و بر افروخته» (5).
41. « سوگند به ستاره هنگامی که افول می کند» (6).
42. « سوگند به فرشتگانی که ارواح مجرمان را به شدت از بدنهایشان بر می کشند» (7).
43. « و سوگند به فرشتگانی که ارواح مؤمنان را با مدارا و نشاط جدا می سازند» (8).
44. « و سوگند به فرشتگانی که در اجرای فرمان الهی با سرعت حرکت می کنند» (9).
45. « سوگند به ستارگانی که باز می گردند» (10).
46. « و قسم به شب هنگامی که پشت کند و به آخر رسد» (11).
47. « و سوگند به صبح هنگامی که تنفس کند» (12).
48. « سوگند به آسمان و کوبنده شب» (13) [و تو نمی دانی کوبنده شب چیست؟ - همان ستاره درخشان و شکافنده تاریکیها» (14).

ص: 561

1- طور/1

2- طور/2

3- طور/4

4- طور/5

5- نجم/1

6- نجم/1

7- نازعات/1

8- نازعات/2

9- نازعات/3

10- تکویر/15

11- تکویر /17

12- تکویر /18

13- طارق /1

14- طارق /2و3

49. «سوگند به آسمان پر باران».(1)

50. « و سوگند به زمین پر شکاف».(2)[که گیاهان از آن سر بر می آورند]

51. «سوگند به شفق».(3)[شفق آمیخته شدن روشنایی روز به تاریکی شب است]

52. « و سوگند به شب و آنچه را از امور پراکنده جمع می کند».(4)

53. « و سوگند به ماه، آن گاه که بدر کامل میشود».(5)

54. « به سپیده دم سوگند».(6)

55. « و سوگند به شبهای دهگانه».(7)[بعضی گفتهاند منظور از شب های دهگانه، شب های دهگانه ذی الحجه است که شاهد بزرگترین و تکان دهنده ترین اجتماعات عبادی سیاسی مسلمین جهان است، بعضی نیز آن را به ده شب آخر ماه مبارک رمضان که شب های قدر در آن است و بعضی دیگر آن را به شبهای آغاز ماه محرم تفسیر کرده اند. جمع میان تفسیرهای سه گانه نیز کاملاً ممکن است]

56. « و سوگند به زوج و فرد».(8)[در مورد زوج شفع) و فرد (وتر) تفاسیر گوناگونی بیان شده از جمله: در بعضی روایات آمده که فجر به وجود حضرت مهدی(علیه السلام) و لیالی عشر، شب های دهگانه، به ده امام قبل از او و شفع به حضرت علی (علیه السلام) و فاطمه زهرا(علیها السلام) اشاره دارد و منظور از وتر خداوند است که هیچ شبیه و نظیر و مانند ندارد]

57 « و قسم به شب هنگامی که به سوی صبحگاهان و روشنایی روز پیش می رود».(9)

58. «سوگند به این کتاب آشکار».(10)

ص: 562

1- طارق/11

2- طارق/12

3- انشقاق/16

4- انشقاق/17

5- انشقاق/18

6- فجر/1

7- فجر/2

8- فجر/3

9- فجر/4

10- دخان/2

59. «سوگند به جایگاه ستارگان و محل طلوع و غروب آنها». (1)

60. «ن، سوگند به قلم و آنچه را با قلم می نویسند». (2)

61. «سوگند می خورم به آنچه می بینید». (3)

62. « و سوگند به آن چه نمی بینید. (4)

63. « این چنین نیست که آنها تصور می کنند، سوگند به ماه». (5)

64. « و سوگند به شب هنگامی که پشت کند و دامن بر چیند». (6)

65. « و سوگند به صبح هنگامی که چهره بگشاید». (7)

66. « سوگند به روز قیامت». (8)

67. « و سوگند به نفس لوامه، وجدان بیدار و ملامت گر». (9)

### سلام و امنیت در قرآن کریم

سلام نامی از نامهای خداوند است و این نام نشانگر آن است که حضرت حق از هر گونه عیب و آفتی مبرا و منزّه است. او سلام است، یعنی هیچ عیب و آفتی به ساحت مقدسش راه ندارد و نیز او سلام است زیرا بندگان از ناحیه او سالمند و او سلامت بخش و سلامت آفرین است و سلام کسیاست که با تو به سلامت و عافیت ملاقات کند بدون شر و ضرر. خلاصه آن که معنی سلام، سلامت دهنده و یا سالم از هر عیب است. و در صورت اول از صفات فعل و در صورت دوم از صفات جلال است و آن در

ص: 563

1- واقعه 75/

2- قلم 1/

3- حاقه 38/

4- حاقه 39/

5- مدثر 32/

6- مدثر 33/

7- مدثر 34/

8- قیامت 1/

9- قیامت 2/



صل مصدر است و از باب مبالغه، صفت حق تعالی واقع شده است. سلام گاهی به معنای سلام خارجی است که به معنی سلامت می باشد مانند آیه 34 سوره ق که می فرماید: «به سلامت وارد بهشت شوید».

و گاهی به معنی سلام قولی است که به معنی دعا و طلب و خواستن سلامت از خداوند برای شخصی است که به او سلام گفته می شود و در این صورت تحیتی است از خداوند و طلب برکت و پاکی، این مطلب در آیه 61 سوره نور آمده است.

همچنین سلام قولی است از جانب خداوند که به اهل بهشت اعلام می شود و در پی آن می دانند که پیوسته در سلامت و امنیت خواهند بود. (1)

خداوند در آیات 79 تا 181 سوره صافات ضمن پنج آیه به تمام مرسلین و حضرت نوح (علیه السلام) و حضرت ابراهیم (علیه السلام) و حضرت موسی (علیه السلام) و حضرت هارون (علیه السلام) و الیاسین اعلام سلام و تحیت قولی فرموده است. از این سلامها روشن می شود که خداوند خواسته تا به پیامبرانش ثنا و دعا کند.

قرآن کریم همچنین شب قدر، را شب سلام معرفی کرده است، می فرماید: آنشب تا طلوع فجر سلام و سلامت است. (2) بدیهی است که این سلام و سلامت برای کسانی است که در شب تقدیرشان نیک معین می گردد و کافران را شامل نمی شود.

خداوند در آیه 63 سوره فرقان یکی از صفات بندگانش را آن دانسته است که با دشمنان نیز سالم سخن بگویند: (واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً)

سلام و سالم بودن سخن نشانه سلامت قلب است و سلامت قلب قطعاً موجب نجات و رستگاری انسان است. از دیدگاه قرآن انسانی که دارای قلب سلیم و قلب منیب است و به بارگاه الهی به سلامت راه می یابد. (3)

یکی از موارد آداب معاشرت در اسلام، سلام کردن است. در شریعت دو گونه سلام وارد است. یکی سلام به هنگام ورود در مجلس و دیگری سلام به هنگام ترک مجلس، که آن را سلام تودیع گویند، و در خبر است که سلام اول، اولی بر سلام دوم نیست.

ص: 564

1- رعد/1 و 24

2- قدر 5/

3- شعرا/89 و ق/33

سلام در آیه شریفه ( قال سلام علیک ساستغفرلک ربی انه کان بی حفیا)(1)

سلام تودیع است. زیرا انبیاء به حسب امر الهی دعوت می کنند و آن گاه که مأیوس شدند، به مضمون آیه ( واعتز لکم و ما تدعون من دون الله)(2) از نظر روحی و جسمی و ظاهری و باطنی نسبت به دعوت شدگان خود، اعراض کرده و مهاجرت می کنند و به وسیله سلام با آنان تودیع می کنند. این سلام دوم امروزه در نزد ما ایرانیان مهجور مانده است.

درباره سلام آخر نماز، که سلام بر انبیاء و اولیاء و صلحاء است میان علماء اختلاف است. که این سلام اول است یا سلام تودیع می باشد؟ اگر کسی سرّ سلام نماز را بفهمد، نتیجه نماز را فهمیده است. دلیل کسانی که می گویند این سلام همان سلام اول است آن است که: چون انسان داخل نماز می شود به مضمون حدیث (الصلوة معراج المؤمن): نماز معراج مؤمن است، معراجش آغاز شده و چون نمازش تمام می شود، به صفوف انبیاء و ملائکه وارد می گردد زیرا که انسان در آخرین مرتبه عروج خویش به جمع ملائکه و انبیاء می پیوندد و چون داخل در این جمع شد، رسم آن است که ابتدا بر بزرگ مجلس سلام کند: (السلام علیک ایها النبی) و بعد از آن بر باقی مجلس سلام نماید: (السلام علینا و علی عبادالله الصالحین).

اما دلیل اشخاصی که سلام پایان نماز را سلام تودیع دانسته اند، آن است که انسان به مجرد آن که تکبیرة الاحرام گفت و داخل در نماز شد وارد در صفوف انبیاء و ملائکه شده است و در پایان نماز به وسیله سلام با آنها تودیع می کند. سلام در انتهای هر نماز است پس از همه قیامها و شهادت ها، پس از انکار همه بتها و طاغوت، پس از همه آگاهی ها، معرفتها و رکوعها و سجده ها، سه سلام بزرگ و سه تحیت و سه درود سترگ را باید آغاز کرد تا با این آغاز، نماز را به پایان رساند.

سلام و رحمت خدا بر تو ای پیام آور توحید و عدالت و سلام بر ما پیروان مکتب تو و بر همه بندگان صالح خدا، همه همفکران و همه همدردان و همزمان ما.

ص: 565

1- مریم/47

2- مریم/48

سلام، سلامتی و صحت است و این سلامتی و صحت گاهی ظاهری و گاهی باطنی است و منظور از سلامت باطنی داشتن قلب سلیم و سالم است البته سلامت و صحت گفتار که بخشی از سلامت ظاهری است ناشی از صحت و سلامت است و خرابی و فساد آن نیز از خرابی و فساد قلب سرچشمه می گیرد.

انسانی که در صدد است به پروردگار عرضه دارد: (أنت السلام)، باید ذات و صفات و افعال خدا را قولاً و فعلاً و قلباً سالم بداند. این تنگی قلب است که اسباب تنگی کار می شود. (فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في انفسهم حرجاً مما قضيتُ ويُسلموا تسليماً) یعنی: (قسم به پروردگارت که هرگز ایمان نمی آورند تا آنگاه که تو را در اختلافات میان خویش حکم قرار دهند و سپس در دل خود از قضاوت و حکم تو احساس ناراحتی و سختی در خویش نموده و در برابر تو تسلیم باشند). (1)

از این رو در امور تشریحی نیز مانند امور تکوینی نباید نسبت به حکم خدا و پیغمبر (صلی الله علیه و آله)، وقتی که با تمایلات نفسانی ما موافق نیست، در قلب خود احساس مخالفت کنیم. خداوند کسانی را که بخواهد مورد رحم قرار دهد در این اولین مقام، آنها را به وسیله اسم سلام از بلاها امان می بخشد. (والسلام علی یوم ولدت) (2) یعنی: (سلام بر من در آن روز که متولد شدم) موطن یا مقام دو مرتبه مرگی است که آخرین منزل دنیا و اولین منزل آخرت می باشد.

در این ورطه و مقام دوم نیز خداوند با اسم سلام بندگان را حفظ می کند: (والسلام علی یوم أموت) (3)

یعنی: (سلام بر من باد در آن روز که می میرم).

موطن سوم، در آن هنگامه ای است که ملکی فریاد می کند: ای استخوان های پوسیده ای موهای متفرق شده جمع شوید. و این موطن همان موطن قیامت کبری و برخاستن از قبر است که از دو موطن قبلی وحشتناکتر است و بنابراین در این موطن همه محتاج این سلام اند که امان خداوندی است، (و یوم

ص: 566

1- نساء/ 65

2- مریم/ 33

3- مریم/ 33

سلام دیگری نیز جانب خداوند وجود دارد که لذت آن قابل توصیف نبوده و سلامی مافوق آن وجود ندارد و به همین جهت است که حضرت زهرا(علیها السلام) فرموده است: (انّ الله هو السّلام و منه السّلام و الیه السّلام) یعنی: (خداوند! تو سلامی و سلام از تو است و بازگشت سلام به سوی تو است).

به همین سبب خداوند به دارالسلام دعوت می کند(2) و چون درهای بهشت گشوده شود، ملائکه بهشتیان سلام می کنند(3) و این سلام سخنی است از پروردگار مهربان.(4)

سوره (یس) قلب قرآن است، به خاطر همین آیه (سلام قولاً من ربّ رحیم) است که پس قلب قرآن و این آیه قلب بس است.

به وسیله این اسم مبارک است که خداوند بنده را امان می دهد و به او می گوید: آسوده باش که بعد از این در سلامت به سر خواهی برد و این جز به عنایت حق میسر نیست.(5)

امنیت از آمن گرفته شده به معنی ایمنی، آرامش قلب، خاطر جمع بودن، آمن، امانه و آمان در اصل همه به یک معنی هستند.

آمن یعنی خاطر جمع، کسی که در او ایمنی است و یا شهری که ایمن است. مانند کلمه آمنا در آیات 97 آل عمران و 126 بقره.

آمنه به معنی امن است، آیه 11 فرقان. امین در لغت به معنی فاعل است و مفعول آن آمن و مأمون هر دو آمده است.

امانت را نیز از آن جهت امانت گویند که شخص امانت گذار از خیانت آن که امانت پیش او است مطمئن و ایمن است.

مؤمن نیز که از اسماء حسنی است به همین معنی است یعنی ایمنی دهنده.

ص: 567

1- مریم/33

2- یونس/25

3- رعد/24

4- یس/58

5- قاموس قرآن، ج 3، ص 296 تا 299 و نشان از بی نشانها ص 451 تا 518

ایمان یعنی تسلیم توأم با اطمینان خاطر. علماء اتفاق دارند بر این که ایمان به معنی تصدیق است، استمرار اعتقاد در قلب و تصدیق همراه با اطمینان خاطر.

قرآن مجید ایمان به معنی اعتقاد را تأیید نمی کند و بهترین معنای آن را همان تسلیم می داند زیرا می بینیم قرآن، آنان را که اعتقاد دارند ولی تسلیم عقیده خویش نیستند کافر می شمارد.

طمئن و اطمینان به معنی سکون و آرامش خاطر است، آرامش خاطر بعد از پریشانی (1)، به واسطه یاد خدا قلوب آرام می شوند (2)، انسان چون خدا را یاد کند و زمام همه امور و دفع شر و جلب نفع را مطلقاً در دست او بداند، به خدا رو می آورد و قلبش آرام می شود. در اثر ذکر دائمی و عبادت خداوند شخص به تمام مقدرات مؤمن شده و در حال سختی و رفاه چون به خدا امیدوار است قلبش مطمئن و آرام می شود. (3)

(وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا...) (4)

و هنگامی که کسی به شما تحیت گوید پاسخ آن را به طور بهتر دهید.

تحیت) در لغت از ماده (حیات) و به معنی دعا برای حیات دیگری کردن است خواه این دعا به صورت سلام علیک، خداوند تو را به سلامت دارد، و یا حياك الله خداوند تو را زنده بدارد، و یا مانند آن باشد ولی معمولاً از این کلمه هر نوع اظهار محبتی را که افراد به وسیله سخن با یکدیگر می کنند شامل می شود که روشنترین مصداق آن همان موضوع سلام کردن است.

امام صادق (علیه السلام) در این مورد می فرماید: (منظور از تحیت در آیه 86 نساء، سلام و هر گونه نیکی کردن است).

به این ترتیب آیه یک حکم کلی درباره پاسخ گویی به هر نوع اظهار محبتی اعم از لفظی و عملی می باشند. قرآن در آیه 61 سوره نور می فرماید: (هنگامی که وارد خانه ای شدید بر خویشتن سلام کنید سلام و تحیتی از نزد خداوند، سلام و تحیتی پر برکت و پاکیزه) در این آیه سلام به عنوان تحیت الهی که

ص: 568

1- مائده / 113

2- رعد / 28

3- فتح / 4 و نحل / 106 و قاموس قرآن، ج 1، ص 125 - 123 و ج 4 ص 240 تا 238

4- نساء / 86

هم مبارک است و هم پاکیزه، معرفی شده است و ضمناً می توان از آن استفاده کرد که معنی (سلام علیکم) در اصل (سلام الله علیکم) است، یعنی درود پروردگار بر تو باد، یا خداوند تو را به سلامت دارد، و در امن و امان باشی به همین جهت سلام کردن یک نوع اعلام دوستی و صلح و ترک مناصمه و جنگی محسوب می شود.

از پاره ای از آیات قرآن نیز استفاده می شود که تحیت اهل بهشت نیز سلام است. (1)

و نیز از آیاتی از قرآن در می یابیم که تحیت به این معنی در اقوام پیشین بوده است چنان که در سوره ذاریات آیه 25 در داستان ابراهیم (علیه السلام) بیان شده است. (2)

بعضی از مفسران نیز آیه 61 سوره نور را اشاره به خانه هایی می دانند که شخص در آن ساکن نیست، انسان به هنگام ورود در آنجا با این عبارت بر خویشان سلام می کند: درود بر ما از سوی پروردگار ما، یا درود بر ما و بر بندگان صالح خدا.

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه سوال کردند در جواب فرمود: منظور سلام کردن انسان بر اهل خانه است، به هنگامی که وارد خانه می شود، آنها طبعاً به او پاسخ می گویند و سلام را به خود او باز می گردانند و این است سلام شما بر خودتان منظور از (تحیه من عبدالله مبارک طیبه) این است که تحیت را به نوعی با خدا ارتباط دهند، یعنی منظور از سلام علیکم این باشد که سلام خدا بر تو باد یا سلامتی تو را از خدا می خواهم، چرا که از نظر یک فرد موحد، هر گونه دعایی بالاخره به خدا باز می گردد و از او تقاضا می شود و طبیعی است دعایی که چنین باشد هم پر برکت و مبارک و هم پاکیزه و طیب است. (3)

## رابطه امنیت و روزی فراوان

«و خداوند [برای آنها که کفران نعمت می کنند] مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزیش به طور وافر از هر مکانی فرار می رسید، اما نعمت خدا را کفران کردند

ص: 569

1- فرقان / 75 و ابراهیم / 23 و یونس / 10

2- تفسیر نمونه، ج 4، ص 44. 42

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 553

و خداوند به خاطر اعمالی که انجام می دادند لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانیده» (1).

در آیه فوق برای این منطقه آباد، خوشبخت و پر برکت، سه ویژگی ذکر شده است که نخستین آنها امنیت، سپس اطمینان به ادامه زندگی در آن و بعد از آن مسأله جلب روزی و مواد غذایی فراوان می باشد که از نظر ترتیب طبیعی به همان شکل که در آیه آمده صورت حلقه های زنجیری علت و معلول دارد، چرا که تا امنیت نباشد کسی اطمینان به ادامه زندگی در محلی پیدا نمی کند و تا این دو نباشد کسی علاقه مند به تولید و سرو سامان دادن به وضع اقتصادی نمی شود. ولی این نعمت های سه گانه مادی هنگامی به تکامل می رسند که نعمت معنوی ایمان و توحید هماهنگی گردند به همین دلیل در آیات بعدی می فرماید: (پیامبری از جنس آنها برای هدایتشان مأموریت پیدا کرد) در آیه فوق هنگامی که خداوند سرنوشت این کفران کنندگان نعمت را بیان می کند می گوید: خداوند لباس گرسنگی و ترس را به آنها چشاند، یعنی از یک سو گرسنگی و ترس تشبیه به لباس شده و از سوی دیگر به جای پوشاندن، چشاندن آمده است. یعنی آن چنان قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که گویی همچون لباس از هر سو آنان را احاطه نموده بود و بدنشان را لمس می کرد و این قحطی و ناامنی آنچنان برای آنها ملموس شد که گویی با زبان خود آن را می چشیدند و این دلیل بر نهایت فقر و فلاکت و فقدان امنیت است که سراسر وجود و زندگی انسان را پر کند. در حقیقت همانگونه که در آغاز، نعمت امنیت و رفاه تمام وجود آنها را پر کرده بود در پایان نیز بر اثر کفران، فقر و ناامنی به جای آن نشست. (2) بنابراین تأمین معیشت و رزق و روزی مردم با امنیت اجتماعی در یک جامعه رابطه مستقیم دارد و بر عکس فقر و ناامنی نیز با هم پیوند و ارتباطی تنگاتنگی و مستقیم دارند. امنیت، نخستین و مهمترین شرط یک زندگی سالم اجتماعی است. اصولاً تا جلو مفسدان و عاملان ناامنی را با قاطعیت و به وسیله نیرومندترین سدها نگیرند، جامعه روی سعادت نخواهد دید و به همین دلیل ابراهیم (علیه السلام) هنگام بنای کعبه نخستین چیزی را که از خدا برای آن سرزمین تقاضا کرد نعمت امنیت بود (رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا)، (3)

این نشان می دهد که نعمت امنیت نخستین شرط برای زندگی انسان و سکونت در یک منطقه و برای

ص: 570

1- نحل/112

2- تفسیر نمونه، ج 11، ص 434 و 433

3- ابراهیم/35

هرگونه عمران و آبادی و پیشرفت و ترقی است. اگر جایی امن نباشد قابل سکونت نیست هر چند تمام نعمت های دنیا در آن جمع باشد و اصولاً شهر و دیار و کشوری که فاقد نعمت امنیت است همه نعمتها را از دست خواهد داد. خداوند دعای ابراهیم (علیه السلام) را درباره امنیت مکه به خاطر اهمیت و ارزش مکه و خانه کعبه از دو سو اجابت کرد: هم امنیت تکوینی به آن داد، زیرا شهری شد که در طول تاریخ حوادث نا امن کننده کمتر به خود دید و هم امنیت تشریحی، یعنی خدا فرمان داد که همه انسانها و حتی حیوانها در این سرزمین در امن و امان باشند.

سخت ترین مجازات ها در فقه اسلامی برای کسانی در نظر گرفته شده است که امنیت جامعه را به خطر می افکنند: (1)

(کیفر آنها که با خدا و پیامبر به جنگ بر می خیزند و در روی زمین دست به فساد می زنند این است که اعدام شوند یا به دار آویخته گردند یا دست راست و پای چپ آنها بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند، این رسوایی آنها در دنیا است و در آخرت مجازات بزرگی دارند). جزای افراد متجاوزی که اسلحه بر روی مسلمانان می کشند و با تهدید به مرگ و حتی کشتن افراد، اموالشان را به غارت می برند و امنیت جامعه را بر هم می زنند بسیار سخت است. و محاربه و جنگ با بندگان خدا به عنوان محاربه با خدا محسوب شده و این تأکید فوق العاده اسلام را درباره حقوق انسان ها و رعایت امنیت آنان ثابت می کند. (2)

دستورهای ششگانه ای که در آیات 11 و 12 سوره حجرات مطرح شده (نهی از سخریه، عیب جویی، القاب زشت، گمان بد، تجسس و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می کند و امنیت را به طور کامل برقرار می کند. تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان میدهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است. اسلام می خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان

ص: 571

1- مانده 33/

2- تفسیر نمونه، ج 4، ص 360 تا 358 و ج 10 ص 366 و ج 12 ص 539



باشند و هر کس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه گیری نمی کند و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست. (1)

(خداوند به کسانی که از شما ایمان آورده اند و اعمال صالح انجام داده اند وعده می دهد که آنها را قطعاً خلیفه روی زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را خلافت روی زمین بخشید و دین و آئینی را که برای آنها پسندیده پا برجا و ریشه دار خواهد ساخت و خوف و ترس آنها را به امنیت و آرامش مبدل می کند، آنچنان که تنها مرا می پرستند و چیزی را برای من شریک نخواهند ساخت و کسانی که بعد از آن کافر شوند فاسقند). (2)

خداوند به گروهی از مسلمانان که دارای این دو صفت هستند (ایمان) و (عمل صالح)، سه نوید داده است:

1. استخلاف و حکومت روی زمین

2. نشر آئین حق به طور اساسی و ریشه دار در همه جا

3. از میان رفتن تمام اسباب خوف و ترس و وحشت و ناامنی.

بنابراین مسأله امنیت و جایگاه و اهمیت آن در بینش قرآن تا آنجا است که خداوند یکی از اهداف تأسیس کعبه را ایجاد شهر و محیط سراسر امنیت معرفی می کند و همچنین یکی از غایات حکومت جهانی و توحیدی حضرت مهدی (عج) را تحقق امنیت کلی و جهانی می داند و به وضوح وعده می دهد که با تحقق این حکومت هر گونه خوف و ترس و ناامنی رخت بر میندند. (3)

آیه 16 سوره مائده: (يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند به راههای سلامت هدایت می کند و از تاریکیها به سوی روشنایی می برد و آنها را به راه راست رهبری می نماید. قرآن به کسانی که در راه تحصیل رضای خدا گام بر می دارند نوید می دهد که در پرتو قرآن سه نعمت

ص: 572

---

1- تفسیر نمونه، ج 22، ص 186

2- نور 55/

3- تفسیر نمونه، ج 14، ص 526 تا 530

بزرگی به آنها داده می شود نخست هدایت به جاده های سلامت، سلامت فرد، سلامت اجتماع، سلامت روح و جان، سلامت خانواده و سلامت اخلاق می باشد. دیگر خارج ساختن از ظلمتهای کفر و بردن به سوی نورایمان. (1)

(وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَن عَمِلَ مِنكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِن بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ): (2)

(هرگاه کسانی که به آیات ما ایمان دارند نزد تو آیند به آنها بگو: سلام بر شما، پروردگارتان رحمت را بر خود فرض کرده، هر کس از شما کاربدی از روی نادانی کند سپس توبه و اصلاح نماید او آمرزنده مهربان است).

سلام در آیه فوق ممکن است از ناحیه خدا و به وسیله پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده باشد و یا مستقیماً از ناحیه خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) و در هر حال دلیل بر پذیرا شدن و استقبال کردن و تفاهم و دوستی با آنهاست. (3)

(لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَهُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ): (4)

(برای آنها خانه امن و امان نزد پروردگارشان خواهد بود و او ولی و یاریاور آنها است به خاطر اعمال (نیکی) که انجام میدادند).

دارالسلام یعنی خانه امن و امان، محلی که نه در آن جنگ است نه خونریزی، نه نزاع است و نه دعوا. نه خشونت است و نه رقابت های کشنده و طاقت فرسا، نه تصادم منافع است و نه دروغ و افترا و تهمت و حسد و کینه و نه غم و اندوه، که از هر نظر قرین آرامش و امنیت است. (5)

(وَيَبِينَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيْمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ): (6) (و در میان آن دو [بهشتیان و دوزخیان] حجابی قرار دارد و بر اعراف مردانی

ص: 573

1- تفسیر نمونه، ج 4، ص 323

2- انعام/ 54

3- تفسیر نمونه، ج 5، ص 259

4- انعام/ 127

5- تفسیر نمونه، ج 5، ص 438

6- اعراف/ 46

هستند که هر یک از آن دورا از سیمایشان می شناسند و به بهشتیان صدا می زند که درود و سلام بر شما باد، اما داخل بهشت نمی شوند در حالی که امید آن را دارند).

(وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) (1): (و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می نماید).

(قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَى أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ). (2) (گفته شد: ای نوح! با سلام و برکت از ناحیه ما بر تو و بر تمام امت هایی که با تواند، فرود آی).

(وَلَقَدْ جَاءتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيذٍ) (3): (فرستادگان ما با بشارت نزد ابراهیم آمدند گفتند: سلام او نیز گفت سلام و طولی نکشید که گوساله بریانی آورد).

(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ) (4): (سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتان عاقبت، اینسرای خوب نصیبتان شد).

آن صبرها و استقامتها باعث شد که این سلام بر شما فرستاده شود و این سلامتی در نهایت امنیت و آرامش به وجود آید و این چه پایان و عاقبت خوبی است.

(أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ آمِنِينَ): (5) (فرشتگان الهی به پرهیزگاران می گویند داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت).

بر خلاف آنچه بعضی تصور می کنند، قرآن در همه جا مردم را به نعمتهای مادی بهشت بشارت نداده، بلکه از نعمت های معنوی نیز مکرر سخن به میان آورده است که آیه فوق نیز نمونه روشنی از آن است، به طوری که نخستین خوش آمد و بشارتی را که فرشتگان به بهشتیان در هنگام ورود به این کانون بزرگ نعمت می گویند بشارت سلامت و امنیت است. سلامت و امنیت که سرآغاز نعمت های بهشتی قرار داده شده پایه هر نعمت دیگری است که بدون این دو هیچ نعمتی قابل بهره گیری نیست.

ص: 574

1- یونس/25

2- هود/48

3- هود/69

4- رعد/24

5- حجر/46

حتی در این دنیا نیز سر آغاز همه نعمتها، نعمت سلامت و امنیت می باشد. (1)

(الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (2): همان ها که فرشتگان روحشان را می گیرند در حالی که پاک و پاکیزه اند به آنها می گویند سلام بر شما باد. وارد بهشت شوید به خاطر اعمالی که انجام میدادید) سلامی که نشان امنیت و آرامش کامل است.

(وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا) (3): (و سلام بر او حضرت یحیی (علیه السلام) آن روز که تولدیافت. و آن روز که می میرد، و آن روز که زنده و برانگیخته می شود)

با توجه به آیه در تاریخ زندگی انسان و انتقال او از عالمی به عالم دیگر سه روز سخت وجود دارد، روز گام نهادن به این روست مرگ و انتقال به جهان برزخ و روز برانگیخته شدن در جهان دیگر و از آن جا که این سه روز انتقالی طبیعتا با بحران هایی روبه رو است خداوند سلامت و سلام و عافیت خود را شامل حال بندگان خاصش قرار می دهد و آنها را در این سه مرحله طوفانی در کنف حمایت خویش می گیرد. (4)

(وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا) (5): (و سلام خدا بر من (حضرت مسیح (علیه السلام) آن روز که متولد شدم و آن روز که می میرم و آن روز که زنده بر انگیزته می شوم) این دعایی است که حضرت مسیح (علیه السلام) به خود می کند و تقاضایی که در آغاز عمرش از خدا دارد این است که خدایا این سه روز را بر من سلامت دار و به من در این سه مرحله حساس امنیت مرحمت فرما. (6)

(قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا) (7): (ابراهیم (علیه السلام)) گفت سلام بر تو [پدر ابراهیم (علیه السلام)]،

من به زودی برایت از پروردگرم تقاضای عفو می کنم چرا که او نسبت به من مهربان است). (لَا يَسْتَمْعُونَ فِيهَا لِغَوًّا إِلَّا سَلَامًا وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) (8): (آنها اهل بهشت هرگز در آن جا

ص: 575

1- تفسیر نمونه، ج 11، ص 94

2- نحل/32

3- مریم/15

4- تفسیر نمونه، ج 13، ص 26

5- مریم/33

6- تفسیر نمونه، ج 13، ص 55

7- مریم/47

8- مریم/62

[بهشت] گفتار لغو و بیهوده‌های نمی شنوند و جز سلام در آنجا سخنی نیست و هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است).

سلام به معنی وسیع کلمه که دلالت بر سلامت روح و فکر و زبان و رفتار و کردار بهشتیان دارد. سلامتی که آن محیط را، بهشتی کرده و هر گونه اذیت و ایذاء از آن برچیده شده است. سلامی که نشانه یک محیط امن و امان، یک محیط مملو از صفا و صمیمیت و پاکی و تقوا و صلح و آرامش است. در آیات دیگر قرآن نیز همین حقیقت با تعبیرات مختلفی آمده است. در آیه 73 سوره زمر می خوانیم: ( وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ): (خازنان بهشت به هنگام ورود به آن ها می گویند: سلام بر شما همیشه خوش و خوشحال باشید، پاک و پاکیزه باشید، بفرمائید وارد بهشت شوید و جاودانه بمانید).

در آیه 34 سوره ق می خوانیم: (ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ): (با سلام و سلامت وارد آن شوید امروز، روز خلود و جاودانی است) سلامت از هر گونه بدی و ناراحتی و آفت و بلا و کیفر و عذاب، سلامت کامل از نظر جسم و جان. (1)

(و السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى) (2): (و سلام و درود بر آن کس باد که از هدایت پیروی می کند) خداوند این آیه را به عنوان تشویق مؤمنان بیان می کند. (3)

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) (4): (گفتیم: ای آتش سرد و سالم بر ابراهیم باش). به گفته بعضی از مفسران اگر تعبیر به (سلاماً) نبود آتش آنچنان سرد می شد که جان ابراهیم (علیه السلام) از سرما به خطر می افتاد. حتی بعضی گفته اند آن روز که ابراهیم (علیه السلام) در آتش بود: (آرامترین و بهترین و راحت ترین روزهای عمرش محسوب می شد و این خود بیانگر این است که سلام هم بعد ظاهری دارد و هم بعد باطنی و روانی، در بعد ظاهری سلامت بخشی از آفات مختلف است و در بعد باطنی آرامش بخش،

ص: 576

1- تفسیر نمونه، ج 13، ص 106

2- طه / 47

3- تفسیر نمونه، ج 13، ص 211

4- انبیاء / 69

(وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) (2): (و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند و [بایی اعتنایی و بزرگواری می گذرند])، سلامی که نشانه بی اعتنایی توأم با بزرگواری است نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی رویه آنها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است. (3)

(أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا) (4): (آنها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی شان به آنان پاداش داده می شود و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند. بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می گویند و فرشتگان به آنها و از همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می گوید. (5)

(قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصَّ طَفَى اللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ) (6): (بگو حمد مخصوص خداست و سلام و درود بر بندگان برگزیده اش، آیا خداوند بهتر است یا بت هایی را که شریک او قرار می دهند؟) (وَ إِذَا سَأَعُوا اللَّغْوَ عَرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ) (7): (هرگاه سخن لغو و بیهودهای بشنوند از آن روی می گردانند و می گویند اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما (سلام وداع) ما طالب جاهلان نیستیم) سلامی که به افراد جاهل داده می شود سلام تحیت نیست بلکه سلام وداع است. (8)

(تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا) (9): (تحیت آنان در روزی که او

ص: 577

1- تفسیر نمونه، ج 13، ص 446

2- فرقان / 63

3- تفسیر نمونه، ج 15، ص 149

4- فرقان / 75

5- تفسیر نمونه، ج 15، ص 170

6- نمل / 59

7- قصص / 55

8- تفسیر نمونه، ج 16، ص 111

9- احزاب / 44

[خداوند] را دیدار می کنند سلام است و برای آنها پاداش پر ارزشی فراهم ساخته است). تحیت فرشتگان الهی به مؤمنان در روز قیامت، روزی که او را دیدار می کنند سلام است. سلامی که نشانه سلامت از عذاب و از هر گونه درد و رنج و ناراحتی است، سلامی توأم با آرامش و اطمینان. (1)

(سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ) (2): (برای آنها اهل بهشت) سلام و درود الهی است، این سخنی است از ناحیه پروردگار مهربان)

این ندای روح افزا و نشاط بخش و مملو از مهر و محبت خداوند چنان روح انسان را در خود غرق می کند و به او لذت و شادی و معنویت می بخشد که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری شنیدن ندای محبوب، ندایی آمیخته با محبت و آکنده از لطف، سرتاپای بهشتیان را غرق سرور می کند که یک لحظه آن بر تمام دنیا و آنچه در آن است برتری دارد.

در روایتی از پیامبر گرامی اسلامی (صلی الله علیه و آله) آمده است: «در همان حال که بهشتیان غرق در نعمتهای بهشتی هستند نوری بر بالای سر آنها آشکار می شود، نور لطف خداست که بر آنها پرتو افکنده، ندایی برمی خیزد که سلام بر شما ای بهشتیان و این همان است که در قرآن آمده: سلام قولاً من رب رحیم، اینجاست که نظر لطف خداوند آنها را مجذوب می کند که از همه چیز جز او غافل می شوند و همه نعمت های بهشتی را در آن حال به دست فراموشی می سپارند و این جاست که فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند و می گویند درود بر شما». (3)

(سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ) (4): (سلام باد بر نوح در میان جهانیان) و این افتخاری بس بزرگ است برای نوح (علیه السلام) که خداوند بر او سلام می فرستند، سلامی که در میان جهان و جهانیان باقی می ماند. (5)

(سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ) (6): (سلام بر ابراهیم باد).

ص: 578

---

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 354. 355

2- یس / 58

3- تفسیر نمونه، ج 18، ص 418. 419

4- صافات / 79

5- تفسیر نمونه، ج 19، ص

6- صافات / 109

(سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ) (1): (سلام بر موسی و هارون).

این سلامی است از ناحیه پروردگار بزرگ و مهربان، سلامی که رمز سلامت در دین و ایمان، در اعتقاد و مکتب و در خط و مذهب است. سلامی که بیانگر نجات و امنیت از مجازات و عذاب این جهان و آن جهان است. (2)

(سَلَامٌ عَلَىٰ آلِ يَاسِينَ) (3): (سلام بر آل یاسین).

در مورد ( آل یاسین) چند نظریه وجود دارد: 1. آل یاسین لغتی است در الیاس و هر دو یکی اند مثل جبریل و جبرئیل. 2. الیاسین جمع الیاس است، مراد، الیاس و قوم او است.

3. این کلمه آل یاسین است و یاسین نام حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) است، آل یاسین یعنی آل محمد (صلی الله علیه و آله). در تفسیر برهان 12 روایت نقل شده است که آل یاسین عبارتند از آل محمد (صلی الله علیه و آله). دو تای آن روایات از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و دو تا از امام صادق (علیه السلام) و یکی از امام رضا (علیه السلام) است و بقیه از ابن عباس و ابی مالک و ابو عبد الرحمن می باشد.

ابن حجر در ضمن آیات نازله در شأن اهل بیت (علیه السلام) آیه (سلام علی آل یاسین) را سومین آیه شمرده و به نقل از ابن عباس گفته: مراد از آیه، سلام علی آل محمد است. (4)

در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: (یس نام رسول خداست و دلیل آن این است که بعد از آن (5) می فرماید تواز مرسلین و بر صراط مستقیم هستی) (6)

نکته جالب این است که آیه مورد بحث تنها آیه ای است که در آن خداوند متعال در قرآن مجید به یک خاندان (سلام) نموده است.

(وَسَلَامٌ عَلَىٰ الْمُرْسَلِينَ) (7): (و سلام بر رسولان).

ص: 579

1- صافات/120

2- تفسیر نمونه، ج 19، ص 136

3- صافات/130

4- قاموس قرآن، ج 1، ص 107

5- . یس /1

6- تفسیر نمونه، ج 18، ص 315

7- صافات/181



سلامی که نشانه سلامت و عافیت از هرگونه عذاب و کیفر روز قیامت است، سلامی که امان در برابر شکست ها و دلیل بر پیروزی بر دشمنان است.

خداوند در آیات سوره صافات بر بسیاری از پیامبران جداگانه سلام فرستاده است. (1)

(فَاَصْبَحَ فَجَحَّ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ) (2): (اکنون که چنین است برای پیامبر از آن ها رویگردان و بگو سلام بر شما، اما به زودی خواهند دانست).

نه سلامی به عنوان دوستی و تحیت، بلکه به عنوان جدایی و بیگانگی. این سلام در حقیقت شبیه سلامی است که در آیه 63 سوره فرقان آمده است. (3)

(إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ) (4): (در آن زمان که بر او (ابراهیم (علیه السلام) وارد شدند و گفتند: سلام بر تو! او گفت سلام بر شما مهمان های ابراهیم (علیه السلام) که جمعیتی ناشناخته اید).

(لَا يَسَّ مَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْتِيَمًا - إِلَّا قِيْلًا سَلَامًا سَلَامًا) (5): (در آن باغ های بهشت نه لغو و بیهوده ای می شنوند نه سخنان گناه آلود - تنها چیزی که می شنوند سلام است و سلام).

بهشتیان جز سلام چیزی نمی شنوند، سلام و درود خداوند و ملائکه مقربین او، و سلام و درود خودشان به یکدیگر. محیط آنها آکنده از سلام و سلامت است و همین معنی بر تمام وجود آنها حکومت می کند، هر چه می گویند بر همین محور دور میزند و نتیجه تمام گفتگوها و بحث های آنها به سلام و صلح و امنیت و صفا منتهی می شود. اصولاً بهشت (دارالسلام) و خانه امن و امان خداوند است.

(6)

(فَسَلَامٌ لَّكَ مِنَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ) (7): (به او گفته می شود: سلام بر تو از سوی دوستانت که از اصحاب الیمین هستند).

ص: 580

1- تفسیر نمونه، ج 19، ص 196

2- زخرف/89

3- تفسیر نمونه، ج 21، ص 138

4- ذاریات/25

5- واقعه /25 و 26

6- انعام /127 و تفسیر نمونه، ج 23، ص 217.216

7- واقعه/91

فرشتگان قبض روح در آستانه انتقال مؤمن از دنیا، سلام یارانش و دوستانش را به او می‌رسانند. احتمال دیگری در تفسیر آیه فوق نیز وجود دارد و آن این که سلام از ناحیه فرشتگان باشد که به او می‌گویند: سلام بر تو ای کسی که از اصحاب الیمین هستی، به هر حال تعبیر سلام تعبیر پر معنایی است، خواه از سوی فرشتگان باشد یا از سوی اصحاب الیمین، سلامی است که نشانه روح و ریحان و هر گونه سلامت و آرامش و نعمت است. (1)

در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) میخوانیم که در ذیل آیه فوق می‌فرمود: (اصحاب الیمین شیعیان ما و دوستان ما هستند).

(هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ) (2): (او خدایی است که معبودی جز او نیست، حاکم و مالک اصلی او است، از هر عیب منزّه است، به کسی ستم نمی‌کند، به مؤمنان سلام و امنیت می‌بخشد، و مراقب همه چیز است، او قدرتمندی است شکست‌ناپذیر که با اراده نافذ خود هر امری را اصلاح می‌کند، او شایسته بزرگی است. خداوند منزّه است از آنچه شریک برای او قرار می‌دهند).

یکی از صفاتی که برای خداوند در آیه فوق بیان شده است (سلام) می‌باشد: هیچگونه ظلم و ستم بر کسی روا نمی‌دارد و همه از ناحیه او در سلامتند.

بعضی از مفسران (سلام) را در این جا به معنی سلامت از هر گونه عیب و نقص و آفت معنی کرده‌اند ولی با توجه به این که این معنی در کلمه (قدوس) - قدوس یعنی از هر عیب و نقص پاک و مبرا - مندرج است و به علاوه (سلام) در قرآن مجید معمولاً به مسأله سلامت بخشیدن به دیگران آمده و اصولاً - کلمه سلام که به هنگام ملاقات به دیگران گفته می‌شود و به معنی اظهار دوستی و بیان روابط سالم با طرف مقابل است، بیانی که در مورد سلام در ابتدا آورده شده است مناسب تر به نظر می‌رسد. (3)

ص: 581

1- تفسیر نمونه، ج 23، ص 284 283

2- حشر/23

3- تفسیر نمونه، ج 23، ص 552

(سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ) (1): (شبی است مملو از سلامت تا طلوع صبح) در شب قدر هم قرآن نازل شده، هم عبادت و احیاء آن معادل هزار ماه است، هم خیرات و برکات الهی در این شب نازل می شود، هم رحمت خاص خداوند شامل حال بندگان می گردد و هم فرشتگان و روح در آن شب نازل می گردند. بنابراین شبی است سرتاسر سلامت، از آغاز تا پایان، حتی طبق بعضی از روایات در آن شب شیطان در زنجیر است و از این نظر نیز شبی است سالم و توأم با سلامت، بنابراین اطلاق سلام که به معنی سلامت است بر آن شب در حقیقت نوعی از تأکید است مانند این که می گوئیم فلان کس عین عدالت است. بعضی نیز گفته اند که اطلاق سلام بر آن شب به خاطر این است که فرشتگان پیوسته به یکدیگر یا به مؤمنان سلام می کنند یا به حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) و جانشین معصومش می رسند و سلام عرضه می دارند. به هر حال شب قدر، شبی است سراسر نور و رحمت و خیر و برکت و سلامت و سعادت و بی نظیر از هر جهت.

در داستان ابراهیم (علیه السلام) آمده است که چند نفر از فرشتگان الهی نزد او آمدند و بشارت تولد فرزند برای او آوردند و براو سلام کردند. (2) می گویند لذتی که ابراهیم (علیه السلام) از سلام این فرشتگان برد با تمام دنیا برابری نداشت، اکنون باید فکر کرد که وقتی گروه گروه فرشتگان در شب قدر نازل میشوند و بر مؤمنان سلام می کنند چه لذت و لطف و برکتی دارد.

وقتی ابراهیم (علیه السلام) را در آتش نمرودی افکندند فرشتگان آمدند و بر او سلام کردند و آتش بر او گلستان شد. آیا آتش دوزخ به برکت سلام فرشتگان بر مؤمنان در شب قدر، برد و سلام نمی شود؟

و این نشانه عظمت امت محمد (صلی الله علیه و آله) است که در آنجا بر خلیل (علیه السلام) نازل می شوند و در این جا بر این امت اسلام. (3)

(إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ) (4): (به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم با قلب سلیم به پیشگاه پروردگارش آمد)

ص: 582

1- قدر / 5

2- هود / 69

3- تفسیر نمونه، ج 26، ص 187. 185

4- صافات / 84

همان گونه که قبلا بیان شد، مفسران برای قلب تفسیرهای متعددی بیان کرده اند که هر کدام به یکی از ابعاد این مسأله اشاره می کند: قلبی که پاک از شرک باشد. قلبی که خالص از معاصی و کینه و نفاق بوده باشد.

قلبی که از عشق دنیا تهی باشد که خب دنیا سرچشمه همه خطاهاست. و بالاخره قلبی که جز خدا در آن نباشد.

سلیم از ماده سلامت است و هنگامی که سلامت به طور مطلق مطرح می شود، سلامتی از هر گونه بیماری اخلاقی و اعتقادی را شامل می شود.

قرآن مجید درباره منافقان می گوید: «در دل های آنها یک نوع بیماری است و خداوند نیز بر این بیماری می افزاید». (1)

جالبترین تفسیر را برای قلب سلیم امام صادق (علیه السلام) بیان فرموده: (القلب السليم الذي يلقى ربه و ليس فيه احد سواه!) یعنی: (قلب سلیم قلبی است که خدا را ملاقات کند در حالی که هیچ کس جز او در آن نباشد).

و نیز در روایت دیگری از همان امام (علیه السلام) آمده است که فرمود: (صاحب النية الصادقة صاحب القلب السليم، لان سلامة القلب من هواجس المذكورات تخلص النية لله في الأمور كلها) یعنی: (کسی که نیت صادقی دارد صاحب قلب سلیم است چرا که سلامت قلب از شرک و شک، نیت را در همه چیز خالص می کند).

درباره اهمیت قلب سلیم همین بس که قرآن مجید آن را تنها سرمایه نجات روز قیامت شمرده، چنان که در سوره شعرا آیه 88 و 89 از زبان همین پیامبر بزرگ، ابراهیم (علیه السلام) می خوانیم: (يوم لا- ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم): (روزی که اموال و فرزندان سودی به حال انسان نمی بخشند، تنها آن کس سود برد که در پیشگاه خداوند حضور یابد). بدیهی است منظور از قلب در این گونه موارد روح و جان آدمی است.

ص: 583

در روایات اسلامی پیرامون قلب و سلامت آن و آفاتی که بر آن وارد می شود و راه مبارزه با این آفات مطالب فراوانی آمده است که از مجموع آن ها این منطق اسلامی کاملاً آشکار است که اسلام قبل از هر چیز به زیربنای فکری و عقیدتی و اخلاقی اهمیت می دهد، چرا که تمامی برنامه های عملی انسان بازتابی از آن است. همان گونه که سلامت قلب ظاهری، عامل سلامت جسم و بیماری آن سبب بیماری همه اعضای بدن است، سلامت و فساد برنامه های زندگی انسان نیز جلوه و بازتابی است از سلامت و فساد عقیده و اخلاق.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: (قلب ها چهار گونه است: قلبی که در آن نفاق و ایمان است. و قلبی که وارونه است. و قلبی که مهر بر آن خورده، هیچ حقی بر آن وارد نمی شود. و قلبی که نورانی است و خالی). از غیر خدا.

سپس افزود: قلب نورانی قلب مؤمن است، هرگاه خدا نعمتی به او بخشد شکر می گوید و هرگاه مصیبتی به او رسد صبر و شکیبایی می کند، اما قلب وارونه قلب مشرکان است همان گونه که خداوند فرمود: «افمن یمشی مکباً علی وجهه اهدی امن یمشی سویاً علی صراط مستقیم»: آیا کسی که به صورت بر زمین راه می رود هدایت یافته تر است یا کسی که راست قامت بر صراط مستقیم گام بر می دارد؟!

اما قلبی که در آن ایمان و نفاق است قلب کسانی است که در برابر حق و باطل بی تفاوتند، اگر در محیط حق قرار گیرند تابع حق میشوند و اگر در محیط باطل باشند گرایش به باطل پیدا می کنند و اما قلب مهر خورده قلب منافقان است. (1)

### فصیح ترین و بلیغ ترین آیه قرآن کریم

اعجاز، عملی است ویژه و خارق العاده همراه با دعوی نبوت که دیگران از انجام مثل آن عاجز و ناتوان هستند، بنابراین معجزه عملی شکست ناپذیر و پیوسته غالب است و هرگز مغلوب واقع نمی شود.

ص: 584

البته اعجاز به اذن خدا صورت می گیرد بنابراین پیامبران در آوردن معجزه مستقل نیستند. (1) هر چند بی شک معجزه حقیقاً فعل انبیاء است (2) اما تابع لطف و عنایت ویژه و اذن الهی است که عمل انبیاء مظهر آن لطف و آن عنایت ویژه می باشد به گونه ای که اعجاز هر پیامبری سند نبوت آن پیامبر می باشد.

پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) دارای معجزات فراوانی بوده است که قطعاً مهمترین آنها قرآن است که معجزه خاتمیت می باشد.

قرآن از جهات متعددی معجزه است که مهمترین آنها (تحدی) یعنی مبارزه طلبی و دعوت منکران و معاندان و مخالفان به آوردن مثل قرآن می باشد و این تحدی پیوسته جاری است پس قرآن معجزه ای همیشگی می باشد.

تحدی گاهی به مجموعه قرآن صورت گرفته است (3) گاه به ده سوره از سوره های قرآن تحدی شده است (4) و گاهی نیز به یک سوره از قرآن اعلان تحدی شده است (5). و گاه نیز به یک سخن مانند قرآن تحدی شده است (6).

جالب این که تحدی قرآن همه مردم در همه سطوح علمی و فکری و معرفتی را در همه اعصار شامل میشود. جهات و ابعاد و موارد تحدی قرآن متعدد و گوناگون می باشد، از جمله: تحدی قرآن در لفظ و معنا، در ظاهر و محتوا، در فصاحت و بلاغت و در معارف و علوم، در هماهنگی و عدم تناقض و تعارض، در اخبار غیبی و آینده نگری، تأیید انبیاء و کتب آسمانی پیشین و در آورنده آن که رسولی می و مکتب نرفته و درس ناخوانده و خط نانوخته است می باشد. (7)

پس اعجاز قرآن به این معنی است که این کتاب سخن بشری نیست، بلکه وحی الهی است، این کتاب مکتوب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیست، تألیف و تقریر آن حضرت نیست، بلکه کلام خدا و سخن غیبی و

ص: 585

1- غافر/78

2- مائده/110

3- اسراء/88

4- هود/13

5- بقره/24. 23 و یونس/38

6- طور/34

7- جمعه/2 و عنکبوت/48

الهی می باشد و پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز فقط به اراده و خواست و اذن الهی این کتاب را بر بشر تلاوت کرده است و این کتاب نازل شده از سوی رب مطلق به قلب پاک و مطهر عبد مطلق می باشد. (1)

و لذا هرگز تا ابد احدی نخواهد توانست با این کتاب مبارزه و مقابله کند اگر چه جن و انس به او کمک نمایند. (2) بنابراین معجزه بودن و تحدی این کتاب الهی گلی، دائمی و پیوسته می باشد. حتییک آیه از قرآن نیز می تواند اعجاز این کتاب الهی را ثابت کند. (3)

(وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَيَا سَّمَاءُ اقْلَعِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (4)

و به زمین خطاب شد که فوراً آب را فرو بر و به آسمان امر شد که باران را قطع کن و آب (به یک لحظه خشک شد و حکم (قهرالهی) انجام یافت و نه تنها کشتی بر کوه جودی قرار گرفت و فرمان هلاک ستمکاران در رسید.

بی شک همه آیات قرآن در حد اعجاز ادبی و لفظی، بلکه معیار فصاحت و بلاغت و قطعاً معجزه فصاحت و بلاغت اند و هر چند ابعاد اعجاز قرآن را تا بیست نوع شمرده اند که یک نوع آن اعجاز در بعد فصاحت و بلاغت است.

به اقرار و اعتراف دانشمندان زبان عرب و رجال علم بلاغت و علمای علم بیان این آیه (5) فصیح ترین و بلیغ ترین آیات قرآن محسوب می شود:

1. این آیه کریمه از جهت صنایع لفظی و معنوی مورد توجه علمای بدیع قرار گرفته است و به عنوان شاهد برای صنعت ابداع به کار می رود و نیز شاهد مثالی است برای اظهاریک دست نبودن آیات قرآنی و بر این اساس بیت زیر را سروده اند.

در کلام ایزد بی چون که وحی مُنزل است \*\*\* کی بود تَبَّتْ یدا مانند ارض ابلعی

ص: 586

1- یونس/ 15 و 16 و بقره/ 24 و 23

2- اسراء/ 88

3- طور/ 34

4- هود/ 44

5- هود/ 44

2. بدیع سخنی است نو، بی نظیر، خوب، اختراعی، ظریف، دارای بلاغت، اختراعی که اعجاب آور باشد و مایه شگفتی و جلب توجه اذهان گردد.

3. صفت ابداع در لغت به معنی نوآوری و نوآوران و در اصطلاح یعنی جمع کردن چند صنعت بدیعی با یکدیگر است.

حتی در صدر اسلام که گروهی از کفار قریش به معارضه و مبارزه با قرآن اقدام کردند چون به آیه فوق رسیدند به عجز خود از معارضه با قرآن اعتراف کردند و اقرار نمودند که این سخن هیچ شباهتی به کلام بشری ندارد. (1)

تعبیری که در آیه فوق آمده است در نهایت رسایی، دل نشینی، ایجاز و کوتاهی، زیبایی و شگفتی است که عقل ها و اندیشه ها را مبهور می سازد و گویا صحنه ای را در مقابل چشمان انسان به نمایش می گذارد.

این آیه در داستان سرایی بلاغتی عجیب دارد:

گویی آسمان دارد می بارد، سرچشمه های زمین جوشیدن گرفته، زمین به زیر آب فرو رفته و کشتی در تلاطم طوفان و امواج آب در یک عبارت در حرکت است و امر و فرمان نیز صادر شده و به انجام رسیده و کشتی به ساحل نجات رسیده و قوم ظالم نوح در حال هلاکت است، به راستی در یک آیه همه شگفتی و شکوه بلاغت.

به همین جهت است که علمای بلاغت و معانی در دریای بیکران همینیک آیه غورها کرده اند و گوهرها به دست آورده اند اما پس از آن اعتراف کرده اند که آنچه بدست آورده اند همچون کفی است از دریای بیکران و همچون ریگی است از بیابان.

### مفردات اساسی آیه

ابلعی (بلع) = بلعیدن، چیزی را در حلق فرو بردن او به زمین دستور داده شد، ای زمین آبت را در کام خود فرو بر

ص: 587



اقلعی (اقلاع) = امساک، چیزی را از اساس ترک کردن او به آسمان دستور داده شد، آسمان دست نگهدار.

غیض = جذب شدن، مکیدن [و آب فرو نشست]

غاضت الارض الماء یعنی زمین آب را کم کرد.

قضی الأمر = امر محقق شد، و عده انجام پذیرفت [و کار پایان یافت]

[و کشتی بر دامنه کوه جودی پهلو گرفت و در این هنگام گفته شد، دور باد قوم ستمگر].

آغاز آیه ندایی است که از ساحت قدس و کبریا و عظمت الهی صادر گردیده اما فاعل (قیل) در آغاز و پایان این آیه تصریح نشده و ترک گردیده و این به سبب تعظیم گویند یعنی خدای علیّ عظیم است.

این آیه دلالت دارد بر این که به امر و فرمان الهی زمین و آسمان با هم آب رابه خروش آوردند و این امر تکوینی بوده و به محض صدور، تحقق یافته زیرا امر تکوینی و قضاء الهی و حکم ربوبی عین وجود خارجی است یعنی بلافاصله هر چه آب از سرچشمه ها جوشیده و روی زمین رافرا گرفته بود در کام زمین فرورفت و آسمان نیز از بارش باز ایستاد. پس (قیل) مشتمل بر حکم و فرمان تکوینی خدا بر همه آن امور مذکور است. مشتمل بر کلمه مقدسه (کُن) است. مشتمل بر اراده ایجادیه حق است که همه اینها در کلام محذوف هستند و به دلالت فهمیده می شوند.

در (یا سماء اقلعی) نیز محذوفی هست مثلاً- (مائک، مُطْرَک) و نیز تمام امر و فرمان و دلالت‌های موجود در (قیل)، در این جا نیز صادق است و اصولاً امرهای موجود در این آیه همه از یک سنخ هستند یعنی همه امر تکوینی هستند: امر به زمین در بلعیدن آب، امر به آسمان در امساک از بارش، و امر به دوری قوم ستمگر که دلالت بر غرق و هلاکت آنان دارد همه، امر تکوینی هستند که در نتیجه تخلف از امر تشریحی خدا حاصل گردید یعنی آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام دادند و از حضرت نوح (علیه السلام) اطاعت کردند و به کشتی در آمدند به ساحل نجات رسیدند و اما آنان که کفر ورزیدند و مخالفت کردند به ورطه غرق و هلاک افتادند. در این جریان مسأله انطباق تشریح بر تکوین کاملاً ادراک می گردد. این آیه شریفه در عین کوتاهی هم سرانجام یک ماجرای عبرت آموز را بیان می کند، هم سرانجام اهل حق را

ص: 588

و هم نهایت و عاقبت اهل باطل را. لذا در روایات شیعه (کشتی نجات) مفهومی رهایی بخش و نجات بخش برای همه پیروان راستین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دارد و اما (مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ) اهل بیت، کشتی نجات امت اسلامی هستند که هر کس به آن کشتی پناه برد حتما به ساحل نجات و فلاح و رستگاری می رسد و هر کس از آن بگریزد هیچ پناهگاهی نخواهد یافت و عاقبت فرزند ناخلف نوح (علیه السلام) و همفکرانش را پیدا می کند.

علتش نیز روشن است زیرا تنها کشتی نوح است که خدای تعالی فرمان سوار شدن به آن را صادر کرده آن هم با (بسم الله)، یعنی این کشتی حرکت دادن و لنگر انداختنش به نام خداست، همان پروردگاری که آمرزنده و مهربان است. (1) کشتی اهل بیت (علیه السلام) نیز چنین است، به فرمان خدا، تحت فرمان خدا و به نام خدا حرکت می کند و لنگر می اندازد. پس اهل این کشتی و سواران این کشتی در چتر ربوبیت غفور و رحیم هستند.

آیه مورد بحث (2) دارای 6 جمله، 17 کلمه غیر مکرر و 19 قسم (نوع) از فنون بدیعی و بلاغی است. 1. میان دو کلمه (ابلعی) و (اقلعی) مناسبت تامه است یعنی سخن از اموری است که با یکدیگر تناسب معنایی دارد.

2. میان دو کلمه (أرض) و (سما) مطابقت لفظی است زیرا این دو کلمه ضد یکدیگرند.

3. در کاربرد دو کلمه (ابلعی) برای ارض) و (اقلعی) برای (سما) نوعی استعاره تخلیه وجود دارد زیرا ارض و سما را به موجودی تشبیه کرده اما مشبه به را در لفظ نیاورده، ولی از لوازم مشبه به، چیزی را ذکر کرده است.

4. در خطاب (یا سما) مجاز به کار رفته است یعنی لفظ سما در غیر معنی اصلی خود، به سبب مناسبت علاقه به کار رفته است، که حقیقت آن (یا مطر السماء) می باشد.

5 در بیان دو کلمه (و غیض الماء) صنعت اشاره به کار رفته است یعنی لفظ اندکی برای دلالت بر معانی فراوانی به کار رفته است به طوری که لفظ اندک با دلالت تضمن یا دلالت التزام بر آن معانی کثیر

ص: 589

1- هود/41

2- هود /44

دلالت می کند بر خلافت صنعت ایجاز که دلالتش بر معنا دلالت مطابقه است.

عبارت (و غیض الماء) بر معانی فراوانی دلالت دارد از جمله خشک شدن زمین، فرو نشستن آب، قطع شدن باران آسمان، کاسته شدن آب زمین، قطع آب از جوشش زمین و بارش آسمان و فرو رفتن آب چشمه های زمین و خشک شدن تدریجی زمین.

6 در جمله (وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودَى) صنعت ارداد به کار رفته یعنی مفهوم مورد نظر گوینده با لفظ اصلی بیان نشده بلکه با لفظ مترادف با لفظ اصلی مقصود خود را بیان کرده، پس از کلمه (استوت) فهمیده می شود که کشتیا سفینه در دامنه کوه جودی به آرامی استقرار یافت و هیچگونه ترس و وحشت و اضطراب و دلهره ای برای اهل کشتی به وجود نیامد. البته لفظ سفینه هم در این جمله محذوف است.

7. در این آیه شریفه جمله (غیض الماء) علت (و استوت علی الجودی) می باشد. پس صنعت تعلیل در آن به کار رفته است یعنی می فهماند که خشک شدن زمین و فرو نشستن آب زمین علت پهلو گرفتن کشتی در دامنه کوه جودی بوده و پهلو گرفتن کشتی معلول فرو نشستن آب زمین بوده است لذا ابتدا علت را بیان کرده (و غیض الماء) و سپس معلول را مطرح نموده و استوت علی الجودی) زیرا علت تقدم رتبی بر معلول خود دارد.

8 در جمله (وقضى الأمر) صنعت تمثیل به کار رفته زیرا در این جمله بسیار کوتاه معانی و مفاهیمی اراده شده است که هیچ کدام از این معانی و مفاهیم به لفظ خاص یا به لفظ اشاره و یا به لفظ مترادف تعبیر نشده اند بلکه با الفاظی که حتی از مترادف هم دورترند این معانی و مفاهیم تعبیر گردیده اند که عبارتند از هلاک متمردان از فرمان خدا و مخالفان نوح (علیه السلام) که در کشتی نبودند و رهایی و نجات مؤمنان به خدا و نوح (علیه السلام) و همراهان آن حضرت در کشتی. و لذا این تمثیل است زیرا دو مثل هیچگونه شباهتی از تمام جهات ندارد و اگر اینگونه باشد یکی خواهند بود پس در مترادف معنی به حقیقت نزدیکتر است و در تمثیل دورتر. البته تمثیل گاه به معنی آراستن عبارت به مطلبی حکیمانه است که بنیان سخن را تقویت کرده و آرایش می دهد.

9. در عبارت ( وقيل بُعداً للقوم الظالمين) صنعت احتراس وجود دارد، یعنی ممکن است توهم شود که هلاکت عمومی است، حال آن که این امر خلاف عدل الهی است البته ممکن است کسی هم ادعا کند که کلمه (قوم) در این عبارت زائد است اما باید توجه داشت که آوردن کلمه (قوم) برای این بوده که معلوم شود که مقصود از کلمه قوم در این آیه همان (قوم) در دو آیه 36 و 37 است که قبلاً از آن ذکری به عمل آمده است. پس قطعاً کلمه (قوم) در این عبارت از آیه 44 هم نه تنها زائد نیست بلکه کاملاً هم ضروری و مناسب است.

10. در این آیه شریفه صنایع دیگری همچون صنعت صحت تقسیم، صنعت مساوات، صنعت حُسن نَسَق، صنعت ائتلاف لفظ با معنی، صنعت ایجاز، صنعت تسهیم، صنعت تهذیب، صنعت حُسن بیان، صنعت تمکین و صنعت انسجام نیز به کار رفته است. یعنی در این آیه شریفه:

الف) تمامی مفاهیم متبادر به ذهن را مورد توجه قرار داده و چیزی را فروگذار نکرده است.

ب) الفاظ این آیه نسبت به معنی نه بیشترند و نه کمتر و حد وسط، میان ایجاز و اطناب است.

ج) تمامی کلمات این آیه با هم تناسب دارند و بر اساس ترتیب و نظم خاص و معینی بر یکدیگر عطف شده اند.

د) در این آیه هر لفظ آنچنان در جای خودش قرار گرفته که نمی توان لفظ دیگری را جایگزین آن کرد و همه کلمات با هم سن جوار دارند و با هم ملانم و مناسب و متنافرند.

ه) این آیه با کمی الفاظ، بیان کننده معانی فراوانی دارد و با کوتاهترین عبارات و با الفاظ اندک معانی کثیر، فراوان و بسیاری را بیان کرده بدون این که موجب اخلال و ابهام گردد.

و) در آغاز این آیه مطلبی آمده که آخر این آیه همان مطلب را اقتضاء می کند و بر عکس.

ز) هر یک از کلمات این آیه فصیح، مأنوس و خوش آهنگ و گوش نواز بوده، سهل المخرج هستند.

ح) معنای آیه روشن است و در فهم خود معنای آیه احتیاج به تأمل فراوان نیست زیرا همه ساده و شیوا هستند.

ط) هر کلمه در این آیه در جای خود قرار گرفته و رعایت انواع تناسب شده است.

ی) این آیه کلامی است یک دست، هموار، منجسم، روان، سلیس، خوش ترکیب، خوش تألیف که در جان و دل شنونده و خواننده تأثیر عمیق دارد.

## جلوه ای از مدیریت اسلامی

(إِنَّ خَيْرَ مَنْ اسْتَأْجَرَ الْقَوِيَّ الْأَمِينُ) (1)

مدیریت دارای شاخصه هایی است که به طور کلی می توان آنها را در قدرت و امانت خلاصه کرد، مراد از قدرت، توان و نیروی انجام مسئولیت، قدرت اراده کردن و هدایت و کنترل و نظارت مجموعه تحت مدیریت و انجام وظایف و مسئولیت های محوله با کمال نیرومندی است، مدیریت قوی مستلزم شناخت حوزه مدیریتی، آگاهی از انگیزه ها، تسلط در برنامه ریزی، دارای نیروی ابتکار، برخوردار از توان نظم بخشی و سازمان دهی و تنظیم امور و روشن کننده اهداف و قدرت بسیج نیروهای تحت مدیریت خویش برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده می باشد.

مدیریت قوی در عین برخورداری از قوت مدیریت باید از شاخصه امانت و درستکاری که مستلزم خیرخواهی و دلسوزی است، باشد و این دو شاخصه مکمل و مستلزم یکدیگرند و هیچ یک به تنهایی کافی نیست، به عبارت دیگر تخصص و تعهد، علم و تقوی، آگاهی و عدالت در بینش اسلامی از صفات ضروری مدیریت است و این همان فرمایش قرآن کریم است که می فرماید:

«بهترین کسی که می توانی استخدام کنی آن فرد است که قوی امین باشد» (2).

همچنین قرآن کریم در بیان مدیریت حضرت یوسف (علیه السلام) می فرماید:

(قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ). (3)

بی شک از مهمترین عوامل نابسامانی های جوامع و مجتمع ها، ظلم و ستم و تبعیض و فساد و فقر است و این ها نیز ناشی از سوء مدیریت است، معلول سوء تدبیر مسئولان است زیرا بدیهی است که مظلوم

ص: 592

1- قصص / 26

2- قصص / 26

3- یوسف / 55

و مستضعف خود به خود به وجود نمی آید، بلکه عدم امانت و عدم آگاهی مدیریت ها است که این همه نابسامانی را به وجود می آورد.

لذا قرآن ضمن معرفی حضرت یوسف (علیه السلام) به عنوان یک مدیر الگو، او را به صفت حفیظ و علیم، لایق عهده داری مدیریت عنوان می نماید. پس امین بودن و حفیظ بودن یعنی پرهیز از حیف و میل اموال عمومی و علیم بودن یعنی آگاهی و علم مدیریت، از برجسته ترین شاخصه های کلی مدیریت اسلامی در قرآن می باشد، در روایات اسلامی تأکید فراوانی به دو پایه اصلی زندگی مردم، یعنی مادیات و معنویات و علم و دانش و آگاهی شده است. به طوری که این دو پایه را قوام دین و دنیا گفته اند.

پس مدیریت مطلوب آن است که بر این دو پایه استوار باشد تا بتواند دو اصل حیاتی بشریت را در میان همگان رشد دهد.

آفات مدیریت یا ناشی از عدم علم و آگاهی مدیران است یا ناشی از خیانت و عدم امانتداری آنان. به همین جهت قرآن کریم حفیظ علیم بودن را مطرح کرده است، یعنی مدیریت در کنار امانت و پاکی باید باشد، همچنان که مدیریت باید در کنار علم و آگاهی و تخصص باشد و هیچ کدام به تنهایی کافی نیست. علاوه بر قرآن، سیره و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) نیز مؤید همین مطلب می باشد.

قرآن کریم می فرماید: (فَا الْمُدْبِرَاتِ أَمْرًا) (1) سوگند به موجوداتی که امور را تدبیر می کنند، خدای متعال، عالم را با نظم خاص تدبیر می کند، هر بخشی نظم خاص خود را دارد و ملائکه در هر بخشی تحت تدبیر الهی و به اذن و فرمان و مشیت الهی امور تحت تدبیر خود را اداره می کنند و در نهایت امر الهی در عالم تحقق یافته و عالم مدبرانه اداره می شود. مدبرانه یعنی از روی تدبیر، آینده نگری و عاقبت اندیشی آن چنان که موجب سامان یافتن کارها به بهترین نحو می گردد. پس عنصر اساسی مدیریت، تدبیر و عاقبتنگری و انجام امور از روی تدبیر و اندیشه و سنجش و نظم و سامان دادن کارها و تنظیم امور برای غایت و هدفی است که در آن تدبیر و آینده نگری معین گردیده است. تدبیر به معنی پیگیری کار و افتادن به دنبال آن می باشد. لذا پیگیری، تداوم و رها نکردن امور تا

ص: 593

وصول به هدف، مفهوم دقیق مدیریت است، البته مدیریت معصوم و تدبیر ملائکه به گونه ای است که حتی یک لحظه هم از فرمان الهی تخلف نمی کنند، (وَهُمْ بِأَمْرِ يَعْمَلُونَ). (1)

غایت و نهایت هر عملی یا هر مجموعه ای هر حرکتی، زمانی مدبرانه است که مبدأ و فاعل آن نیز صاحب تدبیر باشد و آن چیز را مدبرانه اداره کند و لازمه تدبیر و اداره مدبرانه امور، حیات، قدرت، علم، اراده، آزادی و اختیار درونی است. به عبارت دیگر عزم و قدرت تصمیم گیری آزادانه و عالمانه و قدرت اجرای تصمیمات آگاهانه و مدبرانه از لوازم ذاتی مدیریت است. مدیریت، رهبری و امامت یک گروه و تشکیلات و یک جامعه است که به وجهی مسئول هدایت کسانی است که در تحت مدیریت او قرار دارند. مدیریت رشد است و مدیر فردی رشید و رشد یافته می باشد که نوعی کمال روحی است. اما رشد به چه معنی است؟

رشد، شایستگی و لیاقت اداره و نگهداری و بهره برداری صحیح از سرمایه ها و امکانات مادی یا معنوی است که به انسان سپرده شده است لذا مدیریت، امانت داری و وظیفه و مسئولیت است نه مقام پست به مفهوم رایج آن. اما رهبری یعنی قدرت بسیج نیروهای انسانی و بهره برداری صحیح از آن نیروها. پس مدیریت یعنی رشید بودن و رشد یافتگی و رشد یعنی قدرت مدیریت و امامت در جهت هدایت یک گروه یا جامعه یا مؤسسه. البته در قرآن و اسلام، رهبری و مدیریت فقط در مسائل اجتماعی نیست بلکه علاوه بر آن رهبری معنوی و هدایت به سوی خدا را نیز شامل می شود. (2)

مدیریت در پیش اسلامی، امانت است، مسئولیت است، وظیفه است، تکلیف است، خدمت کردن است، رشد دادن است، امامت و هدایت کردن است. لذا در این بینش اصالت با انسان است نه سرمایه اصالت با کرامت انسان است نه مواد خام، کار برای انسان است نه انسان برای کار، این است که مدیریت سالاری در برابر حق و عدل و هدایت میسر نمی شود، این است که مدیریت اسلامی هم جاذبه دارد و هم دافعه، هم رحمت دارد و هم غضب، او تنها حق محور است و از هر باطلی گریزان، ضابطه محور است و از پایمال کردن قانون عادلانه حق محورانه به شدت بیزار، هم اهل تَوَلَّى است و هم اهل تَبَرَّى،

ص: 594

1- انبیاء/ 27

2- مقاله مدیریت و رهبری در اسلام و مقاله رشد اسلامی در کتاب امدادهای غیبی استاد شهید مطهری

زیرا الگویی او در مدیریت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و علی مرتضی (علیه السلام) و سید الشهدا (علیه السلام) است، زیرا سند و ملاک و اصول مدیریت او قرآن است و نهج البلاغه، زیرا حجت مدیریت او سیره عملی حضرات معصومین (علیهم السلام) است. او ایمان دارد به این فرمایش علی (علیه السلام) که فرمود: (يُسْتَدَلُّ عَلَى إِدْبَارِ الدُّوَلِ بِأَرْبَعٍ: تَضْيِيعُ الْأُصُولِ وَ التَّمَسُّكُ بِالْفُرُوعِ وَ تَقْدِيمُ الْأَرَاذِلِ وَ تَأْخِيرُ الْأَفْاضِلِ). (1)

چهار آفت مهم است که موجب سقوط یک دولت می شود:

1. ضایع کردن اصول ارزشی

2. اهمیت دادن به فروع به جای اصول

3. اراذل و نالایقان را مقدم داشتن

4. اهل فضیلت و لایق ها را مؤخر داشتن

بدیهی است که حتی عمل به همین یک حدیث با هر گونه عمل غیر انقلابی و سازشکارانه و طمع ورزانه و هواپرستانه منافات دارد.

بی شک مدیریت اسلامی مهمترین عامل بر پا داشتن فرمان و احکام الهی است و کسی از عهده این مدیریت بر می آید که به فرموده علی (علیه السلام): (إِنَّمَا يُقِيمُ أَمْرَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ مَنْ لَا يُصَانِعُ وَلَا يُضَارِعُ وَلَا يَتَّبِعُ الْمُطَامِعَ)، (2)

کسی می تواند امر الهی را به پا دارد که مصانعه و مضارعه و طمع بندگی در او راه نیافته باشد. مصانعه به معنی سازشکاری، ملاحظه کاری یا معامله گری و کوتاه آمدن است. مضارعه به معنی مشابعت و هم‌رنگ بودن است اما طمع خود بردگی جاودان است. (3)

پس حریت و آزادگی و اسیر مطامع نفسانی نبودن از شرایط مدیریت اصلاح گرایانه اسلامی در نگاه علی (علیه السلام) است. (4)

ص: 595

---

1- غررالحکم و تصنیف آن، ص 342 به نقل از مدیریت اسلامی، ص 17

2- نهج البلاغه، حکمت 107

3- نهج البلاغه، حکمت 171

4- نهضت‌های اسلامی، استادشهید مطهری، ص 109 تا 104



## دریک نگاه کلی مدیریت اسلامی

1. بر اساس اصول صحیح انسانی و تجربیات هوشمندانه و متفکرانه و عقلانی متکی است.
2. بر پایه اصل شورا و مشورت اهل خیره و زیر دستان مبتنی است.
3. بر اساس امانت و وفاداری و صداقت استحکام یافته است.
4. اصل پرهیز از رشوه و طمع ورزی حتی به نام هدیه کاملاً مراعات می گردد.
5. اصل تحقیق برای پی بردن به صدق و کذب گزارشهای واصله کاملاً پذیرفته است.
6. فریفته نشدن به عنوان پست و مقام و همه چیز را از خدا دیدن بسیار اساسی است.
7. مقام و پست را افضل الهی و نعمتی برای آزمایش الهی دانستن بسیار مهم و ارزنده است.
8. حق گرایی و حق پذیری و عدم تعصب در مقابل آراء مخالف در عین درایت و هوشمندی و قاطعیت و احتیاط، زینده است.
9. عدم استبداد رأی در تصمیم گیری ها و مشورت ها و حاکمیت عقلانیت، اصلی شایسته است.
10. خشوع و تسلیم و خضوع در برابر حق، عالی ترین نشانه هدایت گرایی در مدیریت است.
11. پرهیز از فساد و ویرانگری و ذلیل کردن حق عزیزان و حفظ کرامت های انسانی قویه تأکید شده است.
12. کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که ریشه همه مفاسد است شدیداً توصیه گردیده است.
13. تمسک به اصل رحمانیت و رحیمیت خدا سر لوحه مدیریت اسلامی است.
14. مکاتبات اسلامی باید پر محتوا، غنی، کوتاه، صریح و حاکی از کرامت و ارزش روحی و بزرگواری شخصیت کاتب باشد. (1)

## مدیریت در پرتو مهدویت

بی شک مدیریت ایده آل شیعه، مدیریت حضرت مهدی (عج) است و شیعه نیز در انتظار تحقق آن مدیریت واحد و جهانی است و می دانیم که برترین اعمال انتظار فرج است پس مدیر شیعی، مدیریتش

ص: 596

باید اثری از مدیریت آقا و مولایش داشته باشد. اما چگونه؟ با عمل طبق موازین مکتب، همان موازینی که تحققش در سراسر گیتی آرمان نهایی منتظران حضرت مهدی (عج) می باشد و باید دانست که این گونه عمل کردن همان مفهوم انتظار است. مگر امنیت کلی آرمان ظهور نیست؟ مگر منتظر آرمانش عدالت نیست؟ ایده آتش قسط نیست؟ آرزویش حق نیست؟ مگر خواهان توحید نیست؟ مگر امامش را مصلحکل نمیداند؟

پس او نیز به پیروی از امام غائب (علیه السلام) باید:

1. به عدل و قسط قیام کند و از ظلم وجود و تبعیض بپرهیزد، از نا امنی دوری کند و پیوسته در راستای امنیت فردی و اجتماعی تلاش کند.
2. باید از باطل بپرهیزد و حق و حقیقت را سرلوحه کار خود قرار دهد.
3. باید از شرک و تفرقه بیزار باشد و منادی توحید و وحدت باشد.
4. باید از هر گونه فساد دوری جوید و اصلاح امور را هدف خود قرار دهد.
5. باید از خود رأیی بپرهیزد و ولایت پذیری را تمرین کند تا مستعد و آماده ظهور ولی الله اعظم (علیه السلام) باشد.
6. باید پاسدار امنیت حوزه مدیریت خود باشد تا بتوان او را شیعه ای دانست که در آرزوی امنیت جهانی است.
7. باید از هر گونه استبداد و استکبار دوری جوید تا بتوان او را در انتظار وراثت و مدیریت مستضعفان و صالحان دانست. (1)

### شب قدر قرآنی و شب قدر فرقانی

بسم الله الرحمن الرحيم، حم (1) والكتاب المبين (2) إنا أنزلناه في ليله مبار كه إنا كنا منذرين (3) فيها يفرق كل أمر حكيم (4) أمراً من عندنا إنا كنا مرسلين (5) رحمة من ربك إنه هو السميع العليم (6) (2)

ص: 597

1- قصص 5/ و انبياء 105/

2- قصص 5/ و انبياء 105/ 2. دخان / 1.6

شب قدر، شبی مبارک و فرخنده اما شگرف و مرموز و مخفی است. شب نزول کلی قرآن از لوح محفوظ به بیت المعمور و قلب مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. شبی است در دهه آخر ماه مبارک رمضان، شب قدر، شب تقدیر امور و تعیین ارزاق و آجال و احکام و حوادث مهم هر سال است، پس شب قدر هر سال تجدید می شود.

شب قدر، شب اظهار مقدرات سالانه بر ملائکه و روح و انسان کامل است. پس تا رمضان هست، شب قدر هست و تا شب قدر هست، حجت خدا و ولی الله هست یعنی زمین هرگز از حجت خدا خالی نیست. شب قدر، شب قدر و ارزش است. شب تعیین قدرها و ارزشها است. لذا قدرش مجهول است همچون امام زمان (عج) که در میان بشر است اما مخفی و پنهان. همچون قبر فاطمه زهرا (علیها السلام) و همچون خود فاطمه زهرا (علیها السلام)، شب قدری که یازده قرآن ناطق در آن وجود مبارک نازل گردید، به راستی که هر قدر و هر صاحب قدری مجهول و مخفی و پنهان است و در عین پنهانی، نور افشانی می کند و ظاهر و آشکار و جلوه گر است و لذا شب قدر شب تجلی و ظهور اراده و مشیت الهی برای ملائکه و روح، در لوح محفوظ و در قلب حجت خداست.

بر اساس سوره قدر و آیات 1 تا 6 سوره دخان و آیه 185 سوره بقره، نکاتی حاصل می شود که برخی از آنها عبارتند از:

1. شب قدر، شب تقدیر و اندازه گیری و شب تعیین حدود اشیاء و مقدرات عالم است.

2. شبی مبارک، سودمند، جاودان و پردوام است.

3. شب نزول تمام قرآن بر قلب مقدس رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) است.

4. این شب در ماه مبارک رمضان واقع است.

5. این شب از هزار ماه بهتر است.

6. این شب، شب نزول ملائکه و روح است.

7. این شب پر از سلام و سلامتی و سلم و رحمت الهی است.

8. این شب، مستمر و پیوسته در تجدد است و تا روز قیامت پا برجاست.

9. این شب، شب آغاز سنت ثابت و همیشگی انداز از سوی آخرین پیامبر خداوند است تا ظالمان و مشرکان و مجرمان برای همیشه انداز شوند.

## قدر چیست؟

قدر چیزی است که به وسیله آن هر موجودی از غیر خود متعین و ممتاز می گردد، قدر یعنی، حد شیء، که اگر نبود هر چیزی همه چیز می شد، قدر خصوصیت وجودی و کیفیت خلقت هر موجود است که بدان وسیله هر مخلوقی محدود، متعدد می گردد. (1) قرآن مجید قدر را به وصف معلوم توصیف کرده (2) و آن را متعلق به همه چیز دانسته است. (3)

از نظر قرآن اشیاء از خزائن الهی به وسیله قدر ظهور می یابند و این اصل شامل تمام موجودات است در بینش قرآن خلقت و قدر اشیاء توأم و لازم و لاینفک است و به همین سبب خدا بر همه چیز محیط است و همه چیز محاط خداوند است چون همه چیز را خداوند مقدر یعنی محدود و محاط آفریده و می آفریند و تنها اوست که بر همه چیز محیط است.

بنابراین هر موجودی قبل از خلقتش معلوم القدر و معین القدر است و در نزد خدا حاضر و در علم خدا معلوم است و بی شک آنچه در خزائن الهی باشد ثبت و باقی خواهد بود و دستخوش هیچ تغییر و زوالی نخواهد شد و نیز بی شک خزائن الهی مافوق این عالم مادی و محسوس و مشهود است زیرا آنچه در اینعالم است همه متغیر و فانی و زوال پذیر است و هیچ ثبات و بقایی ندارد.

## زمان و قرآن

اصولاً- بحث زمان از مباحث عمیق قرآن است قرآن با واژه های گوناگونی مسأله زمان را مطرح کرده است و به برخی از مصادیق زمان سوگند خورده، بعضی را مهم و بعضی را اهم دانسته و حتی بعضی را نحس خوانده است. از نظر حکمای اسلامی و خود قرآن کریم، هستی منحصر به ماده و طبیعت و دنیا

ص: 599

---

1- اعلیٰ / 3 و طه / 51

2- حجر / 21

3- طلاق / 3 و رعد / 8 و قمر / 49 و فرقان / 2

نیست بلکه مراتبی دارد پس هر موجودی که مادی است همه آن مراتب را طی کرده تا به مرحله نازل هستی یعنی مادیت رسیده است به همین جهت عالم ماده را دنیا می گویند. برتر از عالم ماده، عالم مثال و برتر از آن عالم عقل است. پس هر موجود طبیعی یک وجود مثالی و یک وجود عقلی هم دارد، زمان نیز این گونه است در عالم ماده آن را زمان گویند، در عالم ملکوت آن را دهراسفل و در عالم جبروت آن را دهر اعلی می گویند، یعنی مراتب زمان از ملک و ملکوت و جبروت عبارتند از: زمان مادی، زمان مثالی و زمان عقلی. که هر یک به ترتیب زمان، دهر و سرمد خوانده می شوند لذا زمان معلول دهر و دهر معلول سرمد است، همانگونه که جبروت علت ملکوت و ملکوت علت عالم ملک می باشد.

بی شک مراتب غیر مادی موجودات دارای حیات و شعورند، دارای وجود جمعی هستند این است که در شب قدر، نزول جمعی قرآن تحقق یافت یعنی این نزول مادی نبوده است. برعکس نزول تدریجی که مادی و زمانمند و مکانمند و جدا جدا بوده است. یعنی نزول قرآن هم مانند نزول همه چیز دارای مراتب است. پس شب قدر هم دارای مراتب است. شب قدر عقلی و جبروتی، شب قدر نفسی و ملکوتی، شب قدر ملکی و ناسوتی، این است که در روایات شیعی، از جمله صاحب تفسیر فرات کوفی از قول حضرت صادق (علیه السلام) گفته که در بیان آن حضرت از وجود مبارک فاطمه زهرا (علیها السلام) به شب قدر تعبیر شده است و امام خمینی (ره) به بیان مرحوم شاه آبادی شب قدر را حقیقت وجود محمدی دانسته است. می فرماید کلمه (5) در آیه (انا انزلناه فی لیلة القدر) به آن حقیقت غیبی که در وجود محمدی (صلی الله علیه و آله) نازل شده است، این است که صاحب المیزان می فرماید: قدر عبارت است از هندسه و جبر وجودی هر چیز که توأم با خلقت آن است، البته قدر ملازم با انزال است که همان شایسته شدن برای ظهور در عالم ماده و مشهود است یعنی هر چیزی پس از تقدیر و اندازه گیری از خزائن غیب الهی به عالم ماده نازل می گردد و در روایات نیز قدر به طول و عرض و سایر حدود و خصوصیات طبیعی و جسمانی تفسیر شده است. مانند روایت حضرت رضا (علیه السلام) که می فرماید: هیچ حادثه ای رخ نمی دهد مگر آنچه خدا خواسته باشد و اراده کرده باشد و تقدیر نموده قضائش را رانده باشد و این قضا همان حد امکان و حاجت هر چیز است که با قدر اشیاء توأم و با هم باشند.

شب قدر، شب پربرکتی است، شب خیر کثیر است، شب کوثر است، شب فاطمه زهرا (علیها السلام) و شب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شب امام زمان (عج) است، شب قرآن ناطق و قرآن صامت و قرآن صاعد است یعنی شب کتاب الله، شب رسول الله، شب ولی الله و شب دعا به درگاه خداوند است، شبی است که در آن شب امور آن سال تا سال بعد تقدیر می شود هر چه که باشد و باید جریان یابد از خیر و شر و طاعت و معصیت و تولد و مرگ و رزق، البته بر همه امور مشیت و اراده حق محیط است و دخل و تصرف دارد.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: شب قدر را در نوزدهم، بیست و یکم و بیست و سوم رمضان باید جستجو کرد، مسلماً شب قدر در ماه رمضان است، مسلماً شب قدر در نیمه آخر ماه رمضان است و مسلماً شب قدر در شبهای و تر یعنی شب های فرد ماه رمضان است. بهترین اعمال، احیاء و بیداری دل و جان است، عبودیت و استغفار است، قرآن را بر جان و دل خود گذاشتن است، تعلیم و تعلم و مذاکره علمی است که مجالس علماء را پیامبر (صلی الله علیه و آله) ریاض الجَنَّة نامیدند، با شب قدر سخن گفتن است، به شب قدر سلام کردن است که قطعاً مرتبه ملکوتی و جبروتی شب قدر را درک می کند و پاسخ می دهد. لذا امام صادق (علیه السلام) این گونه فرموده و امام سجاد (علیه السلام) در دعای 45 صحیفه به ماه شریف رمضان سلام می کند و آن را ماه بزرگ خداوند و عید اولیای خداوند می خواند: (السلام علیک یا شهر الله الاکبر و یا عید اولیائه).

### داستان از دیدگاه قرآن کریم

قَصَص (به فتح ق و ص) به معنی سرگذشت و تعقیب کردن و نقل قصه است. به عبارت دیگر آن خبری است که پی در پی و پشت سرهم می باشد، یعنی پی جویی و پیروی شده. پس سرگذشت را از آن جهت قصه و قَصَص می گویند که گوینده اش آن را تعقیب می کند و به دنبال آن است.

اهل قَصَص و قَصَص به معنی پی جویی می باشد. لذا می توان گفت قصه، جستجوی پی جویانه و مبتنی بر پی جویی یک سرگذشت و اثر است. اصولاً کلمه قصه به معنای جستجوی عمیق و دنباله دار است که مستلزم کاربرد عقل و پیگیری آگاهانه و عاقلانه است.

قصه و داستان در تربیت انسان سهم بسزایی دارد. زیرا داستان، تجسم عینی زندگی یک امت و تجربه عملی یک ملت است. تاریخ، آئینه ی ملت هاست و هر چه با تاریخ و سرگذشت پیشینیان آشنا باشیم،

گویا به اندازه عمر آنان زندگی کرده ایم. حضرت علی (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) می فرماید: «فرزندم من در سرگذشت پیشینیان چنان مطالعه کرده ام و به آنها آگاهم، که گویا با آنان زیسته ام و به اندازه ی آنان عمر کرده ام».

شاید از دلایل اثرگذاری قصه و داستان بر انسان، تمایل قلبی او به داستان باشد. معمولاً کتاب های تاریخی و داستانی در طول تاریخ فرهنگ بشری رونق خاصی داشته و قابل فهم و درک برای اکثر مردم بوده است، در حالی که مباحث استدلالی و عقلانی را گروه اندکی پیگیری می کرده اند.

در روایات به کل قرآن «احسن القصص» اطلاق شده است و در میان سوره های قرآن، سوره یوسف احسن القصص می باشد. تفاوت داستان های قرآن با سایر داستانها:

1. قصه گو خداوند است. (نحن نقص) (1)

2. هدفدار است. هدفی بس بلند و آن ارشاد و هدایت انسان از طریق تجربه امت های گذشته است که چگونه بعضی به خاطر ایمان و صبر و تقوا، عزیز شدند و گروه دیگر به خاطر هوسها و لجاجتها و تکبرها و حسدها ذلیل گشتند. با نقل این داستان ها به انسان آرامش و دلداری می دهد تا در مقابل ناملايمات پایدار بماند. (نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک) (2)

3. حق است، نه خیال.

4. بر اساس علم است، نه گمان

5. وسیله تفکر است، نه تخدیر.

به وسیله عبرت است، نه تفریح و سرگرمی داستان حضرت یوسف (علیه السلام)، احسن القصص است، زیرا: 1. چون از سرچشمه وحی است، از معتبرترین داستانهاست.

2. در این داستان، جهاد با نفس که بزرگترین جهاد است، مطرح است.

ص: 602

1- یوسف / 3

2- هود / 120

3. قهرمان داستان، نوجوانی است که تمام کمالات انسانی را در خود دارد از جمله: صبر، ایمان، تقوا، عفاف، امانت، حکمت، عفو و احسان.

4. تمام چهره های داستان، خوش عاقبت می شوند. یوسف به حکومت میرسد، برادران توبه می کنند، پدر بینایی خود را بدست می آورد، کشور قحطی زده نجات میابد و دلتنگی ها و حسادت ها به وصال و محبت تبدیل می شود.

5 در این داستان مجموعه ای از اضداد در کنار هم طرح شده اند: فراق و وصال، غم و شادی، قحطی و پرمحصولی، وفاداری و جفاکاری، مالک و مملوک، چاه و کاخ، فقر و غنا، بردگی و سلطنت، کوری و بینایی، پاکدامنی و اتهام ناروا بستن.

نه فقط داستان های الهی، بلکه تمام کارهای خداوند «حسن» است، زیرا:

1. بهترین آفریدگار است. 2. بهترین کتاب را دارد.

3. بهترین صورت گر است. 4. بهترین دین را ارائه می کند.

5. بهترین پاداش را می دهد.

و در برابر این بهترین ها، خدا بهترین عمل را از انسان خواسته است. قرآن کریم می فرماید: در داستان برای صاحبان عقل، عبرت خواهد بود. بنابراین داستان های قرآنی ساخته و هم و خیال نیست. استاد مطهری می فرماید: این داستان ها علاوه بر آن که عملاً می توانند راهنمای اخلاقی و اجتماعی سودمندی باشند، معرف روح تعلیمات اسلامی نیز هستند و خواننده از این رهگذر به حقیقت روح تعلیمات اسلامی آشنا می شود و می تواند خود را یا جامعه خود را با این مقیاس ها اندازه بگیرد. زیرا داستان های قرآن هم برای خواص قابل استفاده اند و هم برای عوام.

در اهمیت بعد داستانی قرآن همین بس که در قرآن مجید بیش از دویست قصه وجود دارد به طوری که می توان گفت قصه در قرآن یکی از اصیل ترین روش های تعلیم و تربیت الهی انسان هاست و برای همین یکی از اوصاف و عناوین قرآن «احسن القصص» می باشد. به طوری که در آیه 3 سوره یوسف می فرماید: ای پیامبر، ما بهترین حکایات را به وحی این قرآن به تو می گوئیم و هر چند پیش از این وحی از آن آگاه نبود.



مسلمایکی از مهمترین ابعاد وجودی انسان بعد گرایش به جمال و زیبایی است و اصولاً این گرایش از خصایص ذاتی و فطری انسان است. همین بعد وجودی جمال طلبی و گرایش به زیبایی چون برای انسان دارای اصالت می باشد موجب ظهور انواع هنرها و تمدن های مبتنی بر هنر در زندگی انسان گردیده است. با بررسی هر فرهنگ و تمدنی در می یابیم که یکی از عوامل بقای تمدن ها هنر می باشد، یعنی هنر عامل حفظ فرهنگ و انتقال فرهنگ به نسل های بعدی است، لذا جوامع بدون هنر، جوامع میرا هستند. علاوه بر این ها یکی از مهمترین عوامل اشاعه و جذب هر فرهنگی جمال و زیبایی و هنری بودن آن فرهنگ است. دین اسلام نیز در حد مشروع و معقول گرایش به جمال و زیبایی و مظهر آن یعنی هنر را تأیید کرده است. البته هنر دارای شاخه های گوناگونی است که موضوع سخن ما در این جا، پیرامونیکه از شاخه های آن یعنی قصه و داستان است، آن هم نه به طور مطلق بلکه از دیدگاه قرآن یعنی سخن در مورد احسن القصص یا به تعبیر استاد مطهری داستان راستان است. بی شک هنر و همه شاخه های آن و علوم هنری زائیده نیروی تخیل بشر است. یک هنرمند خوب کسی است که در درجه اول از نیروی تخیل بیشتر و قوی تر نسبت به سایرین برخوردار است و اتفاقاً در متدلوژی این گونه علوم را علوم شعری می گویند چون منشأ آنها تخیل است، از خیال ناشی شده و بر خیال اثر می گذارند. قرآن و اسلام دیدگاه خاصی نسبت به هنر دارد به طوری که با بینش سایر مکاتب تفاوت دارد. [ برای آگاهی از دیدگاه خاص قرآن و اسلام به تفسیر آیه 69 سوره یس و تفسیر آیه 224 سوره شعرا و کتاب گفتارهای معنوی شهید مطهری و گفتار سوم کتاب تعلیم و تربیت در اسلام شهید مطهری رجوع کنید. ]

آنچه صرفاً از خیال سر بزند و موجب خفت عقل بشود و با کرامت و عزت و شرافت و عفت انسان مغایر باشد، اسلام مردود دانسته است. زیرا توهمات صرف و خیالات محض، هیچ ارتباطی با واقعیت و نفس الامر و عالم خارج از خیال و وهم ندارد و هیچ دردی را از انسان و انسانیت درمان نمی کند و چه بسا موجب گمراهی و دوری از واقعیت گشته، انسان را واقع گریز نماید. لذا اسلام از آنجایی که همه امور را تعدیل فرموده، تخیل را نیز تعدیل نموده است، یعنی اسلام تخیلی را مطلوب می داند که ممزوج با عقل و آمیخته با قوه تعقل و اندیشه و متکی و متصل به خرد باشد. لذا در هیچ جای قرآن پیروی از تخیل و پندار و توهم و شک و ظن و گمان مطرح نشده، بلکه بر عکس از این امور نهی گردیده و به ضد آنها

یعنی تدبیر، تعقل، نظر کردن و بصیرت داشتن امر شده است. بنابراین قصه و داستان مورد نظر قرآن، محرک تفکر و تعقل بشر است، بیدار کننده، هشدار دهنده، انذار دهنده، بشارت دهنده، آموزنده، تربیت کننده، سازنده و ضد غفلت است و در ذات خود مبتنی بر اصول و مسائل و اهداف اخلاقی، معنوی، عقیدتی، اصلاحی، هدایتگر، رشد دهنده، تعالی بخش فکر و ذهن و روح و روان و شخصیت انسان است. به عبارت دیگر داستان از دیدگاه قرآن دارای ویژگی هایی است که آن را از سایر داستانها و افسانه ها و رمانها متمایز می کند، که به بعضی از این ویژگی ها اشاره می کنیم:

1. واقع گرایی معقول نه ذهن گرایی مخمل.

2. تحریک عقل و خرد نه خیالات و اوهام و احساسات خام.

3. عبرت و پند و موعظه بیدارگر نه لهو و لعب و لغو و سرگرمی خواب آور.

4. صدق و راستی و حق نه کذب و دروغ و باطل.

5. به مخاطب داستان قرآنی صاحبان آب و اندیشمندان هستند.

6. از تخدیر فکر و روح در داستان قرآنی خبری نیست زیرا مبتنی بر وحی خداوند سبحان است و وحی خداوند حق محض و صدق محض و حکمت محض است و هیچ باطل و افتراپی در آن راه ندارد، هیچ فریب و مکر و حیل‌های در آن نیست، سراسر عفت و تقوا، پاکی و جمال است، بر خلاف هنر شیطانی و استعماری.

7. اساس این داستانها عقاید و اخلاقیات و عملکردهای بر حق و مستحکم و رهایی بخش است نه ابتذال و پوچ گرایی و سستی و اسارت و بی هویتی و مسخ شدن و به بن بست رسیدن روشنفکرانه. محتوای این داستانها تکریم و تمجید شخصیت انسان است نه تحقیر و تحمیق و توهین به او. به همین جهت است که تاریخ مری انسان و یکی از ابزارهای معرفت و شناخت است. (1)

بنابر این داستان در قرآن خالی از هرگونه خرافه و دروغ، تملق و تحریف، انحراف و ابتذال است و در عوض سرشار از درس حریت و آزادگی، انسانیت و ایمان و اخلاق است، سازنده و تربیت کننده و در عین حال چون داستان است و در قالب هنر می باشد، لذا جذاب، گیرا، شیوا، ساده، شورانگیز، محرک و

ص: 605

مؤثر در همه اقشار و طبقات جامعه می باشد و خلاصه برای همه قابل فهم و درک است، چه عوام و چه خواص، بر خلاف مسائل عقلی که برای همگان قابل درک نیست و مجرد و ثقیل و سنگین است و به همین دلیل در تدریس علوم عقلی بهترین معلمین و اساتید آنهایی هستند که بتوانند با یک مثال مناسب استدلال عقلی را واضح و روشن کنند تا شنونده مطلب را بهتر درک کند.

هنر و از جمله قصه و داستان یکی از طرق سریع و صریح انتقال هر گونه مفهوم و مقصود است و بدیهی است کسانی که تسلط بیشتری در هنر و شاخه های مختلف آن دارند می توانند سریعتر در مخاطبین خود نفوذ کنند و اثر گذار باشند. لذا محتوای هنر، پیام هنر و هدف هنر و هنرمند هر چه باشد به سادگی و سهولت از طریق مخاطب جذب و هضم می گردد که ممکن است این هنر مسموم، استعماری و مخدر باشد، که اصولاً این گونه شیخون فرهنگی علیه فرهنگ و انقلاب ما بیشتر اتفاق افتاده است.

هنر راستین و پیام راستین داستان های قرآن، پیام خدا و پیام وحی الهی و پیام پیامبران و اولیاء خدا و پیام اخلاق و اعتقاد و معنویت و ایمان است. داستان های قرآن داستانهایی حق و حقیقت هستند و مشتمل بر حوادث و رویدادهایی می باشند که از زبان وحی به ما رسیده و از هر گونه وهم و خیال، جعل و تحریف و نادرستی به دور می باشند. داستان هایی عبرت انگیز از پیامبران و اقوام پیشین که نتایج و تجربه های گران بهایی به انسان می دهد و قلب و اراده انسان را قوی می کند. و به انسان امیدواری می بخشد و همچون آینه ای حقایق و واقعیت های مربوط به زندگی و حیات، پیروزی و شکست، عوامل موفقیت و تیره روزی را به انسان نشان می دهد و آنچه در زندگی انسان ارزش دارد و آنچه بی ارزش است را به انسان تعلیم می دهد و برای اهلش موعظه و اندرز و تذکر و یادآوری است. این داستان ها مجموعه ای است از بهترین درس های زندگی که در تمام زمینه ها و برای همه نسل ها راهگشا است.

بی شک داستان های ساختگی زیبا و دل انگیز بسیار است و همیشه در میان همه اقوام، افسانه های خیالی جالب، فراوان بوده است اما داستان های قرآنی عین واقعیت است و کمترین انحراف از واقعیت در آنها وجود ندارد و به همین سبب تأثیر آنها بر مخاطب فوق العاد زیاد است. باید دانست به همان اندازه که داستان واقعی و راستین، سازنده و تربیت کننده است داستان ساختگی و

دروغین و تحریف یافته فوق العاده گمراه کننده است. آنهایی که دارای دل‌های بیمار هستند همیشه به دنبال امور غیر واقعی، ساختگی، دروغین و تحریف شده می‌روند و از این طریق هم خود را فریب می‌دهند و هم موجب فریب دیگران می‌شوند و با این شیوه، داستان را که یکی از عوامل تربیت و هدایت انسان است به صورت ابزار ضلالت و گمراهی بشر در می‌آورند و آن را وسیله سرگرمی، تخریب، لعب و لهو و تخدیر و فسق و فجور قرار می‌دهند و موجبات گناه و انحراف خود و دیگران را از این طریق فراهم می‌کنند. (1)

## واژه‌های فارسی در قرآن کریم

در این که آیا الفاظ غیر عربی در قرآن وجود دارد، یا این که تمام الفاظ و لغات قرآن عربی است همه دانشمندان و علمای قرآن پژوه بر وجود لغات غیر عربی در قرآن اتفاق نظر دارند. در حقیقت عرب به وسیله تجارت و بازرگانی و در نتیجه عده ایاز حوادث تاریخی با اقوام حبشی و مصری و رومی و نبطی و ایرانی مربوط گردیده و از ایشان لغاتی آموخته است و بیشتر آن لغات را با آهنگ و لهجه خود ملایم ساخته و به اصطلاح معرب کرده است، بی‌گمان وجود چند لفظ غیر عربی در عباراتی که بیشتر الفاظ آن عربی است و ترکیب و ساختمان الفاظ نیز عربی می‌باشد، آن عبارات را از عربیت خارج نمی‌سازد.

برخی از الفاظ عجمی (غیر عربی) که در قرآن مجید وجود دارد عبارتند از: صدیق، بهیمه، احبار، سلم، قدوس، فرقان، قرآن، ابابیل، مؤتفکات، امت، فرعون، مسجد و مانند اینها.

اصل بعضی از این الفاظ عبری و برخی آرامی است. کلمات غیر عربی دیگری هم در قرآن کریم موجود است که اصل آنها را درست نمی‌توان به دست آورد، از جمله: نقیر، قطمیر، بروج (که مفرد برج است و شاید با برگ، بورگ و برگهی فارسی به معنای بارو و چینه رابطه داشته باشد)، مجید (شاید لفظ مجید از لفظ پهلوی مزدا مأخوذ باشد)، مدینه (که شاید از زبان آرامی وارد فارسی شده و بعد به عربی رفته است) و..

ص: 607

ارتور جفری Arthur Jeffery، از عربی دانان و سامی شناسان غربی است که آثار متعددی درباره قرآن و دین اسلام دارد از جمله کتابی تحت عنوان «مجموعه الفاظ خارجی در قرآن»، وی در این کتاب 318 لفظ غیر عربی را از قرآن بر شمرده و ریشه بسیاری از آنها را معلوم داشته است. مترجم این اثر آقای دکتر فریدون بدره ای است. به علاقمندان توصیه می شود این کتاب را تهیه و مطالعه کنند.

بحث در ریشه های لغات از نظر علمی و تاریخی و جامع شناسی بسیار مفید می باشد و مسلماً وقتی که به یک زبان مطالب ابداعی تقریر گردد برای تعبیر معانی عالی وسعت لغت لازم است و توسعه زبان، اقتباس و نقل الفاظ را ایجاب می کند. آنچه را که ابداع بلکه اعجاز باید شمرده ادای معانی عالی با الفاظ شیرین و روان و متناسب است که بر دلها نشست و محصول آن، احکام و ارشادات و هدایت های پرمایه ای است که برای راهنمایی بشر کافی بوده و تا قیام قیامت نیز کافی و وافی خواهد بود.

هدف ما از این بحث بیان و معرفی واژه هایی از قرآن کریم است که احتمال می رود ریشه واصل آنها فارسی و ایرانی باشد. قابل توجه است که بیشتر واژه های بهشتی مسطور در قرآن مجید، احتمال می رود که اصل فارسی دارند، همچون: زرابی معرب زرباف، نمارق معرب نرمک، استبرق معرب سترک، زنجبیل معرب زنجبیل و ارایک هم ریشه با اورنگ است. لازم به ذکر است که در این بحث از کتاب اعلام قرآن دکتر خزائی، شرح و ترجمه رساله المتوکل جلال الدین سیوطی، قرآن پژوهی بهاء الدین خرمشاهی، ترجمه الاتقان جلال الدین سیوطی و قاموس قرآن علی اکبر قرشی، استفاده شده است.

1. اباریق

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ نَبَأًا كُوَابٍ وَأَبَارِيقَ. (1)

اصل این کلمه را ثعالبی، سیوطی و ارتور جفری، فارسی دانسته اند. معنای آن، راه آب و ریختن آب به طور سهل و آسان گفته شده است و نیز به معنی کوزهها، ظروف سفالی دسته دار و با لوله برای آب یا شراب می باشد. بعضی هم اصل آن را آبریز دانسته اند.

ص: 608

مَا كَيْشِنَ فِيهِ أَبَدًا. (1)

احتمال دارد که کلمه «ابد» متخذ از «پت» [فارسی میانه مانوی باشد به معنای زوال، پایان، تمام شدن و نظایر آن که بر سر آن حرف نفي «آ» در آمده است، بنابراین به معنای زوال ناپذیر و پایان ناپذیر می باشد.

## 3. ارائک

مُتَكَيِّنَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ. (2)

بعضی این کلمه را معرب «اورنگ» فارسی می دانند که خود تلفظی از «اورند» است. در هر حال این لغت به معنای تخت مزین و آراسته می باشد.

## 4. أساور

وَحُلُوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا. (3)

اسوره و اساور هر دو جمع می باشند و مفرد آن «سوار» به معنی دستبند و دستواره می باشد.

## 5. استبرق

عَالِيَهُمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ. (4)

ابن ابو حاتم از ضحاک خبری روایت می کند که واژه استبرق، به زبان فارسی به معنای «دیبای سطر» است. و بعضی آن را حریر ضخیم براق و بعضی دیگر حریر گلدار دانسته اند. باید دانست که این واژه معرب «استبر - ستر» می باشد.

## 6. اسوه

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ. (5)

اسوه به معنی سرمشق و مقتدا است. بعضی آن را مأخوذ از «آسای» فارسی دانسته اند.

ص: 609

1- كهف/3

2- كهف/31

3- انسان/21

4- انسان/21



أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا. (1)

قفل، آهنی است که به وسیله آن در را گشایند، جمع آن افعال، اقفال و قفول است. افعال به معنی کلیدها می باشد که برخی آن را فارسی دانسته اند.

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. (2)

بعضی این کلمه را معرب «برزک» فارسی دانسته و بعضی دیگر آن را از «فرسخ» که همان «پرسنگ» یا «فرسنگی» فارسی است دانسته اند که به معنی مانع و حایل و یا فاصله میان دو چیز است.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ. (3)

بعضی این کلمه را معرب «پروهان» فارسی دانسته اند که به معنی روشن، آشکار و معروف است. و به معنای حجت و دلیل به کار می رود.

وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ مِبْعُضٍ لَّهُدَمَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتُ مَسَاجِدٍ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا. (4)

جوالبقی گوید: عده ای از دانشمندان عقیده دارند که واژه «بیعت» همان «کنیسه» فارسی است. کنیسه یا همان کنشت به معنای آتشکده و معبد یهودان و کلیسای ترسایان می باشد.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ. (5)

جوالبقی و ثعالبی گویند: این واژه، فارسی است و به معنی «تنوز» می باشد که همان تنور است.



4- حج/40

5- هود/40

فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا. (1)

بعضی این واژه را معرب «گناه» فارسی دانسته اند که همان خطا و بزه می باشد.

وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِّنَ السَّمَاءِ. (2)

این کلمه هم به صورت مفرد (جند) و هم به صورت جمع (جنود) در قرآن به کار رفته است. بعضی گفته اند که امکان دارد این واژه از اصل ایرانی خود (گند در پهلوی) مستقیماً به زبان عربی رفته باشد. این کلمه به معنای سپاه و لشکر می باشد.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ. (3)

عدهای گفته اند که این واژه فارسی است که معادل دوزخ میباشد.

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ. (4)

بعضی این کلمه را متخذ از کلمه «دین» فارسی به معنی مذهب می دانند، که از «دینک» به معنای قانونی دینی و «دینان» به معنای آدم مذهبی، متدین و مؤمن آمده است. این واژه پهلوی از واژه اوستایی «دینا» به معنای دین و داوری و حکم گرفته شده است.

وَمِنْهُمْ مَّنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِدِينَارٍ لَّا يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ. (5)

برخی گویند که این واژه فارسی است به معنای پول، زر. دینار که جمع آن دنانیر است نوعی از زر مسکوک می باشد و مقدار آن در مقابل قنطار بسیار اندک است، در صورتی که قنطار به یک پوست



گاو پر از طلا اطلاق می شود.

17. رزق

كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ. (1)

بعضی گفته اند این واژه تعریب «روزی» است که خود منسوب به «روز» می باشد. که اصل آن فارسی است و در پهلوی «روچیک» به معنای روزی و نان روزانه میباشد.

18. رَسَّ

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَثَمُودُ. (2)

بعضی گفته اند این کلمه فارسی است و به معنای چاه می باشد. در لغت به هر چیز کنده مانند چاه و گور، رس گویند. مفسران درباره آن اختلاف کرده اند و بنابر چند قول، اصحاب رس، جماعتی بودند که چاههای فراوانی داشتند و پیغمبر خود را تکذیب کردند، خداوند آنان را در آن چاهها فرو برد.

19. روضه

فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ. (3)

بعضی این کلمه را از «رود» فارسی و برخی آن را از «ریز» فارسی دانسته اند.

20. روم

عُلِبَتِ الرُّومُ. فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ. (4)

بعضی گفته اند این واژه فارسی است و گروهی از مردم می باشد. این کلمه نام کشور یا سرزمینی است که رومیان بر آن حکومت می کردند.

21. زبانیه

فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ، سَدْعُ الرِّبَانِيَّةِ. (5)

بعضی گفته اند این واژه از «زبان فارسی به معنی لهیب و جهنمی است که زبانه خود از واژه پهلوی

ص: 612

2-ق/12

3- روم/15

4- روم/2 و 3

5- علق/18

«ژیان» به معنی زبان گرفته شده است.

## 22. زرایّی

وَزْرَائِي مَبْثُوثَةٌ. (1)

این کلمه به معنی فرش های مجلل است که برخی آن را تعریب «زر آب» فارسی می دانند و برخی دیگر آن را معرب «زیر پای فارسی می دانند. بعضی نیز آن را جمع «زربی» و معرب «زریاف» فارسی گفته اند.

## 23. زَمهریر

لَا يَرُونَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمهريرًا. (2)

این واژه به معنای شدت سرما و سرمای شدید و سوزان است که مرکب از «زم» یعنی سرما و «هریر» یعنی موجب وزا می باشد که «زم» در ترکیبات فارسی بسیار وجود دارد و هریر نیز به معنی «کننده» به کار رفته است. پس در کل این کلمه، فارسی است.

## 24. زنجبیل

وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا. (3)

این کلمه که نام گیاهی است خوشبو. واژه های فارسی. زنجبیل گیاهی یا بیخ = ریشه [گیاهی است معطر که در فارسی نام های مختلف دارد همچون: زنگویر، سنگبیل، سنگیر، زنجفیلیا زنبیل.

## 25. زُور

فَاجْتَنَّبُوا الرَّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنَّبُوا قَوْلَ الزُّورِ. (4)

بعضی گفته اند که زور به معنای قوه و معرب از فارسی است. ولی زور و از جمله قول الزور به معنای قوت نیست، بلکه قول الزور به نحو شگرفی با حرف زور، فارسی امروز تطبیق دارد، یعنی ناحق و نادرست. در فارسی زور به معنای دروغ و باطل نیز آمده است. واژه زور نه تنها در پهلوی به صورت بسیط زور به معنای دروغ و افسانه آمده، بلکه در ترکیب هایی مانند زورگو کاسیه، به معنای گواهی دروغ و

ص: 613

1- غاشیه/16

2- انسان/13

3- انسان/17

4- حج/30

شهادت دروغ نیز به کار رفته است. و گذشته از آن در فارسی باستان و در سنگ نبشته بیستون هم آمده است. گفتنی است در قرآن مجید، زور یک بار هم در مورد شهادت به کار رفته است: وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ. (1)

26. سِجِّلْ

يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ. (2)

این کلمه به معنای سنگی است که روی آن چیزی نوشته شود، که گروهی معتقدند این کلمه فارسی است.

27. سِجِّيلٌ

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّنْ سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ. (3)

این کلمه معرب از فارسی و مرکب از «سنگ» و «گِل» است. در زبان فارسی به چیزی که اول سنگ بوده و سپس گِل شود. سِجِّيلٌ گویند. این واژه از فارسی میانه مستقیماً وارد زبان عربی شده است.

28. سِجِّينٌ

وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ. (4)

برخی گفته اند این واژه فارسی و به معنای دائم، ثابت و سخت است و نیز نام چاهی است در جهنم.

29. سِرَابٌ

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً. (5)

بعضی گفته اند که این کلمه مشترک فارسی و عربی است. اما بعضی دیگر گفته اند این کلمه مرکب از سر به معنای فوق و آب به معنای ماء است و جزو کلمات فارسی می باشد که خیلی قدیم وارد زبان عربی شده است.

ص: 614

1- فرقان / 72

2- انبیاء / 104

3- هود / 82

4- مطففین / 8

5- نور / 39

وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمْ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ. (1)

مفرد این کلمه سربال است. سربال مرکب از سر یعنی فوق و بال یعنی قامت لغتی است فارسی سربال یعنی پیراهن [= قمیص]، به ویژه پیراهن مردانه. برخی گفته اند که این واژه همان شلوار فارسی که اصل و منشأ «سروله» نیز دانسته شده و سربال هم از آن گرفته شده است.

## 31. سراج

وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمْرًا مُنِيرًا. (2)

برخی این کلمه را معرب «چراغ» فارسی می دانند که احتمالاً مستقیماً از زبان فارسی وارد زبان عربی شده است.

## 32. سُرَادِق

إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا. (3)

بعضی گفته اند این کلمه معرب «سرادر» یا «سراپرده» فارسی است. معنای این کلمه دهلیز و سراپرده خیمه و چادر است.

## 33. سَرَد

أَنْ أَعْمَلُ سَابِغَاتٍ وَقَدَّرُ فِي السَّرْدِ وَأَعْمَلُوا صَالِحًا. (4)

برخی گفته اند این کلمه معرب «زرد» فارسی است. در اوستا «زراده» به معنای زره است که در پهلوی زریه» و در فارسی جدید «زره» شده است. این واژه یک واژه قرصی قدیمی است که دور پیش از اسلام وارد زبان عربی شده و احتمالاً بی واسطه از فارسی وارد عربی شده است. گفتنی است که در عربی به زره ساز یا زره باف، زَرَاد گویند چنان که سَرَاد نیز می گویند.

ص: 615

1- نحل/81

2- فرقان/61

3- کهف/29

4- سبأ/11



34. قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا... (1)

برخی این کلمه را فارسی معرب میدانند و برخی نیز گفته اند که این واژه ای است فارسی و مرکب از «سر» + «آمد» به معنی زمان.

35. سَقَر

سَأْصَلِيهِ سَقَرًا. وَمَا أُذْرَاكَ مَا سَقَرٌ. لَا تَبْقَى وَلَا تَذَرُ. (2) انسان / 18(3) نور / 43(4) کهف / 31

1- قصص / 72

- 2- مدثر / 26 تا 28§ برخی گفته اند این واژه، غیر عربی و فارسی است. سقر یعنی جهنم و دوزخ. جالب است بدانیم که دوزخ دارای سه وادی است: اول جهیم، دوم جهنم، سوم سقر. 36. سَلْسَبِيلٍ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا.
- 3- برخی گفته اند این واژه فارسی است به معنی نرم، روان، می خوشگوار، آب گوارا و نام چشمهای است در بهشت. دهخدا گفته است هر چیز نرم و خوشگوار که به آسانی در گلو فرو شود سلسبیل گویند. 37. سَنَا يَكَادُ سَنَا بَرْقَهُ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ.
- 4- بعضی این واژه را فارسی دانسته اند به معنای روشنایی. 38. سُنْدُسٌ وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِّنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ..

فارسی یکی می دانند. عده ای نیز گفته اند چون سندس تنها در ترکیب با استبرق در توصیف جامه های زیبا و فاخر ساکنان بهشت به کار رفته است و استبرق هم کلمه ای است فارسی از این رو احتمال می رود که سندس هم فارسی و ایرانی باشد.

39. شیء

إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. (1)

بعضی عقیده دارند که شیء تعریب «چی» و آن هم مخفف «چیز» در زبان فارسی است.

40. صَلَوَات

وَلَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهَدَمْتُ صَوَامِعَ وَيَبَعُ وَصَلَوَاتٍ وَمَسَاجِدَ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ. (2)

صلوات به معنای کنیسه و محل عبادت یهودیان است، صلوات، کنشت و کنیسه، نیایشگاه یهودیان اند که برخی آن را فارسی دانسته اند.

41. صلیب

وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ. (3)

کلمه صلیب در قرآن به کار نرفته است ولی مشتقات فعلی آن مانند: صلبوه، لأصلبنکم و یصلبوا، به کار رفته اند. برخی بیان کرده اند که صلیب معرب چلیپای فارسی است.

42. صِهر

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا. (4)

صِهر به معنای داماد یعنی شوهر خواهر و شوهر دختر است. برخی این لغت را معرب «شوهر» فارسی می دانند.

43. ضَنک

وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا. (5)

برخی گفته اند این واژه معرب «دنگ» فارسی است به معنی حیران و سرگشته.

ص: 617

1- بقره/20

2- حج/40

3- نساء/157

4- فرقان / 54

5- طه / 124

برخی دیگر آن را معرب «تنگ» فارسی به معنی محدودیت و سختی دانسته اند، با توجه به آیه فوق و این که قرآن این کلمه را صفتی برای معیشت آورده است به نظر می رسد قول دوم، درست تر از قول اول باشد، در فارسی هم معیشت و یا زندگی تنگ، به کار می رود.

44. عبقری

مُتَكِبِّينَ عَلٰی رُفْرِفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ (1)

بعضی این کلمه را معرب «آبکار» فارسی به معنای رونق و عزت و کمال دانسته اند. آبکار در زبان پهلوی به معنای اثر و دست ساخته ای با شکوه، مجلل و پر زرق و برق می باشد. معنای عبقری را در آیه بالش های نیکو، گفته اند. عبقری نوعی از بساط فاخر است که در آن رنگها و نقش ها باشد.

45. عفريت

قَالَ عَفْرِيْتُ مِّنَ الْجِنَّ اَنَا اَتِيكَ بِهِ (2)

بعضی این کلمه را از «آفرید» و «آفریدن» فارسی دانسته اند.

46. غمز/غمزه

وَ اِذَا مَرُّوا بِهَمَّ يَتَغَامَزُوْنَ (3)

کلمه غمز در قرآن به کار نرفته است و فقط یک بار مشتق یتغامزون در قرآن آمده است. که به معنای اشاره به وسیله چشم و ابرو می باشد. برخی این کلمه را معرب از «غمزه» فارسی می دانند.

47. فردوس

كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا (4)

برخی گفته اند فردوس، معرب پردیس فارسی است که جمع آن فرادیس میباشد. فردوس واژه های ایرانی است که در اوستا «پاری دیزه» گفته شده است. این کلمه مرکب از «پایری» به معنای گرداگرد و «دنزا» به معنای انباشتن است و با باغها و پارک های با شکوه می گفتند. پردیس به معنی باغی که جانوران در آن نگهداری می شوند، نیز استفاده می شده است.

ص: 618

1- رحمن/76

2- نمل/39

3- مطفین/30

4- کهف/107

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ. (1)

فیل حیوانی است معروف. برخی این کلمه را معرب «پیل» فارسی می دانند.

وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ. (2)

قرطاس به معنی کاغذ، صحیفه و جزوه می باشد و جمع آن قرطیس است. برخی عقیده دارند این لغت فارسی است.

فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ. (3)

بعضی گفته اند، قسوره که به معنی اسد و شیر و عزیز و شجاع است معرب کلمه «کشورز» فارسی است. قیسری یعنی مرد نیرومند. کشورز در زبان فارسی یعنی بزرگ و استوار.

فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَالْجَرَادَ وَالْقُمَّلَ. (4)

مخمل به معنی مگس ها و شپش های کوچک است، که برخی آن را فارسی معرب شده گفته اند.

يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكُؤُسٍ مِنْ مَّعِينٍ. (5)

کأس یعنی قدح و ظرف که آن را معرب «کاسه» فارسی گفته اند. کاسوک در زبان پهلوی به معنی لاک پشت است.

إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كُؤُسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا. (6)

4- اعراف/133

5- صفات/45

6- انسان/5

برخی گفته اند که کافور معرب «کاپور» فارسی است که در زبان پهلوی وجود داشته است. کافور که جمع آن کوافیر و کوافر است. گیاهی خوشبو است و سفید رنگ.

54. کَنْز

لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ كَنْزًا أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ. (1)

برخی گفته اند که این کلمه معرب «گنج» فارسی است. کنز به معنای گنج و خزانه است و جمع آن کنوز می باشد.

55. كُورَت

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ. (2)

بعضی عقیده دارند که این کلمه از ریشه واژه «کور» در فارسی گرفته شده است. معنی کُورَت در آیه یعنی تارشدن خورشید، غروب کردن خورشید. کور شدن به معنی خاموش شدن روشنی و آتش در فارسی بسیار رواج دارد. از طرفی ریشه «کی. و. ر» در عربی با معنی کورت که در این آیه بکار رفته است سازگاری ندارد. در شوشتر که یکی از شهرهای ایران است واژه «روز کور» به معنی تیره بخت و نیز «آساره کور - ستاره کور» به همین معنی به کار می رود.

56. مَجُوس

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ. (3)

مجوس به معنی زردشتی است. برخی گفته اند که روشن است که این واژه - مجوس - همان واژه «مگوش» و یا «منج گوش» فارسی باستان است، که بعدها از صورت اوستایی به صورت «مغ» در فارسی جدید تغییر کرده است. به روحانی آیین زردشت، مغ گفته می شود.

57. مَرْجَان

يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ. (4)

ص: 620

1- هود/12

2- تکویر /1

3- حج/17

4- رحمن /22

عده ای از اهل لغت عقیده دارند که این کلمه فارسی است و هم خانواده با مروارید است. مرجان به مرواریدهای خرد و کوچک گفته می شود.

58. مسک (مشک)

خِتَامُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ. (1)

بعضی گفته اند که مسک معرب «مشک» فارسی است، عطر مخصوصی که از ناچه آهوی چینی به دست می آید.

59. مقالید

لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ. (2)

مقالید به معنی کلیدها و مفاتیح است که برخی گفته اند این کلمه فارسی است. واژه اقلید و مقلید به معنی (کلید) اند که از زبان فارسی وارد عربی شده اند.

60. ن

ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ. (3)

برخی از اهل لغت گفته اند که واژه «ن» فارسی است و اصل آن «انون» می باشد به معنای هر کاری که میخواهی انجام بده.

61. نمارق

وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ. (4)

نَمَارِقُ جمع نَمْرُق و نَمْرُقَه و نَمْرِقَه است یعنی بالش، پستی، ناز بالش. برخی گفته اند در این کلمه که معرب از فارسی است، قلب رخ داده است زیرا از «نرم/نرمک/نرماک» فارسی تعریب شده است. بعضی آن را به صورت «نَرْمَق» وارد کرده و از «نرم» فارسی دانسته اند، نرمق به معنی پارچه اینرم و لطیف، یا سفید و نرم است. عده ای دیگر گفته اند که این واژه از کلمه ایرانی «نَمِر» به معنای نرم گرفته شده است. که با این حساب در تعریب آن قلب رخ نداده است. در ایرانی قدیم به واژه «نَمْرَه» بر می خوریم که اوستایی

ص: 621

1- مطفین 26/

2- زمر 63/

3- قلم 1/

4- غاشیه 15/



آن «نَمْرَه» و پهلوی آن «نرم» است. این کلمه از یک صورت فارسی میانه ای «نرم + پسوند ک» به زبان عربی آرامی رفته و به گونه «مرق» به زیان وارد شده است سپس از آن صیغه جمع «نمارق» ساخته شده است.

62. هاروت و ماروت

وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ هَارُوتَ وَمَارُوتَ. (1)

برخی گفته اند نام هاروت و ماروت ایرانی الاصل هستند. «هوروت» به معنی حاصل خیزی و «موروت» به معنی بی مرگی است. در اوستا الفاظ «هورودات» که همان «خرداد» می باشد و «امردات» به معنی مرگ که همان «مرداد» است وجود دارد.

63. وَرَدَه

فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ. (2)

ورده به معنی گل سرخ است. نوعی از گل سرخ که بسیار سرخ‌رنگ است در قصران که قریه ای از شهر ری است زیاد می روید و به آن گل سرخ قصرانی یا ورد قصرانی گویند، همچنین در جور که شهری در فارس است این گل زیاد می روید، برخی ورده را (به معنای گل سرخ) فارسی دانسته اند.

64. وَرَق

وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ. (3)

ورق به معنی برگ است که برخی احتمال می دهند این کلمه معرب «برگ» فارسی باشد.

65. وَزِير

وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا. (4)

وزیر به معنی کمک و یار است که مقداری از وظایف بالادست خویش را حمل می کند. جالب است بدانیم کلمه وزیر تنها 2 بار در قرآن مجید آمده و هر دو درباره هارون (علیه السلام) است.

برخی عقیده دارند که این کلمه از «ویچیرای» اوستایی و «ویچیر» پهلوی گرفته شده است.

ص: 622

1- بقره/102

2- رحمن/37

3- طه/121

4- فرقان/35



كَانَهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ. (1)

بعضی گفته اند: یاقوت که جمع آن یواقیت است واژه‌های فارسی و معرب «یا کند» است که نام سنگی قیمتی است و چهار نوع سرخ، زرد، کبود و سپید دارد.

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ. (2)

یهود به معنی جهودان است و به پیروان دین و آیین یهود بن یعقوب نیز گفته می‌شود. برخی گفته اند که یهود از واژه فارسی «یهود» است و وقتی معرب شده حرف «دال» آن به حرف «دال» بدل گردیده است.

هود در آیه: وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ، (3) به معنی یهود و قوم یهود می‌باشد. برخی گفته اند هود واژه ای است غیر عربی و فارسی است که همان یهود بوده و یاء آن از کثرت استعمال حذف شده است.

### توازن عددی در قرآن کریم

الف) اهل بیت (علیه السلام) و قرآن و توازن عددی:

رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) خود و اهل بیت خویش را به «کساء» گرامی داشتند. اهل بیت پنج تن هستند. محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین (علیه السلام).

اشتقاقهای کلمه «کساء» در قرآن کریم پنج بار و درست به عدد اصحابکساء به کار رفته است، این اشتقاقها عبارتند از: «فکسوناء»، «نسکوها»، «واکسوهم»، «کسوتهم» و «کسو تهن».

در کتب فریقین آمده است که امامان پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دوازده نفرند که همگی آنان از قریش می‌باشند. از سوی دیگر در قرآن کلمه امام (در حالات مختلف جمع و مفرد و مجرد و مضاعف) دوازده بار آمده است.

ص: 623

1- الرحمن/58

2- بقره/113

3- بقره/111

\* امام = دویار \* امامهم = یک بار \* اماما = چهار بار \* ائمه = پنج بار

این یک دلیل عددی قرآنی است که می تواند مذهب شیعه دوازده امامی را تأیید کند. همچنین جمله «الائمه من قریش» (امامان از قریشند) از دوازده حرف تشکیل شده است. علاوه بر این مشتقات کلمه «شاع» یا «شیع»، که نام شیعه از آن گرفته شده، در قرآن کریم دوازده بار به کار رفته است، «محمد رسول الله» نیز دارای 12 حرف است. «علی بن ابیطالب» نام امام اول شیعیان نیز از 12 دوازده حرف تشکیل یافته است. اوست العروه الوثقی و «الصدیق الأكبر» و مقصود از آیه «ویتلوه شاهد منه» و اوست «امیرالمؤمنین». هر یک از این کلمات که در وصف علی (علیه السلام) آمده از دوازده حرف تشکیل شده است. نکته قابل ملاحظه دیگر آن که پس از حذف حروف مکرر از کلمه «امیرالمؤمنین» تنها هفت حرف خواهد ماند و در صورت حذف حروف مکرر از عبارت «علی بن ابیطالب» نیز هفت حرف می ماند و دیگر این که تعداد حروف اسامی ائمه (علیه السلام) پس از حذف حروف مکرر دوازده حرف است:

«ع ل ی ح س ن م د ج ف ر و» و نیز نامه های چهارده معصوم با حذف نام های تکراری ایشان، هفت نام است: «محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین، جعفر، موسی»

ب) فاتحة الكتاب و توازن عددی:

سوره فاتحة الكتاب یا حمد دارای هفت آیه است که در مقام بررسی توازن عددی این سوره به موارد زیر می توان اشاره کرد.

1. کلمه «الله» با دیگر اسمای حسناى الهی هفت بار در این سوره تکرار شده است.

\* الله = دویار \* الرحیم = دویار \* الرحمن = دویار \* مالک = یک بار

2. در این سوره هفت صفت یا به عبارت دیگر هفت اسم که در نقش صفت قرار گرفته اند وجود دارد که عبارتند از:

\* الرحمن (صفت الله) = دویار عرب (صفت الله) = یک بار

\* الرحیم (صفت الله) = دو بار \* مالک (صفت الله) = یک بار

المستقیم (صفت صراط) = یک بار

2. در این سوره هفت حرف (در مقابل اسم و فاعل) به کار رفته است که عبارتند از:

\* باء در «بسم» \* «علی» دویار در کلمه «علیهم» \* لام در «الله»

\* واو در «ولا» \* واو در «واياك» \* حرف نفی لا در «ولا»

توازن میان فاعل و مفعول: در سوره فاتحه چهار فاعل و چهار مفعول بدین ترتیب وجود دارد:

فاعل‌ها:

1. ضمیر مستتر در کلمه «نعبد» 2. ضمیر مستتر در کلمه «نستعین»

3. ضمیر مستتر در کلمه «اهدنا» 4. ضمیر متصل در کلمه «نعمت»

مفعولها:

1. مجرور در کلمه «سم» که در محل نصب است و به فعل محذوفی تعلق دارد.

2. ضمیر نصب در کلمه «ایاک» 3. ضمیر متصل «نا» در کلمه «اهدنا»

4. کلمه «صراط» در عبارت «اهدنا الصراط»

توازن در تقسیم اسم‌ها به جامد و مشتق: در فاتحة الكتاب 9 اسم جامد و در مقابل 9 اسم مشتق قرار دارد.

اسم‌های جامد عبارتند از: «اسم» - «الله» - «الحمد» - «الله» - «العالمین» - «یوم» - «الدین» - «الصراط» - «صراط» (دوم).

اسم‌های مشتق نیز بدین ترتیب است: «الرحمن» - «الرحیم» - «رب» - «الرحمن» (دوم) - «الرحیم» (دوم) - «مالک» - «المستقیم» - «المغضوب» - «الضالین»

توازن در افعال: در سوره حمد چهار فعل آمده است که عبارتند از: «عبد» - «نستعین» - «اهدنا» - «انعمت». این چهار فعل به صورتی هماهنگ و متوازن از چند جهت قابل دسته‌بندی است: از نظر مجرد و مزید بودن، به دو فعل مجرد (نعبد و اهدنا) و دو فعل مزید (نستعین و انعمت) و از نظر صحت و اعتدال، به دو فعل صحیح (نعبد و انعمت) و دو فعل معتل (نستعین و اهدنا) تقسیم می‌شوند.

اشاره به سوره حمد در قرآن کریم: آیه 78 سوره حجر چنین می‌گوید: «ولقد آتیناک سبعاً من المثانی و القرآن العظیم»، این آیه که گویای این است که سوره حمد هفت آیه دارد، خود از هفت کلمه تشکیل یافته است و اگر تعداد کلمات موجود در این عبارت را از عدد حروف آن (که 36 حرف است) کسر نمائیم، عدد 29 بدست خواهد آمد که بیانگر تعداد کلمات موجود در سوره فاتحه است.

(ج) عدد هفت در برخی از آیه‌های قرآن:

ص: 625

در سوره مؤمنون مراتب خلقت انسان راهفت مرتبه و مرحله بیان می کند:

ولقد خلقنا الانسان من سلاله من طين (ما انسان را از مایه ای از گل آفریدیم)،

ثم جعلناه نطفه في قرار مكين (سپس آن را نطفه‌های ساختیم در قرار گاهی استوار)،

ثم خلقنا النطفه علقه (سپس نطفه را به صورت خونی بسته در آوردیم)،

فخلقنا العلقه مضغه (و آن خون بسته را به صورت پارهای گوشت در آوردیم)،

فخلقنا المضغه عظاما (و آن پاره گوشت را استخوانی قرار دادیم)،

فكسونا العظام لحما (پس بر آن استخوان گوشت پوشانیدیم)،

ثم انشأناه خلقا آخر (و سپس آن را به صورت خلقتی دیگر پدید کردیم)،

در همین سوره و درست دو آیه بعد، ذکری از آسمان ها به میان آمده است و این که خداوند آسمانها را نیز هفتگانه قرار داده است: «ولقد خلقنا فوقكم سبع طرائق و ما كنا عن الخلق غافلين» (بر بالای سر شما هفت آسمان بیافریدیم و از این مخلوق بی خبر نبودیم). قابل ذکر است که کلمه «قبله» (در شکل مجرد و مضاعف به ضم‌ایر) هفت بار در قرآن کریم به کار رفته است: القبلة = چهاربار، قبلتهم = دوبار، قبلتک = یک بار

در آیه 25 سوره نور، تمثیلی که برای نور خداوند بیان شده به هفت مرحله اشاره دارد:

«مثل نوره كمشكاه

فيها مصباح

المصباح في زجاجه

الزجاجه كأنها كوكب درى

يوقد من شجرة مبارکه زيتونه لا شرقية ولا غربية

يکاد زيتها يضيء و لولم تمسسه نار

نور علی نور».

در آیه 43 همین سوره نیز آنجا که خداوند به فرستادن ابرها و فرو فرستادن باران و مشیت الهی در این مورد می پردازد، شاهد تقسیم هفتگانه هستیم:



«الم تر أن الله يزجي سحابا

ثم يؤلف بينه

ثم يجعله ركاما

فترى الودق يخرج من خلاله

وينزل من السماء من جنال فيها من برد

فيصيب به من يشاء

ويصرفه عمّن يشاء» (1)

## آماری از قرآن کریم

مجموع آیات قرآن 6236 آیه می باشد که از میان آنها 4468 آیه مکی و 1768 آیه مدنی است، همچنین مجموع کلمات قرآن 77807 کلمه می باشد که از این بین 52217 کلمه مشتق و 25590 کلمه غیر مشتق است، از این تعداد 45653 کلمه مکی و 32154 کلمه مدنی است. در قرآن 28 آیه یک کلمه ای و یک آیه 129 کلمه ای وجود دارد.

از میان مجموع 114 سوره قرآن در آغاز 29 سوره حروف مقطعه آمده است. حروف مقطعه دقیقا برابر با نصف حروف 28 گانه الفبای عربی یعنی 14 حرف هستند که به آن ها حروف نورانی می گویند. جالب این که در قرآن این 14 حرف به 14 شکل آمده اند: (ق، ن، ص، طه، طس، یس، حم، الم، الر، طسم، عسق، المرء المص و کهیصص). این حروف بدون تکرار 14 حرف نورانی قرآن را شامل می شوند که عبارتند از: (ا، ح، ر، س، ص، . ط. ع، ق، ک، ل، م، ن، ه. ی). لازم به ذکر است که استفاده از حروف مقطعه از مختصات قرآن کریم است. طبق نظریه دکتر رشاد خلیفه حروف مقطعه با اولین آیه قرآن یعنی (بسم الله الرحمن الرحيم) که دارای 19 حرف است ارتباط و پیوستگی دارد یعنی مضربی از 19 هستند زیرا 14 حرف به 14 شکل در آغاز 29 سوره قرآن مجموعا عدد 57 را بوجود می آورند و این عدد

ص: 627



مساوی (3×19) می باشد. به هر صورت ترکیب قرآن از سُوْر و آیات و کلمات و حروف دقیقاً بر اساس یک نظم متقن ریاضی استوار است یعنی نه تنها سوره ها و آیات قرآن بلکه حروف قرآن نیز روی حساب دقیق و نظم خاصی است که فقط خداوند قادر به ایجاد و بیان و حفظ آن می باشد. اصولاً- نه تنها حروف هر سوره دارای نظم، قاعده، ضابطه، و حساب معین و دقیقی است بلکه مجموع حروف سوره های مشابه نیز ضابطه و نظام و قاعده واحدی دارند و این بهترین دلیل علمی و ریاضی بر عدم تحریف قرآن است و بهترین گواه بر حقانیت و عظمت قرآن است چنان که خود می فرماید: (الم ذلك الكتاب لا ريب فيه) و عدم شک در این کتاب را پس از حروف مقطعه (الم) می آورد که بسیار جای دقت و تأمل و تحقیق دارد. پس بدون شک یکی از وجوه اعجاز قرآن همین حروف نورانی است که به عدد 14 معصوم سلام الله عليهم اجمعين می باشند.

آری کتابی که در طی 23 سال تدریجاً نازل شده آن هم بر پیامبری (أمی) و آن چنان حروفش حساب شده، دقیق و منظم است که درک و کشف این نظم دقیق و محاسبات و مناسبات عجیب و شگرف و شگفت ریاضی جز از مغزهای پیچیده الکترونیکی ساخته نیست مسلماً یک کتاب بشری نیست بلکه قطعاً کتاب آسمانی، الهی و مافوق بشری است، کتابی که سند ارتباط بشر با خداست، معجزه رسول خدا و سفیر و پیام آور خداست. آری قرآن هم وحی الهی و کلام الله است، هم سند نبوت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است و هم معجزه جاوید آن بزرگوار است. براساس محاسبه آماری دقیق دکتر رشاد خلیفه:

الف: بسم الله الرحمن الرحيم 19 حرف است.

ب: کلمه اسم در قرآن 19 بار به کار رفته.

ج: کلمه مبارک الله 2698 مرتبه در قرآن آمده که مضربی از 19 است یعنی  $(2698=19 \times 142)$ .

د) کلمه الرحمن 57 مرتبه یعنی  $(3 \times 19)$ .

ه) کلمه الرحيم 114 مرتبه یعنی  $(6 \times 19)$ .

و کل قرآن هم که 114 سوره دارد یعنی  $(6 \times 19)$ .

ص: 628

بنابراین همه قرآن حول محور بسم الله الرحمن الرحيم می چرخد. لازم به یادآوری است که در معاجم قرآنی کلمات آیه مبارکه (بسم الله الرحمن الرحيم) فقط یک بار همراه با کلمات سوره مبارکه حمد محاسبه می شود و در سایر سوره ها آیه مذکور و کلمات آن محاسبه نمی شود، از طرفی سوره مبارکه توبه هم که فاقد آن آیه است بنابراین پیوسته باید در محاسبات کلمات مقدس (الله، الرحمن، الرحيم، بسم) 112 عدد بر مجموع مواردی محاسبه شده افزود، بر این اساس ضابطه دکتر رشاد خلیفه صحیح نخواهد بود زیرا (112) مورد را نادیده گرفته است. از سوی دیگر دکتر محمود روحانی مؤلف کتاب ارزشمند المعجم الاحصایی در سه جلد، در جلد اول که مدخل آن کتاب است در صفحه 108، تحت عنوان (ب - عدد 19 کلید رمز اعجاز قرآن و ادامه آن در صفحه 109 فرضیه دکتر رشاد خلیفه را زیر سؤال برده است. زیرا بنا به محاسبه دکتر روحانی عدد لفظ جلاله (الله) در قرآن 2699 می باشد که یک عدد بیشتر از شمارش دکتر رشاد خلیفه است بنابراین نمی تواند مضربی از عدد 19 باشد. (1)

لفظ جلاله (الله) در حالت نصبی (الله) 592 مرتبه، در حالت رفعی (الله) 980 مرتبه و در حالت جری (الله) 1127 مرتبه و در مجموع 2699 مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است.

هریک از 114 سوره قرآن کریم، به نامی جداگانه مشخص شده است البته بعضی از سوره ها بیش از یک نام دارند. نام بعضی از سوره ها به اسم اشخاص است مانند سوره های (یونس، هود، یوسف، ابراهیم، محمد، مریم، لقمان و نوح). نام برخی از سوره ها از حروف زمر مقطع اوائل سوره ها گرفته شده مانند سوره های (طه، یس، ص و ق). اکثر سوره های دیگر به نام پدیده های طبیعی، حیوانات، گروه های اجتماعی، حوادث تاریخی و غیره می باشد. قرآن در زمان خود پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، توسط گروهی که خود آن حضرت معین کرده بود و به نام (کاتبان وحی) معروف شده اند نوشته می شده و پیامبر شخصا در نوشتن آیات و سوره و تنظیم آنها نظارت داشتند که البته در سالهای بعد این عمل شکل و ترتیب منظم تری یافت. به همین جهت قرآن مجموعه ایست مرکب از آیات و سوره که کاملاً منظم و به هم پیوسته و منسجم می باشد، به طوری که انفصال و جدایی و گسستن این مجموعه منظم و مرتب امری محال می نماید و آهنگ و وزن و قصد و غایت این کتاب مبین را مخدوش کرده و عامل آن را رسوا

ص: 629

می‌سازد. این است که آیه در نظام کل یک سوره و یک سوره در انسجام کل قرآن جایگاه معین و ثابت خود را دارد بطوریکه کاستن یا افزودن و تحریف در این سبک و سیاق قطع ناشدنی و رسواگر می‌باشد و این وجهی از وجوه اعجاز قرآن است که عدم تحریفش را خدای متعال تضمین نموده است و می‌فرماید (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (1)

غالباً سوره‌های کوچکتر در آخر قرآن قرار گرفته و مکی هستند یعنی در سیزده سال اول بعثت و قبل از هجرت نازل شده‌اند. این سوره‌ها اکثراً مشتمل است بر توحید، خودشناسی، معادشناسی، هدفداری آفرینش و بیانسرگذشت انبیاء و اقوام گذشته اما سوره‌های بزرگ قرآن مدنی هستند یعنی در ده سال آخر دوران نبوت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) و پس از هجرت نازل شده‌اند، بیشتر تأکید این سوره‌ها روی مسائل اجتماعی و تشریحی و قانون‌گذاری و احکام و جهاد و سیاست و گروه‌ها و نظایر اینها می‌باشد. اگر سوره حمد را مدنی بدانیم تعداد سوره‌های مکی 85 و سوره‌های مدنی 29 سوره می‌باشند.

کلمه سوره از ریشه لغوی (سور) یا (سور) گرفته شده که به معنی شراب باقیمانده در پیاله، قسمتی از ساختمان و یا دیوارهای مرتفع یک شهر است. یک سوره قرآن هم بخشی از قرآن است و اصولاً قرآن مانند شهری است که بوسیله سوره‌ها یعنی حصارها و دیوارهایی قسمتهای مختلف از یکدیگر جدا گردیده است. به هر حال سوره آن بخش و قسمتی از قرآن است که حداقل آن 3 آیه می‌باشد.

کلمه آیه در لغت به معنی علامت، نشانه و دلالت می‌باشد و در اصطلاح واحدی از تعدادی عبارت است که سوره‌های قرآن از آن تعداد عبارت‌ها تشکیل شده است. به عبارت دیگر یک جمله از قرآن را می‌توان یک آیه نامید.

کوچکترین سوره قرآن سوره کوثر است که دارای سه آیه می‌باشد و بزرگترین سوره قرآن سوره بقره است که دارای 286 آیه می‌باشد. در مورد کوچکترین آیه قرآن نظرات مختلفی وجود دارد. بعضی آیه (طه) را کوتاهترین آیه دانسته‌اند زیرا فقط از دو حرف ترکیب شده که هر کدامشان نیز دو حرفی می‌باشند، بدی نصورت: [(طا) (ها)].

ص: 630

البته این نظر در صورتی صحیح است که مقطعات یک حرفی مانند (ص، ق، ن) را آیه حساب نکنیم. بعضی دیگر آیاتی نظیر (والضُّحَى) و (والفجر) را کوتاهترین آیه دانسته اند. مرحوم علامه طباطبایی آیه 64 سوره الرحمن یعنی (مدهامتان) را کوتاهترین آیه دانسته است زیرا مجموعاً یک کلمه است.

بلندترین آیه قرآن بی شک آیه 282 سوره بقره می باشد که شامل 20 حکم فقهی است، این آیه به نام آیه (دین) معروف است.

مجموعه و تعداد کلماتی را که در قرآن به کار رفته است عده ای، 77943 کلمه می دانند، عدهای دیگر مجموع کلمات قرآن را، 77473 کلمه میدانند. گروهی گفته اند مجموع حروف قرآن، 340740 حرف است، گروهی دیگر مجموعه کلمات قرآن را، 77437 کلمه اعلام کرده اند و در روایتی آمده است که: (برای تلاوت کننده قرآن در هر حرفی ده حسنه است. به هر حال در تکمیل این بحث حداقل به جلد دهم تفسیر کشف الاسرار میباید صفحات 682 تا 685 مراجعه شود. لازم به ذکر است که علمای اسلام حتی به شمارش مجموعه تک تک حروف از الف تا یا نیز اقدام کرده اند که همانند مطلب فوق مورد اختلاف است که به عنوان نمونه یک نظر بشرح زیر نقل و طالبان را برای اطلاعات بیشتر به منبع فوق و سایر کتب تفسیر و علوم قرآنی و تاریخ قرآن ارجاع میدهم: طبق نقل عمر قرآن دارای (1127000) حرف است که مورد اعتنا نیست.

اما طبق یک نقل دیگر یعنی طبق کشف الآیات قرآن دارای 297298 حرف است بدین قرار:

(الف 48892) - (ب 12428) - (ت 2400) - (ث 1454) - (ج 4041) - (ح 2243) - (خ 2505) - (د 5693) - (ذ 4709) -  
(ر 2343) - (ز 3680) - (س 5700) - (ش 2115) - (ص 2680) - (ض 2037) - (ط 227) - (ظ 842) - (ع 9417) - (غ 1217) -  
(ف 8112) - (ق 6313) - (ک 10522) - (ل 33800) - (م 26900) - (ن 26055) - (ه 18070) - (لا 4709) - (ی 25711) -  
(همزه 3273) - (تشدید 1925) مرتبه در قرآن بکار رفته است در پایان باید گفت که نظر صاحب کشف الاسرار با آنچه در این جا آورده شده متفاوت است که خوانندگان محترم در صورت تمایل به مرجع مذکور مراجعه فرمایند.

قرآن، کلام و پیام خدای متعال و سرچشمه حقایق، معارف، تعالیم و احکام اسلامی است، این کتاب الهی که سند نبوت و معجزه نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) است در مدت 23 سال به تدریج نازل شد و راهنمایی و حل

مشکلات و نیازمندیها و مسائل جامعه بشریت را تا ابد به عهده گرفت. البته می دانیم که در شب قدر کل قرآن به طور یکباره نازل شده است.

کلام الله مجید دارای نام های پنجگانه (قرآن - فرقان - کتاب - ذکر - تنزیل) می باشد، اما اوصاف متعدد و فراوانی دارد به طوری که بعضی از محققین متجاوز از 90 صفت برای کلام خدا قائل شده اند. بی شک قرآن از طریق وحی نازل گردیده و آغاز نزول آن را علامه مجلسی از قول مرحوم شیخ صدوق چنین نقل می کند (اعتقاد ما این است که قرآن در ماه رمضان و در شب قدر به بیت المعمور نازل گردیده و پس از آن به تدریج و تفریق در مدت بیست سال فرود آمده است بنابر نقل مرحوم شیخ صدوق ليله القدر سه سال پس از بعثت بوده است. (1))

هر چند در مورد اولین آیه ای که نازل شده اختلاف نظر است اما به نظر اکثر مفسران و محققان علوم قرآنی، اولین آیه ای که در کوه حراء بر قلب مقدس پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نازل گردید آیه (إقرأ باسم ربك الذي خلق - تا - علم الانسان ما لم يعلم) بود.

در مورد آخرین آیه ای که نازل شد نیز اختلاف نظر است و در این مورد 10 قول وجود دارد، به شرح زیر:

1. (آیه 281 سوره بقره) 2. (آیه 278 سوره بقره معروف به آیه ربا) 3. (آیه 282 سوره بقره معروف به آیه دین) [البته این سه قول با هم قابل جمع هستند]، 4. (آیه 194 سوره آل عمران) 5. (آیه 93 سوره نساء) 6. (آیه 176 سوره نساء معروف به آیه کلاسه) 7. (به طور مطلق آخرین سوره مائده بوده است) 8. (آیه 3 سوره مائده) 9. (آخرین آیه سوره برائت یعنی 127) 10. (سوره النصر به طور مطلق).

ادوار نزول قرآن را دانشمندان به 2 دوره متمایز یعنی قبل از هجرت و پس از هجرت تقسیم کرده و بر همین اساس آن بخش از آیات قرآن را که قبل از هجرت نازل شده (مکی) و آنچه را پس از هجرت نازل شده (مدنی) می گویند.

لازم به ذکر است که نزد ماسیحیان ليله القدر که آغاز نزول قرآن بوده است بعد از بعثت نبی اکرم (صلی الله علیه و آله) یعنی پس از 27 ماه رجب بوده است.

ص: 632

قرآن دارای 114 سوره، 30 جزء، 120 حزب، 6236 آیه، 114 بسم الله الرحمن الرحيم و 115 بسم الله است. زیرا همانطور که می دانیم سوره براءت (توبه) فاقد بسم الله الرحمن الرحيم است لیکن سوره نمل دارای دو بسم الله الرحمن الرحيم است و از سویی در سوره هود آنجا که خدا فرمان سوار شدن به کشتی را به حضرت نوح صادر می کند می فرماید: (بسم الله مَجْرِيهَا و مُرْسِيهَا).

در مورد مجموعه مکیات و مدنیات قرآن نیز اختلاف است به شرح زیر:

الف) 98 سوره مکی و 9 سوره مدنی است، اختلاف موجود در این نظریه به این جهت است که طبق این نظر، قسمتی از سوره های معینی از قرآن در مکه و قسمت دیگری از همان سوره در مدینه نازل شده.

ب) 90 سوره مکی و 24 سوره مدنی است. ج) 82 سوره مکی و 32 سوره مدنی است.

د) 86 سوره مکی و 28 سوره مدنی است.

از تعداد کل آیات قرآن هزار آیه در اوامر الهی نازل شده، هزار آیه در نواهی الهی نازل شده، هزار آیه در مورد وعده الهی نازل شده، هزار آیه در مورد وعید الهی نازل شده، هزار آیه در مورد قصص نازل شده، هزار آیه در مورد عبرت نازل شده و بقیه آیات در مورد حلال و حرام هستند که پانصد آیه از کل آیات قرآن در مورد احکام است که به آنها آیات الاحکام می گویند.

در 15 محل از قرآن هنگام قرائت باید سجده انجام داد که در 4 مورد واجب و در 11 مورد مستحب است. چهار موردی که سجده واجب دارند عبارتند از:

1. آیه 15 سوره سجده، الم تنزیل 2. آیه 37 سوره سجده (فصلت)، حم سجده.

3. آیه 53 سوره نجم، آخرین آیه 4. آیه 19 سوره علق، آخرین آیه.

مواردی که سجده مستحبی دارند عبارتند از:

ص: 633

1. آخرین آیه سوره اعراف 2. آیه 48 سوره نحل 3. آیه 58 سوره مریم 4. آیه 77 سوره حج 5. آیه 25 سوره نمل 6. آیه 21 سوره انشقاق 7. آیه 15 سوره رعد 8. آیه 107 سوره اسری 9. آیه 18 سوره حج 10. آیه 60 سوره فرقان 11. آیه 24 سوره ص

در قرآن نام 25 پیامبر به طور صریح آمده است که عبارتند از:

1. آدم (علیه السلام) 2. نوح (علیه السلام) 3. ادریس (علیه السلام) 4. ابراهیم (علیه السلام) 5. اسماعیل (علیه السلام) 6. اسحاق (علیه السلام) 7. یعقوب (علیه السلام) 8- یوسف (علیه السلام) 9. الیسع (علیه السلام) 10. یونس (علیه السلام) 11. لوط (علیه السلام) 12. هود (علیه السلام) 13. صالح (علیه السلام) 14. شعیب (علیه السلام) 15. داود (علیه السلام) 16. سلیمان (علیه السلام) 17. ذوالکفل (علیه السلام) 18. الیاس (علیه السلام) 19. زکریا (علیه السلام) 20. یحیی (علیه السلام) 21. ایوب (علیه السلام) 22. موسی (ع) 23. هارون (علیه السلام) 24. عیسی (علیه السلام)

25. حضرت خاتم الانبیاء محمد (صلی الله علیه و آله) مُسمّی به احمد و محمود و طه و یس، رسول، عبدالله، ذکر، مدثر، مزمل، ن (صلی الله علیه و آله) می باشد.

البته باید گفت که عده ای عزیز، لقمان، ذوالقرنین و طالوت، را هم از پیامبران دانسته اند اما بیشتر مفسرین این عده را از صالحین دانسته اند همانند حضرت خضر هر چند نام او صریحاً در قرآن نیامده است.

ص: 634

فصل دهم: یکصد و چهارده نکته قرآنی

اشاره

ص: 635





## یکصد و چهارده نکته قرآنی

1. 86 سوره قرآن مکی و 28 سوره آن مدنی هستند و قرآن جمع دارای 114 سوره است.
2. 29 سوره قرآن دارای حروف مقطعه هستند که همه شان به جز 3 موردشان (سوره بقره، سوره آل عمران و سوره رعد) مدنی اند.
3. تنها ماه قمری که نامش در قرآن آمده است، ماه رمضان است.
4. اولین سوره ای که پس از انقطاع وحی نازل شد سوره والضحی است.
5. سوره‌های که پس از نزول آن پیامبر (صلی الله علیه و آله) تکبیر گفت، سوره والضحی بود.
6. قرآن کریم دارای 30 جزء می باشد که هر جزء آن به چهارده حزب تقسیم می شود و جمعاً قرآن دارای 120 حزب است.
7. قرآن دارای 6236 آیه، 77701 کلمه و 323671 حرف است.
8. سوره ای که تعداد آیاتش به تعداد حزب های قرآن است سوره مائده است.
9. سوره انعام دارای بیشترین «قل» است.
10. در تمام آیات سوره مجادله کلمه «الله» به کار رفته است.
11. دو سوره ای که در نماز یک سوره حساب می شوند، الف: والضحی و الم نشرح، ب: فیل و قریش.
12. سوره هایی که آنها را در نمازهای واجب نباید خواند، عبارتند از سوره هایی که سجده ی واجب دارند. (سوره سجده - سوره فصلت - سوره نجم - سوره علق).

در قرآن پانزده آیه ی سجده دار وجود دارد که چهار آیه آن سجده واجب است. (1) و بر یازده آیه دیگر سجده مستحب است. (2)

13. اسامی سوره های «فاطر، نور، غافر، الرحمن، اعلی» از نام های خداوند هستند.

14. اولین سوره ای که با سوگند آغاز می شود سوره صافات است.

15. در آیه 124 سوره انعام، دوالله در کنار هم قرار دارند: «... قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى تُؤْتِيَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلًا لِلَّهِ اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»

16. امیدوار کننده ترین آیات قرآن عبارتند از: آیه 48 سوره نساء، آیه 101 سوره نساء، آیه 135 سوره آل عمران، آیه 53 سوره زمر و آیه 114 سوره هود.

17. تنها سوره ای که با کلمه «سوره» آغاز می شود سوره مبارکه «نور» است.

18. همه سوره های قرآن بین دو بسم الله الرحمن الرحيم قرار گرفته اند، به جز سورمهای تویه انفال و ناس

19. در آیه 60 سوره فرقان دوبار کلمه «رحمان» آمده است.

20. آیه 144 سوره بقره، آیه تغییر قبله مسلمین از بیت المقدس به مکه و خانه کعبه است.

21. طبق سوره معارج، اندازه روز قیامت، 50 هزار سال است.

22. سوره توحید، تنها سوره ای است که به اسم یکی از اصول دین اسلام است و سوره حج به اسم یکی از فروع دین.

23. نام سوره های «فلق، عصر، لیل، فجر» درباره زمان هایی از شبانه روز هستند.

24. سوره حمد، تنها سوره های است که به زبان بندگان نازل شده است.

25. در سوره الرحمن، آیه «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ» سی و یک بار تکرار شده است.

26. نام حدود بیست و شش پیامبر در قرآن ذکر شده است.

27. سه سوره پشت سرهم که نامشان، اسم پیامبران است سوره های «یونس، هود، یوسف» هستند. 28. نام مبارک پیامبر بزرگ اسلام، پنج مرتبه در قرآن آمده است.

ص: 638

1- سجده 15/ و فصلت/ 37 و نجم/ 62 و علق/ 19

2- اعراف/ 206 و نحل/ 487 و مریم/ 58 و حج/ 77 و نمل/ 25 و انشقاق/ 21 و رعد/ 15 و اسراء/ 107 و حج/ 18 و فرقان/ 60 و ص/ 24

29. آیه 282 سوره بقره بزرگترین آیه و آیه 64 سوره الرحمن کوچکترین آیه قرآن (غیر از حروف مقطعه) است.
30. سوره علق، اولین سوره‌های است بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و سوره نصر آخرین آنها است.
31. اولین حرف قرآن، «باء» و آخرین حرف «س» می باشد و کلمه وسط قرآن در جزء پانزدهم، حزب سوم، سوره کهف، آیه 19، کلمه «وَلِيَتَلَطَّفْ» می باشد.
32. به زنان سفارش شده است که سوره نور را بیشتر بخوانند.
33. سوره ای که به معنای زن امتحان شده است سوره «ممتحنه» است.
34. قسمتی از آیه 3 سوره مدثر، جزء سی ام قرآن «رَبِّكَ فَكْبِرْ»، را اگر از آخر هم بخوانید به همان صورت خوانده می شود.
35. در آیه 29 سوره فتح از «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ» تا «وَأَجْرًا عَظِيمًا»، و آیه 154 سوره آل عمران از «ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْكُم» تا «وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» تمام بیست و هشت حرف از حروف الفبای عربی بکار رفته است.
36. جنگی که یک ششم جمعیت کره زمین در آن کشته شدند، جنگ میان هاییل و قابیل بود که از میاندو برادر و دو خواهر و پدر و مادر یک نفر، هاییل، کشته شد.
37. حروف مقطعه قرآنی پس از حذف مکررات، چهارده حرف می باشند، که با ترکیب آنها این جمله بدست می آید: «صراطِ علیِّ حَقٌّ نُمِسْکُهُ»، این چهارده حرف نورانی که بر سر آغاز قرآن قرار دارند بیانگر این است که وجود مقدس و نورانی چهارده معصوم (علیه السلام) که اهل بیت عصمت و طهارت و وحی هستند اظهار کننده و تمام کننده و وضوح بخش قرآن هستند. (1)
38. سوره والفجر، سوره امام حسین (علیه السلام) و سوره والعصر، سوره حضرت مهدی (علیه السلام) است.
39. آیه 93 سوره مانده، آیه ای است که در آن سه مرتبه امر به ایمان و تقوا شده است.
40. آیه 12 سوره مجادله، آیه نجوا، آیه ای است که فقط علی (علیه السلام) به آن عمل کردند و سپس آیه نسخ شد.
41. آیه 199 سوره اعراف، جامع ترین آیه اخلاقی قرآن است، زیرا مشتمل بر فضایل قوای سه گانه نفس انسان است.

ص: 639

42. سوره حشر دارای 30، کلمه الله است به تعداد جزءهای قرآن کریم.

43. در سوره احقاف، ده مرتبه «وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ» آمده است.

44. آیات 33 سوره توبه و 9 سوره صف عین هم هستند: «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» و مضمون آیه 28 سوره فتح با مضمون این دو آیه هماهنگ است که در مورد امام زمان (عج) می باشند.

45. خداوند در آیه 186 سوره بقره، هفت بار از خود با ضمیر متکلم یاد می کند و می فرماید من به بندگانم نزدیک هستم.

46. قرآن علی (علیه السلام): حضرت علی (علیه السلام) که بزرگترین شخصیت پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بوده اند و از آغاز نزول وحی، سایه به سایه در خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کتابت وحی را به طور مداوم بر عهده داشتند، در واپسین روزهای حیات پربرکت رسول گرامی اسلامی (صلی الله علیه و آله) از جانب آن حضرت مأمور به جمع آوری قرآن شدند.

مصحفی را که علی (علیه السلام) جمع آوری کرد نسبت به دیگر مصحفی که قبلاً وجود داشت و یا بعداً به وجود آمد، امتیازات فراوانی داشت، از جمله:

1. ترتیب سوره ها به همان ترتیب نزول تنظیم شده بود. نخستین سوره، اقرأ، سپس مدثر، سپس نون، بعد از آن مزمل و به همین ترتیب، تبت، تکویر و.

تألیف قرآن علی (علیه السلام) به همان ترتیب نزول بود که سوره مکی بر مدنی و آیه منسوخ بر ناسخ مقدم بوده و هر چیز در جا خویش قرار داده شده بود.

2. قرائت مصحف علی بن ابی طالب (علیه السلام) دقیقاً مطابق با قرائت پیامبر (صلی الله علیه و آله) بوده است.

3. این مصحف مشتمل بر اسباب نزول آیات، مکان نزول آیات و نیز اشخاصی که در شأن آنها آیات نازل شده بوده است.

4. جوانب کلی آیات به گونه ای که آیه، محدود و مختص به زمان یا مکان یا شخص خاصی نگردد در این مصحف روشن شده است.

درباره سرنوشت این مصحف، بعضی بر این عقیده اند که به عنوان میراثی نزد امامان (علیه السلام) است و از امامیه امام دیگر می رسد. (1)

47. قرآن بیان کننده قصص انبیاء و اقوام گذشته است: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ»: «این ها از خبرهای غیب است که ما آنها را به تو وحی می کنیم پیش از این، نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو، پس شکبیا باش که فرجام نیک از آن تقوا پیشگان است.» (2) قصص قرآن به سان آینه ای است که خردمندان و اندیشمندان در آن عوامل پیروزی و شکست و خوش بختی و بدبختی و سعادت و شقاوت زندگی را می بیند و از آن پند و عبرت می گیرند. (3)

48. خداوند در آیه 8 سوره صف می فرماید قرآن نوری است که هرگز خاموشی ندارد: «می خواهند نور خدا را با دهان هایشان خاموش کنند و حال آن که خدا کامل کننده نور خویش است، اگر چه کافران را ناخوش آید»، در آیه 32 سوره مبارکه توبه نیز خداوند با اندکی تفاوتی همین مضمون را بیان کرده است و از تعبیر عجیب «بادهان هایشان» استفاده کرده تا در کوتاهترین کلمات بیشترین معنا را القا کند و شأن دشمنان قرآن را تحقیر کند و نقشه های آنان را کور و ضعیف جلوه دهد. (4)

49. تا می توانید قرآن تلاوت کنید: «فَاقْرَأُوا مَا تيسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ»، «پس به اندازه ای که برای شما ممکن است از قرآن تلاوت کنید.» (5)

قرآن کلام الهی است که به وحی الهی بر پیغمبر (صلی الله علیه و آله) ما نازل گردید، لذا ترجمه آن را قرآن نمی گوئیم و مطالعه آن را بدون تلفظ آیاتش تلاوت نمی خوانیم هر چند ثواب بسیار دارد. عنایت پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیز از آغاز بر این بود که عین الفاظ، بی کم و زیاد، بر زبان ها جاری شود و همین را عبادت قرار داد و به امر الهی در هر نماز واجب فرمود، چنان که اگر کسی نتواند لفظ آن را چنان که باید به زبان ادا کند، حتی به سبب لکنت، امامت وی جایز نیست و اقتدای به او در جماعت باطل است.

ص: 641

---

1- درسنامه علوم قرآنی، حسین جوان آراسته، ص 142 تا 144 - تاریخ قرآن، آیت الله معرفت، ص 85 تا 87

2- هود/49

3- آیه های زندگی بهار دل ها، حسین اسکندری، ج 6، ص 75

4- همان، ج 6، ص 101

5- مزمل/20

حکمت بزرگ این دستور نگهداری قرآن از تحریف و تبدیل است، زیرا با این دستور و سنت همه مسلمانان در اطراف و اکناف عالم به این تقید نگهبان کلمات قرآن خواهند بود. (1)

50 هنگام خواندن قرآن از شر شیطان به خداوند پناه می‌بریم: «فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ»: «پس چون قرآن می‌خوانی از شیطان مطرود به خدا پناه بر». (2)

استعاذه، طلب پناه است و معنای آیه این است که وقتی قرآن می‌خوانی از خدای تعالی بخواه مادام که مشغول خواندنی از اغوای شیطان رجیم تو را پناه دهد، این هم از آداب ظاهری است و هم ادب باطنی است برای قاری قرآن. امام خمینی (ره) می‌فرماید: «از آداب مهمه قرائت خصوصاً قرائت در نماز که سفر روحانی الی‌الله و معراج حقیقی و مرقات وصول أهل الله است، استعاذه از شیطان رجیم است که خار طریق معرفت و مانع سیر و سلوک الی‌الله است. (3)

51 خداوند سبحان در قرآن خود را زارع خوانده است: «أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ» (4)، زارع، کشاورز است که کارش آباد کردن زمین و شخم و شیارزدن آن و بذر در آن افشاندن و آبیاری کردن و پروراندن است و جان‌های ما مزرعه الهی پس باید مزرعه جان را به دست زارع آن سپرد. (5)

52. ایرانیان در قرآن، «آری، شما همان جمعیتی هستید که دعوت برای انفاق در راه خدا می‌شوید و بعضی از شما بخل می‌ورزند و هر کس بخل کنند نسبت به خود بخل کرده است و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید و هرگاه سرپیچی کنید خداوند گروه دیگری را به جای شما می‌آورد که مانند شما نخواهد بود». (6)

این آیه هشدار است به همه مسلمانان که قدر این نعمت بزرگ و موهبت عظیم را بدانید که خداوند شما را پاسدار آئین پاکش قرار داد تا حامیان دین و یاوران پیامبر او باشید، اگر به این نعمت بزرگ ارج ننهید و این رسالت عظیم را نادیده بگیرید خداوند قوم دیگری را بر می‌انگیزد و این رسالت عظیم را بر دوش آنها

ص: 642

1- آیه‌های زندگی بهار دلها، ج6، ص137

2- نحل/98

3- همان، ص140

4- واقعه، 63 و 64

5- انسان و قرآن، حسن حسن زاده آملی، ص48

6- محمد 38

می افکند، قومی که در ایثار و فداکاری و بذل جان و مال و انفاق فی سبیل الله به مراتب از شما برتر و بالاتر باشند.

این تهدید بزرگی است که نظیر آن در آیه 54 سوره مائده نیز آمده است» «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آئین خود باز گردد به خدا زبانی نمی رساند، خداوند در آینده جمعیتی را می آورد که آنها را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران نیرومند و شکست ناپذیرند، مردانی که در راه خدا جهاد می کنند و هرگز از سرزنش کنندگان هراسی به خود راه نمی دهند».

جالب توجه این که در ذیل آیات فوق اکثر مفسرین حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نقل کرده اند که مضمون آن چنین است: جمعی از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از ایشان در مورد این گروه سوال کردند پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست خود را بر شانه سلمان زد و فرمود: «منظور این مرد و قوم او است، سوگند به آن کس که جانم به دست او است اگر ایمان به ثریا بسته باشد گروهی از مردان فارس آن را به چنگ می آورند»: «هذا وقومه، والذي نفسي بيده لو كان الايمان (الدين) منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس».

به این ترتیب پیامبر (صلی الله علیه و آله) اسلام آوردن ایرانیان و کوششها و تلاش های پر ثمر آنان برای پیشرفت اسلام در زمینه های مختلف، را پیشگویی کردند.

لازم به ذکر است که ذیل آیه 4 سوره جمعه: «او مبعوث به گروه دیگری از مؤمنان نیز هست که هنوز ملحق به اینها نشده اند» نیز حدیثی از پیامبر (صلی الله علیه و آله) با مضمون حدیث فوق آمده است.

بنابراین پس از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و یاران او اقوام دیگری پا به عرصه وجود گذاشتند و در مکتب تعلیم و تربیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرورش یافتند و از سرچشمه زلال قرآن و سنت محمدی (صلی الله علیه و آله) سیراب گشتند که بدون تردید برجسته ترین این اقوام از نظر ایمان و علم ایرانیان می باشند. به راستی اگر با دقت و خالی از هر گونه تعصب به تاریخ اسلام و علوم اسلامی بنگریم و سهم عجم (غیر عرب) و مخصوصا ایرانیان را در میدان های جهاد و مبارزه با دشمنان از یکسو و تنقیح و تدوین علوم را از سوی دیگر بنگریم به واقعیت این بیان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در مورد ایرانیان پی خواهیم برد. (1)

ص: 643



53. ابن عباس به نقل از حضرت علی (علیه السلام) گوید: «تفسیر قرآن چگونه است: 1. تفسیری که علماء می دانند. 2. تفسیری که عرب می داند، 3. تفسیری که همه باید بدانند (احکام حلال و حرام)، 4. تفسیری که کسی جز خداوند نمی داند.» (1)

54. از میان اصحاب پیامبر (صلی الله علیه و آله) کسانی که در تفسیر قرآن سخن گفته اند، چهار نفر معروفند: حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) - ابن عباس - ابن مسعود - ابی بن کعب. و به تصدیق عامه و خاصه، حضرت علی (علیه السلام) در علم تفسیر از دیگران فائق تر، برتر و بالاتر است. ابن عباس می گوید: علی علم را از پیغمبر آموخت و پیغمبر از خداوند. پس علم پیغمبر علم خداست و علم علی، علم پیغمبر است و علم من از علم علی است و همه علم من و علم اصحاب پیغمبر در برابر علم علی قطره ای است در برابر دریا. (2)

55. از حضرت حسین ابن علی (علیه السلام) نقل شده که: «کتاب خدای عزوجل (قرآن) بر چهار شیء است: 1. بر عبارت، 2. بر اشارت، 3. بر لطائف و 4. بر حقایق، پس عبارت برای عوام است و اشارت برای خواص است و لطائف برای اولیاء است و حقایق برای انبیاء» (3)

56. امام صادق (علیه السلام) در روایتی حضرت صدیقه طاهره (علیها السلام) را لیله القدر خوانده است و لیله القدر را به آن حضرت چنین تفسیر فرموده است: «لیله فاطمه (علیها السلام) است و قدر، «الله» است پس کسی که به حق معرفت فاطمه نائل شود، لیله القدر را ادراک کرده است و فاطمه، فاطمه نامیده شده زیرا خلق از معرفت او بریده و جدا هستند. در این حدیث شریف، حضرت زهرا (علیها السلام) لیله القدر معرفی شده و چرا آن حضرت لیله القدر نباشد، حال آن که یازده قرآن ناطق در این لیله مبارکه نازل شده است. (4)

57. جلال الدین سیوطی در مورد نزول قرآن از ابن عباس چنین نقل کرده است: انزل القرآن لیله القدر جمله واحده الی السماء الدنيا و وضع فی بیت العزه ثم انزل نجوماً علی النبی (صلی الله علیه و آله) فی عشرين سنه.

طبق روایات اهل سنت قرآن یک جا از عرش بر آسمان اول (پائین ترین آسمانها) نازل گردید آن گاه در جایگاهی به نام «بیت العزه» به ودیعت نهاده شده، ولی در روایات شیعه آمده است که قرآن از عرش بر

ص: 644

1- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، ص 6 دیباچه

2- تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، ص شش دیباچه

3- سفینه البحار، ج 4، ص 54

4- انسان و قرآن، ص 112

آسمان چهارم فرود آمد و در «بیت معمور» نهاده شد. شیخ صدوق آن را جزء عقاید امامیه دانسته است (نزول القرآن فی شهر رمضان فی ليله القدر جمله واحده الى البيت المعمور في السماء الرابعة ثم نزل من البيت المعمور في مده عشرين سنه و أن الله أعطى نبيه العلم جمله) یعنی قرآن با این الفاظ و عبارات در آن شب بر پیغمبر نازل شده است، بلکه صرفاً علم به آن را به او عطا کردند و پیامبر اجمالاً بر محتوای قرآن آگاهی یافت.

فیض کاشانی بیت معمور را قلب پیغمبر دانسته است، زیرا قلب آن بزرگوار خانه معمور است که در آسمان چهارم جهان ماده قرار دارد. پیامبر، مراتب جماد و نبات و حیوان را پشت سر گذارد و به اوج مرتبه چهارم یعنی جهان انسانیت نائل گشت و آنگاه قرآن در مدت بیست سال از قلب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به لسان شریفش، هرگاه که جبرئیل مقداری از آن نازل می کرد، جریان می یافت.

ابوعبدالله زنجانی می گوید: روح قرآن که اهداف عالی قرآن است و جنبه های کلی دارد، در آن شب بر قلب پاک پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) تجلی یافت، سپس در طول سال ها بر زبان مبارکش ظاهر شد.

علامه طباطبایی می گوید: قرآن دارای دو وجود است: وجود ظاهری در قالب الفاظ و عبارات و وجود باطنی در جایگاه اصلی خود، لذا قرآن در شب قدر با وجود باطنی و اصلی خود، که دارای حقیقت واحدی است، یک جا بر قلب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرود آمد، سپس تدریجاً با وجود تفصیلی و ظاهری خود در فاصله های زمانی و در مناسبت های مختلف و پیشامدهای گوناگون در مدت نبوت نازل گردید. (1)

58. خدای سبحان می فرماید: «احاطه به حقیقت و باطن قرآن مقدور غیر مطهرون نخواهد بود» (2) همچنین می فرماید: «رسول اکرم و علی بن ابی طالب و اهل بیت عصمت و طهارت (علیها السلام) را خدا از هر گونه آلودگی منزّه و پاک کرده و ایشان که مطهر اند می توانند با روح و جان قرآن در ارتباط باشند» (3)، این بزرگان تجلی ذات اقدس اله را در قرآن می بینند در حالی که دیگران از شهود چنین جلوهای بی بهره اند. چنان که امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: «ذات اقدس اله در کتابش برای مردم تجلی کرده بدون آن که بتواند او را بینند»

ص: 645

1- تاریخ قرآن، ص 40 تا 42

2- واقعه 79/

3- احزاب/ 33

و نیز امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «لقد تجلی الله لخلقه في كلامه و لكنهم لا يبصرون» که این بیان نورانی تعبیر دیگری است از مضمون سخن علی (علیه السلام). آری قرآن کریم تجلی ذات اله است به همین دلیل است که کوه توان دریافت و تحمل آن را ندارد و جز انسان، این امانت الهی را کسی نمی تواند حمل کند. (1)

59. خداوند خود، قرآن را فرو فرستاده و تحت مراقبت و حفاظت قرار داده است پس دست تحریف و تغییر به آن راه نیافته و نخواهد یافت، قرآن ذکر است یعنی یادآور خدا و عدل و حق، یاد آور معاد، روز حساب و جزاء و یاد آور تمام خوبی ها و فضیلت ها است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (2)

60. قرآن در تمام حیرت ها و سرگردانی ها و در سر تمام دو راهیها و در برابر تمام زشتیها و گناهان و در رفع جهالت و نادانی و تشخیص خوبی ها و بدی ها تنها پناهگاه انسان و راه گشای او است. (3)

61. قرآن از سوی حق به صدق و راستی به وسیله پیامبر صادق و راستین فرود آمده است و همه را به صداقت و راستی دعوت کند و به صدق و راستی ما سخن می گوید و چیزی جز صدق و حقیقت در آن وجود ندارد، قرآن از سوی خدای عادل فرود آمده است و همه را به داد و عدل دعوت می کند و معیارهای قسط و عدل را برای انسان نشان می دهد و به عدالت و توازن سخن می گوید. (4)

62. قرآن از استحکام و اعتبار خاصی برخوردار است، قرآن معجزه و فوق عملکردها و امور بشری است و بشر از آوردن مثل آن عاجز و ناتوان است (5) و دلیل صحت، استحکام، اعتبار، وحی بودن و معجزه بودن قرآن، خود قرآن است. که در عرضه و تطبیق فصیحترین و شیواترین گفته های خطیبان و سخنرانان و شیرین ترین و ادیبانه ترین قطعات شاعران و ادیبان عرب را با قرآن، فوق العادگی و برتری آن به وضوح و روشنی احساس و نمایان می گردد، بنابراین مسلمانان باید با داشتن چنین کتاب ارزنده، فصیح، شیرین، شیوا و پر محتوا و با عظمت که بشر از ارائه همانند آن عاجز است، افتخار کنند و برخورد بیالند و به آن ارج و ارزش قائل شوند و حداکثر استفاده و بهره برداری را از آن بنمایند. (6)

ص: 646

1- احزاب/72 و قرآن در قرآن، جوادی آملی، ص 376 و 377 و 25 و 26

2- حجر/9

3- کهف/27

4- فرهنگ قرآن، هاشم زاده هریسی، ص 169

5- اسراء/88 و هود/13 و بقره/23

6- فرهنگ قرآن، ص 172

63. روح و دل انسان مانند جسم او گاهی به امراض و بیماریهای سختی مبتلا می گردد، اگر به سرعت درمان نشود، انسان را به سقوط و هلاکت و بدبختی می نشاند. همان طور که امراض جسمی دارو و درمان دارد، بیماری های روحی نیز درمان دارد و مهمترین و شفابخش ترین آنها قرآن است. (1) که دل انسان را از گناهان، زشتی ها، معاصی و رذائل شفا می بخشد و از آفات و عیوب معنوی می رهند. با ایمان، هدایت و اعمال نیک و با جهاد، ایثار و فضایل به صلاح و کمالش می رساند.

64. قرآن برای مؤمنان، مفید، سازنده، اصلاحگر، درمان بخش، پند و اندرز، وسیله هدایت و عامل سعادت است ولی برای کافران و تبه کاران عامل نکبت، شقاوت و بدبختی است (2)، زیرا آنان در اثر عناد و الجاجت از راهنمایی ها و هدایت های قرآن استفاده نمی کنند و به فریادهای آن گوش فرا نمی دهند، احکام و حدود آن را زیر پا می نهند و به گناه و زشتی دست می زنند و در نتیجه به خشم، غضب و عذاب الهی دچار می شوند. (3)

65. امام خمینی (ره) در مورد مهجوریت قرآن چنین می فرماید: « در کریمه شریفه می فرماید: ( وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ) (4) مهجور گذاردن قرآن مراتب بسیار و منازل بی شمار دارد که به عهده آن شاید ما متصف باشیم.

آیا اگر ما این صحیفه الهیه را مثلا- جلدی پاکیزه و قیمتی نمودیم و در وقت قرائت یا استخاره بوسیدیم و به دیده نهادیم آن را مهجور نگذاشتیم؟

آیا اگر غالب عمر خود را صرف در تجوید و جهات لغویه و بیانیّه و بدیعیّه آن کردیم این کتاب شریف را از مهجوریت بیرون آوردیم؟

آیا اگر قرائت های مختلف و امثال آن را فرا گرفتیم از نگی هجران از قرآن خلاصی پیدا کردیم؟ آیا اگر وجوه اعجاز قرآن و فنون محسنات آن را تعلم کردیم از شکایت رسول خدا مستخلص شدیم؟ هیئات که هیچ یک از این امور مورد نظر قرآن و منزل عظیم الشأن آن نیست، قرآن کتاب الهی است و در آن

ص: 647

1- یونس / 57

2- اسرا / 82 و فصلت / 44

3- فرهنگ قرآن، ص 314

4- فرقان / 30

شئون الهی است، قرآن حبل متصل ما بین خالق و مخلوق است و به وسیله تعلیمات آن باید رابطه معنویه و ارتباط غیبی بین بندگان خدا و مربی آنها پیدا شود، از قرآن باید علم الهه و معارف لدنیّه حاصل شود.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به حسب روایت کافی شریف فرمود: «(إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ وَفَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ وَسُنَّةٌ قَائِمَةٌ)». «قرآن شریف حامل این علوم است اگر ما از قرآن این علوم را فرا گرفتیم، آن را مهجور نگذاشتیم، اگر دعوت‌های قرآن را پذیرفتیم و از قصه های انبیاء (علیه السلام) که مشحون از مواعظ و معارف و حکم است تعلیمات گرفتیم، اگر ما از مواعظ خدای تعالی و مواعظ انبیاء و حکماء که در قرآن مذکور است موعظت گرفتیم قرآن را مهجور نگذاشتیم و الأغور در صورت ظاهر قرآن نیز إخلاد الی الارض است و از وسوس شیطان است که باید به خداوند از آن پناه برد».(1)

66. مجموعه آیاتی را که در قرآن در مورد حیات پس از مرگ بحث می کنند می توان بر اساس موضوعات زیر طبقه بندی کرد (2):

1. اثر بی اعتقادی به معاد، 71 آیه

2. انکار معاد، 83 آیه

3. تمرد از فرمان خدا، 40 آیه

4. ایمان به معاد، 43 آیه

5. وقوع معاد، 24 آیه

6. حساب و جزای عمل، 420 آیه

7. تجسم عمل، 94 آیه

8. معاد جسمانی، 35 آیه

9. احباط و تکفیر، 34 آیه

10. حکمت خدا در قیامت، 14 آیه

11. معرفی و علائم معاد، 41 آیه

12. اثبات معاد، 28 آیه

13. موت و اجل، 41 آیه

14. عالم برزخ، 13 آیه

15. نفخ صور در آستانه قیامت، 86 آیه

16. نحوه بعثت وحشر، 76 آیه

17. مشخصات قیامت، 138 آیه

18. تحقق وعده خدا در قیامت، 40 آیه

19. مالکیت خدا در قیامت، 31 آیه

20. کشف حقایق در قیامت، 21 آیه

21. قطع روابط در قیامت، 43 آیه

22. میزان و سنجش اعمال، 12 آیه

23. عدل خدا در قیامت، 60 آیه

24. رحمت خدا در قیامت، 65 آیه

25. غضب خدا در قیامت، 23 آیه

26. انسان در قیامت، 124 آیه

27. گواهان روز حشر، 11 آیه

28. شفاعت در قیامت، 13 آیه

29. گناهان نابخشدنی، 17 آیه

30. وصف بهشت، 93 آیه

31. اصحاب الجنه، 204 آیه

32. وصف جهنم، 65 آیه

33. اصحاب النار، 295 آیه

34. حشر جتّیان (جن)، 6 آیه

1- قرآن باب معرفت الله، مجموعه بیانات و نوشته های امام خمینی (ره) درباره قرآن، ص 84 و 85

2- قیامت در قرآن، احمد رهبر، مقدمه

67. احکام و قضایایی که هنگام خلقت انسان از طرف خداوند صادر گردید بنا به نظر صاحب المیزان 10 چیز مهم است که عبارتند از:

1 و 2. ابلیس از رحمت خدا خارج شد: «فاخرج منها فانك رجيم و ان عليك الله الی يوم الدين» (1)

3. انتظار ابلیس تا روز معین: «قانك من المنظرین الی يوم الوقت المعلوم» (2)

4 و 5 و 6. نحوه برخورد انسان ها با ابلیس: «ان عبادي ليس لك عليهم سلطان الا من اتبعك من الغاوین و ان جهنم لموعدهم اجمعین» (3) یعنی هیچ سلطه ای بر بندگان من نداری مگر بر کسانی که از تو تبعیت کنند و گمراه شوند، که همانا وعدگاه آنها همگی جهنم است.

7 و 8 - دستور به آدم و کسی که با او بود: «اهبطوا بعضكم لبعض عدو و لكم في الأرض مستقر و متاع الی حین» (4)

9 و 10. دستور به آدم و کسی که با او بود: «اهبطوا منها جميعاً فإمّا يأتينكم مني هدى فمن تبع هداي فلا خوف عليهم ولا هم يحزنون» (5)

68. حفص بن غياث گوید از امام صادق (علیه السلام) در مورد تفسیر قول خدای عزوجل: «شهر رمضان الذي أنزل فيه القرآن» پرسیدیم، امام صادق (علیه السلام) فرمود: «قرآن یک جا در ماه رمضان به بیت المعمور نازل شد و سپس در مدت بیست سال قسمت، قسمت نازل شد، سپس فرمود: پیغمبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: صحف ابراهیم در اول شب ماه رمضان نازل شده و تورات شب ششم ماه رمضان و انجیل شب سیزدهم ماه رمضان نازل شده و زبور در شب هجدهم ماه رمضان و قرآن در شب بیست و سوم ماه رمضان نازل شده است» (6)

69. اما صادق (علیه السلام) فرموده است: «خوش ندارم که قرآن جز با مرگب سیاه نوشته شود که اول بار نوشته شده است» طبق این حدیث امام صادق (علیه السلام) فرموده است که خوش ندارد که قرآن با آب طلا نوشته شود

ص: 649

1- حجر/ 34 و 35

2- حجر/ 38

3- حجر/ 43

4- بقره/ 36

5- بقره/ 39 - انسان پیش از تاریخ، احمد رهبر، ص 132

6- اصول کافی، کتاب فضل قرآن، باب نوادر، حدیث 6



بلکه همانند بار اول، خوش دارم که قرآن با مرکب سیاه نوشته شود. (1)

70. امام صادق (علیه السلام) فرمود: «قرآن نام همه کتاب خداست و فرقان همان بخشی است که محکم است و دستورات واجب در آن بیان شده است». (2)

71. متن قرآن همین است که در دست مسلمین است و همین است که بر پیغمبر اسلام نازل شده است و پیغمبر اسلام آن را با همین صورت موجود به امت خود تسلیم کرد و علم به حقایق و اجراء صحیح و نگهبانی آن را به خاندانش سپرده است و این سفارش مسلم و قطعی خود را صادر کرده است که: «انی تارکُ فیکم الثقلین، کتاب الله و عترتی راستی که من دو وزنه بزرگ اسلام را به جای خود می گذارم، کتاب خدا و عترت و خاندانم را». .

اولاً از نظر تعقل و اعتبار صحیح باید گفت که اگر دست تحریف و تغییر به این کتاب مقدس راه یافته بود بر اثر بروز اختلافات جدی و ریشه دار میان طوائف مسلمین از نظر سیاسی و علمی و اعتقادی به کلی شیرازه اسلام از هم پاشیده بود و قرآن از میان رفته بود، به علاوه توجه مسلمانان از زمان وفات پیغمبر به حفظ و تدوین قرآن در صورتی که هنوز صدها نفر بودند که قرآن را سراسر از پیغمبر آموخته و در خاطر داشتند راه هر گونه تغییر و تحریفی را بسته است.

ثانیاً دلالت خود قرآن بر مصونیت آن از دستبرد و تحریف: «راستی که آن کتابی است عزیز و مصون از تعرض - باطل از پیش و پس در آن راه ندارد، نازل شده است از طرف خدای حکیم و حمید» (3)، «راستی که ما خود هستیم که قرآن را فرود فرستادیم و راستی که ما خودمان آن را حافظ و نگهداریم». (4)

72. حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمودند: «هر که قرآن را شعار و میزان خود سازد، خدا او را سعادت مند گرداند و هر که قرآن را پیشوای خود گرداند و به آن اقتدا کند و آخرین پناهگاه خود نماید خدا او را به سوی بهشت پر نعمت و خوشی دلنشین و پایدار پناه می دهد».

ص: 650

1- همان، حدیث 8

2- همان، حدیث 11

3- فصلت/ 41 و 42

4- حجر/ 9

73. وحی در اصل به معنی اشاره سریع است و به اعتبار سرعت گفته اند «أَمْرٌ وَحِيٌّ: یعنی کار سریع» (1). وحی در قرآن به معانی گوناگونی آمده است از جمله:

1. الهام فطری به انسان: مانند الهام خداوند به مادر موسی.

2. الهام غریزی به حیوان: از قبیل الهام خداوند به زنبور در ساختن لانه خود

3. اشاره سریع و مرموز: چنان که خداوند در مورد زکریای پیامبر می فرماید.

4. القاء امری به فرشتگان

5. سخن گفتن خداوند با انبیاء. (2)

74. اقسام وحی: وحی به صورت های گوناگون بر پیامبران نازل می شد، که در آیهی زیر به همه اقسام آن اشاره شده است: «وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِي بِلَاذُنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ». (3)

الف) الأَوْحِيَاءُ: در این قسم از وحی، هیچ گونه واسطه ای در میان نیست و خداوند با پیامبر خود بدون هیچ واسطه و حجابی سخن می گوید، یعنی بعضی از انبیاء در حالات خاصی، کلام خدا را بدون واسطه می شنیدند. علامه طباطبایی در ذیل آیه فوق این نوع وحی را مربوط به سخن گفتن خداوند با پیامبر دانسته است که حتی جبرئیل نیز واسطه ای میان پیامبر و خدا نبوده است. برخی از مفسران نیز گفته اند: دو آیه 257 و 151 سوره بقره را پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در شب معراج بلا واسطه دریافت کرده است.

ب) «أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ»: گرچه در این قسم از وحی واسطه ای خود را داشته، ولی واسطه خود وحینمی کند، بلکه وحی از ماورای آن نازل می شود. این قسم از وحی به دو نوع قابل تقسیم است.

1. گاهی پیامبر حقایقی را در عالم رؤیا متوجه می شد. مانند حضرت ابراهیم (علیه السلام) که به این طریق فرمان یافت فرزندش اسماعیل را ذبح کند. (4)

ص: 651

1- قاموس قرآن، ج 7، ص 189

2- دانستیهای قرآن، ص 12

3- شوری / 51

4- صافات / 102

2. گاهی وحی از طریق امواج صوتی القا می شد، یعنی خدا با ایجاد صدا با پیامبر خود سخن می گفت. مانند سخن گفتن درخت با حضرت موسی (علیه السلام) که درخت واسطه بود و خداوند از پس پرده با او سخن گفت. (1) «وَرُسُلًا قَدْ فَصَّصْنَا لَهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا»

(ج) «او یسرسل رسولاً»: در این قسم از وحی، پیک وحی فرامین الهی را بر قلب پیامبر نازل می کرد یعنی گاهی فرشته وحی به صورت خاصی تمثیل پیدا می کرده و پیامبر نیز با تمام وجود خود وحی را تلقی می کرد: (2) «قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلْجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ» (3).

75. قرآن کریم در مورد ریشه و انگیزهی مخالفت با انبیاء، عواملی را ذکر کرده است، مهمترین عامل هوای نفس است که اساس و مبنای سایر انگیزه ها به شمار می رود.

(الف) هوای نفس: «كَلِمًا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَبُوا وَفَرِيقًا يُعْتَلُونَ»: «هر گاه پیامبری تعلیماتی برای آنها آورد که دلخواهشان نبود گروهی را دروغگو شمردند و گروهی را می کشند» (4)

(ب) خود بزرگ بینی: «إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ»: «به راستی آنان که درباره آیات خدا بی آن که حجتی برایشان آمده باشد به مجادله بر می خیزند در دلهایشان جز تکبر و نخوت نیست» (5)

(ج) جهل و نادانی: «وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ لَوْلَا يُكَلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِينَا آيَةٌ»: «و نادان ها گفتند چرا خدا با ما بی واسطه سخن نمی گوید یا معجزه ای سوی ما نمی آید؟» (6)

(د) دانش مادی: «فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرِحُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ»: «و چون پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند به دانشی که نزدشان بود بالیدند» (7)

«قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي»: «من اینها را از روی علمی که نزد من است یافتم» (8)

ص: 652

1- نساء/164

2- بقره/97

3- هزار و یک نکته از قرآن کریم، اکبر دهقان، ص 83 و 84

4- مائده/70

5- غافر/56

6- بقره/118

7- غافر/83

8- قصص/78

ه) به خطر افتادن منافع مادی: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَدَّ لَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تَتْرِكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ»: «گفتند ای شعیب آیا نمازت به تو فرمان می دهد که ما آنچه را پدرانمان می پرستیدند رها کنیم یا در اموال خود هر طور که بخواهیم عمل نکنیم» (1)

و) در پوشش بودن دل های آنان: «وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَّا يُؤْمِنُونَ»: «گفتند دل های ما در نیام است، بلکه خدا به سبب کفرشان لعن و طردشان کرده پس خیلی کم ایمان می آورند» (2)

76. نام پیامبر در ردیف نام خداوند: خداوند، نام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را در موارد فراوانی در کنار اسم خود در قرآن کریم ذکر کرده است (3)، از جمله:

1. عزت، «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ»: و حال آن که عزت از آن خدا و از آن رسول اوست. (4)

2. اطاعت، «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ»: خدا و پیامبر او را اطاعت کنید. (5)

3. معصیت، «وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و هر که خدا و رسول او را نافرمانی کند. (6)

4. اذیت، «إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: بیگمان کسانی که خدا و پیامبر او را آزار می دهند. (7)

5. اجابت، «اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ»: ندای خدا و پیامبر را اجابت کنید. (8)

6. نصرت، «وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: و خدا و رسولش را یاری کنند. (9)

7. نصیحت، «إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ»: برای خدا و پیامبرش مخلصانه خیرخواهی کنند. (10)

8. حرب، «فَأُذِنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ»: پس به جنگی از جانب خدا و رسولش آگاه باشید. (11)

ص: 653

1- هود/ 87

2- بقره/ 88 - هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 89

3- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 136

4- منافقون/ 8

5- نساء/ 59

6- احزاب/ 36

7- احزاب/ 57

8- انفال/ 24

9- حشر/ 8

10- توبه/ 91



9. ایمان، «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ»: پس به خدا و رسول او ایمان بیاورید. (1)

10. اعراض، «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»: هر که ولایت خدا و رسول او را بپذیرد. (2)

77. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: امام در قرآن کریم دو گونه است. گاهی خداوند می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (3) یعنی به امر خدا مردم را هدایت می کنند نه به امر مردم، امر خدا را بر امر خودشان مقدم می شمردند و حکم او را برتر از حکم خود قرار می دهند. در بخش دیگری می فرماید: «وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ» (4) ما آنها را پیشوایانی قرار دادیم که دعوت به دوزخ می کنند، فرمان خود را بر فرمان پروردگار مقدم می شمردند و حکم خویش را قبل از حکم او قرار می دهند و مطابق هوس های خود و بر ضد کتاب الله عمل می کنند. (5)

78. اهل بیت پیامبر (صلی الله علیه و آله) کشتی نجات، «وَقَالَ اِزْكُبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيْمٌ» (6)، حضرت نوح (علیه السلام) به مسافران کشتی گفت: بر آن سوار شوید که حرکت و توقفش با نام خداست، بی تردید پروردگار من آمرزنده و مهربان است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ان اهل بیت یک مثل سفینه نوح من ركبها نجی و من تخلف عنها هلك»: اهل بیت من چون کشتی نوح هستند، هر کس بر آن سوار شد نجات یافت و هر که از آن دوری گزید، هلاک شد. اگر این حدیث متواتر را در کنار حدیث متواتر دیگری بگذاریم که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: مسلمانان هفتاد و سه فرقه می شوند و تنها یک فرقه آنها اهل نجات است» روشن می شود که خود پیامبر (صلی الله علیه و آله) مصداق فرقه ناجیه را اهل بیت خودش معرفی کرده و فرمود: «من ركبها نجی» (7)

79. ابوحنیفه از امام صادق (علیه السلام) درباره تفسیر آیه «ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (8) سوال کرد، امام (علیه السلام) سوال را به او برگرداند و فرمود: نعیم به عقیده تو چیست؟ ابوحنیفه گفت: غذا و طعام و آب خنک. امام فرمود: اگر

ص: 654

1- تغابن/8

2- مائده/56

3- مائده/56

4- قصص/41

5- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 154

6- هود/41

7- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 169

8- تکاثر/8

خدا بخواهد تو را روز قیامت در پیشگاهش نگه دارد تا از هر لقمه ای که خوردهای و هر جرعه ای که نوشیده ای از تو سوال کند باید بسیار در آنجا بایستی. عرض کرد: پس مراد از نعیم چیست؟ فرمود: «ما اهل بیت هستیم که خداوند به وجود ما به بندگانش نعمت داده و برادر خود ساخته بعد از آن که دشمن یکدیگر بودند و به وسیله ما آنها را به اسلام هدایت کرده است»، امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «خداوند بزرگتر و کریمتر از آن است که به بندگانش نعمت دهد و سپس از آنها بازخواست کند. خداوند نعمت ولایت محمد و آل محمد را از آنها سوال می کند». (1)

80 حضرت فاطمه (علیه السلام) در قرآن: در قرآن کریم آیات فراوانی وجود دارد که به حضرت زهرا (علیها السلام) تأویل و تطبیق شده است (2) از جمله:

1. «اصطفاک» در آیه «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (3).
2. «نساء نا» در آیه «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» (4).
3. «ذی القربی» در آیه «وَأَتِذَا الْقُرْبَى» (5).
4. «ذکر کثیر» در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا» (6).
- 5 «کوثر» در آیه «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (7).
- 6 «صالحین» در آیه «... الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (8).
7. «شجره طیبه» در آیه «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ» (9).

ص: 655

1- همان، ص 175

2- همان، ص 185 و 186

3- آل عمران / 42

4- آل عمران / 61

5- اسراء / 26

6- احزاب / 41

7- کوثر / 1

8- نساء / 69

9- ابراهیم / 24

8. «اهل بیت» در آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (1).

9. «بحرین» در آیه شریفه «مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ» (2).

10. «یطمعون» در آیه «وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (3).

11. «یؤثرون» در آیه «وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ» (4).

81. مراحل انبیا و تعلیم انبیاء که توسط مقام نبوت و وحی الهی از زبان امام خمینی (ره): «و هیچ پیامبری ما نفرستادیم مگر آن که با قوم خودش همزبان بوده است» (5).

پس برای آگاهانندن و آموزش مراتبی است که همگی در حقیقت آگاهی و آموزش با هم شریکند:

1. یک مرتبه از آنها برای کسانی است که در زندان طبیعت زندانی و در گورستان تاریک عالم گورند.

2. یک مرتبه از آنها مخصوص اهل راز و روحانیون و فرشتگان مقرب است. در روایت است که فرمود: ما تسبیح کردیم و فرشتگان به تسبیح ما تسبیح گفتند و ما لاله الا الله گفتیم و فرشتگان به تهلیل ما لاله الا الله گفتند.

3. و مرتبه دیگر آگاهانندن و آموختن، آن است که در حقیقت اطلاقی از حضرت اسم اعظم و رب انسان کامل واقع شد.

4. و مرتبه دیگر آنها آن است که برای اعیان ثابت از حضرت عین ثابت محمدی رخ داد.

5. و مرتبه بالاتر آنها آن بود که حضرت اسماء در مقام واحدیت و نشأه علمی جمعی از حضرت اسم الله اعظم در مقام ظهورش به وقوع پیوست.

6. و در بالاتر از این مقام آگاهی و تعلیم، ظهوری ندارد بلکه همه بطون و کمون است. (6)

82 حضرت امام (ره) می فرماید: « به طور کلی معنی تفسیر کتاب آن است که شرح مقاصد آن کتاب را بنماید و نظر مهم به آن، بیان منظور صاحب باشد. این کتاب شریف که به شهادت خدای تعالی کتاب

ص: 656

1- احزاب / 33

2- الرحمن / 19

3- دهر / 8

4- حشر / 9

5- ابراهیم / 4

6- ترجمه مصباح الهدایه، ترجمه سید احمدفهری زنجانی، ص 78



هدایت و تعلیم است و نور طریق سلوک انسانیت است، باید مفسّر در هر قصه از قصص آن، بلکه هر آیه از آیات آن، جهت اهتدا، به عالم غیب و حیث راه نمایی به طریق سعادت و سلوک طریق معرفت و انسانیت را به متعلّم بفهماند. مفسر وقتی مقصد از نزول را بمافهماند میسر است، نه سبب نزول آن طور که در تفاسیر وارد است». (1)

83. هدایت قرآن مجید بر اصول مسلم عقلی و فطرت سلیم انسانی مبتنی است، بدین جهت ما را به تفکر و تدبر و اندیشیدن و نظر (نگاه جستجوگر عمیق در پدیده ها و آفریده ها) و عبرت (عبور از ظاهر حوادث و پند پذیری از آنها فرا می خواند. از دیگر سو تمام موجودات جهان و حتی خود انسان را «آیات» می نامد، یعنی نشانه های راهنما، که باید زمینه تفکر و تأمل قرار گیرد. بدین ترتیب در بیش قرآنی همه آفریده ها و پدیده ها و رویدادها علائمی است در گذرگاه دنیا، که به سبب احتیاج و وابستگی به غیر و تغییر و محدودیت ذاتی که دارند، دلیل و راهبر هر متفکر و خردمندی است به عظمت و حکمت و قدرت و غنا و وحدانیت آفریدگار و احساس خردی در پیشگاهش و ستایش و نماز بردن به حضرتش .

این روش مطالعه و جهان بینی است که قرآن کریم را کتاب فطرت و عقل و علم و برهان گردانیده، که با مقدمات تجربی و استدلال منطقی آدمیزاد را با واقعیات هستی آشنا می گرداند و سپس با واداشتن به «عمل صالح» و عبادت عارفانه او را به کمال نهاییش می رساند: خلیفه الله در زمین. (2)

84 زمینه هدایت قرآن و تعلیمات انبیاء «انسان سازی» است و رساندن آدمیزاد به کمال مطلوب که با ارائه هدف های والای خردپذیر و گشودن افق وسیع آخرت در برابرش و برانگیختن خردهای خفته و احیاء دل‌های مرده و توجه دادن بشر به فضایل اخلاقی و ارزش های واقعی و ترغیب به کارهای شایسته و خدمات اجتماعی انجام می گیرد و واضح است که این حقایق جاودانه است و همواره ارزشمند. قرآن کریم با سبکی هنرمندانه و بدیع چنین حقایقی را که از جهت نظری و عملی پذیرفتنی و به کار بستنی است بیان می کند، و برنامه ای که به زمان و مکان یا نژاد و قوم خاصی منحصر نیست ارائه می دهد. مردی از حضرت صادق (علیه السلام) پرسید: چه سری است که هر چند زمان بر قرآن می گذرد و هرچه بیشتر

ص: 657

1- تفسیر سوره حمد، امام خمینی (ره)، ص 15 و 16 مقدمه

2- لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار و عُدّه الابرار، به کوشش محمد مهدی رکنی، ص 14

خوانده می شود، بر طراوت و تازگیش افزوده می گردد؟

امام (علیه السلام) فرمود: برای این که خدای تعالی قرآن را برای زمانی خاص و نه زمان دیگر، و برای مردمی مخصوص و نه غیر آنها قرار نداد بلکه برای همه زمانها و تمام انسانها نازل گشته، بدین جهت در هر زمانی تازه و نزد هر قومی تا روز قیامت بر طراوت [ارزنده و آموزنده] است. (1)

85. در اصالت قرآن عظیم و انتساب آن به آورنده اش، پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، هیچ جای تردید نیست و این قولی است که جملگی بر آند. اسلام شناس محقق مرتضی مطهری در این باره می نویسد: «مسائلی از این قبیل که فلان سوره مشکوک است، فلان آیه در فلان نسخه هست و در فلان نسخه نیست و ... در مورد قرآن اساس مطرح نیست. قرآن بر نسخه و نسخه شناسی پیشی گرفت. جای کوچکترین تردیدی نیست که آورنده ی این همه آیات موجود حضرت محمدبن عبدالله (صلی الله علیه و آله) است، که آنها را به عنوان معجزه و کلام الهی آورد و آحدی نمی تواند ادعا کند و یا احتمال بدهد که نسخه دیگری از قرآن وجود داشته و یا دارد» (2)

علت این اصالت و آنچه سبب حفظ قرآن از دگرگونی شده، کوششی است مشتاقانه و ناشی از ایمان که صحابه رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) در آموختن و به خاطر سپردن و مکرر خواندن و حتی نوشتن و ثبت آن آیات می کردند. این جدیت و دقت، انگیزه هایی چند داشت که مهمترین آنها بدین قرار است:

نخستین انگیزه حفظ و ضبط کلام الله در خود آن بود، یعنی جاذبه معنوی و کشش خاص آن که بر جان و دل شنونده اثری ژرف و کاری بر جا می گذاشت و او را می ربود.

دومین دیگر در ایمانی بود که اصحاب و یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله) به وی پیدا کرده بودند و بیشترین علت اینایمان نیز آیات بیّنات قرآن مجید بود، بخصوص که از دل پاک رسول معظم بر زبان صدق حضرتش جاری و تلاوت می شد و بی درنگی بر دلهای پذیرا می نشست.

سومین دیگر در بساطت ذهن و تعلیم ندیدن اعراب بود که در نتیجه ظرف مغزشان تهی و پذیرای آموزشهای فطری بود که قرآن کریم به بهترین وجه آن را در بر داشت. چهارمین علت شیفتگی عرب به

ص: 658

---

1- همان، ص 15

2- آشنایی با قرآن، شهید مطهری، ج 1، ص 12

سخن بلیغ و زیبا بود و قرآن هم که از جهت فصاحت و بلاغت در حد کمال قرار داشت آن فطرت سالم دست ناخورده و زیباپسند را مجذوب و شیفته خود می کرد.

پنجمین سبب صیانت قرآن را در اهتمام و نظارت مستقیم رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) بر تعلیم قرائت و کتابت آن باید جست. (1)

86. خدای تعالی کتاب خود را در محفظه الهی خود قرار داد و از دستبرد هوسهای هوسرانان و دشمنان آن حفظش فرمود، به طوری که هر بار که شیطانی از شیطان های اعداء خواست ضربه ای بر آن وارد آورد با شهاب مبین خود او را دفع کرد.

تا قیام قیامت هیچ خلط و دسیسه ای نیست مگر آن که قرآن آن را دفع می کند و خسران دسیسه گر بر ملا و از حال و وضع او برای همه پرده برداری می کند و حتی نام رسوای او و رسوائیش را برای نسل های بعد نیز ضبط می کند.

کوتاه سخن آن که نه تنها باطل در قرآن راه نمیابد، بلکه به وسیله قرآن باطل هایی که ممکن است اجانب در بین مسلمانان نشر دهند دفع می شود، پس قرآن خودش از ساحت حق دفاع نموده و بطلان دسیسه ها را روشن می کند و شبهه آن را از دل های زنده می برد همچنان که از اعیانو عالم خارج از بین می برد. (2)

87. «ای مردم، برای شما موعظه ای از طرف پروردگار و شفایی برای بیماری های باطنی و هدایت و رحمتی برای مؤمنان آمده است». (3)

ما از قرآن چیزی را فرو می فرستیم که برای مؤمنان شفاء و رحمت است و ستمگران را جز زیان نیفزاید» (4)

اگر چهار صفتی که در آیات فوق برای قرآن آمده یعنی موعظه، شفای دردهای درونی، هدایت و

ص: 659

---

1- لطایفی از قرآن کریم، ص 16 و 17

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 2، ص 37 و 38

3- یونس/ 57

4- اسراء/ 72

رحمت، مورد ملاحظه قرار گیرد و با یکدیگر مقایسه گردد و آنگاه همه این صفات با خود قرآن سنجیده شود، آیه به صورت بیان جامعی در می آید که تمامی آثار پاکیزه و زیبای قرآن را در بردارد. قرآن در روحیه مردم مؤمن چنان عمل می کند که دلها بارور می شود و نقش پاکی در آن ترسیم می شود، قرآن از ابتدا که به گوش مردم می خورد این نقش و اثر را دارد تا آخرین مرحله ای که در جان و دلشان جایگزین و مستقر می گردد.

اولین مرحله ای که قرآن به داد مردم می رسد وقتی است که ایشان در دریای غفلت غوطه ورنند و موج حیرت و سرگشتگی فراگیرشان شده و باطنشان را با تاریکی های شک و ریب، تاریک کرده و دل هایشان را با بیماریهای ناشی از رذایل اخلاقی و صفات و حالات پست و ناپاک مریض کرده است. قرآن، آنان را موعظه نیکو کرده، از خواب غفلت بیدار نموده و از نیت بد و کار زشت بازشان داشته و به طرف خیر و سعادت تحریکشان می کند.

در مرحله دوم، قرآن شروع می کند باطن مردم را از صفات ناپاک، پاککردن و آفت خرد و بیماری دل را یکی پس از دیگری تا آخرین مرحله از بین بردن، و بعد مردمان را با لطف و مهربانی به معارف حقه و اخلاق کریمه و اعمال شایسته دلالت کردن.

و بدین ترتیب قرآن مردم را درجه به درجه بالا می برد و منزلتشان را یکی پس از دیگری به خود نزدیک می کند تا در جایگاه مقربان قرار گیرند و همچون مخلصان کامیاب و رستگار گردند. قرآن، آنگاه لباس رحمت به تن مردم می کند و در خانه کرامت فرودشان می آورد و آنها را براریکه سعادت و نیکبختی می نشاند تا سرانجام آنان را به پیامبران و صدیقین و شهداء و صالحین، که رفقای خوبی هستند، ملحق سازد و در زمره بندگان مقرب حق وارد اعلی علیین کند.

بنابراین قرآن هم واعظ است و هم شفای دردهای درونی و هم هدایت کننده به راه راست و هم به اذن خدا افاضه کننده رحمت، موعظه ای که قرآن می کند و شفایی که به دردهای نهانی می دهد و هدایتی که می کند و بسط رحمتی که می نماید همگی ناشی از خودش است و امر دیگری واسطه نیست زیرا قرآن

سببی است که بین خدا و خلق کشیده شده است. پس قرآن موعظه و شفای دردهای نهانی و هدایت و رحمت برای مؤمنان است. (1)

88. کتابی که خدا از نزد خود بر پیغمبر نازل کرده تا بر مردم تلاوت کند و آنان را تبلیغ کند یک روی خطاب به پیغمبر دارد و یک روی خطاب به مردم به واسطه پیغمبر. اما روی خطابی که به پیغمبر دارد یعنی وحیی که پیغمبر تلقی می کند این است که: مردم را بترسان و بشارت ده و آنان را به فلان مطلب دعوت کن، مانند آیه 2 سوره یونسکه می فرماید: «أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ». و اما وجه خطابی که به مردم دارد و مردم آن را از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دریافت می کنند، معنایی است که پیغمبر در ضمن تلاوت قرآن و به عنوان رسالت به آنان تلقین می کند که من شما را به عنوان بیم و نوید به سوی خدا فرا می خوانم. (2)

89. قرآن خود را با اوصاف پاک و زیبا، از قبیل نور، هادی به سوی صراط مستقیم، و به سوی ملتی اقوم یعنی تواناترین قانون و آئین در اداره امور جهان، ستوده و قرآن عصر خود را نیز می یابیم که فاقد هیچ یک از این اوصاف نیست و در امر هدایت و دلالت از هیچ دقتی فروگذار نکرده است. و از جامع ترین اوصافی که برای خود قائل شده صفت ذکر، (یاد آوری خدا) است و این که در دلالت به سوی خدا همیشه زنده است و همه جا از اسماء حسنا و صفات علیای خدا اسم می برد و سنت او را در صنع و ایجاد وصف می کند، منتهی الیه و سرانجام امر خلقت یعنی معاد و برگشت به سوی خدا و جزئیات سعادت و شقاوت و آتش و بهشت را بیان می کند. و همه اینها ذکر و یاد خداست و همان است که قرآن به قول مطلق خود را به آن نامیده است.

چون از اسامی قرآن هیچ اسمی در دلالت بر آثار و شئون قرآن به مثل اسم «ذکر» نیست به همین جهت در آیاتی که راجع به حفظ قرآن از زوال و تحریف صحبت می کند آن را به نام ذکر یاد نموده است، چون آیه 42 سوره فصلت و آیه 9 سوره حشر، که از این معنا استفاده می شود که قرآن کریم از هر زیاده و نقصان و تغییر لفظی و یا ترتیبی که ذکریت قرآن را از بین برد محفوظ خواهد بود. (3)

ص: 661

---

1- ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 135 و 136

2- ترجمه تفسیر المیزان، ج 19، ص 225

3- ترجمه المیزان، ج 23، ص 156 و 157

90. معارف قرآن در نزد خدا در قالب الفاظ و عبارات بوده که جز به تدریج در فهم بشر نمی گنجد، باید به تدریج که خاصیت این عالم است نازل گردد تا مردم به آسانی بتوانند تعقلش کرده و حفظش نمایند. نزول آیات قرآنی به تدریج و بندبند و سوره سوره و آیه آیه به خاطر تمامیت یافتن استعداد مردم در تلقی معارف اصلی و اعتقادی و احکام فرعی و عملی آن است و به مقتضای مصالحی است که برای بشر در نظر بوده و آن این است که علم قرآن با عمل به آن مقارن باشد و طبق بشر از گرفتن معارف و احکام آن زده نشود معارفش را یکی از پس از دیگری بگیرند تا به سرنوشت تورات دچار نشود که به خاطر این که یک باره نازل شد یهود از تلقی آن سرباز زد و تا خدا کوه را بر سرشان معلق نکرد حاضر به قبول آن نشدند. تفصیل قرآن و تفریق آن به حسب نزول، یعنی نازل کردن بعضی از آن بعد از بعضی دیگر. خدای تعالی کتاب خود را به سوره ها و سوره هایش را به آیات تفریق نمود، البته بعد از آن که به لباس واژه عربی ملبسش نمود و چنین کرد تا فهمش برای مردم آسان باشد همچنان که خودش فرمود: «لعلکم تعقلون» آن گاه آن کتاب را دسته دسته و متنوع به چند نوع نمود و مرتبش کرد و سپس یکی پس از دیگری هر کدام را در موقع حاجت بدان و پس از پدید آمدن استعدادهای مختلف در مردم و به کمال رسیدن قابلیت آنان برای تلقی هر یک از آنها نازل کرد و این نزول در مدت بیست و سه سال صورت گرفت تا تعلیم با تربیت و علم با عمل توأم پیش رفته باشد. (1)

91. جمع قرآن شامل مسائلی است که از آن جمله:

1. تنظیم سوره ها به ترتیبی که موجود است.
2. نامگذاری سوره ها.
3. تتمیم بعضی سوره های مکی به آیاتی که در غیر مکه نازل شده است و تتمیم سوره های مدنی به آیاتی که در غیر مدینه نازل شده است.
4. اسقاط بسم الله الرحمن الرحیم از سوره ی براءت
5. آیه بندی سوره ها در شماره های معین که در برخی موارد هم مورد اختلاف است.

ص: 662

6. ضبط املاء قرآن در نوشتن خصوص با برخی املاءهای نادر که در برخی موارد قرآن وجود دارد و به عبارت دیگر ضبط کامل رسم الخط قرآن مجید. (1)

92. جمع قرآن توسط هیئت زید بن ثابت دو ماده بیشتر نداشت:

1. رونویس کردن قرآن از روی همه نوشته های پراکنده زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) در یک اوراق منظم قابل حفظ و بایگانی، زیرا در زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله) نویسندگان قرآن از هر چه می توان در آن نوشت مانند پوست و استخوان شانه گوسفند و شتر و سنگ های پهن استفاده کرده بودند و زید بن ثابت همه این نوشته ها را در اوراق منظمی گرد آورد و در صندوقی جا داد.

2. مقابله ی مندرجات این اوراق کامل و نسخه رونویس شده از نوشته های گذشته با محفوظات صحابه که قرآن را از زبان خود پیامبر یاد گرفته بودند و در خاطر داشتند برای تحصیل اطمینان به صحت مندرجات این نسخه.

در روایات هیچ گونه تعرضی نیست که هیئت زید بن ثابت در مسائل دیگر تصرفی و اظهار نظری کرده باشند و از خود نامی برای سوره ها و یا ترتیبی برای سوره و آیات ابتکار کرده باشند و این خود دلالت دارد که قرآن مجید به همین ترتیب موجود از خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله) دریافت شده و همه آن استناد به وحی الهی دارد. بنابراین قرآن موجود با قرآن حضرت علی (علیه السلام) از نظر حقیقت قرآن تفاوتی ندارد. و همین قرآن در طول دوران ائمه معصومین (علیهم السلام) مورد اعتماد آنها و عموم شیعه بوده است. (2)

93. قرآن کریم دارای ابعاد گوناگونی مثل فصاحت، بلاغت، اخبار غیبی گذشته و آینده اسرار علمی، موسیقی خاص (جذب نفوس یا روحانیت خاص قرآن)، معارف عالی، قوانین محکم، براهین عالی و استقامت بیان است که همه این ابعاد از اعجاز قرآن است. تمام ابعاد قرآن معجزه است ولی با اختلاف مخاطبین متفاوت است. برای مثال قرآن معجزه ی ادبی برای ادیبان و معجزه ی سیاسی برای اهل سیاست و معجزه در حکمت برای حکیمان و ... است. بنابر این نظریه اعجاز قرآن شامل همه افراد و همه زمانها و همه حالات می شود. از جمله موارد اعجاز قرآن می توان موارد زیر را نام برد:

ص: 663

---

1- اصول کافی، ترجمه و شرح محمد باقر کمره ای، ص 655 و 656

2- ترجمه اصول کافی، ص 656 و 657

اول: فصاحت و بلاغت: قرآن یک معجزه ادبی است به طوری که در قبل و بعد از ظهور اسلام هیچ شعریا خطبه و کلام عربی از نظر فصاحت و بلاغت به پایه آن نرسیده است.

دوم: سبک و نظم خاص قرآن: قرآن از حروف و کلمات معمولی زبان عربی تشکیل شده اما نظم خاص خود و تألیف منحصر به فرد آن در ترکیبات کلامی آن معجزه است یعنی سبک خاص آن نه شعر نه نظم است بلکه کلام خاصی است که قابل تقلید نیست.

سوم: شیرینی و جذبه خاص یا موسیقی خاص قرآن با روحانیت قرآن: از همان اوایل بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) تأثیر شگرف قرآن در قلوب مردم واضح بود به طوری که مشرکین عرب، مردم را از گوش دادن به قرآن منع می کردند تا جذب کلام الهی نشوند و شیرینی آن را نچشند، و این جنبه از قرآن اعجاز است و دیگران از آوردن کلامی که چنین تأثیری داشته باشد عاجزند.

چهارم: بیان معارف عالی الهی قرآن از یک فرد امی (فردی که مکتب نرفته و خط ن نوشته): وقتی معارف قرآن در زمینه توحید و صفات خدا با دیگر کتاب های آسمانی و سخنان فلاسفه و حکما مقایسه می شود، عقلها متحیر می شوند از این معارف که فردی امی آنان را بیان می کند و دیگران از آوردن معارفی مثل آن عاجزند.

پنجم: وسعت، اتقان و استحکام قوانین قرآن: نظام تشریح و قانون گذاری قرآن از چنان متانت و استواری برخوردار است که هیچ کس قادر نیست مثل آن را بیاورد.

ششم: برهان های عالی قرآن: قرآن کریم وقتی سخن از توحید و معاد و نبوت می کند چنان استوار و بر اساس قوانین صحیح فکر (منطق) سخن می گوید و این اعجاز بودن قرآن را می رساند چرا که هیچ فرد امی نمی تواند این گونه سخن بگوید.

هفتم: خبرهای غیبی از گذشته و آینده: خبر از اقوام گذشته که اثری از آنها نبود مثل قوم عاد، لوط و ثمود و ... و پیش بینی آینده مثل شکست ایران از روم. این اخبار غیبی است که بشر عادی از آوردن مثل آن عاجز است.

هشتم: اسرار خلقت در قرآن (اعجاز علمی): این بعد از اعجاز قرآن در چند قرن اخیر ظاهر شد و متخصصان علوم را به شگفتی واداشت، مسائلی چون زوجیت گیاهان و حرکت خورشید و زمین.



نهم: استقامت بیان (عدم اختلاف در قرآن): قرآن در طی 23 سال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد که گاهی در شرایط جنگ، صلح، سفر و ... بود ولی با این حال اختلاف و تناقضی در بیانات قرآنی وجود ندارد و این مطلب معجزه بودن قرآن را می‌رساند.

دهم: ایجاد انقلاب اجتماعی: برخی از صاحب نظران بر آنند که اعجاز قرآن کریم این است که تغییر عظیم و جدی و انقلاب بزرگی در حیات انسان به وجود آورده است که با قوانین عادی و تجربی بشر در اجتماع و سنن تاریخی سازگار نیست. اعراب جزیره العرب قبل از اسلام با تمدن و مدنیت آشنا نبودند ولی کتابی مثل قرآن از آن جا برخاست در حالی که هر کتاب آئینه فرهنگ و علم جامعه خویش است اما قرآن کریم بر خلاف قوانین طبیعی و اجتماعی به وجود آمد و توانست جامعه عرب را صاحب فرهنگ و تمدن جدیدی کند. (1)

94. اقسام محکم و متشابه: 1. محکم، ثابت و غیر متغیر و باقی و دائم و متشابه، به معنای متصرم و متزلزل خواهد بود. بنابراین آیات یا روایاتی که دلالت بر دوام و ثبات دائمی حکم و بقای آن الی یوم القیامه نمایند از محکمت و آیات دال بر احکام غیر ثابت و قابل تغییر و تبدیل از متشابهات به شمار می‌روند.

2. محکم به معنای امری حتمی و قطعی و معلوم و متشابه به معنای مجهول و غیر محتوم نیز آمده است.

در کتاب و سنت آن سلسله از احکام نازل از حق تعالی که علت و سبب نزول و تشریح آنها و فلسفه جعل این احکام توسط حضرت ختمی مرتبت بر ما معلوم و واضح است از محکمت و آنچه از احکام که فلسفه تشریح آنها بر ما مجهول و غیر معلوم است از متشابهات باید محسوب شوند.

3. اگر محکم را ما به معنای امری فعلی و منجز و غیر قابل تعلیق و بالاخره امری که حالت منتظره نداشته باشد بدانیم و متشابه را، امری غیر منجز و معلق و مشروط و امری دارای حالت منتظره محسوب داریم جمیع احکامی که در قرآن معلق به شرطی نشده اند و فعلی و صریح و جامع جمیع مراتب حکم باشند از محکمت و احکام معلقه و مشروطه و احکامی منجز نباشند از متشابهات به شمار می‌آیند. و نیز آیات مشتمل بر صفات الهیه و آیات متضمن اسماء و اوصاف نافذ در اقطار سموات و ارضین نظیر علیم و قدیر و قهار و جمیع اوصافی که عین ذات حقند و سمت علیت مطلقه دارند، باید از محکمت محسوب گردند.

ص: 665

4. لفظ اگر داراییک معنا باشد و احتمال یک معنا بیشتر در آن نرود آن را محکم و در صورتی که لفظ دارای معانی متعدد باشد و هیچیک از معانی بر دیگری ترجیح نداشته باشد آن را متشابه گویند. (1)

95. رسول خدا(صلی الله علیه و آله) فرمود: « من شهر حکمت هستم و آن همان بهشت است و تو ای علی، باب آن هستی»، پس حکمت، بهشت است و قرآن می فرماید: «و به کسی که حکمت داده شود خیر بسیاری داده شده است» (2)، و خداوند متعال حکیم است و قرآن کریم نیز حکیم است زیرا می فرماید:

«یس والقرآن الحکیم» و انسان کامل، قرآن ناطق است و قرآن را مراتب است و درجات قرآن بهشت است. پس قرآن بهشت است و بهشت آفرین و آیات او همه حکمت است، از امام هفتم(علیه السلام) روایت شده است که فرمود: «همانان درجات بهشت به اندازه ی آیات قرآن است و به اهل بهشت و اهل قرآن گفته می شود بخوان و ترقی کن» (3)

96. حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: « قرآن پند دهنده ای است که نمی فریبد، و هدایت کننده ای است که گمراه نمی سازد و سخنگویی است که هرگز دروغ نمی گوید. کسی با قرآن همنشین نشد مگر آن که بر او افزود یا از او کاست، در هدایت او افزود و از کوردلی و گمراهی اش کاست. آگاه باشید کسی با داشتن قرآن، نیازی ندارد و بدون قرآن بی نیاز نخواهد بود. پس درمان خود را از قرآن بخواهید، و در سختی ها از قرآن یاری بطلبید، که در قرآن درمان بزرگترین بیماریها یعنی کفر و نفاق و سرکشی و گمراهی است، پس به وسیله قرآن خواسته های خود را از خدا بخواهید و با دوستی قرآن به خدا روی آورید، و به وسیله قرآن از خلق خدا چیزی نخواهید زیرا وسیله ای برای تقرب بندگان به خدا، بهتر از قرآن وجود ندارد.

آگاه باشید که شفاعت قرآن پذیرفته و سخنش تصدیق می گردد، آن کس که در قیامت، قرآن شفاعتش کند بخشوده می شود و آن کس که قرآن از او شکایت کند محکوم است، در روز قیامت ندا دهنده ای بانگ می زند که: «آگاه باشید امروز هرکس گرفتار بذری است که کاشته و عملی است که انجام داده، جز اعمال منطبق با قرآن»، پس شما در شمار عمل کنندگان به قرآن باشید، از قرآن پیروی کنید، با

ص: 666

---

1- رسائل فلسفی، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی، با مقدمه سید جمال الدین آشتیانی، ص 128 تا 131 مقدمه

2- بقره/ 269

3- نصوص الحکم بر فصوص الحکم فارابی، حسن حسن زاده آملی، ص 582 و 591

قرآن خدا را بشناسید و خویشتن را با قرآن اندرز دهید و رأی و نظر خود را برابر قرآن متهم کنید و خواسته های خود را با قرآن نادرست بشمارید» (1)

97. همانا خداوند سبحان کسی را که با چیزی چون قرآن پند نداده است، که قرآن ریسمان استوار خدا و وسیله ایمنی بخش است.

در قرآن بهار دل و چشمه های دانش است، برای قلب جلایی جز قرآن نتوان یافت، به خصوص در جامعه ای که بیداردلان در گذشته و غافلان و تغافل کنندگان حضور دارند. پس هر جا کار نیکی دیدید یاری کنید و هرگاه چیز بد و ناروایی مشاهده کردید دوری گزینید، زیرا پیامبر (صلی الله علیه و آله) همواره می فرمود: «ای فرزند آدم، کار نیک را انجام ده، و کار بد را واگذار، اگر چنین کنی در راه راست الهی قرار خواهی داشت» (2).

98. قرآن نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفای آن درک نشود، راهی است که روندهی آن گمراه نگردهد، شعله ای است که نور آن تاریک نشود، جدا کننده حق و باطلی است که در خشش برهانش خاموش نگردد، بنایی است که ستونهای آن خراب نشود، شفا دهنده ای است که بیماریهای وحشت انگیز را بزداید، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند و حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند.

قرآن، معدن ایمان و اصل آن است، چشمه های دانش و دریا های علوم است، سرچشمه عدالت و نهر جاری عدل است، پایه های اسلام و ستون های محکم آن است، نهرهای جاری زلال حقیقت و سرزمین های آن است. (3)

99. خدا قرآن را فرو نشاننده ی عطش علمی دانشمندان و باران بهاری برای قلب فقیهان و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است. قرآن دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد، نوری است که با آن تاریکی یافت نمی شود، ریسمانی است که رشته های آن محکم، پناهگاهی است که قله آن بلند و توان و قدرتی است برای آن که قرآن را برگزیند، محل امنی است برای هر کس که وارد آن شود، راهنمایی است

ص: 667

---

1- نهج البلاغه، ترجمه محمددشتی، خطبه 176، ص 333 و 335

2- همان، خطبه 176، ص 337

3- همان، خطبه 198، ص 419

تا از او پیروی کند، وسیله انجام وظیفه است برای آن که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهانی است برای آن کس که با آن سخن بگوید، عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند، نجات دهنده است برای آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کند و راهبر آن که آن را به کار گیرد و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگهدارنده است برای آن کس که با آن خود را بپوشاند و دانش کسی است که آن را به خاطر بسپارد، و حدیث کسی است که از آن روایت کند و فرمان کسی است که با آن قضاوت کند. (1)

100. آن کس که قرآن بخواند و وارد آتش جهنم شود حتما از کسانی است که آیات الهی را بازیچه قرار داده است و آن کس که قلب او با دنیاپرستی پیوند خورده همواره گرفتار سه مشکل است، اندوهی رهانشدنی، حرصی جدا نشدنی، و آرزویی نیافتنی. (2)

101. حضرت علی (علیه السلام) فرمود: در قرآن اخبار گذشتگان و آیندگان و احکام مورد نیاز زندگی تان وجود دارد. (3)

102. امام حسین (علیه السلام) و قرآن:

1. قرآن در وصف انبیاء می گوید: «پیامبران پیشین کسانی بودند که در تبلیغ رسالت الهی از خدا می ترسیدند و از هیچ کس جز خدا نمی ترسیدند» (4)، امام حسین (علیه السلام) نیز دارای این دو خصیصه برجسته است: الف) تنها از خدا می ترسد؛ در دعای عرفه می گوید: «اللهم اجعلني أخشاك كأي أراك»، ب) از غیر خدا نمی ترسد؛ حضرت می فرماید: «اگر در دنیا هیچ پناهگاهی نداشته باشم و کسی مرا حمایت نکند، با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد» (5).

2. قرآن می فرماید: « شما بهترین امت هستید، در صورتی که امر به معروف و نهی از منکر کنید» (6)، امام حسین (علیه السلام) نیز در هدف از قیام خود می فرماید: «من برای احیای امر به معروف و نهی از منکر خروج کردم» (7).

ص: 668

1- همان

2- نهج البلاغه، حکم 228، ص 677

3- نهج البلاغه، حکمت 313

4- احزاب/ 39

5- بحار، ج 44، ص 329

6- آل عمران/ 110

7- نفس المهموم، ص 45

3. قرآن کریم می فرماید: «هر کس خواهان عزت است، عزت در پرتو ایمان و عمل صالح است» (1)، و امام حسین (علیه السلام) در قیام خود خواهان عزت بود: «هیئات منّی الذّله» (2)

4. قرآن می فرماید: «به مقام ابرار نایل نمی شوید مگر با انفاق برخی چیزهایی که دوست دارید» (3)، امام حسین (علیه السلام) در روز عاشورا تمام آنچه را که در اختیار داشت و همه آنها محبوب او بود در راه خدا انفاق کرد.

5. قرآن کریم انبیای الهی را هدایت گر مردم به امر الهی در پرتو صبر و یقین و عبادت معرفی می کند. (4) امام حسین (علیه السلام) مظهر این وصف برجسته انبیای الهی است، از این رو پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را مصباح و چراغ فروزان هدایت معرفی می کند. (5)

6. «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ - اذْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً - فَادْخُلِي فِي عِبَادِي - وَادْخُلِي جَنَّاتِي» (6)

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: «سوره ی مبارکه فجر را در نمازهای واجب و مستحب بخوانید، زیرا این سوره ی مبارکه در شأن امام حسین (علیه السلام) است» شخص علت را جویا شد، حضرت در پاسخ فرمودند: «به دلیل آن که امام حسین (علیه السلام) صاحب نفس مطمئنه بود که خداوند از او راضی و او از خداوند راضی بوده و یکی از مصادیق بارز این آیات شریفه امام حسین (علیه السلام) است. (7)

7. «وَفَدَيْنَاهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ» (8)، مفسران درباره آیه گفته اند: منظور از ذبح عظیم، کبش (قوچ) است. علامه طباطبایی (ره) می گوید: چون این ذبح به امراهی است و به خدا نسبت داده می شود، از این رو عظیم است. مفسران شیعه، طبق حدیثی که از امام رضا (علیه السلام) نقل شده گفته اند: مراد از ذبح عظیم، امام حسین (علیه السلام) است. (9)

ص: 669

1- فاطر/10

2- بحار، ج 45، ص 83

3- آل عمران/92

4- انبیاء/73 و سجده/24

5- . بحار، ج 36، ص 205

6- فجر/27 تا 30

7- بحار، ج 24، ص 93

8- صافات/107

9- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 191 تا 193

103. حضرت مهدی (عج) در قرآن: 1. «هر حکمی نسخ یا هر پیامبر و امام معصومی مدتش منقضی شد، خداوند حکم دیگری را نبی دیگری را وصی دیگری را می آورد» (1). از این آیه شریفه می توان بقای وجود حضرت بقیه الله الأعظم (علیه السلام) را استفاده کرد، زیرا به نص قرآن، دین اسلام تا قیامت باقی است.

2. امیر المؤمنین (علیه السلام) آیه شریفه «أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (2) را تلاوت کرد، بعد از یاران خویش سوال کرد میدانید «اولیاء الله» چه اشخاصی هستند؟ عرض کردند: شما بفرمایید. امام فرمود: دوستان خدا، ما و پیروان ما هستند که بعد از ما می آیند، خوشا به حال ما و بیشتر از آن خوشا به حال آنها.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «خوشا به حال پیروان امام قائم (علیه السلام) که در غیث انتظار ظهورش را می کشند و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند، آنها اولیای خدا هستند، همانها که نه می ترسند و نه غمی دارند».

3. «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصَبَكُمْ بِحَ مَّاءٍ مَّاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَّعِينٍ» : «بگو: به من خبر دهید اگر آب شما فرورود، چه کسی آب روان برایتان خواهد آورد» (3).

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر این آیه می فرماید: آیه شریفه درباره ی حضرت مهدی (عج) نازل شده و معنایش این است: اگر امام شما پنهان گردد و ندانید که او کجاست پس چه کسی برای شما امامی می آورد که از اخبار آسمانها و زمین شما را مطلع ساخته و حلال و حرام الهی را بیان کند؟ آنگاه فرمود: سوگند به خداوند تاویل این آیه هنوز نیامده و ناگزیر خواهد بود.

4. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» این آیه شریفه به همین صورت در سه جا آمده است. (4) گرچه اسلام از نظر منطق و استدلال همیشه پیروز است، اما این آیه غلبه ی ظاهری و وعده ی حاکمیت اسلام بر جهان را بیان می کند. در روایات بسیاری، این آیه را به ظهور حضرت مهدی (عج) تاویل و تفسیر کرده اند.

5. در ذیل آیه شریفه : «اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا» (5)، امام باقر (علیه السلام) می فرماید: خداوند زمین را به

ص: 670

1- بقره/106

2- یونس/62

3- ملک/30

4- توبه/33-فتح/28 - صف/9

5- حدید/17

وسیله ی حضرت مهدی (عج) زنده می کند بعد از آن که مرده باشد. منظور از مردن زمین، کفر اهل ایمان است و کافر مرده است.

6 «وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (1) این آیه شریفه به قیام حضرت مهدی (عج) تفسیر شده است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید: «اذا قام القائم ذهب دولة الباطل: هنگامی که حضرت مهدی (عج) قیام کند دولت باطل بر چیده می شود».

در روایت دیگری می خوانیم: مهدی (عج) به هنگام قیام تولد بر بازویش این جمله نقش بسته بود: «جاء الحق وزهق الباطل...» (2)

104. در جهان هستی اموری وجود دارد که عموم انسانها می توانند از آن فیض و بهره ببرند و اختصاص به هیچ طایفه و نژاد خاصی ندارد، از جمله:

الف) رحمت الهی، «إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَّحِيمٌ» (3).

3 ب) رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله)، «وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا» (4)

ج) قبله و خانه کعبه، «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا» (5)

د) قرآن کریم، «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِّلنَّاسِ» (6)

ه) عاشورای حسینی، «و بذل مهجته فيك ليستنقذ عبادك من الجهالة و حيره الضلالة» (زیارت اربعین) (7)

105 از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: «سُرُّ الْكُتُبِ الْمُنزَلَةِ فِي الْقُرْآنِ وَ سُرُّ الْقُرْآنِ فِي فَاتِحَةِ الْكِتَابِ وَ سُرُّ فَاتِحَةِ الْكِتَابِ فِي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَ سُرُّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ فِي نَقْطَةِ تَحْتِ الْبَاءِ وَ أَنَا نَقْطَةُ تَحْتِ الْبَاءِ».

نقطه عبارت است از سر هویت مطلقه در عالم و نزول وجود مطلق، یعنی ظهور هویتی که مبدأ وجود

ص: 671

1- اسراء/81

2- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 194 تا 198

3- حج /65

4- نساء /79

5- آل عمران /96

6- بقره/185

7- هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 191 و 192

است. این نقطه است که به لحاظ امتداد و تعلقش به کثرات چندین هزار عالم از آن ظاهر شده و در هر عالمی نامی یافته است. او خود قابض و باسط است و همه به نفس رحمانی او متنفس هستند. بعضی مراد از نقطه را ذات حق تعالی دانسته اند و حقیقتی است بسیط و بسیط الحقیقه است یعنی نقطه کل اشیاء است. و نیز بعضی نقطه را بر نبوت و ولایت اطلاق می کنند از این رو که سریان ولی در عالم چون سریان حق است در عالم که ولایت کلیه ساری و سائر در هر موجود است زیرا که اسم اعظم است. از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده است که فرمود: «کُنْتُ نَبِيًّا وَ أَدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ».

نبی چون در نبوت بود اکمل بود از هر ولی ناچار افضل

ولایت شد به خاتم جمله ظاهر بر اول نقطه هم ختم آمد آخر (1)

106. امام خمینی (ره) می فرماید: یکی از آداب مهم قرائت کتاب الهی که عارف و عامی در آن شرکت دارند و از آن نتایج حسنه حاصل شود و موجب نورانیت قلب و حیات باطن شود، تعظیم است و آن موقوف به فهم عظمت و بزرگی و جلالت و کبریای آن است (2). و از دیگر آداب مهمه آن تفکر است و مقصود از تفکر آن است که از آیات شریفه جستجوی مقصد و مقصود کند. چون مقصد قرآن چنانچه خود آن صحیفه ی نورانیه فرماید هدایت به سیل سلامت است و اخراج از همه ی مراتب ظلمات است به عالم نور و هدایت طریق مستقیم است باید انسان به تفکر در آیات شریفه مراتب سلامت را از مرتبه ی دانیهی آن که راجع به قوای ملکیه است تا منتهی النهایه ی آن که حقیقت قلب سلیم است به تفسیری که از اهل بیت وارد شده که ملاقات کند حق را در صورتی که غیر حق در آن نباشد بدست آورد و سلامت قوای ملکیه و ملکوتیه گم شده ی قاری قرآن باشد که در این کتاب آسمانی این گم شده موجود است و باید با تفکر استخراج آن کند. (3)

یکی از آداب مهم قرائت قرآن که انسان را به نتایج بسیار و استفاده های بی شمار نائل می کند تطبیق است و آن چنان است که در هر آیه از آیات شریفه که تفکر می کند مفاد آن را با حال خود منطبق کند

ص: 672

---

1- ده رساله فارسی، حسن حسن زاده آملی، ص 30 تا 32

2- قرآن باب معرفت الله، ص 71

3- همان، ص 74



نقصان خود را به واسطه آن مرتفع کند و امراض خود را بدان شفا دهد. (1)

107. امام خمینی (ره) می فرماید: یک مطلب مهمی را در مورد قرآن باید در نظر بگیری که با توجه به آن راه استفاده از کتاب شریف بر تو باز شود و ابواب معارف و حکم بر قلبت مفتوح گردد و آن، این است که به کتاب شریف الهی نظر تعلیم داشته باشی و آن را کتاب تعلیم و افاده بدانی و خود را موظف به تعلیم و استفاده بدانی. (2)

بالجمله کتاب خدا، کتاب معرفت و اخلاق و دعوت به سعادت و کمال است، کتاب تفسیر نیز باید کتاب عرفانی اخلاق و مبین جهات عرفانی و اخلاقی و دیگر جهات دعوت به سعادت آن باشد. این صحیفه الهیه کتاب احیاء قلوب به حیات ابدی علم و معارف الهیه است این کتاب خدا است و به شئون الهیه جل و علا دعوت می کند. (3)

108. قرآن سه ویژگی اساسی دارد که نباید از آن غفلت ورزید. این سه ویژگی است که به این کتاب آسمانی جنبه ی قدسیت داده و آن را از دیگر کتاب های آسمانی ممتاز کرده است.

ویژگی اول: تمامی عبارات و الفاظ قرآن سخن خدا و ساخته ی خود اوست، لذا خواندن و تلاوت آن یک گونه تعبد و موجب قرب به حق تعالی است.

ویژگی دوم: قرآن کتاب هدایت همگانی است که صرفاً به راه راست و صراط مستقیم هدایت می کند. ویژگی سوم: قرآن معجزه ی جاوید اسلام است که همواره دلیل بر صدق و صحت نبوت خاصه بوده است.

پس می توان گفت قرآن با این سه ویژگی قوام گرفته است.

مسلم انتقال معانی قرآن به همان شیوایی و رسایی که حق تعالی بیان داشته، در ترجمه امکان ندارد. بنابراین ترجمه قرآن هر چند دقیق و عالمانه باشد صرفاً گوشه ای بسیار کوچکی از قرآن را نمودار می سازد و نمی تواند جنبه ی قدسیت قرآن را دارا باشد، زیرا ترجمه سخن خلق و قرآن سخن حق است. لذا صحت نماز، عربی خوانده شدن است حتی برای افرادی که قادر به نطق عربی نیستند. (4)

ص: 673

1- همان، ص 76

2- قرآن باب معرف الله، ص 79

3- همان، ص 80 و 81

4- تاریخ قرآن، آیت الله معرفت، ص 185 و 186

109. اعجاز قرآن از نظر علوم روز و اکتشافات علمی: 1. قرآن و جاذبه ی عمومی؛ در آیه 2 سوره رعد می خوانیم: «خدا همان کسی است که آسمان را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفرید، سپس بر عرش استیلا یافت و زمام تدبیر جهان را به دست گرفت و خورشید و ماه را مسخر ساخت».

قرآن نمی گوید: آسمان بی ستون است، بلکه می گوید: «بدون ستونی است که آن را مشاهده کنید و قابل رؤیت باشد، این تعبیر به خوبی می رساند که ستون مرئی وجود ندارد بلکه ستونی نامرئی آسمان ها را به پا داشته است.»

2. قرآن و آفرینش جهان؛ قرآن در یک جا می فرماید: «سپس اراده ی آفرینش آسمان نمود در حالی که به صورت دود بود، به آن و به زمین دستور داد به وجود آید و شکل گیرید، خواه از روی اطاعت و خواه اکراه، آنها گفتند: ما از روی اطاعت می آییم» (1)

در جای دیگر می فرماید: «آیا کافران ندیدند که آسمانها و زمین به هم پیوسته بودند و ما آنها را از یکدیگر باز کردیم و هر موجود زنده ای را از آب قرار دادیم، آیا ایمان نمی آورند؟» (2) در این دو آیه به سه نکته ی مهم درباره ی آفرینش جهان و موجودات زنده اشاره شده است: 1. جهان در آغاز به صورت گاز و دود بود. 2. جهان در آغاز به هم پیوسته بود سپس کرات آسمانی از هم جدا شدند. 3. آغاز آفرینش موجودات زنده از آب است.

و این ها همان چیزهایی است که امروزه به عنوان نظریات مسلم علمی شناخته می شود.

3. قرآن و حرکت زمین؛ در آیه 88 سوره نمل می خوانیم: «کوهها را می بینی و آنها را جامد و ساکن می پنداری در حالی که مانند ابر در حرکتند این آفرینش خداوندی است که همه چیز را متقن آفرید، او از کارهایی که شما انجام می دهید آگاه است»

تشبیه به حرکت ابرها، علاوه بر این که به طور اشاره سرعت فوق العاده آن را نشان می دهد پاسخی است به این سؤال که اگر زمین در حال حرکت است، چرا ما احساس نمی کنیم، جوابش این است آن چنان آرام

ص: 674

1- فصلت/11

2- انبیاء/30

و نرم و بی صدا حرکت می کند که قابل تشخیص نیست همان گونه که اگر فی المثل کسی سوار بر ابر بود حرکت آن را تشخیص نمی داد.

4. قرآن و حرکت منظومه شمسی؛ قرآن در آیه 38 و 40 سوره یس می فرماید: «و خورشید که پیوسته به سوی قرارگاهش در حرکت است، این تقدیر خداوند قادر و دانا است - نه برای خورشید سزاوار است که به ماه برسد و نه شب بر روز پیش می گیرد و هر کدام از آنها در مسیر خود شناورند».

5. قرآن و گسترش جهان، در آیه 47 سوره ذاریات می خوانیم: «ما آسمان را با قدرت بنا کردیم و همواره آن را وسعت می بخشیم» امروزه مشاهدات نجومی نشان داده است که کرات آسمانی و کهکشانها به سرعت از هم دور می شوند و جهان در حال گسترش است.

6. اور قرآن و زندگی در کرات دیگر، در آیه 29 سوره شوری آمده است: «از نشانه های خدا آفرینش آسمانها و زمین و جنبندگانی است که در آن پراکنده ساخته و او توانایی دارد هرگاه بخواهد همه را جمع کند».

آیا حیات و زندگی مخصوص کره ی زمین است و کرات دیگر مطلق مسکونی نیست؟

دانشمندان پیشین همواره این مسأله را با تردیدیا نظری منفی دنبال می کردند ولی تحقیقات اخیر دانشمندان به ما می گوید حیات و زندگی مخصوص کره ی زمین نیست.

7. قرآن و آفرینش کوهها؛ قرآن در یکجا می فرماید: «در زمین کوههایی افکند تا از اضطراب و حرکت ناموزون آن جلوگیری کند و نهرها و راه هایی ایجاد کرد، شاید هدایت شوید». (1) در جای دیگر می فرماید: «آیا زمین را گهواره قرار ندادیم و کوهها را همچون میخها». (2) و در آیه ی دیگر میخوانیم: «و در آن کوههای بلندی قرار دادیم و آب گوارا به شما نوشاندیم» (3)

فشار درونی زمین که بر اثر حرارت مرکزی فوق العاده ی آن به صورت مداوم بر قشر زمین اثر می گذارد، اگر کوهها نبودند، سرچشمه اضطراب مداوم زمین میشد.

تعبیرات قرآن به وضوح نشان میدهد که آفرینش کوهها بعد از خلقت زمین بوده است و علم امروز به

ص: 675

1- نحل / 15

2- نبأ / 6 و 7

3- مرسلات / 27

روشنی این معنی را ثابت کرده است.

8. زوجیت گیاهان در قرآن؛ در پنج آیه از قرآن مجید به زوجیت در عالم گیاهان اشاره شده است، در آیه 10 سوره لقمان می خوانیم: «از آسمان آبی فرستادیم و به وسیله ی آن در روی زمین جفتهایی پر ارزش از هر گیاهی رویاندیم».

همین مضمون در آیه 7 سوره شعراء و آیه 7 سوره ق آمده است. و در آیه 5 سوره حج می فرماید: «زمین را خشک و مرده می بینی، اما هنگامی که باران را بر آن فرو می فرستیم به حرکت در می آید و نمو می کند و از هر جفت زیبایی از گیاهان می رویاند» در آیه 53 سوره طه نیز می خوانیم: «و از آسمان آبی فرو فرستاد که به وسیله آن زوجهایی از انواع گیاهان مختلف را بیرون آوردیم.»

9. قرآن و زوجیت عمومی؛ در آیه 49 سوره ذاریات می خوانیم: «از هر چیز دو زوج آفریدیم شاید شما متذکر شوید» و در آیه 36 سوره یس می فرماید: «منزه است خدایی که تمام زوجها را آفرید از آن چه زمین می رویاند و از خود آنها و از چیزهایی که نمی دانند». این آیه با وضوح بیشتری گستردگی زوجیت را در گیاهان و انسانها و اشیایی که از محدوده علم بشر بیرون است بیان می کند.

10. قرآن از روی تطورات جنین پرده بر می دارد؛ در قرآن مجید در لابلای آیات مربوط به نشانه های توحید و همچنین دلایل معاد، اشارات بسیار پر معنایی به مسأله آفرینش انسان از نطفه و سپس تطورات جنین آمده است، از جمله در آیه دوم سوره انسان می خوانیم: «ما انسان را از نطفه ی مختلطی آفریدیم و او را می آزمایشیم، پس او را شنوا و بینا قرار دادیم».

از سوی دیگر در آیه 20 تا 23 سوره مرسلات می فرماید: «آیا شما را از آبی پست و ناچیز نیافریدیم، سپس آن را در قرارگاهی محفوظ و آماده قرار دادیم، تا مدتی معین، ما قدرت بر این کار را داشتیم، پس قدرتمند خوبی هستیم».

آن گاه قرآن سلسله مراحل تکاملی جنین را بازگو می کند، در آیه 14 سوره مؤمنون می فرماید: « سپس نطفه را به صورت علقه (خون بسته) و علقه را به صورت مضغه ( چیزی شبیه گوشت جویده) و مضغه را به صورت استخوانها در آوردیم، سپس بر استخوانها، گوشت پوشاندیم و از آن پس آن را آفرینش تازه های دادیم، پس بزرگ و پر برکت است خدایی که بهترین خلق کنندگان است».

11. قرآن از اثرات مهم جو زمین سخن می گوید؛ در آیه 32 سوره انبیاء می خوانیم: «ما آسمان را سقف محفوظی قرار دادیم ولی آنها از آیات آن روی گردانند».

امروزه با پیشرفت علم مشخص شده که قشر عظیمی از هوا گرداگرد زمین را فرا گرفته که آن را جو زمین می نامند و ضخامت آن به صدها کیلومتر می رسد، این قشر ظاهراً لطیف که از هوا و بعضی گازهای دیگر تشکیل شده به خاطر ضخامتی که دارد به قدری محکم و پر مقاومت است، این سقف محکم، کره ی زمین را از انواع خطرات چون شهاب سنگها، اشعه ماوراء بنفش خورشید و پرتوی مرگبار اشعه های کیهانی حفظ می کند.

12. قرآن و علل نزول باران و تگرگ در آیه 43 سوره نور می خوانیم: «آیا ندیدی که خداوند ابرهایی را به آرامی می راند سپس میان آنها پیوندی می دهد و بعد آن را متراکم می سازد در این حال دانه های باران را می بینی که از لابلای آن خارج می شود و از آسمان از کوه هایی که در آن است دانه های تگرگ نازل می کند».

هیچ کس در آن عصر و زمان به دقت نمی دانست که ابرها در آسمان به صورت کوه هایی است با ارتفاعات متفاوت که ما قاعده آن را می بینیم و تمام ابرها را به صورت یک صفحه ی گسترده در آسمان مشاهده می کنیم حتی برخی از آنها متشکل و مستور از سوزن هایخ است که درست عنوان کوه هایی از یخ بر آنها صادق است.

13. قرآن و رابطه رعد و برق و باران در قرآن کرازا سخن از رعد و برق به میان آمده و بلافاصله بعد از آن به ریزش باران اشاره می کند. مثلاً در آیه 24 سوره روم می خوانیم: «و از آیات و نشانه های او این است که برق ( و رعد) را به شما نشان میدهد که هم مایه بیم است و هم امید بیم از صاعقه ها و امید به نزول باران) و از آسمان آبی فرو می فرستد که زمین را بعد از مردنش با آن زنده می کند در این نشانه هایی است برای گروهی که فکر می کنند».

14. قرآن و راه تشخیص هویت انسان؛ در آیه 3 و 4 سوره قیامت می خوانیم: «آیا انسان گمان می کند که استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد، آری ما قادریم که حتی خطوط سر انگشتان او را موزون و مرتب کنیم».

در عصر ما نسبت به خطوط سرانگشتان کشف مهمی شده است، که خطوط سرانگشتان هر کس معرف شخص او است و از هر امضایی اطمینان بخش تر و دقیق تر است، امضایی که هیچ کس نمی تواند آن را جعل کند چون اثر انگشت هر کس منحصر به فرد است.

15. قرآن از عظمت آفرینش آسمانها پرده بر میدارد؛ در آیه 57 سوره مؤمن می خوانیم: «آفرینش آسمانها و زمین مسلماً از آفرینش انسانها مهمتر است ولی اکثر مردم نمی دانند»

علم و دانش امروز با این که اسرار فوق العاده و بسیار از وجود انسانها کشف کرده که یک هزارم آن در گذشته نیز شناخته شده نبود با این حال اکتشافاتی که در مورد عظمت آسمانها شده، نشان می دهد که خلقت آسمانها و زمین به مراتب از خلقت انسان ها با تمام عجایبی که دارند برتر و بالاتر است. (1)

110. سراسر هستی، کلمه الله است؛ قرآن کریم سراسر نظام هستی را، «کلمه الله» می داند و می فرماید: «قُلْ لَوْ كَانِ الْبَحْرُ مِرْدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي» (2)، خدای سبحان به رسولش می فرماید: بگو که اگر دریا مرکب شود برای نوشتن «کلمات» پروردگار من، پیش از آن که کلمات الهی به پایان رسد، دریا خشک و تمام خواهد شد. و در کریمه ی دیگری می فرماید: «وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ» (3)، یعنی اگر همه درختان روی زمین، قلم گردند و آب دریا به همراه و مدد هفت دریای دیگر مرکب شوند، دریا تمام می شود ولی «کلمات» خداوند ناتمام خواهد ماند.

سر این که قرآن کریم، سراسر هستی را کلمه «الله» می داند، آن است که هر موجودی از موجودات جهان آفرینش، «آیت» و نشانه ی حق است و «غیب» را نشان می دهد و نهان را آشکار می سازد. همه موجودات، با زبان تکوینی خود سخن از خداوند و اسما و صفات علیای او می گویند، خدای سبحان در دنیا از طریق مخلوقاتش با بسیاری از انسانها سخن می گوید ولی اگر کسی «صُمٌّ بُكْمٌ عُمِّي فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ» (4) باشد، چگونه آن را می شنود؟ نشنیدن چنین افرادی دلیل بر نبودن کلام و سخن خداوند نیست،

ص: 678

1- پیام قرآن، مکارم شیرازی، ص 145 تا ص 190

2- کهف/109

3- لقمان، 27

4- بقره /171

سراسر عالم صدای حق است ولی گوش شنوا می خواهد. در نظام کلی و «نظام احسن» حتی شیطان نیز «کلمه الله» است و خیر و برکت را به همراه دارد، زیرا تا شیطان نباشد و تا وسوسه نکند جهاد اکبری نخواهد بود و کمال و سعادت انسان ها حاصل نمی شود. جهاد اکبر وقتی است که دشمن وجود داشته باشد چنان که در جهاد اصغر نیز باید کافری باشد و عداوتی داشته باشد تا انسان به جهاد او پردازد. (1)

111. هدف قرآن، عاقل ساختن انسان؛ این نکته را نیک باید دانست که تعالیم قرآن تنها برای عالم نمودن تنها نیست، بلکه برای عاقل ساختن انسان هاست. قرآن می فرماید: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (2) یعنی ما مثال هایی حکیمانه و دقیق را برای مردم می آوریم ولی غیر از افراد عالم کسی این مثل ها را تعقل نمی کند. این بیان نورانی نشان می دهد که علم، سرمایه و فکر، ابزار کار و عاقل شدن، هدف است.

عالم شدن سخت نیست ولی عاقل شدن دشوار است و تمام تلاش دین برای این است که انسان را پس از عالم شدن، عاقل کند و «عاقل» کسی است که معارف الهی را خوب بفهمد و آن فهمیده ها را نیز خوب معتقد شود و در مقام عمل هم خوب عمل کند، اگر قرآن کریم ملی می زند و نکته ای می گوید تنها برای اندیشیدن و عالم شدن نیست بلکه برای آن است که انسان را در عمل هدایت کند، امراض او را شفا دهد و او را تا دروازه ی بهشت برساند و به سلامت و سرور و بهجت همیشگی نایل کند. (3)

112. خداوند معلم حقیقی، «الرَّحْمَنُ - عَلَّمَ الْقُرْآنَ». (4)

هر چند معلمان بکوشند و استادان تلقین کنند، همه ی این ها اسباب هستند و آموزنده ی حقیقی خداوند است، زیرا:-

الف) حضرت آدم (علیه السلام) را علم اسامی آموخت، «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا». (5)

ب) داود (علیه السلام) را زرگری یاد داد، «وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ». (6)

ص: 679

1- قرآن در قرآن، ص 59

2- عنکبوت / 43

3- قرآن در قرآن، ص 230

4- الرحمن / 1 و 2

5- بقره / 31

6- انبیاء / 80

ج) عیسی (علیه السلام) را کتاب و حکمت تعلیم داد، «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (1).

د) خضر (علیه السلام) را علم و معرفت آموخت، «وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا» (2).

ه) پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را اسرار نظام جهان آموخت، «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (3).

و) عالمیان را بیان آموخت، «خَلَقَ الْإِنْسَانَ - عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (4).

113. در روایات معصومین (علیهم السلام) اوصاف فراوانی برای قرآن ذکر شده است از جمله:

1. اولین مهمان خدای سبحان؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: در قیامت که همه مخلوقها به خالق باز می گردند، اولین مهمانی که بر خدای سبحان وارد می شود، پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و قرآن کریم و اهل بیت (علیه السلام) است.

2. برترین مخلوق خداوند؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: قرآن کریم پس از خدای سبحان از هر چیزی برتر است، پس هر کس قرآن را بزرگ بشمارد خدا را بزرگ شمرده و هر کس آن را بزرگ نشمارد به حریم خدای سبحان استخفاف روا داشته است.

3. کتاب نجات بخش، پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: اگر زندگی سعادت‌مندان، مرگ شهیدانه، نجات روز محشر، سایه ی روز سوزندگی و هدایت روز گمراهی می طلبید به درس قرآن پردازید که آن، سخن خدای رحمان و سپری در برابر شیطان و مایه سنگینی کفه ی عمل در میزان عدل است.

4. راهنمای بهشت؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: قرآن را فراگیرید و آن را قرائت کنید و بدانید که قرآن نام شما را بلند می کند و وسیله ای برای یاد خداست. قرآن هم دُخْر (ذخیره) است و هم وزر، اگر امام و پیشوای انسان بود برای او ذخیره ی نیکویی است و اگر کسی خود را امام و پیشوای قرآن قرار داد، قرآن بار سنگینی بر دوش او خواهد بود و او را از پشت به دوزخ می افکند.

5. راه ربانی شدن انسان؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: حق خدای سبحان بر همگان این است که قرآن را فقیهانه فرا گیرند، زیرا قرآن کریم انسان ها را به ربانی شدن فرا می خواند و راه آن را نیز

ص: 680

1- آل عمران/48

2- کهف/65

3- نساء/113

4- الرحمن/3 هزار و یک نکته از قرآن کریم، ص 572 و 573



6. عامل صعود بهشتیان؛ امام کاظم (علیه السلام) فرمود: اگر از شیعیان ما، کسی قرآن را به خوبی فرا نگرفته باشد (چون به حقیقت آن ایمان دارد) در جهان برزخ، قرآن به او تعلیم داده می شود تا خدای سبحان به معرفت قرآن بر درجات او بیفزاید، زیرا درجات قرآن به اندازه‌ی آیات قرآن است. به قاری گفته می شود. بخوان و بالا برو او نیز می خواند و بالا می رود.

7. درجه ای از نبوت؛ امیر المومنین (علیه السلام) می فرماید: آن کس که قرآن را قرائت کند گویا نبوت در جان او ادراج شده است گرچه او وحی دریافت نمی کند.

8 عامل نورانیت؛ ابوذر از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درخواست نصیحت کرد، آن حضرت فرمود: بر تو باد به تلاوت قرآن و کثرت یاد خدا، زیرا تلاوت قرآن عامل یاد تو در ملکوت و مایه نورانی شدن تو در زمین است.

9. راه دستیابی به ثواب شاکران؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: اگر اشتغال به قرائت قرآن، بنده ی مؤمن را از بازگویی خواسته هایش در پیشگاه الهی باز دارد، خدای سبحان، بدون درخواست، بهترین ثواب شاکران را به چنین بنده ای عطا می کند.

10. عامل حشر با پیامبران؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: گرامی ترین بندگان خدا پس از پیامبران، دانشمندان هستند و سپس حاملان قرآن. عالمان و حاملان علم و عمل قرآن به گونه ی پیامبران از دنیا رخت بر می بندند و حشر آنان و عبورشان از صراط همراه پیامبران خواهد بود و از ثواب انبیاء بهره مند می شوند، پس خوشا به حال جویندگان علم و حاملان قرآن که از کرامت و شرف الهی برخوردارند.

11. مایه خرمی دل ها؛ امیرالمومنین (علیه السلام) می فرماید: قرآن را فرا گیرید که آن نیکوترین سخن است و به فهم عمیق آن دست یابید که آن مایه ی خرمی دلهاست و از نور آن شفا بجوید که آن شفای بیماریهای روحی است و آن را نیکو تلاوت کنید که سودمندترین قصه هاست و کسی که به علم خویش عمل نکند، همانند نادان سرگردانی است که به هوش نمی گراید و چون عالم است حجت بر او گرانتر و حسرت او افزونتر و ملامت او در پیشگاه خدای سبحان بیشتر است.

12. یگانه عامل توانگری؛ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می فرماید: قرآن مایه ی توانگری است که جز در آن توانگری یافت نشود و هیچ فقری نیز پس از آن نیست. (1)

114. علوم پنجگانه مخصوص خداوند؛ در آیه 34 سوره لقمان سخن از علومی به میان می آید که مخصوص پروردگار است، در این آیه می خوانیم: «آگاهی بر زمان قیام قیامت مخصوص خدا است»: «ان الله عنده علم الساعة». «و اوست که باران را نازل می کند» و از تمام جزئیات نزول آن آگاه است: «و ينزل الغيث» و نیز «اوست که از فرزندی که در رحم مادراند (با تمام مشخصات آنها) آگاه است». «و يعلم ما في الأرحام» «هیچ کس نمی داند فردا چه می کند»: «و ما تدري نفس ماذا تكسب غداً»،

«هیچکس نمیداند در چه سرزمینی می میرد»: «و ما تدري نفس باي ارض تموت»، «فقط خداوند عالم و آگاه است»: «ان الله علیم خیر».

قرآن می گوید: هیچ کس جز خدا، از لحظه ی قیام قیامت آگاه نیست و طبق صریح آیات دیگر خداوند این علم را از همه مخفی داشته است، «ان الساعة آتیة اکاد اخفيها»: «قیامت خواهد آمد و من می خواهم آن را پنهان سازم» (2)، تا هرگز غرور و غفلت دامان افراد را نگیرد. سپس می گوید: نه تنها مسأله قیامت است که از شما پنهان است، در زندگی روزمره ی شما و در میان نزدیکترین مسائلی که با مرگ و حیاتتان سروکار دارد مطالب فراوانی وجود دارد که شما از آن بی خبرید. زمان نزول قطرات حیات بخش باران که زندگی همه ی جانداران به آن بستگی دارد بر هیچ یک از شما آشکار نیست و تنها با حدس و تخمین و گمان از آن بحث می کنید.

همچنین از زمان پیدایش شما در شکم مادر و خصوصیات جنین، احدی آگاه نیست. و نیز آینده ی نزدیک یعنی حوادث فردای شما و نیز محل مرگ و بدرود حیاتتان بر همه پوشیده است.

منظور از عدم آگاهی مردم از این امور پنجگانه تمام خصوصیات آنها است، مثلاً اگر روزی وسایلی در اختیار بشر قرار گیرد و از پسر و دختر بودن جنین به طور قطع و یقین آگاه شوند باز این امر مسأله ای ایجاد نمی کند چرا که آگاهی از جنین به آن است که تمام خصوصیات جسمی، زشتی و زیبایی، سلامت و

ص: 682

1- تسنیم، تفسیر قرآن کریم، جوادی آملی، ج 1، ص 241 تا 254

2- طه / 15

بیماری، استعدادهای درونی، ذوق علمی و فلسفی و ادبی و سایر صفات و کیفیات روحی را بدانیم و این امر برای غیر خدا امکان پذیر نیست. همچنین این که باران در چه موقع نازل می شود؟ و کدام منطقه را زیر پوشش قرار می دهد؛ و دقیقاً چه مقدار در دریا و چه مقدار در صحرا و دره و کوه و میان می بارد؟ جز خدا کسی نمی داند. در مورد حوادث فردا و فرداها و خصوصیات و جزئیات آن ها نیز همین گونه است.

البته باید دقت کرد که ائمه اهل بیت (علیه السلام) و حتی بعضی از اولیاء الله غیر از امامان، از مرگ خود خبر دادند و یا محل دفن خود را بیان کردند و این امکان پذیر است چون آگاهی بر پاره ای از این امور به صورت علم اجمالی - آن هم از طریق تعلیم الهی - هیچ منافاتی با اختصاص علم تفصیلی آنها به ذات پاک خداوند ندارد و همین اجمال نیز ذاتی و استقلالی نیست، بلکه جنبه عرضی و تعلیمی دارد و از طریق تعلیم الهی است، به مقداری که خدا می خواهد و صلاح می داند.

لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که ایشان فرمود: «امام علم غیب را ذاتاً نمی داند ولی هنگامی که اراده کند چیزی را بداند خدا به او تعلیم میدهد».(1)

نقش قرآن تا در این عالم نشست \*\*\* نقش های کاهن و پاپا شکست

فاش گویم آن چه در دل مضمهر است \*\*\* این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون به جان در رفت جان دیگر شود \*\*\* جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

مثل حق پنهان و هم پیداست این \*\*\* زنده و پاینده و گویاست این؟ (2)

الحمد لله اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً.

ص: 683

---

1- تفسیر نمونه، ج 17، ص 93 و 94 و 99 و 100

2- کلیات اقبال لاهوری، ص 283



1. آشنایی با سوره ها، جواد محدثی، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، چاپ پنجم، 1370
2. آشنایی با قرآن، خلاصه آثار استاد مرتضی مطهری، دفتر پنجم، دانشگاه امام صادق (علیه السلام)، چاپ چهارم، 1382
3. آشنایی با قرآن، استاد مرتضی مطهری، جلد 1، صدرا، چاپ هفدهم، 1381
4. آشنایی با قرآن، وزارت آموزش و پرورش، مراکز تربیت معلم، کد 1006/1.
5. آشنایی با قرآن، 2 جلد، وزارت آموزش و پرورش، مراکز تربیت معلم، کد 2001/1
6. آشنای با علوم قرآن، علی اصغر حلبی، اساطیر، تهران، 1369
7. آشنایی با علوم قرآن، سید محمد رادمنش، رسالت قلم، چاپ دوم، 1372
8. آشنایی با علوم قرآن، داود عطار و سید محمد رادمنش، بنیاد قرآن، 1360
9. آشنایی با منابع انسانی و متون اسلامی، وزارت آموزش و پرورش، مراکز تربیت معلم، کد 2002
10. آیه های زندگی، بهار دلها، حسین اسکندری، جلد 6، سروش، چاپ اول، 1384
11. اخلاق کارگزاران در حکومت اسلامی، آیت الله جوادی آملی، مرکز نشر فرهنگ رجاء، چاپ اول، 1366
12. از مفاهیم قرآن، مصطفی اسرار، محیا، چاپ اول، 1375. 13 احکام قرآن، محمد خزائلی، جاویدان، چاپ پنجم، 1361686

14. اسباب النزول (کاوش هایی در علوم قرآنی)، محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، تهران، 1365
15. اسرار قرآن، امام محمد غزالی، به کوشش حسین خدیو جم، بنیاد قرآن، چاپ سوم، 1361
16. اسرار قرآن کریم، مصطفی محمود، ترجمه محمدباقر حجتی، بنیاد قرآن، چاپ اول، 1360
17. اسماء الحسنی و سیر و سلوک الی الله، سید کاظم ارفع، فیضکاشانی، چاپ دوم، 1374
18. اسماء الحسنی یا صفات خدا، مقاله ای از سمینارهای منطقه ای غرب و جنوب اتحادیه انجمن های اسلامی در اروپا، بعثت.
19. اعلام قرآن، محمد خزائلی، امیر کبیر، چاپ چهارم، تهران، 1371
20. الفهرست، ابن ندیم، ترجمه م.رضا تجدد، انتشارات کتابخانه ابن سینا، چاپ اول، 1343
21. المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فؤاد عبدالباقی، داراحیاء التراث العربی، بیروت
22. ارتباط غیر زبانی، جمله شناسی قرآن، مهندس بازرگان، ترجمه احمد آرام، بعثت.
23. اسلام آئین برگزیده، محمدجواد بلاغی نجفی، ترجمه سید احمد صفایی، آفاق، چاپ اول، 1360
24. اعجاز قرآن در عصر کامپیوتر، دکتر رشاد خلیفه، ترجمه محمدجواد سهلانی، دفتر نشر فرهنگ قرآن، چاپ چهارم، تهران، 1363
25. انسان پیش از تاریخ پیدایش انسان)، از مجموعه دانستی های قرآن، احمد رهبری، مارلیک، چاپ دوم، 1375
26. انسان و قرآن، علامه حسن حسن زاده آملی، الزهراء (علیها السلام)، چاپ اول، 1364

27. اصول کافی، ترجمه و شرح فارسی آیت الله محمدباقر کمره ای، جلد6، اسوه، چاپ ششم، 1383
28. بازشناسی علل و ریشه های تاریخی و سیاسی انتفاضه فلسطین، معاونت سیاسی نمایندگی ولی فقیه در نیروی مقاومت بسیج، چاپ اول، 1380
29. باقرآن در صحنه، تفسیری بر سوره حمد و علق، گفتارهای امام خمینی (ره)، البرز، چاپ اول، 1359
30. پرتویی از قرآن، سید محمود طالقانی، 4جلد، شرکت سهامی انتشار، چاپ سوم 31. پرسش ها و پاسخ ها، مجموعه پرسش های دانشجویی، دفتر نهم، دفتر نشر معارف، 1382
32. پروتکل های دانشوران صهیون، عجاج نویهض، ترجمه حمیدرضا شیخی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1373
33. پژوهشی در اعجاز علمی قرآن، محمد علی رضایی اصفهانی، 2جلد، انتشارات پژوهش های تفسیر و علوم قرآنی، چاپ دوم، 1386
34. پژوهشی در تاریخ قرآن کریم، محمدباقر حجتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1365
35. پیام قرآنی آیت الله ناصر مکارم شیرازی با همکاری جمعی از فضلاء و دانشمندان، جلد4 و 8، دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران 1377
36. پیشگویی های علمی قرآن، مصطفی زمانی، پیام اسلام، قم
37. تاریخ القرآن، ابی عبدالله الزنجانی، سازمان تبلیغات، 1404 ه.ق
38. تاریخ اورشلیم (بیت المقدس)، جعفر حمیدی، امیر کبیر، تهران، 1344
39. تاریخ قرآن، آیت الله محمدهای معرفت، سمت، چاپ اول، تهران، 1375
40. تاریخ قرآن، محمودرامیار، امیر کبیر، چاپ دوم، تهران، 1362

41. تاریخ و علوم قرآن، سید ابو الفضل میر محمدی زرنندی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ

چهارم، قم، 1375

42. تاریخ و علوم قرآن، مرکز فعالیت ها و پژوهش های قرآن و عترت دانشگاه آزاد اسلامی، تلخیص از کتاب تاریخ و علوم قرآنی آیت الله سید ابو الفضل میر محمدی زرنندی

43. تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، محمدباقر سعیدی روشن، اندیشه، چاپ اول، 1375

44. ترجمه اعتقادات صدوق، سید محمدعلی قلعه کهنه، به ضمیمه حواشی شیخ مفید، انتشارات قدس رضوی

45. ترجمه تفسیر المیزان علامه طباطبایی، سید محمدباقر موسوی همدانی، موسسه مطبوعات دار العلم، قم.

46. تسنیم، تفسیر قرآن کریم، آیت الله جوادی آملی، جلد 1، اسراء، چاپ اول، 1378

47. تشکیلات فراماسونری در ایران، حسین میر، شرکت چاپ و انتشارات علمی، چاپ دوم، 1371

48. تفسیر آیة مبارکه نور، ملاصدرا، ترجمه و تصحیح محمد خواجهی، مولی، چاپ اول، تهران 1362

49. تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید، خواجه عبدالله انصاری، جلد 1، اقبال، چاپ نهم، 1373

50. تفسیر سوره جمعه، ملاصدرا، ترجمه محمد خواجهی، مولی، تهران

51. تفسیر سوره حمد، امام خمینی (ره) موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، چاپ اول، 1375

52. تفسیر فاتحة الكتاب، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران، تهران، 1360

ص: 688



53. تفسیر کلمات قرآن، حسین محمد مخلوف، ترجمه حسینعلی انصاریاد، آستان قدس رضوی، 1367
54. تفسیر موضوعی قرآن کریم، قرآن در قرآن، آیت الله جوادی آملی، جلد 1، اسراء، چاپ دوم، 1378
55. تفسیر نمونه، زیر نظر آیت الله مکارم شیرازی، 27 جلد، دار الکتب الاسلامیه، چاپ دهم، 1368
56. تفسیر نورالثقلین، شیخ جمعه عروسی حویزی، 5 جلد، اسماعیلیان، چاپ چهارم، قم 1373
57. تفسیر نوین، محمد تقی شریعتی، 2 جلد، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، 1353
58. جستجو در قرآن، محمد علی کریمی نیا، مشهور، چاپ اول، 1378
59. جنایت جهانی، شمس الدین رحمانی، کانون انتشارات پیام نور، چاپ اول، 1369
60. چهره زیبای قرآن، دکتر عباس همامی، بصائر، چاپ اول، 1375
61. چهره یهود در قرآن، عفیف عبد الفتاح طباره، ترجمه سید مهدی آیت اللهی، جهان آرا، 1355
62. خورشید تابان در علم قرآن، احمد محدث خراسانی، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1372
63. دانستی های قرآن، مصطفی اسرار، رویان، چاپ سیزدهم، 1375
64. دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، به کوشش بهاء الدین خرم شاهی، 2 جلد، دوستان و ناھید، چاپ اول، تهران، 1377
65. دایره المعارف قرآن، ترجمه الاتقان، دکتر محمدجعفر اسلامی، جلد 1 و 2، بنیاد علوم اسلامی، چاپ اول، 1363
66. در آمدی بر تفسیر علمی قرآن، محمدعلی رضایی اصفهانی، اسوه، قم، 1365
67. درسنامه علوم قرآنی، حسین جوان آراسته، بوستان کتاب قم، چاپ هشتم، 1384

68. درسی از قرآن، تفسیر سوره صاد، علی مشکینی، دفتر انتشارات اسلامی

69. دنیا بازیچه یهود، آیت الله سید محمد شیرازی، ترجمه محمد هادی مدرسی، کانون نشر اندیشه های اسلامی، قم

70. دنیا و یهود، آیت الله سید محمد شیرازی، ترجمه محمد هادی مدرسی، فروغ اندیشه 71. ده رساله فارسی، علامه حسن زاده آملی، الف لام میم، چاپ اول، قم، 1385

72. رساله علیه (شرح چهل حدیث نبوی)، کمال الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1362

73. رسائل فلسفی، محمد بن ابراهیم صدرالدین شیرازی (ملاصدرا)، با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ دوم، 1362

74. روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ابو الفتوح رازی، به کوشش و تصحیح محمد جعفر یاحقی و محمد مهدی ناصح، جلد 1، آستان قدس رضوی، 1371

75. ریشه یابی واژه ها در قرآن، جلال الدین سیوطی، ترجمه محمد جعفر اسلامی، شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم، 1362

76. زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، عبدالله شهبازی، جلد 1، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول، 1377

77. سازمان های یهودی و صهیونیستی در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی، چاپ اول، تهران، 1381

78. ساکنان آسمان از نظر قرآن، عباسعلی محمودی، نهضت زنان مسلمان، 1359

79. سفینه البحار، شیخ عباس قمی، جلد 4، آستان قدس رضوی، 1384

80. سه مقاله در تاریخ تفسیر و نحو، سید محمد باقر حجتی، بنیاد قرآن، چاپ اول، 1360

81. سیری در صحیحین، محمدصادق نجمی، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ششم، 1379

82. شناخت قرآن، محمدصادق نجمی و هاشم هریسی، 1361

83. عهدین، قرآن و علم، موریس بوکای، ترجمه حسن حبیبی، سلمان، تهران، 1375

84. فراماسونری و یهود، گروه تحقیقات علمی، مترجم جعفر سعیدی، ویراستار حسین میر، علمی، چاپ اول، 1369
85. فراموشخانه و فراماسونری در ایران، اسماعیل راثین، امیر کبیر، چاپ سوم، 1357
86. فروغ هدایت، حافظ نجفی، آصف، چاپ اول، شهر کرد، 1379
87. فرهنگ قرآن، هاشم هاشم زاده هریسی، موسسه فرهنگی نشر امین، چاپ هفتم، 1377
88. فرهنگ و زبان (مجموعه مقالات)، شمس الدین رحمانی، برگ، چاپ اول، 1368
89. فلسطین و حقوق بین الملل، هنری کتان، ترجمه غلامرضا فدایی، عراقی، امیر کبیر، چاپ اول، 1356
90. قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، 7 جلد، دارالکتاب الاسلامیه، تهران، 1352
91. قرآن باب معرف الله، مجموعه بیانات و نوشته های امام خمینی (ره) درباره قرآن، مرکز فرهنگی قدر، چاپ سوم، 1371
92. قرآن پدیده ای شگفت آور، مالک بن نبی، ترجمه نسرین حکمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1361
93. قرآن پژوهی، بهاء الدین خرم شاهی، مرکز نشر فرهنگی مشرق، چاپ اول، تهران، 1372
94. قرآن در اسلام، علامه محمد حسین طباطبایی، بنیاد علوم اسلامی، چاپ سوم، 1361
95. قیامت در قرآن، از مجموعه دانستی های قرآن، احمد رهبری، مارلیک، چاپ دوم، 1375
96. قرآن در اسلام از دیدگاه تشیع، علامه محمد حسین طباطبایی، دفتر انتشارات اسلامی
97. قرآن و علوم روز، سید جواد افتخاریان، افتخاریان، تهران، 1362
98. قرآن هرگز تحریف نشده، علامه حسن زاده آملی، قیام، چاپ اول، قم، 1371

99. کشف الاسرار وعده الابرار، معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، ابوالفضل رشید الدین میبیدی، جلد 10، به سعی علی اصغر حکمت، امیر کبیر، چاپ سوم، تهران، 1361
100. کلیات اقبال لاهوری، به سعی و اهتمام پروین قائمی، پیمان، چاپ دوم، 1384
101. گامی در راه شناسایی قرآن، میر خلیل سید نقوی، هدی، 1363
102. لطایفی از قرآن کریم، برگزیده از کشف الاسرار وعده الابرار، دکتر محمد مهدی رکنی، آستان قدس رضوی، چاپ ششم، 1372
103. لغتنامه قرآن کریم، محمود عادل، جلد 1، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ دوم، 1373
104. مبانی و روش های تفسیر قرآن، عباسعلی عمید زنجانی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1366
105. مختصر البیان فی غریب القرآن، عادل عبدالرحمن البدری، مؤسسه الامام صاحب الزمان (عج)، چاپ اول، قم، 1421 ه. ق
106. مدیریت اسلامی، محمدحسین ابراهیمی، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، چاپ اول، 1375
107. مشکوه، نشریه بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، شماره 39، تابستان 1372
108. مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه، امام خمینی (ره) ترجمه سید احمد فهری، پیام آزادی
109. معارف قرآن، محمد تقی مصباح یزدی، در راه حق، قم، 1367
110. مناظره دکتر و رهبر، احمد محدث، کتابفروشی جعفری مشهد، چاپ چهارم، 1373
111. مهر تابان، علامه محمدحسین حسینی تهرانی، باقر العلوم (علیه السلام)
112. میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری، جلد 8 دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ چهارم، 1371

113. نام‌ها و صفت‌های خدای رحیم در قرآن، محمد تقی مقتدری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ پنجم، 1373
114. نخستین مفسران پارسی نویسنده، موسی درودی، نور فاطمه، 1362
115. نشان از بی‌نشان‌ها، علی مقدادی اصفهانی، نشر جمهوری و فؤاد، چاپ چهارم، 1373
116. نصوص الحکم بر فصوص الحکم، علامه حسن زاده آملی، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول، 1365
117. نظام نوین جهانی، شمس‌الدین رحمانی، پیام آزادی، چاپ اول، 1371
118. نگرشی بر مدیریت اسلامی، سیدرضا تقوی دامغانی، سازمان تبلیغات اسلامی، 1370
119. نهج البلاغه، ترجمه استاد محمد دشتی، دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ سوم، 1381
120. واژه‌های نور، اکبر دهقان و مجتبی کلباسی، روح، چاپ دوم، قم، 1381
121. وجوه قرآن، مهدی محقق، بنیاد قرآن، چاپ چهارم، 1360
122. وحی و نبوت، شهید مطهری، صدرا، قم
123. وحی یا شعور مرموز، علامه طباطبایی، مقدمه و پاورقی ناصر مکارم شیرازی، دار الفکر قم
124. هزار و یک نکته از قرآن کریم، اکبر دهقان، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، 1379
125. یادداشت‌های استاد مطهری، جلد 8، صدرا، چاپ اول، 1383
126. یکصد و چهارده معمای قرآنی، محمود جویباری، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ سوم، 1373

از این مؤلف، کتب زیر، به چاپ رسیده است:

1. دین در قرآن.
2. ولایت فقیه.
3. درباره ی فرهنگ.
4. عرفان، ادبیات و تصوف.
5. پرسش و پاسخ اعتقادی.
6. شیعه، تاریخ، عقاید و فرقه ها
7. جلوه ای از حقیقت غدیر
8. خداشناسی و توحید (سرآغاز دین و دینداری)

ص: 694

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

